

C4  
.H428t



McGill  
University  
Libraries

Islamic Studies Library

6125

4130033

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

Muhammad Husayn Ḥazarāvī

Sharḥ al-sharḥ Nukhbat al-fikr

C4  
H428t

6125

p225  
10.3.80

شیخ نجفی فارسی سعی شرح عربی حائل تن

الحمد لله رب العالمين

مولانا محمد حسین حبیب اول نیر باتیز میدندر حسین حبیب محدث دہلوی اللہ تعالیٰ

۱۳۰

فارسی کمی:

دعا لحضرت امام زاده الفضل

علی

دعا لحضرت امام زاده الحسن

علی

با اهتمام خادم اهل اندیشه فقیر الشیخ ائمه العترة و رزقہ ایمانا کامل و رزقا و اسعدا

دعا لحضرت امام زاده الفضل

اشتہار حق کا کامی رائٹ اس کتاب کا محفوظ ہے بلا اجازت تحریری اور کسی کوی پچھلے (دقیق انتیم)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

2

صالح وغير صالح كتب حدیث از خانم هولانا بالفضل و لانا مولیعی کسی میخواسته حسین صاحب محدث دهلوی  
 زاده است بر کاتم سید اردشیر نازم که خشم خود را که حمال تقدیمه است افتم باید خود را بگوییت رسیده است  
 هر دم هزار بوسه زخم دست خوش اشکود است گرفته بسیار کشیده است و عبارت شنید ایشان حرف  
 بحروف وزیری اتفکر ده من شور بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير  
 خلقه محمد والاصحائیة اجمعین اما بعد فیقول العبد المضیعفت طالب المحسنین محمد بن زید  
 عافا الله تعالیٰ في المدارین ان المولیٰ محمد حسین الفرزی قل قرأ و سمع مني الصاحح المسته  
 بقامتها و موطن الام مالک و مسنند للارجعی و شرح الخنبة و نقضیة الحالین و نینین امن تفسیر  
 البيضاوى فاجزت لا فرقاً الصاحح المسته و غير من كتب الحدیث والقسیر لأن اهلها  
 بالشرط المعتبر عند اهل الحدیث و آن حصلت القراءة والستامة والاجارة عن الشیء  
 الا ورع البارع في الا فاق محمد اسحاق المحدث الداهلوی رحم و هو حصل القراءة والستامة و  
 الاجارة عن الشیء الا جمل مسنند الوقت الذي فات بين الاقراء بالتمیز الشاه عبد العزیز  
 المحدث الداهلوی رحم وهو حصل القراءة والستامة والاجارة من والده الشیء الکمل لفیة  
 السلف و حجه العلامة الشاه ولد المحدث الداهلوی رحم و بیان السنن مكتوب عنده  
 انتهى و درشت سطور و ترجیح حائل صنف لعنه حافظ امام شیخ الاسلام البیشت اجرة ما ذی الناس خاتمة  
 الحفاظ عالم ربانی شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن حجر الکنان الحسقلانی المدر  
 الشافعی رضی توکل دش سینه دهم ما شعبان سنن ثلث و سبعین مسند عاید و مرسومه مصلفاً فی مقاد و فاتیش در  
 قاهره مصونة اشیئن و حسین و شاعریاتی بعترفتها و دو نسان بخوارزمیت اینی هفطال فرمود و در قاؤه اصرع  
 متصل هزار بني الجوزی در درست امام شیخ شافعی رحم بیاسو در درجه لقب بصفیه بین بچر لفته اندک مراد بچر فی  
 و فضله است پس گویا دے بنابر کفرت مال و ضیاع ابن محیت لفته اندکه بنا بر جودت ذهن و صلابت این  
 که هم ترا فرض بر معرفت بر میکرد حسته فیل این بچر و لفته اندک احمد در روی اتصاف نمذیون است که دلنهز بچر  
 خوانندگوییم این همیز جو دن و ماسدید است و تحقیق لفته اندکه بچر نامی میکارید علیه شیوه آنست این  
 بسوی اجاده در تکفییت هم قدیم عرب است این لغت هم ازان تکیی است والد اعلم قضا نیفشن زیاده به بکصد و  
 پنجاه است و بهم قبول و معتبر و مجلد مروایات خود را در تالیف فرامی آورده و مجمع و محسن نام نهاده و از عده اتفاقی  
 ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری است در ده مجلد ضخیم و مقدمة او سه بیکه اساری در یک مجلد  
 شتمیه بچر مقاصد شرح جز استنبط اگوند که چون این شرح تمام شد منصفت در ولیم که آن پا تصد و نیار سرخ

سرف نمود و در حیاتش بجد و شهرت و قولیت گرفت که نخواه ازان لفظیست به صد میار رسید و ملوك طراف آزا  
 بشر اوست کتاب طلبی زد محمد بن علی بن محمد شوکانی را که قاضی العصابة صنوارین بود و بمرتبه حجتها در سیده لقند  
 شاهام شرجی برخواری نمایی دارد فرسوده از هجرة بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری حاجت شرح دیگر فیض اطفاف این جواب  
 بر رباب غقول غیر مخفی است ۵ الفاظه بالحسن ضاہت عهدرا + مسکان فوج ملاده ام عنیل + و فضائل ر  
 فیض کیمی کمالاتی بی ایش از وصف حضرت از شفاططنون فی معرفة اسامی الکتب والفنون بستان الحدیثین و احباب النبیل  
 بیان فخر ماید حیبت آلان اوان شروع در شرح کتاب است امید از اهل انصاف آنست هر چاکه درین کتاب فویضانه پدر  
 آید سعد و در داشته معاف سازند و زبان طارت از خصت هر فکری نماده باصلاح پروازند ۵ اخال العلماء بقول  
 بیس عصفی + ولم تیقنت زلة منه تعرفت + فکه لفضل الاولی كلاماً بعقله + وکه حرف الاول قدم  
 و صحفه + وکه ناصحة اهیل بعنه مغیرا + وجاء بشییٰ لحریده للصنفت + من الله التوفیق ومنه الوصول  
 الى التحقیق وهو بصمتنا عن الخطأ والخطل ذیقت . افاد امنا في مواضع الریل ان المرجو في الاول والآخر  
 دعیله الموقک ولا اعتنیاً في الدنيا والمعقی پس بزیان حال وسان مقال گوییم بسم الله الرحمن الرحیم  
 شرمیع بیام غدا بخشیده مهیان والآدم علم برائے ذات و حب الوجود دست که تجمع برائے جمیع صفات کمال  
 و منزهه از تعارض و زوال است و حسن فی رحیم مشتق از رحمت و گفته اند که حسن آنکه اگر سوال کرد و بد و قرم  
 آنکه اگر سوال کرد و نشود برخورد و ریجا شبهیت لپیش شکل و آن آنست که اگر حسن و رحیم است پیش از شروع بحال را افزاییده  
 و افعال نه موسر و اخلاق ردیه و غموم و هموم و انکار سیاره داده این کدام تقدیما رحمت است و جواب این شبه  
 آنست که در حقیقت کوتاه نظری است که این چیز نه اخلاف رحمت بدانیم اگر پر شفقت سه ارادی بکند الیته بر  
 متفقها رحمت نه رفتہ باشد حالانکه صورت تاریب صورت عذاب است از طفل با پدر سیده که هرگاه صبح برخیزد  
 و اور ایمکت که شیده از اهل و ماقوسات خود برآورده بگفت بزندگی علم کریمه المنظر نازیانه گرفته درست نشسته است  
 او را فرست نمی کند که نوح بازی کند پس این وقت صور غذا هست و در حقیقت یعنی رحمت است هر چند طفل با قدر عقل  
 هرگز نمی فهمد که این چه در حق او رحمت است پس هر چند در عالم از قیل عننت باشد در حقیقت رحمت و نعمت  
 است عسی ان تکر هو واشیتاً می یعنی اللہ فیه خیر اکثیراً + الحمد لله تمام از حمد از هر چادر هر چند بکند  
 از اذال ای بر وجود دوام و اقصال ثابت مرد ای راست الذی لمیز عالماً ندیر احیا یقو ماسیع با صدرا  
 آن خدا یکم یعنی عالم و دانا و زنده پیش از هم زندگان وزنده بعد از فنا که ایشان بآنیه در ذات و صفات  
 و خیگر ننده و قائم تبدیل و خفظ مخلوقات و شتو منه قول و بینا و دانا با جا و بوجواد است ۵ تاخانکه  
 خوبی هر ظرکه باینید + بقدر داشت خود ہر کسے کند ادراک + و گفته اند که زیادت لایزال بعد از لم بیل انان نکرد

آنچون قدرش ثابت است پس عذر شحال است و الشهیدان کالله کلام اللئه وحدت کاشریات له و الکبر تکبیرا  
 و گواهی سید یم که هیچ معبودی نیست در وجود خان را بگراو که استحقاق عبارت مر او اثبات است و یگانه در ذات  
 و صفات است هیچ شرکیت ای او نیست یعنی نزد ذات فی در صفات و بی پرگی و غلط خوانم او را خواندن  
 و شرک در اصل بر دفعه است جلی و خفی جلی نیز رد قسم شرک بذات و صفات اولعائی و شرک ذرعیار و  
 استحقاق است در امور غیر اوجل و علاوه شرک خنی عبارت است از هر چه مقصود است بغیر او سجاهه جل شاهه و این به  
 کفرست چنانکه شرک جلی و لوبه از هر دو قسم شرک ضروری است و گفته اند که استثنای هر دو قسم یعنی متصل و منقطع  
 در زنجا متعبد است متصل بجهت انکه از آن آن حق باشد تا الس دران داخل بودیست شناوه غنی از نفس خود لازم نماید  
 و درین صورت لعد لازم آید و توحید ثابت نمیشود و منقطع بجهت انکه از آن آن باطل مراد باشند پس از خنی  
 باطل خنی خهد لازم نماید و توحید طلب از دست و در جویش گفته اند که اراده بخیار صفت مستعمل است  
 نه در استثناء یعنی لا اراده غیر اراده و نزد گفته اند که استثنای از کلام موجب سفی و بالعكس نزد چهور سخا و شافعیه  
 ثابت است نزد علماً اخفیه استثنای از خنی برای اشیات نیست بلکه در حکم مکوت عنده میباشد و حکم بران شا  
 نمیشود این اردکه نزد یکله توحید و محل این بحث چهل نقمه است و الشهید ان محمد اعینه و رسوله و گوہی  
 سید یم که محمد صدیق اسد علیه و آله و سلم خاص نبده او و فرستاده شده دایست و نبیت هیان رسول بنی عموم و  
 خصوص مطلق است زیرا نکه رسول اینست نهرنی رسول زیرا نکه رسول صاحب کتاب باشد بخلاف  
 نی که آن اعم است خواه صاحب کتبی پایش خواه نباشد و صلی اللئه علی سید ناجیه اللئی ارسله اللئی  
 الناس کافته بشیر او ندیه او رحمت فرست خدای رسار ما که هم سامی و نام نامی او محمد صطفی احمد مجتبی  
 است که فرستاد او رسوبی یا هم و همان قرده رهیشده بر حست و یم کشیده از حقوق است و درین کام تمیح است  
 رسوبی قول دے سه جانه تعالی و ما داد سلنه کافته للناس بشیر او ندیه او صلوة یعنی دعا از  
 نبده و معنی رحمت از خدا و معنی درود بر رسول در تصحیح خواری و تفسیر قوله تعالی ان الله وملائكته يصلي  
 علی النبي گفته قال ابوالعلیت صلوة الله شاره علیه عند للملائكة و صلوة الملائكة الدعا و قال بن عباس  
 یصلون یکل عن لنته و معنی سید در عالم زیر آیه و شیر او حضور انشیه السید یه و فیعیل بن ساد بصیر و  
 هو الرئیس الذي یطیح و شیتے الی قوله و قال الفتوح السید الحسن الباقر و قال حسین بن جسیر السیار الذی  
 یطیح ربه عزوجل و قال سعید بن للسبیب السید الفقیہ العالی و قیل الحکیم الذی لا یغصبه شی و قال حسین  
 الکرم علیه السلام تعالی و قیل السید الشفی و قیل الذی یحیی و قیل الذی ییحیی و قیل الذی ییحیی و قیل الذی ییحیی  
 و قیل یو القاع باتسیم اسرار و قیل یو اسخی اشته و قیل شیخ شیخ از محمد محبوب شد این یعنی کثیر الخصال

الکی بیچاره مانند چون غیره من البشیرین این املعنت است از محمود و حافظ ابن قم او ائم زاد المعاد در بیان و  
 اطالت کرده و در حدیث ضعیف آمده که هر کسیکه در بے ذکر بخند خدای تعالی را در دنفرستد پس پیغمبر آن کلا  
 مقطوع و محقق الکرت است اخرج جو الدیلمی فی مسند الفردوس فی الحافظ عبد القادر الرمادی فی المابین عن  
 ابی هریرة و مکمل الدوھجیہ و سلسلة التسلیم اکثیر اکثیرا در حمت فرشتہ خدا بر اولاد ویاران او وسلام فرم  
 سلام فرمیان ابی یکبیل لفظ آن اسم مجہ است و مراد باں بنی ناشم اندک صدق بر ایشان حلمت خصوصا  
 فاطمه و در صیغه صدّوّه هر جا که لفظ آن آمده هر ادبیان این ایشاندره عالیه صلحی او است چنانکه بعض گمان پر  
 در حدیث آمال محل تلقی این امته چنانکه تمام در فوائد مجموعه دبلیو در مسند الفردوس از لائش آورده ضعیف است  
 شیخ عبد الحق دلهوی در شرح مشکوّه نوشته که امام فخر الدین رازی گفتگو کیانی بیت از فرج و اولاد احضرت  
 اندو علی نیز ایشان است بجهت اختلاط و معاشرت اوی قاطری او که بیه مخصوص بفاطمه علی و حسن حسین  
 افتخار چنانکه قصه میباشد قرآن و حدیث کسادان است بران و خطاب ای ایام الدین یزدی سب عنک ارجمند  
 مخصوص بایشان دارند و حق ایشت که از واج مطهیرت داخل این خطاب اند ذیر اکتوسیت قرآن ممتاز است  
 بیخوان در جه طبیق درین احوال ایشت که بیت بیت شب چنانکه اولاد وحدت بیت فلان گوید باین  
 بنو ناشم ایست بخیرت اند و بیت بیت سکنی و باین سمعت از واج داخل اند و بیت بیت دلادت و اولاد  
 اهل بیت بیت دلادت اند ایشت و سلم و کتاب الفضائل در مسافت علی رفع حدیثی بروایت سلمین اکوع  
 نیز برین ضمون اخراج نموده است و آوردن اک درینجا براسه متنش امر حدیثی تعلیم است چنانکه ضعیف  
 در بیون المرام کتاب با صلّوّه ذکر نموده و تحقیقین جمع نمودن میان صدّوّه و سلام نیز بایرا متشابه قول دست  
 اتفاقی است یا بآیه الدین امنوا صلواعلیه سلسله التسلیم او در مراد بصیر کیمیم صاحب است و صحاب  
 جمع ایجع احوال است مختار صنف در سخنی الفقار ایشت که صحابی کسی است که ملاقات کرد اخضرت هزار و هر سوی بو  
 در بر سلام و در جستار ایشان بیوین ایشان است اسطو در ایلاغ شرایم بسوی عباد اما بعد کلام است  
 که چون شخص کلارے را بر سلوبے راند و خواهد که سلوبے دیگر بسارد گوید اما بعد و علم از تخلاف دارند در کسیکه ای او  
 باین کلام کرده صنف در فتح البیاری گفتگه طبری در حدیث مرفوع از ابی هوسه شعری آورده که اول کسیا  
 تکلم باین کلام کرده داد پیغمبرت و گفت اسنا دش ضعیف است و بعضی گفت اند که اول تکلم بایان لعیر  
 بن فخردان است و قیل کعب بن لویس و قیل سحبان بن اهل و قیل فس بن سعاده و قول اول اشیه و ایشت  
 است ولنقطه ایضاً ضمن محن نظر و لفظ بعد از طرفت زمانی است بجهت پس چون درینجا اضافه الیه مخدوف  
 منوی است بنی ملک اضمیم باید خواند و صفات الیان الکثر لفظ حمد و لغت باشد فان التصانیف فی اصلها

اهل حدیث قد کثرت الادعیة فی المحتد ریه والجیل بیت پر تھائیف در بیان اصطلاح  
 اهل حدیث آئندہ آثار و نوادرات قدیم و حدیث اسیا کرده اند تھائیف جمع تھائیف است بمعنی صنف صفت کردن و نوع  
 نوع گردانیدن و جدا ساختن بعض از بعض و گاهی ہے تھائیف کا مصدر است بمعنی اسم مفعول این قسمے آید  
 درین صورت کتابی باشد که در ان طالب شیعی راجح نموده باشد و تاکیف و چیزیا چند حیرا بایم پہستگی  
 در بخط و ادن و بمعنی جم نمودن بازتر تیز و این نیز گاهی ہے بمعنی اسم مفعول می آید پس درین صورت کتابی باشد  
 کہ در ان از چند کتب طالب شیعی راجح نموده باشد و اصطلاح راغت باهم صلح کردن و تھائیف طالبی آن باہم  
 اتفاق نمودن تو می پڑے تھائیف و اشتئن معنی لفظ سوائی معنی مومنوں آن لفظ خانکه لالا اللہ محمد رسول  
 اللہ در عرف اہل شرع کلام است و نزد محدثات کلام و مثل کلم که در صلطاح مخات اطلاعی شیعی بر اسم فعل و حرفا است  
 در صلطاح اہل منطق اگر مستقل در دلالت ہے لیکے ازاد مرثیہ شلاش است پس کلمہ باشد و نزد محدثات فعل والکہ  
 اسم است اگر مستقل در دلالت می دین اضمام غایت نزد اہل منطق ادات است و نزد محدثات حرفا و مراد از  
 اهل حدیث آئندہ محدثین اند و اهل حدیث امرتیہ نام است بکی ازان طالب که عبارت است از غب بندی در  
 علم حدیث و دام محدث کے محل و میت و میتی درست شیخ و امام در میت اورست سوام حافظ کہ یک  
 کام حدیث را میت و سند یا دو اشتہ باشد و ہمارم جو کہ حافظ باشد تھے اک حدیث ایمیت و سند و حجج  
 و تقدیل روایت و تاریخ وفات آئندہ پنج حاکم کے علم و محیط جملہ احادیث مردیہ باشد و صفت مذکورہ گویم این  
 گر در زمانہ مسائبون بوده درین زمانہ محدث ہم مفقود است تباخا فطاچ رسد بلکہ درین وقت کہ مادر ایم طالب ایم  
 ہم عزیز الوجود است از ہر کہ این ہرشش کتاب را بروجہ اتفاقان ضبط کرده باشد و باجح و لعلیل اخبار  
 آشنا بود و این علم ابر طرقی اہل این علم استعمال کند ادرا حاکم وقت با یار قصور کرد ولیس نہ ایا اول فار و رک است  
 فی الاسلام بد انکہ در سیچی شناختن دو چیز ضروریست یکی علم حدیث و دیگر علم اصول حدیث مثل فقہ و  
 علم اصول فقه و فرق میان ہر دو ضروریست شیخ ای تھیے ذکر کیا الفصاری تلمیذ صنف در لغۃ الباقی  
 شرح القپیعیانی نوشتہ کہ علم حدیث علمی است کہ بدان افعال و قوانین تقریات و سیاست و شکل رسوندا اصل  
 شناختی سے شود و تزدیب بعض قول صحابی و فعل و تقریر و پیغمبین قول فعل و تقریر تابعی و من دون نیز داخل  
 این حدیث و این تحریفی آن علم حدیث است کہ مختص برداشت است و مخصوص آن ذات رسوندا اصل  
 است شیخ علام مجی الدین کافیجی ازین حرف که مخصوص علم حدیث ذات رسوندا اصل است تعجب سیکروا  
 و می گفت کہ این مخصوص طبیعت است ز مخصوص حدیث و او ای ای نیست کہ مخصوص حدیث است ذکر الک بحث در ان  
 از عوارض نے رو اگرچہ بعضی اذان ذاتی بود و غالباً نش وزنست بسعادت دارین لیکن این ظاہر نہیست

بلکه غایش عمل بجهالت پاگردش عمل بروزت و واضح آن صحابه رسول ابد نکه متصدی شد بر ضبط قول فعل و قدر  
 و صفت بوری را و سالمش آن قضایا است که مذکور میشود در ضمن فی لقوله قال رسول الله صلوا الله علیه و سلم ان  
 الاعمال بالنيات و نسبت وی آنست که بتجهيز علم شرعاً یاست و فضلاً آنست که معلوم میشود از وی کیفیت  
 افتد ابا حضرت و دوست میدید مراوی او را منع صحابیت کما قال قال سه اهل المحدث هم اهل  
 النبي و ان ایضاً و القاسم صحيحاً و حکمش وجوب عینی است بر منفرد و کفای بر تقدیر و تهدی  
 از قول فعل و تقریر و صفت و هم ایضاً حضرت است و خاصیت مجرب وی طول عمر مشغول باین علم است و آن اعلم  
 حدیث که مختص برأیت است یعنی علم اصول حدیث پس آن علمیت ارشاده میشود بدان حال اوی از  
 جهت بیول در آن تو پیش این سخن چنان است که هر یکی ازین معرفت و تیزیه مبنی بر معرفت احوال و  
 است از صدق و ضبط یا عدالت و ضعف و عدم آن و این حامل نمیشود بلکه از علم حرج و تحدیل و معرفت  
 اتصال عدم آن حاصل نمیشود بلکه از علم تباری و فیات روات و ولادت ایشان و هر یکی ازین داخل در علم صدر  
 حدیث است و موضوع عرض نیز راوی و مردی است غاییش قول و دوست ازان و سائل او شنچ نکرده اند  
 از مقاصد و تصریح این سخن چنان است که شناسی گویند زیاد ثقایات مقبول است با اینکه روایت او  
 مسلمی ازان کس که او شن از دوست بنایش و بمحض قول ایشان مخالفت راوی ضعیف و شرمنی باشد در راوی  
 که راوی ازان باشد و خوان ابوالعیض فارسی در حواره الاصول فی علم حدیث الرسول در بیان حاجت بپوئی  
 این علم فوشنی که علم حدیث نقلي محض است زیرا که تعاطی او جز بقل ذهن صورت زیند و خبر محتمل صدق نکند  
 سے باشند پس ای باشد از نظر در روات مخبرین و حاجت اس است بوسیی قانونی که بدان صحیح اخبار از سقیر  
 و مسلم از منقطع و متصل از منقطع و موقوف از مرفوع باز شناسد و این قانون علم اصول حدیث  
 و اسناد است انتقال اهل من صنفت فی حمل القاضی بوجبل الرامه هری کتابه المحدث الفلاح  
 لکنه که دیستو عیب پس اول کسیکه در مطلع حدیث تصنیف کرده فاضی ابو محمد حسن بن عبد الرحمن بن خللا  
 رامه هری المتنی سنته ستین و شصت  
 والواعی فوشه لیکن استیعاب جمیع مصطلحات این فن در این نکره لیعنی همه را از اول تا آخر فراز گرفت و  
 رامه هری فتح راویم و هر مضموم و رامه هری سکون و رامه هری شافعی در آخر افزایش مجنة نام ناچیر است از ولایت  
 خوزستان چنانکه سلامان فارسی گفته انسان رامه هری و آین مرکب است از رام و هر هری مثل بعد کد  
 در شرح مقدمه این الصلاح فوشه که این اصلاح کتاب خود را که مشهور بقد رساب اصلاح از این تاب محدث فاما  
 اذکر و فایر لتفصیل است و من برای تعمیض دلائل صفات و ممکن صفات ایشان ایشان را مخفف خواهیم

خبر قدمت ذوق لش القاضی ابو محمد الخجستاد مخدر و فاعل حنف ضمیرت که در این اسسوی هنست متفق علی  
 مخدوف است و کتاب بجهود فعل مخدوف است یعنی صفت و این صفت کند که راست بر مخدوف ولاست  
 می تایید شیخ و جیمه الدین علوی در شرح فرج لغشته کتاب به مفعول حنف المخدوف لا الذکر کرد لان  
 فاعله ضمیر می زد و هم عالم و لم یعین حنف نه الکتاب الا واحد من هم لاجمیع هم ذکار نه جواب اسوال السائلین  
 از ای شیوه صفت القاضی فعال صفت کتاب په المحدث الفاصل اینکی دمحش فاصل بدل اذکار است  
 پس مراد از اول حقیقت نیست بلکه بحسب انجام است که در زمان فاعله ذکر در موجو دند و ایشان نیز درین  
 باب تاییف کرده چنانکه من تبیینیه بران ولاست می شاید اما میں کتاب محدث فاصل جایع متنیست و یکی  
 از سوالات این فن می بود بعد از دیگران بیان زیاده تعریف کردند خیلی کم افت و الحکم ایوب عبد الله الفیسا ابودا  
 و حاکم ابو عبد الله محمد بن عصیان عبید اللهم نیشاپوری هم کتاب بدبیری دیگران باب تاییف نموده و موسوم به فہت  
 علوم الحدیث ساخته این کتاب درینج چون مخدوف است مشتمل بر صحابه نوع و ابن الصلاح درینباب تعریف اد کرد و همچنان  
 رفت و از انواع حدیث است پرینج نوع بیان مزوده و کتاب متدرک بحیثیم و تاریخ نیشاپور از جمله تاییف  
 شهیرو از است و آنها پروردگاری شدند که کل اؤنها مژهیت در ولایت خراسان نزدی گفته و آنها  
 در آن خراسان ارجاعه نیشاپور و همد و فرنج و هرازه نهسته و این چهار شهر در جنوب عجم اند ولادت وی رضی ایش  
 لحال عنده در بربع الاول سنه صد و بسبت دیگران شده ذکر نمایند چهار صدر پرینج در فیسا پروردگاری اتفاق فداش  
 افتاده و حاکم عجیب کنداره قاضی شده بود میان چهارت او را حاکم گویند در استان المخیین نوشته که خطیب اندیاد  
 در حال اول نوشته است کان المحکم تعلق دکان یمیل التیشیع یعنی تقالیل بود و تغییل حضرت علی بحضرت شاه  
 کر نزیب جمیع از اسلام افراد هم بود گویند که در زمان حاکم چهارکس در مملکت اسلام سرآمد محدثین بودند و از طبقه  
 پندها و حاکم در نیشاپور و این منده در هفغان و عبد العزیز در صدر در میان این چهارکس محققین الحدیث چهیزین  
 حکم کرده اند که و از طبقی در معرفت حلل صدیش همان بود و حاکم را در فن مصنیف ذکر نیافر و مرتب دخل تمام بود و  
 بین منده از ذکر احادیث لفظی و اشت و عبد الغنی را در معرفت اسما ب تحریز نماید بود از هی لکنه لسم  
 بیحد ب ولیم رب ایکن رسی یهندیش ناشیه و بتریش نیز راغمه تهییب پاک کردن و ترتیب راست  
 کردن و چهاری از چهار دهن این چهار را در مقام و مرتب خود را و تاریخ ابوالغیم الاصفهانی و ابوسعید حمد  
 بزم عبد الله اسفلانی تاریخ اشده تیم بزدن قریش باید خواند و نادت ابوشیم اسفلانی و شیخه رجب در نسخه  
 سده صد و سی در شش سال شده و اسقاش در راه محروم در نسخه چهار صد و سی سال گردیده در استان الحدیثین  
 هناین ب دست اسما و کلیش و گفتگو خطیب بندادی از هنر توانده است دارند و کتب از کتاب حلیمه الاصفهانی

گر نظریش در اسلام تضییغ شده استهی و اسقیمان بر وزن زعفران نام شهربست در دلایت  
ایران و خراسان و اسقیمان بیزد خل در عراق حجم میشوند و در بعضی نسخه های این کتاب اصیمان بیانی  
موده دیده شدند تویی گفته بجز فیه کسر الہمزة وفتحها و بالبار و الفار استهی فعمل علی کتاب  
ستخراج پس بر کتاب حاکم کتاب استهی نوشتند و این ارج ضوابط اکرده متوجه بصیره اسم مفعول بعضی برداش  
آورده شده مشتق از تخلص در فتح اباقی شرح الفیه عراقی گفته که صدورش اکنست مثلا حافظه اخاد  
بخاری با سایید خوییش غیر از اسایید و طرق بخاری بیان نماید ما آنکه در شیخ یاد در شیخ شیخ و ماقوی متصدر شناور  
شوند بعد از گفته و شرطه ان لا يصلح لی شیخ بعد مم وجود سند یو صدای ای الا قریب الاغرض من علیه  
او زیاده حکم او نخواهد لک و الملاعنة سمع ستخر جانسته با جمله متوجه دناصطلاح محدثین عبارت  
از اکنست است که برای ثبات الحادیث کتاب دیگر نویسنده و ترتیب و متون و طرق اسناد همان کتاب را متحمل خواهد  
داند و متد خود را بچه که کصنف آن کتاب در میان نامند ناشی از آن صنف یا شیخ الشیخ آن به قلم جاییان شنید  
و چلن از طبق دیگر نیز مثل آن ثابت شود و ثوق و اعتماد بر دوایت آن صنف قوت گیر کردانی بستان العجیز  
و ستخر درینجا بعنه مستدل است و اجناس است که مثلا حافظه بر اصل کتاب که از صنف چیزی است ازان

۲۷

Stim

حکایت شنیده کشیده از هم کرده

دوان درج منوده وحدیث حسن اصح لغتة ولهذا علماء الحثیثین پر تصحیح حاکم اعتبار سے بخوبی کشف کردند و تفصیل این احتمال از بستان الحثیثین باید جست و اتفاق اشیاء ملت تعقب لیکن چیز نہ از و سے برائی متعقب باقی مانده شعقب بغیر میم دکتر فرانس نشود از پس ہم گیر در وردہ یعنی ابو شیم اسفهانی نیز تابع حاکم شدہ اما چیز از وسی بر آپس آئندگان باقی ماندہ ۶ حفظت شیئاً و غایت عنک اشیاء اور دیغیت نوشتہ اندک کہ متعقب بعینی مفترض است یعنی چیز نہ از و سی بر آئسراض و رونکنندگان بلقے ماندہ والقدار علم نشتم جاء بعد محن الخطیب ابو بکر البغدادی پس خلیف ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الجندادی المحتوفی سنتہ ثلث و سیین در ایمانیت آمد و بعد اذمام شہریت در عراق عرب دران چند رغات است و اسپرہ زان پفتیم با مرصد و سکون غمین مجده و هر دو دال می ہلہ است گویند کہ در حمل نام غداد ابو داڑ انکہ پیش زین بلغے بود کہ سرفہ نو شیرزادن عامل دران باع بنا و مظلومان می رسید حال ایضاً ساقط کرد و بعده اسے گویند فصلنفی قوانین الردا یتہ کتنا با سماہ الکفا یتہ و فی ادارہ کا کتا با سماہ



بجذف اسناد وقصص حرج من وه كذا في المحدثين وابو حفص المياخى جنات اسماءه مالا يسع الحديث جمله  
وابو حفص عمر دين عبد العميد القرشى المياخى جزئى دين بابن حكاشت ذما شع الراجح المحدث له نهاد ودين سعى  
که در که مفظته سیاه شعبان سنه تسع وسبعين حمسائمه نوده و میکاخ بتقدیم نون لکسوبوردن عفت  
نام شهریست بزرگ از نواحی آذربایجان و مراغه والل آذربایجان از اینا نهاد و معنی ترکیبی دیگر بر تقدیر

لضباب المحدث شد ورفع جمله اینکه چنانچه میکست محدث را بدل نون و بر تقدیر مرفق المحدث و لضباب جمله اینکه المياخى  
در مزادارندار و محدث جمل اوراد الداعم واشتمل ذلك من التصانیف التي استشهدت و دیگر از تصانیف  
و تواریف مثل این که نذکور شده بروی کار آمد و شہرت در بلاد گرفت و قول صحف امثال ذمک انجمنه  
است و خبرش مخدوفت یعنی امثال ذمک کثیرة و گفته اند که این عطف است بخلاف فصل عطوف از قبیل علائقه  
بتنا و باع باردا می سقیمه مار باردا پس درینجا تقدیر شنیدن است جميع امثالها و امثال ذمک یکی کن جدول  
ظاهر است و بسطت الیتو فعلمها و اختصارت لیتیستونهمها و در ان بسط و کشادگی به باز زد است

علم و اختصار بنا بر هولت فهم رفت زیرا که از کتاب طویل ارشاش و ارنشاش فهمی شود و دیگر را مشکل  
پیشود آن دیگر شرح تقدیره سلم کفته که اختصار این اغیل اللفظ باستین غایی یعنی آوردن و قیل و داکه  
الکثیر ای قلیل فیه یعنی الاکثیر است اختصار اجتماعی و منه اخصر و خصر الانسان انتی و اما اقصار پس آن  
آوردن بعض مقاصد است و ترک این بعض از اینها و اختصار است و اقصار بدلگر آنکه اختصار کند و

علم باشد که مایل نیست بحث روایت المحدث بالمحض الى ان جاء الحافظ الفقيه نقی الدين الوجعى  
عثمان بن الصلاح عبد الرحمن الشهير ذهبي تزيل مشق نالنکه حافظ فقيه نقی الدين الوجعى و عثمان

بن الصلاح عبد الرحمن شهير ذهبي تزيل مشق آمد یعنی این کثرت و بسط و اختصار تازمانه ابن الصلاح رسی  
و حافظ فقيه صفت او است نقی الدين لقب ابوزعمر و کنیت عثمان ناما و است و صلاح الدين لقب پدر او است  
که در سے رضی اند عنه بدان شهرگشت و عبد الرحمن بدل اصلاح است و شهرزاده نام شهریست در ولایت

سیان و مصلی بمان که درین ضحاک آنرا بنا کرد و تزییں فصل بخت فاعل است یعنی فرد و آینده از موصول  
در دمشق و دمشق بکسر الاول و فتح ثانی و بکسرین نیز نام شهریست شهرزاده شام که و مشارق بن نزد و از اینا کرد  
محمد بن عبد الرحمن تجاوی تلميذه صفت در فتح المغیث شرح الفیة الحديث در ترجیه بن الصلاح گفته و اصلح فخر  
من لقب والده فانه هو العلامۃ الفقیه عاظل الوقت بفتح الفرق شیخ الاسلام نقی الدين ابو عمر و عثمان بن الامام

الرابع صلاح الدين ایضاً القاسم عبد الرحمن بن عثمان الشهير زوجی الموصلي ثم العشقی الشافعی کلان اما  
بار عاصمه پتخت از علمیه العلوم الریاضیه بصیر بالمدرب دو حسنه خوبی با صولد عارف ابا المنذہ سب جید المعاذه من اللئذ



مقاصد را فرام ساخت اعفنا با کسر قرار فوقانی نیزکسر و بعد آن نون بینه است که در شکر و نیز در کار  
 هست برگ ماشتن دشتهات بعنه را گنده و این جم شیوه است مثل کرام که جم کریم است و مقاصد بفتح  
 میم حاصل شده است و لفظ صاد چنانکه شهرت دارد و درست شاسته چرا که قصد یقیناً از ضرب بیض  
 آنده است که از این طرح و ضحا لیهای امن غایب نخوب فوائد ها و فوائد غیر تضادی خوبی با چیده بسته  
 اضافات خوب شیده خوب جم بعنه است چنانکه فقط جم بفتح نقطه و بعنه خیار شده و اضافات  
 خوب بسیار فواید از قبیل اضافات موصوف بسوئه صفت است یعنی فوائد فتحه از تضادی خوب  
 متفرقه خوبی یا از فتوان اصطلاح الحدیث که لفظ پنهان مقاصد متفاوتی شود چیده به مقاصد منضم شد  
 فاصله فواید از ماقررق فی غایله ای پس آنچه در غیر از ماقررق بود در کتابش محقق گردیده بحث و  
 خواهش که در راه منودی دارد و آخراً با دو صبا این همه آورده است پ شکر فیض توچین چون کندای ابر  
 پهار به که اگر خاره از رگل سه پرورد و داشتست ه فلهذا عکف الناس حکیم و ساد و بسیار که پس این جم  
 درمان برو عکوف کردند و برآه او فحستند یعنی خداوان این فن و نقادان این اخوبین بکتابش اقبال و ترجی  
 منوده پس بعض اقدامی او کردند و بعض تبعقیش پرداختند و سیر یکسر از اول وفتح یا رتحتیانی بینه عاده هش  
 و خصله های این درج سیر است بعنه طریقه در فتح الباری نوشته و اطلق فلک علی ابواب الجہاد  
 لانها مسلقاً من سیرة البُنی صحت اللہ علیہ وسلم فی غَدَّاتِ قَبْلٍ اهنا من ساری سیرا انته  
 فلا يجيئ که فاطحه دل و این خود شمار کرده شود که چند کس نظرش منوده چنانکه شیخ شهاب الدین محمد  
 بن احمد بن عکیل قاضی خوزینی که متفق سنت شلت و تسعین و ستمائیه است نظرش کرد و نیز شیخ زین  
 عبد الرحیم بن الحسین العراقي المتفق سنت است و شما نایه آن نظره منوده و از ابن الصلاح بلطفه شیخ تعمیذه  
 و چندر از روی افرزو و مفعول عالمیم فاعله برای بحیی خوبی است که عادم بسیار عاکف است و کم بتداست ول  
 چرا است که متفقول عالمیم فاعله برای بحیی جرا کم و صدر کلام واقعی شود و مختصه چند کس اختصار  
 منوده چنانکه نزدی باختصارش پرداخته و مسی تبعقی ساخته و نیز مختصرش از تضادی الفضلات بداین  
 ابن جماعه است و حافظ ابن کثیر نیز از اختصارش کرد و مستدل اک علیه و چند کس بدان استدال کردند  
 یعنی این چنان ابن الصلاح ذرت شده بود آنرا سیان منوده چنانکه فاسخه جلال الدین بقیی شیخ صحف در محاسن  
 اما اصطلاح پنج نوع از انواع علوم حدیث زیاده ازین الصلاح بیان کرد و توجیهیں سخن عقیقی بیان خواسته  
 و مقتصر و بسیار کس انتصارش منوده نیزه بعض مقصود را ازان بیان نمودند و بعضش را نیز کردند و از این  
 اصول حدیث در تولیف و تضادی خیلی انتصارش کردند و معادله و چند کس عارض بازی شدند

در در حق المعاذ و مختصر آن در در ترتیب ابوالپیش اعتراض کردند و ابن ابی الدرم کتابه سبق دسته علیه معاذ  
 ابن الصلاح ساخته و منتصبه ولبسارکس رضت او کردند و لفغم باقیل ۵ هرچهیر علیه فلت شود په کفرگیرد  
 کلمه ملت شود په گوئم برای عین و متعهیں کلام او بیان نمود و معتبر ضربان اتفاقی دل و انتقام داد که براین الصلاح  
 کرد اند خیلی رسیدت شیخ برمان الدین انباء سے در شرح خود مسمی مفتاح من علم ابن الصلاح نوشته آن کتاب بهذا  
 احسن تصحیف فیه و حضر ذکر نمخته و سین نزعا و قد اعفته بالعدل ارفی زنا دلیل هزاران نهیم من مختصره و دو نهیم من  
 اعتراض علیه شیخ جلال الدین سیوطی در تدریب الرادی شرح تقریب الرادی نوشته اعلم ان انواع علم و مختصره  
 کثیرة لائجه تعالی برکتی را که در کتاب العجالة علم الحدیث شیل علی انواع کثیرة تبلیغ آنها کل نوع منهای علم مستقل للفتن  
 الطالب فی عمره لما درک هنایتہ و قد فرکر ابن الصلاح انواعا منهایا و تبعه الندوی نمی خمته و سین نزعا  
 و قال ولیم فی لک باخرا المکن نمی ذکر فاذا قابل للتفییح ایه الایچیه اذلاخیه احوال روایات الحدیث  
 و صفاتهم ولا احوال متون الحدیث و صفاتهم ادا مامن حالته منهایا ولا صفاتة الاویمی بصدماں تقدیم کرد و ایهان از  
 هنی نوع علیه حیاله اهنتی قال شیخ الاسلام ابی اسحیل الهرمی و قد ادخل ما بنیاع مستعمله عندیم الحدیث منهای القو<sup>ه</sup>  
 والجید و المعرف و المحنظه و المحو و ذاتی و الصلاح و منهایی صفات الردات اشیا کثیرة کمن الفتن ایم شیخ  
 والرادی عنده و کمن الفتن سرمه و منهایی و شیخ شیخ او اکمه داسم ابیه و مده او و اتفاق اسمه و کمیته و غیره ذکر دارد استد کد المیقت  
 فی محسن الصطلاح خمته انواع اخر غیر ما ذکر و قد فرکر ابن الصلاح ایضا احکام انواع فی ضمیر نوع مع امکان ازادم  
 با اذکر لذکر دهنی نوع المضل احکام المعلق و محنعن و میانو عوان تقلدان افروزهابن جماعتہ ذکر الغریب والغیر و  
 المشهور و المترادف فی نوع واحد و می اربعة و وقوع لعکس ذکر ایضا و هر یک تقدیم ایل و می خمته اهنتی و با جمله هرچه باشد شاهد  
 لیکن کتاب ابن الصلاح مخدوم طوائف علیا اصول حدیث میست و محمد رازی ایلان چاره میست سه بذر و  
 صاف ترا حکم میست و دم و رکش و که هرچه سلطے مارختی عین الطافت به و احسن کتب دین علم بکتاب  
 ابن الصلاح در طولات تدریب الرادی شرح تقریب الرادی است از تالیف جلال الدین سیوطی در مختصره  
 نجفه الفکر اگرچه رسائل و اسنفار نظام و نشر اسیار دین فن تالیف یافته اند چنانکه بیان جمله اهنا دکشیف الظنون فی  
 معرفت اسلامیه الکتب والفنون و اتحاف البلاطاتیه معاصر ازاب سید محمد صدیق حسنهان ندکرسیت فشنونی  
 بعض الاخوان آن شخص هم المحمد مزفلی پس خواست از من بعض اخوان که تلخیص ضروریات از اصل طلح  
 ایل حدیث برای ایشان می شایم و فار برای بسیت است زیرا کچون احوال تفاصیل چنین بود که بعضی ازان  
 مبسط و بعضی ازان مختصر و خوان بودند همچکی پس ازان تلخیص شکرده بودن برای ایل سوال ایشان سبب تلخیص  
 هم اصل طلح ایل حدیث که در قدمة ابن الصلاح و عینه و پوده اند و اخوان با مکسر برادران همچو ایل که در این اشیا

پروردادیکه در وحد بجهت تجیف خدست شده بود در حالت جمع عود کرد و این بر ذهن فلان بالکسر است اگر  
 آخون را بالفتح خوانند خطایست و مرا از بعض آخون در دین است یا در فن اصطلاح اهل حدیث و حمل که  
 بر این حقیقی خود را مراد داشته باشد علی قاری و غیره نوشت که مراد از بعض آخون بیدارین این همان است  
 ولبعض گفته اند که شیخ شمس الدین بن محمد ذکر کشی است و اندراعلم فلسفه ای اور ادق اطیفه سمیت همان چیز است  
 الفکر فی مصلحه اهل الائمه لخیصش بغایش بعض آخون در یک کتاب کتابه نزدوم و موسوم به جنبه الفکر فی  
 اصطلاح اهل الائمه ساختم یعنی دعا مینیکه در مقدمه این الصلاح وغیره نذکور بودند خلاصه نان برگرفته و رازه که  
 از ادراق مندرج ساختم لطیفه چنین کیس و پاکیزه ذمازک ساگویند و خبیه شیی برگزینیده و فکر که مسادل و شیخ نامه  
 جمع نکرت بالکسر بمعنی از زیشه خانه داغت بقیه شیی و نشانه هم است آنرا گویند بمقابل از الدار المابقی منه و  
 اصطلاح اطلاقش نزد چه بورسته ای رسول صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین می آید و سیاتی علیه  
 قریب ابتکنه بر ترتیبیکه از خدا ایجاد او کردم ترتیب راست کردن درجه هر چیز و نهادن چند چیز را بمقام و  
 مرتبه خودها و آنها کار کار یکی می شوند و شاهد و باکو را بضم کاف میوه نویسیده را نیز نامند که اول از همه از ادراجه  
 بجهت شده باشد و بنا برین تقدیر معنی چنین باشد بر ترتیبیکه اول از مان گرفته و بسیل انتوجه جسته  
 کسر داینده اور اراه واسع و طریق واضح درج باش و انتهای درجه های و میزان سیاست و کشاد  
 مع صافه هست الی متن شوارد الفرات شد و ذوايد الفوائد پانکه ضم نزدوم بسوی آن از شوار و فرا  
 وزوار فوائد شوار بفتح در اینجا مفعلاً شار ذه است بمعنی رسند و مجاز اینجی پر ایشان ستعمل است و فرا  
 جمع فریده است بمعنی درینگ که مفرد و تهمه در صدف میباشد و زینجا مردان از این نکره ای زنگین از اصطلاح  
 محبیین است که در تفسیر و مصطلح بجز ایشان و غرفت آنها از این طلب امتد فراز شوار داند و شوار و صفت  
 است و فراند مصرف و خود چنین زوائد فوائد و مرآ از فوائد و فراند ایشان را که حافظ این بحیره از نفس خویش ایجاد  
 نموده که درینگ صحف و سل فن اصول حدیث نزد بزر و تقویتیز فوائد بجهت اهمیت همچو خصم نفس خود نموده هم تو خصم  
 اند رفع السقدر است فوتنی است دلیل رسیدگان کمال + کچون سوابه نظر رسید پیا وه رو وده  
 رسید محمد بن ابراهیم معروف باین رسید که معاصر حافظ این بحیره تخلص است بعد برخیه اتفاقاً ذر سوده و رساله ختنه  
 درین فن نوشت و گفت این الحافظ کتب فی سفره الی اکتة سنته سبعة عشر و شما نایة مختصر ایندیعافی عدم حدیث  
 اوقحتت علیکه لکنة بقی عایله فیه باتفاقیه العین ولا يشعر بشبلد الافی سدا العین و ذلك لكثرة الشتم والغافلی ای اوان  
 ای تحالفه بالقصد رئی عرفانه فیو امام زاده اینهی و یا تجمل تائجیه الفکر بالیق بخند عکوف بر دان بران شرق و غرب همینا  
 و شما لا ایز قوح ای و شتم ما قیل همیک چنانچه است درین خانه که از پرتوان مهیر کجای انگلی اینجی ساخته اند

داں علم خودستاین مختصر بیرون و حاشی کرده اند و خود حافظابن حجر ربان شکسته چنانکه گفت  
 فرغوب است تینیا پس آن بعض اخوان بار دیگر غبست و توجه بسیعی من نمودند بعد از آنکه تحریر متن که بسبیعی ایشان بسر انجام رسید صد که غب چون کلام ای طاق شود بمعنی میلان توجه در آید چنانکه درین عبارت نمود که است  
 و اگر صدله اعن واقع شود معنی اعراض باشد چنانکه در قرآن مجید آمده و ازین غب عن تکثیر است این امر من فیضه داشت  
 قول وی صلم متن غب عن سنتی فلیس من ااضع علیها شاهجه لیحل دموزها و نیفیه گفته ها کار سازم  
 بران نجیبه شهر حیکر زندگانی آنرا حل سازد و کنوزه ای دیر ایکشیده در موز بضم تین حجه در مزاو او است که اشارت  
 کرده بخود بسیو چهیزی بطور خفیه و کنوز نیز بضم تین حجه کنوز کسر بگنجست و مراد ان هر دو در پنجاد فاتح متما  
 نجیبه اند که بدران شرح در حیی از اختلاف والسداد بوردن و یوضمه ملخی علی المبتدئ من ذلك را پیش مخفیان  
 برینندی افرن اصول حدیث بناید و تقدیم بذکر مبتدی نیاز برآنست که نهی چندان مخلع بشیج نباشد و لهذا لفظه اند  
 العمل نقطه کشنا اما الجاہلون درفتح الباسق شرح الفیه نوشته مبتدی آنست که چهیزی از من حاصل کرده و نهی  
 اند که از سائل فن را حاصل نموده و صلاحیت افاده آن در دو متوجه خود اخی این هر دوست پس اگر خطط  
 و ضبط و اتقان دارد نهی است و اگر ندارد مبتدی است و بعضی چنین فرق کرده اند که هر که شروع در فن نماید  
 پس اگر مستقل تصوری سائل فن نباشد مبتدی است و اگر تهدیار غایب اکثر حکام فن ذین قوته هستند  
 وقدرت استنباط بران می باشد که اند قوت استدال  
 واستنباط ندارد متوجه است اینکه فاجبتد ای سوال دیپس توجه بقبول کردن سوال بعض اخوان نمودم جا  
 بکسر اول جواب ادن مجاذب معنی قبل نمودن و سوال اضم اول و فتح همراه که بصیرت و اوسی معنی خواستنم پسین  
 که از این الاصلاح شیخ دیمی الدین وغیره نوشته که فقط اجابت انظمه متعددی بالے نمیشود زیرا که خود متعددی نیشست  
 پس مقتنعه مقول بواسطه ای نبود بلکه مقتضی معمول همیش بخلاف اسطه حرف جواب اشید پس درین العدیه وی بنابرین  
 معرفت توجه است و در مایت معلوم گردید که حافظابن حجر عسقلانی درین کتاب خود متن سالش محروم خاست  
 پس درین مقام قول حافظ افجهیه با اعتبار متن جواب سوال اول بعض اخوان است در باعتبار شرح جواب  
 سوال ای که رعیت نماین اهم است و بنابرین تقدیره جواب سوال اول در شیخ ذکر گردید که فاعل هست  
 ادعا لاند لمح فتنلک المسالک بنابرایمید در آمدن و داخل شدن خود در سالک اصطلاح اهل  
 حدیث سالک بفتح یم که مسلم حجج سالک معنی را بهداوین صیغه اشم ظرف است از سالک که معنی فتن  
 باشد حاصل هست که چنانکه دیگر ایل تصانیف اصول حدیث راشنا جمیل در دنیا و خوارجیل در عقیل اضافی شد  
 اچنین را پیغیر خدا و نتعلیم لفیل این الیف المآل و امانت دایین لفییب گرداند و احتمال هست دیگر نیز دار

کمر ادرازن اندیش کتاب خود را در ته مانیف ایل حدیث در شرحت باشد یعنی چنانکه مردمان از این تجارت  
او تواليپه علمدار و یگر نفع برگرفته اند چنان این مختصر نیز تقدیم خواهد بود یافت زیرا که این نیز که از جمله  
حدائقات جاری است چنانکه در حدیث صحیح وارد است کوی شک نیست که هر که تایف و تصنیف در علم داشته  
خود را از علم الیه قرآن و حدیث شریف شاید و فیض افساد عاجله آجله و نائل خیر سایق ولاحق بر این نفع  
وجو امکل طریق است <sup>۲۵</sup> بر ذر حشر نپرسند ز از آراسی همین حدیث در انجات ایجاد آید و همین طریق  
لنا ایضاً حسن المسالک و جنبنا مایحبب الممالک فائد الموفق لما هنالک و ویده از همه العده ای که  
از علی یا ایشان تغیر ربعاً طیف نمیر فالتقت فی شرحه ایلا یصلح والتوجید پس کوشش تمام در شرح  
آن بالفضل الفاظ شرح تجوییه معنی و می باید اینجا بایشان ثانیاً منور میباشد و لغت سخت کویید

در کاره در اصطلاح صفات محموده یا موصده شخصی بطریقه بیان کردن که مستبد شاید بایحال پس اگر  
بعقل عادت مکن باشد رساله تبلیغ کویند و اگر بعقل مکن بیعت ناممکن باشد رساله اغراق خواسته اگر بعقل  
عادت هر دو حال باشد رساله غلو نامند و درینجا مردمی الغویت ناصطلاحی دنیز مراد از شرح درینجا سمت  
نمیستی صدری آن والفضل بالکسر و شن و آشکار کردن و تجوییه که داین دن رودا بسوی چیزی و مجان  
بینی نیک بیان کردن و نیز هسته علی خبایذ و ایاهاداگاه و خبر و اکردم بر خبایار زد و یار و دی یعنی بزخا  
تخفیف که در گوشها بالفاظ تجربه بودند مطلع ساختم گویم این عبارت هصفت هتفتم است که بر چیزی خوب  
تخفیف نمیست و خبایا بالفتح حجج غیریه است چنانکه خط یاری محظیه معنی پنهان کردن و پوشیدگی و زد و یار با هم  
جمع نداشته است معنی گوش های و کرانه های شی کلان صاحب البیت اذلی باما فینه یا که صاحب  
خانه داد عالم تربا سباب نزل خود بیاشد گویم این باید اغلب است چرا که بسا باشد که صاحب مبانی را علم بر  
بعض معانی و مضامین نمی باشد و یگر کامل العیار رابنی الانثار جتید و سره باید و چنین تیف و ماسمه مغشوش  
باشد و طرخاید و نوق کل دنی علم علیم <sup>۲۶</sup> چون گفت دنکار داشتن سیست و ولیکن بر پلنه با هر کسی است  
فظهروی ان ایجاد که علی صوره البسط الیق پس در حاطم چنان افتاد کاید از شرح بر صورت بسط لائی  
قرست یعنی بعد از آنکه متن حسب خاستگاری بعض از اخوان یا تمام رسید و بازمانی را غلب بجا ب شرح  
ساختن و می بسیم شدن پس صورت تایف شد در حاطم چنان خود را گشت که شرح باشتن بینه که تایف بسط  
و فراخ باشد باید تجارت و مشیر باین معنی است قبل حافظه که گفت و دیگرها فهمن توضیحها او گفت  
دویچ آن درینهن توفیق و مراجعت قرست درمچ چیزین چیزی و داخل کردن آن در شسته دیگر یقیال درج  
الشیئه ایشیئه و سرچا اذ ادخل نه ایشیئه و استتریفیه کذا فی الصراح و ضمیر تایف است در هر دو موضع درج

پرسنی تجربه است و حسن بالکسر سکون نیز بعثت اندیعن و تو پیش برآورده و کسر ضماد و ماء همچو روشن پسیدا ساختن  
و اوقوت بالفتح دوازده قدر معنی موافق تر حاصل می شد است که داخل کردن نتن در حسن تو پیش شتر حرش بروجیکه  
جمله آن بنظر از کتاب مستقل از بشد بودن آنکه بعضی متوجه کوک و بعضی متوجه از بعض منفصل با شناختن کتاب و دیگر شاهزادن  
سدست ایش دلوقت زید کویم درین کتاب به صفت قاعده غیریست عجیب بہماده چه در اکثر مواضع این کتاب از لفظ اختر  
مرعوب است با عبارت می خواهیم شرح الائمنی ای تواند فاجهت فائزی المعنی جواب السوال بالاول و نه الشرح جواب  
السؤال ایشانی و غیره ذلک و علمای این فن دریغ با بر کلام حافظه اعتراف کرد ایه بجهت آنکه خططف و مجهما برایاده آن  
و ضمیمه ایه در این مراجعت بایش و مجهیه تاریث در ده هزار جای بجانب بخش پس از کلامش انتشار اضمار لانعمی آید و آن  
در کلام عرب مکرر است اور در جواب این اتفاقه اندک تر و وجود قرآنی صادر از این کسر بجهت شیوه ایشان که در قول وی بجاذب و تقدیم  
آن اذکر فیه فی الشابیه خاقانیه فی ایم و نیز در کلام و صحنه توانست فائز ایش رسانیده علیه و ایده بجهود علم ترد حا

که درین هر دو موضع قریب صارف است هنالکت اینه طریقیت القیملة السالیف پس رفته من برای ایک  
سالانک نش قلیل اند یعنی چنین ورضع عجیب و مش غریب در دیار ما یاد میان محظیین تزویج نیازه زیرا که عادت در گر  
ایل تو ایل و تصنیف ایل و مخطوطيه متن در شرح وبالعکس نیست و یکی مثل که مراد از طریقیت قیاس ایساک مطلاقا داشته  
باشد نیزیا که ش تعالی اکثر علمای سابقین ولاحقین بدیگر علوم ابوده واستعمال این اصل اصیل و بیان این میل از دشت  
و امداده الاما شار التدابن الصلاح در ابتدای تقدیمه خود گفته وزیرین و مجدد عالی لغزیریا همانی فقیر عیا همانی فقیر عیا همانی فقیر عیا همانی

و قوایین صول حديث افتادند و عینی در شرح باریه در خطبه کتاب خود اشناه است باین معنی نیز مزود فاقول طالبها  
من الله التوفیق فیما هنالک پس می گوییم در حالیکه طلب توفیق از خداوند تعلیمه در بیان کردن آنچه درین

ست می نایم و در این ایل و کلمه هنالک با آنکه موضوع برایی بجهت است و متسا مایکه متروک است و آن تویی است  
بجهت رعایت سچ لفظ ایساک است و یا بجهت بعدز ما که تصنیف شرح ایل تاییف متن و یکی مثل که مراد از شار ایله  
هر دور ای طریق شرح دوچ داشته باشد و بنابر رفت شان هر دو بر دیگر گفت مسکونه این فن لفظ هنالک در زیر

و توفیق در لفظ چیزیست براچیزیست برابر کردن و در مطلع مواقف گردانیدن خدا اسباب را موافق خواهش  
بنده ما آن خواهش اول از خمام یاد و استعمال لفظ توفیق درین سیدن اسباب امور رخیبو ایش امور رات شر

**الخبر والحدیث** - الخبر عنده علماء اهل الفتن مراد فی الحدیث فی این چهار زندگانی علمای این دین

مراد فی حدیث فی الحدیث و این بجهت اکثر محدثین است ولهمه از رسیلان هقدم داشته و بنابرین تقویم اطلاق هر زیر  
جبار فی الخبر ایش فی الحدیث و این بجهت اکثر محدثین است ولهمه از رسیلان هقدم داشته و بنابرین تقویم اطلاق هر زیر  
بر فرع و مرتقون و مقطعی ایه مثبت بیا هم در دلوقت باشد و از کلام اکثر ایل حدیث نیز ندارد فهمه در علوم

میشود پس لفظ سنت خاص است علی مایمی و لفظ اخبار و حدیث عام و خبر از بقایهین در رغبت مشتغل  
 از خبر است معنی زمین زر و سست زیر که خبر شیر فامده است چنانکه ارض خبار شیر غبار است نزد قرع حافظه  
 چنانکه دلخواه مخصوص از قول مقتضی از کلام سان است که بدان اعلام کنند واستعمالش در غیر مجاز نیزه آید  
 چنانکه شاعر گفت سه تغییر لعل العینان صـالـقـلـبـکـاـنـقـبـوـدـوـمـاـصـطـلاحـوـدـحـدـاوـسـیـشـیـزـذـکـرـدـهـنـدـیـکـنـدـهـدـرـوـ  
 صدق که کنگ در آید دوم آنکه متحمل تصدیق و تکمیل باشد سوهم نکرد کلامی است که بنفس خود افاده اضافت امری  
 از امور نیزه ای مرے از امور نیزه ای اثبات نکند و این هر سه حدود مخصوص نهاده است که هم بالمعجم ان ید فد  
 الصدق و الکذب للدالة و صحیح صدق بسوی مطلبی بقیت واقع است و صحیح کذب عدم مطابقت و مختار نزد دار بای ختیار  
 نیزه است و شکام و اتباع وی گفتاند که صحیح صدق خبر طابت واقع بود ای سنت الگرچ اعتقاد محترمی از اینجاست خطا  
 باشد و کذب عدم مطابقت آن بجهت اعتقاد الگرچ مطابق واقع باشد و حافظین حجر صحیح صدق و کذب مطابقت  
 واقع و اعتقاد محترم و گفته و نکل من القائلین لا نکل مسوطه فی موضوعه و خبر در عرف علماء راین فن تحابی نشان  
 بلکه شامل بعض اورت زاده ام و نویسی و غیر از انسانیات واقعه در احادیث رسول خدا صدیق اللہ علیہ السلام و طبیعی  
 در خلاصه گفته که خبر درین نیزه رقابل اشتاست چنانکه در سائر علوم شهر است و خبر کما یعنی مقطوع الصدق پیباشد  
 مثل خبر خدا و رسول صلی اللہ علیہ وسلم و گاهی مقطع الکذب باشد مثل خبر من ایشان و کما یعنی مظنون الصدق  
 پیباشد مثل خبر عمل و کاهی مظنون الکذب پیباشد مثل خبر فاسق و گاهی مشكوك فیه مثل خبر شهود  
 و احادیث پس آن در رغبت ضد قدمیست شتنی از حدوث ضد قدم و حافظ در فتح ابصاری گفت  
 المراد بالحدیث فی عرف الشرح ایضاً فی النبی صلی اللہ علیہ وسلم گویا کلین معنی مراد داشته بحسب قرآن  
 که او قدیم است و ذیلیل و کثیر کلام متعلّع شود و جمیع آن جلوی است بر غیر قریس و ذرا غافله واحد احادیث  
 احمد و شاہ است بازش جمیع حدیث اگر ایند مفرذ که الجو هری فی الصلح و در شروع شافیه نوشته هر سیکار بدن  
 فضیل باشد مجعشن و دن افایل مکه اید چون حادیث جمیع حدیث در هم طلاح ارباب این فن عبارت از قول و  
 فعل و تغیر و سیصلی اللہ علیہ وسلم است و تفصیل این احوال در بحث حدیث مرفع و موقوف در آید کو کمین  
 تعریف حدیث که علماء راین هن کرد اند بخطا هر خود صادری تعلیم که آنرا حدیث قدسی نیزه گویند  
 نیست که رسول خدا صدیق اللہ علیہ وسلم از ازوی تعلیم که ای اصطلاح با این اصطلاح روایت کرد و علماء اسلف  
 اطلاق لفظ حدیث بر احوال و افعال و تقاریر صحابه و تابعین آثار و فتاوی ایشان نیزه که کردند این اتفاق و تجھیز  
 تحقیقه در از احوال نوشته اولی نیزه است که لفظ حدیث را خاص دارند لتعقل نبوی بر مقولات دیگران  
 این اطلاق نیکستند اکنصلط سمجحت حدیث زندگانی کیم این ترجیح نیزه است و ادلی پنازه است که گفته شون

تاغیر حدیث بحدیث ملتبس نشونیز را که قول غیر در سی اسد علیه و سلم صحابی باشد یا آبی مقابل قول معصوم نمی‌شود  
 و مستقل با صحیح بخی رسید و عدم فرق میان سخن او و سخن غیر از سبب اغراقش و محتوا از این علم گردیده و در گرداب تلقین  
 آرایی رجال اندخته سه زائر بجات خواهی آمین عشق برکت باز صفت شیدن و از دیگران بریدن به  
 دقیل الحدیث ماجا عن النبی صلی الله علیه وسلم و المخبر ماجاء عن عزیز و گفته اند که حدیث است  
 که از اخضرة صلی الله علیه وسلم آنده و خبر اکمل غیر وی صلی الله علیه وسلم آنده یعنی خبر را در اخبار ملوک و سلاطین  
 دایام اضافیه استعمال کنند و بنابرین تقدیر نسبت میان هر دو بتایم کلے سنت خاری در شرح الفیه در حث  
 موقوف گفته که این قول و جرح است در ارجح تراویف هر دو است و من ثم قیل مردیست غل بالتو اینچه  
 و ما شاكلها الا خاری و ملن دیست غل بالستاد البقویه الحشدا زین و وجہ هر که غالب اشتمله  
 خود پیور بخ دارد و یا آنچه از این با دست آنرا اخباری گویند و اکمل غالب اشتغال خود بسته بخوبی دارد و قیث  
 نامنه بضم بیم وفتح حاو و تشیده وال کسر و مراد از مشاكل تواریخ مطلق تخصص و دیگر موارد اند که روایت می‌شوند  
 آنها را اهل کتاب است از کتب سماویه خوش و تواریخ جمع تواریخ است بعین وقت بجزیه پدیده کردن و در مطلع  
 آن علمیست که شناخته نمی‌شوند بآن تعیین متن از ابتدائی مفهیم و قدریم مشهود تراهم و امر توان که عقب است  
 تا که در یافته شود بزیاد آندره دیگری ته بسیار این امر شناسی بمحاطه نسبت بعد مرد از قدریم مشهود اول و علم تواریخ  
 یکی از فروع اهل حدیث است و مرد از دوست آن چاره نیست حلی می‌سیانی پاییده المنش است که میان  
 حدیث و مسنده حافظه و حجت و حکم در جات از بعضها فوق بعض اما محدث پس آن ارفع از مسنده بکسر  
 سنت و آن کسی است که روایت حدیث باسناد خود می‌کند خواه نزدش علم بدان حدیث باشد یا مجرد تقدیر  
 بود حافظاً خص است و او است که حظ متنون و معرفت غریب و فقهه آن و حفظ اسانید و معرفت رحلان  
 و قیسیه تصحیح و تعمیم و جزیق دارد و بعضیه چنین فرق بیان کرد آنچه را همچنان که حدیث را دایته و ملکی  
 همچنان حافظ علمه بآئمه الف حدیث و آنچه دیگر این حافظ علمه بشیوه آئمه الف حدیث و آنچه دیگر این  
 المرویه تقدیر اسناد او جرح و تقدیر ارادی هم اسناد لیل حدیث والاسناد معاوی در فتح المغیث شرح الفیه اند  
 در بحث مرتب سیح گفته قال بعض آئمه الحدیث الیه بطلان علیه اسم المحدث فی عرف المحدثین ان یکیون کتب قردم  
 و دعی در حل لی المدارس والقراء و حصل اصول و عمل فرد عالم کتب المسانید و العمل والتماریخ الی تقرب من الف  
 تصنیف فزاده اکان کنکاک غلاینی کرد که داما اذا کان علیه راسه ملکیان متف رجلیه نعلانی صعب ای پرسن  
 اصرار از زبان ماوسن تخلی بیرون و در جان او بشهیاب ذات الوازن فحصل تدریس الحدیث بالذکر والبهان و حمل الغسل  
 ملعنة اهیین لا یفسر مایقز علیه من جزر دلادیوان فهذا الالطیف علیه اسم محمد بن انس لایسان دانسی الهمات

اگل حرام فان آتکل خرج من بین اللادن از هشی و قیل بینه ها عموم و خصوص مطلقاً و گفته اند که میان هر دو  
 تکم و خصوص مطلق است و بنابرین تقدیر خبر اعم از حدیث باشد که صادق نے آیدیر هرچه از پی حمل اللد علیه  
 وغیره و آنکه خلاف حدیث که آن خاص من مقوله رسول خدا صلبی اللد علیه و سلم اخلاق کرد و شور فکل حدیث خوا  
 من غیر عکس پس هر حدیث خبرت بغیر عکس کله و با بحجه میان خبر و حدیث یا آنکه در رفه هم است یا آنکه  
 یا باتسان کله میان هر دریا عموم خصوص مطلق است و فابرا تفصیل احوال است زیرا که قول حافظ بینه ها عموم  
 و خصوص مطلق مجلس متصل هم نیست که کدام یک ازین هر دو اعم است و کدام یک خص اگر گفته شود که حدیث  
 کاهشی انشا هم میباشد پس قول حافظ مطلق حدیث خبر حسپان درست باشد و جوابش آن است که خبر در عرف علم  
 این فن مقابل انشای نیست بلکه شامل بعض او است مثل حدیث ارجوا من نے الارض ری حکم من نے اس  
 و حزر آن از لوا فرندا هی غیرها از اشارات واقعه در احادیث رسول خدا صلبی اللد علیه و سلم زیرا که اگر خبر بینه هم  
 صادق نیاید با آنکه حدیث صادق نمی آید قول با تحدیر دو و با آنکه حدیث اختر مطلق از خبر است درست  
 بدانکه نسبت کوچیز گاهی علت برگردانه شو و محض بقیه و گاهی اعتبارش محسب جد باشد چنانکه در فضای او گاهی  
 محسب همراه چنانکه گفته اند که در مفهوم اگر اشتراک ایشان در ذاتیات نیست پس میان هر دو نسبت  
 است مثل انسان و جو و اگر اشتراک ایشان در جمیع ذاتیات است پس میان هر دو نسبت مساوات  
 است مثل انسان ذاتی و میان حد و حدود میان نسبت واقع میشود و اگر اشتراک در ذاتیات از جانب  
 واحد است بغیر عکس پس نسبت میان هر دو عموم و خصوص مطلق باشد مثل حیوان انسان و اگر اشتراک نیاید  
 هر دو دو بعض ذاتیات است پس نسبت میان هر دو عموم و خصوص من وجه پوشش حیوان و ایض کذانی شر  
 المطابق ملاطفه بایین و عبارت همان بالخبر لیکون امثال وغیره در خبر از آن کرد و شد تاکه شامل خبر شود  
 خدا صلبی اللد علیه و سلم وغیره را باشد زیرا که اطلاق حدیث بر غیر مرفع منی آید نکه تدقیقیه چنانکه گویند حدیث مترو  
 یا حدیث مقطوع خلاف نبکر کشال مرفوع و متناول بوقوف و مقطع است حاصل آنکه تغییر در حقیقت گردید  
 ز پی درین بجهت آنکه خبر شامل جمیع از اعراض است که درین کتاب ند که خواهد شد خلاف حدیث که آن اختر مطلق  
 از خبر است و مرا را مشمول بر تقدیر مرسه از اقوال شده از توافق یا باتسان یا عموم خصوص مطلق است بر تقدیر اما  
 خود طلاقه است و اما بر تقدیر شناختی پس بنابر اشتراک که هر گاه این حکام و امور که بجهت اذان کرد و پیشود چون در غیر حقیقت  
 رسائل خدا صلبی اعتماد کرد و شود پس در حدیث اخضرت صلم بطریق اولیه اعتبار داشته شوند و لاما برآور  
 شاف پس هر تاکه اعم باینتیه شود اخصر تغیر در آن ثابت گشت و تحقیق نمی گرد که این فهم با اعتبار و صد  
 الیها اما این یکوت امکان طبقه ای اسایید کشیده پس خبر با اعتبار کسیدن او بجانب مایام او را طرق

یعنی همانند کثیره سے باشندیعنی خبر را باعتبار اسناد و حال است یکی وصول اواز جانب رسول معاشر  
 حصله اللہ علیہ وسلم دیا از جانب صحابہ و من دون ارشان جانب ما و یگر وصول از طرف، تا بصفتہ صلح الحدیث  
 و سلم و یا بر صحابہ و من بعد ایشان پس در صورت اهل آگر وصولش جانب ما بر بسیار طرق واسایند است با دیگر شرط  
 پس درین میں اتفاقش مبتدا نبودن آن خواهد شد و اگر غیر ازین است تا بشتر یا با حدودن متصف گردد  
 در صورت ثانی اتفاقش برعی یا بعوقب یا بطبعی و جزو خواهد شد کما سیالی و درینجا حافظ شروع در مصنف  
 تقییم اول بخوده بجهه تغییر طرق باسانید کثیر و بیان فرسود و گفت لان طرقاً جمع طرق و فیلی فی الکثرة  
 یجمع على فعل بعض متنین زیراً ك طرق جمع طریق است و اسیکه بر ذهن فیلی باشد چمیش در کثرت بر ذهن  
 فعل بعض متنین سے آید چنانکه سبل جمع بیل و سر جمع سری و فند جمع فنیست و فی القدر على فعلة و اسیکه  
 بر ذهن فیلی باشد در خلقت جمیش بر ذهن افعالیتی آید چنانکه رغفته که جمع رغفی است بدائلکه جمع دونوع  
 است یکی سالم که برا و اوزان است یا بیا و نون مردگر را دیا بالف و تماست مرئیت را پس جمع سالم مشتمل  
 برای قلت است و برای کثرت هم آید دو قسم جمع تکیه و آن دو قسم است متماول جمع قلت که دلالت کند بر تمه  
 تماوه و اوزانش چهار است افعال و افعاله و فعلتہ و این اوزان گاهی برای معرفت کثرت هم آید کشمثه ثمان  
 جمع کثرت که دلالت کند بزیاده از ده و اوزانش شیراز اوزان قلت است چنانکه در شافعیه و شروح آن به سوط  
 است پس تغییر طرق باسانید کثیر و ازان مفوده شد که طرق از اینه جمع کثرت است پس لای باز طلاق همین باسانید  
 کثیر و مراده شسته شوند چرا که مطلوب باب تو اقر نیز همین کثرت طرق حدیث است و قول حافظ لان طرقاً عالت ہمین بر  
 است که تغییر طرق که جمع است بمحض کرد که آسانید است باز اسانید را مقید کثرت کرد و باز اسانید کثیره را مخصوص  
 در تغییر طرق آمرده و بعض گفته اند که قول حافظ لان طرقاً عالت برای وصف اسانید کبست است و این و چنینچه مصنف  
 یعنیست زیرا که کثرة عبارت از تعدد است و توصیف جمع تعلق باشد یا کثرت اصطلاح اذیان جائز است والملام  
 بالطرق الاصنید و مراد از طرق اسانید است و این عطف است بر قول اولان طرقاً از رغفته شود که درینجا  
 تکرار لازم می آید زیرا که در مقابل نیز تغییر طرق باینید کرد و جواب آن است که تغییر سیاست مدلول حقیقی چهار  
 طرق یعنیست بلکه مجرد است عبارت از سبل است بایمان این عبارت تتمه تعلیل تغییر طرق باسانید کثیره است لیکن  
 بنابراین تقدیر او سچنین بود که گفت والمراد بالطريق الاشنا و یعنی تغییر طرق باسانید اذیان کرد شد  
 زیرا که مراد ایشان از میان اسناد است و از باب این فن اسانید را طرق و اسناد را طرق خواهند مجاز  
 پس چنانکه طرق یعنی راه سبب ایصال بجهتی مطلب جستی همیباشد همچنان اسناد نیز مصل سوئی مطرد  
 معنی می باشد و اسانید جمع اسناد است و تعریف اسناد این است که مصنف بیان مفروضات اش

حکایت طریق المتن با شاد و را صطلح محدثین عبارت است از حکایت طریق متن و سند عبارت است  
 از این جای حدیث که را درین هنست اند پس با هر دو تحدیث چنانکه مسلم در تقدیره میگیرد خود از عبد رسید بن  
 سبارک آورده که گفت لا سنا دهن الین دلولا الا سنا دلقال سن شار ما شما این کلام حال بر اتحاد  
 سند و سنا دست و چه میم جه حافظین چه محدثین کتاب در بحث شرط جز آحاد گفته و سند تقدم  
 لغایه با کلمه دیگر ذکر سنا دست ن سند و نیز در گفته تم الغرایبہ اما ان نکون نی فیصل السند و نیز روی گفته سبق  
 اما ان نکون سن بادی اسنادی اسنادی و فرقی البلاعی شرح الغایبہ لوثیۃ عبر عن الاسنا دالبدین جماعت  
 باشند لا خبر عن طریق المتن و عن سند بانه رفع الحدیث ای قائله قال المحدثون یتعلمه بشی و اراده انتہی و چیزی  
 در غلط احمد چنین گفته سند خبر عن طریق المتن و اسنادی هم رفع الحدیث ای قائله انتہی و این اختلاف مبنی است  
 مقصود نیست زیرا که اسناد بالکسر در لغت بمعنی کیه دادن و چیزی را بچیزی نسبت دادن در باقی صحیح سند  
 و سند بفتحین لغایه ماستدیں بمن در این ملتفع من الاوض ایضا و این همرو و تقارب المعنی اند و سند  
 با خود است از قول ایشان فلان سند ای عتمد و مسوم شد بسند ببابرا عتما ذخرا طبران در بحث و منصف حدیث  
 زیرا که اگر سند ضعیف باشد حکم ضعیف حدیث کند و اگر صحیح است حکم بصحت وی نامیده و این در جهان  
 از دنیا یعنی دین است و وسیله بوصول بجای شرح متنین در تماریج اسناد گفته اسناد من شایان الین و من  
 الوسائل الموصلة الی سید المرسلین و قد بنی السلف الصالح فی حقیقته اذ لا الہ ملائیت الاحادیث ایضا  
 مکمل الایقونه ملائکت الاستقامۃ للشیعیہ ایضا فلان کس صادر ملا عظیما و خطرا جسمیا حتی تعالی فی بعض الافا  
 از کمالیت المقادیل ایضا و اسناد بیرونی و تعریف عالی و نازل و تعریف هر دو باید و المتن هو غایت  
 ماینه ای للیم کلاسند من الكلام و متن در اصطلاح محدثین عبارت است از اینچه نهی کرد و سکار غایب است  
 اسناد از کلام و گفته اند که ب فقط غایت سند کست و الازمی آید که حرف تا از قول دی صلی اللہ علیہ وسلم  
 ایضا اعمال بالبنیات این باشد یکین چون من الكلام سیان کنکه باست پس این بخطور لازمی آید و متن باقی میم دستگو  
 تا مرغوب است ایضا هست و معنی استوار و جای بیند و سخت دلایل ایضا اجل المتنین و تجاز المعنی عبارت کنمابه که شرح  
 آن تلوی کرد و بعافی نذکوره چنانکه میگویند متن الشرح پس ترجیح حدیث رامتن نبی نامند و متن بفتحین خواندن خطا  
 است و با تحلیل متن هر شیء ازشت که بدان کدام شیء متفق و متفقی شود چنانکه ایشان از پشت شقوی مشیر دیں  
 متن حدیث نظری باشد که متفقی مشیر بدان معنی نیکن بیعته ایین این تعریف تحقیق متن در حدیث فصل تقریری  
 صورت نبی بند پس او سأافت که چنین گویند المتن باقیه مسندین القول او الفعل و اتفاقه و وجا  
 ب تعریفیکه حافظ ذکر نموده اغراض کرده اند بنی ایلار کلین تعریف اسناد متن هر دو تضمن سوت چرا که ب فقط متن در تعریف

اسناد و لفظ استاد در تعریف متن آورده و آگرچنین سی گفت المتن هر الفاظاً حدیث تا دور لازم نبی  
 آمد و در حوالش چنین گفته اند که مراد از لفظ طریق که واقع در تعریف استاد است بسی از خوییست که آن  
 ایصال بسوی سی گفت ایصال با شد طبقاً و اطلاق طریق بر اسماء روات متن بنابر جمله احست سب  
 بنابر تغایر میان هر دو در لازم نبی آید و با جمله استاد عبارت است از رجال حدیث که راویان است  
 آن مثل قول ایشان حدثنا غلام عن قطان و نفس رجال حدیث من درست و لفظ خبرت خواه مرجع باشد  
 یا من قویت و جذاب و اختلاف کرد و اند در آنکه متن حدیث مقول رسمل صلی اللہ علیہ وسلم است یا قول حکای  
 از موسی صلی اللہ علیہ وسلم و اول علیه النوع متن است و ثانی از اهمیت راست قول است یا فعل یا  
 تقریر چنانکه تفسیح این مرسه امریکا بد المقاوی و تلاک الکثره احادیث و مقالات و متن و این نفس کشت  
 که در متن اسناد کشیده و مذکور است یکی از شروط ارجحه خبر متواتر است و تواتر درست آمدن یکی از بدروگ  
 بافت است میان هر دو ما خواه از تواتر و المقاوی فاصله شوکانی و متساوی در تعریفات لفظه و نحوه قال السخاوه  
 این اتفاقی پیش از تواتر و المقاوی فاصله قال السخاوه  
 التواتر لغة التتابع و هم کون اشیه بعد اشیه مینه فقرة و منه قوله تعالیٰ ثم ارسلنا رسالت است ای  
 رسول الله بعد رسول مینه فقرة ایتی و در قاموس نوشته التواتر بمعنی الشیخ او من فیث و خبر متواتراً متواتراً زان  
 گویند که در قرآن و فتن از صحیح کشیده بشود بلکه بطور تعاقب و توالی میباشد کذا فی شرح العقائد و در جمله  
 خبر اقوامی است که در کثرت روات نا اجبار سیده باشد که علم بقول ایشان حاصل شود و مصنف انتعرض  
 به است تعریفی نشده دشاید و چشم اشت که درین شرود نکوره تعریفی حاصل است ولهم ادر  
 ماسیاتی گفته و قد وضع پیش اتفاقی تعریفی المتسواتر باید و است که جزو زرقهای اعملیین منقسم به قسم  
 است یکی ازان متواتر که روایت کند از اقوی که احصای عدو ایشان متوان کرد و توافق ایشان  
 برگذنب پیش زیارت مکمله متواتر شد و دم آنکه در این القبال ذو شبیه باشد صوره نه معنی ماین را شخیزند  
 و این در ادل از احادیث باشد باز نشناش در قرآن شانه و نالش گشته و عدوش بعد و تواتر سیده و شل  
 حدیث ائمه الاعمال بالنیات سوم آنکه در ای القبال ذو شبیه باشد صوره نه معنی دهد و انش در هنچ و این  
 از قردن بحسب دمتواتر نزیه بشد و این اخیر واحد گویند و اما نزد اربابین فن پیش اتفاقی این الصلاح  
 دعیتی و ذکر داده نزد گوئند است متواتر و احادیث آحاد منقسم سیوی مستفیض من غیر آنست و یعنی تقدیم  
 و خبر متواتر اشاره شرط است بعض متعلق بخبر بعض میانع اذ اددت بلا حصر عدا د  
 صعیان چون دار دشود این کشت بد و احاظه حصر در عد منعین بیفعه شرط دمتواتر حصر عده و چیز  
 نیست نه آنکه شرط دمتواتر عدم حضرت نیز اکه مدارا تحریص حصول علم ضروری است نفس خبر پا برست که عدو

تصور باشد یا غیر مخصوص پس خبر یک قطعی باشد لبیر از خواجه اگرچه رد انش رسیده باشد متواتر نبود و چنین چن که  
 اشتراحت روالش باشد لیکن خیر خیطه در آیند و چون این شرط اتفاقی از دنیا شروع طب خبر متواتر است لهذا  
 ادرا اجتنب رعن کرده و باقی شرود طایاد شرح دوچه دیگر نیز مست که خود مصنف در مایلی بقول خود و اینها بهت  
 مشروط اتوالخ بسیار محدود و با بحث کثرت روات بشرط در دش سوائی بجا خود در عدد معین یکی از شرط  
 متواتر است زانکه شرط دجالی اشنون عادت تواطو و توافق ایشان برکذب هردو یک شرط است و نوضیح  
 این خود اشت که چنانکه مزدوجات یکی از اسباب منع صرف تاییش است بشرط یکی از علم واقع مشود یعنی در این  
 علیست یافته شود و چنین نیست که مثل تاییش علیست هر دو جهاد از اسباب منع صرف است و چنین نیست  
 که هر دو سبب واحد است و نه اینکه تاییش بدون شرط علیست سبب استقل است همانان این کثرت روات خود  
 و تاییش بشرط دیگر که این اینست بل تکون العاده قدر احوال طوطیجه علی الکذب بل کثرت  
 روات اشن بجای رسدیده بشنکه عادت طواطو و توافق اینها برکذب محل میدانند مثل همین از وجود که دخوده  
 پس و در آنها اخیر ارض کرده اند با اینکه ناسبب عبارت همین بود که اگفت یحیی عقل لواطو هم علی الکذب یافته  
 چنهم و حکم قطعی که عقل بایناع لواطو آنها برکذب و آنچه بردا تفاوت کرد از مزدوج است و ثابت دلخس الامر و محتوا بر  
 تقيض نیست چاحله عادت چیز نیست که احاله عقل آن استلزم نیست پس بنا برین تقدیر مستلزم پر ا  
 حصول علم یقینی باشد فیتناج چندی ای الشرط الخامس دفعاً مثل اکرم بن عبد الرحمن سندی کی در مغان اندر  
 شرح شرح شنبه القدر گفته که هر دو سیچ فرق نیست زیرا که جزم عقل بواسطه عادت  
 باشد زیرا بحود تجویز عقلی اگرچه عدد روات بنا بر این تعبیر عادت بنا بر این تعبیر که  
 موجب جزم عقل باشد و با بحث هر که اضافت احاله بسوی عادت کرده مراد اش اشت که عقل این را باز منجست  
 العادت ندارد و مولوی عبد الحکیم در حاشی شرح عقا یز شفیعه نزد قول شفیعه المتواتر اشایت علی اسننه قوم  
 لا تتصور لواطو هم علی الکذب از این گفته لینه اشاره ای ان منشار عدم التجویز عقلی لایکون الکثر تمثیم فلا عقلاً بجز قدم  
 لایکون عقل که هم بقیمتیه خارجیته یعنی از لایکون متواتر الان نشا و عدم التجویز اعطا لایکون کثر تمثیم بل تریته خارجیته  
 اینهتی و علی قماری در حاشیه شرح شنبه گفته اتحیثی ان احالت احاده قد تکون من حيث اکثره غیر المی افظته و غیریته  
 وقد تکون بالاضمام اکمل اداروی عن العشره ابستره مثلما عشره من النابعین فانه لاشک ان العاده  
 تجعل اتفاق الاولین على الکذب والتحمیل اتفاق عشرین من النابعین ملکیه ولو كانوا عدد لا دلکذا از اشق عشره من  
 من المفتيین والمدرسین سلسله بحصیل العلم هم بالایحیل فی نقل عشرین من الطبلة اخمسین من غیرین هم لمدار الاصلیه  
 باب المتواتر علی الاحاله والاغاده دون عست بار العدد والعد الله لهم فی حیضافت الاعد وصف تقویت

الا حادثة فتح محل به المقادرة انتهي بل يكمل ببرأة اتفاق است نهری اضراب واعتراض اگر زیرین شرط ثباته ببرأة جنر  
شواسته قرار داشته خپاکانه تقىقلىتے کلام مصنفه بین است على اسياق وذیلیح ذشته قوله لا گن لزرا طویل ای  
ترامقهم علیه الکذب عند المحققین تشبیه لکشة و عدم احصر بعضی ان المعتبر فکثرة المخبرین یلو غیرهم جداً متعه عندهم  
تراء طویل کم علیه الکذب المان لاید خلیحته بحسب طبقه انتهي پس نزد المحققین عدو کشک نزد خلیق تعلو توافق ایشان به  
کذب بمنتهی باشیر شطر طاری است و شرط ثباته متألف است در عدوان از ابتدا تا انتهیه اقتصر طوال شسته ستدن انتها  
آنچه امر حرسی بودن و شرط بایعه خادره علم انتھی مزمامع ما پیش شمر خبر متواتر یهی است پیچ و گراین عبارت  
مذکور را اتفاقی کفر و فرقه نیز سیم کجا نیکه تحقیقین آنقدر اند ناشر طعنها است منبع عیشه نهجه ایشانه تقویه یا همچوی است بغیر  
الضمام خادره علم زیرا کمین خود نزد حصول شروع ایعده حاصل است و سیلسته افایه وکذا اد القوع  
من چشم اتفاق اصرعیتی هیچ پیشید و چنین عادت و قوی کذب ایشان التفاقاً بدون قصد محال بیان و در  
تلیع و عیزه ذشته کما این اختراع است از آنکه اکرم خیر و عین کشیر خیر مخصوص که جائز باشد اتفاق ایشان برکذب  
بسیب غرضه از اعتراض یا ایمان کذب ایشان رافع شود بدون قصد پس انجز متواتر خواهد شد و از چنان  
که با وجود کثرت لغایت اعلام صدقیق یا و تقبل عیی عدیله اسلام و بتایید دین موئی علیه اسلام درین شنون  
ذیست کی موئی علییه است امام هنرمند شعریت خود را مکنیب کرده و چنین صدقیق شیوه برای است محل و بصیرت  
گراییه برای ایشان ای بیکر زیرا کمین نقول اولاً آحاد بود بعده جون افتخار ایشان نیز بیمار برای ایشان  
بهم سیدنور پس لامن اعتماد نباشد فلا معن لتعیین العلی علی الصیحه پس تعیین بعد و معین در تابعیت  
برقراریت سیح ایشان بسته نیست و داجعه نمیشود اسبوی خلیل نقش کلیده بظاهر ایشان حصول علم تھیتی است و  
جون این علم حاصل شد و معلوم کردیم که متواتر است والاف ایشان قول چه ویست بعد و مصنف اخلاف اقراص  
غیر از اینچه و بیان شنو و گفت و دمتم ممنوعیت لفاظ ادعیه تقویت و بعضی ایشان تعیین عدود رات تواریخ  
در پیش ایشان کرد و داند و گفتہ اندم خدیجیکه روایت کنند آنکه اچهار کس علم خسروی بیان حاصل شد و پس خبر تزویی  
گز در و پیش ایشان اعتماد شهادت ایشان عده و اشاره در صدر زمان اعتماد شد و قبول فی الحجۃ و گفتہ اند که عده  
روات تو ایشان عده و اشاره در صدر زمان اعتماد شهادت ایشان و قبول فی الحجۃ  
و گفتہ اند که عدود رات متواتر که بیان علم یقینی خلیل گز و گفت کس اند شهادت ایشانه شهادت نیز از این  
جهاد و دویکاً ای ایشان است و دویکاً ای ایشان سگ یافت برآمد و تیز با فرشیش آسمان  
زین عایام است دلال گرفته اند و قبول فی الحجۃ و گفتہ اند که عدود رات متواتر که بیان علم حاصل  
شود کس اند و پیش ایشان عده و تقویت که ایشان افاده علم قطبی خلیل گز و دلیل صلطخری و کس اند که عده

ازان آحاد و دیگران که طلب بمنودادن تعاویز داشتند از قرآن عجیب شد که فارازان و فتنی که لاشتند  
 عشما و گفته که بعد و دات متواتر که بدان علم ضروری حاصل گردد و از و دستک گرفته بعده نسبتاً  
 بخی اسرائیل چنانکه دسته تعلیم خواهد بین اینها شنیده عذر نیافرید و قیل فی الا بعین و گفته اند که بعد  
 روات متواتر که بدان علم تینی حاصل گردد پهلوی س است و دستک گرفتند با این آیت می این ایت می این ایت  
 درین بینکه می این ایت  
 و قیل فی السبعین و گفته اند که تو اتر حاصل گردد و بروایت هفتاد کس بدلیل صاحب ایسی علیه اسلام چنانکه  
 با این تعاویز اذیشان کرد و اخشتار رسی قدمه بعین و جمله می ایشان ایت قیل غیر ذلك و خوبی  
 پیشتر دیگر گفته اند چنانکه زفرن پیشل در بست کس تیغین کرد و دستک گرفته بقول و سه تعلیم ای  
 بینن علم عشرون صابر و میلیبو ایتین و بعضی گفته اند که اقل عدد و بدان افاده علم حاصل شود سه صد و پیش  
 زیاده برانند بدلیل عدد احباب پدر و همسنیک کل قائل بدلیل جاء فیضه بگزد ذلك العدد  
 فافا دال علم و دستک هر قائل این ایشان بدلیل کرد که دران ذکر آن عدد در آمد پس آن عدد افاده علم  
 بیش این عدد خاص در امر خاص غیر علم گردید و فاجه در باست عطف است و دستک در لغت بمحضی چنانکه  
 در زدن در چیزی که لیکیں بلازم از این طبقه فیضه که لامتحال لا اختصاص ولازم نیست که این ایشان  
 علم درجه جامی طرد و دستیقیم بیک و تیره شود بنا بر این احتمال دار و که این افاده علم با این عدد مختص  
 باشد و در غیر این سوضع الغد و فاعله علم و بخش دو اقل این عدد در معرفه بیک و میمید علم بناشد و بحمد  
 خن و بتجاهها است که جهود محمدین بدان رفته اند زیرا که اعترض بار دستوارت حصول علم طبقه است ز عدد  
 پس اگر جم غیر حدیث شاره دیست کنند و علطفه بدان حاصل نشود متواتر خواهد شد و اگر جم تلیل آزاد  
 رداشت کنند و علم ضروری سه بدان حاصل شود لاید متواتر پاکش و تحقیق این امر در جامع الاصول این الشیر  
 با این بحسبت فاذا در لخ بگزد ذلك و هر کجا هجرین دار و شود یعنی سوای لحاظ حصر عدد معین که عاد  
 نواطی و توانی ایشان را کنبد محال ماند و همچین دفعه کذب از ایشان اتفاق آیه نشده باشد و اینها  
 الیه از نیستی کلام رفیعی اکثره المذکور می باشد ایشان ایشان همه نضم کرده شود  
 همراه این در داستن ایشان امر در این در کثرت مذکوره از اینها زمانه همچو خبرها انتہا زمانه ناقص  
 و این شطریوم از شرط این متواتر است که در طرفش که ایندار و اینها است و مسطش که مابین این  
 همچو و نقل است در عالم تو اطیوب بر کنبد بنا بر کثرت متوتی باشند یعنی و همچو از منه این کثرت یافته شور و  
 نصف جریانه گفته شد قرآن و صلوة حسن و اعدا و کرامات و متفاوت ریز کوته در تبلیغ و عزیزه نوشته ایشان

خبر ایشون قبیل عدیه علیه السلام و بتاییدین و سے فلاتهم تواتره عدم حصول شرطی کل عهد فان  
 التین و خلو عده عیسیٰ فرموده کان اسبغتہ اوستہ والنا سبیه اذ لا يحصل العلم باخبر بعده العدد فالمخرب  
 لم يبلغ واحد التواتر فی طبیعته الاولی فلایکن عبر الیه و به استوار انتہی و سابقاً نیز اشارت بلکه فرضت  
 والمراد بالاستواء ان لا تتفصل الكثرة المذکورۃ في بعض المواضع لا ان يزيد اذ الزیاد  
 هناء طلوبیة من پنهان الاولی و مراد اذ استوا است که کشت مذکوره در بعض مواضع نقصان  
 زیرینه و زنگنه کشت زیاده نشویزی که زیادت رواست در متواتر بطریق اویه مطلوب است یعنی  
 هر چند که رواست خبر طلاقا خواه متواتر نباشد یا غیر آن بسیار باشند فانه زیادت شیوهین بدان حالت  
 گرد و در باب تواتر من بایله اولی مفید علم باشد بنابرآنکه مطلوب درینجا کشت است شلامارا علم در این  
 اذ امنوز خجز دادن هزار کس حاصل کشت پس هزار دادن دو هزار کس بطریق اویه مارا یقین حاصل  
 خواه شد و این یکیوز مستند اتفاق اشکا لام مشاهد او المسنوع و دیگر آنکه مستند اشکا کے  
 اتفاق و غیر معمدو امر مشاهد یا مسروع باشد پس هر خبر که چنین باشد جائز است و قوع کذب دمان چنانکه شکار  
 در شرح الفیه حکایتی نقل کرده و گفته ان سائل اسکن نوی ای عوانسته بینی فلم بعله فکا اهل حقه ابو عنانه عی طهه  
 و نیار افقا ل اسکن و اسد لانفعنک یا باعوانسته فلما صبح او را دارا مرفع من المزلفة و تلف ذکر اسکن  
 بینی علیه طریق الناس و جبل زیادی من را ایسا انسان اشکر و زیدین عطا رالیشیه یعنی هوی ایه عیانه  
 فاده تقرب ای الدلخاله ایموم باعی عوانسته فاعتنق خجرا انس میروقن فوجا فوجا ای زید و شیش کردنه لذکر اشکن  
 یمنکه فلما کشتہ الصیح منهم قال من یقدر علیه روپه لارا ذهبت یا باعوانسته انت حجر لوجه اسد انتہی لاما  
 بقضیة العقل الصرف ذکر اشکن باقتضاء صرف عقل باشند شکر آنکه و احادیث اثنین است و کل عظمت  
 از جزو و دیگر اسنونظر پیش اگر اخبار از حدوث عالم یا از صدق انبیا یا از وجود صلح از طن کشند حصل علم بنا شد  
 و تزلیح گفته ثم التواتر لا بیان یکین مستند الی الحسن او غیره متی لو اتفاق اهل اقليم علیه مسلامه عقیقیاً لم تحصل لذا  
 الیقین حقیقیم بر این انتہی و قول مصنف او المسنوع تخصیص بعد تبیین است زیر اتفاق اکثر اخبار سمع است  
 دو و حجت تخصیص پذکر این هر دوازده حاس دیگر با اینکه در ابتداء حفظ حسن او که گرده بنا بر این است که خالب نعمتی ای  
 انس اذ خبر از قبیل این هر دهی باشند آنکه در خبر تواتر کشت از تول یا از فعل یا از تقریر و حقیقی ای اسد علیه و سلم  
 یا اصحابه و من بعد وی روده و مطلع تواتر داول از قبیل سمع است و فعل و تقریر از قبیل محسوس شاهد  
 دایین شطر پیارم خبر تواتر است و عطفش بر این شیوه است فاده این معنی هذل الشرف طلاقه پسر جن  
 خبر استوار چهار شرط راجح نمود راین عبارت تفسیر قواد فاذ اور دلخیز که لذک است که سایقاً مذکور بشده

پس استدرآک لازم نی آید و قول صنف در هیاتی فنداهه متواتر جزائی بشرط احتمال است و خواست  
 مانی مخدوف است کاین مذکور بمحض دلالت مینا یاردهی عد دکثید که یکی از ان شرط از اربعة  
 عدو بیشتر است الحال العاده تواطعهم و توافقهم على الکذب و شرط دوم اینکه عادت تواطع  
 و توافق ایشان برکذب محال دائم خواه کذب عسد باشد یااتفاق و این شرط متفق عليه است  
 شیخ وجیله الدین در شرح شرح درباره فرق میان تواطع و توافق چنین نوشتة الشواطئ واقع ثقفو  
 قوم على اختراع شیخ میعنی بعد المشاورۃ والتقیر بهان لا يقول احادیث ما یقول الاخر و القوافی حصل  
 هنها من غیر مشاورۃ بینهم ولا اتفاق على اختراع انتہی رواد ذلک عزم شلمهم مزا ابتداء  
 الانتهیه بشرط سیدوم ائمه و ایت که آن بعد دکثیر از جمعی ک مثل ایشان باشند از ابتداء می ہوئه خبر را انتہیا  
 زمانه ناقل و مراد از هم ایشان در افاده علم است نه در عدد چنانکه از حافظ ابن حجر منقوص است که گفتة المراد  
 مشتملهم فی کون العاده تخلیق اطہم علی الکذب و ان لم یلغ عدوهم فاسبعة العدول ظاهرا بابطن امثل  
 العشرة العدول فی ابطاله بقطفان اصنفات تقدوم مقام الذات فالمراد المتأملته فی افاده لعملا العدد  
 در تخلیق نوشتة که تقيید ورواد ابتداء از انتہیا باین صفت کثرت عدرا خراز است از خبر شهور ک  
 حاشیه شکا حل متواتر است کما سیاست و کان مستند اختراعهم مرجحیت و شرط چیزیم که مستند  
 انتہیا ایشان بسوی ام حسوسی ایشیانی سیاع باشد اگر مخبر را از قبیل سمات است و یا بصر ایشان اگر مخبر را  
 قبیل بحیرت است و علی ایقیاس حاصل نکمای ایویل الیه استادش شل رایت و بحیرت هن فلان شک  
 پس هر خبر که خالش چنین بیاشد جائز است و قوع کذب دران و شالش سابقا در تفسیر شرط چیزیم نوشتة  
 و وجایم ای شرط چیزیم بیاد عاطفة اشارت بستگی این شرط از ابتداء شرود است بنا بر افلاج تحقیق این شرط  
 بدردن تحقیق کثرت بخلاف هر دو شرط باتی چه آن هر دو صفت برای کثرت اند و بغیر ازان یا یافیه نیشوند  
 و اضافت الى ذلك ای صحیح خبر هم افاده العلم لسامعها و منضم کرد ده شود همراه این شرود  
 مذکور دین امرکه باخبر ایشان افاده علم رایی سامع آن خبر باشد لینی علم قطعی از خبر ایشان سامع رایی  
 در دو این شیخ چشم خبر متواتر است فاضل سیندی کی در معان النظر شرح شرح شیخ الفکر گفتة هن ایشان  
 قد تفرده به ای شهرو ای فقیر اعلی الاربعة و متفرد به قال فی بعض الحکمیه ای شیخ استاذه قال لایخنی ای  
 مقتضی کون المتن ای موجیا للعلم تقدیمه بالذات علی حصول العلم منه لایه ایشان اشاره المتبعة علیه و شیخ کے تقدیمه  
 بالذات علی ای شرط قدر شیخ اسلام ای احافظی النجۃ حصول العلم من شرود متواتر مقصونی تقدم بحصرا  
 بالذات ولایخنی ای شکا که ای شرود متواتر فی واقع قول عاصی جمیع الجواب علی ای

دو این صحف افاده احمد فعال برابی صحبت و خبر معمول داشت فهد اهول متواتر پس چنین خبر  
که جامع شرط اربعه مذکوره باشد یا بضم افاده علم مسامع را پس آن متواتر است دایین چنان شرط  
اول است یعنی فاذ او را بخبر کرد که اسلحه و جز ارکه طرفانی عخذ داشت علی مادر ذکر و فخر الاسلام  
شرط سادس زیاده کرد که آن عدم انت را دیست و شرط سایه که اسلام دیست زیرا که فتن و فسق  
مغلظه برای کذب اند و این را رد کرد و اند چنانکه در تیوح و غیره متروک است ابن الملک گفته بده اعنة العامة  
لیش شرط اوان اهل بلدو اخبار و لیتلن طلهم بحیل العلم بخبر و اوان کافرا ایشانی و بعضه شرط اوان  
زیاده کرد که اند و آن عدم احتوا را بدل داده از ایشان است و تزدجم ہو بینچ شرط نیست که ایشان  
جمع الجواب علی مقدم علم بشر اصطلاح متواتر شرط نیست بلکه ضابطه در این حصول علم بصدق آنست ذوق  
ملتفت افاده اعلم عنده کان مشهور اما فقط و بجز کیه افاده اعلم از وصال نشو و مشهود  
باشد فقط یعنی اگر شرط متقدمه بهم موجود باشد گرایید علم قطعی نیست آنچه بشهو خواهد شد نه متواتر  
پس قید فقط برای اخراج متواتر است و گفته اند که مراد از شهرت درینجا شهرت لغوی است یعنی مشهور است  
زیرا که مشهور صطاحی شامل متواتر صدای نیست پس اخراج چنین کیا اصلاح اخل نباشد یعنی است فک امتواتر  
مشهود و کمن غیر عکس پس هر متواتر مشهود است بغیر عکس کلی یعنی جهه متواتر امشهور گفته شود  
مجازاً و مشهور را متواتر نیز گویند و با بحثه میان مشهور لغوی و متواتر عموم و خصوص مطلق است اگرچه غالباً  
استعمال مشهور در غیر متواتر است و اما مشهور که مقابل متواتر است پس میان هر دو بدان گفته است  
و در تقدمة مطالعه شرح بخاری در باره فرق میان مشهور صطاحی و متواتر نوشته امشهور مخفی  
با متواتر عذر احادیث غیره یغید اعلم انظری اذا کانت طرفه تباشة سالمه من صحف الرواۃ و بن  
التعديل و آن متواتر یغید اعلم المضر دری و بد لک افتراق ایشانی و قد یقال از الشروط الا راعته  
اذا حصلت استلزمت حصول اعلم و هو لک فی الغالب اگر گفته شود که صدر  
شرط اربعه مذکوره استلزم حصول علم است چنانکه در اکثر اخبار میان است پس تقیید بضم افاده  
علم برای سایع آنچه خود ری نباشد صحف در جایی که نتواند اینکه شرط اربعه مذکوره در یافته شوند  
لیکن کاه باشد که حصول علم از بعض اخبار بسبیانه حاصل نشود یا اکثر شرط اربعه مذکوره در یافته شوند  
ولهذا بسوی اشتراط این امر ضرورت آمد و گفته اند که باع از حصول علم درینجا انتقض اخبار است مثلاً این  
که شیر بسته بثوت چنیزه بخربند و بمح کثیر دیگر در مقابل آن بفعی آن پردازند چنانکه انشقاق هست  
بلعجزه رسالت تاب نزد اهل شرع بطریق توافت نابت است و اهل فلسخه آنرا ستحیل اند و عقل

داشتند اکارش نمودند و شق صدر شریف ری حلی اللہ علیہ وسلم و ایام آن دریچ بیان  
 کو بطریق تواتر ثابت است و فلا سفر آن این حال عقلاء اند اکارشند و گویند که شق صدر و قلب  
 موت است و با حیات جمع میشود و ارباب غفل ناول کند و گویند که رطبه تیز ظرفی باطن آن خرت مصلی الله  
 علیه و قلم است از لوث حدوث و مکان دلیل ایمان تصدیق کند بے ناول و صرف از ظاهر و گویند که  
 همه اصحاب عادی است و محل نیست بر ضد ای یحیی و با جمله چون تواتر نیقاضین عازمه حال است پس  
 هر دو مغایر علم نیافرین خواهند شد بلکه فقط احمد چه باشد لا محله بنا برین صدر است باشراط حصول علم افتاد  
 وقد وضیمین التقریر یعنی المتواتر و تحقیق خاص شد باین تقریر یعنی تعریف متواتریں نزد اصحاب  
 این شرط نمکوره متواتر متحقق گرد و نظر فقد این شرود طکایا بعضان و خلاف این حقیقت بر دیلا  
 صدر ایضاً المکن مع فقد بعض الشر و طخلاف متواتر که جمیع همروزت گاهی و روشن بدون  
 حصر در عدد و معین نیز میباشد لیکن با فقد بعض شرود ط متواتر فقد باعث مبنی کم کردان و کم شدن  
 و این عبارت وفع ذخل مقدر است که ناشی میشود از قول سایق صحف اذادرت بلا حصر عدد و معین  
 یعنی هرگاه جز بین حصر در عدد و معین دارد و شود پس آن متواتر باشد بآنکه این عدم خصادر است  
 در شهود اصطلاحی نیز پافتہ شود پس صحف وفع این توهم کرد و حاشیه این است که اگرچه در روشنین و  
 حصر عدد روات باشد لیکن هر دو طرفش وسط در عدم تو اطوب کرد بسانید که متواتر شهود و شرط اش  
 دیماً استناد ای سبی امر محسوس شا به میسمیع بنو دشیخ و جیوه الدین در شرح شرح گفته این عبارت  
 دال است بر آنکه میان متواتر و شهود تباش است نیز اکم چون عدم اجتماع شرود متواتر و شهود و شرط اش  
 پس با خود و متنبائی خواهد شد و این خلاف است از آنچه در اینکه میشود چه این عبارت  
 دلالت بر این میباشد که میان هر دو نعم و خodus طلاق است و جواب این است که مقصود از تقسیم درین اجرت  
 که خلاف متواتر است یعنی شهود اصطلاحی که تعریفش در آیدی خلاف آن شهود که اعم از هر دوست نیز اکم  
 مشهود و متواتر خود داخل در متواتر است و تو عنجه این سخن چنان است که شهرت امر بی است که همان باشد  
 که حدیث مشهود یا متواتر باشد نزد اهل حدیث و نزد غیرشان اصطلاح متواتر و نه مشهود باشد و بسا باشد که  
 حدیث نزد غیر ایل حدیث مشهود و متواتر باشد نزد ایل حدیث چنانکه در نزد المأمور در باره حدیث  
 من کان لله امام قدرة الا ما لم تقدر کفته و جبلوه من المشاهیر حال آنکه این حدیث از احادیث است کما  
 لایخفی و چنین مشهود گاهی است مشهود و متواتر باشد و کاهی است مشهود صحیح یا حسن بود مشاهد حدیث ائمه الاعمال  
 بالذیات و گاهی است مشهود بحسب انتشار در افاق و مکتب بودن آن در ادراک باشد اگرچه کلام اساد

بسیور و تشریح این سخن بحث در حدیث شهید ساید او مع حصر و ماقوف الافتخار ای  
 بشلته فضاعده اما الحجت فتح شرط المتفق از دیارد در واش با حصر باشد یکن زیاده اند و دوکس نیست  
 در همه کس پایزیاده برس تکس باشد تابع بدیکه شرط متوال در ان جمیع نشوند و آین عطف است بر اما از پیر  
 لطرق بلا حصر عدد اربع حصر او هبما ای باشین فقط اول و لحد فقط یا طرقش محصور باشند  
 فقط در دوکس یا حصور باشد در یک کس فقط اعم است از انکه راوی آن یک بود یاد و یازیاده از تو در  
 مبد در آسناد یا در وسط چنانکه بیانش می آید شیخ وجیلهه الیین در شرح شرح نوشته که قول حافظ  
 ابن حجر او بواحد فتح منافی از قول سایق است که اخبار امان یکون لطرق ای اسانید کثیره است  
 زیرا که حصر لطرق کرج است در آسناد و احتجاج درست باشد و جوابش آشت که مراد از لطرق که شما  
 ذکرش رفته جنس است بجا از افراد و نشینه و جمع برای برایش اگر لفته شود که چون در جنس افراد  
 و نشینه و جمع برای برست پس لطرق را باسانید کثیره در مقابل ح پا قفسی کرد و جوابش آشت که لظر در اینها  
 بسوی کثرت اقسام او است بنا بر این تفصیل باسانید کثیره منوچنانکه بعض از علماء و مصنفین ح  
 است کتاب الطهارت کتاب الطهارت می نویسد بلجاناظ کثرت اقسام طهارت و این نیز عطف است  
 باما ان یکون اهل اعز و چند فعل معطوف از قبل صفاتیه تبا دار بار و اکه در اصل علفته تبا دار و مقدمة  
 پاره است پس انتقال عبارت و زینجا چندین است اخبار امان یکون لطرق بلا حصر اربع حصر اوان  
 پر و هما فقط از مرد بواحد فقط و دیگر علیه قوله والمواد بقولنا از بیرون دیگر  
 صنفها امر ادا از قول ما که رو واش دوکس باشد آشت که از دوکس نشوند یعنی از مبد در آسناد پیش  
 که زمانه چهور خبر است تا آخر آسناد که زمانه تناقل است که از دوکس در بعض مواضع است اما  
 نشوند فان در و دیگر فی بعض الموضعی مزا السند الولحد لا البض او ادلا اهل فی هدف الاعلم  
 یقعنی علی الکثرو اگر در بعض جایا از سند زیاده برد و دوکس افتاد ضریب تو اند شد زیرا که اغلبین  
 فن که چهل حدیث است حاکم بر اکثر است یعنی اعتبار درین فن بجهة اقل است و توصیه این سخن چنان است  
 که اگر حدیثی مشتملاً سند باشد باسانید متعدده و در بعض مواضع از آسناد اش اتفاق رو واش برد و دوکس  
 افتاد اخیر بایشند زمشهور و اگر در بعض مواضع اتفاق بیک کس افتادن عجز نبود بلکه غیری  
 باشد و بترین قیاس اعتبار زیادت بر دوکس است و این بست معنی قول الشیان که درین فن  
 لبیس اصول حدیث اتفاق حاکم بر اکثر است و با جمله سپاهی بر داد که در بهه جا چندین شئیه آید مهت بار  
 نشاید و این کثر است که در بعض مواضع دست بسیار داده از عجز و غریب بودن آن اخیر است با این دل نمی شد

و بدر جهش هر تینی ساند و چندین این کثرت روات در بعض موضع بودن تو ایه حدیث مشهور  
 رامستوارتی سازد که این یعنی **ذلاکل المتسوادر** و هو المفید للحلوم اليقینی پس از  
 متسوار است و دوی خالده علم یقینی بخشید یعنی علم ضروری که کمی از تمام یقین است از دو حاصل  
 پیشود پس نسبت علم بسیاری یقین از قبل نسب عام بسیاری خاص است چنانکه علم فقه و علم صرف  
 زیر آن لفظ علم یقین و لفظ که هر دو شامل است آن گفته شود که یقینیات اقسام است اولیات  
 و مشابهات و بحرایات و حدیثیات و متنو ازرات و فطرایات و ظاهرا برین لفظ اشعر قصص علم در متسوار است بروجیکه متجاذر بسیار غیر وی نمیشود پس جواش است که اگر بر یقین دغیر خبر متسوار ایقین  
 یافته بشود ولیکن در جات یقینیات ضروری باشد یا نظرے تفاوت در قوت و حجم اند که اینها  
 پس این حصر محول باشد بر مبالغه در اثبات علم یقینی در متسوار در بر آنکه این یقین فرد کامل از افراد یقین  
 است که غیر وی مراد اساسی بخی شود چنانکه قول دی حمله اند عدیمه سلم الایمان یا ان که ظاهرا برین لفظ  
 مشعر تقصیر ایمان بر اهل بین است و این حصر است که اهل بیان ناشی ادعای ایناد اند و بنابرین تقریب  
 علم در یقین حصر اصلی است و بعض آنکه این حصر اندیمه است در مسند یعنی المتسوار ایقین ایقا  
 درینجا اشکالی دیگر نیز نسبت که مذکور خواهد شد فلایح النظری على مایاقی تقریب که پس تقيیمه  
 بیقینی بودن علیه ماده حاصل بنظر سلطنهام متسوار بیردن ساخت و علی قاری گفته مرا و از لفظ بی  
 است که مفید علم لفظ بباشد نظرے چه اقسام لظری بسیار است این معنی عبارت چندین است  
 که تقدیم علم بیقینی بودن بجزریا که مفید علم لفظی است از مفاد متسوار بیرون کرد گویم صواب و جواب اولا  
 است بنشر و طله الق تقدیم این معنی اول باشر و طخود که در ماقدم ذکر یافته متسوار است  
 و این عبارت گویا که جواب سوال مقدور است و قریش چنانکه علی قاری و عینه و نوشته اند است  
 قول حافظ بن الاول هم المتسوار که سابق اکذشته صحیح تیزیت چه اول عبارت است اول ادا و داده  
 بل احضر عدد صین داین خود بخوبی نمیست که نفس کثرت عدد روات پردون شرط دیگر متسوار نمیتواند  
 زن و سفید بر اعلم یقینی گردد چنانکه خود صنف در شرح تصحیح باین معنی منوده و دیگر آنکه ایسا را نشتر و طبعه  
 چو آن متسوار نمیباشد مگر زدن وجود نشر و طارجه ذکر و حاصل جواب آنست که با بخشش مع است و  
 است با اول یعنی اول باشر و طخویش متسوار است و شیخ وجیهه الدین گفت که طرف متعلق به عیمه  
 یعنی اول باشر و طخویش مفید علم است ز فقط اول چه ادل نفس کثرت است و نفس کثرت در شهروز نیز یافته  
 شود و میان از جمله از توجیهه علی قاری است دایقین هو الا اعتقاد الجادم المطابق دایقین

اصطلاح عبارت است از اعتقاد جازم که مطابق دانع باشد پس بقید اعتقاد شک خارج شد و شک  
آنست که مساوی الطفین باشد در وجود عدم و آلاطف در این طرف را نظر و طرف مرجع را در هم گذشت  
و بقید جازم طن وطن در اصطلاح عبارت است از غلبه کی از طفین قوع و لاد قوع در حکم ذشته  
که ای از تقدیر عبارت طن باشد و از طن تقدیر بقید اصطلاح جمله کتب و آن اعتقاد در شتن به است  
پیشیست ابتویکه داشتن اینجافت مایه است آنچه برآشده چنانکه کسی پاره از زیر انفره داند و همان سیط  
ذاشت ج تحقیقت پیش از اصطلاح چنانکه نداشت مردم این دیار آنچه زیر اکیدان نبات سخ را نکد  
معنی دهنده ولطفی در تعریف یقین قید تابت زیاده کرد و اند برای خراج اعتقاد مغلوب یعنی ایقین عبارت  
است از اعتقاد یکه صاحب جازم باشد و اعتقادش ثابت و واضح بود که زائل نشود بشکیک شک خطا  
ابن حجر این قید از تعریف یقین نیز فروده و شاید و همیش اینست که مراد از اعتقاد جازم نهست که قاطع  
احتمال جانب مختلف باشد اصطلاح خواه تشکیک شک باشد یا نشود یا نه و اعتقاد عبارت از اصطلاح  
بر و جه اذ عان پر تصورات بهم خارج شدن و با چشم قطع و یقین بر دفعه است یکی بجت شنی  
بو جیک احتمال مخالف باشد اصول اقرب نیزی نه باشے از دلیل و نه غیر ناشے از دلیل وقطع و  
یقین باشی معنی اطلاق کرد و میشود در عکم کلام و عقاید و باین معنی گفته میشود که مفسر و حکم قطعی از معتبر نمایند  
بیشتر شئی بو جیک احتمال مخالف دی یا باشد یکی احتمال باشند و اگر احتمال عقده باشد چنانکه  
نمایش از دلیل نباشد فضای قطعیت را نیست و این معنی عام است از اول درینجا مراد از قطع معنی شنی  
است و آنکه از باب اصول گفته می توییزند که خاص بقید قطع است نیز میمین معنی مراد از نزیر اک در فصل  
احتمال مجاز موجود است یکی از دلیل نیست بلکه غیر معتبر است در عرف ولغت که احتمال بدن نهاده و قیمت  
بایل است و اهل لغت و عرف این احتمال اسکا بره میدانند که اما احتمال فرمایش می شریح سلم اثبات  
وهذا اهو المعتدان الخبر المتواتر یقین العلم الضروری وهو الذي یضطر الا سنان  
الی عجیث لا یمکن دفعه و محتد میمین است که خبر متواتر مفید علم ضروری است و آنست که معتبر  
شود ادمی بسوی او بر و جیک احتران از دلیل نباشد و این نه بحسب جمهور علماء متکلین و فقها و محدثین اصحاب  
است که خبر متواتر یقین علم ضروری است محتاج بسوی تحریش استدلال نیست  
وقول الایقید العلم الانظر بادلیس بشی و بعض گفته اندک متواتر فائدہ علم یقینی تحریش بجز علم انظری این  
قول چیزی نیست داین استثنی احتمال است لایقید غیب العلم الانظر و ابوالقاسم کعبی و ابوالحسین جبری از  
معترض و ابوبکر رفاقت دام احمد بن عبد الله بن یوسف جوینی از شافعیه برین رفته اند و گفته اند که

خبر متواتر موجب علم نظر است یعنی استدلال کرد از ملاحظه ترتیب مقدمات حاصل شود چنان‌که گفته شود  
 نهاد جنرا جنرا جماعت صادقة لا یتصور تو اطهار علی الکذب دکل ما هاشایه فیوصاذق قطعی نهاد ایضا صادرت  
 و قطعی وجایش آنست که جواز ترتیب مقدمات منافی حصول علی صدر و تیغی نیست چه ترتیب مقدمات در بعض پیرامی  
 پیر کرده شود چنان‌که گفته شود لکن خطاً می‌نماید اینجا غیریندا اینجا رودکی همان کند که فیوض عقل  
 در تمام غزل که در تصنیف گفته عالم حامل بجای تصنیف شالش است نهاد است ذکر کسی بکجا از قبیل نظر رای است  
 که از افضل ایقا ساها معهاد کنندک در این زوجیت اربع بسبیل سلطه که حاضر درین است و آن  
 الف تمام اربع است بتتساوین که دو دو عدد است اپس تصور اربع وزوج فقط گفایت نمی‌کند در جرم عقل  
 زوجیت اربع بلکه بحاط کرد زدن است و نظر که ازان گفته که محتاج بسوی ترتیب مقدمات نیست و  
 ضروری ازان گفته که محتاج بسوی وسط است که حاضر در زدن است و آن نیست که اینهین کمی کشید و سم  
 خنده که خبر و هند ازدواج و حادثه با وجود خوشحال احوال اماکن ایشان احتمال نهاد که برکذب جمع شوند پرانت  
 از قبیل افضل ایقا ساها معهاد است و همین را بعض ضروری نامند و مرضی آدمی و آن توفیت کرده افراد  
 و ایشان عبد اللہ محمد بن شجاع عینی و غیره از فهتمائی خنده گفته اند که متواتر مفید علم طایین است و طیینان است بنابر  
 احتمال کذب اپس ترجیح بجانب صدق باشد و مفید علم یقینی نیست در تاییخ و غیره نوشته طبقت  
 المعتبرة ان المتواتر لیوجب علم طایین و طیینان لاحتمال الکذب تلقن اان اراده احتمال اناس شیا عینی  
 فوجده غیر سلم و آن اراده به مطلق الاحتمال فنک ایضرا انتہی و نیشانه درین است گفته اند  
 که متواتر اصلاً مفید علم نیست زیرا کاین مثل اجتماع خلق کشیرت بر طعام واحد داین متنع است از روی  
 عادت گوییم که فارق درینجا وجود داعی است بسوی تحقیق آن بخلاف خوردان طعام واحد بنای عرض  
 دو ای ایشان و نیز ایشان میگویند که جواز کذب به واحد تسلیم کذب مجموع است لان الجموع بعیان الافاظ  
 اما حادث جواز کذب کل واحد تسلیم جواز کذب البعل فکلیف کیون العلم احتمال بقطیعاً فضلا عن ان کیون  
 گوییم ممکن حادثگاهی مخالف حکم چیز پیاشد چنانکه قدر رسن بافت از تاره سے بسیار کشرا پیشتر است قدر  
 تازه اصره و میان کوشک مجتمع از احادا شخص باشد و آن غالب و فتحر یا بشود بر باده هر کیم یک شخص  
 و پیر ایشان میگویند که اگر متواتر مفید علم باشد لازم آید اجتماع نقیضین مثلاً ماجع کشی از عقول را خبر دهنده بوجو  
 شنی و حج کشید و مقابل آن نقیض آن داین محل است گوییم تو اتر نقیضین از روی عادت هنگام است  
 پس تصوره قرع آن خواهد شد و نیز ایشان میگویند که چون در نفس خود جرم بوجود آسکند و بودن را اخذ  
 اشین کنید هر آنچه ثانی بر اقوی بالضرورت میباشم پس لگر هر دو و صفردی میباشد با این فرق میان هر دو

نباشد که یک امتناع و اختلاف هژویات نیست چون هر کیک از آن اوضاع باشد بسبب کثرت همار  
 در ساخت وصول اندیشهای سبوی دل و خود را کس از اسباب انتی لا توجیه نماید اگر در جایقینیا  
 ضروری باشند باین نظر متفاوت در تقویه و جلا اندکتا قال الغرامے فی المستصنف دیزرا شان  
 می گویند که اگر متواتر مینید علم میباشد لازم آید تصدیق یا پویانقل عیسی متابید دین موئے و چنین لام  
 سے آید تصدیق انصاری در آنچه نقل میکنند از عیسی علیه السلام که گفت لانبی بعدی چه این همانی  
 بتوه رسخ خدا صلی اللہ علیہ وسلم است گویم نقل بود و انصاری که مینید علم نیست بنا بر عدم اجتماع  
 شر و ط تو اترست در طبقه او میکند و زنگنه دغیره مرقوم است و سابقاً نیز اشارت باین معنی رفته  
 و باین محل حق در بینجا قوان حجہ درست زیرا که نقوص خود را جاذم بوجود بیانیه از خود بوجود مشخص اند  
 ماضین پیش از خوش شل انبیاء و صحابه خالی از تردید میباشیم چنانکه جرم بوجود مشاهدات و محسوسات  
 مینید ایم پس سنگ علم ضروری بتوانم چونکه حصول علم ضروری بنشاهدات است و این مفسط بیزیست  
 و رحابیش سختی رکماله نبود قاله اشتراکانی لآن العلم بالمتواتر حاصل المز لیس به اهلیة  
 الانظار کالعامی زیرا که علم متواتر کسی ایم حمل است که باهیت از نظرندار دشل عامی و عایی در محل بشید  
 است شنوب بکوی عالم از بعثیل نسبت خاص بجهنم عالم یعنی عامی بلکه و صلاحیت از نظرندار نداشکه  
 منی و اراده از النظر ترتیب امور معلومه زیرا که نظر عبارت است از ترتیب امور معلومه چنانکه  
 میگویند العالم حادث لازم تغیر و تخلیق حادث فی العالم حادث او مقطون تھا و یا ترتیب امور مقطونه  
 چنانکه میگویند زید ریطوف باللیل وكل من طیوف باللیل فہیارق قرید سارق میتوصل بها الی  
 علوم و ادظنون که بدان توصل سبوی علم یا غلطون کشند و این اتفاق نشر مرتب است و ضمیر بیانیت  
 راجح سبوی امور معلومه و مقطونه است در ادائل تخلیق نوشته امظنون با تحلیل النقیض المعلوم بالایقینه تو  
 دلیس فی العامی اهلیة ذلک فلو کان نظری بالماحصل هم در عالمی این بیست نظر و فرق  
 نیست بیس اگر علم متواتر نظری میبوده آئینه عامی از حاصل نمیشود زیرا که عقول عامیان مقصراً نه  
 از تفصیل حوال و این وجہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و صحابه ولائی بالبر و صالحیت و صفات اولیاء  
 بر ایشان بیان شکوهه اند و در حصول حاصل ایمان بفضل علم تفصیل شرط نیست چنانکه پیغمبر  
 صلی اللہ علیہ وسلم از این جایزیه که این الدلیل گفت دی نیز اسما رسی حکم کرد اخضرت نصیل اللہ علیہ وسلم  
 باسلام از این حکم حصول تبریز از این باطل اوصیه در اتفیعه سترم در بحث ادب محمد شرط ایضا  
 نوشته که اجتناب باید از بیان کردن احادیث مشکله عوام مثل آیات و احادیث صفات ازید و

سمع و بصر زیر آن خوت و قوع ایشان است درست نه لتبیهه و تجیم برای ذات اولی و صفات لم نزیه  
 و امام نجاشی در حیث خود در کتاب العلم نزیر اشارت باین معنی کرد و محققین سلم در مقدمه صحیح خود  
 از عبد الرسیل مسعود آورده که گفت مانند بحث تو محدث شیا التیخ عقیله ایشان بعض فہمته  
 و لایحه هدایت التقریر الفرقی بیان علم المضمری والعلم النظری اذالهه ری یعنی علم بلا  
 استدلال والنظری یفیده ولکن همچنان استدلال علی الافتاده و باین تقدیر ظاهر  
 در وشن شد فرق میان علم ضروری و علم نظری زیر آن علم ضروری مفید علم است بدون استدلال  
 بدون نظر سوای استدلال استفاده می شود پس ذکر افاده در تمام استفاده خالی از مسامحت  
 مگر آنکه آنکه شود افاده سبب استفاده است و مغضوبی و میست و هندا کما قیل نه تعالی  
 مامنگان لاتسجد اذ ام رک ان المعنی مادعاک الی ترک لبس جود لان المنع عن السجد داعی  
 نیقضم که این علم البیان و ان الصدر ری یحصل تکل سامع والنظری لا یحصل الا من له  
 اهلیة النظر وفرق دیگر میان علم ضروری و علم نظری آشت که علم ضروری هر سام را بجز وسایع حائل  
 میگیرد و بخلاف علم نظری که او کسی را حاصل نمیباشد که اینیت نظردار و آنکه شود که حصول علم ضروری  
 موقوفت بر تواتر خبر است پس اگر توقف تواتر خبر رجح صد عالم کنیم در لازم آید که کسی حصول علم ضروری  
 فی الواقع موقوفت بر تواتر خبر است فی الواقع و علم بنو اسرائیل خبر موقوف بر علم بحصول علم است پس بنابر تغایر  
 بجهتین در لازم می آید پیش افکه علم یا تصویر است و یا تصدیق و هر یک از قصور و قصیری باضرور  
 باشد پاسیب و ضروری را ضروری ازان گویند که حصول آن سوای نظر و فکری شود و نظر که ازان  
 نظر گویند که حصول آن بخطر و فکر میشود پس مشال تصویر که حاصل شود بدون نظر و فکر خیانکه  
 تصویر خراست و بروت که مخلص بجهت نظر و فکر است و مشال تصویر که حاصل میشود بخطر و فکر خیانکه که قدر  
 حقیقت فرشته و جن و مثال تصدیق کد و نظر روزگار حاصل میشود خیانکه گویند شمشیر قته  
 و انسان خوش و آفتاب علم نظری بسیار است چنانکه در محل خود مذکور است و اها الهمت شر و ط  
 التواتر فی الاصیل و جزاین نیست مهم گذاشتیم شر و ط خبر متواتر اراده حاصل بین احوال کثرت روت  
 که از ابتداء آنها و سطش بچو طرفین باشد و محققین عادت تواتر طور و تواتر ایشان بر گذب محال میدانند  
 درین بیان نهند و بجز دکترت روت اراده که کنیم لاذ علی هذ که الکیفیت لبیس من مباحثت  
 علم اکاستاد زیر آنکه متواتر برین کیفیت که مذکور در شرح است از بحث علم اسناد نیست حاصل  
 اینکه متواتر را در حال است یکی نفس خبر بودن آن شل دیگر اخبار پس نبا بر طبق ملاق این خبر متواتر باز دیگر تقدیر

خود مشاک هست چنانکه گفته شود خبر متواتر و خبر شهید و خبر آحاد و زین تقدیر صلاح است آن داد  
 که در علم اسناد بحث ازان کرد آید پس بمحاظایین حیثیت ذکرش درین کرد و حال دیگر و  
 مشتمل بودن آن بر شرط نذکوره است و بنا برین تقدیر صلاح است آن ندارد که در علم اسناد  
 ازان بحث رو دیگر پس بمحاظایین و جزو ذکرش درین نموده شد آنچه متن و شرح باعتبار شرح در فتح  
 بندر لایک کتاب است یکن با طاهر قرق است میان هر دو بعد صنف علت اتفاق متواتر از سایر  
 علم اسناد بیان نمود و گفت اذ علم اسناد بحث فیلتر صحت الحدیث و ضعف  
 لیحل به او بایرک صریح است صفات الرجال و صفت ازاد از زیر اک در علم اسناد بحث از  
 صحت حدیث و ضعف آن کرد و شود که عمل بایرک عمل بدان از بحث صفات روات و صبغ  
 او امنوده آید تبیین علم اسناد بحوث فیه است از حالات روات اتصدق و منبسط یا عدالت و غیر  
 حدالست و خوان تا معلوم گردد که کدام حدیث معمول بست و کدام نسبت و کدام راوی آنقدر است و  
 و کدام نسبت و آیا راوی نزد روات بکلام لفظ از صبغ ادالتبیین نموده آیا بلفظ سمعت و حاشیه و یا  
 بلفظ اخیر نه و بدانه و جز ازان زیر که صبغ اول از رجایات از بعضها فوق بعض کما سپاهی والمتقد  
 کا بحث عذر خاله بدل بحث العلی به صریح است بحث و متواتر پیش گوئه از گیفیت روش  
 بحثی رو دیگر متواتر و احباب است عمل بدان بغير بحث ازان خلیل دیگر اخبار که بدون نظر و فکر درین  
 موجب عمل نسبت و با بحث علم اسناد متواتر و معتبر در این حصول علم ضروری است و هست بار با وصاف  
 رجال اسناد و عدد آن نسبت و این از خصوصیات آنست تناخوی در شرح الفیه گفته و نیس من  
 بحث هزار الفن فاذا لایحه عن رجاله تكونه لا داخل صفات الخبرین فیسه لذکر لم نذکر هن  
 المحذفين الا اقیل کا الحکم و اخليیه او اهل الکفایة و ابن عبد البر و ابن حزم و قال ابن الصلاح ان  
 اهل الحدیث لا يذکر و نه بکار اصحاب المشعر بمنابعه الخاص انکان اخليیه قد ذکر فی کلامه  
 ما شیعر به انتیع غیر اهل الحدیث ولعل ذکر کوئه لاتشبھه صناعتهم ولا یکا دیلو جدنی رو دیگر اینم  
 انهی و چون صنف از تعریف متواتر فارغ شد شروع در مشکله و می نمود و گفت فائده  
 در لغت آنچه داده و گرفته شود از لذکر مال کنافی اصرح ذکر ابن الصلاح ان مشکل  
 المتواتر علی القنسی و المقادیر عیز و وجوده شیخ ابو عمر و عثمان بن الصلاح کفته که مشکل متواتر  
 بنابر تفسیر مقدمه قدمیل الوجود است و عبارت ابن الصلاح در مقدمه کوئی این است من سکل عن  
 ابراز مشکل لذکر فیما یوردی من الحدیث اغیا و طلبی و حدیث الاعمال بالذیات بیس لذکر

سبیل و این نقل عدد التواتر وزیاده لان ذلک طریقیست و مسط استناده دلم روحیه اول  
 و باقی عبارت ش این است که صنف ذکر کرد لا اان بیدعی ذلک فیحدیث منزکن ریله  
 متعدد افظیو مقعد امنیت انسان مگر آنکه دعوی تو اتر کرد شود در حدیث من کذب استهدا  
 فلایتیو مقعده من انسان حاصل آنکه ابن الصلاح گفتة هم که رسیده شود از ابراز ذهنه ارشال متواتر خوا  
 کشند ادرا طلب دی و حدیث ائمه الاعمال بالذیات از قسم متواتر نیست اگرچه عدد متواتر از نقل کش  
 اند زیرا که این نقل بروی در مسط استهدا طاری اشده مگر حدیث من کذب على استهدا افظیو  
 مقعده من انسان ارشال بر استهدا ترمی تو اند زیرا که او راجم غیر از صحابه نقل کرد و از خواری و سلم  
 آنرا برداشت جامعتی از صحابه با خلنج نموده اند و حافظ ابو بکر زیرا در سند خود ذکر کرد که این حدیث  
 را از رسول خدا اصله التد علیه وسلم پیل کس از صحابه زوایت نموده وزیر بعض خفا خاص است  
 و دو کس از اخجل عشره ایشانه اند و همیشه عدد درواست بر توالي را زواید ماند انتہی سخا وی  
 و کذا حدیث الوضوور من س لذکر قیل ان روانه ندادت على ستین و کذا احتجاج الوضوور متسا  
 مستهدا انسان و عدمه انتہی و درینجا اعتراض کرد اند زیارت آنکه حکم استهدا خلاف حکم مستهدا میباشد  
 و آدعا ر تو اتر در حدیث من کذب این مناسنی عزت و قلت غیست پس لفظ ادعای کما مینفع  
 مینیست چه اعاده اصطلاح اهل بیان عبارت است از فرض شرطی بر و همیکه متجاوی و رسوب غیره  
 منشود و لفظ عزت که بمعنی قلات است از تین معنی اب اینماید و دیگر آنکه ابن الصلاح دعوی عزت  
 تو اتر کرد و این جیان و اتباع وی دعوی عدم آن پس فرق میان هر دو دعوی چه طور  
 و جواب ازین هر دو اشکال خاص است که افلاط مختلف اند و مثال هر دو یکی است یعنی ادعای ارشاد  
 متواتر و بیچ وقته ازا وقات درینچ حدیث ممکن نیست لیکن ادعا ر تو اتر دین حدیث ممکن است  
 پس استهدا منقطع است و تیقید بحدیث مشیر است بلکه ارشاد متواتر در خبر که غیر حدیث است ابی ایشان  
 مثل نقل قرآن و مصلوحة حسن را بعد از درکوات و مقادیر زکوہ و امثال آن دعا و ادعاه من العزت ممنوع  
 و کذا ادعا لغایه من العدم و ایضاً ابن الصلاح دعوه عزت وجود این قسم حدیث کرد همینه  
 و سپسین منظور فیه و ممنوع است دعوه عدم وجود ادچنانکه غیر این الصلاح کرد مثل این جیان و ابو بکر حاضر  
 چه ایشان میگویند که بیچ حدیث متواتر نیست لان ذلک نشاء عزت قلت الا طلاق علی الکثرۃ الطلاق  
 و احوال الرجاء وصفاته المقتضیة لا بعده العادۃ از بیچ واطشو اعلی الکذب او بیحصل  
 اتفاقا از زیرا که ارشاد آن از دو قیمت ا طلاق برگشت طرق و اسایید احوال و صفات ایشان است

الی اعادت تو اطوی و توافق پر کنکب یا حصول آن کنکب از ایشان اتفاقاً بوده است ذوق محسفت متفاوت  
 عطف تغییر است ذوق اول المتفاوت صفت برآمده اگر ثرت طرق دارا حال رجال است و آواز چیزی بود که نیست  
 لای ایشان اعماق این گرگه کنکه شود که مراد از ایشان هادت ابعاد متفق است از روی عادت چنان که پیشتر تحقیق پیش  
 رفته جمل اینکه سپیارا حدیث مردی ابطرق فاسایند متعدده اند در ذات آنها شهرو ره و مرد عورت اند بخط  
 متفقین احراز عادت توافق ایشان برکذب دیاصد و رکذب از ایشان اتفاقاً است پس قول تقبلت یا بعدم  
 وجود آن باشند بنابر عضله است از ثرت طرق دارا حال رجال اگر گفته شود که محسفت در باقی گفته که خبر  
 متواتر از سیاه حمل ایشان از صفت احوال رجال و صفات ارادات نیست و درینجا احوال رجال و  
 صفات ایشان را ذکر کرده و جو کشش آن است که ذکر احوال رجال و صفات ایشان درینجا مجروب بر آنکه  
 عدم تو اطوی و توافق ایشان برکذب است نویس شرط مستقل در متواتر کذا ایشان درینج دو تعجب حواش  
 شرخ غمبه چنین تو شجاعه که حصول تو از ارجمند صفات چیزی دیگر است و بجهت تغییر از احوال در قدر  
 متواتر من حیث هم متواتر شجاعه دیگر است که هم ملائم است میان هر دو نیست و آنکه در متواتر هم بحث از دو  
 نی از دو تسم نامی است اند او که نیت دو لوم حیصل التواتر من جهتة الصفات اصل اجماع حکمهم بعدم  
 اینچیزیان بعد و با طلاق از افق عرض عن صفات المخبرین فحصول اعلم من عشرة مبتداً بعدم حصول این عذر  
 اخری ترجیح بلا سرچ فظیلان القول باز لا داخل صفات المخبرین نمی باشد این اقوال بالبيانات  
 بین قول ایشان از ایجاشمهن جال و مین حصول التواتر من جهتة الصفات ناشی عن قلت اللذ بر و من احسن  
 صایقره رسید کون التواتر موجوداً وجوهه کفریتی فی کلام حدیث و احسن دلیل در تقریر و جد تقریر  
 وجود کثرت احادیث سست ایشان صفت ایشان بیرونی برقرار بجز قدم سست و قول سیحان اینکت بتبدیل  
 می خرد ذوق اد و جو دماغه عطق برای موجود است و اضافتش بیوئی کثرت از قبول اضافت موجود است  
 بسوی صفت است ای وجود اکثیر آن کتب المشهوره ای امتداد باید که اهل العلم اقر قادغیان  
 المقطوعه عندهم صحیح دسته ها ای مصیبی هم چاره ای که اسحاب کتب مشهوره مثل بخاری و مسلم  
 زیغیرها که متداد و مستعمل در دست است ای اعلم از مشرق ناغرب که حکمت این کتب بسری  
 صفت غیش نزد ایشان مقطوع و یقینی است شناصیع هم که درینجا بحث شهرت است و متواتر از قلم سست  
 من حیث اینکه ایشان معلم نظریه بدان حاصل است کاین از لقینی غیب ای الحسین حملین الحجاج تغییر است  
 اینچیزین حکمت ایست یعنی بخاری ای بوسی محمد بن آمیل علیه السلام القياس دسته دلنشیوه و اصحاب  
 کتب است بعین از یکی دیگر نسبت بحیث کردنی در دست بدست گردانیده شده و بخرا این است

گرفت اذا احتجت على الخارج حدثت وقعادات طرقه اعقد داتجیل انعمة تواطئ عهم  
 على الكذب الى المخالفة وطريق افاد العلم اليقين بصحبة نسبتهم الى قائله حين اتفاق كائن به اخارج  
 حيرشي ونحوه طرق ادبر وچيک عادت تو اطروه تو امن اوشان برکتب محال میدانه زمان اخر شر و طبس این احتج  
 شر و طبس کوره هفید علم چشمی بحسب تسبیش بیوی قال اوست تماری در ادکل شرح الفیه گفتة که از اصول تعدد  
 برداشایت تنواعه جیفور واقع داسایند گرد و زانل منزه است میشوو اینهی و نهی تشریف در اداه راج امسوچ باع  
 است که نهیم است از قول او اذا احتجت رشاد چین فرج نجده در بخار قول، اغاظه احمد رض کرده اند بنابر آنکه  
 این قطع مجرد در صحت نسبت بسیار قال اوست ذقطله بحث احادیث آن کرتیه چه غالیه از احادیث  
 صحته که معنیه کتب مشهوره که نزد ادیت کرده بین سبله که عادت تو اطروه ایشان برکتب محال زانه زمان اخر شر و ط  
 است زیده اند و در جایش چنین نوشته اند که در صحت نسبت بسیاری میان این بحث کیمی ما از اهل اسلام پی خواص و  
 خواهم شک و شبیه است پسخ بان بجز عکبره بیش نیست در اقطع بحث حدیث پس نسبت عبارت ملکیت  
 واقع بودن اوست و قطع نسبت عبارت از قطع مبطا لبخت ماقص وی است و چون قطع مبطا لبخت واقع  
 بودن احادیث که نهایت شد حصل عالم قطعی بدان بخدمت و بخواهد شد باقی ماند کلام در اینکله این  
 نسبت لفظ پاشیده ای مکونه این جوان وابو بکر حازمی اهل علم فنا اسکار کرده وابن الصلاح از است اول و حافظ متصد  
 شوت تو از لفظه است چنانکه گفت و مثل ذلك ذ ذکر المشتمل به تکثیر و انتشار این احادیث  
 در کتب مشهوره که بسیار است، همچنان وفتح المغیث شرح الفیه گفتة که بفتح ما سجل احادیث هوسقوه تو از این احادیث  
 را ذکر کرده است بمعنی حدیث شفاقت و حوض چه عذر و انتقال اصحاب زیدیه بر چهل نفر از اندوقه قاضی عیاض در  
 شفاقت وصفش تراز تمنوره وحدیثه من بمنی سجد او حضری شر و بیت اللہ تعالی وحدیث الامامة من زیر  
 وحدیثه حنین بجز وحدیثه همی از صلوة در عاصم ایل چنانکه این حزم گفتة وحدیث همی از اتحاذ قبور  
 مساجد وابن عبد البیهیت ایتزا از عرض بورت معدین معاذ لگفتة و بعض دیگر حدیث انشفاق قم ذکر  
 کرده وابن بطیل حدیث همی اوصلوه بعد الصبح وعصر گفتة وحاکم حدیث محراج وشیخ ابواسحاق شیرازی حدیث  
 غسل ملین وشیخ بن حجر عسقلانی حدیث خیر القردان قرآن گفتة اینهی وسیوطی کتابه درین باب نوشتة  
 و موسوم بفواید امتنکاره فی اخبار المتوارته ساخته من رعایت ترتیب ابواب داسایند کیمکه از اخراج کرد  
 دیگر تلخیص آن در جزوی طیف کرده و موسوم به این راجعته فی اخبار المتوارته ساخته و در دی اسپیار اتحاذ  
 نیز این ادمنوره از اینکه حدیث حرض برداشته هفتما کس وزیاده بران وحدیث سمع اینهیں برداشته هفتاد  
 کس از صحابه وحدیث رفع الیهین نزد تکیه ارحام و زند سرپرداشت از این برداشته پجاوه کس از صحابه قتل

مودوده وغیره را اینتی گوئی شیخ محمد سبیلین که معاشر است اولی احمد محمد شد بهوی است در دراسات ابیب  
در سایر حدیث رفع الیه بکلی بیان نشده اینچه آنست و قیمتی علی الحدیث المتفق علیه عن افہم  
عن سالم عن ابن عمر خنا ذات الثنت فراس مسلم متی نقی الصدقاء اینتی و گهذا فی القسطلاني شرح  
النجاری و مصاحب قاسموس در شعر السعادت آنفته که دین باب چهار صد احباب و آثار وارد شده امادین  
که این بیان اینجا زمان این خوش ایام میتوان بر پرسید اذ حاکم اند و از علمائین رفع شویش میبلیند یا کما حدیث  
مسح در عرض یک حدیث صحیح النجاری تا هنوز هم نیاز نداشت تو کاری زین را نکنی ساخته با کما حدیث  
نیز پرداختی به دروس اخلاق اسلام شیخ بلون المرام نوشتة درینها بعض قاعدهن گی عقیلی اند که این افراد است از اصحاب  
سعفه سعادت زیرا اکننجاری در کتاب پنهانی علیه بکلی این اخبار و آثار هم نیاز دارند و میکنند نداشت که بی  
دین باب حمال بر کتاب نجاری نیکنند زیرا نجاری در این کتاب اذ حاکم است عیا ب اخبار و آثار وارد شده درین  
ایجاد کرد و بکله طاهر اکنکنست کسر ادیب چهار صد طرق باشدند متنون چنانکه سیاق عبارت و درین برابر دلالت  
سیاست قائل از تشریت روانه این معنی بتوان تواند سیاست اینتی گوئیم صحیح بیین است در و دنی خرطه القمار جهود زن  
لعدود روات شرعاً است نه غیره متنون و با کمال تحقیق در بجا چنانکه اکثر تحقیقین بران و فتنه اند انشت که این شیخ  
لطفی است پس هر که جرم او جزو متواءز در این مروی است که دره مرادش متواءز معنوی است چنانکه طاهر از مشکل  
ذکوره همین است هر که جرم بعدم با بندرت کرده مرادش متواءز لطفی است پس دعوی این العماله مبتدا  
عنت حق است زیرا که مراد او متواءز لطفی از قول رسول خدا صلی الله عليه وسلم بتواریست که عیج شدین  
نزد هنگستان نباشد و شکنیست که این شیوه حدیث در غایت تقدیم است پس درخواست عدم وجود دو نوعی  
کثرت امشد و هر دو معنی پیشتر خصصه رجیلن گفته و مذکوره فی شیخ المحتبة من الاستدلل علی  
دحود المتواءز و جود کثره ضیعف جدا تعقبه من کتب علیه فی اقامه و استفسم اینتی بد انکه متواءز و فتنه است  
لطفی و معنوی لطفی انشت که مضمون بخاری پادشاه عرض نمایند و مدعی بر سر و غنی ای انکه قدر هشتیک باشد زیان اشاره  
بذا هنگستانی خبر دیده از هم که درین نیار داد و دیگر که بیانی سخنید و بیو گویید اینکه اینین و بخاری اذ این شیخ  
برینی کلی این عطا است و اختلاف کرد و تبعین فی دو چنانکه از درایا نهاده تکا شاهزاده شد که علی کرم اش  
روز بدر یقین کشته دوز خیرین قدر کو زاده اینقدر را معلوم نیست که در رحمی از زینه که گنجیده شد  
پس این روایات دلیل قطعی سفت بر اینکه وی شجاع است و این در این موقوفه گویند و اینکه حدیث ذکر  
کرده اند که اقل احادیث از ششم اول اند و اکثر احادیث از همین ششم تانی است المشهور و  
المستهفيض - والثانی ده و اول افتتاح احادیث مالطفه مخصوصه بالکنز من

اثیین و قسم دوم از اقسام ارجاعه مشهور است و این فقره اول از اقسام خبر حادست که از طرق حصر  
 باشند زیاده از دو کس بیشتر که کس میازیاده بران آنرا در این کفتند پس خبر واحد که مقابله ممکن  
 نیست میشود بیشتر اقسام مشهور و تغیر و غریب و وجہ تقدیم این فقره براشتر فوت  
 درست و قول صنعت الغافل بتد است و قول اد المشهور رجبار است و قول او و هر اول اقسام  
 الاحادیح جمله معتبر ضمیر سهت و باله طرق بدل از اول اقسام الاحاد است و هو المشهور عند المحدثین  
 و این مشهور است زد محدثین بخلاف فقهاء اصولیین کما میانی تفصیل و احادیح لفظه هرگز نمایت از  
 بتد است بجهت طول فعل میان بتدار و خبر قائل علی الفارسی وغیره گویی در مقابل حلوم شده که  
 صنعت این کتاب را بطریق بیخ و بد جزو شتر و لفظ من را معرف بیعرب بعرا ک شرح کرد و بالعكس  
 و بنابرین تقدیر اشان بتد است و باله طرق خبر است و قول او و هر اول اقسام الاحاد جمله معتبر ضمیر  
 واقعه میان بتدار و خبر است شیخ وحیده الدین در شرح شرح گفته الطا هرگز العادین قوله و هر اول  
 اقسام الاحاد لکوتیه خبر اشان و باله طرق بدل من اول اقسام وید علیه قوله فيما بعد الثالث العیزیز  
 و هر اول لایه و به المنشأة سی بذلک لوضوحه و این فقره حديث سی شد به مشهور بنای تشانیع  
 و واضح تشدیل افزایش حدیث زرگه راوی آن زیاده هر دو کس اند و هو المستفیض علی رای  
 جماعتہ من ائمه الفقهاء و مشهور راستفیض هم که بتد بر رای جماعی از آنکه فقهاء اصولیین بین  
 اطلاق مشهور زد محدثین برستفیض و برآنکه شامخ زد ایجاد شد باشد نیز می آید و جماعی از فقهاء راستفیض  
 نیز بران فرت اند علی قاری گفته لفظة رای فی المتن منون فی شرح مضاف و هر خبر مستحسن  
 فی المرج لکن لما کان الکتابان بمنزله کتابی واحد ساعت من هر کان الاولی ان یقول بجماعتہ  
 و اضافات آنکه بسوی فقهاء اضافت بعین لامست چه مقصود از لفظ فقهاء علما رفروع اند و علما از اصناف  
 مستفاد از اضافت آنکه سه تابع فقهاء کذا فی الشرح سی بذلک لاستشاره هنر فناض الماء  
 بغضنه فضیا مشهور سی شد راستفیض بذلک را گفتند شدن آن ماخوذت از فاض الماء الخ  
 و یعنی بالفتح و ضم او بغير در لغت بعین بسیار حواری شدن ای ای و چنانکه از اطراحت بر زد از  
 بسیار و بنابرین تقدیر میان مشهور راستفیض اتحاد و مفهوم است و من هم من غایر پیش  
 المستفیض والمشهور بآن المستفیض یکون فی ایتد اند و انتهاه سراء والمشهور  
 اعم من ذلک و بعض الهمدیث میان هر دو تغایر کرده اند بین طور که مستفیض آن است که را تبدیل  
 و انتها بر بر بآشده مشهور اعم سهت ازان بعنی مستفیض آن است که اخصار کر شرط طرقی در ایتد

و اشتراحته او و سلط مساوی باشد و مشهور اعمم است از انکه طرقش ساده‌ی باشد از ابتدا و سلط میان پس  
میش، اما الا عمال بالنبیات نه از فتنم مشهود است و نه از قبیل مستقیم زیرا که نظر صفت در این  
گرون او از رسول خدام است و چنین مستقر دست نماید از خبر چنانکه ذکر شد بسایر و منتهیه من غل  
علیکی قیمة اختری و بعضی اخمار تغایر میان هر دو بر کمیت و پیکر کرد و اندک که مستقیم است که همت  
لطفی آن بقیوں که ناشتمدیدون اعتبار عدد و اینه الیک بر صیغه و فعال گفته اند که این نوع پرداز  
یکیست لیکن معنی علم نظر است نه حصر در کهانی فتح الباقی شرح الالفیة و تابعه در تعریف مستقیم  
و مشهور را خواست ای و اسحاق شیرازی گفته اقل آنچه بران استفاده شده ثابت میتواند شد و دوکس اند  
وقایع الیعنی همکی گفته نختا رنزو ما آشت که مستقیم خبر است که مردم آزاد اشامه شمند و علماء حفیه خر  
مستقیم را در چهار جا جست میگیرند تفصیل این احوال از کتب معجمه خفیه در باب شهارت  
با این حیث و قاضی محمد بن علی شوکانی در ارشاد الفقول گفته مشهور از نشت که در اصل از احادیث باشد  
پا زمشته گرته اگرچه اشتراحت در قرن ثالث یا تالث بوده باشد بحد نکن اقبال او تقدیب باشد  
و تو اطهور آنها بر کذب مستویم نشود و بعد دو قرن اعتبار شیرش نیست اند اقالت الحنفیه درین تقدیم  
میان مشهور و مستقیم نکوم و خصوص من وجه باشد نه اگر بر خبر دی سکس وزیاده صداقت  
والفرق اد مشهور از مستقیم مابین طور است که دوکس از اداره قرن اول روایت کرده باشد  
بعد دو قرن ثالث و شالیث متواتر گرته و خصافت مشهور را مستوی از گروانیده پس نزد او حدیث  
دو قسم است مستوی از احادی و جماعتی از حقيقة موافق است پس همانکه باشد از متواتر بمانکه موجب

### جصاص

علم طائفی است و اطمینان است و متواتر موجب علم لقین و تجهیز از انتیم مستوی از حدیث  
داده اندزه مستی ازان اشته و قسم شیئے عبارت است از چنیکه ازان شیئے خاص باشد  
نمیم شیئے انکه مقابل شیئے نه کرد باشد و زیر امر عام مندرج بود و تفصیل این احوال بسایر و لیکن  
جز میاحت هدالفن و بین نوع از میاحت این فتن نیست تا که تجویز متواتر گردید و تلقی  
است و عدم اعتبار عدد و متواتر خود را زمیاحت این من نیست علی مامر نخوه دسیاتی مثل  
آن بحث الناسخ والمنسوخ نه المشهور بیطلق علی ما حرسنا و علی ما اشهر علی الالست  
نیشتم ماله اسناد و احادیث اعلامی ملا یوجد له اسناد اصلان این اطلاق مشهور نه  
بر مشهور بر اینه نمی آید لیکن شامل خبر که باشد که اسناد واحدیا زیاده دارد بلکه خود اصل اکلام  
اسنادی ندارد و صرف اشتراحت اینه نبوده است و حا اینکه دی و خصوص است آینه مصالح

وغیره لفظ که مشهور را قسام است یکی اگر مشهور و شایع باشد ز دلحدیث خاصه نه ز دغیر الشافع  
 باشند و که راویان بسیار از انتقال کرد و اند مثال حدیث انس بن عذان رسول الله حقیقت شنید  
 بخلاف کوچید عواصی رصل ذکر کوان و آین حدیث هم خبریست در صحیحین و آثار او و ائمه از انس  
 بخلاف از ابی مجلزار او یا اند خبریستی و آنی همی خبر الفماری و این رائی اند گر اهل این صفت پس این  
 حدیث شهریور بین المحدثین است بنا بر کفرت روایت و باین اخته تند و اند علام حنفیه بنا بر عدم قنوت  
 بخود و ترجمه اخضرة م قنوت در نماز سبعه وغیره فقط بحکم خواهد بود پس این چنانکه بخاری از عده  
 بین سیمان روایت کرد که گفت سالست انس بن مالک عن القنوت فقال كان القنوت قبل ذلك  
 وبعد قال قبلاً قال فلاناً اخبرني عنك ابک قلت بعد لا يكره فحال كذلك اذ اقامت رسول الله  
 بعده اکو مع شهرها مستلطانی شافعی در شرح بخاری لفظه قد صاح اذ علیه صلوة والسلام  
 قنوت قبل ذلك كرم ايضاً لكن رواة القنوت بعد ذلك فهموا ولی انتهی ویا اکلم مشهور شده است از وائل  
 حدیث شهرزاد وغیر الشافعی شل حدیث اما الاعمال بالذیات چه این حدیث شهریور بین المحدثین است  
 و بغايت شهرزاد تا آنکه بعضی کسان بیتو از بودن حسکه کرد و آن حدیث اصول صیل و راصول وین  
 و آین کهیم در شیوه دلاظم از دین حدیث بسط فرعیش کرد و دیا آنکه مشهور شده است ز دهی  
 خاصه پس بحقیقت و ضعیفه وغیرها از اینکه مشهور بر اینه بوده است در ان داخل خواهد شد  
 و این ستم احادیث بسیار است حافظابن سییر گفت الشهرة امریکی فقد لیش شهرزاد حدیث او میتوان  
 مالیس عند غیرین بالکلیه تم قد یکون المشهور مستواتراً و مستقیضاً ویه مانا د تقلیله علی ثبت و عن القا  
 الماء و دی این مستقیع اقوی من المتساوی و دین الاصطلاح و قد یکون المشهور صحیح که حدیث اما الاعمال  
 بالذیات و حسن و قد لشته زین الناس احادیث لا اصل لها اهی موصوعة بالکلیه ونهی اکثر جدا من ظا  
 نی کتاب المؤنوعات لابی الحسن برج ابن الجوزی عرف من ذکر انتهی و سخا و دی درین کتاب کتابی جی  
 تو سهه دنامش المقادیر الحست کی شیرین الاحادیث الدارۃ علی الماء زهاده العزیز و الثالث  
 العزیز دهولان لا یردیه اقل من اثنین عن اثنین و ستم سوم احادیث عزیز است و آن خبریست که رتنا  
 اند از اکام از دوکس روایت آن دوکس نیز کم از دوکس نباشد و ظاهراً این عبارت موهم است باینکه اینینه  
 نیزی دود و بودن مردمی هسته وغیره شرط است و حال که چنین نیست زیراً که توالي روایت دوکس از د  
 کسر یا متفاوت است و احمد سجوی نیست پس اگرچنین هم یگفت اقل من اثنین عن اقل من اثین دن مخطور  
 خانم کنی اند و صهواب آنست که چنین بترجیع کرد و شد که عزیز است که روایت کشند از دوکس ز دن

در بعض طریق تاکه صادق برداشت و شهود نماید و میان هر دو بین این ثابت گردید که شهود کافیست که  
 طریق محصور در ماقوی اثنین باشدند پس اگر روایت دوکس از دوکس در بعض طریق یافته شد  
 شهود رخواه شد بلکه عجز بود و با تکلیف رفعیت عجز اختلاف است حافظابن مند و اصفهانی و آن  
 الصلاه و غیره را گفت عجز است که در ایات لکنند آزاد او دوکس یا یک دوکس و بنابرین تقدیر میان شهود و عجز  
 عموم خصوص مبنو جست و فتح الباقی شرح الفیه عراقی نوشتند و تا پیکون الحدیث عجز را مشهود اکتفا نهاد  
 نحن الا آخر و ان السایقون یوم القيمة فهو عجز عن النبي صارواه عذمه حدیفه و ابو یحیی و شهود عمن لبی  
 هر راه عنده سعید آبی شهرهان بن عبد الرحمن و ابی حاتم و طالوس و ابا عاصم و ابی صالح و عبد الرحمن  
 مولی ام ریث انتهی و چنانچه شهود را مخفی دسکس کرده اند و عجز را در دوکس و همان روز مصنف ہمین ای  
 چنانکه در باقی گفته او بیان ماقوی اثنین ای شبکه خصا جدا او بیان فقط و تهی بدل الله امثال اقلدی  
 داین مقدم حدیث مسمی شد عجز زیارت قدرت دجودان زیرا که است مرودن دورادی برای هر را و سے  
 از این در این شهود رخرا انتها می زمانه ناقل کمای سمت و بنابرین تقدیر مشتق است از عجز اینکه بالکسر در  
 مضارع اول کوئی مستعاری قویی لمجیده میزد طریق آخری و یا بنابراین که مشتق است از عجز که مجید  
 قوی است زیرا که بسبیب آمدن او از طریق دیگر تو اند و عجز کشته است و بنابرین تقدیر مشتق است از  
 عجز یعنی بالفتح و مضارع چه طریق بفتح اول و فتح زار بجز ... مشد و صیغه ماضی است منعنه غالباً  
 و قدر بالکسر و شدید بجهت عزت و ارجمندی که خلاف فعل باشد و بالفتح و شدید بجهت قوت و شدت و غلبه  
 و از بینی است قول و سے بجهت و تعا فخر زنا پاشاش ای توینا اثنین بشکست و جم عجز عزا زست شش  
 کیم و کرام قال المعاوی پرساصل و بجهت اینسته بود این نوع حدیث پژوهیز است که بخوبی را دی ای  
 از دورادی برای هر را و بیان شدند اقوی است از عجز بجهت مصنف متصدی شدید و دید قول کیم  
 زعم عجز بودن شرط برای صحیح کردن چنانکه گفت و لیس بشرط المصحح خلاف اقامه و همو  
 الی علی الجیانی هم المتعزل فهمه داین نوع حدیث شرط برای صحیح نیست بخلاف کسی که بدان کسانه  
 و آن ابو علی جباری است اذ کار بر عذر لجه دی او عاکر ده که عجز بودن شرط حدیث صحیح است لذوی ده  
 تشرح مقدم صحیح سلم گفتة و شرط الجیانی المستلزم به عن القدریت العدد و فقا الجیانی کا بدرستین  
 عن اثنین کا انتها ایه و قال القائلین این القدریت بازین راجعتی کل خبر انتها و توجه انتها که نیست این شرط  
 برای صحیح زوار باید توجه فان ای صحیح ما او جمله است ای صحیح و ایکان و احادیل ای صحیح و ایکان و ای  
 مودعه و ایکانه پیش از یار بیانت مذکور است بسیجیه که بر وزان ای است و چون نام شهود بیانت ای دلایل

خورستان و متعذر ازضم سیم و سکون عین فتح فوعلی فتح زار بجهه فرقه است که میگویند که بدنیا و آخرت  
 دیدن حق ته مکن نیست و نیز میگویند که نیکی از خداست بدی از لفظ هر تکب بکیره نه مومن است و نه کافر و صل  
 بین عطاک مقدم این جماعت است شاگرد حسن ابهری بود و بکر و زر و سجد باشگردان و گراین حکایت میگردد  
 که ترکیهان کیا نه مومن اند و نه کافر و ایات منزه این المترلتین میگردشیخ این نهن شنید و فرمود  
 اغزال نهی یعنی جدا شده و در شده از ما و ازین هنین این اسم معتر ابراران فرقه نامذکواني الاطلاق  
 طالیه یومی کلام الحاکم الی عبد الله فی علم الحديث و بسوی این قول شنیده است کلام  
 حاکم الی عبد الله در کتاب علوم الحديث یعنی بر بودن غیر قدر طبرای صحیح چنانکه ابو علی جبائی شرط  
 کرده حاکم نیز اشتراط این امر در حدیث صحیح منزه و سیاقی النظام فیه حیث قال الصحیح هو للذی  
 یردیه الصحابی الذاتی عنہ اسما الجھالت زیراکه حاکم در کتاب علوم الحديث در تعریف صحیح چنین گفت  
 که صحیح آنست که روایت کند آن اصحابی که زرائل باست راز و اهم جهالت یعنی صحابی مجہول هنوز پکشید  
 و مشهور با روایت از رسول خدا برآشید یا کیور لر را دیان که برای آن صحابی یا آن خدیث  
 در رادی باشند و چون این کلام حاکم محل و متنی است بنابران حصفه در اقبال تعقیب از کلام حاکم  
 په نظر یومی منزه و تفصیل این احوال چنان است که ضمیره در رادیان یا راجه بسوی صحابی باشد  
 و یا بسوی حدیث صحیح اپس اگر ضمیر راجه بسوی حدیث صحیح است باز غالی برآشید یا متعلق قول دی ارادیان  
 لفظ از الفاظ اخضرة صباشید یا از لفظ صاحبی اپس اگر ضمیر راجه بسوی حدیث شود و متعلق ای اخذ و  
 از لفظ اخضرة بدلیس یعنی چنین باشد صحیح حیثی است که روایت کند آن اصحابی با اینکه برای آن خدیث و  
 رادی باشد هزار جنس صحابی و بنابرین تقدیر بیشترین باشند یعنی درین چنین ازین عبارت حاکم چنان  
 استفاده گردد که لابد است برای صحیح از وجود و راوی در طبقه اولی و چنین در طبقات باقیه نیز دو دو  
 بودن رادی فخر طاست چنانکه از قول او فرموده اند اهل الحديث المستفاد شود و اگر ضمیر راجه بسوی  
 صحابی باشد و قول او باین یکون لغ بیان برای زوال جهالت بود چنین بنابرین تقدیر تعدد راوی در  
 طبقه اولی و چنین در طبقات باقیه تا آخر مفعهوم نمیگردد و احتمال اخیر ظاهر است پهلوی اعذار  
 از تقدیر عمر حنفی و کرش در قول او بیان هزار مسلم اخز یاد نمیشود اهل الحديث الى فلنت  
 ک الشهادة على الشهادة پیشتر اهل حدیث از اذوبت بینیت روایت ناینند تا وقت ناینند  
 شهادت بشهادت یعنی از صحابی که مشهور روایت است و دوکس روایت ناینند و غرض از دو دو  
 بودن برای هر رادی بنابر تقدیر اهل ترکیه روایت و اشتها آران حدیث بنابر صد دریش از فواید

مشهور بجهیزت در روایت اند حاصل کرد و تمجذبین در هر طبقه دورادی برای هر راوی مانند شهادت  
پرشها دست باشند و آین چنان است که شاهد پرورد و نویسنده است تناهی اصل و شاهد فرع شاهد اصل  
آنست که تحمل شهادت در کارهای نزدندیم بسب لحق حادثه مهر موت یا اراده سفر و مخزن  
هر کس ازان دوکس دیگر را فاعل مقام خود را در اکران شهادت سازند و علی نہ الفیاس در هر طبقه  
پس دین صورت نزد ابتدا تحمل شهادت دوکس بودند که از اشناهاد اصل نامن و شاهد فرع که تحمل  
شهادت از شاهد اصل کردند چهار کرسند و آین اشتراط دوکس بودن شاهد فرع برای هر کس  
شاهد اصل نهیب امام شافعی است چه نزد دی معجبر در تزکیه شهود دوکس اند و گویا که در صورت  
روایت حدیث نزد حالم دورادی برای هر راوی بمنزله مزکی میباشد و نزد امام ابوحنیفه ضروریست  
که برای هر کس از شاهد اصل دو در شاهد فرع باشند بنابر انکه نزد تزکیه یک کس نزیر خانی است  
چنانکه در معینات کتب فقهه مرقوم است و همین است مختار ز و امام بخاری چنانکه در صحیح خود از  
صحیح القاضی ابویکر بن العربی فی شرح البخاری بات ذلك سشرط البخاری و قاضی  
ابویکر بن عجمی بالکی در اوائل شرح بخاری تقدیر کرده و گفتة که عیز زبون حدیث شرط بخاری است  
وقولش بن سنت اخلاقی البخاری کتاب علی حدیث دیر و دیمه الکثر من احادیثه و نیز دی در شرح موطا  
گفتة کان ندیب الشیخین ان الحدیث لا میثبته حتی هر دیمه اثنان و هر یوند نهیب باطل بل روایت الواحدین  
الواحد صحیح لشته آین چنان در اوائل صحیح خود گفتة الجیش کمیته دیمی علی اشیخین ذلک شتم ریعم اند باطل  
فیلیست شعری این بن علم ایما شرط طاذا کاف کان معمولاً قلید شیشه و اذکان عرفه بالاستقرار  
فقد وکیلی فناک لنه و احباب عاد و دعایه من ذلك بجوابه نظر و قاضی ابویکر بن هر  
بجواب اذ اعتم اضیله بسب این اشتراط بران وارد میشد پرداخته لیکن جو لبس منظور فیه است  
و حما فقط این بحر حکایت ای را دیگر تقریش خود فاصنے نکو رب نفسه کرده است نقل نزد دگفت  
لأنه قال نان قتل حدیث الا اعمال بالنسات فرد کمیر و عن عمولة علقة  
زیرا که قاضی گفتة اگر گویند که حدیث الاعمال بالذیات فرد است بجز علمهم دیگر از عمر آزار و ایت  
کرده با انکه حدیث محظوظ در بخاری است و تمجذبین در سلم پس او عاریز زبون شرط صحیح بخاری صحیح  
نشد و قاضی این ای را جواب داد اینکه گفت قلندا قد خطب به عمر علی المینیر بحضرت  
الصحابۃ و لکن کان یحشم یعمردن لانکه کد اقال گوئم که عمر بن حدیث را در دینه  
رسانیده بنبوی و خاطری بعضاً صلحی از ذکر کرده پس اگر صحابه از این هشتاد ختنه هر آینه انکه امازاق می نزدند

همچنان قاضی گفته علی قاری در حاصل جوابکه قاضی ذکر کرد گفته که خطبہ عمر از حضور ترا پیش خالی  
 بخود پیش نسبت تابعی بلکه نسبت صحابی که سماع شنید از رسول خدام نیست علقمه خارج از تقدیر است  
 و نسبت صحابه بر تقدیر سماع ایشان از رسول خدام عمر پیر بپرورد از تقدیر است و شاید که عمر ایشان  
 در خطبہ بطور خطاب گفته باشد اما سمعتموه یعنی آیا شما این حدیث را از رسول خدام نشنیده اید  
 پس درین حین عدم از کار ایشان تصریح پیش دست انتها و ارباب تحقیق نوشته اند که جواب قاضی  
 مطابق سوال نسبت زیرا که دی در سوال حین گفته که علقمه منفرد است درروایت این حدیث از عمر  
 و جواب از تقدیر عمر داده ولعصرن دران اسپوی تقدیر علقمه از عمر صلاحداده صلاح کارکجا و من و  
 خراب کجا سیمین تفاوت راه از کجا است تا بجا و در دفعه این شکایت حین گفت اند که جواب از  
 تقدیر علقمه تقدیر عمر داده بنا بر ترقی چه تقدیر غالباً داده ایکن جواب قاضی منظور  
 فیله نسبت بدو وجه چنانکه گفت و تعقب بانه کا لیل مهر کو نهم سکتو اعنه ان یکونوا  
 سمعو ما من غیره و این جواب قاضی را بد کرد و اند باکمله لازم کن آید از سکوت ایشان از اکار  
 آز از از علی عمر شنیده باشند و تعقب باعیشه مجھول بمحی اعترض است و اهل تصانیف در محاوره  
 خویش مراد بدان ابطال کلام دیگر را می دارند و حاصل تعقب نسبت که ترجی از خطاب عمر صفو  
 را القبول خود اما سمعتموه و مخواه بدون سند لفظ نمی بخشد زیرا که با خود در عیز ز روایت دوکس است  
 نز اتحمال دوکس تسلیم بجز احتمال سماع غیر عمر این حدیث را از رسول خدام مفید در ازالت تقدیر  
 نیست شیخ محمد ارم من عبد الرحمن بکی در امعان النظر شرح شیخ سخنیه الفکر گفته لغتم مکین البر عن  
 هر الاعتراض من قبل القاضی بآن مراده ان شرط البخاری الاشینیه حقیقته او حکم و ملتقی من سمع  
 من عمر خطبہ بالقبول و عدم الاعتراض عليه و این لم نشیبت السماع حقیقته لکه بحیل فی حکم فان الفرض  
 من اضمام عدل الی عدل التحرز عن السهو و النسیان ابتهجه کویم این جواب از طرف قاضی همچو  
 مفید نسبت زیرا که بر تقدیر استیلم اضمام عدل اسپو عدل برای از دیا صحت موجب عدم ثبوت تقدیر  
 صحیح بدون آن نزد بخاری و مسلم نیست پس تقدیر عمر متین است و بیان هدن الوسیل فی عمر و  
 آنکه آگر این عدم تقدیر را در باره عمر مسلم در کشته شود با آنکه کلام در تقدیر عمر نیست بلکه کلام نادر تقدیر  
 علقمه از عمر است چرا که بعد صحابی نزد حاکم و قاضی نیز مشترط در صحیح نیست پیش از سوال قاضی  
 درباره تقدیر علمت از عمر مستفاد است شود بلکه شرط اعقد و در تابعی و من و  
 دی است منع فی تقدیر علقمه تقدیر نیز با تقدیر علقمه از عمر ممنوع باشد و آنکه علی قاری در اصل

جواب قاضی گفت که علمه متفرد بر واایت این حدیث از عرضیت زیرا که خطبه سهر از حضور باید چنین خالی نبود  
پس جوابش فاضل شد و در این النظر چنان نوشتند که ساعت تابعی از عمر و قی علمه را از تقدیر  
بیرون سازد که آن تابعی خبر دهد به ساعت خود این حدیث را از عمر و مجدد نقل علمه ساعت غیر خود را محترم  
از تقدیر نمی‌بیند و الاتا قول راوی حدشنا و اخیراً مخزوج حدیث از تقدیر می‌باشد بدلالت صیغه بر  
اشتراك استهه - شمر تقدیر محمد بن ابراهیم به عز علمه قدر این تقدیر می‌بیند به عن محمد علی امام  
هرما الصیحه للمراد عند الحادیثین یعنی تقدیر محمد بن ابراهیم با این حدیث از علمه باز تقدیر کی  
بن سعید از محمد چنانکه صحیح و معرفون نزد محدثین همین است آن‌دوی در شرح حمله گفت لم تصح نهاد  
الحدیث عن النبي ص الامن روایته عمر بن الخطاب ولا عن عمر الامن روایته علمه بن و قاص و الاخر  
علمه اللامن روایته محمد بن ابراهیم بن الحارث التمیي ولا عن محمد الامن روایته کیمی بن سعید الالصلح  
و عقیمی استشیر فرواها کشمن مائیتی الشان کشیرهم ائمه و لهنها قال الائمه لیس متواترا و انکان  
مشهور اعنة الخاصة والعامنة لازمه فقد شرط المواتر في اوله استهه وقد وردت لهم متابعات  
لا يعترضا بها ويرأى این افرادند کور متابعات نیز وارد سمت لیکن اعتبار بران نزد و بنابر اذکره بصحت  
نزیده سمت و این جواب سوال مقدر سمت و تقریر شان است که عمر متفرد بر واایت این حدیث  
از رسول خدا صنعت است و نه علمه از عمر متفرد بر واایت این حدیث سمت و تحقیقین محمد بن ابراهیم  
از علمه و تحقیقین کیمی بن سعیدقطان از محمد متفرد در روایت این حدیث تبریز بلکه اینها را متابعات  
اند چنانکه حافظ ابو القاسم عبد الرحمن ابن منده اصبهانی طرق این حدیث راجحه نموده و گفته که این  
حدیث را از رسول خدا در جز عمر سعد بن ابی و قاص و علی بن ابی طالب و آبی سعید خدری و عبید الله  
بن مسعود و آش و معاویه و ابی عباس و ابی هریره و عباده بن صامت و عتبه بن عبید الله  
و همچنانکه سعید و عقبیه بن عامر و حابه بن عبد الله و کوفه و عقبیه بن مسلم و عتبه بن منذر و عبد الله  
بن عمر روایت کرده اند لیکن سنت بجز از حدیث عمر صحیح نیست و علمه و محمد بن ابراهیم و کیمی بن سعید  
نیز متابعات هستند چنانکه از عمر بجز از علمه پسر وی عبد الله و هاجر و ابو جیله و عبد الله بن عاصی  
رسیعه و فوز المکلام و عطا بن یاس و ناثره بن سعی و داود بن فرات و محمد بن عاصی بجز این  
کرده اند و تحقیقین از علمه خوبی می‌سیند لیکن المسید و نافع مولی این عمر روایت کرده اند و متابعه کیمی  
بر واایت این حدیث از قسمی محمد بن محمد ابو الحسن عاشی و داود بن فرات و محمد بن عاصی بجز ایه و جمله  
بن ارطاء و عبد ربہ بن اتسیں الصفاری شده اند که نافع استهه ایه فی شرح البخاری پس زیر

همه تسابعات در خواهد بار نزد ارباب تحقیق فرستنبار ضعف است در رواست تحقیق متابعت داشت در محل خویش نذکور خواهد شد پس این حدیث از متواتر است و نزد عزیز بلکه فرموده است اول استناد احادیث است و بعده آن مشهور و کل کلام اسلام حرام است غیراً حدیث سحر و تجسس باور نمی‌داریم حبایق قاضی را در غیره  
 بحث می‌نماییم حدیث عمر بن حفصی و حبیح حدیث اما الاعمال بالدنيات ویگر احاداد میکند آنها را عمردواست نکرده بلکه غیره می‌داند و عیغ غلقه از تابعین را تبعاً مستفرد برداشت آن احادیث اندیلی اندیل آن صحابی در خطبه و خطابه مخفی می‌داند  
 ذکر کرد و نه ایشان از تسابعات اندیشان کله آخوندیست که نذکور است در صحیح سخاری کلمه ان غیفان عالی است  
 تقدیمان فی المیزان بمحاجان اللہ و محمدہ بمحاجان اللہ العظیم یعنی کله ابو یہوده مستفرد برداشت این حدیث از  
 رسول احمد صدم سنت با زاد محجبین فضیل منتشر شد که از مشکل اینی بعد احمد محمد بن عمر  
 استناد رانی مالکی که معروف است باین ارشید پیغمبر اوفیخ شیخین محمد بر وزن در پیش بست در کتاب  
 ترجمان التراجم گفتة و لقد کان یکنی القاضی فی بطبلان ما ادعی انه شرط البخاری اول یخد  
 مذکور رهنیه و استناد ایشانی است قاضی ابو بکر بن عربی را در بطبلان آنچه ادعا کرده که عیز ز بودن حدیث  
 صحیح شرط بخاری است اول حدیث که نذکور است در بخاری یعنی حدیث الاعمال بالدنيات که آن مرد است  
 بطریق احاداد و حماده از منابر چوب واده اند که این حدیث را بقصد تبرک قیمت آورده است بلکه جو شاه  
 استناد که این الصلاح و ندوی تجویین ابن الاشیر در حابیم الاصول فوشنکه عیز ز شرط بخاری و سلم است  
 زیرا که ایشان اخراج کرده اند حدیث سید بن حزن را فرقات ابو طالب با اندک ارجحیت را راوی دیگر  
 از سید بن خرسیه سید بن سید نیست و حدیث عمر بن تغلب این لاعلی الرجل والذی ادعی لاحبته  
 که حبیش بصری ویگری از عمر و بن تغلب آزار وایت نکرده و حدیث قیس بن ابی حازم از مردادی بن  
 سلم زیب الصالحون الی آخوند خرز قیس از دی دیگر راوی است و نظر ایشان احادیث در صحیحین ای  
 است و بعض از آن در کیث من لم یزد عن الا واحد ذکر کرده میشود و ادعی بیختان نقیض عربه  
 داین جیان ایضاً خلاف دعوی قاضی ابو بکر رده و این جیان بکسر حاره همراه و شدید موجه حدیث  
 مشهور است و تبیین این خرمید سیبود حاکم گفتة کان این جیان استناد ایشان احادیث در حبیش ای  
 دالوغط و کان من عقلاء الرجال توفی نسنه اربع و تحسین ثبت مایه استه - و صحیح این جیان از جمله تواید  
 شیره است اما در این تاہل کرده حسن راصح نام نهاده و کره البقاعی فقل این روایی است  
 اشین عن اشینیں الی این یعنی لا یوجد اصلاً - پس ای گفتة که روایت دوکس از دو کسر تا منتها  
 استناد حدیث هرگز یا فتنی شود یعنی در حدیث صحیح یا در بطبلان حدیث حافظ گفته قلت این

ارادان روایة اثنین فقط عن اثنین فقط الى ادشنیه لا يرجح اصلاً فيكون ادشنیه  
 کیم الگرماد ابن جبان این هست که روایت دوکس فقط از دوکس فقط با منتهای سند حدیث اصلی یافته  
 کنی شنود بیشتر ممکن است چهارین نوع حدیث هنایت نادر الوجه است و امام صنفه العزیز  
 الکی حرداها دموجودة بات کلید دیماقل من اثنین هنی اقل من اثنین و امام صنفه العزیز پر  
 وجیمکه با ذکر دیم آنرا پس هم وجود است باینطور که روایتش کمتر از دوکس باشد و روایت آن دو  
 کس نیز کم از دوکس بپذیر که اگر در بعض مواضع از سنداتفاق زیاد است روایت بر دوکس افتاد  
 صنفه العزیز بودن حدیث متواتر شد چهارین فن حکم بر حدیث بنابر اقل عدد روایت که در بعض افسنه  
 از شدش یافته شود کرده آید و اگر عدد روایت عیز زد ربعیم مواعظهم کم از دوکس افتاد عزیز نخواهد شد  
 چنانکه بالا تحریر یافته و درینجا اکمل مصنف چنین یکیفت اما صوره العزیز الکی حرداها بات  
 اثنین مخصوصاً تا افضل میان هفته و مخصوصاً لازم بمنی آمد و مثال مداراها التیخان معرفه حدیث  
 انسن و مشائش اشت که بخاری و سالم از حدیث انس آثار روایت کرد و اند پهلوی لفظ شیخین چون و رعایت  
 در آید اطلاعیش بر امام بخاری و سالم می رو و بنابر تقدم ایشان و رصناحت حدیث زیرا که اثراهم صحت  
 حدیث احمدی از سلف تا خلف امثال ایشان نکرده و چون لفظ شیخ در علم نحو و معانی در آید و از ای  
 شیخ عبد القاهر بخاری بیباشد و در فلسفه امام فخر الدین رازی و در صفات امام غزالی و در کتب  
 حکمیه بعلی سینا و در کتب کلامیه ایالحسن شیری و در فقه امام ابوحنیفه و ایزن وجه گفته اند لکن  
 رجال و البخاری معرفه حدیث ای هریه ان رسول الله صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖہْ رَبِّہِ سَلَّمَ قال کابیو من احمد  
 حتی اکون احبت الیتم و والده الحدیث و بخاری تنها از حدیث ای هریه باین لفظ که  
 ان رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال کابیو من احمد کم المزروا است کرده و تحقیق حدیث چنین است هنون  
 نخواهد شد یعنی کی از شناخت آنکه مراد دست و محبوب ترازید و پسر خود و از همه مردمان بمنی داشتند  
 گفته قال لفاظی عیاض و من محبته صافرة منته و الذب عن شریعته و اعلام قدر المعنی و من مرلمه  
 علی محل والده و ولد و محسن و مفضل من اعمیق تهید او اعتمد اساوه فلیس بهم انتهی و شیخ وجیه الدین  
 در شرح شرح نوشته والد اذکرب الاصحیاری المستند ای الایمان الحالصل من المحتقاد لا حاب الطبيع  
 لان حسب الایمان لنفسه و والده و ولده مرکوزنی طبع خارج عن الاستطاعه و المتعه للصدوق  
 بی حقیقیتی طباعیتی پوثر علی برواه رضائی وان کان نیمه بلکه انتهی و آخر حدیث الاصحیاری  
 و قول ای الحدیث یا منصوص است ای اکمی مفعول فعل محمد وقت است که اقر الحدیث او ایام الحدیث او کنوه

ویاکن فوج سمعت پنایا که بعد است و خیر شخوص است ای حدیث جای او الحدیث معرفة الی آخر  
 و این عبارت راجحی می آرند که استینها رفظ حدیث نیکنند و شل است قول ایشان اللہ الی بیت  
 و سخاک درواک عن الن تقاده و عبد العزیز بن محبیب ورد اعترض قناده شجاعه و سعید  
 ورد اعترض عبد العزیز اسمعیل بن علی و عبد الوارد و رد اعترض جماعه و روایت  
 کرد اندیین حدیث را از الش تقاده و عبد العزیز بن محبیب ایت کرد اند از قناده شجاعه و سعید تو روا  
 کرد اند از عبد العزیز اسمعیل بن علی و عبد الوارد روایت آن از هر دو ایشان جماعی کرد علی  
 قاری در شرح شرح نوشته که ازینجا معلوم شد که بعد و صحابی و عزیز شرط نیست چنان  
 نزد مسلم عزیز نیست با انکه راوی آن از رسول خداوند بجز الش دیگر نیست پس از فراود صحابی از رسول  
 خدا و موجب غواصت نیست زیرا که در صحابه موجب حق نیست و حدیث الاعمال بالذیات غیرنیست  
 لفرد علمه از نیست زینیست لفرد حکم از رسول خدام کمال الخفی الغریب - و الرابع  
 الغریب و قسم چهارم از احادیث غریب است و مخصوص شدن از غریب است یقال غریب و غریب اذ نیست  
 و بعد این غریب بالفتح و مکون لم یعنی بعد و فرو و تهنا نشان است و این را از حدیث عزیز ایشان  
 نامند که دی ایمچو غریب و حیدر است که نیست زنی اهل او یا نایبر جدش از مرتبه شهرت تا بدجریمه  
 چهار سد و هن ما یقفر در داینه شخص واحد ای ای من هم و قم التقدیر به من السید  
 دور اصلاح اهل این فن آن چهاریست که متفرد شود برای شخص واحد در هر صورت از است که این  
 بدان واقع شده باشد و مکار از شخص واحد نیست اذ انکه ثقة باشد یا غیر آن و این لفرد خواهد و اصل  
 سند باشد یعنی در چون ضعیک دروان اسناد بر دست و آن طرفیست از سنک دران صحابی بود و  
 تابعی را احدازان صحابی راوی باشد و دیگر دران متابع او نبود و در روایت کردن ازان صحابی و معا  
 لفرد در انتها و سط سند واقع شود علی ماسنیت الی العزیز المطلق والغريب اللبني بن ابراهیم  
 نیت این نوع یعنی غریب مطلق و غریب لبني کرد خواهد شد و غریب را فرد نیز گویند پس اگر راوی  
 دی متفرد گرد و اگرچه این لفرد در یک من ضعیف افتاد غریب است لیکن آنرا ذهنی خواهد و اگرچه جا به چنین  
 آید فرد مطلق بود علی قاری در شرح شرح لغتہ که قول حافظ العزیز المطلق خبر عتید از مخد و سبق  
 که به نیست و قول دی والغريب اللبني عطف بر العزیز المطلق است و جمله ایان یا سیمیت الی سبیت فاعل  
 فعل ضمیر است که راجح بسوی غریب و ضمیر و الی راجح بسوی نیست و اگرچه میگفت من الخربة  
 البذ و اضمحل بود - انتهی - **الحاد و كلها ای الاقسام الاربعه للذکورة**

سویی الافل و هو المتعارف احتمال و جمله اقسام اربعه نذکوره سوای متمام این متعارف است  
 آحادا مانند و ازینجا معلوم شد که معینه درین قسام نذکر نموده تعدد در اولیست نمود است و بینظیر  
 آن و نزد روسی دلالت است بر اینکه معینه درین قسام متعدد دلیل مروی عنده است لفاظ  
 میان هر گونی ازینها با عبارت لفظ را وی از نشان و بودنش یا کس یا در کس یا کس کس یا کس چنان  
 و آحاد و بیداری افت بر وزن افعال همچ احمد است بمعنی یگاه صیغه صفت مشیده در اصل و حکم بود بر وزن  
 حسنی داده از خلاف قیاس همراه بدل ماخته احمد خواهد دید یا کل واحد مهنا لخدا واحد  
 و پیر کی رازین اقسام نذکره سوای اول که متوابع خبر و اخذ نگفته شود از قبل تسمیه متفقی باشند  
 پس چنانکه ناقل آنچه شخص واحد بود خبرش نیز مسنه بران گردید و فی الحقیقت تکیش از حقنا  
 و مضاده ایه است از خبر الواحد فی اللغو ماید و یعنی با شخص واحد اوقی الاصطلاح ماله همچو  
 شر و ط التواتر و خبر واحد و لخدا آنست که از اشخاص واحد روایت کند و در اصطلاح آنچه فرمایند  
 شر و ط التواتر الگفته شود که آنچه منتهی بسوی التواتر است خبر آحاد است نه خبر واحد پس و بعد میان است  
 میان هر دوچنی چه طور باشد و چه اینست که از تباط میان هر دوچنی با عبارت مستغرق و عموم  
 مستفاد از موصول است و ازینجا طایه هر شد که خبر واحد در عرض ایشان منحصر در خبر ناقل و بعد میان است  
 بلکه خبر کنیز ناقل آن یک کسی دوکس یا زیاره بران باشد نیز خبر واحد است اما اینکه منتهی بجهد التواتر  
 نشود پس خبر در اصل بر دو نوع است متواتر و آحاد و آحاد در خذا اقسام است مشهور و تغییر و  
 غریب و تحمل را بران خسر داده بعض متعلق بر اوی و بعض متعلق بدل خبر و بعض بغضن لفظ خبر  
 که اقا المنذوی و غیره باز احادا و مفہوم مشود بسیه قسم کی متعبول آدم مرد و سوم متوقف فی  
 مصنف تصریح کرده میان این اقسام شد و گفت و دینها ای فی الاحاد المقبول  
 از اینکله در آحاد یک قسم مقبول است اگر و اتش عدوی وحدت و برش باشند و هو مایه بحسب العمل  
 به عذر الجهوش را داده است که واجب است علی این نزد جهود از فهمه و محدثین و اصحاب حوال  
 و تبیین بران واقع شده لیکن موجب علم لقینی میست بتایار وجود شبیه در طریق آن در فسانی و آین و آزو  
 اور و افضل و معتبر لگفته اند و چنین احمد بن حنبل علی مانکی عیمه که خبر آحاد و واجب اعلی میست و موجب  
 علم است و قاضی القضاة ابوالحسن باور وی لیجع فقیه شافعی در کتاب خادی حکایت شد زخم  
 و این علیه که در وکیل این پر و میگویند که خبر واحد در سنت و دیانت مقبول میست و در دیگر ادله  
 شریعه از مسند و معتبر که خبر احمد و حب عمل و علم پر و میست بدلیل آنکه وجود ملزم مستلزم

وجود لازم است و مانع از مبدل زدن بن علیه و آصم عمل است فرسته اسما نی و اهل ظاهر شروع زیر که  
 سفید طن است وطن مخفی چیزی از حق نیست چنانکه وی تعالی فرمود و لائق نیست نالیس لک به علم و قوای  
 این نیت گون الاظن زیرا که استتفاده از این بود و آیت جناس است که وجود عمل مستلزم عالم است  
 پس چون عالم بجز واحد منطقی شد عمل نیز بدان منطقی گشت و چو این اشت که در در عمل مدار خود عمل نظر  
 است اپه ولی قطبی در و عمل یک جا و بست را در بود نیست و یا جا این اشت که این عالم مخصوص باش  
 در شریعت از عمل با خبار احادیث ثابت گشته است از اینکه قول وی تعالی است فلول انفرمن هل فرق نیز  
 طائفه که لیقفتی افی الدین فلیند ز واقعه اذ ارجوا اليهم بعلم یخیرون بنیارکه ضمیر لیقفتیها و لیندره  
 در جواب سوئی طائفه است و ضمیر العهم و تعلیکهم ارجح بسوی فرقه است و فرقه نام نیک است یا زاده بر  
 و طائفه نام روکس یا یک است پس معلوم شد که بجز روکس یا یک است بوجیب عمل است و انتقال آن  
 دیگر از آیات شاهد بودن است و آن اولیش از اسلنت پس ان خود بسیار است در صبح خواری جمله آنها را  
 علی الانفراد در کتاب اخبار الاحادیث و مکونه در شرح مختصر حججیان گفته نافیتیل نده اخبار احادیث  
 یثبتت بگون خبر الواحد قلت اتفاصلی زلک و از کانت آحاد الان جملهها بلغت حد التواتر و تلفظ  
 الامنه بالقول فتکلیفی فی محرض الاستدلال انتهی فاضی محبت علی شد کانت آحاد الان جملهها بلغت حد التواتر و تلفظ  
 در عمل بجز واحد وی چیزی سالم است که نیا ورده و متنی علی صاحب از اتفاقه راشدین و غیرهم عمل باشد  
 و قیم ایشان با خبار احادیث و ایضاً است در غایت کثرت بمحیرکه مصنفه بسیط مفتخ اونی نتواند شد و  
 آنکه عمره بجز ای مسی شهری را در استیدان قبول نکرده چنانکه امام خواری در کتاب الاستدلال  
 در کتاب الادب روایت مکونه و میچنین ابو بکر صدیق چیزی چیزی را در ریاث بعده چنانکه در نیک است  
 پنیر را فرمود تا آنکه بود و با خود شاهد آوردند لئیش چو این اشت که ایشان شهید و حدیث را از احادیث  
 بیرون نمی اساز و یکله و لیل قبول است و چیزین آنکه از بعض صحابه ترمذی در محل انجیار احادیث  
 شده پس این تردد بنیار اسباب خارجه است از بیست و صد صفت یا تهمت را فوی یا و جو دهیار می  
 راجح داشتمان نیشان از که بجز واحد قابل عمل در خود قبول نیست انتهی فاضل شنیده داشتم  
 از شرح شرح شخصیتی بالفکر گفته قویم حنی الواحد بحسب العمل معناه اذا كان والا على الوجوب  
 یکن لمانع لامطلقا فلایر دالیم علی التدبیم ملا لله علی الوجوب ولا المنسخ لتحقق المسلط  
 او المراد بکونه **الجیب** بین شانه ای بحسب عمل به والدال علی التدب و المنسخ کذلک اذا كان  
 مقبولین انته و دینها المردود و همیزی ای مرجع صدق الخبراء و اذ احمد ایها

ایک مقدمه دو دوست داده است که صدق بخبر بوجه نباشد و مجرم کسی بر عده عبارت از را دوست  
 خبرست در ترجیح ترجیح نباشد که عدم صدق بخبر بر اعم است از آنکه غالباً بروزگان کذب کو باشد و با  
 نزدیکیش نه بجانب صدق باشد و نه بجانب کذب پس وچه مروعه بود و بروزگان مستعماً اول خواه هست داده  
 ثانی پس بر آنکه در حکم مردو دست است که اسپایانی پس مصنف دلیل انتقام احادیسی عقیول و مرد و زن  
 بیان نمود و گفت لائق قفت الاستدلال به اعمال الجست عن احوال روایها  
 زیرا که استدلال بآحاد موقوف است بر بحث از احوال روایش از هدایت و ضبط و نحو های پس  
 آزاد صفات قبول در ایشان یافته شد خبر ایشان مقبول باشد و اگر صفت تجمل در ایشان نداشته  
 شد مردو دو باشد و لبند اضرورت القسام در آنها دلیسی مقبول و مرد و آدم دو دلت اگر اغلب دهون  
 المتعارف قابل مقبولی که فاده القطع بصدق بخواه بخلافات غیره میتوان اخراج از احتمال  
 سوانح و سهم اول که متواتر است پس نیز مقبول است زیرا که او مفید علم قطعی است بسبیب آنکه بخبر  
 صفات بخلافات خودی از اخبار احادیث بخواه طلاق افاده و یکی نمی کند بلکه احادیث بخاری و سلم از ازا  
 اخراج کروه اند که از آنها فائد علم قطعی نظری حاصل شود و پنجه ذکر خواهد شد بعد مصنف دلیل  
 و بیوب عمل با احادیث مقبول بیان نمود و گفت لائق اثاب و جب العمل بالمعقول منها لا اتفاق امان  
 یوجد یعنی اصل صفت القبول و یعنی ثبوت صدق الناقل یکن عمل بر مقبول از احادیث ازان  
 جهت واجبسته کریا در این اصل صفت قبول یعنی می شود که آن ثبوت صدق ناقل است یعنی  
 راوی و نفس الامر عدول و صدق باشد نه بمحاذ خصوص خیلکه لغة شود که چون اصل صفت قبول  
 در این یافته شد پس عمل بدان راجب باشد و این یافته است باشخه در اسایی بیان نموده ثم المقبول  
 یعنی قسمی بحمل و بغير حمل الخ و وجایز است که را از زبان بحسب العمل بر اشت که آن بخیر و لبغن الامر  
 موجب حکم شرعی باشد کو بسبیب رخداد بليل و یکی که راجح از دست متوقف از عمل کشته چنانچه شاهزاده باید  
 او اپل صفتة الرد و یعنی ثبوت کل ب الناقل و یا در این اصل صفت ردموده است  
 آن ثبوت کذب بناقل است و درینجا نیز مطلق کذب مراد است بروزگان خیانکه صدق  
 مطلق سوابی لمحاظ خصوص بخبر در مقابل هر ادراسته بشد اولاً و دیابن صفت به امان یافته نمی  
 شود یعنی برجم نز بجانب صدق ناقل آن باشد و نه بجانب کذب کو دیابن چنانست که ناقل ان محجر  
 الحال یا مسدود از هدایت است دیابن قسم سوم است فاما اول یغایب عالم الفتن ثبوت صدق  
 لجنیو لبیثوت صدق ناقل دیو خذ به پس را اول غالبه طلن عالم با عال حیث ثبوت صدق

خبرست بنابراین شرط صدق ناقلش پس بران اخذ کرد و میشود عمل مقتضهای آن محدوده آید و با  
 خبر واحد بجهت شرط صدق ناقل آن و مسلم متفق از عمل فاده متوافق در قبول برآمد و گیرنیت دارد  
 جایی که از اکار معتبر است در قبول نمایند و جو دیگری از امور را بجهت درکرد آید وجود خبر و گیرد یا فقط  
 ظاهرا برای آن دیانتشار آن میان صحابه دیگر عامل بعض صحابه بمحب آن با فیض شود و صحیح عدم اشتہ  
 ست لما مرد همچین شرط نیست ذکور است پس روایت زنان مقبول باشد چنانکه روایت از واجح مطهارت  
 رسول خدا ام بران شاهد عدلی و گواه صدق است همچین شرط نیست بضرس روایت نابینا مقبول  
 باشد مثل روایت ابن ام مکتوم بلکه بودن آن نیز بانع از قبول روایت نیست چنانکه در شان  
 تزندگی گفته اند همچین شرط نیست در روایت عدم قرابت پس روایت ولپر والد و بالعکس مقبول  
 باشد خلاف شهادت همچین شرط نیست اعدا و عذاب پس روایت عدم بر عذر و مقبول باشد  
 همچین شرط نیست بلوغت پس روایت صحیحی که عاقل و ممنون باشد مقبول است و قدر محدود پس از بیان و  
 بار کا عقل مجذوب صحاح و غیره شهود است همچین کثیر از روایت بودن نیز شرط معتبر است بلکه روایت  
 مقلل پایه روایت نیز مقبول است مثل این بگردد صدیق رضا و عبد الصمد زید صاحب رؤایا الا ذان مثل  
 امام ابو حینی فیض که نسبت دیگر ام لبیا قلیل از روایت است کویم بلکه هر قدر که روایت نیش در حدیث  
 غالباً از طریق جابر جعفری است تزندگی از رابطه ای ذان گفته شده است ایمار و دلیل سمعت و کیم  
 یقول اولاً جابر الجعفری لکان اهل الکوفه بنیه حدیث اولاً احمد رکان اهل الکوفه بغیر فرقه انتهی همچنین  
 شرط نیست معروف انتی بودن روایی و یا فقیه و یا عارف بودن وی بجهت بیت کذا ذکر این اتفاق  
 فی مختصر و جامعی از عمل خنثی نیز همچین گفته اند و در اثر اط بودن خبر و احمد و رافی قیاس خلاف است  
 بعض متاخرین از عمل خنثی اشتبه این امر کردند اگر روایی آن فقیه نیست مثل انس و سلمان  
 و بنیل و در مثال این حدیث مفترض است اور وه اند که بخاری و غیره ابو یوسفیه آثار و روایت کردند و  
 حدیث این است لالقرن والابل والغم من ابتاعها بعد ذلک فنبو خیر التظیرین بعد ادان یکجا همان  
 رضیه ام که این حظ طار و مصالح امن مترجی این حدیث من افت از قیاس صحیح است زیرا که  
 تقدیر ضمانت عدوان در متشابهات مثل باشد و در قیاسات بقیمت دیگر این خزانه مثل شیر است از  
 قیمت آنست کویم لقیمات مثلی مثل و همچین قسمی بقیمت مجرد رایی است که بران عمل کردند اند و نه  
 از این هنر حلقه این مثلی بقیمت اند که چنانکه در حدیث مصراة و آن اسوای ابو یوسفیه عبد الله  
 بن مسعود نیز روایت کردند که رواه البخاری و الحنفی قسمی مثلی هم آند که در صحیح بخاری

خبره از حدیث الش در اهدای الحصن از واجم طعامی و رقصه فرمان عائمه رعن آن نقصه را بدست خود آورد  
 و فرمود ص طعام بطعم دانای بانه و محبین حدیث الش در باره زکوه شتران و اخذ مصدق و دوشه بجا  
 عشیرن در هم غرضه نزد ارباب تحقیق مختار عدم اشتراط فقا است در راوی است ابن المدک شرح  
 منارگفتة اعلم ان اشتراط فقد الارادی لتقديم الخیر على القیاس نسبت عیسی بن ابیان و اخباره القاضی  
 ابو زید الدبوسی و حرسیم علیه حدیث المصراة قابعه اکثر التناحرین من أصحابنا و اما عند ابو الحسن الکرجی و من  
 تبعه من أصحابنا خلیس فقه الارادی شرط للتفییم بل بجزم عمل مقدم على القیاس اذالم مکنن مخالف الكتاب  
 و سنتة المشهورۃ لان تغیر الارادی بعد ما ثبت کونه عادلا ام موہوم والظاهر ان ریروی کما سمع ولو غیره  
 به المعنی والیه بالکثر العلماء و بهذا اقبل عمره فحیث جمل من عالیه الجفین فقضی به و هر کمن فقیه ما و  
 اذکان مخالف للقیاس لان الجفین ان کان حشا و جبیت الدیة و ان کان میتا لا يجنب علیه شے و اجا و  
 عرج بیت المصراة باذ اعلم لعلن لمح الفسفة الکتاب ف هو قوله تعالی فاعتدوا و علیه مثل ما اعتقد علیکم وقد  
 سکونت ابی هریرة غیر فرقیة لانه کان بیتی فی زمان الصحابة و ما كان بیتی فی ذلک الزمان الا الفقیهیة المحبة بخت  
 و سخوه قال ابن الہمام فی تحریر الاصول و بمحاری و صحیح خود در کتاب الاستعواد گفتة قال اربعه  
 نه الا سنا و کلم کان علی القضایی حسین بن سعید و ابو بکر بن محمد و عمر بن عبد العزیز و ابو بکر بن عبید الرحمن  
 و ابو هریرة کان اکلم علی المدنیة انهی و سیاقی سخوه فی بحث تعریف الصحاۃ لشارع اللئ تعالی و این هم  
 گفتة شد در بجز واحد است و اما مشهور پس ایچ شرط در این نیست بالاتفاق بل کلم مقبول است مطلع از پیاد  
 بآن برکت بآمده جائز است چنانکه در مسلمه سحر الجفین ذکر کرد و اندو و الثاني یغلب علیه الظن نبرت لذلک  
 الخبر بشوست کذب ناقله فی طرح و در ثالث غایل بطلن ثبوت کذب جرس است بنابر ثبوت کذب  
 ناقله پس اند اخذه میشود و تعنی از مرتبه قبول بطر و حمزه شد و دستگان این نیز و دو بیان ب در هر ز و خ  
 بصیغه مضارع معلوم از بات قابل است اینکی امید غلبیه بطلن عالم بمحب جمال حدیث ترجیح بکذب جرس است  
 بنابر ثبوت کذب ناقله پس این مضمود و مطرود العمل است و الثالث و میتم بیوم که صدق محب و  
 کذب آن مرجم نباشد بآنکه رادی مجھول الحال و مستور العدالت است پس در این نظر کرد و شو  
 ان و جدت قرینة تلحیفه باحد القسمین انتیجت به و کلا فیتو قفت فیه پس اگر فریضه  
 که بطلن کند آن از ابابکی ازین و مضمون که کوره سوجود مستتا بالمحقق بدان کرد و شود و اگر قرینه عبارت است  
 از پسر شدید پسر بچیری و مناسبت مضری میان دو امر و مناسبت ظاهری میان  
 چیر و اذ اتفقت هر العمل صار کامل و دد و چون از عمل بدان تو قفت کرد و آن دلیل پسر تقدیف

فیده و حکم مردود است اگر آنچه شود که چون صدق و کذب یا رد آنها دی یا پشتند پس می مردود است  
پس این تضییعه بود و تجربه است و جواب این نیست که گفت اکا الشیوه تا صفتة الرد علی الکوفه این  
نه صفتة بل حجت القبول و ادله ایها و متوقف فیه در حکم مردود و ازان نیست که ثبت صفتة در  
موجود است بلکه در حکم مردود ازان نیست است که در و صفتیکه موحیب قبول است یافته از ره  
پرس شنیده بدریجا مردود است لیکن نسبت همی خام عیتی اکله صدق بجزء ازان مرچه باشد و نیز نسبت  
خاص یعنی اکله در و اصل صفتة در موجود است او با جمله هر ضرر تحمل صدق و نکتہ بیکثیت لغش نظر  
بودن پس لاید آندر رای ترجیح کی از دو احتمال از همچو و چون مرچه مفقود باشد باقی بانداز خجال طبی  
در خلاصه گفتة بجزء نسبتیکی اکله قصد تیش واجب است و آن خبریست که آنکه بمحنت نظر  
کروه اند و مانکه نکند بیش واجب است و آن خبریست که آنکه لغش بر وضع آن کرد و سوم اکله واجب  
التوتفت است پس از اکله احتمال صدق و کذب یا رد و شال سار اخبار به جائز نیست که همه آن نکند  
باشد چه عادت در اخبار کثیره مانع است اذ کذب بودن جمیع آن باکثرت روات و اختلاف آنها و نه از  
است که همه اش صدق باشد زیرا که اخضرت احمد فرموده سیکذب علی بعدی و آنکه نکند یکی بجماعتی از روآت  
کروه اند و احادیث ایضا که کذب آنها ظاهر شده خدوف نموده اند و بدان عمل نکرده و اینها فقط متصد  
بیان این امر شده که خواهار که مختلف بقرآن است مفید علم اقطعی نظریست یا نه چنانکه گفت و قد لقمع  
و متصد از این امر نیست

خبر میکنیم و بعد از مرد و لر معلوم باشد و دلیل را از نفس شود بود و بعد از صفر و ری فی یا بایم شکی بسوی آن متعرف کنید شود یا حوصل علم بعین قرآن باشد مثل علم بضمون خبر پژوهش و درست مثل آنکه واحد تقدیف آنین است یا بکسر مثل آنکه عالم حادث است و صفات قیم خلاقال قلمان ای ذلک خلاف از کسیه از کار ازین قول مختار کرد و تفصیل این احوال چنانکه فاضت شوکانی گفت آنست که زد و بدهد خبر واحد بنفسه تقدیف عالم یقینی نیست اخواه اصلا افاده نکند یا کنند لیکن بقرآن خارج پس میان او و میان متواتر ارجح و اسط شیسته واحد بن جبل وی کی از دوقول گفتی که خبر واحد بنفسه سوای قرآن مفید علم است و در هبشه سط و است یعنی هر چیزی که خبر واحد یافته شد و مفید علم بپاشد و قومی گفتی که حصول علم بدان غیر مطرد است زیرا که گاهی علم بی الفهم قرآن حاصل نشود و نه و از ابو بکر قفال مردیست که آن خادم حبیب علم ظاهر یعنی نظری طبی گفت آنست اخواه اصلاح و تحقیق آنست که این اختلاف نظری است محتوا کان من جمع اطلاق العالی زیرا که کسیکه جائز و انشت اطلاق لفظ علم را بر علیک با خبار حاد حاصل نی شود و یکی از نظری یاد و هو الحاصل عن الاستدلال پس انکه لفظ علم را بینظری بود و نش مفید که دانیده و علم نظری آنست که حاصل نشود از استدلال یعنی از لامخط مقدمات حاصل گرد و چنانکه گوئی هر این خبر به جماعت صادقة و کلام اینداشانه فیض صادر و قطبی مفید ایضا صادر و قطبی حاصل آنکه هر که جائز و انشت اطلاق لفظ علم بر علم نظری که حاصل نظر و استدلال شود پس نزد انکس بعض اخبار احادیث مفید علم است مثل حدیث ما که از تنازع اذابن عمر و آنچه مشابه با این استدلال است لیکن آنکس لفظ علم را مفید بینظری گردانیده برای رفع قویم صفر و ری بودن آن زیرا که لفظ صفر و ری و نظری هر دو را اشاره است و صفر و ری فروکمال از علم است پس از اطلاق لفظ علم بر علیک حاصل از بعض اخبار احادیث میشون گفتی که خبر حاد مفید علم نظریست و آنها فقط بر لفظ علم نکرده و من لبیه از اطلاق خص لفظا العلم بالمتواتر و ماعدل از متعال لامخطی و هر که ازین اطلاق ای از کار نموده وی لفظ علم را خاص ساخته بر علیک حاصل نیتو از است دست و باست که آن نزدش طبی است بمحاط معنی عام که علم نظر را نیز شامل است و متواتر مفید علم صفر و ری لکنه لا یافته ای اما احتملت بالقرآن ارجح حما خلا عنها لیکن این ساقی آن نیست که آنچه مخفی و محاط بقرآن است ارجح واقعی است از آنکه خالی از اینهاست زیرا که احادیث بقرآن مسترقی نیشود از افاده ظن نیست اخاده علم با اجلاء هر که زعم کرده که خبر واحد مفید علم است مراد است آنست که مفید علم نظریست که مستفادی شود بنظر کردن در قرآن نه آنکه نفس خبر واحد بدون نظر در قرآن نزدش مفید علم است و هر که رعسم برده که متواتر افاده عالم کم است و احادیث ازهان

مراد شن است که آحاد بدران قارئ مفید علم نیست بلکه مفید طفل است قال علی القاری و آنچه معلوم  
 بیشود که زمان فرقین معنوی است ناظمی و اند علم و مخفی نهاند که افاده خبر آحاد برای طفل یا علم مفید نیست  
 که کلام فرنیه مقوی یا باوی فرمایش هر دو یا مستقیم بود و درین صورت خوب بهم خلاصه نیست  
 که آنچه از جنس معلوم الصدق باشد و رهیج و جبرای قول اکثر علم بقرآن حاصل نشود و نباید از نیست  
 و خبر خبر بحضور رسول خداهم متعلق با سور دینی که آنحضرت آزاد شدند و اکثار نظر مواد جنس معلوم الصدق  
 است نه خبر کیه تعلق بغير امور دینی دارد و الحذر المحتف بالقرآن النافع منها ماما الخرج بالستفان  
 ذ صحیحی همما و خبر محتف و متفتن بقرآن چند اقسام است آنچه احادیث است که نجایی او سلم  
 در صحیحین خراحتش منوف انقدر که خبر واحد اجماع بر عمل متفضای او واقع شده مفید علم است و این نوع  
 اجماع بران بجزء کو راز جنس معلوم الصدق گردانیده پس از خبر واحد کاملاً تلقی بقبول کرده پاشد مفید علم  
 است اگرچه بعض همان بعضه متداول را باشد و آحادیث صحیحین از همین استم زیرا که هر چند  
 [ ] هر دو کتاب است امتد طبقی آن بقبول کرده و هر که نسبت بعضه از آن عمل شنوده تا ویل کرده و تایل فرع  
 قبول است و از تقطیع صحیحین احست از است از دیگر کتب مولده لیشان که ماسوی صحیحین اند و امتد  
 بقبول آنها نکرده اند و این ملیل امتحنست بر اینکه پیچ کتاب بکتاب صحیح نجایی و مسلم در احتجاج و صحبت  
 عمل نی رسد و احادیث این هر دو کتاب ارجح و اصح از احادیث دیگر مسانید و معاجم و مسنن و  
 جامع است و آحادیث آنها که مخالفت یا معارض احادیث این هر دو کتاب اند بقبول و بحث پنهان شد  
 و به قال حبیع اهل اسلام سلفا و خلفا الامن لا يعتقد به کلین الهمام و من نخاخوه ولنخ ما قال اش اعر  
 ب هزار لفته به بازار کائنات آرمنی کسی بستک صاحبی از ما زسته ما لم يبلغ حد المراشر  
 از الفتن احادیث بحدی و سلم که بجد تواتر زیده باشد ز لشکن در افاده برای طفل یا علم در احادیث  
 است نه در متواتر فانه احتفت به قوائی پس این احادیث که صحیحین از خراج کرده اند محفوظ  
 محاط بقرآن است سید محمد بن ابراهیم وزیر در مختصر کفته خبر محفوظ بقرآن عززالوج و دست بلکه  
 قاضی عضد الدین شاضی در شرح مختصر ابن حاجب گفتة ان ذلک لا یوجد فی الشیع و ان لا یشترط  
 عدالت المخبر فیا یعلم بقرآن انته و حافظ بن جبرای خبر محتف بقرآن ز عهبا شمرده منها حلالمها  
 ذهلا لشکن و تقدیمه مهدا فیتیز الصیحه علی یغره همما از انجام زریگی این هر دو در حال حدیث  
 و پیش شدن ایشان در جدا کردن صحیح از سیم بر غیر خودها از اصحاب صحاح و غیر آنها است او خدا و بدعا  
 بزرگان خود را بضافت مفترقه پیدا کرده و برای علا نعمت جمیع خود کمالات منتشر شده

واحدی را جامع جمیع کمالات، نساخته بلکارین و مصنف کاراز میان موجودات بعزم ایکما دست چنر  
 و بعض دیگر ایکما دست بدیزدیگر مخصوص نموده پس آجیب بر راست است که هر کسی انسان را بر منازل خود  
 فرو دادیم چنانکه در حدیث صحیح آمده از نو اناس بن نازلهم دیگر از اکابر فقها و اکمل کمال و حبل  
 عرق اگرچه در باقی علوم بسطی و کعب علیا داشتند تاکن در علم حدیث چنین کامل العیار باخ  
 الانظار بیرون این اصلاح گفتة ذکر ایوب عید اسد جمیع درین کتاب بین الفتن چین لم تجد من الائمه  
 الماصیین رضی امسعد عنهم من افسح لنفافی جمیع ما جمعه بالصحته الاندین الاما مین شفته و لائم باقل  
 ه هزار نکته باریک تر ز ساینجا است پذیره که سرتبر ایشان قدر کرداند به وتلقی العلام  
 لکن ایهمها بالقول و تلقی علمایین هر دو کتاب را قبل است تلقی بفتح اول و ثانی و تشذیب  
 ملاقات کردن و پذیر فتن و هدالتلکه و حلائقی فی افاده العلم من بخود کشراط الطلاق  
 القاصره عن الشواهد و تنهایین تلمی علماء توی است در افاده علم از بحث طرق فاصله از تواری  
 یقی احادیخ ای و سلم اگرچه در اصل از تلمی مفید خظن است اما بسبیب و با جمله اگر قرینة قوی باشد  
 برو همیکه هر عاقل را نزد آن علم حاصل میشود خبر ند کورا ز قسم معلوم الصدق باشد و علم قطعی از نظر  
 بیان حاصل گرد و لیکن مفرق گاهی فائی نیز گرد و کاسایی کی الا ان هندا شخص با ملیت شفته  
 احمد بن الحفاظه مافی الكتابین لیکن این قطع مختص بخیرے باشد که احمدی از حفاظه حدیث  
 باستقاده و تزیین آنچه درین هر دو کتاب است پذیرا خدا اند استقاده سره کردن درین و دیناری قل  
 نقدت الدایم و استقدت های اخرجت منها الازیف و الدریم لفقدای و ازان جید کذا فی الصرح  
 و آنچه علیا باستقاده احادیث صحیعین پذیرا خدا اند و اجماع بر تلقی آنها واقع شده خیلی استیز و اصل  
 آنها را مستشته ساخته و گفته سوی احرف یسیره تکلم علیها با بعض المخاطط كالدارقطنی وغیره و می بخوا  
 شیخ ای بحی ذکری ای انصاری تلمیذ عافظ بن محمد فتح الباقی شرح الفیه عربی و قد صنعت الدارقطنی من  
 احادیثها مائین و عشره احادیث مختص ایخاری بثمانین الاندین و سلم بائمه ویشرکان فی شیخ  
 و مائین قال المناظم وقد اجاب عنه العلما و قد جمعت های لقینیت هم الجواب عنہما انتہی و مصنف قد  
 هری الساری مقدمه فتح الباقی شرح صحیح البخاری جواب از اینها نوشته و شیخ محمد عین که علاوه بر  
 ولی اسد بحدث دهلوی بوده در درسات الکمینیت لاعده کلام ایں اصلاح نوشته و گفته که احادیث منتقده  
 بخاری و سلم بهم واجب العمل نزد محققین اند اگرچه این احادیث منتقده در قطعیت اند و دیگر احادیث  
 ای غیر منتقده اند لیسته کیم هر کاره با وجود چین جمالت شان و فضیلت هکان بر احادیث صحیعین شد

لهم كما ذكرنا لكم كرده باشند پس بکتب دیگر که فقیرها کی مقلدة نداشت و ای آرایی برای انسداد مشارب خود بدین  
پیهای یک جزوی از درست است بجزی خود است و لا تحسین بهندا الہا العذر وحدت - بجهتیه کل نفس غافیه هست - و عالم  
لغع التخالف بین من لولیه صادق و قدر الكتابین حیث کلا ترجیح لا ستحاله از لفند  
المقاوضان العلم بصداقه هم از عین در ترجیح لاحد ها على الآخر و محض سمجھه شاهد  
که تختلف میان دو دلول آنچه درین هر دو کتاب است و اتم نشد بنابر انتقامی ترجیح زیارتی تعالی  
است که دو دلول که دو هم مقناع فرض باشند افاده علم صدق هر دو سو از ترجیح احمد هم از ازاله  
محمدین در اصلات المبیب از ارشاده نهاد الاستئناف اعنى قوله وبام الیفم التخالف غير مسلم فان المقاوض  
فی کلام الشارع مقناع فرض عندنا و عدم الترجیح عندمن فرض عذر علنه کایمان کان لا يدل علی عذر  
الترجمی فی نفس الامر و عدم تبره وجہ الجیع فی الواقع وربا لیظر کلام الامرین عندمن حکم باشنا عهرا بحکم حکم  
فضلاء عندغیره و فوق کل ذی علم علیم اینته کوی از پنجاست حدیث اذا جلس احمدیم شعبهها الای  
غم جهد و فقد و جب العمل که درستقون علیه ابر وایت الی اکبر ره آنچه و محنین و متفق علیه است از حدیث  
عثمان بن عفان الی بن کعب در باره کیک کسل بر و آند و ازال نشد و اجازت آنحضرت ویرا  
بعد عضل پس وریجای میان مفهوم این هر و حدیث مقناع است نزد تمپور حکم بعدم عضل شش  
است و یا مخلول بر مبارش در مساوی برج و تردد او و حجی قلیل از صحابه و تابعین بعدم وجوب  
عقل در صورت عدم ازال رفتہ اند و بیه قال عثمان بن عفان وعلی بن الی طالب بابن سعود و بیه  
العدام رابی بن کعب و امام بخاری گفته عضل احاطه است کوی این تاویل صحیح است و اذ علی شرح  
با امکان تطیق صحیح نیست و ممکن اذال کشان الا جماع حاصل علی است کیم صحبت و آنچه ماسو  
احادیث منتقده و متجاوزه این است پس اجماع برای صحبت حاصل شده و مرآه از حجت صحبت  
زیرا که شخص صحت احادیث بخاری و سلم خود با اتفاق جمیع ثابت است چنانکه از سوال و جواب  
مستفاد میشود فالقتل اغا اتفاقا علی در حرب العمل به کاغذ صحته اگر گفته شود که اتفاق  
علی بر و حجب عمل است بدان نبر قطم صحبت آن داشت با چنان بجدیت حسن نیز واجب است  
متوجه و این دار و نایم و من در حضطلاح اهل مناظره عبارت است از طلب بدل بر قدم  
ستین وریجای اگرچه طلب شیست اما مقصود وریجای افساد دلیل است و اثبات خلاف آن کذا فی  
الشیده و ممکن المنع اینم منافقون علی در حرب العمل بکل ما ماضی و قوام چهارم الشیخان  
کلم یعنی للصیحین فی هذا مز بیه الا جماع حاصل علی ان لهمما مزیت فی ما یرجح الى الفرق

و دلیل روایت است که علام استحقاق اندک و جوب عمل بر برآورده صحبت شد و آنکه بخاری و مسلم از این  
 اخراج نکرده و بنابرین سپاهی فضیلت صحیحین برخیر خود مش باقی نماند حال آنکه صحیحین را با جماعت فضیلت  
 برخیر خود در راجح ابسوئی افسن صحت است حاصل است لذتی در تقدیر شریعت مسلم لغفته و تلقی الامتنان  
 اما افاده جوب العمل با فیضها من غیر توافق علی النظر فیه بخلاف غیرها غالباً عمل جتنی پیغامبر و یوسف فضیلت  
 الصحیح چون فضیلت صحیحین بنایر لغفی امت است ایقشار است پس عوارضه احادیث میش باحداری  
 دیگر بگذران انکه آن حدیث بر شرط فضیلت است یار و اتش مثل رجال صحیحین اندک بجز مغالطه میش نیست  
 بلکه خرق الفاق صحیح علام آفاق است به آبداری اعلی است کی خواهد بود اگر هر اعیان از نیشانه پیدا  
 و عمل اختلاف کرد و اند در آنکه احادیث بخاری و مسلم که بعد تو از زرسیده افاده قطع نمایند یا ظرف  
 الصلاح لغفته ما اخراج الشیخان مقطع عصجت و اعلم القطع النظری به واقع خلاف الملن لغفی ذلک صحیح باز  
 لایقیه لالطفن و انتا ملقة الامامة با قبول لازمه بحسب العمل بخلاف النظر و النظر قد بخطی و قد کشت ایسل المغفره  
 و حسبه نهایا قویاً ثم بان لی ان المذهب الذی اخترناه او لا ہو صحیح لآن طن من ہو حصوص من الخطأ  
 لا خطی و الامامة فی اجماعها متصوّر عن الخطأ لشیته و لذتی در وقدره شرح مسلم قول ابن الصلاح رار و کرده  
 گفته ما قال ابن الصلاح خلاف عالم المحققون والاکثر ون فانهم قالوا احادیث الصحیحین التي تیبیت  
 بمنوارة اما تفید النظر فانهایا احاددا آحادا و انانا تفید النظر على ما تقرر ولا فرق بين التجاری و مسلم و عیمار  
 فی ذلک ولایزم من اجماع اهل رعلی اتعل بفیضها ارجاعهم علی القطع بانه کلام البنی حاشیه دشیخ  
 صحیحین در دراسات البدیع تردید قول لذتی لغفته اقوال قد خالف الندوی فی نہاد الیلیل فی روایت  
 الیلیل بانالا نسلم ان آحادا و ایت و قم الاجاء علی قبولها لتفید الا النظر الاتری ان القیاس الذي ہو  
 ادون من اینه المدقی علی اذ وقع الاجاء علی قبوله یصحیحه لوقوعیها والکلام فی تکان الاماکن و فتاوی الشیه  
 کویم در حق لذتی این شعر نسما و قست به و کم من عارف قول صحیحیا و دافتست هرثی المعتبر ایش  
 و ممن صدرح با فاده ما اخراج الشیخان العلم النظری الا ایت ایضاً سحاق الاسفاری یعنی  
 از انجمله کسیکه تصریح کرده باشکه آنچه بخاری و مسلم از اخراج نموده غیر علم نظری است ایت ایضاً بحیره  
 اسفاری است بکسر و م و سکون هیں مصلحت و فتح قاور و امهمله دیار تحتمانی مکسو و بعد ازان لذتی و بسیار  
 شدید نام شهریست در ولایت خراسان در لواحی نشیاپور که ایت ایضاً سحاق ایضاً همین محمد بن یا  
 بد این مشهود و ممن ایمهت الحدیث ابو عبد الله الحمیدی و از آنکه حدیث ابو عبد الله  
 حمیدیست و حمیدی بعض حارمه همیه بوزن تصعیر محتسب ببسیار جدعاً علی است که حمید نام داشت

وحافظ ابو عبد الله بن محمد بن أبي النضر اندلسى قطبي المتوفى سنة ثمانين واربعمائة امام كبرى وعالم شهير  
 ودور يعمره وارد شده واز اصحاب داققيني سماعى عنده وكتاب جمع بين الصحيحين از جمله تواليت شهریه  
 اوست والروا الفضل بن طاها وغیرها وابو الفضل محمد بن ظاہر هر قریسی وغيرها ممثل ابو فضل  
 عبد الرحمن بن الحارث بن يوسف وبقيته شيخ حافظ بن جعفر وحافظ بن كثیر وشيخ الاسلام ابن تيمیه و  
 جماعت آنچه از شافعیه وحمایه وشاعره وخفیه وغیر الشیان ذکرہ الشوکاتی لپس فرق میان متوات  
 و میان آنچه نجاري و مسلم از اخراج نزوهه آشت که علم متوات از قسم صد و سیت که خواص دعوام هر دو را  
 حاصل است وحصول علم با حدیث صحیحین قطعی نظریت که بجز عالم مبتخر در فتن حدیث و گیری حاصل نشیت  
 و لفظ حصول علم احادیث این یهود و کتاب متساوی اند کذا ذکرہ ابن الصلاح وغيره من اهل الصلاح  
 والفلح ویحتمل ان یقال المزیدة المذکورۃ کن احادیث شهاده احمد البیحی واحمال دار و حذف  
 لفظ شود که فضیلت ذکروره از اجهزت است که احادیث این یهود و کتاب اصح تصحیح اند و این تصحیح بزمیت  
 صحیحین است لکن اکرم از اصناف مقدم بر قول خود من حرج المنهی ساخت ولقط احتمال راست  
 مشود و چنین میگفتند فیکون المزیدة المذکورۃ کون حدیثها اصح تصحیح البیهی اولی ترمیم و و بالجمله حق  
 حیث از روی تحقیق یهین سنت زیرا کار اشتمال این یهود و کتاب بر اعلی مقتضیاب صحت است  
 و به این دلیل احادیث و گیر کتب حمل احیث معاصره با احادیث صحیحین ندارد و چنین دو کتاب است طابع  
 کتابی از کتب احادیث خالی از خلل نیست گویی عین آنها بعض احادیث صحیح مخریج این یهود و کتاب خیل  
 آن باشد پیدا کنم که اکثر است در اقل آنام علمای صحیحی بن ابی بکر عامری کنی سعاد و کتاب ریاض المساطیه  
 جمایل من دوی فی اتصحیحین من الصحابه و رذکار فضل صحیحین و چنین تو شدہ الفتن الائمه النقاد فی مجیع  
 الاعصار و کافہ الاصصار علی صحیح البخاری و سلم و اینجا اصح الکتب بعد القرآن شتم قال و احادیث  
 بیسره استدرک علیهم لا اخطلها طیاع عن درجه ما انتزعا و دذاک مثل ان یرفت الحدیث بعض الرؤوم  
 و لیقظ الاکثر دون او پسندیده ویرسله او خیص بزیارت و لایزا فقوه او دخرا جا عمر خلف فی تو شیفه و  
 سنت ما حل علی المؤمن سنهما او من النقلة عنهم تاریخ فی المتن و تاریخ فی الائمه و قد اعتذر لحفظ  
 المتقدیون عنهم جیمیز ذلک در و داعی المستدرک و بنیوا وجه الصواب و از احوال ارتباط  
 و غر فی بعد الجواب عن کل حدیث منها علی حدته انه لم یکن فی شی من ذلک ما یسود دود بل این  
 تصحیح ولا اجماعی بیمار من به الاجل لقطعی او السکوتی العاصل فی صحیتها و تلیقیها بالقبول و کثیر  
 من ذلک دا خل فی المتن بعایت والنشوانه لم یکن اصل او قد تقدیم اینها ملک پیر جان الاما علیه

اول علمه خبر مشرقه عند به اذا تعارض قولهما وقول الغير رجح المعلم من تقدمهما وغلظ ظههما في شرط طبعها  
 واما الاوامر على تقدير ما قدر له ما لا يمكن الاحتراز عنه ولا يصح دعوى العصمة منه فان مجرد عنها يشئ من ذلك  
 فهو ما لا نسبة له الى ما علم منها من الحفظ والتقطيع والضبط والاتفاق ان الذي لا يذكره الاجايل بالعلوم  
 المقاييس او سائر في هرم القواعد الكلية لنهجه وستطي از تفصیل این احوال در مقدمه مستلطانی شرح بخاری نیز  
 ذکر وردت و منها المستحسنون اذا كانت له طرق متباينة سالمه من ضعف الروايات اعلی  
 دار الاولى من خبر ع Perfum بقراطن خبر مشهود وردت چون او اطرق داسانید تبادر وتغایر سالمه من ضعف روات  
 علن با شنید و از خجا علوم شد که مشهود وضیف نیز بیباشد و شهرت منافی ضعف میشت بلکه کجا هی آن دو  
 جمیع مشهود و از پنج ذواب سید محمد صدیق حسن خان در عدم راتجافت العنبلا در ذکر اربعین شحادی در باره که  
 من حفظ علی ای ای این حیثا لفتة که حدیث خیف مشهور بباشبلی وجہت روات بعضی او جمیع  
 راوی است و علل سبک برادر افعی لام جمیع علت کمی سبب بیماری و حکمت حقیقته در احیام باشند و در خجا  
 مجاز یا استعاره است و مر او از علت خفی باشد یا جملی آن است که تا و مر باش زیرا که کجا هی علت یافته مشهود  
 یکین قادره نمیباشد علی مایساتی فی المعلل ومن صحیح باندادته العلم النظری الاستاذ  
 ایوم منصور البغدادی والاستاذ ابو بکر بن فهر است و غیرهم اذ اینکه سیکل اقصیح باین  
 معنی نموده که این قسم مشهود و غیر علم قطعی نظری است اذ ابو منصور ببغدادی والاستاذ ابو بکر بن فدر است  
 وغیرها است اذ ورک بصیر فاروقی رامهلک بادی خواندیں فرق میان این چنین مشهور و میان آحاد بخاری  
 و مسلم آنست که آحاد این یهود و کتاب بنا بر تلقی اهست بقول مقید علم نظری است سوی لحاظ تقدیر طلاق  
 و عدم آن و حدیث کتب دیگر که مخرجین دو کتاب نیست و تحقیق افاده علم قطعی نظری کنده که آنچه مشهود  
 باشد و از ضعف رواة و علل علم بود و طرقش نیز متغیر باشند لیم مقایله بخاری و مسلم با حدیث غیر محظوظ  
 علیه نمودن چنانکه ابن العام و فتح القدير رحاشیده بهای غالباً بهمین ضعف بکار رده عکس صداب و خدا  
 رای او لی الالباب است **۵** از هم زرسی بکعبی ای اعرابی پیکین راه که تویسره کوپرستان است ق  
 منها المسلسل بالا نهاده الحفاظ المتقین حیث کاکیکون عزیباً و از انواع خبر عرفت نیز  
 حدیث سلسست که مردی باشد بالا نهاده حفاظ المتقین ملکه قرش طیکه آن سلس عزیباً باشد یعنی رجا  
 اسنادش بهم آنها حفاظ و ضابط و هستوار و حکم باشد و تقریباً اتفاقاً غربت دین قسم سلس ازان  
 از سلس غالباً سالم از ضعف بباشد چنانکه ابن الصلاح گفته و من فضیلۃ المسال شتما که مزیدی الضبط  
 من الرؤا و قلام استم المسال من هنفی اعنی فی وصف انسانی اصل المسال لافی اصل المتن انتهی و غریب نیز

اکثر سالم از صفات نیباشد پس اگر مسلسل در ضمن عیز زیافت شود تقویرت حاصل گردد و مسلسل بعضیم فهم و فتح  
های دو سین همچنان با خود است از سلسلت المائتی حلقة ای صفت و چون یکی از شیخ بسوی تمدید خود  
القا و حدیث در نفس نمی نماییم سی بدان شد و در جهت حدیث سلسل تعقیل این اجمال با ذکر قیام  
بیان این پرشال سلسل که با بهم حفاظ استفاده غایبت باشد چنین است که گفت کلم حدیث کلم حدیث  
برویه احمد بن حبیل مثلاً دیشارکه فیه غیره عن الشافعی مثل حدیثیکه از احمد بن حبیل مثلاً  
از شافعی روایت نماید و درین حدیث که آن امام احمد بن حبیل از شافعی روایت نموده و گیگر کس که مثل او  
در حفظ و اتفاق باشد در روایت کرد آن حدیث از شافعی شرکیا دشود پس اگر چند دو راوی ثقة  
مشهداً از یکی است یعنی روایت حدیث کنند غایبت نیز از ایشان شود مسلسل در ضمن عیز زیر خاصل گردد و دیشارکه  
فیه غیره عذر حالتین الس پوچنین امام شافعی در روایت کرد این حدیث از ماکابن النس دیگر  
کس که مثل شافعی در حفظ و اتفاق باشد شرکیا شود و این انس که پدر امام ماک است غیر آن انس است  
که صحابی شهر رواده زیاره امام ماک از اتباع تبعین است و با یکی کس از صحابه ملاقات نشده و زمانه  
ای شافعی فانه تغییر العلمند سامع بالاستدلال من جمعه تجلالت در دایته  
پس این چنین حدیث مسلسل مفید علم بپاشد مراسم را باشد لال از تجربه جلاست وزرگی روایتش  
زیرا که اسنا و احمد بن حبیل از شافعی از ماک از نافم از ابن عمر اجل ساید است چنانکه ذکر شد بساید  
شیخ ای بحیی ذکر کیا و در نسخه الباقي شرح الفیه عراقی گفته القوی اهل الحديث علی اجل من اخذ الشافعی من  
ماک احمد حدیث احمد بن حبیل دلم نیمه من ذلکی سنده الاحدیث واحد کما قاله احمد حدیث الشافعی قال شنا  
ماک عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله ندم قال لابیع بعض عضکم علی یحیی بعض و نبی عن جمل العبدة  
و نبی عن المذاہب بضم المد بالتمکیدا و بضم الکرم بازبینی کیلا و اخرجه البخاری معرف قام من حدیث ماک نسبت  
ذات فهمه من الصفات الالایقية الموجبة للقبول مایقوم مقام العدد الکثیر مزعی برهم  
و بدرستیک در ایشان آنچنان از صفات لالقہ موجبه برای قبول است که هر واحد از این صفات قائم  
مقام عد کمتر که سه کاری است بوده پس گویا که صفات قائم مقام ذاتی شوند پس قویه گفت هر کی  
حدیث پیدا شد و ضعیش ضعیف برای آن شود و این عطف تغییر است علی قاری دیگر گفته و این  
پرش این امام را است گفته شود چنانکه اهدیتم و رشان ابراهیم علیه السلام گفته این ابراهیم کان ایمه  
ای جامع الکمالات بایوجده تغیره لالی جماعت است - گویی این سخن خواهان کی است که ایمان زیارت  
ونفسان می پذیرد و دشک غیبت که مراتب ایمان متقدارت است ایمان یعنی انتها صراحت بجز ایمان

روسی است که بهمچشمی بخوبی میگردند و بجهش بجهش بشهد تزلزل نمی پنیر و گلچیر رسیده باشکار س دان  
 بعض کسان کمتر ازین پائمه بیباشد و باز علاج فرموده با غواصی معتله دایا باعواز میتینع متذبذب  
 مستحبه است میگردد و دو هن دوهی در این کاشش آمد و نفت می کند و اداره صحیحه قاضی اند باگله ایمان  
 زیادت و نقصان می نیزند و کم و بیش میگردند با آنکه ایمان کلی ششک است نه متواطی چنانکه سید  
 شریف در شریه موافق اقیر باین لعنی مسوده کلایشگات من لما دانی مارسته بالعلم و اخبار  
 الناس ان مالکا مثلما الوشا فنه بخبر لعلم انه صادق فیه فاذ الصداق الیه الصناع  
 من هونه ننالک اللہ رحمۃ ازداد قرقه و بعد عن ما نخشیه عليه من السمع و کسیکه او را  
 ادنی تما رست و مر اولت بعلم حدیث و اخبار مردان از حدیثن دار باب تو ای خی و غیرها است  
 متر و نمی شود در انکه امام مالک مثلما آنرا آنکس رامیدید که روایت خبر میکند هر آینه مید است که ایکسر  
 صادق در است گو درین خبرست پس چنین نعمت و مصل کرده شود بسیروی آنکس که در درجه صد ای  
 و عدالت نیز مثل او باشد قوله حدیث زیاده شود و آنچه خوف اطرق سه و نیان بروست در گرد و  
 افاده علم قطعی نظری نماید و ازینجا معلوم شد که حدیث پر کتاب الچه طا به انسا و شیخه نماید در خور جمیع  
 نیشت تا وقتیکه آنکه حدیث شهادت بشوشش نهند چه اعتماد در صحیحه اخبار بر اینه استارست نزیر غیر  
 ایشان از فقهیار امصار و اهل رای اعصار پس بوریا بافت گرچه با فندست شرذش بکار راه  
 حریره و هنده الانواع التي ذكرناها لا يحصل العلم بصدق الخبر منها الا للعلم بالجيش  
 البیحر فیه العارف باحوال الدواة المطلیع على المعلل و این اقسام شدّه که بیان کرده آنها رعلم  
 بصدق خیزی نهایا حاصل نمیشود بل کسی راحا حاصل است که عالم باصول و فروع حدیث بود و بخود ران عبار  
 باحوال روایت و مطلع و خبر و ارباع عالمضنه که قانون درست و استاد است بیباشد و مراد از معرفت ایال  
 روایت در این حفظ و ضبط و معرفت و جهالت و چیز است و مراد از معرفت علل و فواید از متن و نویس  
 در مسل را از موصول و قوی را از ضعیف باز شناختن است و بخوبی همیم و فتح تاریخی و فتح بار سرحد  
 و خوار چهارشند و کسوس مردی بیار عالم و متعق و متوجه و کون غیره لا يحصل لم العلم بصدق ذلك  
 لقصیره عز الا وصف المذکور مرآت کلیشه حصول العلم للبیحر المذکور او دیگرسا که عالم بصدق  
 این چیز سبب قصور خود از اوصاف نمذکوره حاصل بیباشد این لغتی حصول علم برای همچند که رمی اند  
 زیرا که حصول علم بین ا نوع شمله نمذکوره از قبیل علم نظری است که موقوف بر تجربه از احوال روایت و علل  
 است در چهارش قاصر و عاجز است پس علم بصدق چنین خبر و راحا حاصل نیست -

وصفت رختر شیدر خفاض پرس پر که درین آئینه صاحب نظران چیزند - و مخصوص الالفاع الثالثة التي  
 ذکرناها ان الاول يختص بالصحيحين و الحال نوع شمله لآنها را ذكر بمودع است که قسم او  
 اذ انها مختص بصحیحین است از را که جدالت قدر و سوچ قدم شخصین و علم و تقدم ایشان در مرافت صفات  
 حیث وجودت یکی زمیان صحیح و سقیم و رسیدن ایشان در اعلایی هر ارت اجتهاد و امامت در زمان  
 خویش و دیگر از اوزاع فضل و کرامات ایشان و تلقی امرت بقبول این هردو کتاب راز اقوی قران  
 است در افاده عالم علی نظری که در غیرین هردو کتاب یافته نمیشود و آنکه نویی در مقدم مفترم مسلم گفت که  
 احادیث بخاری و مسلم مغایر طعن است بیارکس از علماء این را رد کرده و گفت اما الفلاح والصلاح فیما قال ابن  
 الصلاح و در دراسات للبیب بالپیش محاکمه در زمیان نویی وابن حیل کرده و گفت فتنین تشریفی همراه است  
 من ان یو خرد کاش رفیع درجه مار دیا و بالنزد عنتها و هنها مالا اختلاف فیه ولا بیته لامدن العبد  
 فیما اعظم افتضاح من لطف من اهل زمان ایان الانتقاد فی حد شیخای حجب لوقتها فی العمل فیما مفعوح عن علم  
 رجوعه ای اصول بذا الفتن شریعت و توقيع علی الرسم المختلدة و السیعیمیا و ایا یعنی کل ما یرضی پرآ  
 دانش ای ایمال طرق متعدد و قائم ایان اذ انها مختص باخیر است که برای آن طرق در اساید متعارف  
 باشند و مسلم از ضعف رواه و علمنی ایشندیز که لغش کثرت اساید که عاصراً تو اتریا بشد و پیری ای از طر  
 نیز از غواص حرج سالم بناشد و مغایر علم بیود چنانکه حدیث من کان لاما فقره الاما فقره که که علماء حنفیه ای  
 بعد طرقی شفوده از درجه ضعف بدر جحسن میرساند تا بدروج صحیح چه رسید و الثالث بهار داده ای  
 در قسم ثالث اذ انها مختص ایان خبرست که ایمه حفاظ آزار و ایت کرده باشند کیم هر چند حصافیا محاد  
 شتند و است یکی کی ای ایشان چنانکه ایشان ای ایشان لصلح گفته همان احادیث کاست که بر قواعد ای  
 حدیث بمحبیت پیوسته و ایشان روایت آن خدیث کرده و شهادت بیشوت آن داده اند نه یه حدیث  
 که در کتب مجھوله نامنده یا فقرشود یا از زبان صوفی یا فقیه یا واعظ یا قصه خوان یا متوڑ خیا مفتر  
 ای ایشان مسند هر کرد و سه ذهن که طرف کلاه بکم نهادن نیشت - کلاه داری او و آیین سر دری واند  
 درین سخن اگرچه کراز دست یکن خالی از فائدہ نیست و یکن اجتماع الثالثتی حلیث واحد  
 دلا پبعد حسینی انقطع بقصد قمقالله آعلم و اجماع این برسی اقسام تکوره در حدیث واحد  
 است پیش بقصد حقیقت حدیث درین حین بعید نمیتواند شد و ایند آعلم ای اگفته شود که درین حدیث لازم بیا  
 تو ای ایشان مسند بکسر و ماقدر این باطل است و جای ایشان آنست که در جات یقینیات صفری بایش  
 یا ای ایشان مسند بکسر و ماقدر این باطل است و ممکن نه ای ایشان مادری ای ایشان مادر واحد است نه نا فتحه که بکسر و ماقدر ای

جز عللت نامه باشد پس در بجا قطعه بصدق حینین خبر از اعلی هرات علم قطعی نظر سه است که قطع  
 بصدق حینین خبر زد و مکاران نیز درینست **الفرد المطلق**. **الغرابة** پس غرابت منفی  
 پیشود بد و قسم و غرابت بالغیر بر زن سخاوت و تعریفیش پیش ازین ذکر یافته آما آن تکون  
**في أصل السند** ای فی موضع الذی یدا و را لاستاد علیه دیر صحیح ولو بعد ادعت  
 الطرق الیه کی افق غرابت در اصل هند باشد بمعنی در پو ضعیکه در ران اسناد بر و در جرع ازو است  
 اگرچه طرق بسوی آن تعدد و باشد و آز بجا معلوم شد که سنده اسناد به رویکه سنت کامرون و هفتوان  
 طرف بالذی فیم الصحاوی. و هم شد عبارت از طرفیست که در ران صحابی بود و تابعی واحد از ا  
 صحابی راوی پایشدن علی قاری در شرح شرح گفتہ که عبارت حافظ و زین قام دلالت می نماید بر آنکه وحدت  
 صحابی بسب غرابت نمیگرد و عبارت سابقه در تعریف غریب دلالت کشیده از نکره تقدیر در پیر موظیمکه فتح  
 شود و موجب غرابت است و آز عبارت ابن الصلاح نیز مستفاد گرد و حدت صحابی دلالت بر غرابت  
 شناخته زیرا که و می گفتة خبر غریب مثل حدیث زهری و اشباها اوست از کسانیکه بر حدیث شان اجماع کردند  
 بنابر عدالت و قضیط شان پس چون مردی از ایشان بجایی شه متفه شود نامش غریب باشد و اگر راد  
 وی دو بود غریب گویند و اگر زیاده برد و بود شه و متنی قصص خواندیں این کلام او معلوم شود که و متد  
 صحابی شامل مشهور است و حاصل سخن آن است که اگر معتبر و تقیم غریب تقدیر تابعی و من دون دیست  
 با قطع نظر از حال صحابی پس حدیثیکه فقط صحابی تقدیر بر و تائش از رسول خدام است و در باقی سنده  
 تقدیر واقع شده اگر این غریب بود لازم آید غریب بخصر در و قسم نشود و اگر این غریب نیست با این  
 تعریف غریب بر و صادر است پس حد غریب انان از دخل غیر شناسد تا اگر تقدیم کلام در ماسوی  
 صحابی در تعریف و تقیم پر و محدود شود و مراد از طرف سند تابعی بود که تنها از ان صحابی راوی باشد  
 و غیر او در ان متابع او بتوود در روایت ازان صحابی خواه صحابی در ان مقدمه باشد یا ز دا اما صحابی این  
 و سه اگرچه از رجال اسناد است یکن مخدین آنرا معدود و از اسناد نمیکنند زیرا که ایشان **غير معتبر** ول  
 اند لقوله تم و کذلک جعلنا کم استه و سطایعی عدو لا و دیگر از آیات و احادیث که در حق ایشان و از  
 سه اهقی جوینی گفتة و شاید سلک قبول ایشان بغير بحث از احوال ایشان آن است که ایشان **نافقان**  
 شریعت اند و اگر در روایت ایشان توافت نشود شریعت بر عصر رسول اسلام تمحض گرد و در سراسر  
 اعصار متسل نشود اهقی **أولاً** یکوان کذلک بآن یکون اتفاق ایشانه کان یرویه عرب **الصحابی**  
 الکثر من **واحداً** **لعمت** تقدیر بروایته **عمر** **واحداً** منهم شخص واحد و یا غرابت در محل شنبه

نامه

بیان

میر

بلکه تقدیر و راثتار سند و وسط آن واقع شود مثلاً تابعی اکثر از داده‌های اذکر الفرد المظلوم  
 متفرد بر وایت صدیق از این تابعی واحد گردیده و غیر او در این متابع او نشود فی الا ذکر الفرد المظلوم  
 پس اول که غواص است در اصل سند ناپیشده از افراد مطلع نامند و حکم این قسم بعده نقل حکم شاذ است پرخان  
 شاخص صحیح و حسن و مردود و مترک میباشد همان فرد مطلع نیز منقسم به بیان این اقسام نیشود که دیش  
 الاتی عن بیع القلائد و هبته و مثالش حدیث نبی از نیم و لا به بیان آنست ولایت و لایفتم داویه ایش بندۀ  
 را نامند و تمام الفاظ حدیث چنین است الوارجحه ملحوظه النسب لیسانه دلایل و بیان دلایل شافعی روایت  
 کرده و ابن حبان و حاکم صحیح مسند بوده و اصل این حدیث در صحیحین است این بخطه و ملحوظه ضمایم و مسکون  
 حار مهمله پیش از احتلاط و لاست مثل احتلاط در شب زیرا که ولا جاری مجری اشب است در میراث  
 تقدیر به عکس الله بز دینار عن ابن عمر که عبدالله بن دینار برداشت تقدیر است از ابن عمر و مثل حدیث  
 ماکس از زهری از الشیخ از ق رسول اللهم و خلیلکتہ دعی راسمه مخفر کر بالکتبه این تقدیر است از زهری  
 ابن الصلاح گفتگوی این هر دو حدیث در صحیحین است و صحبت زرسیده که در اول بجز عبدالله بن دینار از ابن  
 عمر و در ثانی بجز ماک از زهری دیگرگس آنها را روایت کرده و قبل یافته به را وعنه ذلک المنفرد  
 صحیح است شعب الایمنان و گاهی متغیر و مشود این متفرد را اوی دیگر مثل حدیث شعب الایمان یعنی حدیث  
 الایمان لعنه و سبعون شجنة افضلهم قول لا الہ الا اللہ و اؤنا نا املاطه الایماني عن الطبریین الحدیث و شعب الایمان  
 نام چند کتاب است کی برای یهودی دوّم برای محمد بن محمد الصفار را کلی سوم برای ابی عبدالله حسین بز  
 شافعی چهارم برای بلقینی تقدیر به ابو حفص العائزی هر چهار تقدیر به عکس الله بز دینار عربی  
 صحیح که بمتقدیر است بدان ابو حفصی از ابو یهوده و متقدیر است بدان عبدالله بن میسار از الجراح و امشد  
 این پنج افراد مخفر به در صحیحین بسیار است و هم دیگر از غریب غیر صحیح است و غالباً غرایبی همین است  
 و ائمه از این تقدیر کرده اند چنانکه علی فاری در اوائل شرح فقه اکبر از امام یوسف ایم آورده که گفت من  
 طلب العیل مبارکه کلام ترنیز حق و من طلب الماء بالکمی بسیار افلاس و تن طلب غریب الحدیث فقد کند بشیوه  
 این تعلیح گفت اکبر از امام احمد بن حنبل آندره گفت لاتکتبا بهذه الاحادیث الغرایب فیها من که دعا متر را متحدا  
 لضعف ای انتی یکی همین است در اصحابی بهم که در بعض احادیث الطبری طعن میگردید بهذا حدیث غرف کنند  
 ذکر ارشیخ فی مقدمة المشکوحة و نیز منقسم مشود غریب بایم دیگر بسوی غریب المتن و غریب الائمه  
 مثل حیثیکه بر وایت هنچ دی شخصی واحد متقدیر شده است مثل حدیث الاعمال بالنبیات زیرا که این حدیث  
 انزوی اسناد و تن باعثها را روت مثلثه غریب است ولیس ازان انتشارش گشته سخا وی در فتح

المیخف شریح الیفه گفته که مثل اورت حدیث اقیر زرع نیز را که طبرانی در تجمیع کمپیر از روایت در او روایی  
 و عباد بن منصور را هشام بن عروه از پدر خود عروه از عایشہ تمام حدیث را امر فرعونار وایت کرد و اندھا  
 آنکه مرد فرعون ازان بخیز لفظ کشت ایک کابی زرع نام زرع نیست و دیگر آنکه درین حدیث هشام بن عروه  
 از برادر خود عباد اندھا از پدر خود عروه مستقر و شده است و آنچه کمی غریب در اسناد  
 نزد عرب میشود میشود از جماعتی معروف باشد پس چون کمی برداشتن از صحابی دیگر متغیر و شو  
 غریب باشد باین وجه با آنکه متشخص غریب بیت ابن الصلاح گفته داریم چیزیست غرامیش بخ در اسناد  
 متون صحیح قمیں را تردی غریب من هدالوج میگوید انته کی حکم از نیجاست حدیث صلوات شریح  
 تردی در اسنادی گفته هنرا حدیث غریب من حدیث ای کافع انته و امثله این نوع احادیث  
 در این اسناد داشت و آن انجمله کمی غریب درمن است اسناد و این نوع غیر موجود است بلکه حدیث  
 مفرد است هرگز دو جماعتی آنرا از متغیر دیر روایت کنند که درین صورت آن حدیث غریب است و غریب  
 متن زد اسناد باشد نسبتی کمی از دو طرف اسناد په اسناد دش در طرف اول متصفت بازی است  
 ابو القاسم و نام ای  
 سلیمان بن محمد بن ایلاؤ  
 و در طرف دیگر متصفت باشیست مثل حدیث الاعمال بالذیات مثل ساز غریب که تصاویری ائمه را  
 مطر جنی طیران است  
 مشتمل بوده که اعمال ابن الصلاح و نوعی از غریب غریب الفاظ حدیث نعمت کما سیالی و میان غیر را ذکر نهاد  
 در شهر عک سار زبان  
 شام متولد شده در  
 فتنه و قد پیشتر التفریقی جمیع رواهه اول اکثر هم و فی متنند البزار والمجام الامم  
 للطبرانی امثله کنیته لذالک و کمی تفرد در جمیع روات حدیث یا در اکثر آن ستر میباشد  
 و در مسند زائر و حجج او سلط طبرانی امثله این نوع بیارست و خود حافظ ابن حجر در کتاب النکت  
 و فواید روس است  
 که اتفاق بین  
 سوق آن امثله کرده استخادی گفته ولی اخلاق الدارقطنی کتابی است الافارقی مائة جزء سیقه ای نظریه و  
 جمعه الحافظ محمد بن طاہر فیها و کذا خریبها ابن شاهین و آخرین انته و مسند لفظ من  
 در اصطلاح محدثین عبارت اذکر ای است که احادیث را در اسناد ترتیب صحایز ذکر نمایند موافق حروف  
 هجی یا موافق سوابق اسلامیت و موافق شرافت انساب تجمیع در اصطلاح محدثین عبارت از آن ستر  
 کتاب است که احادیث را در اسناد ترتیب شیوخ ذکر نمایند و تقدم وفات شیخ اعتماد کنند لیکن اکثر  
 بر حروف هجی ترتیب می توانند بخلاف احادیث کیک از احمد را می شینند به باشند جدا الویسته و از مجموع نام جدا و  
 علی پنهان القیاس و تفصیل این اجمال ایستان الحدیثین بازیست و متعاجم شملت یعنی صغیر و کمی و  
 او سلط طبرانی از نمین سترم است **الفرد القياسی** - و الشانی الفرد القياسی و قسم دو کم کنده در  
 در و سلط محدث باشند ای افراد نسبی خوانند بحسب زمان و سکون میں مهمل و با درحده مکسور و یا رخیانی

مشدود را خر سهی نسبیاً لکون التقدیر فی حصل بالنسبت الى شخص معین و از کان  
 لـ الـ حـ دـیـشـ فـ لـ فـسـهـ مـ شـهـوـگـاـ وـ اـیـنـ فـرـدـ بـ فـرـشـبـیـ مـوسـمـ اـ زـانـ شـدـکـهـ تـقـدـرـ درـانـ نـیـشـتـ تـحـفـزـ  
 مـعـینـ جـاـصـلـ شـدـهـ اـکـرـجـهـ حـدـیـشـ دـلـفـسـ خـوـدـشـهـ بـوـباـشـدـ بـاـینـ طـورـ کـهـ پـوـچـهـ وـیـگـرـ مـرـدـیـ شـدـهـ هـستـ درـاوـیـهـ  
 مـتـقـدـرـ تـکـرـدـیـدـ هـمـشـاـ مـالـاـکـ اـنـنـاقـهـ اـیـنـ عـمـرـ وـایـتـ حـدـیـشـ خـاـیـدـ پـیـشـخـصـیـ مـنـفـرـ وـازـ مـالـاـکـ اـیـنـ حـدـیـشـ رـاـ  
 رـوـایـتـ کـنـدـ وـغـیرـهـ وـرـانـ مـتـابـعـ اوـبـهـوـدـ دـرـ رـوـایـتـ اـنـمـالـاـکـ اـکـرـجـهـ اـنـنـاقـهـ رـوـایـتـ کـنـتـ کـانـ اـیـنـ حـدـیـشـ  
 بـسـیـارـ کـسـ باـشـدـ بـیـسـ اـیـنـ حـدـیـشـ فـرـدـ بـاـشـدـ بـیـسـتـ اـنـقـارـاـذـ رـاوـیـ اـیـمـالـاـکـ اـکـرـجـهـ بـیـسـتـ رـوـاتـ اـنـنـاقـهـ  
 اـیـنـ عـمـرـشـهـوـسـتـ وـکـانـیـ اـیـنـ قـتـمـ حـدـیـشـ مـشـهـوـگـوـ کـرـدـ وـچـونـ رـوـاتـ اـیـنـ مـنـفـرـ بـسـیـارـ کـسـ باـشـدـ  
 اـیـنـ اـسـلـاحـ وـغـیرـهـ لـفـتـهـ اـنـدـکـهـ فـرـدـ لـبـیـسـتـ رـاـ اـنـوـاعـ سـتـ اـیـنـ جـمـلـهـ کـیـ تـقـدـرـ بـیـسـتـ ثـقـمـ بـیـسـاـشـ چـنـاـکـهـ کـوـیـنـهـ  
 لـمـ یـرـدـهـ لـفـتـهـ الـاـقـلـانـ وـمـشـاـلـشـ حـدـیـشـ سـلـمـ وـاصـحـاـبـسـنـ سـتـ اـزـ رـوـایـتـ صـمـرـهـ بـنـ سـعـیدـ مـاـزـنـ  
 اـزـ سـعـیدـ السـدـاـزـ اـیـلـیـ وـقـتـ دـلـیـشـ اـزـ سـوـنـخـ اـذـ کـانـ لـقـرـنـیـ الـاـخـنـیـ وـلـفـطـرـیـقـافـ وـاقـتـرـبـ اـلـسـعـتـ  
 بـیـسـ اـیـنـ حـدـیـشـ رـاـ اـحـدـیـ اـنـنـقـدـتـ بـخـرـصـمـهـ بـنـ سـعـیدـ رـوـایـتـ کـنـکـرـدـهـ نـهـاـنـکـنـهـ بـخـرـصـمـهـ اـیـنـ رـاـیـچـ کـسـ رـادـ  
 نـیـسـتـ زـیرـاـکـهـ دـارـقـطـنـ اـیـنـ حـدـیـشـ رـاـ باـسـنـاـوـ اـیـنـ اـهـیـعـ اـزـ خـالـدـ بـنـ زـیدـ اـزـ زـہـرـیـ اـزـ عـوـدـ جـوـنـ بـیـسـیـزـ اـزـ  
 عـاـیـشـهـ نـیـزـ رـوـایـتـ کـرـدـهـ لـکـیـنـ بـنـ اـهـیـعـ بـاـنـفـاقـ جـمـهـوـرـ صـنـعـیـتـ مـاـیـنـ جـمـلـهـ کـیـ اـفـرـادـ مـضـافـ بـیـسـوـ بـلـانـ سـتـ  
 شـلـ قـوـلـ اـیـشـانـ تـقـدـرـ بـهـ اـهـلـ کـمـهـ اـوـهـلـ الـمـدـيـنـةـ اـوـهـلـ الشـامـ وـمـشـاـلـشـ حـدـیـشـ اـیـلـ دـلـوـسـتـ کـرـاـزـ اـیـلـ  
 وـلـیـدـ طـیـلـاـسـیـ اـزـ هـمـامـ اـزـ قـتـادـهـ اـیـلـیـ رـضـهـ اـیـلـیـ سـعـیدـ خـدـرـیـ مـرـوـیـتـ کـهـ لـگـفتـ اـمـنـیـارـ سـوـلـ اـلـدـهـ  
 اـنـ اـنـقـرـهـ بـفـاتـحـهـ الـکـلـاـبـ وـنـاـتـیـسـ حـاـکـمـ کـفـتـهـ تـقـدـرـ بـهـ اـهـلـ الـبـصـرـهـ مـنـ اـولـ الـاـسـنـاـدـ اـلـآـخـرـهـ  
 وـلـمـ یـشـکـمـ فـیـ لـهـاـ الـلـفـظـ سـوـاـهـمـ قـاعـشـیـ شـوـکـانـیـ مـیـنـ دـرـجـهـ الـقـدـرـ کـفـتـهـ نـاـتـیـسـ بـلـکـنـ مـیـنـ سـتـ یـاـ مـطـلـقـ مـقـیدـ  
 بـاـمـبـهـمـ مـفـضـلـهـ زـیرـاـکـهـ تـیـسـرـ بـرـایـ حـفـظـ مـسـلـیـدـیـنـ بـهـیـنـ فـاتـحـ بـوـدـ وـلـفـتـهـ اـنـدـکـهـ مـرـادـ بـهـ تـیـسـرـ بـاـذـ عـلـیـ الـفـاتـحـ سـهـیـتـ  
 حـمـحـاـیـیـنـ الـاـلـاـوـتـهـ زـیرـاـکـهـ حـدـیـشـ فـاتـحـ زـیـتـیـ سـتـ کـهـ غـیرـ مـعـارـضـ وـاقـعـشـدـهـ دـیـنـ جـمـ جـنـ سـتـ وـهـجـنـیـنـ حـیـیـتـ  
 مـسـلـمـ وـاـبـوـدـاـوـوـ وـتـرـنـدـیـ اـزـ رـوـایـتـ عـبـدـ السـدـنـ زـیدـ وـصـفـتـ وـضـوـرـ رـسـوـلـ خـدـامـ بـلـفـظـ وـسـوـرـ رـاسـهـ  
 بـاـنـیـهـ رـضـلـیـنـ بـرـیـسـنـتـ غـیرـیـ سـتـ حـاـکـمـ کـفـتـهـ بـهـ سـنـتـ عـیـتـهـ تـقـدـرـ بـهـ اـهـلـ حـرـوـمـ لـیـشـکـمـ فـیـهـاـ اـحـدـ وـ  
 مـشـلـ اوـسـتـ حـدـیـشـ اـنـمـاـ الـاـعـمـالـ بـالـنـیـاتـ بـاـلـوـحـاـمـتـنـ حـیـانـ کـفـتـهـ دـیـنـ حـیـثـیـ سـتـ کـهـ تـقـدـرـ اـنـدـ بـهـ اـهـلـ  
 دـهـیـنـهـ دـیـشـتـ نـزـدـ اـهـلـ عـرـاقـ وـنـهـ نـزـدـ اـهـلـ کـمـهـ وـبـیـنـ وـنـزـدـ اـهـلـ شـامـ وـمـصـرـ وـاـنـ جـمـلـهـ کـیـ تـقـدـرـ بـیـسـتـ  
 رـاوـیـیـ سـعـینـ سـتـ بـهـچـوـ قـوـلـ اـیـشـانـ طـرـیـدـهـ عـنـ فـلـانـ الـاـقـلـانـ وـمـشـاـلـشـ حـدـیـشـ اـصـحـاـبـسـنـ اـیـلـ  
 سـتـ کـهـ صـرـوـیـتـ اـزـ طـرـیـقـ سـعـیـانـ بـنـ عـدـیـهـ اـزـ دـاـلـ بـنـ دـاـلـدـ اـزـ پـیـسـرـ خـودـ بـکـرـیـنـ وـاـلـ اـزـ زـہـرـیـ

از اس بیفقط ان **البنی**، او لم علی صیغه اس بیوتن و تبر تنزی لغتی حدیث غریب **فضل بن طاہر** در اطراف الغرایب گفتته غریب من حدیث بکرین واکن تفویه عنده واکن بن داد و لم یور و عنده غیر سفیان بن عینیتیه انتقی و آزاد بخلک کی تقدیم بنهست دیگر اهل امصار است مثل قول ایشان تقدیم بفلان عن فلان بن اهل مکہ اهل البصرة عن اهل الکوفة و آین یهمه انواع تفویه مقتضی ضعف نیست و حکم رضیحت حدیث نکندگر آنکه مراد بدان تفویه کی از شیان باشد و اضافت تقدیم بسیوی دیگر ان تجویز نکند چنانکه اضافت فعل یک کس بسیوی قبله نایند پس درین بن راجح شود بسیوی قسم اول یعنی از قسم کفر و مطلق ابن و قیم العید لغتیه اذاقیل نے حدیث تقدیم بفلان عن فلان تحمل ان یکون تفویه مطلقها و ان یکون تقدیم عن هر المعین خاصه و یکون مردیا عن غیر ذلک المعین انتقی و متشابه حدیث کلمه **اللّٰهُ** بالترانیه است که انسانی داین ماجدین را روایت کرده **نسانی** لغتیه این حدیث منکر است حکم لغتیه هرمن افراد البصریین و اراده و اعدا هم نیست - ولی اطلاق الفردیه **علیه** و اطلاق فردیت بر فردیستی قابل است بلکه غالب آن است که آرا غریب یکنیند و در بعض نزدیکی فردیت فردیستی آنده و شاید که وجہ ایراد فردیت بمحاذیحیت باشد و با جمله اینکلام صفت متفقین در مطلب است یکی جواز اطلاق فردیت بملان و عدم قلت اطلاق آن پس است لال بطلب اول باین قول خود بیان نمود لات الغریب والفرد متواتر دفان لغت و اصطلاحاً زیر که غریب و فرد متواتر اند از راه لغت و اصطلاح **سینی** یکی نیست می آیند و غریب و فرد و صیغه صفت شبه اند و تراویث در لغت پس کلکی سوارش استن و لفظیک بلفظ دیگر در معنی شرکی باشد چنانکه قلب و جان و فواید که بمعنی دلست استخواری تلیید حافظین جھاڑ و عوی تراویث میان غریب و فرد انکار کرده لغتیه و اسد بن اعلم بن حکی نہد التراویث فقد قال ابن فارسین **محل اللّٰهُ** لغتیه الغربة الاغتراب عن الوطن والغزو الوراث والفرد التقادمیه و علی قاری در تحقیح کلام حافظه تکلف ابی یار کرده و لغتیه طاہر که مراد شیخ از تراویث ہر دو را علی لغویست و مسوید این معنی است آنچه در قاموس لغتیه فردیک منفرد و شجرة فاردة و خلیجیه فاروده متقدمة و استفاده فلانا اخرجه عن صوابه و الغرب الذماب و التخی و بالضم الترجح عن الوطن کا الغربة والا غمرا بانتهی الآن آهل الاصطلاح غایر پنهما من حیثیت کثرة استعمال و قدرت آن و آین قول صفت است لال بطلب ایشان او است

که آن فلت اطلاق فردیت بران نست فال فرمایند ممکن است علی الفرد المطلق والغیر اکثر  
 ممکن اطلاق علی الفرد بالبسی پس اهل حدیث اکثر اطلاق فرد بفرد مطلق کنند دا اکثر اطلاق  
 غریب بر فردیست زیرا که الفرق او اغرب است حاصل آنکه فرق میان هر دو در استعمال ایشان از جایی است  
 که نست استعمال و فلت نست و این منافی تراویح بحسب اصل اصطلاح ایشان نیست بلکه تراویح  
 هر دو در لغت و اصطلاح ثابت نست و هدایت حیث اطلاق الاسم علیهم اما من  
 حیث استعمالهم الفعل المشق فلا يفوقون فيقولون في المطلق والبسی تفرد به  
 فلان او اغرب فلان و این فرق نذکور از راه اطلاق اسم بین هر دوست و اما از راه آنها  
 فعل مشق پس خود سچه فرق میان هر دو نیکنند بلکه در فرد مطلق و بسی چنین میگویند تفرد به فلان  
 او اغرب به فلان تنخواهی گفته عدم فرق میان این هر دو راه استعمال فعل مشق نست و راه در حقیقت  
 میان هر دو فرق نست یعنی در بعض صور این الصلح گفته نیست هر آنچه مدد و دار انواع او را درست  
 از انواع غریب باشد زیرا که بعضی از افراد غریب نیست مثل افراد مضاوی بدان مثل قول ایشان  
 تفرد به اهل کننه او اهل عدیتی او اهل شام انتهی و قریب نست هدایت اخلاق فهم فی المنقطع والمسل  
 هل هم امتحایزان ادلا و مثل این اختلاف نذکور است اختلاف ایشان در باره فرق میان  
 منقطع و مسل آیا هر دو متفاوت از نیانه فال اکثر الحدیثین علی التغاير پس هبکه اکثر محدثین بر تفاوت  
 میان هر دو آن اصلاح دران چهار قول ایشان محدود یکی آنکه مسل مخصوص تباہی نست  
 چنانکه حاکم گفته و منقطع آنکه از اسنادش قبل از وصول پس از تباہی راوی پاشد که سماع عذر از من  
 فوق ثابت نباشد و آنکه ساقط شده است از میان اسناد پس زدنکه براشدن پیش از نین قبل  
 نست اسناد یکه دران بعض روایتش بلفظ مبهم نذکور پاشد مثل جمل پاشخ و نحو هاشمال اول عروی  
 عبد الرزاق نست از سفیان ثوری از ای اسحق از نید بن تبع از حدیث قال قال رسول موان ولیمه  
 ایا بکر فتوی ایشان الحدیث پرس این اسناد چون محدث دران تمام نماید صورت متصلب پدر و در حقیقت  
 منقطع است در دو موضوع زیرا که عبد الرزاق از سفیان ثوری نشیده است بلکه سماع عذر از نعمان بن  
 ای شیوه البندی از فدری ای اس تا محدث سفیان ثوری از ای اسحاق نشیده بلکه سماع عذر از شرکی  
 ای ای اسحاق نست و شال ثانی حدیث ای العلایین عبده الشیب شیخ از جلیلین از شدادین اوس از  
 رسول خدام نست در باره دعا در نهار اللهم ای اسکنک النباتات فی الامر الحدیث قول دوم آنکه  
 ابن عباس ای گفته مرسل مخصوص تابعین نست و منقطع شامل برائی او در رائی غیر او نست

در هر عنده کل الایستاده سوارکاران یعنی ریالی مثراً و الی خیره نمی‌دخل فی الموقوف بکت  
 درونه ایغز قول سیوم آنکه منقطع مثل مرسل است و این هر دو شامل اندرایی هر انچه اشادش مقص شد  
 و این اقرب بسیار صواب است و طرائف از فقها و غیر اینان بسوی این رفته اند و همین خطیب  
 در کفاریه ذکر و در جراحته عبشترا آنچه موصوف بالقطع است روایت من دون تابعیت از ضحاہ  
 مثل باک از ابن عمر و حنوزلک قول چهارم آنکه خطیب از بعض المعلم بالحدیث حکایت کرد که منقطع  
 آئیست که از زایعی یا از زدن دون تابعی از قول او یا از فعل او و موصوف برلن پود و نه اعتراف  
 بسید اینهی لکنه عند اطلاق الا ستم یکن این اعتبار تغایر زد اطلاق اسم است پس در مرسل  
 بصیغه هم مفعول اطلاق گشته و در منقطع بصیغه اسم فاعل از ارسال و بقطع از صفات همان  
 است و حدیث بواسطه اسناد بران تصفیه شود و اما عند استعمال الفعل المشتق و اما زدن  
 استعمال فعل که شتن از مصدر به درست یعنی ارسال و بقطع پس خود سیخ فرق نمی‌کند فیستعملونک  
 الا ارسال فقط فیقولون ارسله فلان سواد کان ذلک مرسل ام منقطعای پس استعمال  
 فعل ارسال یعنی فقط پس چنین یکنید ارسله فلان از بر است که آن حدیث مرسل باشد یا منقطع  
 و اگر باعتبار استعمال فعل شتن فرق بودی ارسله فلان در مرسل و بقطع فلان در منقطع می‌گفت  
 ومن ثم اطلاق خد واحد من لا یلاحظ موقع استعمال ام على کنید من الحدثین انهم  
 لا یغاڑون بین المرسل والمنقطع داین و جرب سیار کس که سلاط سواع و مواضع استعمال  
 ایل حدیث نکرده از بسیار کس ازیشان نقل نموده که محمد بن سیان مرسل و منقطع تغایری لشند  
 سلطقا و هر در ابیک معنی یکنید که آن عدم اتصال آسناد است خواه محل باشد یا بعض  
 یا مرسل با منقطع سخاوهی گفتة قال الخطیب المنقطع مثل المرسل و کذا قال ابن عبد البر والبعده مقال اللہی  
 لکن المنقطع قول الرجل بیون اسناد قال رسول اسد و زعم انه مصطلح الحدیث در وہ ابن اسلام  
 قی فوادر حلته اینه و لیس کذلک لما حدرناه و حال آنکه چنین یعنیست یا برآنکه تحریر نموده ایم  
 و آن ثبوت تغایریست و اطلاق اسم نزد اکثر الحدیث اگرچه باعتبا راستعمال فعل شتن تغایر  
 سیان هر دو یعنیست و بخطه همین سمع ایوز عذر ازی و ابو حاتم و دارقطنی و بیهقی اطلاق مرسل  
 بر منقطع کرده اند و بود او در مراسیل یعنی صطالح رفته و چنین بخاری در بعض مواضع صوره  
 چنانکه در باره حدیث ابراهیم سخنی از ای سعید خدری گفتة که این مرسل است قال النحوی وغیره  
 و قلم من پیشنه علی التکتہ ذلک و انه الله اعلم و برین نکته که در باره فرق سیان مرسل و منقطع

سست های تکمیلی که مطابق نگردد ایندیه های کویم مناسبت میان مرسل منقطع و حلقو و موقوفت بتأمل  
 واضح گردد و بعضی مباین این ناست کما میانی ای اث را در تعالیٰ **الحمد لله** و  
**خدا الاحاد** بنقل عدل تمام الضبط متصل استند غیر معمل ولا شاذ هو **الصحيح**  
 لذاته و خبر احاد و بنقل عمل تمام الضبط که متصل باشد و از شد و داد علت سالم بود و آنچه  
 صحیح لذاته نامنده و تخصیص آحاد بنابراین است که منقسم بهمی صیحی و ضعیف همین خبر احاد است  
 و متواتر پس نمایید اول خارج شد اگر که صعنف ش معروف باشد و با مجہول العین و با مجہول الحال بود و تقدیم  
 تمام الضبط خارج شد اگر که خیف الضبط باشد و تغفل و سهامی و شاک و حالت تحمل و ادای بود و تغییر  
 حکم ای ادھڑانکند و موقوفت را مرتفع و مرسل را موصول کند و تصحیف در اسما روات ساز آنچه از  
 در راوی برع قصیر از درجه اتفاق است حدیث ش در حسن در آید و چون ازین درجه هم فرو بر شود  
 او ضعیف گردد و تقدیمی متصل است بودن خارج شد منقطع و بعضی و مرسل جلی باشد یا خفی و همچنین  
 تعلیقات کیکه اتزام بعده آنها نگردد و گردد تعلیقاها می بخاری که بصیغه جرم دران واقعه اند چنانها را  
 حکم القبال است اگرچه وقوف با مردم مطلق شد و شاذ پس این مقصود و تقصیر از ناست قال اسخا و  
 و تقدیمی خالی از علل بودن عمل و تقدیمی عدم شد و شاذ پس این شد کما میانی و هذا او لقتیم  
 المقبوضه الى اربعه الواقع و این تقسیم اول از احاد مقبول است بسوی اقسام اربه که آن صحیح  
 لذاته و صحیح نیزه و حسن لذاته و حسن لذیره و سمت الگفته شود که مقصود درجا خبر احاد است پس این تقیم  
 تقسیم او است و ادھڑ شامل مقبول و مرد و است پس قول مصنف و هذا او لقتیم المقبول درست تیزت  
 و تجوییش آنست که این تقیم احاد مقبول بالذات است و خبر احاد را تقسیم این تقیم باعرض گردانند  
 مساوی آن نیست چنانکه اهل نیران مطلق علم را مقسم بای لقدر و تقدیم میگردانند با این منقسم به  
 تقدیم و تقدیمی محظوظ علمیست بلکه علم حضوری است آیا آنکه از حاصل پیشود که لا خیفی علی اولی یعنی  
 لان امان اشتمل مرضیفات القبول علی اعلاهها اولاً زیراً که خبر احاد مقبول اگر مشتمل از خصای  
 قبل بر اعلی مراتب اوصاف و باشد یا مشتمل بر اعلی مراتب صفات قبول نباشد بلکه بر ادسط یا  
 ادنی مشتمل بدر مراد از زیرت به علیها حالت نوعیه است که باختت آن مرتب افتخارات اندز حالت نهضت  
 که این اتفاقات مرتبه در درباری نگردد و اولاً الصیحه لذاته است صحیح در  
 اعنة بمعنه تقدیم است و پاک از عجیب و آنکه مردم از بی التلقائی بروزن بنی خوانند و حاردو و مرا  
 تبلطف نیارند بعض خطا است و قابل وینجا بعینی فاعل است از صحت و این حقیقته در احیام پا

داستعماش در غیر اجسام مجازیا استعاره است قال السخا در فتح الباتی شرح الفیه عراقی گفتة المراون  
 الصیحه البیع علی صحته عند الحدیثین فلایر دان الشاذ صیحه لان راویه هر عدل عن مثله الا ان خالف فی الجمیع  
 و هر صیحه لکنه غیر صحیح علی صحته ائمه پس این تعریف بجز احادیث مصنف بیان نموده تعریف صیحه لذاته است  
 والثانی ان وجد ما یسید برذالک القصو کنکنة الطرق فهم الصیحه ايضا درست  
 ثالی اگر جابر این مقصور یافته شود مثل کثرت طرق پس آن نیز صیحه است از جهت حصول مقصو  
 که صحت است اگرچه از راه طرق متعدد است که بعضی از ازان به عین تقویت حاصل است و بجزیه  
 در اصل بعضی از پهای کوچک که بر عرض شکسته می بینند لکن لا الذاته لیکن این مسمی صیحه لذاته نیست  
 پس این حصول صحت از روی تحقق اعلی مرتب اوصاف ایشت اسناد خاص میزد بلکه بمحاط  
 تقدیم طرق و اسناد است و حیث لا جمیران فی الحسن لذاته و در جایی که جبیره مقصود مفقود است  
 پس آن حسن لذاته است و ظاهر کلام قوم در آن است که در حسن نقصان در هر صفاتی ذکوره راه وار  
 اما صحیح حق ایشت که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است  
 در صعیف و حسن نیزه نقصان در هر صفات راه دارد کما سیاقی و آن وجد است قدرینه  
 ترجیح جانب ایبول مایتو و قتفیه فهم الحسن ایضًا لکن لا الذاته و اگر قدرینه مرجوه جانب  
 قبول متوقف فیه یافته شود پس آن نیز حسن است لیکن لذاته حسن ایشت بلکه بسبب قرینه  
 خارجیه از کثرت طرق و یا اخذ آن مسیدان و یا مساوی فقط احوال صحابه با وسخ ایان از اسباب ترجیحات  
 و احتیاج بسیار قرینه و قلیق است که جانب ایبول و در دش هر دو متساوی باشد و متوقف فیه حدیث  
 راوی استور است و ایاد ایشت که عده است و متحقق نگردد و در جرح او چنانکه در فتح الباتی شرح الفیه نوشته  
 و الحسن نیزه و مانی اسناده استور لم تتحقق ایامیه غیر ایان مغفلان و لکنیه الخطأ رفیعه و به دلمنتها بالکذب  
 فیه و لای شب الی فتن آخر و اعتضد بمتایع او شاهد فی الحسن لذاته ضعیف با نسبت للصیحه و المکنز  
 نیزه و ضعیف اصلاح و اناهیط عليه الحسن با عضده فاصل ضعف لوجود العاصد ایشت کویم طریق ایضا  
 این اقسام ذکوره موقوفت طبقات روات از راوی اصل و مرتب مدارک ایشان است  
 چنانکه بیان خواهد شد و قدم الکلام علی الصیحه لذاته لعلی ترتیبه و تقدیم بیان صیحه لذاته را به  
 بنابر علور تربه است و درینجا بجهیت تفییس که داشتن آن ضروری است و آن ایشت کل نفس  
 متن حدیث نزد محدثین داخل درج است از احوالش میزد تکرارا همکه حدیث اکتساب صفتی از قوه و  
 ضعف درین سه یعنی مین القوه والضعف میکند محبیبا اوصاف روات از عده است و ضبط

وحفظ خلاف آن وسیان بین اوصاف وسیان خلاف اوچی سیان در انت و صنیع و نقیص آن  
 یعنی هر کی ازین سه صفت یا بحسب اوصاف اسناد از اتصال و انقطاع و ارسال و اضطراب و نحو آن از  
 نکارت و شد و تو و قلت بلطف و پرین تقدیر حدیث نقسم به شیوه بسوی صحیح و حسن و ضمیع یا صحیح  
 باعتبار عدالت و ضبط والصال باشد و صمیع باعتبا راستقار یکی ازینها بالمره پرچ باشد و حسن باعتبا  
 فهیم چنینی از آنها پس صحیح مرتبه اعلی است و حسن مرتبه متوجه و صحیح مرتبه ادنی و اگر نظر بسوی  
 اوصاف روایت کنند و گویند زرادی یا نقص عدل ضابط است یا غیر قدر و همین و مجهول و کند و پ نحو آن  
 پس بحث لازم و تعیین رو و اگر نظر بسوی کیفیت اخذ روایات و طرق اخراج ایشان برای یاد  
 کنند این بحث باشد از اوصاف طالب کیفیت استفاده او و فاؤده شیخ اور او کیفیت اخذ او از  
 قرائت و ساعت و اجازت و بجز آن و اگر نظر بسوی اسماء و انساب ایشان کنند پس بحث از تین  
 تشخیص زوات ایشان باشد که این مختصر الحججی و امداد بالعدل من لمملکة محملة على ملادت  
 التقوی و المدقق و مراد بعد کسی است که اور املاک حامله و باعث کننده بر ملازمت تقوی و مراد  
 باشد و پرین تفسیر عدل کرت با اصول فقه و علوم حدیث و کتب فقه مطابق اند و آصل عدالت داشت  
 استقامست است یقال طلاق عدل ایست قائم و اطلاقش بر استقامست سیرت و دین می آید  
 و آنکه تفسیر را در ذوقه تعالی ان اللہ یا مر بالعدل و الاحسان احوال اند فخر الدین رازی در تفسیر کربلا  
 سرو و آن احوال لغتہ اذ عبارۃ عن الامر المتوسطین طرفی الافتاد والتفریط انهی و آین تفسیر  
 بتفسر عدالت باستقامست و صحابه کمال لعنت اذ تفسیر استقامست بعدم جوع بسوی عبادت  
 ایشان کرده اذ ابوالمنظفر این سمعانی لغتہ در عدل از چار چیز ناگزیر است بمحاظت بر فعل طاعت  
 و اعتناب از معصیت و عدم از کتاب چیزی از صفات که قاچ باشد در دین و ابروی او و عدم فعل  
 چیزی از میان احادیث که مسقط قدر و کاسن به باشد فاز ناهم معتقد چیزی نباشد که را و اصول  
 شرع بود چوین شافعی والدامام الحنفی مقدمه علیه در چهیم نعمت سرت و چون ثقت حمل شد  
 چیزی مقبول شود در اسباب المطروح قطب السکرگفتہ این تعریف عدالت که حافظین چه نوشته  
 شنک نیست که این تشیدید در عدالت بجز در حق مخصوصین و خلص معمدین تمام ممی شود بلکه در حدیث  
 ترمذی داین بجه و داری آنده ان هی بني آدم خطاؤن و خیر الخطایین التوابون و محبین در حدیث  
 مسلم از ای هر چه آنکه لغتی رسول خداهم و الذی افتشی بیده لوكم تدبیروالذهب الکبیری ذیوار بقوم  
 بذبیون فیستغفوون العذر فیغفر لهم و امثال آن از دیگر احادیث که بین فهمون وارد اند پس حصول

این ملکه در بر راوی از روایات حدیث عزیز وجود است و ادارت حکم رد و قبول احادیث بر آن  
 تلقینیک مجال بسیار مذیت آیس راجح قول کسی است که در راوی جزو صدق و ضبط هست و یک نمیکنند  
 و آنام شاضی در حد عدالت قولی گفته که بیاری از عقولاً بعد وی آزاد استحسن اذکر شسته اند و آن قول آنست  
 لو کان العدل هن لم بیات بندب لم بجز عدلاً ولو کان کل ذنب لایمنع من العدال لته لم بخدر بجه و خاداً لکه  
 من ترک الکبار و کاشت محاسنه اکثر من مساویه فهو عدل اشتبه گویم این قول حسن است و تلقینیک اهل لغت  
 سویداد است چنانکه صاحب قاموس در حقیقی عدل و عدالت چنین نوشته العدل صند الجور و نیست جو  
 عبارت از ملکه راسخ مجده ایتان هر معصیت و نز جار در لغت آتی به معصیت است بلکه جار کسی است  
 که جو رش فالی بعدل و شرش غالباً برخیر باشد پس عدل دین غمین کسی است که مقابله مسدود  
 باشد و خیرش بیش از شرا و است زگشی و بجه گفته عدالت شرط است بالاتفاق ولیکن اختلاف  
 در حقیقی اوست نزد حنفی عبارت اسلام با عدم فرق است و نزد مملکه ایست در لغتنامه از اقتضای  
 کبار و صفات رخصی است گویم نزد حنفیه اداره عدالت نامه است که اجتناب از کبار و از اصرار بر صفات  
 است و نیست بعتره در عدالت فاصله که ثابت باشد بظاهر اسلام و حالی معلوم نیست قبل روایت  
 این کس که اینست و احوال است و عدالت او مشکوک است پس توافت دو اجلی است بنابر قول اعراف  
 اذ اجار کم فاست بنابر فقیه ایخلاف شهادت که در آن مقبول است ایشان طیکار خصم طعن در آن نکند  
 ولیکه بخر کیست عبارت ایکنیفیت راسخ در لغتش است که ازان صد و رافعال بیولت پیشود و بسبب  
 آن از اقتتاب هر فرد و کبار و صفات متفق یگردد و مرد و زن بضمیمن و فتح و امشد و بضمه مردمی و مرقا  
 دا آنچه خل ببرد است دوچیز است یکی از کتاب صفات والی بر روزالت مثل سرقه لقره و تلقینیفیت جمه  
 در آنقدر و شریوح دوئے نوشته که این نوع است اشتراط اجرت بر میان حدیث و قدم از کتاب بعض  
 مباحثات که دلالت برخست و توجه در عزیزش میباشد مثل ثقفت لیحه و خضابش بسیاری و کشت  
 عورت وقت خلا و تجذیث ببساد الناس بدل در طرفات و اکمل غیرسوئی در سوق و حست است  
 و نیمه مثل ایاعنت و حیا کلت و بخوان زیرا که قریب افعال خیسیه را اقتتاب از کنیب بینیاب است  
 در اکثر فاصی شوکانی گفته مراد بعد عدالت را که از است که متکاب باشد یا داب شروع فعاد و تراکا و خل  
 بینیزی ازان صد فیت اگر این اخلال قائم درین فاعل یا تارک است مثل مغلح حسیم و مردیک  
 و احتجب و ای اعتبر طوات بخاریه میان مردم که مختلف باختلاف شخصاً و ایزمه و ایکه و احوال  
 اس این را خود آیسچو مغلل دعاصرینی نیست و بنده در میست و شهادت مردم و میزین دنیا عمل این

گاه در میان  
 در کاشت و نشانه  
 و سازه های  
 ۱۶ آنست

۲۰

که مردم از اختلاف مردم شایعه میشست انهای تخلوی داشتند اینکه گفته رفیق اهل رحایت منابع این الشرع  
 و ادب و ادب اسلامی را با سلف و اقتدار این امر واجب الرعایت و لیس المراد سیره مطلق الناس نه  
 والمراد بالتفوی احتساب الاعمال السیمة من شریط اوفاق او بدقعه و مراد  
 بتفوی احتساب اعمال بیان شرک یا فضی یا بعثت سهت و گفته اند که در عبارت حافظ در رسم  
 تفوی قصور است و از زیاد است تقدیمی لاید سهت که آن ایمان بوجبات باشد و تفوی را اهل تغایر  
 شده مرتبه بیان کرده اند اول خود را از عداپ جاویدن نگهداشتن سهت و این افتخار ارباب تقوی است  
 که بسبب دور داشتن نفس خود از شرک جلی باشند یا خنی حامل سهت و همین مفترض است در آیت  
 والزم کلمه التقوی ذوم خود را از گذان دور داشتن است و همین معنی سهت و این اهل المقرئ  
 والقول القول خالصهم برگات میان السمار والارعن دور اصلح اهل شرع همین مرتبه را تقوی نامست  
 سوم اذ شباهات نیز خود را نگهداشتن و از بعض شباهات و مفترضات که مفترض باز تکاب گذاه میشون  
 نیز احتساب نماید و این مرتبه را تقوی حقیقی و مرتبه دلایت نامند و همین اشارت سهت والقول  
 حق تقاوه ولا تموتن الا و انتم مسلموں ولئے اسباب فتن و قوایط مردم از برای آنست که و  
 چیزی ازان محل در عدالت سهت تا بینه ما چه رسید و مراد از فتن ترک و اجبارت ایمان بجهات  
 و علی پذرا مراد از فتن در عجل سهت نه در اعتقاد که آنرا داخل بعثت دارند و اکثر استعمال بعثت غیره  
 سهت و کتاب الکریم داخل فتن سهت یکین بجهت شدت طعن و درک و تباہن حکم ویرا جدعا شدروه این  
 اکسیاتی و از بخا معلوم شد که فاسق را عدالت نیست و سلم در مقدمه صحیح خود حکایت اجماع بر دو خبر فرقه  
 کرده و گفته که خبرش غیر مقبول است از داہل علم چنانکه شهادت و لکش مردو و سهت نزد همکنان تا دمیکاره  
 صدق و صلاح از ولایت نشووند و تائب شود از براهم فتن چنانکه امام سیاری و دیمیح خویکتاب الشهاده  
 رفعی محظوظ و جوینی والد امام الحسین ای المعالی از شاخصه و تحقیقین علماء حنفیه اگرچه اخبار مقبول شهاده  
 ناپس کرده اند لیکن اخبار مقبول روایتش نموده ایس اگر قائلی بر این تقویه کند مسند باشیم بالاجماع باشد  
 و حافظ درینجا در رسم عدالت عدم بعثت گرفته و گفته که میتوان عدل نیست ولیکن همیشی که در بحث  
 طعن روایت قائل مقبول مبتدئ شده که بعد عرض مقتضیه تکفیر نیست و این مساقط با کریمهاست و جواز  
 پیدا نیست که مدار روایت بر حدق و ضبط راوی سهت نزد عدالت پس اگر صدق و ضبط او معلوم نم  
 مقبول باشد هم معتقد که بود و در حجیمه همین روایت جماعتی از معتقد دعات هم آورده که قوح در این فتن  
 بضم اهل صول سهت و سخن درینجا نیاز به برین نیست و در اقسام طعن روایت پساید و الضبط

متسط صد رو هوان یثبت ماسمه بحیث، یتکل من ام تهضاد کا صنی شام و ضبط فنا  
و هو یه بانه لذیه متدا سمع فنه و صحیح لی ان یو دیه صنیه و ضبط ده گونه است کیکے  
ضبند صدر و آن اشبات مسوع است بر و جهیکه ممکن وقا در باشند با تحضار او هر و قدت که خواهد و  
عزم و دوم ضبط کتاب است و آن تکمیل اشتن کتاب است نز و خودش ازو قلیکه آنرا از شیخ شنیده  
و صحیح کرد و هست تا آنکه اداری وی کند ازان و نزهه بجهود روزار و ایت بهر و فشم است آن بصلاح  
گفتة قومی از محدثین تشید کرد و لغفته اند لا جمیة الافخار و اه حفظا و این نزهه با کلام ابوحنین است  
اینچه در نز الالواز اگفتة العزیریه فی الحفظ ان يحفظ المسروع من وقت الشیاع الی وقت الادار و لم يتحم علی  
الكتاب و ایند المصحح ابوحنینه رکتا یافی الحديث فالمیتشر الروایتہ باعتماد و لکتاری بکان ذلک سیما  
یخود که امام ابوحنینه  
لعلم المتخصصین القاصیرن لی یوم الیقیمة و لم یغدو اور عده و لقواه لنه کیم احسن محل در باره عدمها  
خواه بجهود و دیکشان  
الامم ابوحنینه کتابی در حدیث انتکت که امام را هم خیان آحادیث دسته هم نداده و سوادیمین همیست است  
الث فی شیع الدلائل  
آنچه در تلیوح و توضیح در بحث تعریف فقره نزهه للعلماء والمجتهدین لم تپرسیم علم بعض الاحكام مدة جدیهم کیم  
حنینه در ملم پیر الدین للخطی فی الاجتہاد و لکلکه مکمل عن بیعتین سیار فعال فی است و شتمین نازه کی  
این پس این و قرع خطرا و راجهها و مجتهدین یا بنا بر مخفی ماندن احادیث ایشان است و یا بنا بر نسبیان آنها  
و این همیز بیت صحابه جائز است و بیشیت ویگران اجوزا بشد زیرا که از صحابه کرام بعض احادیث نزهه مخفی ماند  
چنانکه حدیث هم جده از ابویکر صدیق ره مخفی مانده و میره بن شعبه بفیصله رسول خدا از امثله این ایند  
آخریها صحا البسن و یعنی بر عرض تقدیمه تکیم با عمار مخفی مانده که ارواه البخاری و سلم و یعنین بازین عمر حضرت  
سم حفیض مخفی مانده کناروا قصدت ناکانه الوطا و حافظ و فتح الباری باب المسح علی ائمین اشارت  
بدان نزهه و یعنین از عمر حدیث اخذ جزیه از کفار محوس مخفی مانده چنانکه امام را کلم موظاب روایت جده  
محبین علی اخراج نزهه و یعنین از عمر رضا است و آن در باره مقرر کردن هر کشیخ مانده و مرد باز ازان مدع  
می کرد تا آنکه زنی در مقابل ایشان اگفت که وی تعالی و قرآن کریم در باره تقریره کشیخ میفرماید و ایتمام احدها  
قطظا ایس عمره از قول خود رجوم کرد چنانچه در تفسیره مارک است یعنین حضرت عمرو غمان از کشیخ  
بعمره من میکرد وند و حضرت علی هز وغیره از صحابه ایشان درین امر مخالفت بعده چنانکه نزدی و مشرح  
مسلم و یعنین ترددی روایت کرد و یعنین حدیثه همی از فرار از موظعیکه و با در اینجا انتقاده باشد و یا به  
در اینجا یعنی بر عرضه وغیره از صحابه مخفی مانده چنانکه سماری و سلم حدیث طولی درین باب اخراج نزهه و یعنین  
از شیعه حدیث دیت است اسقا طه جنین و عوامش برد و یا کنیکل دادن مخفی مانده هز

و قصه این مرد بخاری

از کورست همچین از عمر رعن حديث وارث بودن زوجه از دیت زوج خونخی بازده بود و میگفت که وارث دست عصبات اندوز و جهرا حق ارش زوج مقفل نبی رسدا تا آنکه ضحاک بن سفیان عمر غفار ازین حکم مطلع شست باز عمر همچو کرد و طایپه و آمد و ترندی مقصداش ند کورست همچین از عمر خود بعد اندین عمر و زیدین ثابت حديث فحشت طافت دو اعراب ای حائضه مخفی بازده چنانکه در زندگی شرح مسلم است و خلاف ایشان حدیث بخاری مسلم است بلطف لاین فرن احمد حکم تیکون آخر عهدہ بالبیت الا ان تخفت عن العاقف همچین از عثمان رعن حدیث درباره حکم عدت از یکدزه جشن فات یاد و مدت در خانه مستوفی گذا رمخفی بازده تا آنکه فرعیه بنت مالک قصه خدر بیش او بیان نخود پس موافق حدیث فیصله نمود که اراده اصحاب پل من همچین از علی بن ابی طالب و از حضرت عباس فاطمه زهراء حدیث از اعشر الانبیا را اثر نکنده صدقه مخفی بازده و طلب راشت از ابو بکر صدیق بعد وفات آنحضرت نموده و در صحابه ایشان قصه مشیر و حاذکورست همچین حدیث منته تحریر مردمین از علی کرم اللهم فیہم مخفی بازده چه در حیث صحیح آنده لالحق بوا بذاب الدبلک ارشاد و عیتلان مد من بدل وین فاقتلوه وین نیز در صحابه بخاری است همچین از عبد الله بن سعد و مسعود تین عینی قل اعوذ بر المغلق و قل اعوذ بر النباس مخفی بازده و انکه ایشان اینین هر دو سوره نیز در صحابه بخاری کتابه تغییر موجود و است همچین عبد الله بن مسعود متعدد لکح راجه زمید اشتند ایشان مبلغ شخ و میگفتند یا ایها الذین آمنوا اللهم تخرموا طیبات ما احل امسد کلم و این نیز در بخاری و حاشی و شرح وی سلطنت همچین از عبد الله بن سعد و حدیث و فتح هر دو دست بوقت رکوع در نماز بریم و زوال مخفی بازده بود و قطبی میکردیم یهود و دست خود را در میان هر دو زانوی خود مینهاد و این قصه اش در ابو داؤ و ترندی و لسانی است همچین حدیث استیندان از عمر رعن خفی بازده چنانکه بخاری در کتابه استیندان اخراج نموده و امثال این همچین احادیث بسیار بیشتر است که از صحابه کرام خفی بازده و حکم بخلاف آنها ایشان واقع شده با وجود دیگر کثر اوقات ملازمت کنحضرت ممیزو ندیم اورت حکم خطا و سفیان آنکه مخهیدین و مخفی بازده احادیث بخاری در ایشان چه قسم محال مensus داشته آید و بکلام دیل نقلی یا عقیلی این حکم بایشان معمول علیه نمیباشد اناسه و انا لله راحعون **ص** جنگ هفتاد و نیم همه اعترافات پرونده نمیزند حقیقت روا افسانه زند - آدمیم بر انکه ضابط کیست و پچیز ضبط شناخته پیشود این اصلاح لغتیه ضابط است که حافظ متعقب غیر معقل و غیر ساری و شاکی در صالح تخل و اد اباشد اگر روایت از حفظ بازگشت بآنند اگر روایت حدیث البعلیه نماد تاثیر ماست که عالم باشند یا پنهان مصل و تغییر معانی الفاظ است و شناخت

میشود و ضبط باین طور که به عالیش پایر و ایات ثقافت معرفین بحسبیط و اتقان اعتبر لفظ پس نگردد و هفت  
 اکثر و مخالفت اقل باشد و معلوم شود که دی صنایع است و بحیرث اوی اجتماع رو دو آگر خیر المخالفت است باز است  
 ثقافت پس اخلاق اضطرابی شد و یافته شود و احتجاج بحیرث اوی شناخته انتهی که درینه سکون شهید العمد اتفاق  
 میل الصدق والیقان که اشتراط ضبط صدر پیش از زمانه تدوین کتب حیرث بود و هنوز ضبط کتاب در کارا  
 شاه ولی اللهم محمد حیرث دهلوی در ایشان العین نی که مشارکه المیم نوشته اند که در زمانه صحابه و تابعین  
 احادیث رایا و میداشتند و ضبط آنوقت در جو دست حفظ بود و وزمانه تبیخ تابعین ولد مل محدثین تا طبق  
 آنمنه از این مشتند و ضبط آنوقت در تبیخ و احتیاط در نظر خود حرکات و سکنیات و تصویر حروف و مقام  
 بر اصول صحیح و حفظ آن ب از عوارض طاری و شلآن بود و حفاظت حیرث در اسما رجیال و غیر ب لفظ و ضبط الفاظ  
 مشکله آن بضمائیت شروح ساختن پس الحال ضبط آنست که کسی کان بضمائیت و شرح را در نظر داشته  
 بحسب آن روایت کند و لکم ادایشان و جاده و اجازت محروم و شلآن شائع شده بخلاف طبقات بقیه  
 مهندی بحق و قیده بال تمام اشارة الى الرقبة العلياني ذلکه و در تعریفی صحیح لفظ ضبط رایت ام  
 کرد و گویا اشارت بوسی تربه علیا دین باب فرموده کویم اگر مرا بتام نام است پس تحقیق مرتب معلم  
 است زیرا که یکم راین جهیت بناشد سینی ضبط صدر یا ضبط کتاب پس وی سی المحفظ یا ضمیف الحفظ است  
 عبارت چنین یا در ضبط کتاب خود تمام و قصیر تصدیق شدیت پس دین تعریفی تجییل است و دیگر از طاہر کلام حفظ این جهود ریغت  
 و فیض خواه بر از نکاره  
 ضبط آنست که این ضبط در هر رادی شرط است صحابی باشد یا غیر اد و پون این معنی شرط باشد اشکال  
 وار و شود زیرا که تجییل نزد کلام ب صحابی راوی مشتعل بر صحیح و تقدیمی میست و لغرض حفظ این ادیان  
 الحفظ و حذف آن زرفته چنانکه در دیگر راد است غیر صحابه از کش می کنند بلکه نزد ذکر صحابی الکتفا کرده اند تعریفی  
 صحابی بودن او و صحابیت همیش هدل بودن اوست زیرا که نزد ایشان عدالت صحابی و عدلی دین  
 او بقدر شده است عمل دین دی فارمه ضباط بودن کو کرده و این منافی عدم ضبط و سور حفظ او غیر است  
 و نتوان گفت که صحابه اینکند بایشان از ایشان نگارست شناست شده که مید ریس سلم لعم پیغمبر  
 در اشرف طاعات که ناز است این ایشان که که آنکه آنکه از فرقان فراموش شده و فرمود رحم احمد فتنها  
 اذکری للبارحة آیه کنست اسپهرا بلکم از اینیان و حی خانف گشته و این از دلقا به بیان علیی السلام سایقت  
 اند فرمودت می کرد تا انکه آیه که نیزه لا سخر که اسانک لتعجب نازل شد چنانکه در صحیح معاویت و محبین این ایشان  
 جماعتی از صحابه شناخته گردیده مثل ایشان عمر فاروق مقدمه تمیم را با عمار و با وجود بیاد دی عمار بیاد و شنایام  
 و پیغمبر از عبد اللهم بن سعد معاویتین فراموش گردیده تا انکه گمان بده که این بود و از قرآن فیضت بعنایم

بخاری در مناقب عبد الشفیع مسعود و کتاب التفسیر اشارت به این که رود آنچه نین عائشة صدیقه این عمر را در تلقی  
پیش غشوب بایکم ساخته و هم از قواری صحبت حفظ است و گفته اخبار را بنابر جواز نشیان نه مل میکردند  
چنانکه عمر خبر فرا خلاصه شد قیدی اعلان کرد و فرمود لاذری حفظت امام شیعیت و در بعض روات احتیاط میکرد  
چنانکه قصه عمر در بخاری کتاب الاسیدیه کان لاالت بلان میناید و چنین قصه ابو بکر صدیق در هم جده و قصه  
علی تصریح در اختلاف روات معلوم است و آین هم امور بنابر جواز نشیان بر راوی است زن بنابر طلاق کند پس  
کذب بر رسول خدا در این صد مشهود دله با نیز امر ظلم بود از کابش منی کرد و چون این معنی ثابت شد معلوم  
گردید که صحابه در طرد نشیان مثل غیر خود اند پس این شکال قوی آمد و جوانش آن شست کاصل بینا حفظ و عذر  
نشیان است چه نشیان بر راوی طاری می بشود میکن در صحابه که روایات شان مدون گشتند این نشیان  
محقق نشده تا بدان قیح توک کرد اکتفا کرد و در اصول حدیث بذکر اعلان حفظ و هم و جوان و کجا ای در آنج  
این شکال از طرف آنکه جرم و تقدیل که تو شیوه صحابی در ضبط و تلیم در غیره وی از روات کرد این چنین گفته  
کاصل در ایشان حفظ است و خلاف آن ناوجانانکه اصل در ایشان عدالت است جرم نادر و ناده و چو  
باشد و متصلح ماسما استاده از سقوط فیمه و مصل آن شست کا اسنادش از سقوط سالم باشد یعنی

متصل

آنچه ریث بآن منقطع نباشد بهر و چه که بودند در اول نه در سط و نه در آخر فاضل اکرم سندی بکی در شر  
مشی گفته احمد الصال الحنفی تقریب این هم بنابر علی از نذر هب اکثر الحنفیین فی الامر سل الفرون الثالثة عن  
نهضه ائمه الحنفیه جسته و کذ المثل سل جسته عند ماک و الکوفیین اینهی گویم این و چه چیزیست زیرا که جمیت مرا  
و گیرست و محبت امر و گیری این جمیت امر سل لازم نی اید ذوق سل در حد صیحه تجییت یکوت کل میز رجا  
سمح ذات المودی حز شیخه بر و چیکه هر کی از رجال اسنادش سمع آن خدیث از شیخ خود کرد و به است  
و یار اوی آن حدیث را از ردی عذر بطور اجازه اخذ نموده باشد قال السنوی و مصل را موصول نهضه

و با حمل متصلح حیثی را گویند که از اینه از زمان خلود خبر ترا آخرا ناشی اغفل متصلح باشد با نظر که هر کی ا  
دانش اخذ آن از من فوق آن کرد و سبب خواه مروع بسوی جای سال است آن بآشید یا موقوف

در حسنه بود و اما آغاز تابعین چن اسانید آنها متصلح باشند پس از زامقطع نه مند نه متصلح عراقی و  
الغیه گفته اند که تن اسم المتصلح فی المقطع فی حالة الاطلاق و امام التقيید فی اجزء و واقع فی کلام هم که  
نه متصلح ای سعید بن الحسین اوی الزہری اوی ماک و نحو کافیه این اسلام کفته مطلق متصلو  
بر مرغوب و موقوف نیشود و مثال متصلح مرغوب این است ماک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله  
ابی عین رسول احمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم و مثال متصلح موقوف ماک عن عارف عن ابن عمر قوله و ای

والستد لقدم تعريفه وتعريفه سپیش این در ضمن اسناد نمود کو شده زیرا که اساد و سند زدن با  
اصول حدیث ریک مخفی است پس دارو نمیتوان که در ما قبل تعریف اسناد بیان نموده نز تعریف اسناد

و المعل لغة ماقیده عله و عمل جمیع اسم مفعول در غفت آنکه در هدست باشد و هدست بکسر عین بخت  
اسنام و متن است و این حقیقت در اجسام باشد و استعمالش در غیر اجسام مجاز یا استعاره است قال السجوات  
و اصطلاحاً ماقیده عله تخفیف قادحة در اصطلاح محثیں حدیثی را گویند که در اوی عادت خوب

۱۷

قادحه باشد و ظاهر حالت اسناد است ازان بود و مثال علمت خوبیه قادر تغیر در اوی دیگر لفظ از تقدیم  
و وقت داده از و خوان شدست و تقدیم علمت خوبیه بودن اذ است که علمت ظاهره راجه بسوی ضعف  
راوی یا عدم افعال هدست و احتراز ازان تقدیم اصال شنبل عدل ضابط تقدیم شده پس چون

نه کی این دو معدوم شود و بعد منظمه هم سوم گردید باسم خواه اتفاقیع یا صحف و مانند آن از اول پس  
عدم علمت شرط ظاهره هست نه آنکه همراه آن توجه خوبی باشد و تقدیم بقایه از است که کاهی علمت خوبیه

در اسناد یافته می شود یکن قارح در متن نمیباشد و در بحث محل بیان خواهد شد آنکه شود که تقدیم  
علمت خوبیه قادر بودن هست که اکبر ضابط جازم مثل این چیز علمت قادر خوبیه بیست و چهار

آنست که کاهی از جازم ضابط نیز سه و ماقع پس بباران ضرورت اعتبار این قید امد و المثانه  
لغت الفره و شاذ در غفت فرد گویند که از بیان جاعت بیرون افتاد و شاذ صنفه ایم فاعل است از

صفحه هر شد و یقال شد و یعنی بعض این احتجاج شذ و اذ انفرد و اصطلاحاً ماقیده الفره الادی  
من همواریه و شذ و در اصطلاح اهل حدیث آنست که خلاف کند در این راوی از کیکه ارجح از هست

و بین تقدیر اعتبار بودن راوی تفهیه باغی لفظ ایکه در معتبر باشد بلکه باغی لفظ شخصی واحد ارجح از اوج  
کافی است تیخ تدقی الدین ابن دیقیع اعید در کتاب الاشتراح و تحقیقین حافظ ابن حجر ذکرت بر این

لغت ایکه عندهم ما القتل شده دعیت انتہی پس ضبط راوی و تحقیقین ملامت حدیث از شذ و  
علمت شرط نکرده و شک یافت که از اشتراط این هر دو در تعریف صحیح للاید است زیرا که افسر عالی

بودن را دی موجب صحبت حدیث شدست پس هر کفر کش اخطار در حدیث باشد وی مشروک گردید ارجح  
عدل باشد و تحقیقین اگر حدیث شاذ یا محل باشد زیرا که سچ کی نیکویید که علل بر حدیث باشد کرد اگر حدیث

در این علمت قادر بوده باشد غایت آنست که بعض علل را که ایجادیش معتبر داشته از علماء هم  
فقه معتبر نمایند مثل ارسال و اتفاقیع و تدلیس و خوان و خلاف ایشان و ترمیم یعنی عمل علیت

زیرا که تکه ای علت را فته عیشود میکن قاروی نمی باشد پس از مهدی شاه رسیده شی که بین اوصاف مجتمع شده نمای  
 اتفاقش را خرط میکند تا آنکه ظن سلطنت از شذوذ و علت غالباً شدو و فقها این را اثربند میکند بلکه نه  
 اجتماع این هرست و صفت نامش صحیح می نهاد باز چون ظاهر شود که آن شاذ است روشن میکند پس من  
 میان اهل حدیث و فقه اخوا خلاف است خلاني که هست در تبریه ادعيه في الحال است بود و دو صفات  
 سنه کانه و فرقین مجتمع اند به آنکه وجود علت قاروی حضرت امامی سخاوی در شرح الفیه گفته از کام مصنف  
 معلوم شود که شا ذرا صحیح گفته شود و گفته غایت مانی الباب آنکه صحیح راجح بر شاش باشد و مر جویت منافی  
 صحت لذت پس بکی اصح باشد و دیگر صحیح پس عمل بر راجح باشد زیرا مرجع بنابر معاصر شاد بعیم نه آنکه شاذ  
 صحیح غایت زیرا که نزد بعض صحیح شاذ بیباشد و هدایت اکمالی انسخ و المنسخ و من تعالیٰ لصحيحین و جد فیهم  
 امثله من ولایت شاهزاده و لطفیه لاخوسیاتی انشا الله تعالیٰ در این شاذ تفسیر و دیگر چیز است که در مایه  
 انتشار اسد تعالیٰ نذکور خواهد شد یعنی در قول حافظ ششم سوال حفظ انکان لازماً للارادی انم و باجمله هر حدیث  
 که عدا این قیو و مجتمع شود حکم بصحت آن که نتیجه اختلاف در میان ائمه حدیث و در هر چیزی از این مفقوه  
 شود از صحت خابی گردشل مسل وغیره و که ای و بعض احادیث اختلاف که نتیجه بنا بر اختلاف در وجود  
 این اوصاف و بنا بر اختلاف ایشان در اقتضای اصل و مفهوم این اوصاف این اصلاح وغیره گفت  
 چون در حق حیدری گویند که این حدیث صحیح است معینش آن است که سندش نیفل و دل ضابط متصل شده  
 است اذ آنکه در نفس الامر مفهومی است زیرا که بعض احادیث صحیح چنان است که عدلی بر واشر نفوذ گشت  
 و نیست اذ عین آن اخبار که امت بر تلقی آن بقبول جماع کرده باشد و بعضین اگر در باره حیدری بگویند که این  
 صحیح نیست یعنی آن است که اتنا داد بروجه همچو بصریت بصحت از رسیده نه آنکه آن حدیث و نفس خود کذب است  
 انتی گویم اکثر علم هم برین رفت اند پس جایگاهی نهی صحبت که نتیجه مراد ازان این نهی ثبوت هستند اعلی الوجب  
 المعتبر باشد نهی محبت اسطبلای حیله چه اطلاق صحیح پرسن نیز آیدی پس نهی صحبت شامل نهی صنعت است  
 و میین که ای عین غیره گفته اند که این بین یه نافع نیست زیرا که عمل بر حدیث صحیح ثابت میین است  
 و بعیض ثابت معنی گود نفس الامر که نسب بنا شده و این مبالغ و در کتاب بعدة حکایت شد از قوی از  
 ایشان حدیث که و قاضی ابویکر با قدری گفته هر قول من لا يحصل علم بمن الباب تلبیه در لغت بجهة  
 آنکه و هر شیا رکون فقول و بخوا لاحذا الحجت قول او دختر الاصحاء بشرط حبس است که شاید  
 صحیح و تناول غیر صحیح است و این عبارت ماناست باشند گویند الجواب عن طلاق هم انسان پسر  
 درینجا صحیح ندانه است و جذر الاصحاء تعریف اد است و یا قیه و قدر که الفضل و باقی قیو و من

بمنزله فصل است پس آن پنجه ما سوای صحیح است ازان پر و رفت و کاچینش و کاغذ فصل ازان گفته که صحیح  
 از ناهایت حقیقیست میست تاکه برای وی چیزی فصل نباشد و باشد و اشتست که در عالم منطق پنجه کلی است  
 او آن چیز چون جیوان دو کم نوع چون انسان سوم فصل چون ناطق چهارم خاصه چون ضاحک است  
 عرض عام چون باشی قصیل هر کس در محل خوش نموده است و قول نیقل عدل احتراز  
 عملاً نیقله غیر العدل و قول اثقل عدل احتراز است از حد تیکه ناقله غیر عدل باشد یعنی مضر  
 یا مجهول العین یا حال بود پس مراد العدل آن است که عدالت او شهور باشد نه مستور پس هر که اصلاح عدل  
 میست یا بعد المثلث مستور است یا در ازان صحیح است وی خارج باشد ازین حد این اصلاح گفته عدالت  
 ارادی تارة تثبت تبصیر عدلين على بعد اللئه و تارة تثبت بالاستخفا ضعفهن اشترهت عدالت بين اهل  
 النقل و نحوهم مثلكم اسلام و شیاع الشافعیه بالثقة والا مانع استغفه فیه بذلک و هدا بهوا صحیح و علیه الاعتماد فی فن  
 اصول الفقه و اتفاقاً یکمل عن عدالت من خلق امره على الطالبین انتهی آن گفته شو شو نیقل عدل گفت و نیقل  
 شفه چنانگفت با اکله این لفظ جامع میان هر دو و صفت از عدالت و غلط است که اطلاق شفه بر مقبول تر  
 می آید اگرچه ضبط تمام نداشته باشد پس برای رفع دهم این معنی تصریح به در وقی کرده و یا اثکه نقطه مشتعل  
 نفس ضبط است و تصریح در صحیح لذاته نام الضبط است پس اگر در در اولی ضبط نداشته باشد  
 و اگر نیقل کثیر بخطاب است اگرچه صدق و عدالت داشته باشد حد تیکه متوجه بود نیاز بر قدر فقر مشرط ضبط نام  
 کرد این شروع الافتیه و قول مدهی سیمی فضلاً لایست و سطیعه بین المیداء والخبر و قول او بیرون  
 راضی فرض نامند زیرا که در وسط بین اخبار واقع میشود و قول مصنف توسط الهم تعلیل برای تیکه  
 بفضل سنت و حقی خواهد گفته که این اصلاح اهل بصره است و اهل کو داین راعا دکونیز بجهت اکله حافظ برآ  
 با بعد خود است تاکه از خبریت ساقط نشود مثل ستون خانه که حافظ سطح از سقوط میباشد انتهی.

یوحن باب ما بعد اخبار عمماً قبله وليس بخت له و این ضمیر فضل خبر میدهد باینکه ما بعد وی  
 از اینکه ماقبل او است خبر واقع شده میست آنچه باعی ضمیر فضل و قصده بنت برای ماقبل زیرا که ماقبل  
 در میان نفت و منhort با جنبی منع است و آین تعلیل دیگر است برای تیکه دی فضل این حاجب  
 ذر کافیه گفته که برای این ضمیر عملی از اعراب نبود و خلیل و بعضی از عرب او را بتدادیگر دانند و ما بعد  
 خبر از و انتهی - و قول مدهی از خروج ما میشه صحیح کیا امر خارج عن نکاتقدم و از قول او  
 لذاته خارج میشد آنچه میشه صحیح است یکن نسبت امر خارج از اشتست که از قدم و رفعت الباقي شرح افیت  
 افته که صحیح بغيره بجهة حسن لذاته است که رو اسنف شهور بحمدی و امامت با غشنه یکن بد رجاء رجال صحیح

در حفظ و اتقان زند و احادیث متفرد بدان منکر شمره نشود و متن نیز تراز و محل نیز داشته و تیقا  
 رتبه ای رتب الصیحه یا سبتفاوت هندا لاوصاف و متفاوت  
 اندیزه ای رتبه ای اوصاف که ضبط و عالیت و خوان سنت زیرا که بعض روایت  
 راید طولی و کعب علیا ر حفظ و اتقان است و بعض را افقان تا صراحت درجه افقان او شان سنت پسر  
 علیا حالت نوعیه است که ماحت آن مرتب استرات اندیزه حالت مخصوصه که در ان این تفاوت جای  
 نشود مثل در انسان رتبه علیا رسالت است و ماحتی کو مرتب و گیر نیز استند که تفاوت آنها نسبت  
 که دیگر غیر منعی است المقتصینه للصیحه ذی القویه که این اوصاف تقاضه تفسیح حدیث اندیزه تلقی و تقوی  
 اوصاف و آنها احادیث صحیح را ده مرتبه نهاده اندیزه که این العربی و عارضه الاحوالی شرح تردیدی زیرا این  
 حدشیش که از احسن صحیح گفته نشسته اول صحیح مطلق و آن حدیثی است که در ان خلائق بدان کلامی نیست  
 و آن خلیق تلیل و غریز است بز دم صحیح بقول عدل واحد سوم صحیح شاز غیر شرایط و قسم دو قسم بدروزه است  
 نقل عدل واحد از صحابی یا نقل عدل واحد از تابعی و داخل مشوره بدان ثالث و آن حدیثی است که متوجه  
 شد بدان یکی از امکنی این بخ قسم است که همه لا ابو عیسی تردیدی اذکر کرده و بخاری و مسلم اقتصار بر چهار صفحه  
 ازان منوده نبرشا ذشنشم مرایل است و این هر دو امان معنی بخاری و مسلم ازان شی کسیز زکر کرده اند  
 و اهل حدیث از کارش می‌لذند و صحیح بقول اوسن بر جهیزیک در اصول فقه بیان کرده ایم مقام حدیث در شد لغتی  
 و اهل علم بر زکر و علش متفق اند و تدیس بر اقسام است اطالع پدر کرآن نیکتم ششم حدیثی است که در ان مخفی  
 راویش کرده شده باشد و در هر کتاب از انجمله شد و ابد بوده و در اصول نادرست بسیار غیر احکام آنهم حدیثی  
 در درود رادی صدق و عیجها نظر است و این فتحم لا ابو عیسی تردیدی صحیح نمیکند و مثل آن در صحیح بطریش ابد آن  
 انتهی گویم این العربی در سهار صحیح توسم بکار روده گوییا این اصطلاح الکدی است فا نهال اسما کانت مفیده  
 الغلبة الظلن الذی علیه مدار الصحیحة افتضحت ان یکون لکھا در جهات بعضها مفوق  
 بعض بحسب کلام المقویه پیش این اوصاف نهید بلکه ظن بودند که بدان در احتجت پس این  
 متفق است که بر ای صحیح در جهات باشند که بعض ازان فوق بعض باشد بحسب امور مقویه و آین اسدال  
 فتن بحال افغان بر تفاوت مرتب این اوصاف است بنابر تفاوت مرتب معلول که عبارت از ظن غالب است و علاوه  
 این است که این اوصاف علت است بر ای افاده ظن غالب و راجه ای این مرتب متفاوت نمیگیر  
 ای اند که این اوصاف را نیز مرتب باشند بتعابره سیری از مرتبه ظن غالب در نه لازمی آید احتمال تخلیه این  
 در مرتبه واحد و نیز لازم آید اجتماع ظن غالب و اغلب ظن بحسبت خبر واحد و وجه لزدم بر این نظر است

مخفی نیست در شایعی شرح در فتح اور بارہ فرق میان طبقات عالی و طبقات پایین اقرب است  
 مر جم باشد بر دیگر امدادی جانب راجح را اخذ نکرده و جانب راجح را مطروح نیز نموده پس از ناظم نویسید و  
 اگر اتفاقاً دول بر احمد رجاء شد و جانب دیگر را ترک کرد پس آنرا که نظر رفاقتی رفاقتی را می‌داند و  
 کن لک فاماً یکون روانه فی الدین رجاء العلیاً مِنْ الْعَدَاكَةِ وَالصَّبِطِ وَسَائِرِ الصَّفَاتِ الَّتِي  
 توجیب الترجیح کان اصحه مما دونه و چون قرار امر رین حق شد پس هر حدیث که روایات او در  
 علیاً از عدالت و فضیل و سائر صفات موجه ترجیح باشد اذکار حديث اصح باشد از اپنے  
 نظر از دست زیرا که صحیح کافی شهود رسیده شد و کافی غریب دین خود مشاهد است اند و نظر خاظنی محال و  
 اینجا بعض علماء حدیث اطلاق اصح اساس نمیدهند بل و مفصیل این جمال نموده  
 در مقدمه شرح حمله نوشته و گفته قال ابو علی الشافعی الجیانی اننا قلنا من سبع طبقات شئت مقبولة «لما  
 شئت مترکمه وال سابعه مختلافه فيها فاما ولی ائمه الحدیث و خفاطه وهم الحجۃ علی من خالقهم و قبل  
 انفراهم الشانیة و بهم في الحفظ والضبط لحقهم فی بعض روایاتهم وهم وغلط و الف لبس على حديثهم الصحت  
 و بصیرح ما کهوا فیه من روایت الاولی و حکم لاحقون بیم الشانیة «جئت ای شاهد من الامه و غير غالیة  
 ولادا عید و صحن حدیثها و ثبت صدقها و قبل دهنها فهذا الطیقات احتمل اهل الحدیث الرؤایة  
 عنهم و هنده الطیقات یعنی نقل الحدیث و ثبت طبقات استقطابهم اهل المعرفة الاولی من وهم بالکذب  
 و وضع الحدیث الشانیة من علیهم الوهم والخاطط الشانیة طائفه غلبه البعدة و دعوت ایها  
 و حرفت الروایات وزادت فيها بتجویهها وال سابعه قوم مجھولون انفراد و برروایات لم تبايعو اعلمها  
 فقبلهم قوه و قفهم آخره انتهیه میجون درین طبقات تفاوت بحسب قوه و ضعف است اختلاف  
 کردند در افق اطلاق اصح اساس نمیدهند اما و معین کرده شو و یان و اینجا اقوال ایشان درین ای مضرط  
 و اقتضده چنانکه گفت هنر المرتبة العلیا فی ذلك ما اطلق عليه بعض الاممۃ انت  
 اصح اساس نمیده کافی عرساله بن عبد الله بن عمر عن ابیه پس از انجام مرتبه علیا  
 در باب اساس نمیده که حصل آنکه حدیث اطلاق بر صحیت او کرده اند این است که مشلان یهودی از سالم بن عبد  
 بن عمر از نیدر خود یخوازد و رایت کند آنکه احمد بن حنبل و اسحق ابرهیم الخنظی المعرفت بابن راسه یهودی این را ایم  
 اساس نمیده گفته لنه الگفته شود که میان قول مصنفین هنر المرتبة العلیا ایز و میان قول در المرتبة الاولی یهی  
 ای مطلق علیها ایم علی ما سایتی میانا فات است زیرا که این بقدر اطلاق اصح اساس نمیده ترجیح  
 داده بمحض غایبی و جو اینکی نشد که مرتبه علیها ای و مصال است یعنی مطبقاً علیها بودن او که بر این

دار صحبت حدیث است و دو مدلیسا پرورد این بحسبت جملات بعض آنکه حدیث بران پسندیقات نیست  
هر دو فتنی است و محمد بن سیدین عن عبید الدین قاسم بن عمرو الشبلی عن علی و مثل اسناد محمد بن

شیعیان  
بن حبیب  
سخاوه

سیدین از عبید الدین بن عمرو و مسلمی از علی کفرم اند و بهمراه پایین اسناد نزد علی بن المدینی و عمر درین علی الفطما  
و غیر ملا اصحاب الاصناف است و کابر ابراهیم الخنجی عن علی قدمه عن ابن مسعود و مثل اسناد ابراهیم الخنجی  
از علقم بن قیس از عبید الدین سعدوز نزد علی بن عین و شیعیان و شیعیان و علی این اسناد اصحاب الاصناف است که کفرم در خبر  
طرق این اسناد سیمان بن مهران از عش از ابراهیم الخنجی روایت شاید و اعمش همین تبدیلیں است اگرچه در خبر  
المرتفق است چنانکه سلم در مقدمه صحیح خود گفته پس صحیت این اسناد و دون از صحیت هر دو اسناد  
سابق باشد و اینه اصناف در ماقبل گفته و تیغه دوت رتبه بیشتر است و تابذله الاوصاف دیگران  
بعض طرق امام ابی حیفیه از حافظ بن سیمان از ابراهیم الخنجی از علقم از این اسناد در روایت کنند پس این همان  
دون از اسناد سفیان بن عینه از زهری از سالم از عبید الدین عسرت بتبار آنکه درین اسناد و صفات  
علوی است و آنکه گفته اند که در اسناد خاد و صفت و فقا هست است در دراسات اللبیس این را رد کرد و گفت

عقاوه راوی از مارات ترجیح میست اما این اسناد لائق تأمل کردن است زیرا که ۵  
در الات ایجاد است لاسم الشمر عییب په و لایتد کیر خزر للهلال په و از بینیجاست مناظره امام ابی حیفیه  
او را غای درباره رغم ایین و عدم آن چنانکه سید ابراهیم حییین در کتاب جامی مذیف فی اولتیه امام ابی حیفیه  
دو من را از زهری نقل نموده و نزد امام شیعیان اسناد مالک اذناق از این عاصم الاصناف است و تخصی امام شافعی از این  
اسناد متعلق کرده اند و عینی دیگر امام محمد بن جبل را متحقی بشافعی ساخته اند حافظ ذین الدین عراقی در شرح الفقیه

گفت و قم اسناد حدیث واحد بینه الرزجمة و بهمها اخیری به ابو عبد الله محمد بن سعیل بن الحباز بقریعی علی  
پرشق قال اخیر مسلم ح و اخیری علی بن احمد الحرضی بقریعی علیه بالقاهرة قال اخیر ناز مذیب  
اخیر مسلم قال اخیر ناز عجلل اخیر ناز بنته الشبلین محمد اخیر ناز الحسن بن علی اخیر ناز احمد بن جعفر بن حمدان شنا  
عبید الدین احمد بن حبلل شنی ای شنا محمد بن ادیس الشاضی قال اخیر ناز مالک عن نافع عن ابن عمر  
رسول اسلام قال لما پیغمبر علی بیعم بیعنی هنی عن النخش هنی عن بیعم حبلل الجبلیه و هنی عن المذاہن  
لنهنه و نزد ابو بکر بن ابی شیعیه و عبید الزراق ایش بیام و شیعیان اسناد زهری از علی بن محمدین عن ایش  
عن جده اصحاب الاصناف است ذکر ایش بیام مسلاح و درین باب قول و دیگرهم اند که در شرح الفیم کیزیز کورت  
رد و بخافی الوبتند که روایت بیگانه ایش بن سعید الله ایش ایش بوده عذر جلد ایش عن ابیه ایش  
و مکار ایش در ترسیمه مثل روایت بیگانه ایش بن عبید الدین ایش بیمه است که از جد خود و بعدش از پدر خود ایش

روایت کرد و ضمیر در جده راجع بکو بریده است و جد بریده ای بروه است و ضمیر در این راجح بکو جد است  
 و ای متی بدل است اذابیه تپس رجال این سناد در میزان خدالت هموزن رجال سناد نذکوره صدر  
 نیز سندر گو خدالت و ضبط و اشتبه باشد و تقریب التهذیب نوشته بریده بن عبد الله بن ابی  
 برقه بن ابی بوسی الاشعی الکوفی ثقیه بخطی قلیلا من المساد است انتهی - و کمال بن سلمه عن  
 ثابت عکیش و شل اسناد حادیین سلمه از ثابت بنی ای انس بن مالک حافظ ابن حجر  
 در تقریب نوشته حادیین سلمه بن دینار الهجری ابو سلمه ثقة عابد الشیب الناس فی ثبات و تغیر حفظه  
 با خرمه من کبار الشافعیه مات سنت سبع و سی و دو باره ثابت بنی ای کفته ثقة عابد بن الراعیه  
 و دو نهانی الرتبة کشمیل بن ابی صالح عن ابی عزیز الهریثه دون وکیل ازان و ترس  
 مثل اسناد سیل بن ابی صالح از پدر خواز ابی هریره است و حافظ در تقریب باره سیل ذکر گرفت  
 صدق و تغیر حفظه با خرمه روی لذ البخاری مفردنا و تعلیقها من المساد است و ابره صاحب کمیت ذکر  
 است و در باره این ثقة ثبت نوشته و کعلام بن عبد الرحمن عن ابی عزیز الهریثه و شل بویا  
 علاء بن عبد الرحمن از پدر خود و پدرش از ابی هریره حافظ بن حجر در تقریب التهذیب کفته علی بن عبد الرحمن  
 بن محمد بن المغيرة المخزوی مولایهم المقربی القبیل علارفعیۃ المهملة و بشیر الدام و کان اصله من الکوفیه ثقة  
 من الحادیه عشره مات سنت اثنین و سی و عین انتهی فان الجھیم یتلهم ایم العدالت والضبط  
 الا ان فی المرتبة لا ولی من الصفات المرجحة ما یقتضی تقدیم و ایتهم على المتن تلہما  
 و فی المتن تلیها مزدوجة الضبط ما یقتضی تقدیمها على الشافعیة زکر ایم خدالت و ضبطها  
 همکنای اشغال است مگر فرق این قدر است که در مرتبه اولی صفات محجوب است که یقتضی تقدیم و ایتم  
 ایشان است بر روایت آن طبقه که تالی و زایع طبقه اولی است و در آن طبقه که تالی طبقه اول است تقدیم  
 ضبط است که یقتضی تقدم رطیقه ثالث است و قس علیه الاشتغال الاحسان و تعرفت تفاوت میان  
 او صفات روات سوکول و مخلوق من بر اینه خداق و نقاد حدیث است و کتب رجال شل تقریب التهذیب  
 و میزان الاعتدال همی و میزان المیزان این جغر عسلانی مشکل این سورات است و هی مقدمة  
 علی روایة من بعد ما یتفرب به حسنا و این مرتبه ثالث مقدمة بر روایت کسیکه حدیث  
 حسن شمرده شوچون بر رویش متفرد گرد و دو یگر تیچ کس زایع او بندولیکن این ناقل که متفرد باش روایت  
 مقاраб بالضبط نام است پس فوش حن باشد و این این مرتب صحیح است که سخط شود از مترکب  
 مرتفع میگردد و از درجه ضعیف کمال بن اسحق عزیز عاصم بن عمر عن جابر شل تقریب التهذیب

از عاصیان عمر از جابر و ابن محمد بن اسحاق بن ابی اسحاق حبیب نازی سهت چنانکه در همانجا حدیث قررا  
 فاتحه خلف الامام زرداری داد و اقتصد و مینم تبدیلیس و تشیع و قدرست آما تو شیقش ابن الہام در فرم المقدم  
 شرح هدایه باب سجیمات تجلی صلوٰة للغرب بیان محدوده و محدودین امام بخاری در جنبه القراءة و حافظ العظیم  
 ممنزه‌ی در آخر کتاب الترغیب والترغیب نیز تو شیقش پرداخته‌ی پس چنین محمد بن اسحق روایت حیدری متقدرو  
 گردد حدیثیں ماضی و حسن باشد و زدن نقد و طرق مرتفع ییشود بسوی تربه صحیح چنانکه در اذاعه حدیث  
 حسن نیز نذکور خواهد شد و مصنف در مایا تی اگفته و متی تو به سیمه الحفظ بمعترض و کذا المحدث و المسئور و مسند  
 ارسل و کذا المدرس صادر حیدریم حسن نال لذات انتهی و عمر دین شعیب عن ابیه عزیز عزیز عزیز عزیز عزیز  
 عمر دین شعیب عن ابیه عن جده و بیه بن حکیم بن ابیه عن جده کما مایا تی فی بحث اصلی پس حدیث  
 مروی باین اسناد نیز حسن شمرده شود و تردی در باب رکوٰة مال اللهم و محبین در ابواب اس ا جد گفتة  
 عمر دین شعیب هموابن محمد بن عبد السدین عمر دین العاص و شعیب قدسهم من جده عبد السدین عمر و قد  
 لکم بخی این سعید فی حدیث عمر دین شعیب و قال یه عذنا و اه و هم ضعفه فاما ضعفه من قبل اینی که  
 من صحیغه حده عبد الشدین عمر و آما کثر کل المحدث فتحیجون بحدیث عمر دین شعیب و شیختو نه من هم محمد بن  
 حبیل و اسحق بن راهویه و غیره مانندیه - و حافظ ذهی در نیز این الاعتدال گفتة میل لایی داد و عمر دین ابیه  
 عن جده حجه قال لا ولا ضعفه حجه و قال ابوذر عزیز اما کثر و اعلیه کثرة روایت عن ابیه عن جده و  
 قال عبد الملک المیمونی سمعت احمد بن حنبل یقول عمر دین شعیب له رشیار من اکیر و قال علی قال  
 بخی القطان حدیث عمر دین شعیب عن دنا و اه و قال این ای شیخته ماروی عمر دین شعیب عن ابیه  
 بحده فهو ضعیفه انتهی و مصنف در فرم البالک نوشتہ و اختلف علی همین شعیب و همیه در ابیه راجح بسوی  
 شعیسته یا بسوی محمد و قمیر در حده راجح بسوی جد عمر و سنت یا بسوی جد شعیب و جد شیخ محمد بن حبیل  
 بن عمر دین العاص سمعت و تعجب گفتة اندکه جد عمر دین شعیب به اسد بن عمر دین العاص سمعت از پدر او  
 محمد سمعت و مرا از جد جدا اعلی سمت که صحابی باشد و تحقیق این سخن در حديث روایت الابا عین الابنیار و  
 نکره نیز بایگان گرد و حق علی هذل المراقب ما یاشه هایی الصفات الموجیه و برین مرابت شملتة  
 مذکوره از علیها و وسیلی و غلی قیاس باشد که آنچه شباب آنهاست در صفات مرجحه تیصییه طبقه اولی  
 مقدم و اشتبه شود بر روایت طبقه ثانی در روایت طبقه ثانی مقدم و اشتبه شود بر طبقه ثالث و دون  
 او سمعت در ازیمه احادیث حارث اعمد بدران که در ایمه ازیمه علی این ای طالب نیز دارد و چند کمک در اسناد  
 حدیث لا جمعه و لا تشریفی ولا انجیی الائی مصر جامع یعنی حارث اعواد اقم سمعت و شیخین امانت

عاصم بن نمره ومجاج بن ارطاة خصيف وامثال ايشان ليس بضئيقيين او يكفيه بعضه تضييق آن  
 لتضييق ايشان راجح سرت از تحسين وسلام در قدره صفحه خود ونحوی ورقدر شرح دی حکایت این  
 سعی کرده دسیاتی فی بحث محسن المیف افتخار الدو والمرتبة الاولی الی التي اطلق عليها بعض  
 الامم منها اصحاب الاسباد ومرتبه اولی همان سرت که آنکه حدیث اطلاق بر صحیت او کرده اند و  
 غرض از اعاده این عبارت با انکه در مقابل معلوم شده بنابر اشتست تکله ارتبا طاش يقول لاحق وی  
 کلم المعمد عدم الاطلاق از سرت حاصل شود والمعتمد عدم الاطلاق للتوجه معینه منها وی مقدم  
 اشتست که اطلاق صحیت بر اسناد معدن از اسایید بناید که وزیر کلم این حصر ارم و سهست کشیده بالا  
 بود و نزوی اتفاق مختار بین سرت غرضکار از اطلاق امکنند که بین صحیت اسناد معدن مستفاد نمی شود  
 لغتم استفاده من مجموع ما اطلاق الامم عليه ذلك ارجحیت على مالم يطلقوا هان این قدر  
 سرت که مستفاد میشود از مجموع آنچه آنکه حدیث اطلاق بر صحیت وی کرده که این ارجح سرت از انکه  
 اطلاق صحیت بر این نکرده اند پس فائد این اطلاق صحیت ترجیح بعض آنها بر بعض سرت و تبیین انکه  
 کلم صلاحیت اعتبار وارد و کدام ندارد در فتح الباطنی شرح الفیه نوشته قال النزوی فی اذکاره للایزم من  
 پنده العبارة صحت الحدیث فاین نقویون بهنالیم ما جانی الباب و اذکاره ضیفها و مرادهم برجیت و اقدام  
 ضعفانه و چون اطلاق صحیت بر اسناد معدن صحیح نشدن پس اگر ابدان قد سپوی این اطلاق مناسب  
 چنانست که تقدیم بر اسناد به اصحاب یا به بلده که آن اصحاب ازان بدده باشد نمایند چنانکه حاکم در کتاب  
 معلوم الحدیث اختیار نموده و گفته لا یکن ان نقطه الحكم فی اصح اسایید لصحابی واحد فنقول و بالتدبر  
 التوفیق اصح اسایید اهل بیت جعفر بن محمد عن ابی عین جده عن علی اذا كان الرأوى عن جعفر ثقة و اصح  
 اسایید الصدیق تسلیم بن الی خالد بن قیس بن الی حازم عن الی بکر و اصح اسایید عمر النبیری عن سالم  
 ابی عین جده و اصح اسایید الی بکر و اصح اسایید ابن عمر  
 مالک بن نافع عن ابن عمر و اصح اسایید فاسکه عبید اشترین عمر عن القاسم عن حاشیة و اصح اسایید ابن قیس  
 سفیان الشوری عن بن مخلص و ابن المعتن عن ابراهیم النخعی عن علقتہ عن ابن سعد و اصح اسایید اشنع للذکر  
 عن النبیری عن انس و اصح اسایید المکتبین سفیان بن عینیتہ عن عمر بن دینار عن جابر و اصح اسایید  
 ایمانیتی محمد عن ابی بکر و اثبت اسایید المصرین الی بکر و ای جیب عن ابی الجیر  
 عن عقبیتہ بر عاصم و ثابت اسایید الشایمین الاوزاعی عن حسان بن عطیة عن الصحابة و اثبت اسایید  
 ایمانیتی عین بن فی اقد عن عبید اسایید بریدۃ عن ابی شفیعه و دیلخی بین التفاصل

ترجیح بعنه رفت

فرز  
الفتن  
بما رأى  
من ادب

رسیخ  
رسیخ  
رسیخ

صل



و مانند حکم را پیش بینی و الحج نظر ایشان که استنباط است همین اتفاق اذن میکند انتبه گوئم بنابر علی هذا  
 ممکن است تطبیق باستھان تکر و شمار آن پس هر دو قول صحیح است و الشهاد عالم و احادیث علیه بخاری اینها  
 را در دو صورت سنت و مسما معاً اور دو همکل است و در حج بیشتر است چنانکه قسطلطانی در اول شرخ بخاری  
 سفصال تحریر کنوده و آن شمار احادیث مسلم پس نزدی گفته حدود احادیث بیش چهار هزار باستھان تکر است و مسما  
 باکاراز دکر نکرده و آن زیاده بر شمار کتابی بخاری است بنابر کثرت طرق او از اباقضیل احمد بن سلمه کاره که دوازده  
 شمار حدیث سنت گویم غرض از شمار احادیث این هر دو کتاب و غیره بنابر حفظ و صحیافت است از ادخار خیمه  
 مخفر پدر این هر دو کتاب نباشد و المدع عالم و آن غرض این نزک از حدیث بنابر فائد و دلشاریا من سنت مثلاً تفہید  
 مهل از روایات و تفسیر مسلم الفاظ حدیث را ذکر زیادی کراید باشد ایسوی ذکر آن و مخفر نکر مخالفت  
 علیه بعد از این هجده مقاله اینجا ری کتابی بحیج با پا مجھیل الی الموقوف گفتة دام و قع للبنی اری ماسوی ذکر  
 غیره تصدیق و نادراً لواقع انتبه لا اتفاق العمل بعد هماعلی بلفی کتابی بهم بالقبول داین اتفاق اصل  
 ما اتفاقاً علیه ایشان بنابر است که اتفاق علاماً بعد این هر دو امام تلقی کتاب ایشان بقبول است  
 و تنهای این تلقی علاماً مفید است که با اخراج ایشان بقطعی بصحت است و علمقطعی نظری بنابر جا اصل است  
 کما قرده این همسلاح خلاف الاندوی و من بخانه که امرو را ختم ارادت بعضهم فی ایهمما ارجح داماً  
 اختلاف بعض ایشان در این ارجح این هر دو کلام را کاست اینچی بعض احادیث اختلاف کرده اند امکن  
 از ازدواج و غایب و غایب و بیهود این هر دو کلام را کاست ایکین این خلاف موجب عدم اتفاق اصل با اتفاقاً  
 برادرت حکم صحیح است میان این هر دو کتاب است و بیرون این هر دو بیست و تلهن احافظ این چهار  
 تقریب بین امرها و گفت، فما اتفاقاً علیه ارجح من هنچه الحجتیه مهال متفقاً علیه یعنی متفق پیش  
 این هر دو بین مثبت ارجح باشد از اینچه متفق علیه این هر دو مثبت اجیش شفیع اهل و سکون شخناخ  
 و کسر شمار متنکره و تشذیب بارگشتنی مفتوح بعینی و ضعف و الحکوب و این مصدق جعلیت و بالجملاء مرتب  
 حدیث صحیح نزد حبشه و تفقیه علیه است پس از پنجه سفر است بلان بخاری چنانکه گفت دقل صرح الجھن  
 بتقدیم صحیح البخاری ذی الصمد ولهمیو جلد عن احد التصیریه بنقیضه و تحقیق حبشه و تصریح  
 کرد و اند بتفقیم صحیح بخاری در صحبت برخیار در تصریح بنقیض آن از احادیث کا افتخار شدند نیفیض را خاتم بسته  
 شکنند و باصلاح منطق رفع بسی اینی لفی شیخ چنانکه کل انسان حیوان و بعض انسان بیش این  
 این هر دو قصیده با بهم تغییض اند و لفی و اثبات اول صادر است دو گیر کا ذب و میان تغییض و ضعف  
 است نیفیض آنکه نجح شوند و مدد و مدد چنانکه هست و بیست و حیات و ممات و خدای اینکه چیز شوند

و هر د مخدود گردند چنانکه سفید و سیاه مکر شیست که هم شوند گردیدند از که هم دونیا شد بلکه رز داشت  
 حاصل آنکه جیشیکه بخاری بدان متفرد است مقدم داشته شود بر افراد مسلم بنا بر تصریح جهود بایین معنی  
 در قسطنطیلی شرح بخاری نوشتہ و اماليه بخوبی البخاری فانه اسارت مسیر الشناس و دارت فی الدنس  
 فما جد و فضل ما الا الذي نسبتہ لشیطان من امس و کتاب پرسنیتی لقرۃ العمام و اجمع علی تبیله و صحت  
 مافیہ اہل الاسلام انشتت در جامع الاصول از فربی تلمیذ بخاری نقل کرد که صحیح بحمدی را از بخاری  
 بلا و استط زدن هزار کس همای و از نه انشتت چه خوش گفت <sup>۵</sup> هر که شمشیر زند سکنی بنا مش تواند  
 اگر گفته شود که اختلاف بجنبی در آنکه ارج ازین هم و کلام باشد: الفرض بتفصیل ایست اگویم ایشان تصحیح  
 باین حقیقی نکرده اند بلکه این را از اطلاقات ایشان اخذ و از کلام ایشان فهم میکند و خود از ایشان تفسیری  
 باین حقیقی یافته نمیشود و آنچه این اسلام وغیره از امام شافعی نقل کرد و اند که گفت نا علم فی الارض کتابا  
 نی لعلم اکثر صواب این کتاب موظا مالاک پس قبل وجود بخاری و مسلم است چه در این وقت کتب صحفه  
 در متن اذابن حیجق و ابی الحسن غیر سیرت وکی فرقہ سوسی بن طارق زیدی و مصنف عبد الرزاق ابن ابی  
 وجامع سفیان ثوری و مصنف حادی بن سلمه وغیر ذاکر موجود و بودند و میان آنها کتاب موظا اجمل  
 و عظیم در نفع بود و بکمال شهرت رسیده هزار کس از علماء عصر امام مالک موظا و دایست کرد و اند مثل  
 امام شافعی و امام محمد بن الحسن وحیی بن حییی صمودی وحیی بن حییی تیمی وحیی بن بکر وابو صعب و قبیلی  
 و در مدینه و کار و عراق وشام ویکن و تصریح و مغرب و شهور شده و اگر نظر شخص دیده شود احادیث بروجع  
 موظا غالبا در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری مشتمل است بر موظا با اعتبار احادیث صحیح مروحد آرایی  
 صحابه و تابعین و بلاغات و موظا زیاده است زیرا که نزد مالک اتفاقاً و ایصال فارغ و صحت یافشان  
 نمیست و آنند اخراج مرسیل و مستقطعات از بیرون از طلاق اینچه قطب شیخ از این مجموعه میباشد  
 و مثل این چنین احادیث را در اصول اخرج نموده مکرر تعلیفات و تراجم ایواب و شفط و مرسیل اگرچه  
 نزد تویی محبت است لیکن شک نمیست که متصل اقوی از ای است چون روایتش عادل و ضابط  
 باشد و بهمین وجه بخاری را اصح الکتب بعد کتاب اند گفته اند کذا فی شروح الالفیه  
 در میستان الحدیثین نوشته که خواندن این جامع صحیح در اوقات شدت و خوف و شمن و بخارج  
 سرخ و غلو مخط و دیگر بایا تریاق مجریست انتی و امامان نقل عن ابی علی الشنایبودی اند قال  
 مانخت ادیم السیما احده من کتاب مسلم فاما صحیح بكونه احده من صحیح البخاری لانه  
 امثالی و جو کتاب احده من کتاب مسلم اذا لمنفی اما هر ما یقصصه صیغة اغلب من

نهاده  
 اداره  
 نفقه و مهر  
 عامل و عذر  
 پسر از زوج  
 افسوس از زوج  
 ازان از زوج  
 بیوه بیوه

زیاده صحیح فی کتاب شاراک کتاب مسلم فی الصحیح می‌باشد بتلک الزیادۃ علیہ و لم ینتفت  
 المساداۃ و آنما اسچه منقول است از ابو علی نیشا بوری تلمیذ زانی اوستاذ حاکم که گفت زیرا دیم آسمان  
 کتابی صحیح تراز کتاب مسلم نیست پس نافعی عصو شیت زیرا درودی در این تصریح بانیست که رده کتاب مسلم اصح ارجمند  
 بلکه دی نفعی وجود کتاب اصح از کتاب مسلم نموده چه نفعی حیثیست که سبب افضل اقتصاد آن گردیده از این تصریح  
 صحیح است در کتاب که مشارک کتاب مسلم در اصل صحت باشد که آن کتاب بدان زیادت بدان متاز گردید  
 و ادو علی نفعی مساوات نکرده زیرا که افضل تعفیل ستدی اشتراک در اصل تعفیل است و این تاویل برای  
 قول ای از حافظین جھر است ولیکن نفعی بینست که آن کلام ابو علی درین صورت آنست که کتاب بجا برداشته  
 و مسلم ببارانه درگذشته زیرا دیم آسمان کتابی صحیح ترازین هردو کتاب بینست حال اکثر این نفعی به محل نزدیک است  
 و زیرا طلوب بلکه مطلوب آنست که کتاب بجا برداشته اصح از کتاب مسلم است شیخ برمان الدین ابراهیم بن عمر  
 بقاعی تلمیذ حافظ ابن حجر غفرة ملا سعد الدین تغذیه ای این بحث را در تصریح مقاصد تحقیق کرده و حاصل است  
 این است که صیغه افضل گاهی ستمل بر مقتضای اصل لغت می‌شود و زیادت نتفی می‌باشد فقط و گاهی  
 بر مقتضای اعرف شارع میگردد و مساوات نتفی می‌باشد پس قول صعلم باطلعت ولا عزبت ای  
 الشمس علی احمد بعد النبیین افضل ای ای بکر و که المحب الطبری فی هنا قب الکشرة عن الدارقطنه  
 و لم شخص النبیی من حدیث ای الدروا اگرچه ظاهر شی فی فضیلت غیر است پس این نفعی فضیلت  
 خیز ستمل نفعی مساوات از روی اخست نتفیت بلکه فیش ستمل خاد از روی اعرف است زیرا که  
 سندوق آن برای افضلیت ابو بکر است و سردیچیا اخست که غالب از حال هردو و فاضل است  
 نتساری ای پس چون افضلیت یکی نفعی شود افضلیت دیگر تراست گرد و مشیل این استکمال شده و که زیرا  
 ریگر کرده اند سخن می‌شود و آن خدیث این است عن ای ای هر رقة ایه صلم قال ای قال صین بصیر و حین نیزی  
 بجان اسد و محمد و مائمه مرقره لم یات ای ای دوم لعمیت ما فضل عما چار به الا واحد قال مثل ذلک اذرا و غلبیه و راه  
 سندی فی کتاب ستمل زیرا که معنی حدیث آنست که هر کار این ایگفت و افضل تراز هر داد و در گز کسیکه  
 مثل او گفت یا زیاده اخست پس اگرچه ظاهر این استشنا از نفعی است لاد تحقیق از اثبات است نه  
 از نفعی و این مثل حدیثی است که زیاد رول است جا بجهی ای ای منزه تهی آورده که گفت تقدیت یا ای  
 علی فضل الکلام قال یا ایامندز رقل لاله لاله ای ای داد و جده لاشر کیک لاله المک داد الحمدی و یمیت  
 بید و چیز ده و عال کل کشی قید برای مرقره فاما کسی یو منیز افضل الناس علا الاسن قال مثل ما گفت  
 حاوی نفعه والحاصل ان قول القائل فلان اعلم ایل البیلد و یعنی کذالکیس کقوله مانی البیلد اعلم فلان

لیق ان کند الاته فی الاول اثبته لالا علیمیه دنی بالثانی ان نفی ان یکدین فی السید اعلم من شفیع بوزان یکیون منها  
 من یساو یه نیمه لنهته وابن قطان در شیخ وابن متنبی چنین نوشه وکن لک ما نقل عن بعض العلائق  
 اند فضل صحیح مسلم علی صحیح البخاری و چنین افاده و تصریح تقدیم صحیح هم گند آنچه از بعض علماء  
 مغرب منقول است که ایشان صحیح مسلم را بر صحیح بخاری تفصیل در بحث راده اند سخا وی گفته این خزم  
 ظاهری بخل از شیاست قاضی عیاض در الملاع از ای مردان طبقی اینچه طاره طرد و سکون باه مسوچه  
 بعد ازان نون حکایت کرده و گفته مکان چنین شدیخی بفضل صحیح مسلم علی صحیح البخاری و نیز جامعه از مغارب  
 در وعده ترجیح گفته اند که مسلم اکتفا بجعض عدالت ندارد بلکه مسر ایظ شهادت از رعایت هیفاید و این قدر  
 خسق زدن بخاری نیست لکن این نیز منافی مقصود نیست قد ذات فیما یرجع الى حسن السیاق  
 وجوده الوضع والتریقی زیرا که این امر راجح بسوی حسن سیاق سیان احادیث وجودت  
 یعنی خوبی وضع ترتیب ابواب است و عدم اختلاط بغیر حدیث اذ اثار صحابه و تابعین واقوال عهدا  
 و مانند آن بخاری صفات بخاری چه وی در تراجم ابواب تقویات صحابه و تابعین و عجز ذکر باشد ممدوه  
 این اسلام گفته به الاباس به لکن لا یلزم منه المدعی لنهته - و چنین مسلم در سوق احادیث ابتداء پیش  
 از دن احادیث محل و مشکل و مفسح و متعفن و تبیهم غایبی پیش ازان ایاد احادیثی کند که یکدین و مغفره خواهد  
 و متصحح السماع و متعین و متشویب باشد قال السمانی وی نزوی و مقدمه شیخ مسلم نوشت و قد تقدیم مسلم  
 بفائدہ حسنة وی کوته اسهله نزا ولامن حیث اذ جعل کل حدیث موصعیاً واحد بیانیت یعنی همیز  
 الکی ارتضانا فا ختازد کرنا و اور دفیه اسانیده المتعددة والفاصل المختلفة فی مكان واحد فی سهل  
 علی الطالب النظری و جوههه و استهارا و بحصی دل الشفقة بحیث اذ اورد مسلم من طرقه بخلاف البخاری  
 مانند یکدیک ملک الوجه المختلفة فی ابواب متفرقة متباعدة وکثیر منها یزد کرده فی غیر بایه الذی یستق ایه  
 الفهم اند اولی به وذکر لدقیقته مفہومها البخاری منه فی صعب علی الطالب جمع طرقه و حصول الشفقة  
 بحیث یازکه البخاری من طرقه از الحدیث وقد رایت جماعتہ من الحفاظ المتأخرین غلط افی اتقبل  
 من البخاری حیث اذ عو النفر اذ مسلم با احادیث لم یرد فی صحیح البخاری فتفوارد ایه البخاری اتحاد  
 ایی مسحوده فی صحیح فی غیر مطابقاها الساقیۃ الی الفهم وقد ذکرها فی موضع امراض اهنتی و سیانی سخنة  
 فی بحث اخضاع الحدیث در سیستان المحدثین نوشتہ که مسلم در معرفت صحیح از سیم حديث او مقدم  
 بجهود بجهیم ایل عصر خود بلکه بخاری ایم در بعض امور بحیث و مفضل است تفصیل این اجمال ایکه بخاری  
 را در ایل شناس علطه می افتاد شلاکس را کا ہے یکنیت نذکور می کند و کا ای بنام و می پندازد که دو کوئی

زیرا که روایت اماده اکثر از شاهام پیمانی متناول است بکتب است زیرا حقیقت شفای یہی بخلاف مسلم که  
 اور اپریچ باغاطئ منی افتاد و تینز بخاری را در بعض احادیث بتفصیل دارد و تأثیر و خوف و استفاط  
 بعض الفاظ تعمیم یافتهون رو داده اگرچه برای جمعت برداشی است و یگر که هم درین صحیح آورده آن تعقید  
 مدخل علیشود بخلاف مسلم که در این الفاظ را بنوی سوق یافته و از جانی آورده که اصلاد رشته آن خوب  
 و از فضیلت حافظه عبد الرحمن بن علی الریسم یعنی شافعی گفته است **۵** ننانع قوم از بخاری دلیل مسلم  
 و قالوا ای ذین لعنت دلم فقلدت لقد فاق بخاری صحیح کما فاق نیز حجر الصناع مسلم لنهته  
 ولی یغصه احد منهم باز ذلک راجح الی الا صحیحة و کسی از شیان ایضاح باین معنی نکرده که این  
 اضیافت مسلم از بخاری بنا بر ایضاحت او است بلکه بنا بر حسن سیاق وجودت وضع و ترتیب است و  
 این امر دیگر است و نفس صحت امر دیگر ولی اوضاع خواهه لرد علیم شاهد الى جود و اکر بالضر  
 از شیان ایضاح باین معنی رفته باشد البدة روشن بر ایشان شاهد وجود است و انکارش مکابر پیش  
 نیست و اکن الفاق بمعنی علام افاق است از اکله بخاری اصح صحیح و جامع فوائد و معارف ظاهره  
 و باطنها است در جامع الاصول از بخاری آورده که لعنت کتاب صحیح خود را از شش لک حدیث  
 تخلیک کرده ام و پیچ حدیثی را درین کتاب شناید مگر آنکه دور کنعت نمازگذار دارم اینهی **۵**  
 نه من بران همی عارض غزل سرایم و ایس + که عند لیب تو از هم طرف هزار استند - و بایکمله درینجا چهار  
 اقوال است ترجیح بخاری از مسلم و بالعكس و تسااوی قول رایح تو قفت است و شهور زد مجده و قول  
 اول است کذا احوال محمد بن عبد الرحمن السحاوی المصری فی فتح المیث شرح الفید الحدیث سپس صم  
 دلائل فاعله و برایین ساطع بر ایضاحت بخاری بیشتر مسلم باین نهود و گفت فالقصال لعله  
 نک و رعیهایها الصحة فی کتاب البخاری التمهیه فی کتاب مسلم واشد و شرطه فیها افق  
 و اسد زیرا که صفاتیکه مدار صحت کتاب بخاری بر دست اتم و اشد اند از آنکه در کتاب مسلم است  
 و شرط بخاری دران اقوى و اسد است اچه مدار حدیثی صحیح بر اقبال والتفاق و سلامش از شذوذ  
 و علل است و این خود اظهر من الشمش ایه من الامس است که کتاب بخاری القتن از روی رجال  
 داشد از جهت اقصال بر بسیار و جوانات است که شارطیش ذکر کرده اند از آنجاییکی این است  
 که لعنت امام بجانه عن حیث الاتصال فلا استنطاط ان یکون الراوی قد شبت له لقاء  
 من دفعه و لعمر ۷۷ و المتفق مسلم بطلق المعاصر ای امام بجانه بخاری از راه اتصال من پس  
 بایکمال است که بخاری شبوت لقاره را دی با مردم شرط کرده اگرچه یکبار بایش و مسلم

التفا بطلق معاصرت در ثبوت القمال من وده زنگه القمال در حدیث صحیح شرط نزد مسلم نیست جنانک  
 بعض و هم کرده اند و توصیح این مقام است که اگر راوی تصریح بساع حديث از شیخ خود ناید مثلاً چنین  
 گوید معمت فلاناً یا محدثنا فلان پس چنین اسناد لامع اتصال باشد و اگر تصریح بساع نکرد و لفظ مسم  
 سیاع آور دشل عن فلان و یا این فلاناً معمتن پس اگر سیان معمتن عزل صدرا معاصرت نیست یا  
 معاصرته هست لیکن لقا بعنون با عنون عنده ثابت نشد پس آن حدیث لابد منقطع باشد  
 و اگر هر دو در یک عصر بودند و لقا ایشان ثابت نیست لیکن تلاقی ایشان در حیران مکان بود و در این  
 مدلس هم نیست پس نزد مسلم این اسناد بحواله راقمال است زیرا که چون مردمی عنده معاصره است  
 و از روی روایت میکند این میل است نزد مردمی برآنکه راوی با مردمی عنده متفق شده چه حل بر سر میگذارد  
 اولی است و زد بخاری و علی بن میمنی شرح بخاری و خیرها از اجلد آنکه بحواله بساع نیست تا آنکه اجرا  
 هر دو ثابت نگردد اگرچه یکبار باشد تا و بر این ختنه ای از مرسل خپی بود و این حاصل شود و شرح  
 صحیح بخاری انشطة و قد اظهرا بخاری زنگه هب فی تاریخ و بجزی علیه فی صحیح حقی از در پایه بحیث  
 الذي لا تعلق له بالباب ای خطر بساع راوی شیخه کونه قد اخرج ارثیل ذلک بعنوانه و قد مذکور اسناد  
 آخر بعد ماساق الحدیث باسته قبل نکات معموله فی کتاب الایمان حدثنا آدم بن ابی ایاض  
 حدثنا شعبه عن عبد الشدید بن ابی اغفار و اسماعیل عن الشجاع عن عبد الشدید بن عمر و عن النبي مسلم قال مسلم  
 من مسلمون من لسانه و میده الحدیث هم قال و قال ایه معاویة حدثنا ادوار بن ابی هند عن عاصم  
 قال سمعت عبد الله بن هرودیحدیث عن رسول الله ﷺ قال ایه معاویة حدثنا ادوار بن ابی هند عن عاصم  
 محمدی مفتخر اراده بهذا المتفایق بیان بساع الشجاعی عن عبد الشدید بن عمر و انتهی پس شرط بخاری از راه  
 القمال اشداز شرط مسلم است لذوی الگفتة و زنگه هب بیچر کتاب البخاری و ان لا سخکم على مسلم  
 سبله فی سکمه بهذا المذہب لکونه بیچر طرق اکثیره بقدر رسماً و جو بهذا الحکم الذي جزوہ انتهی والذم المجنون  
 بحواله بخاری را لازم دارد و در خطره کتاب خود اشداز کار اشتراط ثبوت لقا کروه و لفته که این قول  
 معمتن است و نیست قائلش سبوق الیه و قول متفق علیه سیان اهل علم قدیماً و حدیثاً اکست که بهذه  
 وجود هر دو در یک محضر شود اگرچه اجتماع و مشافهه هر دو ثابت بندوه باشد و حافظه این بحث حکایت  
 وجده امام مسلم و بخاری نهضت فرسوده گفت باشه بیچاره این که یغایل الصنعته اصله زیرا که این شرط  
 لقا برای ثبوت بساع خواهان این نه است که حدیث معمتن پرگز قبول کرده نشود زیرا که مقصود از این شرط  
 لقا رشبوبت بساع راوی از مردمی عنده است و کلمه عن نامه کل حدم بساع دار و چنانکه در بحث صحیح او از

در آید و حاصل از ام آشت که انتقال القابری شهادت مساع دزدال احتمال انقطاع و ارسال رسماع در بر  
 حدیث ثابت نشود بلکه بقیه نزد اقامه راوی با مردمی عذر مرتبه واحده مستلزم مساع هر حدیث که ازان  
 روایت مینماید نشست ندوی لغتہ داشتیح مسلم بکلام مختصره ان المعنون عند الالح سلم معمول علی الاتصال  
 از اثبات الملاقي مع احتمال الارسال زنکذا اذا امکن انتلاقی ابتهی و تعریف بصیرة اسم مفعول خدیث  
 که درشدش فلان عن فلان گویند خواه کلمه عن یکبار یا چند بار آید بعد حافظین چهار طرف خوب و بخوبی  
 از ام سلم بجا بر پرواخته و گفت وما الازمه یه لیس بلازم کان الاوی اذ اثبت له اللقاء  
 مرتّه کايجوی فی روایته احتمال ان لا یکون قد سمع کانه يلزم من جریانه ان یکون مدعا  
 والمستلة مفر و ضئیف غیل المدلس و آنچه مسلم بجا بر از ام واده پس لازمه نی آید بآن نزد اکه  
 چون راوی را با مردمی عذر یکبار اتفاق ثابت شد پس در روایتش احتمال عدم مساع جاری نتواند شد  
 از بجهت انکه اجرای احتمال عدم مساع راوی از مردمی عذر بر تقدیر بداس بودن راوی است و سند  
 مفر و ضئیف مدعا سنت کمی کلمه عن الگوه احتمال عدم مساع دار و اما اجرای این احتمال در صورت  
 مدعا بودن راوی است و او است ثابت که روایت حدیث کن از سیکد ادا ویده اما زوی شفیعه نکن  
 حدیث فلان نمیگردد بلکه عن فلان یا تعالی فلان سیگردد و اگر راوی مدعا شیفت پس احتمال ارسال  
 و انقطع از دارد و حدیث متصل باشد و با چنان کلمه عن باسته حال است حل بر اجازت تگراز معاصر حل  
 بر مساع گراز مدعا دلگز و ثبوت نقا و حکم ان مفتوحه مثل عن سنت نزد جمهور بحوالی  
 خلاصه این شیجیه و احمد بن حنبل و البروجری کماسیاتی دامار جحانه من حیث العدالة والصیط  
 فلان الرجال الدهر تکلم فیهم من رجال مسلم الکثـر عدـه اـمـنـ الرـجـالـ الـذـيـنـ تـکـلـمـ فـیـهـ مـنـ جـلـ  
 البخاری و اما رجحان و فضیلت بخاری از راه عدالت و ضبط روات پس اذ بجهت است که رجاء  
 متکلم فیه بخاری اند مصنف و مقدمه فتح الباری و بچنین تکییدش تغاوی در شرح الفیه لغتہ که همکی شیخ  
 آنچه بخاری در صحیح خود روایت حدیث از شیان منفرد و تقدیه و سلم اخراج حدیث از شیان نخود و بهادر  
 پیچ و سی کس اند و مجرح و مطلعون از شیان قریب به شتاکس و آنچه مسلم با خراج حدیث از آنها  
 سند و شش صد و سیست کس اند و مجروح و مطلعون در ایشان یکصد و شصت کس لبی و و چهار  
 بخاری است ابتهی مع ان البخاری لم یکتر من اخراج حدیث با انکه بخاری اکثر اخراج از حدیث  
 ایشان نکرده و فتح الباری شرح الفیه عراقی نوشته قال شیخنا فی تفضیل البخاری علی مسلم ان البخاری  
 یذكر الصفعی ارشل بطریورا و ولیتیه بن الولیس و محمد بن سحنی بن ایسرا و شیمان بن راشد

وونجیم فی المتابعات، والا سنتشہزادت بخلاف سلم فائز نیز که شرکی الاصول والا تجویح استه -  
بل غالباً هم مرتضیو خدالاالت اخاذ عنهم دعا رسحد بنهم بلکه غالب از شیوه اور استند که از آنها  
گرفته و ممارست حدیث شان کرد که عین غالب از رجال تسلکم نیزه و مطعون و مجرود که بخاری اخراج  
حدیث از شان کرد شیوخ او استند که بایشان ملاقات کرد و رامتحان شان بنیار ضبط و اتفاق  
و نکران بخوده راحادیث مروریه ایشان جید را زیبوده جدا ساخته و بلکه واستطلاع اخراج استه از آنها  
کروه و اعتماد بر فقط معاصرت نفر مود پس حال ایشان و حال حدیث ایشان بر بخاری مخفی نمانده  
لذانی شرح الالفیه و قول صفت بل غایبم بتدراست و من شیوه خبر و است بخلاف مسلم  
فی کلامین بخلاف مسلم درین هر دو امر که اکننا را اخراج حدیث از شان کرد و روایت حدیث نیز  
از آنها بواسطه بیان بخوده سخاوه درباره ترجیح بخاری گفته و لاشکان المراءعه بحدیث  
شیوه الدین یقیم من حدیث غیرهم نهی - آنودی در مقدمه شرح سلم عذر از طرف سلم نوشته و گفته  
ان سلام باید فعل من حدیث غیرالاثبات مارواه الثقات عن شیوه خهم الا ان سند نازل فیعد لی  
روایته غیرهم للدر تفعیع و حلول الاستئناد للاضره کروایته عن اساطیر نصر و قطن و اصحابین عیسی  
المصري ولما لامه البوزرعة الرازی علی روایته عن یهودار قال لاما ادخلت من حدیثهم بارواه الثقات  
عن شیوه خهم الای اتریا وقع الی عنهم بار تفعیع و یکون عذری بر روایته او شق منه فاقصر علی دلکات اصل  
الحدیث معروف من روایته الثقات نهی و اما بجانه من حدیث علم الشان ذدو الاعلا  
فلان ما استقد علی البخاری من کلام حدیث اقل عدد اما استقد علی مسلم و اما فضیلت  
بخاری از راه عدم شد و دو اعلال پس بین دویست که احادیث استقد علی بخاری اقل عدده  
از احادیث استقد علی مسلم ضاچ پیش ازین تحریر بخوده شد راما و شیکر بدان درین هر دو کتاب  
استند که در اند تقویح در اصل کسو صنوع صحیح نیکنند بلکه احتلا فیکه است در طرق و روایت است زن  
همه بطرق و دیگر غیر قائم نیز در داند سخاوه گفته من خالف حکمه خبر از هنها و لیس زنایل سائنه  
له بجز تقصیضا حکمه لان به الاخبار تلقیتها الامنة بالقبول استه - هندا مع اتفاق العلماء علی ان  
البخاری کان اجمل من مسلم فی العلم و اعرف منه بصناعة الحدیث این فضیلت بخاری  
در نفس الامر است با انکه در فضیلت از هم تضییف نیز هر است که آن اتفاق علماء است بلکه  
مام بخاری بزرگ تراز مسلم و اعرف بصناعت حدیث از دی میبوده بجهة علم و ترتیبه مؤلفات  
بسیب عدو طبقه مصنفین است مرفع السالذین آمنوا متنکم والذین اتوا العلم در جات

در خطبه بستان الحدیثین نوشته و تحقیقت قد تصدیق از قدر عضویت پیدا است و گویا این دلیل کی است  
 و نیز منظور اول دکر متومن است و چنین شیخ راجه است کثرت شهرت شهرت و تلقی و کثرت شهرت شهرت لفظ  
 و دلوقت و اعتماد بر آنها حکم متوجه حاصل شده مانند است و آن مسلم االمیذه و خیمه ولیزیل  
 پیش تفہیل کامنه و پیش اثاره حقه قال اللہ فظیله لا الہ بخاری لم ارا ح مسئلہ و کجا  
 و دیگر سلم شاگرد بخاریست و از جهل بیرون آورده است و همینه از دوی استفاده میگردد اینها  
 اثار و تقدیر ساروی در تحریر رسنیه و ناگذر دارقطنه میگفت ال بخاری نبی بود و هر آنچه سلم درین فن  
 ظهور نمیباشد و قدم نبی نهاد نزدیکی گفته و قد صوح این سلام کان استفاده میگیرد اینها  
 باز نمیباشد لاظیحی علم الحدیث و نیز وی گفتر الفقیر العلام علی ان بخاری اهل بن سلم و اعلم رجنا  
 الحدیث منزه و قدر اذنوب علمه و شخص ما ارتضاه فی بذ الکتاب و بقی فی تهدیه و انتقامه سی هزار  
 سنه و بجز من الوقت مولفه من الاصح دیش اصحیح اهنجی آما التبرام میزیر صحیح از سیم حینا نکد با بد و شتا  
 پیش از امام بخاری بیچ کسی نکرده این اسلام گفته اول سیکمه و صحیحه مجرد عین عاری از حسن ضعیف  
 رجح کرده امام بخاریست بعد از سلم صاحب و تلمید او نقیح اثار وی شوده و صحیح نگاشت و بران زیاده کرد  
 ولهم ما قیل **فَلَمْ يُقْبِلْ مِنْكُمْ بِأَيْكِتَهِ صَبَابَتْهِ + +** لسعدی شفیت النفس قبل المتن دم +  
 و لکن بکت قبلی فمیتوخی الباکا با برکات افقیت لفضل بالستقدم به و هن لشّ ای و من هندا الجھت  
 و هی ارجحیت شرط بخاری علی غیره قدم صحیح بخاری علی غیره من الکتب المصنفة  
 فی الحدیث و این بجهت کثرت بخاری ارجح بر غیر خود است صحیح بخاری مقدم بر یزه کتاب است  
 که در باب حریث تضییف یافته و قطلانی در اوائل شرح بخاری نوشته که بر یزه کتب بولقه این فن صحیح بخاری  
 اجمل و اعلم در صحیت مدت و بخاری را غیر این جامع صحیح کتاب به است مانند کتاب ادب مفرد و فن الید  
 فی العمل و فرقه خلفه الامام و برکو الدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صحیح و خلق افعال عباد  
 و کتاب اضعفه ای جامع کبیر و سند کبیر و تضییف کبیر و کتاب الاشری و کتاب الہبی و اسامی صحابه و کتاب  
 وحدان و کتاب ملل و کتاب کنی و کتاب بسط و کتاب فواید اهنجی حافظین مجرد و مقدور فخر البار  
 نوشته کار اول آنکس که طلقاً تضییف حدیث کرده این بحیث سنت و رکن ایک داین ای زنگ در دین  
 واوزانی دشام و سهیان ثوری در کوفه و سید بن ای عرب و پرسیج بن صحیح و حادی بن سلمه و راهبر و ر  
 سهیمین راست و غالی بن چیل دیم و جریر بن عبد الجمیل و روسی و ابن سمارک در خراسان داین ای  
 در یک عصر بوده اند لیکن محلوم شیت که کدام یک از ایشان بحقیقت شوده اهنجی و با محمله چون نیست از

ام بر تقدیم صحیح بخاری است باتفاق اهل اسلام و مجمع کافه امامان ائمه بر تواتر رسیده اینکه فضیله  
 اصل الکتب بعد کتاب الصدیق بخاری پس زعم تقدیم بهای بر صحیح بخاری چنانکه بعض احادیث الائمه  
 بنا بر تخصیب نهیت چالهیت کردہ اندر خرق اتفاق جهود اهل فاق است در ترجیح قول غیر  
 معصوم بر قول عصوم دادن خالی از دار اعضال حرم میش نیست و کتاب سنت کفیل های ایجاد  
 و جمله سخا و اوثالی یویم القیمت است محتاج تکمیل تتمیم با برائی اهل رأی نیت فهم سلیم و عقل مستقره و ممتاز  
 درست در کارست اللعوم الکلدت دلکم و دینک و امثال این و گزایات بران بیل است داشتم بدل  
**۲** علیکه زمان خود مشکوکه بینی است پک او اندکه سیر ای ازو ششنه لبی است بآجا نماید بود و جبله  
 حق حاکم وقت پیمان شدن حکم خود بجهیز است پا خوشیه مسلم مشادر کته للبخاری فی اتفاق لعنه  
 عن تلقی کتابه بالقيقة ایضاً سوی ما علی پس اذان صحیح سلم است بنا بر مشاکتش بایخاری ای  
 علیکتاب او را بقبول گذاشته ازان حلول است و آحاد ویت معلوم که چه در بخاری نیز سرو و آندا  
 پژوهش سلم قلیل توکوی در تقدیره شیخ سلم نوشتند و اماما ذکر فیها من اضعفها رکمطر الورق و وقیة بن  
 الولید و عبد الله بن عمر العسرے و محمد بن احمد بن ایا و نعماں بن راشد فلم نیکرا علی بدلیم لا حاجج  
 بل علی سیل المتن بعده والا استشناها داو دکر الشعلو الاندا و اوضیعت محمد غیر شایعه عندها و لا یقال  
 البیحی مقدمه لان شرط قبوله بیان ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار  
 ذکر خواهد چنانکه پیشتر تحریر یافته و سلم ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار  
 ربایل و کتاب بعد جامع الکبیر بر ایهار و کتاب ادیام الحدیثین و کتاب التیمیز و کتاب من ایهار  
 و ایهار و کتاب بعد طبقات الشاعرین و کتاب الحضرتین و غیره و لک ذکر ایهار ایهار ایهار  
 لشیعیان فی الا رجحیت صیز حدیث الا بمحییت ما و افقة شرطهم اپس مقدمه و ایهار  
 شد و بایهی بودن ازه وی صحیت ایکه موافق شرط ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار  
 ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار  
 ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار  
 بـ دعا ایهار  
 شد و بـ علیت آیه و لیل بـ جهان شرط بخاری و سلم است بر غیر خودش و ایهار حدیث را در شرط  
 ایشان اختلاف است بـ بجهیت ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار ایهار  
 صحیح ایشان است بـ ایهار ایهار

بیمار و داده و آنده ابوبکر حازمی و محمد بن علی هر راست مدارک حاکم صحیحین در اینچه آدرا شرط شنیدن زعم  
 کرد و رئوفه اند و گفته انس فی الدی قفال حاکم قول من لم یعنی الموصوف فی خبایا صیحه و لواستقیر الکتاب  
 حق استقره آنکه لوجه جانه من اکن باشد ناصحة و عراه انتہی و این معنی سروفت است چنانکه مصنعت اور  
 او ایل مقدمة فتح البماری اسما بیهودی اسما بیهودی بندگرش پرداخته و آنچه علماء استنباط شرط گردید  
 تیزهایان نموده ابوبکر حازمی گفته که درین باب عنده من و خاست و طریقہ ایضاح وی معرفت طبقا  
 روایه است از راوی اصل فی معرفت مدارک ایشان و این چنان است که صحابه زیرینی شلایر پیغمبر طبقه  
 استند و برای یه طبقه فریت و فوئیت بر طبقه تالی خود است پس هر که در طبقه اولی باشد وی غایت  
 و محدث است پیغمبر حازمی میگذرد حفظ و اتقان و کوشش المدارک است بای زیرینی تا آنکه  
 مسخر و حصر نایز میباشد و گل عقیل بن خالد ایلی و یونس بن یزید و مالک ابن اش و سعیان بن عینیه  
 و عصیان بن الجوزه پیغمبر خواری و خسرط وی همین است و طبقه دوم اغلب ملاز است زیرینی نکرده اند  
 اند کسانه دلت و نه ما راست حدیث دی را کردند مثل اذاعی ولیث بن سعد و ابن ایل ذهب و عبد الرحمن  
 خالد بن اساقر پس ایشان گشتر حفظ و اتقان و تبیث از طبقه اولی اند و خواری حدیث اهل طبقه ثانیه  
 پرده به استیعاب نیا در و بکار آنچه محمد را وزان اخراج نموده و اکثر احادیث طبقه ثانیه را در تحلیقات اخراج  
 نموده بخلاف سلسله کدوی احادیث طبقه ثانیه بر وجه استیعاب آ در و ب و طبقه سوم مثل عجفرین برستان  
 و سعیان بن حسن و سعیان بن عینی کلی و طبقه چهارم مثل زیعین بن صالح و معاویه بر تجیی صد فی  
 فتنی بن مسیح و طبقه پنجم مثل عبد القده وس بن جمیل و حکم بن عبد اسد ایلی و محمد بن سعید مصلوبیه  
 پس خواری احادیث این طبقات شله را اخراج نماید و سلسله احادیث طبقه ثالثه را اخراج نموده  
 پنجه که خواری در احادیث طبقه ثانیه اختیار کرده و آ طبقه را بعد و فاسد پس این زیر و امام اذان  
 اخراج احادیث نکرده اند انتہی و با اجلام چون شرط شنیدن شناخته نمیشود و گرمه شنیدن پس  
 اخوط برای وی عوقبت و امسال است از جزم بصفت حدیث غیر محن در کتاب ایشان بآنکه اینی بیث  
 بر شرطها یا احدیه است از که شرط ایشان غیر علوم است جز اپس جزم بصفت حدیثی بدان پر قسم متوال  
 شد و پر کوه تصحیح آن بیتواند کرد و با وجود شک در اینچه موجب بجزم است و چه کوئه ازان تفزع تصحیح آن خدیث  
 توان نمود حال آنکه تغییر یافین بر شک نتوان کرد احسن محل برایی قول قائل در حدیث غیر بخشیج  
 شنیدن کرد علی شرطها است آن است که این ظن او است که این پرورد اشرطی است و آن شرط خطا  
 او است پس آنچه موصوف است به بودن بر شرطها است پر قسم تقدیم خواهد بود زیرا که اگر این تقدیم  
 است

خلاص از مجتهدین است که وی گمان کرده که آن حدیث بر قرطبه است پس ان خلاص غایط افطر  
 خود را مورثی کرد و پداشت ما او میکند کدام رتبه ارفع از ظن خود نیمیا بد و اگر پشیدت غیر از مقلد نیست  
 با مجتهدین است پس اگر ظن غیر ایشان لازم ایشان نیست و نه عمل بدان جائز و حافظ این مجرم  
 وغیره و تقدیم باهوشی شرطها را سوق می‌ساقی تغییر میکند خلاص سرق تقدیم تفق علیه یا منفرد و خارجی  
 یا سالم میکند لیکن بر تقدیم تفق علیه وغیره ذکر کرد و اندک آن تلقی امتد بقیل ما فیها است بخلاف  
 انجمن بر قرطبه است زیرا که ایشاناتفاق نکرده اند بر قرطی از برای آن هر دو خود شخیز یعنی سیرج  
 کرده اند با اینکه در این شرط است بلکه غالب شرطها صحبت است و این درست است اگر مسلم شود  
 لیکن در بجز این است و در میان همی شرط کلام زیاده برین است که در شرح الفیه عوایش و چنین  
 در دراسات الکبیر ذکر است بنابر حرف طوال است این مختصر و روکذا شده و وایهم قد حصل الائمه  
 عمل القول بعدیم بطریق اللازم و بنابر قول به تعذیل روات این هر دو کتاب اتفاق حاصل  
 شده ابطريق از دم و مراد از لزوم للترام است یعنی چون عمل تلقی هر دو کتاب ایشان از القبول کرده اند لازم  
 آنکه عال ایشان بوصفت عدل و ضبط وغیره ازا و صفات صحبت باشدند و ائمه تصریح کرده کل  
 من روی عنده البخاری فهم وحدل شیخ ابوالحسن شعیی در حق رجال بخاری اگفته بذا جاز القنطرة یعنی  
 الحال بالتفات بسی آنچه در حق او گفت اند و حرج نموده اند نیز این کرد و هر که ملاحظه کتب رجال نموده این از  
 بران مخفی نماید و صحیح سلم درین امر مشارک بخاری است آن دوی گفته قال ابن الصلاح شرط سالم فی صحیح  
 این میکنند الحديث متصل الاسناد بینقل لتفتن عن الشفته من اوله الی منتهیه سالم من الشذوذ والعلبة  
 فکل حدیث اجتمعت فيه نهاد الشرط و فهم صحیح بلا خلاف بین اهل الحديث و ائمه اختلفوا فی صحة من الائمه  
 وقتی میکون سبب اختلافهم انتقام از شرط من نهاد الشرط و بنیم خلاف فی اشتراط کما اذ اکان بعض  
 الرواۃ مستور او کان الحديث مرسلا و قد میکون سبب اختلافهم اذ هم اجتمعت فيه نهاد الشرط  
 ام اتفق بعضها و نهاد الا عذر فی ذلک کما اذ اکان الحديث فی روایته من اختلفت فی کونه من شرط  
 اصحیم فاذ اکان الحديث رواة کلام ثقات غیر فہیم ابا الزیر المکنی مثلا او سہیل بن ابی صالح او العلاب بن  
 عبید الرحمن او حادی بن سلمة قالا فیه پناحدیت صحیح علی شرط سالم ولیم بصیر علی شرط البخاری لکون  
 ہولا، عند سالم من اجتمعت فیهم الشرط و المعتبرة ولم بشیست، عند البخاری ذلک فیهم وکذا الحال البخاری  
 فیهما خوجه من حدیث عکر مرسلی این عہد و اسحق بن محمد الفروی و عمر و بن مرزوق وغیرهم من اصحاب  
 بهم البخاری مسلم و صحیح بهم مسلم انتبه - وهم مقلدون علی غیرهم فی روایتهم پس روایة این

هر دو کتاب به مقدم باشند بر غیر خود در روایات خوش و این اول و سیل و این حجت است بر انکه معاشر است  
 بخاری و مسلم بگبان انکه روات این دریث مثل روات ادشان است بخود رای مختلفی و خیال فاسد است  
 ابوالفتح قشیری گفت هرچه بشرط شفیعین فرض گفت رجالش رجال صحیحین نباشد فایمده است  
 اگرطن مرضی بودن ایشان حاصل شود حالانکه علم با رضا رایشان بآن روات معلوم نیست و ایند  
 ماکان علی شرطها را او فی تربه از صافیها گردانیده اند و بشرط و قی مقام شود که حدیث مخزون پنج روات  
 شد شفیعین یا احمد یا باشند آنکه رجال حدیث متصف بصفاتی باشد که رعایت کرده اند آنرا بخاری  
 مسلم از ضبط و عدم شذوذ و نکارت و عللت و مسیده اینست آنچه سخادی در شرح  
 الفیه گفته شم المراقب قول الحاکم علی شرطها فتنه التدوی و ابن دقیق العید و النہبی تعالی‌الله عاصلاج  
 پرونکردن رجال ذلک الاستناد الحکوم علیه باعیانهم فی کتابیها ولصرف الحاکم لیقویه فانه اذا  
 کان عذریه الحدیث قد اخرجها سعا واحد بجا برداشت قال صحیح علی شرطها واحد بجا و اذا کان بعض روات  
 لم يجز رجال قال صحیح الاستناد حسب دیانید باز حکم علی حدیث من طرق ابی عثمان باز صحیح لاشی  
 ثم قال وابو عثمان هنریه دیانید و لو كان النہبی حکمت بالحدیث علی شرطها انته  
 و هنریه اصل کا بیخیج عنده اک بد لیل و این اصلی است که ازان پرون نتوان رفت گردیده  
 یعنی تقدیم مرتب صحت بحسب دوت رواست این خود تایبت گردیده که روات این هر دو کتاب  
 مقدم بر غیر خود است و این صدیق است که عدول ازان بد و این سیل نتوان نمود و این خود مفقود است  
 و انکارش بجز کابرہ عیش نیست حافظین کثیر گفته کیف و تقدیم خصوصیت ایها را قاب النقاد واتفاق علی  
 تصحیح دعا ایها ائمه علم الاستناد انتهی و تخطاوی در شرح درختار در کتاب المقدما بجز خشته فانعلت  
 نا و قویا که علی ذلک علی صراط مستقیم و کل واحد من هنریه الفرق یعنی اذ علیه قلمت لیس ذلک بالاعمال  
 والتشییش باستحالهم الوجه القاصر والقول الذا عامل التقلیل عن جهانبده هم الصنفة وعلماء اهل الحدیث  
 الاین چیز اصحاب الاحادیث فی امور رسول ایشاد واقواله و افعاله و حکایة و سکنا ته واقوال اصحابه  
 والصحابه جزین للفصار الدین اتبعوهم باحسن مثل امام البخاری و مسلم و غیره من الثقات المشهورین  
 الاین تفقی اهل الشرق والغرب علی صحته ما اورد و این کتبهم من اصول الکتب و اصحابه هم بعدین گفته نظری  
 یکیم و اقتضا را شنیدم و اهتمدار یکیم فی الاصول والفرع فیکم باز من الدین یکیم هم و هنریه الفارق  
 بین ایکیم و ای باطل و ایکیم بین این هنریه علی صراط مستقیم و بین این هنریه علی ابیین الدین ایکیم علی بیینه و شهاده  
 انتهی اذ بیخا معلوم شد که حق مخصوص در فداهیب اربع فیکت علی باقیل بلکه القیافت و عدم اضفاف

خود را سر از تقدیم بودن ازین مفضیلیت غلطی باشد بحسبه نبود و عویض برخورد نشود سیر گردید از  
 بین این سی فرض مطلعیان گویا را که قانون کان المخوب علی شرطی، ماعداً کان دادن مال خود را مسلم پس  
 اگر خبر کر بر شرط این بود و باشد معماً آنچه که از حدیث مخرج مسلم باشد زیرا که دليل بر تقدیم صحیح مسلم طبقی است  
 بقیوں است بخلاف آنچه بر شرطها است که از تلقی است بقیوں نیست آن مثله ویا لغتش او باشد  
 پر اگر هر چه بر شرط این بود و باشد و از احتملات بنوی مقدم باشد بر اخراج مسلم تنها ویا مساوی او باشد  
 از اکاره قرآن حدیث نظر بر جای است زنظیر بودن آن در کتاب و صفات قائم مقام ذات می شوند  
 ویم بلکه مقدم باشد: از اخراج بخاری نیز زیرا که چون بر شرط هر دو باشد معماً گویا آنچه مستحق علیه شد و آن  
 مقدم است بر افظاد هر دو و آین ترد و از حافظه بنجاست و دیگران جزم کرده اند با اینکه حدیث مخرج از  
 بر شرط این بود و کتر از حدیث مخرج مسلم است شیخ برهان الدین ابوالایمین بن عمر رعائی تلمذ حافظ این جمله  
 آنچه درجه تا خبر که بر شرط هر دو دست از خبر کی احمد هما اخراجش کرده است که اخراج احمد هما را است تلقی  
 بقیوں کرده بخلاف آنچه بر شرطها است و تخریجش شیوه داشته اند انتهی و احسن محل کلام را می خواهد که بطور  
 تردید آورده است که مشاییت اعم است از انکه در اینجا باشد یا در اوصاف و شکایت خود را او صفت  
 شخص نیست لیکن در احمد هما حقیقت است و در دیگر مجاز پس استعمال حقیقت در صورتی است که حدیث  
 مخرج بر شرطها از نفس جا شخیز باشد و درین حین آن حدیث مثل حدیث مخرج مسلم باشد و استعمال  
 مجاز در صورتی است که حدیث مخرج بر شرطها از امثال روایتها باشد از نفس روات مخرج صحیح یعنی آن بود  
 تردیت و اقصیه بنا بر آنست که شرط شیخیم معلوم نیست و نه خود از ایشان تصریح یابین یافته شده که اگر  
 وان کان علی شرط احد های نقدم شرط ایجادی و حال علی شرط مسلم و حال بتعلاص  
 اکل منهما و اگر آنچه بر شرط احمد هما باشد پس آنچه تنها بر شرط بخاری است مقدم باشد بر شرط مسلم تنها  
 نظر بر اصل برگزی از ایشان مشلاً کسی حدیثی را از روایت علارمه نهولی این عباس و الحسن بن محمد مرادی  
 و نمر بن مزدوق و غیرهم روایت نماید و دیگر کس از روایت ابوزبیر یکی یا از سهیل بن الجراح  
 یا علاء بن عبد الرحمن یا حماد بن سلمان اخراج مذووه باشد پس اسناد اول مقدم باشد برشانی بنا بر اینکه رجال  
 اسناد اول از رجال بخاری است که چون اصل بخاری متقدم باشد برشانی بنا بر اینکه رجال  
 شرط بخاری بر شرط مسلم بنا بر آنست که چون اصل بخاری متقدم باشد مسلم است پس شرع حکم اصل گرفت  
 در تقدیم مخرج لذا من هن استه اقسام یتفاوت در جایهایی الحجت پس در بین یا می حساب  
 شش نسخه دست است بهم داده در جایات آنها در صحت متفاوت اند پس متم اول ما اتفقاً علیه است دو

ما اخرج البخاري سعوم ما اخرج به سالم بجهار على شرطها معاً بضم ما على شرط البخاري وحده ششم ما على شرط  
 سالم وحده سئل ازان اصول اندو شهادان فروع ودينجا متهم ثم نيز سئل اذن انك بميانش در آنکه شیخ  
 کمال الدین ابن الہمام عضی در فتح القوت در شرح هدایه در باب المفاصل دو شهاده قول من قال صلح الاحادیث  
 مافی اصحابی میکنند ششم ما الفرد به سالم شم ما اشتغل على شرطها حکم لا چون تقلید فیه اذاله  
 نیز است الالا شتمان روایتها على الشر و طلاقی اعتبار فاقاً فرض وجود تذکر الشر و طلاقی رواهه حدیث  
 قی غیر الکتابین فاما یکون الحکم با صحیت مافی الکتابین غیر الحکم حکمها او احمد بابان الرای و کیمیج تذکر شرط  
 عمماً فقطع فیه بظایعه الواقع فیجوز کون الواقع خلافه و قدر اخراج سالم عن کفری کتابین لمسلم من  
 غواص الحجر وکذلک البخاری جماعه تکلم فیهم فندر الامر فی الرواۃ على اجهتها والعلماء فیهم وکذلک  
 الشر و طلاقی من اعتبار شرطاً والغاه آخر یکون راویه الآخر ما میز فی الشر طرمه کافیا بمعارضتة  
 الذهی اشتغل على ذکر الشرط وکذا فیمن ضعفت راویا و لفته الاخر فعم تکلف نفس غیر المجهود من  
 بحید ام المفسسه الی باجمع علیه الکتاب المجهود فلا شرح الا الی رای المفسسه فاما صحیح فی غیر الکتابین پیغام  
 مافی الکتابین انتہی و جواب این سعشن این است که شاعری گفت سه ۵ فی زخرف القول تیزین طبله  
 والحق فتدعا عیسیه رسور عقیمه کا در دراسات البدیع یخواسط کلام نزد و حاصلش این است ...  
 کر دین و دعوی ابن الہمام مسامحت است زیر کله در باین محقق شده که شرط شیخین معلوم نیست و نه ایشان  
 بدان در کتابهار خود ویکی باعنی کرده اند و نه در غیر آنها بلکه حفاظت شیخ کرده از ضمیح ایشان استخراج شرط  
 کرده اند و ضرورتیست که آنچه ایشان آنرا شرط فرمیده اند همان شرط بخاری و سلم باشد و هدف انتظاً  
 ایشان دین شرط مختلف و اقتصد و بعض بعض رود کرده اند چنانکه ابی بکر حازمی و محمد بن طا  
 بر استدرک حاکم صحیحین در آنچه آنرا شرط شیخین زعم کرده روند و اعتماد پیغمیح حاکم نیکسته گوییت احیاد  
 و می صحیح یا حسن با پیش امام غالیش ضعیفت او شاذ و منکر و موضع عست و این معنی معروف است چنانکه  
 حافظ در مقدمه فتح الباری بذکر شیر و شاهد بعد العیز و ربستان الحدیثین نیز اشارت به این قروده  
 پس فرض وجود آن شرط در غیر این کتابین برای معاصره صحیحین بگمان انکه اند در شیخ بر است  
 شیخین سنت ایار و اتش مثل رواتت صحیحین اند چنانکه این الہمام وغیره گفته اند کما مینفع نیست  
 و حکم با صحیت مافی الکتابین تکلم میشیست بلکه علت تلقیکم صحیحین زوج چهور علاماً و کافیه اممه حدیث و تکلم  
 با صحیت آنها بنا بر تلقی هست بقول است داین تلقی بقول در مفرد و مصنف این الہمام متفق و است  
 فرق است ز آب خضر که ظلمات جای او است با از آب باکه مینعنه اند اکبر است پا و ز آن صدر

نامش محدث  
عبدالواحد

سید علی  
محمد

محمد  
علی

کاظم  
علی

پیر  
علی

حفظ و مبین وجودت فهم کنچاری او سلم درین سر صحیح از سیم مید استند و دیگر را حاصل شده تا حکم باشد  
 حدیث ادعا میشند آنچه میخواستند که آنن الہام را حامل برین قول خالق گر باز مدوف نماید باشد  
 زیرا که ولی نعم خود برای اثبات احکام و مسائل نزد هب حقی و امن جد و جهد بر میان روزه نه تصانیف  
 با احادیث برای رفع طعن را ای ابرین شریف خواسته و چون دیدک ثبوت قناد ای حقیقت با احادیث  
 صحیح درین ابجابت مواضع فقط مینیشود و طعن خالق است حدیث ازین نزد هب برخیزند ناچار برای  
 پروردش حرف خود ضابطه معتبره چهور و قاعدة است تعلیم اهل صول راشکسته تجویز معارضه احادیث بدب  
 صفات با احادیث صحیحین نموده تا نزد هب اهل جلد خود با اثبات رسانند تیخ عبد الحق دهلوی در شرح  
 شرح سفر السعادت گفت و بدین راضی شده مصادمت فقهای حقی و معارضه ایشان با مخدوشین  
 بعده بلکام این همام اشارت کرد و گفت که این سخن نافع غیرست در غرض بازخواص این کتاب  
 گوییم در دراسات الایی گفته آن غرض تایید نزد هب حقی است ولیکن حق بیان تعالی قادر درین عنوان  
 ہر دو کتاب برآمده اصح کتب صحیح مجدد ریادک آسمان بعد و اون کیم اند با جماع کیکه دین علم شریعت نتویل برست  
 پارچ قبول رسائیده و شل این اجماع برفضل امام ابوحنینه هم برآمده مثلثه ای این همام با وجود و عویضی و فضیلت  
 امام خود اذکر شد این نزد هب یافته مینشود و از ثبوت صحیح این هر دو کتاب خلاف حدیث صحیح قاچ برای  
 چنین به در اینجا لغت احادیث صحیحین کرد لازم نمی آید ابوحنینه طحاوی با وجود مبالغه مفروط در فضیلت  
 نزد هب حقی نزد امام حجت برآمده و معاونی الاتار کلام جدید آورده و در بعض مواضع میگوید فما قائل  
 این چنین باطل بعده در ابطال کلام بطل نظریت رفیع صحیحین درباره ستریدی صحیح بسط قول کرد و گفت  
 و محدث الجعفری البالغه و آن طرفت ابوحنینه هم هذر کثرت قیاسات نموده و گفت لوعاش حقی و دوست احادیث  
 شریعتیه التي صحت بعده و ظفر و صحت عنده لاخذ بهما و ترک القیاس المخالف لها انتہی و شک  
 شیست که مذهب امام ابوحنینه هم دیگر آنکه بدی همین است که قائل شنوند تقدیم حدیث بر قیاس و  
 و احتجتها دقت و صحت و ما کان المؤمن ولا مؤمنة اذا قصته اسد و رسول امران کیون لهم الخیره من امر هم  
 و اینها اجمعی ائمه صحیحی اسند عهدهم منع کرد و اذرا تقلیلی خود و تقلیلی غیر خود نزد وجود سفن صحیح چنانکه  
 در کتاب فقه و اصول روایات اذرا آنکه این بحجه تو اتررسیده و قبول روات از باب تقلید نزیت  
 حقی مد تقریب نقل اجماع کرد هست برآنکه آخذ لقول بنی هم و راجع بسوی او مقلد باشد بلکه صما  
 بسوی دلیل و حمل تلقین است انتہی <sup>۵</sup> اندکی پیش تر گفتم غم دل تریدم با که دل آن نزد هشتوی و دل همین شیست

ونهم قسم سایع دهونالیس علول شرط همماً اجتماً عاد انقدر دگاره اینجا قسم بخوبی است دو او است  
 که بر شرط هر دو نیست دو اجتماً عاده انقدر او آینه بر شرط بخاری و سالم هم نیست و نه بر شرط واحد هم  
 است ملک شرط شرط خیر طبخاری و سالم است دو او است که از آن حدیث انتقام صحتش کرده و صحیح نبود  
 اند مشکل ای بک محمد بن اسحق بن خزیمه و ای جامع محمد بن حبان البستی و ابن سکن و قتنه ای بن جارود و دخان  
 تالیف حافظ ضیاء الدین سعدی اگرچه بعض انسقا و برایشان از راه تخصص با اضافه شدن کرد و فوق  
 علمی علم علمیم رسی مجموع اقسام باین ترتیب هفت است و از بین اعلام شد که احادیث صحیح هر چند  
 در صحیح منحصراً نیست و ایشان اسیتیاب آن نکرده چنانکه در الفیه و شروح وی نمکور است لیکن بعد  
 درین ایشان و ترک وجه تفصیل و ترجیح است از راه صحیح با مقاصد دیگر و آنچه از شیخین ترشیح  
 از اصحاب ملن ترک نشده و آنچه از اصحاب ملن ارجح متروک ناند و دیگران بایراوش در کتب خود  
 پیدا شده اند غالباً اخبار ضعاف است و بر تریمین که تعبیر شنی رسیده گردیدن آنها بعض احادیث صحیح  
 مخرج این کتبیک که با خدا احکام بوده ای علم بحدیث بعد بحث و تفسیر از میان را بوده و در حق خود ای را آن  
 کرده پس جمعی بسی انتقال آن کتب برای عامل بحدیث باقی نیست بلکه هر قدر علم حدیث که برای مجتهد  
 سعی فتش در اصول فقط شرط کرده اند اقل قلیل است بخصوص محفوظات این کتب استه و در احوال  
 این کتب شش گاه نزد استه لال و هنگام احتجاج مراجعت مرتبه قدره خدیثین و اجنبیه اوره نزو  
 الهم فلت این علم شریفه انجیح و استنباط وی همچنان باشد و قول واحدین تمام فقید حنفی در برآور  
 بحیث ائمه حدیث په و زن داشته باشد و کجا در خور التفات میتواند شد که از آئمه حدیث است وزان  
 اصحاب بسیج و تعییل است نرزش مملکت شاک خسر و ای اندیگه ای کچ لشیین تو حافظه مخرجه  
 و هنکه النقاوه ای اها هو بالنظر الی الحیثیة المذکورة داین تفاوت در جات صحت حدیث  
 بمحاذیت نکوره از صدق روایت وحدالت و ضبط ایشان است امثال لوائح همیشی علی ماقوفه  
 بامواخری تفیض المتوجه علام افوقه فانه یقدم علی ما فوجه اما اگر ترجیح یابد قسمی ازین در  
 ناواقف خود بسبب دیگر امور که متفقینه ترجیح یا شدن برای فوایش این قسم مقدم داشته شود بر اینکه ناواقف  
 دی است و افونع مرجحات قریب بچاه و بجهت دلخوشی المامول بالشخص ارشاد الفحول باید دید  
 اذ قدی عرض المفویق مه بجعله فائق از ای که که ای عارض بشیوه برای مفوق آنچه فائق گرداند  
 ویرا و از رتبه سائل بدرجه علیاً میرساند کیم مرجع و دشیل این پین ترجیحات نظر مجتهد مطلق است بین ارجح  
 نزدش ارجح میباشد نزد تعارض از اقدم مینماید کما لوگان للعدهیت عند مسلم مثل دره و همچو

مشهور قاصد عز درجه التواتر مثلاً حدیثی باشد مشهور که قاصر از درجه توازن نباشد اما برای زیادت  
 دعاخت و شفت حالت قید قاصر بودن آن از متواتر فرسوده لکن حفت قرنینه صادر بپایه قید  
 لیکن گنجینه مخفف محاط تبرائی است بر وجهیکه بدان فنا نده علمی علیم چنانکه در الفرع خبر مخفف  
 تبرائی علوم گشته فانه يقدم علی الحدیث الذی یخویج البخاری اذ اکان فرد امظلفاً  
 پس این چنین حدیث سالم مقدم داشته شود بر حدیثیکه از بخاری حسر ارج کروه چون آن حدیث مزخر  
 بخاری فرد مطلق باشد تبیینی در تدریب المرادی شرح تقریب نوادی در تعریض این سخن نوشته کار  
 یتفقا علی اخراج حدیث غریب و چنچ سلم او غیره حدیث مشهور اذ اکانت لظرفا مبتدا متن سالم  
 من صعقت الرداءة وعلل او عما وصفت ترجمة بکوینا اصح الاسانید قال الرازکی ومن هنها الجملان روح  
 کتاب البخاری علی سلم المراد به ترجیح الجملة علی الجمله لا كل فروع من احادیث علی کل فروع احادیث الا خارج  
 انتهی و كما لو كان الحدیث الذی لم یخویجاً من ترجمة وصفت ایکو بھا اصحه اهـ سانید  
 کمالات معنی فم عن ابن عمر و چنین گرجیشی باشد که بخاری و سلم از اورین ہر دو کتاب تحریر چشت  
 ازان و تم اسناد که متصفت با صحیح الاسانید است نکرده باشند مثل اسناد مالک از نافع از عبده  
 بن عمر و امثال این اسناد چنانکه در ماقبل نذکر شده فانه يقدم علی ما الفرد به احد هما مثلاً  
 لا یسم اذ اکان فی اسناده من فیه مقال پس این چنین حدیث مقدم داشته شود بر انکه احمد ہما  
 مشهود بدان نظر داشد خصوصاً چون در اسناد و شیوه تکلم فیه باشد چنین ضعیف و مجری بود حاصل  
 ہر آن حدیث که چنین از ازان و تم اسناد که متصفت با صحیح الاسانید است اخرج نکرده لیکن اسناد از  
 اصح الاسانید است پس ایضاً تجزیه ایضاً تجزیه ایضاً تجزیه ایضاً تجزیه ایضاً تجزیه ایضاً تجزیه  
 متفق علیه این ہر دو قطعی است کام سایقاً کویم نیابین تقویت یز قول ابن الہمام که عیش ازین در بارہ  
 معارضه آحادیث بخاری و سلم نیاز و فرض شر و طایین ہر دو در غیر احادیث خروج ایشان نوشته شد  
 سلم است اما وضع مقدم ممنوع چه کلام نادر وجود آن شر و ط مقرر است و اگر نظر تحقیق و انصاف نمیده  
 شود خرم و یقین چنانکه با حدیث خروج بخاری و سلم حاصل نیشود نیاز تلقی است بقبول با حدیث  
 خروج کتب دیگر ارجح اسناد از اصح الاسانید باشند شود <sup>۵</sup> خوبان نبی کریم در ایند گذر زمان  
 آن شوخ و یگانه که در سینه جاکنند **احسن** فان خفت الضبط ای حل و گار رادی  
 خفت الضبط یعنی قلیل الضبط اند جال صحیح باشد یقال خفت القلم خفر فاً قلوا چنانکه  
 گفته شود خفت القوم خفو فاچون قلیل شوند و چه نفسی خفت بقلت از ایشان نوشته که مشهور متنی

خفت ضد ثقافت است و در معنی تهدت استعمالش قلیل است پس لابدا متفاہیه رین معنے  
حاصل آنکه خفت را دو حوال است یعنی آنکه استعمالش در کیمیات باشد و دیگر زیر کیمیات در فاسوس  
آنکه نوشتہ این خفت بالکسر الخفیف و الجماعة الفضیلۃ ولان الخفته مستعمله فی الکیمیة والکمیة انتہی و درینجا سنگو  
لکنند حافظ بر قول شیخ اعتراض کرد و حاصلش این شیت که تعریف حدیث حسن که متفق علیه سیان  
اہل این فن باشد معلوم نمیست چنانکه ذکر شد ماید پس تعریف شئی مجهول است و دیگر آنکه خفت  
ضبط امریست که در ان جهالت است و در جواہیں چین نوشتہ اندک قلیل از ضبط بودن را دوی بنا  
پر عرف و براحت معلوم است که سبب آن حدیث دون از روایتی صحیح شده پس تغیر حاصل است

برعرف وبدایهت معلوم است که بسبب آن حدیث دون از رتبه صحیح شده پس تئیز حاصل است  
و المراد مع بقیة الشروط المتقدمة في حدیث الصحيحه و مراد بجهت ضبط باباقي شروط متفق  
است که در صحیح ذکور شده و آن القبال سند و عدالت راوی و عدم شند و غلط است علی  
قاری لغفته ذکری الحسن لذاته جزو واحد نقل عدل خفیف الضبط متصل السند غیر مطلع ولا شاذ  
انهی فھو الحسن لذاته پس این چنین حدیث راحسن لذاته نامنده ظاهر کلام قوم درست  
که در حسن اقصیان در همه صفات مذکوره راه دارد و آن تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان  
در ضبط است و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف و حسن الخیره اقصیان در همه صفات راه دارد  
سید محمد بن ابراہیم در مختصر لغفته حدیث راوی خفیف الضبط نزد اهل اصول معقول بهشت از هجت آنکه  
اولاً قبول چرا خاد شامل است غالباً مغاربی زیراً که وجوه شامل بودن او مظنون العدالت مظنون  
الصدق است و لہذا امام مغاربی در تحریل و تحریم مبان عمل نمایند انهی لا الشی خارج وهو الذي  
یکون حسن بسبب الاعتقاد و لازمه از هجت آنکه حسن بسبب امر خارج است و او آنست که حسن  
سبب اعتقاد باشد پس آنکه حسن بسبب امر خارج باشد آنرا حسن بغیره نامند و رفتح الباقی شرح  
الغیره نوشت که حسن بغیره و لنفس الام ضعیف میباشد و اطلاق حسن بران از هجت عاصد است  
مثل کثرت طرق انهی خود حدیث المستنود و مثالش حدیث راوی مستور است تساخاوی لغفته  
مستور کسی است که عدالت ش متحقق نگردد و نونه جرح او و همچنین اگر منقول شد در ان این هر دو  
چیز و احد همان مرتعج نگردید انهی و بعض اهل تحقیق چنین نوشتند که اگر نام راوی ندارند نهند و عزیز  
بعل و خواهان گویند از اینهم خوانند و اگر ذکر نامش کنند لیکن تئییز نگردد و اند که کدام یک است پس از این  
همکل گویند و اگر تئییز نگردد اند اما اراده ازان بجز یکی کس کرده نشود آنرا بجهول نامند و اگر که  
یکی کس را ازان اراده نمودند امام مرتعج نگردد پس آن مستور است اذ اتفاده ادت طرق چون مفتر

متعدد و باشند تبیینی برای راوی مسنو العدالت باین حديث شاہد یعنی حدیث دیگر مردی ببغض او  
 بغیرین هنوز باشد و برای اوشهادت و بدليقوت و سلامت از اسباب تضعیف و برای راوی  
 حدیث طرق دیگر باشد که در آن معنی این حدیث است و این حدیث شهادت و بد که این حدیث  
 اهلان حدیث است و معنی این معنی است اپس این حدیث شاہد و آن شهادت باین معنی  
 و مشهود موافق آن مقوی و مستحبه غیره و مشهود شاهدگشته ذکره الطیبی نمی خواسته  
 و تمام تحقیقش در اثر انتبار و مختلط در آید و با محل در صحیح علم بعداللت و بخط طرس است و حسن  
 الحادث شهادت بعداللت و ضبط کافی است و علم بعداللت باطنی و اجنبی بیست و حسن بغیره حدیث  
 راوی مسنو العدالت است و حدیث راوی مسنو العدالت متوقف فیه بست تا انکه قرینه مرجع جانب  
 قبول فلکم شود پس در صحیح بغیره و حسن بغیره متعدد و بدن طرق مشترط است لیکن فرقی اینقدر است  
 که راوی صحیح بغیره ظاهر الفتاوی است و راوی حسن بغیره مسنو العدالت که این شرح الانفیت به  
**الضعیف** و خروج باشتراط باقی لاوصاف الضعیف و باشرط اطباقی او صفات  
 حدیث ضعیف از تعریف حسن خارج شد یعنی اگر این قیود و تعریف صیحه و حسن مذکور شده کلا بعضها  
 از این قیود را باعضاً ایشان متفق است اپس حدیث ضعیف است و ماقبلین بحدورین کتاب و طیبی  
 در خدامحمد حد ضعیف را فصل جداگانه ثبوتشده اند و حق همین است زیرا که بعد صحیح و حسن این  
 حد خود معلوم شد حاجت یا را داین فصل جداگانه نیست و باقی حال درجات ضعیف و ضعف متفاوت  
 است بحسب بعد ضعیف از شروط صحت چنانکه متفاوت است درجات صحیح و حسن بحسب تکن شرط  
 حسمت و حسن و اثر اضعیف بسیار است از اینکه مصنوع و مقلوب و شاذ و منکر و المعل و مقطوب  
 و متقطع و متقطع و مسل خفه باشد یا جل ذکره الندوی و بغیره و ابوحنام بن حبان یعنی در قسم حد  
 ضعیف اهناک مسند و بجهل و نه قسم رسانیده و حافظظین الدین عراقی در شرح الفیفة تفصیل اقسام  
 ذکر مسند و گفته مافقده شرط واحد من شروط القبول قسم و شروط القبول سیمة القمال اند حدیث  
 بسخی المرسل باید کده و عدالة الرجال اسلامت من کثرة اخخار و اغفلة و محیی الحدیث من وجہی  
 کان نے الاشاده و مسنو علم یعرف اهلیتی و لیس مثمنا بالکذب و اسلامت من ایشاده و اسلامت  
 من العلامة الفرا و حنفه فما فقد فیه الاتصال هستم ویدخل تحته قسان الاول المنقطع و اثباتی المرسل الذي  
 لم یکبر به و ما فقد فیه شرط آخر من اشرط اشترط اشترط مقدم قسم آخر و یدخل تحته اثنا عشر شهادتیان فقد بعداللت  
 ییدخل تحته الضعیف و لیهم مول فالثالث مسل نے اسناده منیف و الراج منقطع فیه منیف

والثانية مرسل فيه مجهول والسادس منقطع فيه مجهول والسابع مرسل فيه مغفل كثیر الخطأ والحادي عشر  
 والثامن منقطع فيه مغفل فيه والثامن مرسل فيه مستور ولم يجهل من وجد آخر والعاشر منقطع فيه مستور لم  
 يجهل من وجد آخر والحادي عشر مرسل شاذ والثانية عشر منقطع شاذ والثالث عشر مرسل مثلث العين  
 عشر منقطع مغفل وما فقد فيه الشرطان المتقدمان مع فتقد شرط آخر ثالث قسم ثالث من امثلة  
 يدخل تحته عشرة اقسام فان الخامسة عشر مرسل شاذ فيه عدل مغفل كثیر الخطأ والسادس عشر منقطع شاذ  
 فيه مغفل كذلك والسابع عشر مرسل مغفل فيه ضعيف والثانية عشر منقطع مغفل فيه ضعيف والثامن  
 عشر مرسل مغفل فيه مجهول والعشر وان منقطع مغلف فيه مجهول والحادي عشر وان مرسل مثلث العين  
 والثانية والعشر وان منقطع مغلف فيه مغفل كذلك والثالث والعشر وان مرسل مغلف فيه مستور ولم يجهل  
 منقطع مغلف في مستور كذلك وبهذا فعدل اى آخر الشرط وفقط ما فقد فيه شرط الادار وله الاصالة ٢٣  
 الشرطين الآخرين غير ما تقدم وها امثلة من الشذوذ والعلة ثم خدا فقد فيه شرط آخر مضمونا الى فقد به  
 الشرط والثالثة والاقسام بدها الحما من العشر وان مرسل شاذ مغلف والسادس والعشر وان منقطع شاذ  
 مغلف والعاشر وان مرسل شاذ مغلف فيه مغفل كثیر الخطأ والثامن والعشر وان منقطع شاذ مغلف فيه  
 مغفل كذلك فعد فايدر بما الشرط غير ما يدلت به اولا ويهكون بالرواية ثقته وتحتها قسمان فان الخامسة  
 ما في اسناده ضعيف والششم ما فيه مجهول ثم زد على فقد عد الادار ففقد شرط آخر غير ما يدلت به وتحتها قسمان  
 فان الخامدي والشرين ما فيه ضعيف وعلة والثاني والشرين ما فيه مجهول وعلة ثم كمل به العمل الثاني الذي يثبت  
 فقد الشرط المتنبي فيه كما كللت الاول فضم الباقي فقد بدين الشرطين فقد شرط ثالث ثم عد فايدر بما فقد فيه شرط  
 آخر غير المبدور به والمشتبه به وهو سلامته الاولى من الفحولة ثم زو عليه وجود الشذوذ والعلة او بما معنا  
 ثم عد فايدر بما فقد فيه الشرط الرابع وهو عدم مجبيته من وجد آخر جحيث كان في اسناده مستور ثم  
 زو عليه وجود العلة ثم عد فايدر بما فقد فيه الشرط الخامس وهو سلامته من الشذوذ ثم زد عليه وجود  
 صدر ثم اضتم بما فقد الشرط السادس ويدخل تحت ذلك عشرة اقسام فان الثالث والشرين شاذ فيه مغلف  
 فيه عدل مغفل كثیر الخطأ الرابع والشرين ما فيه مغفل كثیر الخطأ والخامس والشرين شاذ فيه مغفل  
 كذلك وان السادس والشرين مغلف فيه مغفل والسابع والشرين شاذ مغلف فيه مغفل كذلك والشرين  
 والشرين ما في اسناده مستور لم تعرف اهلية ولم يرد من وجد آخر والثامن والشرين مسلل فيه  
 مستور والحادي عشر ما شاذ وآصحابي والحادي عشر ما شاذ المغلف والثانية والحادي عشر بعون المغلف فهو  
 اقسام للضعييف باعتبار الاجماع والاتفاق بعدمه حافظ زين الدين عراقى لغة وقد تزكيت



این تقدیر و احیت نیست بحداکثر این الصلاح لفظه اگر حدیثی باشد پس طلاقاً حکم ضعیف  
 و می بینا ظان سند ضعیف نباید که و بالکل خوب نباید گفت ضعیف بهذا انساناً و امن نماید اوجه زیرا که اینها  
 دارد که سند شصت صحیح و یکی غیر ازین سند باشد که رنگی کی امام از آئینه حدیث تبعیط طرق و اسانید دیر اموده  
 حکم ضعیف وی نماید اینها نیکن باشند و شرح اینها از حافظ ابن کثیر منتقل کرد و دوست کفته مکنی فی الماءاظه  
 ضعیف الطیريق لـتـ ابدـاـ اـلـمـانـاطـ وـ مـنـقـطـ اـذـ الـاـصـلـ عـدـمـ مـاسـوـاـتـ مـيـشـتـ بـطـرـقـ اـخـرـهـ اـنـتـهـهـ  
 و تینین از روایت حدیث ضعیف بغیر اسناد قال رسول اللـهـ صـلـیـلـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ کـذـاـ قـدـاـ دـاـنـجـهـ شـاـبـهـ اوـتـ  
 اـزـ الـفـاـظـ جـاـزـهـ نـبـایـدـ گـفـتـ بـلـکـلـ خـنـینـ بـاـیـگـفـتـ روـیـ عـرـبـ سـوـلـ اللـهـ صـلـیـلـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ کـذـاـ دـاـنـجـهـ کـذـاـ دـاـنـجـهـ  
 اوـرـوـعـهـ اوـجـارـعـهـ وـأـنـجـهـ شـاـبـهـ بـاـینـ الـفـاـظـ اـسـتـ وـتـینـتـ حـکـمـ حدـیـثـ شـنـکـوـکـ اـصـحـ وـلـضـعـفـ  
 و قال رسول اللـهـ صـلـیـلـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ کـذـاـ اـنـجـهـ اـنـجـهـ بـاـیـگـفـتـ کـمـ صـحـقـشـ بـوـجـحـ طـاـہـرـشـ کـذـاـ قـالـ اـبـنـ الصـلـاحـ  
 و هـذـاـ الـقـسـمـ مـنـ الـخـلـصـ مـسـاـدـکـ للـصـحـیـحـ ذـالـاحـتجـاجـ یـهـ وـ اـنـکـانـ دـوـنـ وـ مـشـابـهـ لـفـقـهـ اـذـتـ  
 الـبـعـضـ هـفـوـرـ بـعـضـ وـ اـنـ قـمـ حـسـنـ شـاـرـکـ صـحـیـحـتـ درـ اـحـتجـاجـ بـداـنـ اـگـرـ چـهـ دـوـنـ اوـ درـ رـتـبـهـ وـ شـاـبـهـ  
 بـاوـیـ درـ اـنـقـسـامـ بـهـوـیـ مـرـاتـبـ باـشـدـ کـمـ بـعـضـ اـذـهـنـاـفـوـقـ بـعـضـتـ شـخـاوـیـ لـفـتـهـ وـلـذـکـرـ قـالـ المـنـوـرـ  
 فـیـ بـعـضـ الـاـحـادـیـثـ وـهـذـهـ وـانـکـافـتـ اـسـانـیدـ مـفـرـدـ وـاـهـمـ ضـعـیـفـتـ فـیـ مـجـمـعـهـ اـیـقـوـیـ بـعـضـهـ بـعـضـاـ وـلـیـلـرـ حـدـیـثـ  
 حـدـیـثـ اـیـمـتـجـعـ بـهـ وـالـتـرـنـدـیـ مـوـالـتـنـیـ اـکـثـرـ اـنـتـبـیـرـ بـاـجـسـ وـلـذـهـ بـدـکـرـهـ کـمـ قـالـ اـبـنـ الصـلـاحـ وـلـکـنـ حـیـثـ ثـبـتـ اـخـلـاـ  
 ضـعـیـفـ الـاـمـمـتـ فـیـ اـطـلـاقـ فـلـاـ بـیـرـغـ اـطـلـاقـ الـقـوـلـ بـالـاـحـتجـاجـ بـهـ بـلـ اـبـدـاـ اـنـظـرـتـ ذـلـکـ فـمـاـ کـانـ مـنـ مـنـطـقـاـ عـلـىـ  
 اـحـسـنـ اـذـانـهـ فـوـجـةـ اوـ اـحـسـنـ لـغـةـ وـقـيـفـصـلـ بـینـ مـاـکـثـ طـرـقـهـ فـیـخـیـجـ بـهـ وـمـاـلـفـاـ وـنـدـعـاـ مـوـرـ جـمـیـلـیـتـ تـدرـکـتـ فـاـصـیـلـاـ  
 بـالـبـاشـرـهـ اـنـهـیـ وـقـیـعـ اـبـاـقـیـ شـرـحـ اـقـیـدـ وـلـوـشـتـهـ اـحـسـنـ مـلـحـنـ فـیـ الـاـحـتجـاجـ بـاـحـجـ جـیـشـ لـمـ لـیـارـضـیـهـ مـعـاـمـلـهـ  
 بـیـمـنـ مـنـ الـاـحـتجـاجـ بـهـ کـانـ کـیـونـ هـنـاـکـ حدـیـثـ مـیـحـ وـلـکـمـ کـیـونـ اـجـمـعـ بـنـهـیـاـ فـلـاـحـیـجـ بـاـحـجـ بـاـحـسـ اـنـتـهـهـ وـبـاـجـعـ عـلـلـ  
 بـرـحـسـنـ جـاـزـتـ نـزـدـ چـهـوـرـ ضـلـالـاـ فـلـلـجـارـیـ وـاـبـنـ العـرـبـ الـمـالـکـیـ وـحـقـ نـدـبـیـبـ جـهـوـرـتـ چـهـ اـوـلـ وـجـوـبـلـ  
 بـرـاـحـادـ وـقـبـولـ وـیـ شـاـمـلـتـ حـرـسـنـ رـاـلـوـیـ کـفـتـهـ اـکـثـرـ الـاـحـکـامـ شـبـهـ اـبـطـرـیـ حـسـنـ وـخـوـهـ قـوـلـ اـبـنـوـیـ کـرـهـ  
 شـخـاوـیـ وـبـکـثـرـةـ طـرـقـ لـصـحـیـحـ وـاـنـاـیـحـکـمـ لـهـ بـالـصـعـقـ عـنـ تـقـدـدـ الـطـرـقـ لـاـنـ الـلـصـوـرـ  
 الـجـمـعـوـقـوـلـ بـتـجـبـرـ الـفـدـ الـذـیـ تـصـوـرـ بـضـبـطـ رـاـمـوـ الـحـسـنـ عـزـلـوـیـ الـصـحـیـحـ وـنـزـدـ کـرـشـ طـرـقـ لـیـزـ  
 اـسـانـیدـ حـکـمـ صـحـتـ حـدـیـثـ حـسـنـ کـرـدـهـ شـوـدـ وـجـهـ حـکـمـ صـحـتـ حـدـیـثـ حـسـنـ اـنـشتـ کـهـ مـوـرـتـ مـجـوـدـ رـاـ اـتـرـیـ سـتـ  
 کـهـ بـداـنـ جـبـرـمـقـدـاـقـصـوـضـبـطـ رـاـدـیـ حـسـنـ اـنـرـادـیـ صـحـیـحـ مـیـکـنـدـ تـبـیـیـ وـدـلـاـصـدـ کـفـتـهـ مـوـادـ اـبـرـقـیـ اـنـشتـ کـهـ بـنـینـ  
 حـسـنـ وـهـوـتـ مـلـحـنـ بـصـیـحـ مـشـوـدـهـ آـنـکـیـ عـدـیـنـ مـیـگـرـدـ وـشـلـاـتـرـنـدـیـ حـدـیـثـ رـاـ بـاـسـاـدـ حـسـنـ روـایـتـ کـنـدـ وـاـبـوـ دـاـوـهـ کـمـ اـنـ

باشادگار مثل در حسن پیار و پس از حد هما پدیده نبخر کرد و داد رثه حسن بدر جهه صحیح مرتقی کند آنکه در تقدی حسن صحیح  
 و صحیح بگوی خوبی خفایت دلخواهی حسن لطفی غیریست با اقتضای آن است که حسن فضیف نهضتم بگوین در حسن  
 ازان حالت که فرد بود اقوی ترشید ابن الصلاح گفته مشاش حدیث محدث نجف بن سعد را ای سعد از ای سعد پر فرق  
 از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم است که گفت لولا ان اشق علی امتحی لامر تم بالسرار عند کل صلوة پرس محمد  
 بن عاصم و اگرچه شهود بصدق وصیانت است ایکن بعض آنرا بسب سوء خط مخدود حساخته اند  
 ولبعض آنها نیشانش پر داشتند پس حدیث ازین چهت حسن است و چون حدیث بوجویگر نیز مردی است  
 بنابرین از درجه حسن در ترشید بدر جهه صحیح پریت زین الدین عراقی در شرح الفیه خوبش گفت و قده اخذ ابن  
 الصلاح نهاد امن الترمذی فان قال بعد ان اخراج من هذا الوجه حدیث ای مسلمه عن ابی هریره عن ابی عدنی صحیح  
 و انسا صهم لاده تدریسی من غیر وجایتی و مذشم بطله الصحیح علی الا استناد الذا کیکون حسننا  
 لذات سلوتفرا اذ ان عدد ازین فجه بر اسناد حدیث حسن لذات در حالیکه فرد باشد نزد مقدم طرق اطلاق  
 صحت بر کرد و شروع یعنی حسن اسناد حسن لذات نزد عدم المقدم طرق مقتضیه اطلاق صحت است پس نزد تقدی  
 طرق اطلاق صحت بران بطرق اول نموده شود سیوطی در تدبیر الرادی شرح تقریب نوری گفت  
 حدیث حسن نزد مقدم طرق مرتقاً بدر جهه صحیح علی شیوه جماعتی آنرا در قسم صحیحه ارجاع کرد و زیرا که در صورت  
 وقت مرتفع میشود بسوی صحت آن اعلام راتب حسن در دایت سماک از عکس مه از ابن عباس است مثل  
 روایت بهزرن حکیم عن ابی عن جده و لغور بن عییب عن ابی عن جده و محمد بن عمر و بن علقیه عن ابی  
 سلمه عن ابی هریره و محمد بن اسحاق عن جده ایامیم الیتی عن اشیا خد و نجذک و این اولی مراتب صحیح است  
 دو دوی اول در مرتبه احادیث حارث اعور هدایی و عاصم بن فهر و محبی بن ارطاطه و خیف و اشیال  
 ایشان پس بعض تحسین اولی کنند و بعضی لطفی غیریست و تضییف ایشان راجح است از تحسین ایشی و همان  
 اشارت باهن معنی نیز رفتہ ایامکار آن خالی از فائدہ نیست و هدایت صحیح الموصوف داین خیم  
 صحیح است با تحسیش در جاییست که وصف آن حدیث مشتمد باشد یعنی فقط این حدیث صحیح گوید یا  
 حدیث حسن و اسناد حدیث نیز یک باشد فان جماعتی الصیحه والحسن فی وصف واحد گفتو  
 الترمذی و عیلہ حدیث حسن صحیح فللتردد المحاصل من المحتجه في الناقل  
 هل الجماعت هي شرط الصحة او قصورها و اگر صحیح و حسن هر دو صرف حدیث واحد بجهه  
 نموده شد مثل قول تبلیغه  
 نموده شد مثل قول تبلیغه و عینه حدیث حسن صحیح بسیج بین الوصفین بنابری در بحث است که در  
 ناقل حدیث حاصل شد که آیا وزن اقل حدیث شرط صحت مجتمع گشته یا درین قصور ای ازان راهی

بیش از تابع است که این صحیح از ترقی وغیره اشل امام نجاری در غیر صحیح خود و بقیه باب ابن الیشید وابی طوسی شیخی ای حاتم رازی در کتاب الاحکام در حدیث واحد باعتبار اسناد واحد واقع شده پس از این شاهت که این دفعه بنابر تردد ایشان است که در زمانی لیست راوی حدیث حاصل شده که ای این را دیگر تام اضطرط است که حدیث صحیح لذاته شمرد و شروع اضطرطش تا هر سرت و عذریش عدد و از حسن باشد و گفته اند که اطلاق اجهتیا در آن حدیث باعتبار معنی مدعی است که آن کوشش و مسی تلقیش کردن است و محبت حدیث و فهم دی پس گویا که ایشان مجتهد و نقل اند گوئم اطلاق میشناه طبایی اجهتیا که عبارت از استنباط و انتخراج احکام از نصوص است بر اینه محدثین بیچ مناسن فی قیمت خود را مسبت امام محمد بن اسماعیل نجاری چنانکه تراجم صحیح نجاری شاہد عدل گواه صدق بر اجهتیا و مدعی است قسطلانی در مقدمه شرح نجاری گفتة نهاده البخاری فی ترمیم بلکه هر قدر علم حدیث که به ای مجتهد مطلق معرفتی در اصول فقه شرط کرده اند افل قلیل است بحسب محدوده دی رخد و حکم انتقام اجهتیا در مطلق بر آنکه این بعده بحسب بحث است در جم بالغی و غالی از دلائل در این بلکه ناشی از ضلال بین است بل کذب ای امام چیطوا الجمله و مولانا عبد العالی که شهور به بحر العلوم است در شرح مسلم البیوت و چنین معاصر امام مولوی عبد الحمیک گهنوی حنفی در رساله خود مسی بنا فی ایکیه گفتة ان من ادعی باشند قد اتفاق افتخارت مرتبه الاجتیا در المطلق استقل بالآئمه الاربعة اتفقا عالما یکن عن دروده فقد خلط و خبط

قان الاجتیا در حجۃ المسیحانه لاتفاق علی زمان دون زمان ولا على بشر دون بشر ومن ادعی اتفقا عهانی نفس ای امر من امکان وجود ذاتی کل زمان قان اراد اذ لم يوجد بعد الاربعة مجتهد اتفق الجھوی علی کاتفا قائم علی اجهتیا هم فیو مسلم والانقدر یوجدر بعیرم ایضا ارباب الاجتیا، المطلق المستقل کابی تبر السعد ادی او ادرو انتظام ای امر و مسلم وغیر حرم اهنتی و مولانا نشانه ولی المسجد وصلوی در حجۃ المسد البالغه نیز در باره انتقام اجهتیا بر آنکه اربع جمیع بلخ فرموده اند و خوده فی نوز الالوان ارشح الشان رئی بحث الاجماع و رجیه در قسطلانی شرح نجاری نوشتة تعالی شیخ تاج الدین السکنی طبقات کسان نجاری امام المسلمين وقد ذکر ابو عاصم نے طبقات اصحابنا الفتاوی اهنتی پس جواب ای ایشان است که این بغض نهن دوست بدیل اند خود ای ایشان نجاری تصریح باین معنی یافته شده که مرافقان مذهب است ویا این معنی بحوالی است بر آنکه این امر پیش از اد اکسا وان اجهتیا بوده کیف که اکثر مسائل اصول و فروع شافعیه را در کرده و با علماء مذهبیه متفق شده از انجمله کیه آنکه میان حدثنا و اخیرنا نزد امام نجاری بیچ تفادات نیست و مذهب امام الی گنیده ره نیز همین تigmلاف امام شافعی و مسلم که ایشان فرق چنین دخول شرکیم در مساجد نزد نجاری را یاکم الو حضیف جائز است بنداون ای ایشانی ره حیه دری منع میشانی دایید و چنین استخوان و مسوی میته و انسان

نزد بخاری راجح بالبودعیفه رجوع شیخ زاده می خواهد بنیان طایفه نجات امام شافعی کرد و  
حکم نجاست کرده تا پنهانی نزد بخاری در در آخر شاهد در صلواته سنت است و اجب نیست  
چنانکه در صحیح خود لغتہ با باب ماتخیز من الدعا بعد المتشاهد و لیس بواجب تزویی لغتہ و همین سنت  
اضمار مالک و امام ابی حینیفه نجات امام احمد و امام شافعی که نزد شان و حجب است بدیل حدیث  
لاصلوته ممن هم قصیل علیه البنت رواه ابن ماجه حسن و مقول استعلایه یا بهما اللذین آمنوا صلوا  
علیه وسلموا استیلما و همین احتمال ارجح نزد بخاری دالب حینیفه عام است نجات مالک و شافعی و احمد  
که نزد ایشان خاص میگوین سنت نه بفرض و غیره و همین افتضاح در مال زکر که نزد بخاری راجح و امام حینیفه  
روا است نجات امام شافعی که دوست اخذ رکو از همین آن مال میگوید و زدش عدول از عین مسویت  
جنس روانی است و همین رضاع است نزد بخاری راجح و امام ابی حینیفه رجح قلیل باشد یا کثیر را بتگرد و بخلاف  
شافعی و احمد بن حنبل که ایشان دین باب اشتراط داشت و بتوش بین رضاعت در نزد و همین نقل و کوته  
از پلدر ببلدر و بخاری و امام ابی حینیفه رجح رضعت تفصیلیک در فرقه مذکور است نجات امام شافعی و امام مالک  
که نزد ایشان عدم جواز است و امثلای این نوع بسیار است و همکثر موضع امام شجاعی بر امام ابی حینیفه  
پیشتر و دیگر و دیگر و در صحیح خود تعبیر ازان بتعال بعض الناس محدود یکن در بعض موضع مراد بتعال بعض امثال  
امام شافعی مانند و داشته باشند و در تاب الاحکام باب ترجیح المحکما مفتقه فقال بعض الناس لا بد للحکم من  
شروعین مخلطاًی هنفی صریح گفتہ کانی رید بعض الناس اشافعی و همرو و لقول من قال ان بخاری اتفاقاً  
بعض الناس را در این اتفاقیه باشند و همین در فرضیت سخ تمام سر و همارت کتاب درسته اینا با امام مالک  
ستقیح شده و استقصار این بحث طولی دارد و با جمله خلوزمان از مجتهد صحیح نیست دموید او است قول  
و سه مسلمان العذر و جل میجنبت اینهذا الامته علی ما اس کل باشته سنته من یکد و اینها دینهار و اهاب و داد و  
و غیره و قول و سه مسلمان لازم طلاقت من اتنی ظاهرین علی المحتی باشی امر العذر کیعنی که اجتناب و برداخت  
اسهل و ایسر است از اجتناب بر مقدمین و خلاف این کند و لآن هر کو ذی فهم سوی و غفل قربت امامگرین نباور  
مکوند به تسلیم و استغفال بغیر علم کتاب بجهت استقصای این کرد اند من غلت اسد للحد و بجهله  
در حال اتفاقیت و ثرید به همکه نفضل خدار ابر بعض هعلق اذخر ساز و وهم شرعاً مطهه و ماقضی بر تقدیم  
العم کند و بجزی بجزی است بر قضا و برش لحیت ما و دلمه تقول الحق و همیزی اسبیل و هندا  
حیثیت بیحصل منه المفرد بتلك الروایت و ای هچاپ در فرضیت که از ناقل حدیث تفرز  
این بر ریت ماحصل شد و بینه بر ای آن حیثیت بجزئیک اسناد شد و گزنشاشد و در صور تیکه نزد

تناقل وروسانا دش باشد ذکر خواهد شد و عرف باشد اجواب هر است تشکل الجم بین الوضعین  
 فقال الحسن قال صغر الصعيم كلام عرف من حدده ما ففي الجم بين الوضعين اثبات له  
 الفصو وغافيه وباين تقرير داشت شد جواب يك جمهرين الوضعين رادر حديث واحد مشكل شمرده  
 وبروجرا اعتراض گفته كحسن قاصر از درسته چنانكما ز حدده رادر علم شده پس در صورت جم بین الوضعین  
 گويا که اثبات اين قصور وغافيه وعي منبسبت حدديث واحد است ومحصل الجواب ان تزداد اهمه للحديث  
 في حال ناقله اقتضى للمجتبى اذ لا يصح باحد الوضعين فيقال في الحال فيحسن باعتباره  
 عند قوم صحیح بااعتبار وصفه عند قوله وصالح جواب اشت که تزداد اهمه حدديث در حال ناقله  
 آن اقتضاي این امر برای مجهود کرده که وعي وصف حدديث بر طبق القیدن وجسم باحد الوضعین گشته بلکه دن  
 چنین گوید کامن حدیث حسن است باعتبار وجود وصف حسن تزدیق شود و صحیح است باعتبار وجود وصف  
 صحت تزدیقی یعنی در میان دانمه حدديث در حال ناقله اختلاف واقع شده بعض اور اطاعت العدالت تمام  
 الضبط شمرده و بعض خفیف الضبط والعدالت پس برآید بعض آن تزدیق صحیح است و برآید بعض حسن گویا مقدم  
 بقول حسن صحیح اشارت په روند بسب کرد على قارئ لغفته فيه اذ ملزم ان یکیون الرمزی بل الجاری می تسلد  
 في الصحيح وتحسین انتهی گویم این وقت باشد که عند قدر در بهردو مرضع متعلق باشد کمین یا الصحيح یا از تعلق بـ  
 حسن ووصف صحیح باشد تا این مخطط لازم نی ایدیں معنی چنین باشد حسن هندنا باعتبار وصف الکائن عند  
 قوم صحیح عند ناباعتبار وصف الکائن عند قدر و المثلایکون محصل الجواب محصل الاغایة ما فیه انتداب  
 من حرف اللزد کان حقد از یقول حسن او صحیح یعنی غایت امنی الباب آنکه این مجهود از وعي  
 حرف تزدیق شد که زیرا که حق عبارت آن بود که حسن او صحیح بگفت سخنها حذف حرف العطف  
 من الذي بعد دین چنان است که حرف عطف ما از معدود حذف می گشته و چنین نے گویند و از غلام جاریه تعداد  
 بساط در رضی شرح کافیه گفته ان المحدث مختص بالاد واد و اقتصر این مالک على الوا و فقط و بنا برین تقدیر  
 یید فعل مخلع بگول باشد از عدید و تبعین شخمان این کتاب لفظا بعد مضاف ابوی ضمیر و افع شده  
 و بنا برین تقدیر معنی چنین که در شود که حذف حرف عطف دین صورت مشل حذف نزدیون در فرم تانی  
 است که بعد ازین نے آید و آن اشت که در و سه میان هر دو وصف صحت و حسن باعتبار دو اثبات  
 کرده شود و بره و وقت در اشكال ذکر شده مندفع است زیرا که درین جهین اثبات هر دو وصف معابر ائمه  
 حدديث واحد داشت و على هذل افما قائل فيه حسن صحیح دون ما اقتل فيه صحیح  
 لان الجزم اقوی مزال لزد و بنا برین تقدیر همان حدديث که در حق او حسن صحیح گفته شده است که ترتیت

از عدیتی که دران فقط صحیح گفته شده بایکه جرم او را از ترد باشد اگر لغتہ شود که حدیث صحیح مجزوم صحبت کون  
 بیست پنجم مقدمتیش ظنونی است پس قول حافظان الجرم اقوی من از ترد چنان درست باشد و جواب این است  
 که مراد از جرم صحیح بودن وی بالاتر دوست بخلاف حسن صحیح که دران ترد واقع است پس آن جرم صحبت  
 نباشد و هد لحیث التقدیر دایین حجاب در جاییست که انساد حدیث متفرد باشد یعنی اینکه لغتہ شد  
 که حسن سیمیدان از صحیح است پس این وقتی است که برخی آن حدیث که دروی حسن صحیح گفته شد فقط  
 یکس انساد باشد و لا ای اذالمیحصل التقدیر فاما لا و الوصفین معاوی الحدیث یکون  
**باعتبار الا سندانین احد ها صحیح و لا خوشمن** و اگر تقدیر در حدیثیکه آن حسن صحیح  
 لغتہ شد حاصل نکشت پس بنابرین تقدیر اطلاق هر دو صفت معابر حدیث واحد باعتبار در انساد  
 باشد که یکی اقتصانی محبت کرده و دیگر اقتصانی حسن عرض که جمع ترمذی سیان محبت و حسن مشکل نیست تجییل  
 که حسن لذاته و صحیح لغیره باشد و چنین اخیاع غربت و حسن با عندهار تقدیر طرق است که در طبقی غریب  
 و در طبقی حسن است و ازینجا معلوم شد که حکم محبت ایحیت یا حسن برآ انساد است نبرآ من پس قول این  
 پنهان اسناد صحیح از پنهان اسناد حسن یا چنین گویندند احادیث حسن الائند یا صحیح الائند و دلن قول این  
 است حدیث صحیح و حسن چه ایشان تصریح کرده اند که میان اسناد و متن هیچ مازالت نیست زیرا که این  
 انساد حدیث یا نسبت صحیح یا حسن بیا شد نیابا جمله شر و طراحت از اقبال و عدد انت و حبیط انت او  
 نیابا برشد و ذی اعلیت تقدیر ای در ترجیح المضیه لغتہ دلایل کشش نمی خواهد اما تلازم ماتقدم من ان قول هم بذا حدیث  
 صحیح مراد به اقبال شده من مسأله الاوصاف فی انها هر لاقطعاً العدم است زمانه حکم کل زدن من اسایید  
 دلکس الحدیث و علی کل مال فا تقیدی بالاسناد یعنی هر چیزی من صحت المتن ولا ضعفی بل بعمل الاجمال ان  
 صدر من لم یطرط عمل نیست و اطر و فنیالم ظهر اصحت لغتہ و لذلک سخط الرتبیبه عن الحکم للحدیث انتی گوییم ازینجا  
 است تقلیل این امام و فتح القید را شیوه هایی درباره حدیث من کان که امام فقرة الامام له فقرة که این حدیث  
 صحیح الائند بر شرط شیخین است مگر آنکه شاذ است هر شرکم آمد و عیمه ملغیت روی که بدهشکایت از که کنم  
 خانگ است غازم و ذی ازینجا است مدیث این عباس نی کل ارض آدم کادم و فوج کنوز حکم و بر اینکم کا برایمک عدو  
 چیزی و بنی کنیکم و حقی لغتہ انسانی صفحی است مگر آنکه شاذ است و مصنف در ترجیح الباری ترجیح بخاری کتاب  
 بدرا اتفاق باب ما جائز بیع ارضین و چنین تبلانی در شیخ بخاری تجھیقیش برداخته اند و علی هدف این  
 قبول فیی حسن صحیح بوقت ماقبل فیی صحیح فقط اذا کان خدا کان کفره طلاق تقویت  
 و بنابرین تقدیر در هر چیز میگفتند و میگزیری باشد که دران تهنا صحیح گفتہ اکران صحیح فرد است چه تقدیر

متفقی حدیث باشد زیرا که صد هجری بمجموع راقوی است چنانکه در افزاد ستاره صحیح غریب و بدان جمیز قدماً قصده  
 پیشنهاد فانقلیل قد صد هجری باز شیوه الحسن ان یزد مزمعند و وجه فکیف یقین  
 فی بعض الاحادیث حسن غریب کافر شد امن هنوز که تردیدی تصیح کرد  
 پایانکه نظر طحا حدیث حسن آنست که مردمی بنی هاشم باشد پس قول او در بعض احادیث حسن غریب لامصرفه  
 الامم نہ الوجاد لامصرفه الامم حدیث فلان چفتدم درست میتواند شد زیرا که این عینین بین المتضادین و  
 متناقضین است فالخطاب از المتن مذکور لم یعرف الحسن مطلقاً پس حوابش آنست که مراد تردیدی  
 تعریفی مطلق حسن نیست چهار تمام است حسن غنی و ماصطلحی و نحوها اما معرفت بیوی عخاص  
 منه وقع فی کتابیه و هو ما یقول فی حسن من غیر صفة لآخری بلکه فی تعلیفه نوعی جا  
 از حسن کرد که در کتابش واقع شده داد آنست که در ان فقط حدیث حسن سیکوید بنی هاشم زیرا که نزدون صفت یکی  
 از صفات و خواص است پس حدیث حسن که متفقی غریب است از ادراستن اداد حدیث داد همچو غنی و متصدی  
 که همچو غنی و متصدی آن متفقی غریب نیست حاصل آنکه مراد تردیدی از حسن آنست که قادر از درجه بحث است این بقیه  
 العیید در کتاب الافتتاح گفته ان الحسن ملاشیت طرفی العقد در عن الصحتة الاحادیث الفروض و الحسن فی الرد بالحسن  
 معناه الماصطلحی برآماداً ارتفع ال درجتة الصحتة فالمحسن حاصل الصحتة فی ضمن الصحتة الام و جواد الدوچة العلیا  
 من المخطوطة اتفاقاً لا یئسی و جواد الدینیا فیصح ان یقال حسن باعتبار الدینیا همی الصدق شرعاً صحیح باعتبار العلیا  
 و می المخطوطة اتفاقاً و یلزم عله نہ ان یکون کل صحیح حسن اولینه قولهم فی الاحادیث الصحتة حسن و نہ امر بحود  
 فی کلام المستقدمین انتی تخاری گفته فظاهر من نہ این الحسن عند الترمذی لاتخوس به القسم بل قد شیرک فیها صحیح  
 و نکل صحیح عنده حسن من غیر عکس و یکشیده نہ اذ لا کجا و یقین فی حدیث صحیح الاحسن صحیح ولا القول انت  
 صحیح حسن انتی و ذلك اند یقول فی بعض الاحادیث حسن و فی بعضها صحیح و فی بعضها  
 غریب و فی بعضها حسن و میهم و فی بعضها حسن غریب و فی بعضها صحیح غریب و فی بعضها  
 حسن صحیح غریب و عبارتہ ترسد الی ذلك حدیث قال فی اوخر کتاب و ما قلنا فی کتاب  
 حدیث حسن فاما الدنایه حسن شاده عند عبارت تردیدی از شادیسوی این سخنی می  
 چ دوی در آخر کتاب خود یعنی در کتاب العلل گفتوا پنچ در کتاب خود حدیث حسن گفتیم پس برادران ای

اسنادش نزد محسن باشد بجهة ترمذی حسن الاصناف دیان نزد وگفت وكل حدیث  
 میردی ولا یکون لاویه منتهیا بالکذب و آن حدیث است که در داشت که در شود در اوی وی  
 صهیم کلذب باشد طبیعی در خلاصه لغت که این قول ترمذی محتمل پر و معنی است یکی آنکه این غفلت  
 و کذب و فتن در اوی نباشد پس بدان متهیم شود دوام آنکه قویم این معنی در اوی باشد اما متهیم  
 بدان نگردد و معنی راوی استور العدالت همین است در تعریف حسن نیز همین معنی است  
 و این میست احتراء آماده صحیح زیرا که شرط صحیح آشت است که راوی وی شهر العدالت باشد پس  
 صیغه داخل در حد حسن ثبت و میردی هر عنین یهودجه مخون ذلك و مردی باشد مخوان در معنی بغیر  
 یک وجہ و آین قول اچند احتمال دارد کی آنکه حدیث مرد باشد بمعنیه باسناد دیگر دوام آنکه معنی اد  
 مردی باشد بمناسخ یا همین سند بلفظ دیگر و تسلیمه قسم اخیر بفر و حسن بعدی ثبت و بنا برین تقدیر خواه  
 فروار حسن لازم نی آید چه فرد غیر مردی بوجه دیگر است زیرا که لنظر ما باز اسناد فرد است و لنظر تعلیف  
 حسن زیرا که باین اعتبار طفل احتمال طریق دیگر است که بدان تقویی گردانیم اثبات فرد مطلق دیگر  
 آنکه حدیث مشهور باشد از صحابی و تابعی آنرا ارجاعی دیگر را ثبت کند و اورادین طریق روایات  
 افزاد ورجمیح مرتب باشد پس عرض از تعمید باشکن بغیر یک وجہ باشد احتمال حدیث مردی است باخیمه  
 جبر صحفه او کند و آزاده دهم سالیق دار سال و انقطع و تدبیر عضنه و احتلاط نماید پس بایان پرداخت  
 بغیر یک وجہ باشد مگر بد وحی که راغع آن صحفه بود و نه عبست خواهد بود و در کلام ابن الصلاح  
 اشعار باین معنی است باشکن حد عشر حسن مفترض باین ناول است فاین نیز جواب است آنکه ضعیف  
 و منقطع و مرسل بران از دیشود و معنی قول او مخوذ است اثبات که راوی طریق دیگر نزد متهیم کلذب  
 نباشد باشد راوی طریق اول ولا یکون شاذ او نه آن حدیث شاذ باشد تفسیری که در صحیح گذشت  
 کویم درین قید خلل است بنا بر آنکه قید عدم شذوذ زاید است بلکه بجود متهیم در سندش بوجهی از وجود  
 خواه از راه عدالت بود یا صبط یا غیرها کافی است چه اهتمام شذوذ نیز نداشت فهو عند ذلك حديث  
 حسن پس آن نزد محدث حسن است قنایجا کلام ترمذی در تعریف حسن تمام شد بعده حافظ ابن  
 حجر گفته صرف بجهد الانما تعارف الذي يقول فيه حسن فقط پس این کلام ترمذی معلوم شد  
 که راوی تعریف چیزی میکند که دران فقط حسن نیز بدان انتظام و صفت دیگر از صحت و غربت اینها  
 مایقول فیه حسن صحیح او حسن غریب او حسن صحیح غریب فلم یعنی على تعریف کمال معیار  
 على تعریف ما یقول فیه صحیح فقط او غریب فقط فکانه توک ذلك است غنیمة اینها

عند اهل الفن واقتصر على تعریف ما يقعول فیین کتابه حسن فقط اما بالغموض داده  
در وحسن صنیع یا حسن غریب یا حسن صحیح غریب گوید پس بر تعریفیش قبح نیست زیرا که دی التفات است  
تعریف این متمکره چنانکه التفات است که تعریف آنچه در فقط صحیح یا فقط غریب گوید مکرر و گویا توک شاید  
استتفاقا شده است از زدایل این فن کرده و اقصا بر فقط حسن در کتاب خود نموده با بر غموض و غنایی آن دفعه  
کلام علما در حسن ضطراب واقع شده چنانکه در الفیه و شروح دی سطور است و میخواهی سالم از اعتراف  
نیست تا آنکه حافظه دیگر لایطیح بان للحسن تا عده تذریج کل الاعدادیت الحسان تجهیز فاناعلی بایس  
من ذکر اینستی و اما لازم اصطلاح ارجدیده و یا بجهیت آنکه این اصطلاح جدید است غیر از اصطلاح  
چه بود و عول علیه داشته بوصاپ همین جواب اخیر است و کلام حقاظین مشعر بودی قبل این قول  
ست ولد لک قیده بقول مخدنا و اینین وجہ تقيیدش بقول خود مخدنا کرده دخواهی اگفتة و اون  
درین اقطاب رک عظمت است و لازم نمی آید محجب نفس ریا که این اهمان است علم است علاوه قول تعلیم و اینستی  
ربک فمدشت دیانی بر ساخت انگلیس کردین اصطلاح شرکی با و دند تعبیر بینداز مرده مثل قول شاهنی خارل  
سعید بن المیب عنده ای اهل الحديث فان کامتفق علیه سینه اینستی وله مینسمه الى اهل الحديث کما فعل  
الخطابی و مشوب بجز اهل حدیث نموده چنانکه خطابی کرده زیرا که دی افت حسن حیثی است که بمحظ او متوف  
در حال او شهرزاد و بین است دادا کثر ایل حدیث و بین اکثر علما قبل داشته اند و عارفه فهی استعماش کرده  
و منقطع و مروف و مقطوع و مرسی و تصل ازان جنس است که بمحظ آن معروف نیست و میخواهی بدنس علیه زدن  
اينستی و ابو سليمان احمد بن ابراهیم بن الخطاب الخطابی البستی اشافع احمد شیوخ احکامات سنت شان  
و شیعین و شیعیان کذانی فتح النیشت و هدایا التقریر بینید فیکنیه من الایدادات المق طال البحث فیها  
ولم یغیر و وج توجیهها فالله للحمد و شیعیان که در این احوالات بحث در آنده مندفع گردد و جد توجیه  
و نزهی اینها مشکل شد برادری نشده فله الحمد علی الهم و علما و بالجمله سید محمد وزیر افتقة در حیل فیکه تمدی  
معاون صفت بصحت و حسن کرده اقوال است یکی انکه باعقبا ردو انسا دست و این جواب تا آرین  
بحرس است داده ایل باعقبا رافت باشد یعنی هر چهار فرض بتو اولی کند و مستحسن نمکار و داین جواب ای این  
اصلاح است و این دویں العید این هر ایل کرده و لفته که بین جواب لازم نمی آید که حدیث موصیع هر کا حسن  
اللطف باشد داخل حشیود و دران لیکن حقاظ ابن حجر از طرف ابن الصلاح لغتہ که قیصحت مانع از دخیل خود  
ست سیهوم آنکه ادش عرف است یعنی همچو الاسناد والمقتني و حسن الاسناد والمقتني و این هر دو  
داخل است یعنی همچو بحث و خل نوع زیر جنس مثل انسان تحت حیوان اینستی لویم حقاظ ابن حجر در حسن کس

فیضیه

لطف

لطف

لطف

لطف

لطف

لطف

لطف

ترندی کرده مایل نموده و حافظ این کثیر اهل کتابه روش و نموده و گفته که این کلام ترندی در حسن اگر از ترندی مردی  
در وی آزادگفت پس در کدام کتاب گفته داشت که باست و آنکه اصل طلاح ترندی در کتابه او فرمیده اندیش  
این فهم غیر صحیح است زیرا که دی در احادیث کثیره ای کوید بهم احادیث حسن غریب لایغ فرهاد الامن به الوجاهتی  
پدر انکه سید محمد ابراهیم وزیر در تفسیح الانظار درین محل سوال کرد و گفته عمل بجذبی که ترندی پر  
تحمیں با به صحیح شد پوچشت یا نه زیرا که محمد بن خرم ظاهری زعم کرد که ترندی بجهیز  
ست و حفاظاً در بعض تصحیح و تخفیف اعتراض کرد اند بعد و کربلا بعض منکرین اتفاقی حیش نموده  
پس آن گفته که حافظ ذهنی در ترجمة ترندی در سیران الاعتدال نوشته اند حافظ نقش  
مجموع علمیه و نالطفات الی قول ابی محمد بن خرم اذ بجهیز فانه ماعرفه ولا دهی بوجو والجماع ولا  
العمل لایه انتہی و این دلیل است بر جواز اعتماد تفسیح ترندی و تحسین او بنا بر اتفاق اجماع  
پر ثقت و حفظاً او فی الجمله و لیکن چون ازوی غلط فاحش شد احتساب اتفاقیم یا تحسین او  
مستحب آمد انتہی لیکن سید محمد بوصوف از ذهنی بعد این نقل آورده که دی در ترجمة کثیرین عبد  
لطفه لایتمد والعلماء اعلیه تفسیح الترندی بعد گفته مراد ذهنی آنست که اینهم لا يعتمد ون علیه نه  
تفسیح که حدیث کثیرین عبد الله بخصوصه لا نکل ماصححه قال و هر خطاب از امور والعصره مرفق  
من الائمه الحفاظ والعمل انتہی سپس در ذکر عذر ترندی در باره تفسیح حدیث کثیرین عبد  
طالت کرده و عمل تحسین تفسیح عذر مقرر داشته این صلاح گفته که کتاب ترندی دی در معرفت  
حدیث حسن اصل است بعده گفته ومن مظان الحسن سمن ای داد و در نیاعة اند قال  
کرت اصحابی دایشیه و دایقاره و دامakan فیه و هن شدید بینیه و مالم ذکر فیه شیی فهمه  
بعضها اصح من بعض حافظ این کثیر گفته روایات ازابودا و درباری او کتاب سمن از بسیار  
در بعض آن سمن است یاکه در بعض احادیثی رست که در نزد دیگر عیت و برازی ایی عبد الآخر  
را عبودا و دکتابیت مغید در جرح و تعییل و تفسیح و تعییل ومن ذلک احادیث در حال قد ذکر  
آنسته و امام نبغوی در کتاب مصنف احادیث نخرجه غیر شنین یعنی مردی ای داد و دو  
ترندی و فاسی و اشیاء ایشان در حسن گفته داین اصل طلاح خاص است که جز نبغوی بجز  
پیر علوم ثبت و این اصل طلاح و نتوی و غیرها این را در کرده اند باید این کتابه درین کتب  
حاج و حسان و صنایع و حادیث منکرها اند و بهم اگفته اند که هلاق صحاح یا مجموع کتب  
سته از های تفکیب است و رنه در مصنف اربع التزام صحاح نیست نخاوسی در فتح المغیث

الفیه بعد ذکر احوال احادیث سعن ربعه و غیره لفته و باجمله تفصیل هن اراد الاتصال بحدیث من السنن  
 لاسمه این ماجة و صفت این ابی شیعه و عبد الرزاق بن همام عالم فیهم الشد و بحیث من المساینه واحدا  
 ایضاً بحیث ذکر ام شیر طرفی که لمحنه و ما احسن خاصه و ما انتجه ان كان سالاً المعرفة ایصح من غيره فليس له  
 ان تصح بحدیث من السنن من غير ان نظرت فی اصاله و حال رواة كما انه میں امان بحیث بحدیث من  
 المساینه حتى صحیط علماً بذلك و انکاراً غير متأمل لذکر ذکر فبیله ان نظرت فی الحديث فانه بحدیث  
 بحیث المأثنة صحیح او حسن فله ان تقدیمه وان لم تقدیمه فلایقدم على الا عتملاً بفیله کما طبیعتہ بدل فلعله  
 بحیث بالباطل وهو لایشعر اهتمی زیادات الثقات ثقات بکسر الول ففتح فانه جمع ثقہ بمن  
 استوار و مرد عتمد که بر قول و فعلش مردم اعتماد کنند و کسانی که بهم خوانند خطاست کذا فی الصراحت بل لذکر زیاد  
 الثقات فن اطیف است و عنایت بدان تحسن و ابن خزیمه و ابو بکر شیاپور و ابو عیم جرجانی والبلوائید و  
 اذ اکمده کوین بعترت زیادات الفاظ فیه و دعاً حادیث بوده اند و فایه از معرفتش حاصل شدن احکام  
 مانند تقدیم طلاق و تفصیل محل از الفاظ و معانی و سخوان و از تجاست که فتنه الحدیث یفسر بعضها ببعضها  
 یقضی على المیم در فتح الباقی شرح العینیه نوشت و تعریف الزیادۃ بجمع الطرق والا بواب هری من بعض الصوابه  
 مقبوله اتفاقاً و من غیرہم على ما ذکر و دیزیادۃ راویها ای الحسن والصیحه مقبولة مالا تقع  
 مصادفیة لروایة مزهو اوثق من لم یکن ذکر لذکر الزیادۃ زیادت راوی ثقہ در حدیث  
 حسن و صحیح مقبول است ما دایکه رواتیش ملائی روایت او ای زیادتی که این زیادت راوی ذکر نکرده بیست  
 و تکمیل بیان اوثق است سید محمد بن ابراهیم ذیر قیداً و معللاً بر قید حافظ که الم تقع منافیة است زیاده  
 کرده یعنی اگر رواتیش مسافی روایت اوثق از زیادتی بیست بناشد لیکن بنا بر علت مرد و دشود گویا حاضر  
 ذکر این قید بنا بر علم بدان فخر مودع چه این فیتی دستفا است از یاق عبارت زیر اک کلام در زیادت در تردد  
 حدیث صحیح یا حسن است و از تعریف این هر دو عدم علت معلوم است ای زیادت معاو ام مستصفی ثبت بحیث  
 مستصفی است بدان مزید علیه و کلام ما در زیادت مرد و است اتسیبیه آن زیادت صحیح شود و دلخیز  
 خبر حدیث منفرد مستقل باشد که لزیادۃ امازت ~~لکن لاتفاق بینها~~ و بین روایة مزلم  
 یکن که ها همذکور که تقبل مطلقاً ای اک زیادت خالی بود یا مخالفات میان زیادت این اک مذکور است  
 غیر ذکر زیادت که اوثق از دست نمی باشد ای پس این زیادت مقبول است مطلقاً یعنی اگر زیادت افقه اصلا  
 مسافی و مخالفت بار روایت غیر مثبت مثل حدیث که بروایت چهل و نهم متصد شده و در این اصطلاح  
 روایت غیر مخالفت نگردد یا پس این زیادت مقبول است مطلقاً سنواری در شرح الفیه گفته که مراد از

قبیل زیارت علی الاحراق اشت که این زیارت شرعاً معمول نباید و معمول حکم شرعاً بدان تعلق نیست  
یاد حکم نسبت شده را مغایر ساز و یاد موجب نقصان از احکام که بجز دیگر نسبت شده اند باشد یاد مغلوب  
تحدد بدوریا از ساختن از آن اکثر باشندیانه بدل برست که از یک شخص باشد یا میکاران اقصی دباره که  
زیارت روایت حدیث ناید یا از غیر راوی باشد نقصان بخلاف کسیکه از امطلق تقدیر و کرد و است از اینها  
و بخلاف کسیکه در کوده است از ازدواج و قبول محدوده از غیر راوی یعنی غیر راوی اتفاق فر که و الحدیث بحسب الکفا نیست لذا  
نی حکم الحدیث المستقل الذی یتفرج بدل الثقة ولا یروید عن شیخ خدیعه زیرا که این زیارت در  
عدم منافات در حکم حدیث مستقل است که ثقة بدان متفرد شده و غير ثقة آن زیارت را از شیخ دی روایت  
نکره و داین مذهب جمهور فقها و محمدیش و اهل اصول است و خطیب بعد ادی ادعای اتفاق علماً پر این  
کرده و محبت جمهور اشت که انفراد راوی زیارت عدل جازم برایت غیرضررت زیرا که گاهی فرد ضرر  
یاد میکرد که جماعتی از امفوظ نماند اشته است و بعض عدیش و احمد بن حبل در روایت بعد قبول شد  
زیرا که ترک خطا از امر موجب ضعف نیست چنان بعید عاده است که جماعتی حدیث واحد اشتبه با  
وزیارت از شان مخفی ماند و یاد نهیل آنرا ماید از اذمان ایشان اتفاق محدود شود و بعض دیگر تفصیل کرد از  
با اینوجه که اگر این زیارت معارض نیست نظر کنند که مجلس متعدد است یا نه اگر متعدد است مقبول است اتفاق  
بنابر احتمال ائمه رسول خدا صلحه ذکر زیارت در یک مجلس کرده نه در مجلس دیگر و اگر متعدد است پس غیر راوی زیارت  
از روات اگر دیگر نیست میکشیست که غفتات مثل اذان همچو زیارت متعدد نیست و این زیارت مقبول نباشد  
و اگر از اسانی است که فرمول و خلعت شان از همچو زیارت جائز است پس این زیارت مقبول است و فرموده  
البائی شرح البیهی عراته اقوال توأم زیاده بین برشته و گفت و قیل تقبل این متنی لاعراب و قیل لا تقبل این  
که اساساً کتون عنها و لم شیل شده عن مثلها و قیل لا تقبل لایان تغییر حکما و قیل تقبل نه الافاظ کاتا کید وون  
العنجه اینچی تخدی و در شرح الفیه لغت خوشی این تغیره این جوان فی مقدمه الصحفاء بین المحدث والفقیه  
نمی روایت بمسنه تغیره ایضاً همانی انسان و المتن قبیل من المحدث فی الشد لا المتن و من الفقیه حکمه  
از زیارت اتفاقاً کل هنها باتفاق مطلب سیاسی کلام این جوان روی شد ایهه ای غیر دلک اینهی و این همکه لغفته  
سد و قیمت است که زیارت ثانیه مصارم و معارض روایت ثقات نیست و اما ان تكون مضافه به بحیث میزم  
من قبولهار و الروایت کل خودی فهمه بهی ایهه بیفع المقوی بهینهاد و بین معارضها فیقبل الراجح  
و در المروج و دیگر زیارت منانی باشد و چیکاره از قبولش در روایت دیگر که در این این زیارت فیلت ملزم  
زین قسم شانه حاجتی افتخار شریعه میان این روایت روایت معارض او پس اجتنب قبول و بحیث

سردو باشد برادرست که از مردی جانب ناود زیادت بود یا پیشان بکلیر فرماید را ذکر نکرد و گویند  
 این شجاعت زیادت لفظ و اذ اقر فاصله توپ سلم و ابن خمینه تصحیح کرد و اند و ابن معین وابی حاتم  
 وابرو او و بحسبانی ورا قطبی و بقیه تضییف تویی آنقدر تضییف ایشان مقدم بصصحیح اول است بنابر  
 آنکه روایت جماعت ارجح از روایت مسفرد یاد چه این زیادت غیر محفوظ است بجز روایت ابن کمال از  
 ای عواد از ای قناده یا فته نشده کما قدره سلم فی صفحه پیش جمع دیباخ قول سلم و ابن خمینه را اختصار کرد و داشد  
 و اتفاقات پیشان بکثرت عدد که نافی این زیادت اند نموده لفظ متشدد است این پروف و وزد و اکثر علامه حسنی و  
 بعض شافعیه کثیرت عدد که بجهش هست یا تو از مرسیده بشده از امارت ترجیح میشست چنانکه در شرح ذقا یاه باب  
 و عوی الرحلین ذرثت العبرة للقوله لا يکثر الا ولة فان کثرة الارثه الى الشاهرين و  
 مایه شهر و سیادیان نے الا ثبات انتقی و تجاری و تحقیق شرح منتخب حسامی کفته کثرة العدد لا يکون و میل المقصود  
 مالم بخراج الحبر عن حیث لا حادی حیث التأثر والشهر و نزد اکثر شافعیه وابی الحسن کری از علامه حسنیه وابی عبد اللہ  
 جرجانی اعتبار ترجیح بکثرت روات است زیرا که قول جماعت اقوی وابداز سه و نزد اقرب بسوی افاده علمت  
 اذ توکل واحد پی خبر و واحد مفید طعن است و چون طعن بمحض شووند صدق اغلب شهادت اکثر شهادت شوی مسوی قطعی  
 انتقی در سلم المثبت و شروع وی ذرثت الارثه بکثرة الرواۃ عند ای حنفیه وابی يوسف علاقاً بالکثر العدد رکان  
 الشیوه و خیم و همهم محمد فیضیح کثرة الارثه والرواۃ عندهم وان لم تبلغ الشهادة فنافی کشف المدار من نسبة المخلاف  
 ای بعض اهل النظریس علی ما یعنی انتقی زیمی عفی و لفضیل الای ترجیح احادیث هایه در بحث جهر ترسیمه گفته  
 شمع این جماعتمن الحنفیه لا یرون ان ترجیح بکثرة الرواۃ و هو قول ضعیف بعد احتمال الغلط على العدد لا کثرة و نسبه  
 بجعلت الشهاده على الزنا ارجعته لان اکبر الحمد و انتقی وابو بکر حازمی در کتاب الاعتداء رغفه نایری ترجیح باب الحججین  
 على الاخر کثرة العدد في احد المجاذبن هی موثقه في باب الروایتة لانها تقرب ما یوجب بالعلم و هما المتواتر و قال  
 بعض الکفریں کثرة الرواۃ تاییز لیها فی باب الترجیحات لان طریق کلواحد غلبة الطعن فضلاً کشہاده الشهاده  
 مع شهاده المابتعنة یقال الحاچ الروایتیه باشهاده غیر مکن لان الروایتیه وان شارکت کشہاده فی  
 بعض الوجهه فقد فرقه فی کثرة الوجهه الاتریی انه لوشہد محسن امره لرجل بالا لاقابل  
 شهاده هن و لو شهد بجلان قبلت شهادتها و معلوم ان شهاده ائمین اقوی فی انسف من  
 شهاده رجالین لان غلبة الطعن انما فی معتبره فی باب الروایتیه دون الشهاده وکذا اسوی الشارع  
 بین شهاده امامین عالمین شهاده رجالین لم یکن فی غلبة ایام فی باب الروایتیه فترجح رواتیه عالم  
 علی غیره من عینیه خلاف یعرف فی ذلك فنما راح الفتنیه فی بینها انتهی

قسطلاني در شرح بخاري گفتة که حدیث اذ اقرار فالقصوا عام مخصوص البعض هست این جواب  
 دارم من خطر ابا فريقيين هست و اشتهد عن جمیع من العلماء الفضل بقوله الزيادة مطلقا  
 هر چند غير تفصیل و شتمه از جمیع از علماء قبول زیادت است مطلقا بغير تفصیل واکثر فقهاء صنعا  
 حدیث مثل ابن حبان و حاکم و جماشی از اهل اصول و محققین امام غزالی درست تضییف و تزویی و در صفات  
 خود بین رفته اند و ظاهر از تصرفات سلم و مسیحیش نیز همین است تساخاوی در شرح المعین شرح العین گفتة و قید  
 این خیمه با استوار اطرافین تغیر المحفظ والاتفاق خدرا کان اسکت بعد ادا و واحدا احظى منه او لم يکن ہو  
 حافظا ولو کان صد و قافلا و ممن سمح بذلك ابن عبد البر فقال في التهذيد إنما تقبل إذا كان راويا حفظ  
 والاقتن من قصر أو مشله في الحفظ فان كانت من غير حافظ ولا مستقن فلا الثبات اليها آنکه قوله الخطييب الذي  
 تستماره القبول إذا كان راويا عدلا حافظا و تيقنا ضابطا وكذا قال الترمذی إنما تقبل ممن يعتمد على حفظ  
 و نحوه عن ابی بکر الصیرفی وقال ابن طاہر انما تقبل عند اهل الصنعت من الشفاعة البمح علیها انتی ولا یتاتی  
 ذلك الشاعر على طریق الحدیثین الدین لیشت تقطون فالصحيح الا لا یکون شاذ اشم یفسرو  
 الشاذ و ذم بغاالتة الشفاعة مزهو اوثق منه لیکن این یعنی بطرق اکثر حدیثین درست نیز شنیده  
 نیز اکثر ایشان در صحیح عدم شذوذ الاشتراطی کنند و شذوذ ما تفصیل می کنند بمنها ثقتة مرسی یا که  
 او ثقیل از دی است پس بر قبول زیادت مطلقا بغير تفصیل لازم می آید و حدیث صحیح بالا ایشان در حدیث  
 صحیح اعتراض باقی دی نموده اند و عرض حافظ ابن حجر انقداح بر جمیع درست بنا بر قبول زیادت علی المطلقا  
 درین باب تقبیل این اصلاح را اختیار نموده زیرا کابن صلاح گفتة حدیثیکه بدان کذا مثقة منفرد شده است قسم  
 یکی انکه بخلافه و مثالی روایت سائر ثقات باشد بر دو چیزی جمع میان هر دو متعدد باشد و حکش تواترت  
 مثل شاذ دوم انکه در دی اصل اینها ثقات و مثالی ثابت با روایت غیر عربیت پس این مقبول است و خطیب  
 او عمار اتفاق علمایران کرد که امر سوم ائمه میان این هر دو مرتبه افتاد مثل زیادت لفظی در حدیث که  
 سائر روایت آن لفظ اذ اذ نکرده و شاشش حدیث ماکت از تابع از این عمرست ان رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرضی زکوه الغطاء بن نهمان علیه کل حروم عبید ذکر و انشتی من المسلمين آپس قولش من المسلمين  
 از زیادت ائمه از تابع است حافظ ابن کثیر گفتة که ترمذی در آخر جمیع خود کتاب العمل تصییح باین معنی نموده  
 که ماکت متفرد باین زیادت است و این سکوت کرد که حال ائمه ماکت بدان متفرد نیست بلکه  
 در ایشان از طریق فهم اکثرا فهمان از تابع ام و چنان ائمه ماکت روایی کرد و لکن ارواہ البخاری والبودا و دود  
 و انسائی سن طریق عمر بن نافع عن ایمه ائمه ماکت ائمه این الصلاح گفتة و از امثال این نوع است حدیث ضللت

على الناس ثبتت جملة صدوقاً لصدقه في الملة كله وجعلت لـ*اللارض* سجدة وجعلت تربة ابن الهمودا پس  
 بزینی آنست تربت ابوالملک سعید بن طارق الشجاعی متفرد شده بکذار واده سلم ولفظ سائر روایات این است  
 وجعلت لـ*اللارض* سجداً وله در پکه اخر جبل البخاری وغیره این الصلاح در باره حدیث طهور مذکور و آنچه  
 مشابه با دست گفته که مشا پرستم او است باین حیثیت که روایت جماعت عام است تناول مجرور دل  
 و تراپ و روایت متفرد بزیارت شخصی است و در ان مغاریتی وصفت و نوعی از خالفت است  
 که سبب آن حکم مختلفی شود و نیز شاپر قسم ثانی است بوجه عدم منافات میان هر دو اینها تووی  
 گفتة احتج بالرواية الاولی مالک و ابوحنیفة و غيرها من کجوز التیتم بجمع اجناد الارض و احتج بالثانیة انت اینی  
 واحد و غیرها من یا بحور الابالنراب خاصته و حملوا ذلک المطلق علیه بهذه القید اینستی این صلاح گفتة مثل  
 او است انفراد عمل بر فردیت که جماعت آن امور فوجده و چنین انفراد او باستاد وحدیث که جماعت  
 آن ارسال کرده و انفراد او بوصول حدیث که جماعت آن امقطوع ساخته پس اینها مقبول است از عدل  
 زیرا که زیارت است بر مردمی جماعت و صحیح معلوم ایشان و گفته اند که ارسال نوع قبح در حدیث دل  
 است پس ترجیح و تقدیم وی از قبیل تقدیم جرح بر تقدیم است و در جایش گفته اند که وجہ تقدیم جرح همیش  
 بنا بر زیارت عام است و دینجا زیارت علم سجاست و اصل است زیرا که ارسال نقشت در حفظ سخادی گفتة محل  
 الخلاف اذا اتمند اسند ما اذا اختلف فلا يترجح احد باتفاق الآخرين اذا كان ثقته جزماً و ایة ابن جریح عن موسی بن  
 عقبة عن زناف عن ابن عمر رفعه اذا اختلفوا فانما يسوونا بغيره والاشارة بالراس الحدیث فی صلوة الحنوت دروز  
 ابن جریح ايضا عن این کشیر عن مجاهدین قول فلم يعید اذا ذلک عليه الاختلاف السندين فییل المروع فی صحيح البخاری  
 و شیخنا بایان الفضل لما رفع فيه الارسال علیه الوصل و فردیانفع لمعرفته بارجح فیه الواقع علی الرفع هنی و العجب  
 هم غفل عزذا من هم مع احترافه باشتراط انتقام الشذوذ فی حدیثه  
 الصحيحه وکذلک الحسن و محب اذکری است که این شیوه عقلت و رزیده هست با وجود اقراء  
 وی باشتراط انتقام الشذوذ در تعریف حدیث صحیح و چنین در تعریف حسن چنانکه ترمذی در آخر جام  
 خود کتاب العلل گفتة و ماذکر زانی بذکتاب حدیث حسن هنوز نهند ناما مسلم من الشذوذ یعنی بالتفصیل  
 الماضی نے الصحيحه مع ان رواة شدہ لا یکون متها بالکذب حاصل آنکه قبل تبادلت علی الاطلاق  
 وذکر تفصیل و حکم شاذ است و شذوذ بحسب ترک حدیث است بنابر عدم صحت و یابنیا بعمل آنچه  
 نهاد اصولیین آنکه نیز که زیارت اثبات است و ثبت مقدم بر زانی باشد لیکن نزد محدثین این زانی  
 شاذ نامند و المنسوق عن ائمه الحدیث المتقدیمین کبعد الزهن بن محمدی دیجی مستطی

واحمد بن حبيب وبيهقي بن معين وعلى بن المديني والبغدادي والبيهقي  
 حاتم والنسائي والدارقطني وغيرهم اعتباراً للترجمة فيما يتعلق بالزيادة وعنهما  
 ومنقول از آنکه حدیث متقدیین مثل عبد الرحمن بن مهدی وبيهقي بن سعید قطان واحمد بن حبیل وبيهقي  
 معین وعلی بن میذن ونجاری وابی زرعراء وابی عاصم ونسائی ودارقطنی وغیره ایشان  
 ترجیح است در آنچه متعلق بزيادة وغير شرعاً است یعنی ترجیح احمد للمثنیین بر آخرین بهجه از وجده ترجیحات  
 که متعلق بیمن یا باسناد است مثل کثرت رواتیات یا صفات ایشان داده شود وابی بکر حازمی در کتاب  
 ناسخ و مفسن و همچنین نواب سید محمد صدیق حنفیان در حصول المامول شخص ارشاد الغمول قریب بهجه  
 ووجهیان مسروه اند وکایعوف عن احمد متهم اطلاق قبول الزيادة وارجحه ایشان علی  
 الاطلاق قبول زیادت معروف یزیست بلکه معروف ایشان اعتبار ترجیح است و حکمیکه متعلق شرعاً  
 است یا بعدیت ویگر میں آرآن زیادت یا آن حدیث ویگر ماقوی از آنچه متعال باشد است یا با پنهان  
 واعجب من ذلك اطلاق کشیر من الشافعیۃ القول بقبول زیاده المقصوم ان لخص  
 الشافعی یدلی علی عنید ذلك ومحبیہ ترازین آنست که بسیار کس از شافعیۃ الاطلاق قول قبول  
 زیارت ثقة کرده اند مطلقاً با انکار بعض شافعی برخلاف دی و دلالت کند یعنی بر عدم قبول زیادت علی الاطلاق  
 دلالت نمایید فانه قال فی اشاء کلام علی ما یعتبر بحال الواوی فلضیط مالخصه زیرا که وی  
 در اشار کلام خود کبدان حال راوی و مقدار و در ضبط شناخته بیشود گفت و قول حافظ مالخصه  
 کلام سابق است و فائدہ از ایراد این عبارت آنست تاگمان نبرند که شاید حصن عمارت ذیل  
 مضمون کلام شافعی را نقل کرده و کلمه مادر مالخصه موصلی یا موصوف مفعول قال است و لخصه پنداشت  
 و جمله یکون اع صلیه یا صفت خبر او است و مقوله قول این است و یکون اذ اشوك احداً  
 من المخاطل للخلافه و محل راوی چنان پاشدگه چون بایکی از خواذا حدیث شرکی کرد خلاف از و  
 شودند در زیادت و نه در نقصان دمرآ و از شرکت در تمام حدیث است فان خلافه فوجد حدیث  
 القصر کان فی ذلك دلیل علی صحته تخریج حدیث و اگر کس خلافت بایکی از خناک کرد و  
 وحدشیش الفص از حدیث وی یافته شد پس در صور نقصان در حدیث هیچ ترجیح یزد این دلیل  
 یز صحته بخیح حدیث وکست بنا بر آنکه خلافت راوی حافظ از خلافه در صور نقصان دلالت بر کمال  
 اختیار اوی نماید پس نقصانش محول بر سریان و نی تواند شد زیرا که عار کلام درضا بطیه بودن را داشت  
 لیکن این دقت است که نقصانش منافقی روایت حافظه مثل بد مقصود و بناشد و متن خلاف ما وصف

اضطرد لک بحدیشه است بحی کلامه و هرگاه راوی خلاف از حافظه حدیث در آن زمان پس این دست  
 مضر در حدیث وی غایب شد انتهی کلام الشافعی صنف گفتة و مقتضیاً انسان اذ اخالق فوجد  
 حدیشه از این اضر لک بحدیشه و مقتضیاً کلام شافعی است که چون راوی خلاف اصره  
 از حافظه در زیادت کرو پس این زیادت مضر در حدیث وی نمی باشد و با جمله دینجا سه صور دست بهم دادیکی  
 اذ این راوی با اصره از حافظه در رایت حدیث شریک شد و مخالفت با دیگر راوی دست نهاد  
 پس این قبول است بالاتفاق دوام آنکه مخالفت از احظایکرد و نقصان دلیل نیز مقبول است تبیوم آنکه  
 مخالفت در زیادت کرد پس درین صورت زیادت در دست بنابر احتمال شد و ذیاد هم طبیعی در  
 مخلافی گفته مخالفت راوی از سیکای احظای از دست در محتوا نقصان اگرچه نزیر است بنابر کمال احتیاط  
 وی در درایت اما این نزیر عده الاعلان نیست بلکه در صورتی که راوی نسبیت غیر معمول باشد و تندر  
 غیر معمول بجزی باشد و همچنان مغقول مغقول در بیان و متفکف در دلالت متوجه نیست و آما اگر راوی حدیث  
 علی تمام کرده و در سیکای باشد و یکی را تایش نقصان نمایند و زیادت در اول برای این بیان  
 در دوام شایر قلت ضبط و غفلت پس اور اکم کردنش حابز نیست انتهی و این مستدل در بحث اخلاق  
 حدیث نزیر نزد اخلاقی شد فدلیل علی از زیاده العدل عند کلام این قبولها مطلقاً و اما  
 یقینی از الحافظه پس این کلام دلالت کرد بر آنکه زیادت عدل نزد شافعی مطلقاً قبولش لازم نمی‌باشد  
 بدلش از کسی است که حافظه باشد و این است انتیا خطیب شد ادی و ترمذی و ابویاکر صیری کیام و این بیان معلوم  
 معلوم شد که این عدالت و ضبط بیچاره ملزم نیست بلکه بدار رایت بر صدق و ضبط راویست نزیر  
 دلالت در فتح الباقی شرح الغیہ در بحث من یقین روانیه و من ترکعته اذ یقین فان حافظه اوضاعی ابدی و عدل  
 بجز الوضع بدل هنای غیر کاف فی الشیقین بدل هنای بین العدل عموم و خصوص من و جمله اینجا بوجود این دفعه  
 بوجود بد و هنای و توجه اثناهه انتهی و اگرچه این سلسله پیش این تحریر یافته اما تکرارش خالی از فائده نیست فانه  
 عباران یکوزن حدیث اهد المخالف الفخر جز حدیث من مخالفه من الحافظه و جعل اتفاقاً  
 عدل الراوی من الحدیث دلیلاً على صحته کانه بدل علی تحریریه نزیر آنکه شافعی در بدل زیادت  
 اتفاق این امر اعتبر کرده که حدیث این راوی مخالف الفخر از حدیث ایشان باشد و نقصان این  
 دلیل در حدیث دلیل بجهت حدیث وی گردانیده نزیر آنکه این نقصان راوی در حدیث دلیل  
 نقصان حظی و نیز مذکور اند شد پس همچو بجهت حدیث در صورت نقصان چه معنی دارد و جایی  
 شکایت که این مذکور و قوی المازم آید که راوی معروف به ضبط بیاشد و اگر معروف بخطای ضبط است فدلیل

وجعل ماءد اذلك مضر بحديثه فدخلت في <sup>الزيادة</sup> وشافعی باحدای این فقمان مضر  
 در حدیث راوی مخالف ساخته پس زیادت دران داخل مانند چون شافعی حدیث راوی که خلاف احمد  
 از حفاظ کرده در حالت فقمان حدیث مقبول درسته و فقمان ویرا از حدیث مفسر شرده پس در اصرار  
 حدیث مقبول زیادت وی باقی ماند معنی اضرار عدم قبول حدیث ویست ویا الخطاوط وی اذاعلی مرتبه بجز  
 اهل فلوكانت عند مقبوله مطلقاً لحقک من مضر بحديث صاحبها والله اعلم پس اگر این  
 زیادت زدش مقبول طلاقاً باید البتة مضر بحديث صاحبها شد حاصل آنکه زیادت راوی که خلاف  
 احمد از حفاظ حدیث کرده مضر در حدیث صاحب وی یعنی آنکه این زیادت را ذکر نکرده نیست زیرا که  
 چون شافعی زیادت ویراقبل نماید پس کدام ضرر در حدیث وی لاتخ شده که حدیث مقبول نباشد  
 پس معلوم شد که زیادت ثقة زد شافعی نیز عله الاطلاق مقبول نیست بدرا نکه اختلاف کرده اند در آنکه زاده  
 بر نفس شاخ مضر است یا زد و این مختلف است با اختلاف صدور زید اگر زید یا مستقل نفسه است یا مستقل است  
 و مستقل باز جهش اول نیست چو زیادت وجوب نکوه بر صلوٰۃ که از شاخ در چیزی نیست چو زیادت عباره  
 بر عبادت با تفاوت اهل علم شاخ آن عبادت نمی باشد در این صورت خود بیچیج یکی از اهل اسلام نجف  
 نیست بنابر عدم تناهن یا از عین اول است مثل زیادت صلوٰۃ بر صلوٰۃ خرس و این نیز بقول جهنوم  
 شاخ نیست و اگر زید مستقل مفہوم نیست همچو زیادت کفت بر کعبات وزیادت تعزیز بر جلد و زیادت  
 و صرف رتبه با میان پس دران اختلاف است بر هفت قول یکی انکه شاخ نیست طلاقاً و بفات انتقام  
 و المأکیتة والخابلة و دوام انکه شاخ است و هر قول المخفیة بر ابرست که در بدب باشید یا در حکم سیوم آنکه اگر مرتقب  
 بخواهی خود نافی این زیادت است پس زیادت ناشی این باش مثل قول مصلح فی سائله الغلام از کوهه چه  
 این افاده نفی نکوه بر معلوم نیکند و اگر نمیکند پس شاخ هم نیست همارم آنکه اگر زیادت نمیزد یا لیه تغییر شود  
 است با این طلاق که اگر آن بعد ازین زیادت بطریق اول او بجا آرد معتقد به باشد همچو زیادت یا کفت  
 پس شاخ است و اگر متغیر نیست و فعل مزید علیه بدون زیادت صحیح است پس شاخ هم نیست پس انکه ناشی است اگر  
 مستصل مزید علیه است و اگر مستفصل ان و است ناشی نیست ششم آنکه اگر زیادت تغییر مزید علیه مستقبل  
 میکند ناشی است و آلا لا حکماً بین فورک عن صحابه ای خدیفه هفتم آنکه اگر زیادت رفع حکم عقلیه یارفع چیزی  
 می کند که ثابت است با عنصر اصل همچو براحت ذمته پس ناشی نیست چه معتقد شیم که عقل هوجوب احکام است  
 و هر که مستقد اثنت دی با عقاومنی کند که رفع شاخ است مگر آنکه مستصل ناشی حکم شرعی باشد که درین صورت  
 ناشی خواهد بود و این بر همان این را از شافعیه حکایت کرده و لفظ حق همین است و اختاره الامدی از

الصحابي وحضر الرازي والبيضاوي والباجي حسين البصري وأمام المؤمن لكن بعض المحققين كف عن ذلك كغيره  
المقصود أن طالعه سُرور ودخل نراعه فليس بذكر شفاعة فحسب بل من المقصود أن تشغله بفترة قادمة منه  
مسلسلة أنشطة كهذا يحيى بذاته آن از باسخ تابعه شد وقطع عبقرية شفاعة آن فرسخ اشود مكر تقاطع معه يتحقق  
كم يحيى نزد ابو عيسى شفاعة بذاته آن متوفى يحيى الرازي دروسه شفاعة قرآن بجزء واحد است ونزد حمود شفاعة بذاته  
آنرا اقبول كردانه زنده را به معاشرته فليس بذاته آن زنجبار علماء عصيفه بذاته يحيى اخبار صحبيه اراده اراده انه يحيى فليس بذاته  
بزون آنها زياره است بر قرآن وزياره است شفاعة است وشفاعة قرآن بجزء واحد جازه فليس بذاته مثل رواهادير شافعيين  
خاتمه دا هم رکعته حصله اقام باشید یا مامور وحدیث شاهد و میمین وحدیث ایمان رقبه و اشتراطه فليس بذاته  
در وضوء و امثال آن دستیجهوی در تفسیر انتقال جواب دافع ازین اشكال نوشتنه طرفه انکه با وجود  
سماughtه تکی خود از علماء عصیه نیز خبر نداشت بازیارهات بجزء واحد بر قرآن واقع شده چنانکه استدانت دیگر شناسن  
حدث و شی ذکر خواهد بذایافت و لائم ماتقال المحاسی س اطاعت لأمر رکب بضرم حبلی پیغمبر مسیحه  
اجتنم بذک بذک فاعلهم خادعوک فظا و عیجم وان عاصمک فاعصه من عصماک **واللہ اعلم**

پس آنکه در راجح است محفوظ طحا و شد بنابر آنکه غایب بنا مون و محفوظ از خطاب است در راجح بکسر حميم و حاء هممه  
از ذهن و غالباً و فائق و پيشه و پيشه ترازوکه از گرایي بوقت سنجیدن زير ماند و مرجوح بلطف بالا و مقايله  
و هو المرجوح يقال له المشاذ و مقابل دے که مرجوح است انرا شاذ گويند سخاوي گفته الشاذ  
لغة المفرد عن الجمود و يقال شذ شذ لضم الشين المعجمة و كسر المشاذ و ذا الفرق داهي بيئه شاذ راندا  
شاذ ناميدند که وی بعید است هر دواوی قوی اندا مایکه قوی ترازو گیره مشاذ و منکر هر دو  
مرجوح بلکه مردو اند و محفوظ و معروف هر در راجح سخاوي گفته از قیداً جھیت مفهوم عیشود و کارهای خاص  
مثل اوست حدیثش مردو نباشد مثال ذلك مادر واله الترمذی والنای و ابن ما جتن  
منظر یقاب عینت عمر و ابن دینار عن عمرو بن عباد بن عباس از جمله  
توفی على محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يمبع وارثة الاموالى هوا عتقى  
الله عاصي و شذا رشده در سندره است که ترمذی ونسائی و ابن باهر از طلاق سفیان

ابن عینیه از عمر بن دینار از عویس بجا از ابن عباس روایت کرد که شنیده در زمانه رسول خدا  
 سلم وفات یافت و هیچ دارست بجه نیک غلام کرد از آزاد کرد بود گذشت و تمام حدیث  
 این است خالص مصلی بعد علیه وسلم به احمد قالوا الا علم اعْتَقْه فجعل سلم پیرانش رفاقت ایام عینیه  
 عینیه علی وصله اینج دیده وغیره و خالفه حماد بن زید فروکه عرب عینیه وین  
 دینار عن عویسجه و لمدین کرا بن عباس قال ابوحاتم المحفوظ حدیث این عینیه  
 انشی کلام و با ابن عینیه بر وصل این حدیث ابن جرج وغیره تابع شده اند و حماد بن زید در  
 وصل این حدیث مختلف سفیان بن عینیه شده در ویتش بجزیره ارسال از عمر و بن دینار از عویس  
 کرد و ابن عباس را ذکر نموده ولهذا ابوحاتم لغتة محفوظ حدیث این عینیه است اینستی کلام این  
 ای حاتم فحمد بن زید من اهل العدالت والضياء مع ذلك بحاج ابوحاتم دخان  
 مزوجه اکثر عده من پسر حماد بن زید اگرچه از ایل عدالت وضياء است اما با وجود این ایو  
 حاتم ترجیح روایت کیک اکثر از راه عدد پهوند بر روایت حماد داده زیرا که عدد کثیر اولی حافظه وضياء  
 است از ایک کس و قطرق اختال خطا برئی کیک کس اکثر از جماعت است خالص اکثر این حدیث بد و طلاق  
 مردی است یکی طلاق سفیان این عینیه از عمر و بن دینار از عویس بجا این عباس است و بین طلاق و مصلول  
 است و طلاق دیگر از حماد بن زید از عمر و بن دینار از عویس است و عویس این عباس را ذکر نکرده و این  
 مصلول است پس وصلش همچوی است و مصلول بودنش مرجح و معنی حدیث به حال صحیح است تفاوی  
 لغتی و من هنها متبین از لایحه که تبارض الوصل والرفع مع الارسال والوقف بشیوه معین بل اخنان  
 من ارسل او وقف من المفتاح اربع قدم وکذا بالعكس وسائل شد و درین زیارت یوم عرفه است  
 در حدیث ایام الشیریق ایام اکل موشری زیرا که حدیث از هم طلاق بودن زیارت یوم عرفه است  
 و سوکه مولی بن علی ویاچ دیگر کے روایت نکرد کما اشاره ایه این عبد البر از لغتة والاحد حدیث اذا  
 کثرت كانت اثبات من الواحد الشاذ وقد یهم الحافظ احیانا و ترمذی این راحسن حبیب لغتة و شایه  
 و چیز آنست که این زیارت لغتة است که منانی میت لاسکان حلها علی حاضری عویس اینستی و عرف  
 من هذالتقریران الشاذ مارواه المقبول مخالفان هوا ولی من و بین اقتصر بر مدلی  
 شدکه شاذ مبارت اند مایت راوی مقبول مخالف اهل ترازوی است و این کلام شعر است باینکه  
 مخالفت واحد ایح کافی در شذوذ است و کلام این الصلاح نیز شیریس بی این است اگر لغتة شود  
 که مصنف در مابین حضر خبر تقبل و پیچمار تم کرد که بی محظوظ این روحیت بخیرین بل از این روحیت و درین

این هر چهار نوع نفعی شد و ذکر کرد و درینجا شاذ نزد اول نوع مقبول درج گنوده پس میان هر دو منافع  
 لازم می آید و جواہر آنست که حصر خبر مقبول در این نوع ارجح که سابقاً تحریر با عنبار مردمی است و آن  
 قانون در اینجا سنت در اراده مقبول درینجا اتفاق است پس منافع میان هر دو لازم نیست و هدف  
 هو المعتقد فلسفه و لغایت الشاذ بحسب الاصطلاح و بهمین معنی و مقدم علیه است و تعریف شاذ بحسب  
 اصطلاح در شیخ الغیثه و عینه نوشتند که شاذ نزد شافعی و جامعی با راهیں حجاز روایت نقش مختلف است  
 چهارت نقاط را گویند و در جمیل حبیح میان هر دو ممکن باشد و حافظ ابن حجر نیز مین را اختیار  
 نموده ذکر نکرد از این راهیت نکرده و حافظ ابوسعیل خلیل آنکه گفته شاذ نزد خافاظ حدیث  
 آنست که نیست اور اگر کی اسناد و شیخی بدان متقدرشده است خواهد شد یا عینه از قدر پیش از  
 از غیر شفه آمده است متروک باشد و هر چهار نقش است در این توقف رو و عینه برباشد بلکن صلح ایت  
 شاپری و دار و حالم گفته شاذ حدیث است که کدام فقہ بدان متقدرشده و اور اصل متاج بشد  
 پس قصوار بر قید شفه کرده و گفته که شاذ ممتاز معلول است زیرا که در محل وقوف بر علت حال بود و هم در  
 مثل ادھار حدیث در حدیثی وصل رسمل و سخنان کما سیاتی میباشد و بر شاذ و قرف بر علت اعینه  
 نیست و این شعر است با شتر آنکه هر دو در توحیح تزدنا قدراً این الصلاح گفته میست انشکال در این  
 شافعی بدان حکم نبند و ذکر نه این شاذ غیر مقبول است بلکه انشکال بر پیشنه است که حکمی از غیر این  
 مثل حکم وابوسعیل خلیل پیشکش شود با فواد عدل ضابطه حافظ امثال حدیث انس الاعمال بالذیات زیرا که حکم  
 بن سعید بدان از محدثین ابراهیم تیمیس از علماء از اخضرت صلی اللہ علیہ وسلم متقدرشده و حدیث  
 بحق در صحیحین است اهتمی بلکن درینجا اعتراض کرد اند بآنکه عمر متقدر باین حدیث نیست بلکه ابوسعید  
 و عینه هم از از رسول خدا صلم روایت کرد اند چنانکه در قطفی و عینه ذکر نموده و قسطلانی در شیخ نجاشی  
 نیز طرق آنرا احتج نموده مگر حدیث ابوسعید و عینه درین باب صحبت نزیده و مینهین حدیث عبد الله  
 بن دینار از عبدالله بن عمران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نبی عن پیغمبر الوار و پیغمبر مینهین حدیث  
 انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل کنست و علی رأس المغارف حافظ ابن کثیر گفتند کل من بهذه  
 الاحادیث الشائنة فی الصحيحین من نہ الوجه المذکورة وقد قل سلمتے باب الایمان والشذ و من صحیح  
 ارسی النہری استین فردا کلها قوی لایش از فی رایه احمد اهانتی تھا فیلئن النہی قاله الشافعی او لا ہو صحت  
 اتفاً ذا رؤی الشفه شیئاً قد خالفه فی الناس فیہ الشاذ ذیئنے المردود و لیس من ذلک ان یروی الفتنہ لم  
 یرو عینه بل یه مقبول ادا كان عدلاً ضابطاً حافظ اخوان نہ الور در دوت احادیث کثیره من نہ المقطول

کشیدن المسائل عن العلائی و آنما انکان المنفرد به خیر حافظ و همراه ذکار عدل خدا بخطی ریچون فاکن  
 فقد ذکار فخر داده انتی و آینه ای است بر انکه شاذ نیز قسم است صحیح و حسن و مردود و بسیار این شریعت  
 کلام ابن الصلاح و انکه در مقام طعن مذکور شود تبیین مخالفات اثبات است که تم طعن الحمدیت در برآورده  
 حدیث کان له امام فقرة الامام له فقرة از همین میتم خیر شاذ است پهلوی خطاب پرون امام الحنفی  
 معروف تر ثقایت است و آنها ابن حجر عسقلانی در تقریب در طیش سادس ایشان از اینها در شوکانی  
 در میل الا و طار شرح متفقی الاخبار این حدیث را نیز شاذ غیر متسابع نوشته با انکار این حدیث مرتل نیز است  
 و در صلاش نجراز طریق حسن بن عماره و امام ابی حینیه و هم معروف نیست و ابن ابی حام در شرح بدایه ای  
 صحبت وی کرد و لفظت که این صحیح شاذ است اما این خوش موافق قاعده جمهور اصول الحدیث شافعی  
 نشید و کام تحقیقش در زیارتی و در ایه تحریخ احادیث بدایه مذکور است **المعرف و المثلک**  
 و آن وقت المخالفه مع **الضعف فالواحد** یقال للمعرف نحافت راوی ضعیف  
 با سیکله ضعف وی کستر بود واقع شد پس از اکر راجح است معروف خانه بنا بر آنکه زد مکریین عرف است  
 طایران الحفظ نیز گزید و مقابله دلوقایل الـ المثلک و مقابل و که مرجع است از اسناد گویند بجهیزه  
 مفعول بنا بر آنکه زد مکریین با شناخته شده پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف است ایا که ضعیف تر است  
 و دیگر است در شاذ و مقابل او که محفوظ باشد هر دو راوی قوی از ترازو دیگر است و شاذ و منکر هر دو  
 مرجع بلکه در داند و محفوظ و معروف هر دو راجح بعضی در شاذ و منکر قید مخالف است راوی دیگر قوی یا ضعیف  
 نکرده اند بلکه لغتی اند که شاذ روایت نیقہ منفرد است که از همچنان بجانب اصله موافق و معاصران یا فتنه هی شوی  
 و بعضی نشأه اعتماد نکند و نحافت دیگران منکر الحفصیں ایضاً مذکور شاذ و مدریست مطعون بهست  
 و روز غسلت دکترت خاطرا منکر خواند و بعض شاذ و منکر امعایکجا ذکر نکند بنا بر کمال ارتبا ط میان هر ز  
 و مصنف در اقسام طعن ای اث کنفه منکر حدیث است که در آن غلط فاحش یا غلط غسلت یا غسل فوحسن  
 باشد و نتیجتاً اینکه سبعل فوحسن است بهم و دیگران بقول هم حاصل میشود و روایتی که مطعون باین  
 هر سه باشد منکر خواند اینکه سلم در مقدمه صحیح خود نحافت و علامه المنکر فی حدیث الحدیث اذاماً غرضت  
 روایتی للحدیث شاعلی روایتی غیره من اهل الحفظ والرضی نحافت روایتی روایتیم اولم تکرار فتنه افغان کان  
 الـ اهلب من حدیث که اینکه کان بجز الحدیث غیر مقبوله تو لاستعنة انتی لغزی نکفته بجز الدلیل ذکر سلم  
 یا بمعنی المنکر عند الحدیثین و بمعنی به المنکر للمردود و فاهم قدر طیقون المنکر علی الفرا و النکفه که حدیث و نیز ایم  
 منکر مردود اذا کان الشفته ضابطاً مستقلاً انتی مثاله صادر ای اینجے حاتم مز طیز زیست



بینهمما والله اعلم وغافل شد کیک میان هر دو تیر کرد سعادی گفت که مسوی میان هر دو ابن صلح  
 کرد و می تیر میان هر دو نکره و گفت که منکر یعنی شاذ است شیخ ایشی که یا الفماری تلمیذ حافظ ابن حبشه  
 عصطلانے در فتح البانی شرح الفیہ گفت که المعتد بهم تیران کما جری علیه شیخنا فاشاذ ما خالف فیہ  
 من هم او قلت منه اول تقدیر قلیل الضبط کامرا و المتنکر با خالف فیہ استورا و الصعیف الذي یخبر بنا بقدر  
 مثله او تقدیر بالضعیف الذي لا یخبر بنا کل فعلم ایما تیران و ان کل هنها تسان ایشی گوئم از کلام نزو  
 و عیزه چنان معلوم بیشود که فرق میان شاذ و منکر حبشه فاب استعمال است هر دو طلاق یکی بر دیگر است  
 از علماء الحدیث یافته شده بآنکه ابو داود در باره حدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 اذا دخل اخلاق زن عازم گفت که ایشیت شاذ است آنکه راوی ابی همام بن سحی است و می ثقہ است  
 و سجارتی و سلم بحدیث وی احتجاج گرفته اند و ترددی این حدیث را احسن صحیح غریب گفتة شیخ محمد البزر  
 وزیر گفتة و ایضاً ثابت شد که فتح الحجرت شد و ذکارت مشکل است و المشر ضعیف باشد که ایضاً در ان بسب  
 تخارت و شذ و ذیگر ششتمانی المتتابع و ماتقدم ذکرها من فرض الدینی ای وجد  
 بعد ظن کونه فردا اقد افقه غیره ههو المتتابع بکسر الموحد لا و اقسام فرض الدینی ای پس  
 پیشتر مذکور شده اکرایفته شد پس از گمان فربودن لائیک راوی ویگر نیز موافق آن روایت کرد پس  
 این راوی دیگر را متتابع آن بکسر الموحد یعنی بصیغه اسم فاعل خواسته و ایشی است معنی آنکه محدثان می گویند  
 تابعه فلان و لم تابعه غرضکه راوی فرو امتتابع فتح موحده خواسته و روایت راوی دیگر اکرم موافق آن  
 روایت کرد آن امتتابع بکسر الموحد گویند و شیخ را متتابع علینه باشد و این محمد صطلاح ایشان است و گفتة اذکر  
 از کلام حافظ ابن حجر خان ستفاد بیشود که مودعه مرتبت بیوگی متتابع و شاهد که دلکش در آید و زانی است  
 لذ فرد طلاق و از کلام غیره معمود گرد که تقسیم برآورده است مطلع اخواه فرد طلاق باشد یا فرض الدینی باشد یا میتوین  
 و زیرینه صحفه هر دو قسم را خاص کرد پس این اصطلاح جا داشت و لاستاقشة فی الاصطلاح گوئم این میمینیت  
 زیرا که تغیر اصطلاح قدیم بدون ضرورت داعیه بسوی آن باتفاق ارباب اصطلاح قابل مناقشه است و المتتابع  
 تعلیم را نسبت انت حصلت ملکه ای هفته فی التامة و متتابع را مرتبه نه است اگر خود آدحدیت را  
 متعال شده است نشیخ اور اپس آنرا متتابع نامه خوانند یعنی آن راوی مسنفر و مشارک داده و دیگر  
 در بحث جال سند شده پس آنرا متتابع تامه گویند و از حصلت شیخه یعنی فوقه فی القاصره و اگر شیخ  
 اور احاسن شده است نه خود را در اکرسی اکد فوق اور است اپس این امتتابع قاصره گویند و با جمله اگر اتفاق  
 متتابع و متتابع از اول سند نا آخر حاصل است پس متتابع تامه باشد و الاغلا دیستفاده منها اللائق

و منفعت از متابعت خواه نامه باشد یا فاصله تقریت ذیل است و از نهیت که متابع مساوی متابع بوده  
 مرتبه بلکه متراند در مرتبه نیز تابع را می‌شاید لیکن ابن الصلاح و پیغمبر اسکن این در مرقد در شرح مسلم گفتة که  
 صحف تفاوت است بعض آنها نشت که تابع دستیال نمی‌گردد و یعنی موبد تابع یا مبتوع بودنش نه شود  
 مثل اوایت که این و متوجه لیکن و نحو هم زیرا که تهنا حدیث ایشان در خواسته مراجعت و بعض صحف چنان  
 است که تابع دستیال نمی‌گردد چنانکه ادای سی المختطا باشد باملاس یا حدیث رام سلار و ایت که در پیش از  
 حمله هتلیت ناف می‌شود و حدیث را از چهیض صحف باوج حسن یا صحبت میرساند با پسر طیکی می‌حفظ  
 متابعت براو مساوی فوق او باشدند دون انان چنانکه صحف در سبایط عن روات بدرکش پرداخته  
 در کتاب بخاری و سالم جامعی از صحف است مثل شیخ و سفیان بن علیه و سقیان ثوری و سطر العلاق و محمد  
 بن اسحق بن یسار و شواع که ذکرشان در تابعات و شواهد که اند و هم ضمیف صلح این کا نهیت و این  
 دارقطنی وغیره در صحف از میکوئید فلان بعثت بر دفلان لایع بپرسی کویم از بجا طا به شد که صحف از صحیحین  
 معتبر از نه غیر صحیحین مثل التابعه از انتقام مداد و اهال الشافعی فی الامم و مثال متابعت نامه توافق  
 روایت امام شافعیت در امام قمیم او و شدیدیمیم امام کتابیت در فقه که امام شافعی در ان سائل  
 فقهه راجب نسب خود حجج نموده عزم الک عزیز عبید الله بن دینار اخراج عن عمر دینی الله عن  
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الشهور سبع و عشرين فلا تتصوّر ولهم تروا  
 الدهلی تنظر و احتی تدویفان غم علیکم فاماکن العدة تلتین فهذا الحدیث بعد اللطف  
 ظن قوم اشافعی تفریه بعزم الک فعدا و فخر داشته از ماک از عبد الله بن دینار از  
 ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود الشهور لی آخر احادیث یعنی کاه باشد که مله نه داشتند و  
 بود پس بدون رویت ملال هضمان روزه مدارید و ز افطار یکنید تا وقتیکه بینید آنها او اگر نهیان شوی ماه  
 بشما بسبی با پس تمام گردانید سی روز را پس قومی گمان کردند که شافعی باین حدیث باین لفظ متقدراز  
 از ماک است و آنرا در خرامت و شمرده اند و عاری بحیج عزیزی است و آن حدیث است که شخصی تفریه را  
 گردد و یکریس متابع بادی فشود و قضیلش پیشتر نزد کوشیده لان احتماما الک در دهه عنده بعده الا  
 بلفظ فاز عزیز علیکم فاقد دواله زیاد اصحاب ماک سوا اشافعی ایمیت را از ماک باین  
 اسناد ملفوظان غم علیکم فاقد دواله زیاد اسناد از اصحاب ماک شاگرد و ملائمه وی اند  
 که از ماک افتد حدیث نموده و لکن وحدنا للشافعی متابعا و هو عبید الله بن مسلمة القعینی که از  
 الخوجه العجباری سمع عزم الک و هدنه متابعته را مترکیم شافعی را متابع یافتیم و لیکن عبید الله بن

سلمه قعنی است که بخاری از روی همچندین از مالک روایت کرده و این متابعت تامه است زیرا که خود  
 را اوی حدیث را که شافعی است محاصل شده پس متابع بکسر مورده در بیجا عید اسد بن سلمه قعنی است و  
 شافعی متابع است لفظ مورده و هر دو از مالک روایت نمایند و مجدد ناله اینها متابعت قلمرو ائمه  
 صحیحه این خدمت صفر روایت عاصم ترجیح محمد عزابیه محمد بن زید عزحد که عبد الله بن  
 عمر پسری الله عنده بلفظ قلمرو ائمه شافعی از روایت قاصره برای شافعی در صحیح ابن حبیب از روایت  
 عاصم بن محمد از پدر خود محمد بن زید از جد خود عبد الدین بخراشته شد بلفظ قلمرو ائمه پس این  
 متابعت قاصره است زیرا که شیخ شیخ شافعی را که آن عبد الدین دینار است حاصل شده و توضیح این  
 سخن چنانست که شیخ شافعی مالک است و شیخ مالک عبد الدین دینار و شیخ عبد الدین دینار پسر  
 پسر شیخ شیخ شافعی عبد الدین دینار است و آن متابع است لفظ مورده و محمد بن زید متابع بکسر مورده  
 برای عبد الدین دینار است و هر دو از عبد الدین سمر وایت نمایند بلفظ قلمرو ائمه و فی صحیحه  
 سلمه صفر وایت عبید الله بن عمر عن اتفاق عن ابن عمر بلفظ فاقد دو ائمه شافعی و در صحیح کشم  
 از روایت عبید الدین از اتفاق از ابن عمر بلفظ فاقد دو ائمه شافعی بدرست آمد و این نیز متابعت قاصره است  
 زیرا که برای شیخ شیخ دی که عبد الدین دینار است حاصل شده و متابع عبد الدین دینار اتفاق است هر دو  
 اذابن عمر روایت مذوده اند پس محمد الدین دینار را آگه به متابعت تامه است اما چونکه در اول اینها  
 را اوی حدیث را حاصل شده است بنابران قاصره گردید و فرق میان هر دو یعنی تامه و قاصره چنانست که  
 متابعت تامه اتفاقی از متابعت قاصره است و بخاری در صحیح خود را که را خارج متابعات کرد ده یعنی در ترجیح  
 و میگشت خلیج بخاری قدیانی با متابعت طاهر کقوله متابعه مالک شدن یا بیک اتفاق مالک حداقت رواه عن ایزد  
 که روایت حادث فاضمیر نه تابعه ایودالی تابعه قدر مازه یقوق تابعه مالک و لایزد پیشیخانج اذان الی طبقات  
 الرواه و مراقبهم انتہی و فتنه ایشانی شیخ بخاری گفتنه والشکسته نی است خلیج بخاری بهنده متابعات بعد  
 یکاده بطریق شناسک فتح نه روایت انتہی ولا اقصداری هنده متابعه سواع کانت قامه تاذقا  
 علی الافتظیل لوحات بالمعنی لکھی و اقصماز درین متابعت خواه تامه باشد یا قاصره بلفظ میست  
 الی باعینه هم باید کافی باشد شیخی خوان گفت که در بیجا الفاظ متفاوت آنده در اول هر دو جائز نکلمو ائمه شافعی  
 بدل قولش فاکمله العدة شافعی وارد شده و در تابعی هر دو جائزه قادر دو ائمه شافعی بدل و کافی آنده زیرا که  
 اعتبار اینجاست که متابع آنکه متابع آن زوافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق شد که تند و اگر در تدقیق  
 است نه در لفظ خود گویند ابو حاتم گفتنه بیشتر متابعه مالک را گفتن شد مگر بعد از آنکه داشته باشد که آن هم

شیخ  
بخاری

حدیث در لفظ متفق اند و اگر انفاق هر دو در معنی است جائز است که بخود گویند انتی درین مقام کلام  
 و دیگر بر هست که در روایت حدیث بالمعنی ذکر خواهد شد لیکنها اختصاره بکوھا من دوایت داشت  
 اند صحیح ای یکن در متن است شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی بشتم  
 اور اشاده گویند چنانکه می گویند شواهد و شیوه به حدیث فلان علی اسیات الشاهد وان خد  
 صتن یزدی امن حدیث صحابی المولی شبیه هد ف لفظ والمعنى او ف المعنی فقط  
 **فهو الشاهد** و اگر حدیث یا بنده که مردی باشد از طرق دیگر از صحابی دیگر که مشا به و مائل هر د  
 نسبی باشد در لفظ و معنی هر دو یار معنی فقط یعنی نه در لفظ پس احادیث را شاهد نامند و اگر متن دیگر  
 مردی از طرق دیگر از صحابی دیگر یا غیره نشد و نه راوی دیگر همین حدیث را موافق آن روایت کرده  
 پس احادیث از انواع افراد بود و دسته های شاذ و منکر گرد و مستطی و در تدریب الرادی شرح تقریب  
 نزدی لغتة و قدر چرت عادة الترمذی بالاشارة لـ وضع التفرد و دفع الشاہد بقوله وفي الباب عن فلان  
 و فلانی ليس المراد به ذلك الحديث المعین بل الشمل به الملفظ أحادیث اخر صحیح ان یکی شنبه ذکر الباب  
 و کثیر من الناس یفهمون من ذلک ان من سعی من الصحابة یزد و دن فلک احادیث بعضیه و یکی کنذلک  
 بل قد یکون کذلک و قد یکون حدیث آخر صحیح ای راویه ذکر الباب انتی و مثاله فی الحديث  
 للذی قد مناه مادا الذهائی مزدرا یتی محمد بن حبیب عن ابن عباس عز اللہ تعالیٰ صلی اللہ علیہ  
 علیہ وسلم فذکر مثل حدیث عبد الله بن دینار عن ابوعهر سواعده ذا باللطف و  
 مثالش در حدیث تقدم معنی روایت شافعی و عیشره از ابن عمر روایت انس ای از محمد بن جعیس از ابن عباس  
 از اصحابه صلی اللہ علیہ وسلم است که مثل حدیث عبد الله بن دینار از ابن عمر بر پر یمین لفظ آورده  
 پس این شاہد باللطف است زیرا که بعضی حدیث الشهـر شرع و عشر و دیگر از صحابی دیگر رود  
 است پس فرق میان متابع دشاده واضح است بنابر آنکه در متابعت هر طاست که هر دو حدیث از یک  
 صحابی باشند و اگر دو صحابی باشند ارشاده گویند کام و اما با المعنی هموم مأواه البخاری دو ایتی  
 محمد بن زید ادعیه هر یه مبلغ لفظ فان عنـه علیکم فـالـکـلـوـاعـدـ شـعـبـ اـلـثـلـیـنـ وـاـمـثـالـ  
 شـاـهـدـ بـعـنـیـ فـقطـ اـیـ اـمـامـ بـجـارـیـ اـنـمـحـمـدـ بـنـ زـیـادـ اـزـ اـبـیـ هـرـیـةـ بـاـیـنـ لـفـظـ اـسـتـ فـانـ عـمـ عـلـیـکـمـ  
 فـالـکـلـوـاعـدـ شـعـبـ اـلـثـلـیـنـ زـیرـاـکـهـ اـیـنـ روـایـتـ موـافـقـ بـارـ وـ بـاتـ دـیـگـرـ استـ وـ بـعـنـیـ بـاـبـ آـنـکـهـ غـرـضـ آـنـ  
 روـایـتـ هـالـ حـصـولـ عـلـمـ يـقـيـنـیـ استـ وـ آـنـ يـاـبـ روـایـتـ بـالـ بـشـدـ زـنـ ذـنـاقـ بـوـدنـ ماـهـ وـ بـاـنـدـ کـالـ بـوـدنـ  
 آـنـ پـسـ قـوـلـ وـیـ صـلـیـ اللـدـ عـلـیـهـ وـسـلـمـ فـالـکـلـوـاعـدـ شـعـبـ اـلـثـلـیـنـ موـافـقـ فـالـکـلـوـاعـدـ شـعـبـ اـلـثـلـیـنـ استـ اـنـ چـ

الغاظ علیک اند ابن الصلاح لغتة کشال تابع است و شاہد حدیث سفیان بن عینیه از عمر و بن دنیار از  
 عطا اذاب عباس در باره اباب است و لفظ حدیث این است یواخذدوا اما پهاد فیلم فیلم فیلم  
 جسک امرا از عمر و بن دنیار روایت کرده و ذکر و بلغ منزده پس بهیقی برای حدیث این عینیه تابع و شاہد  
 اور وه تابع اسamer بن زید است که تابع عمر و اب عباس کروه و لغتة الانزعتم بلده ما فیلم فیلم  
 و شاہد حدیث عبد الرحمن بن عطاء اذاب عباس است مرفو عالبغظ ایما امامه و نیچه فیلم فیلم  
 المتابعة بالاحصل باللفظ سواعکان هرزدایته ذلك الصحابی ام لا والشاهد بالاحصل  
 بالمعنى کل ذلك و قومی تابع است را خاص بفقط کرده خواه از روایت آن صحابی باشد و یا زهچان  
 شاہد را خاص بمنزده برای است که از روایت آن صحابی باشد یا زهچان و قول صنف و الشاہد منصوب است  
 بنابرآنکه عطف بر تابع است و قد یطلق المتابعة علی الشاہد وبالعكس ولا مونه سهل و کام  
 اطلاق تابع خواه تابع شاہد یا قاص و بر شاہد بالعكس آید و ام درین هیله است بنابرآنکه مقصود و کام  
 بر و قوی است و آن حاصل است بپرداز اذاب هر دو برای است که امش تابع هناده شود  
 یا شاہد و قوت سیان هر دو از جمیعت افتراق صحابی است فیلم کما مرخواهی لغتة اطلاق تابع بر شاہد  
 وبالعكس قلیل است و اکثر استعمال شفهی وی در تابع است نزوی در تقدیره شرح مسلم لغتة و کمی المتابعة  
 شاہد اسلامی الشاہد تابعه ایشی الاعتباد بهیقی و تابع اللغت لغتة الاعتباد عبرت آرنون و بازیش  
 از پیچه چیزکه فراشدن ایشی و ترتیب دلالت می کنند بر لغود و ضمی در شیئی در چهار طلاق علیار آنچه  
 مصنف بیان منزده لغتة و اعلم ان تبعیع الطرق من المجموع بعد اکمله تبع طرق و اسانید حدیث  
 از عرض و آن عبارت اذاب کتب است که در ان احادیث را بر ترتیب الاباب کتب فیلم جمیع کردند  
 مثل کتب سیح است یا بر ترتیب حروف هججی در او اول معنوی مانند کتاب اسلامیان و کتاب ابر و کتاب  
 السویت و کتاب الثواب و کهذا ای آخر الحروف چنانکه صاحب جامع الاصحیل همین روش اختیار نموده  
 و المسائل و اسانید اذاب کتب است که در ان سیحه صحابی علی حدبه بر اختلاف در رات بطبقات  
 صحابه در اتم کرده شد و الترام نفع حیم مرویات آنها فیلم خواه صحیح باشد یا ضعیف و جلال الدین هیله  
 در چام کهیزین هر دو امر با جمع منزده و قسم حدیث قولی یا بر ترتیب حروف و قسم حدیث غنیلی بر ترتیب ساید  
 رکلا جزا ادو اجز اذاب کتب است که در ان تدوین حدیث شخص واحد یا احادیث جماعت در اداره و احمد بدر  
 است علی مایلی فی خالکتاب اشاره میگردد لذ لك الحدیث المذکور لیکن انه فیلم الیجا  
 هل له مقایع ام لا هولا لغتیاب برای حدیثکه کمان فرودون اوست از جمیعت دریافت

این معنی که این ایجادیت داشتابیعی هم است یا نه تنوع را اعتبار نداشته باشی در صلاحدة گفته که اعتبار عبارت است از تحریکی داچهنا و در حال آن خلاف نهادن اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود و طریق اعتبار در اینجا می‌گذشت که چندین گونه دشوار و ایست کرد حادبین سلم از یوپ از این سیرین از ایلی همیره از رسول خدا صافه عدیه و سلم پس چون نظر نشاند که او دشیح حادب است دران متابعت کرده لش نظر نشاند که آیا کدام ثقة دیگر جزو یوپ از این سیرین هم را توییش کرده است یا نه پس اگر نیاز نبود به بینند که کدام رثمه غیر این سیرین هم آنرا از ایلی همیره را بایست نموده یاد آفرینی بند نظر نشاند که کدام حمال غیر ایلی همیره از رسول خدا صافه العدد عدیه و سلام را بایست آورده یا نه لش از پیش از نهایه بایند و آنند که حدیث را اصلی جزو ایه است و این متابعت غیر تامه نامند و چون نظر نشاند که از ایلی ایخی بیش اینه است اسک از یوپ غیر حادب است این متابعت تمامیه باشد و اول راشا بهم نامند و آن این حدیث هر سچ وجه از وجده مذکوره اسلام و همیزی است باکه حدیث پی دیگر مردی است پس درین حین آنقدر مطلق دران تحقق شده انتہی و قول این بصر لا معرفة الا اعتبار والتابعات والشواهد قد یو هم ان الا اعتبار قسم همها و قول این الصلاح یعرفت اعتبار و متابعات و شواهد هم است باینکه هر بارت قسم است متابعت و شاهد را از یاری که همیزی است رامضاف ایسوسی اعتبار و متابعات و شواهد گردانیده و حق عبارت آن بود که چندین میگفت لا اعتبار هم نتیجه متابعات و شواهد یعنی تنوع لا مقسم و متابعت و شواهد را اقسام گردانید که لیکن چندین نکرده بلکه اعتبار اقسام هم دو ساخته و قسم شیئی عبارت از چیزی است که ازان شیئی به باشد و قسم شیئی چیزکاریه قابل شیئی باشد و آن مقابل مع شیئی مذکوره زیر این عالم مندرج بود که شمل اسم که از کلی خاص و متقابل است مرحوف و فعل را و با حرفت و فعل زیر کله مندرج است پس همیزی کله متسیم حرف و فعل خواهد بود چنانکه ناطق کر خاص از حیوان و قسم اوست و مع صاہل یا صاہل که قسم مرد است زیر این عالم که حیوان است مندرج است بعده صفت تردید قول این الصلاح مفود و گفت و لیکن کذاک بل هو همیزه التوصل الیهمما در حقیقت اعتبار قسم برای متابع و شواهد بیست بلکه این طرز توصیل مهمل است بتوان این همرویی اعتبار در حقیقت علیه است برآمده معرفت متابع و شواهد و گفته همیزی است که حاصل شده است از تنوع و استقرار اساسی نهادن اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود و برآمده نفس متن حدیث از دیدگشین داخل اعتبار نشود گذاه را پس اعتبار نظر در حال حدیث است که آیا کدام را دیگر متفوذه است همیزه الرافق تا معلوم شود که حدیث بکدام وصف ازین اوصاف متصف بود

است زیرا که حدیث اکتاب صفتی از قوہ و صفتی میکند بحسب او صاف روات و تمام تحقیق این عنوان در بحث  
 صحیح نذکور شده و جمیع ماقول مراقبت المقبول بتحصل فائدت تقسیم باعتبار مواید عمند  
 المعارضت والله اعلم و جمل اقسام آحاد مقبول بحصل فایده تقسیم باعتبار مرتب است زرد معارضه پس  
 در بحث علیاً زرد تعارض محدثین مقدم در شرط شود بر ترتیب و سطی و سطی بر فعلی شلام اعلای اراتب صحیح لذات  
 است پس صحیح بغیر اپنی حسن لغایت پس هر حسن بغیره و بچینین علمای مراتب حدیث باعتبار ارکتب صفتی  
 متغیر علیه است پس از این معرفت بدان بخاری الی آخر کمار و آین جواب سوال مقدور است و تقریباً  
 این است که افتاده آحاد مقبول بحسب مرتب محتاج بسوی این تطول لاطال غایت زیرا که آحاد مقبول بعین  
 مقبول معمول باست متعضف ازین جواب داده که فائده این تقسیم وقت معارضه ظاهراً گردد **الحكم**  
**شـ المقبول بـینـ سـهـ اـلـیـ مـعـولـ بـهـ وـ غـیرـ مـعـوـلـ بـهـ آـهـادـ مـقـبـولـ بـیـنـ مـنـقـسـ عـیـشـ**  
 بسوی معمول به و غیر معمول به و خبر آحاد مقبول اگرچه در فتن الام تقتضی افتاده نیست بنابر واجب العمل  
 بودن دی اما بمحاذ خبر دیگر که مضاف و معارضه دیست اوقضایی تقسیم کرد پس غیر معمول به بودن او بحسب  
 معارضه است شـ بنـ اـبـرـ مـرـدـ دـوـ بـوـنـ زـیـرـ اـکـ خـبـرـ مـرـدـ دـوـ دـهـ گـرـ عـلـلـ بـدـانـ وـاجـبـ نـیـتـ خـواـهـ تـعـارـضـ اوـ خـبـرـ  
 دـیـگـرـ اـبـشـدـ یـانـ وـ اـرـیـخـاـ فـرـقـ سـیـانـ مـعـوـلـ وـ غـیرـ مـعـوـلـ وـ مـقـوـلـ وـ مـرـدـ طـاـمـهـ شـدـ کـانـدـ اـنـ سـلـمـنـ  
**الـعـارـضـتـ اـیـ لـحـیـاتـ خـبـرـ دـیـضـادـهـ هـوـ الـحـکـمـ زـیـرـ اـکـ خـبـرـ مـقـبـولـ اـکـ سـالـمـ باـشـدـ اـزـ مـعـارـضـهـ تـدـ**  
 دـیـگـرـ بـیـعـنـهـ مـضـافـ وـ مـشـافـیـ دـیـاـمـدـهـ باـشـدـ پـیـشـ اـنـ اـعـلـمـ کـوـنـ پـنـدـ بـنـ اـبـرـ اـنـکـدـ وـ اـضـعـ الدـالـتـ وـ مـخـنوـظـ اـزـ اـسـتـ  
 تـاوـیـلـ وـ تـحـضـیـصـ وـ شـنـخـ سـتـ چـنـاـلـهـ دـیـ تـعـاـسـهـ فـرـمـیدـهـ بـوـ الذـیـ اـنـذـلـ عـلـیـکـ الـکـتـابـ مـنـ اـیـاتـ مـحـکـمـاتـ وـ  
 اـمـثـلـتـ کـثـیرـتـ دـاـشـتـ دـیـ درـ کـرـبـ صـحـلـ وـ غـیرـ دـبـیـارـتـ دـیـشـتـ اـهـادـیـتـ صـحـیـنـ اـزـ هـمـینـ قـمـانـدـ وـ  
 عـلـ بـدـانـ مـتـقـدـیـنـ وـ وـاجـبـ استـ بـنـ اـبـرـ نـکـلـیـنـ آـنـ قـطـیـعـاتـ درـ فـادـهـ وـ لـقـنـیـتـ استـ وـ اـمـتـشـاـ بـهـ پـیـشـ درـ دـانـ خـلـاـ  
 سـتـ وـ خـ عـدـمـ جـاـزـ عـلـ بـرـ اـسـتـ وـ وـاجـبـ وـ وـقـشـابـ بـهـ بـسـوـیـ حـکـمـ سـتـ چـنـاـلـهـ وـ رـضـیـصـ قـرـبـ نـیـتـ  
 وـ غـلـانـ بـسـوـیـ اـسـتـمـاـ اوـ تـعـاـسـهـ بـهـ بـلـوشـ وـ اـعـقـادـ عـلـوـدـ فـوـقـ اوـ بـلـاـکـیـفـ وـ اـنـ عـوـاضـ فـلـاـ بـخـلـواـ  
 اـهـاـزـیـکـونـ مـعـارـضـهـ مـقـبـیـ کـاـمـلـهـ اوـ یـکـوـنـ مـرـدـ دـاـلـ القـوـیـ لاـ یـوـقـزـ  
 هـیـسـهـ مـنـ الـهـ الـضـعـیـفـ وـ اـگـرـ مـدـیـشـ دـیـگـرـ بـیـنـاـقـضـ وـ مـشـافـیـ دـیـعـنـیـ استـ پـیـشـ خـالـ بـنـ اـبـرـ مـاـلـهـ  
 اوـ مـقـبـولـ باـشـدـ شـلـ دـیـاـمـرـ وـ دـاـشـتـ دـیـ اـنـ اـبـرـ باـشـدـ زـیـرـ اـکـ درـ قـوـیـ خـالـ غـایـتـ هـنـیـفـ اوـ فـنـیـ کـنـدـ وـ اـرـیـخـاـ  
 ظـاـهـرـ شـدـ کـهـ خـبـرـ وـ اـنـ فـقـهـ فـنـیـ وـ رـسـمـیـ هـایـ درـ بـارـهـ مـعـارـضـهـ اـهـادـیـتـ کـرـبـ ضـعـافـ باـ اـهـادـیـتـ صـحـیـنـ کـهـ  
 جـانـیـ اـنـضـافـهـ اـلـ جـلـدـهـ خـودـ بـدـانـ پـیـاهـ جـبـتـهـ وـ اـسـاسـ قـاعـدـهـ جـمـیـعـ مـحـدـثـینـ دـاشـکـشـتـهـ حـکـمـ تـبـقـیـمـ صـحـیـنـ

غیر اینها تاکمگ فتنه چنانکه پیشتر ذکر یافته مجرد خیال مختلطه در این قتل است و تلخیح دیگرها اذکر نموده شده  
نوشته رکن المعاوضة تقابل انجمنین علیه السوار لامر بزرگ از حد هم علی الآخری الذات فلا یکوں بین المفسر  
والمحکم ولا بین العبارة والاشارة ولا یکوں بین المشهود والامان من الحديث انتی مختلف

**الحدیث** دان کانت المعاوضة بمشله فلا یختلوا الاماں یمیکن الجمیع بین  
ولیهمما بغیر رقسف او کارگر معاوضه مشل النت پس خالی باشد یا جمیع سیان ہردو مراوی اینها  
مکن باشد لغایه رقسف یا نه تعنی جمیع سیان هفیوم ہر دو حدیث که بظاہرها هم معاوض و منافی اند و وجہ  
صحیح قریب الفهم یا به تقوید یا به تخصیص و نکان کردارش شود دلان تعارض مکن باشد لغایه رقسف یا هر گز  
مکن نیست و یادوں رقسف مکن نیست فان امکن الجمیع هنونوع المسنی مختلف

**الحدیث** پس اگر مکن است جمیع سیان ہردو پس این قسم ناش مختلف الحدیث باشد بکسر لام یعنی  
دولل حدیث مختلف است و تعالی اذ اباح و تبعض صبط آن لفظ لام کرد و اند برا یعنی انکه مصدر میگویی  
و مقابله ترجیح است و این تقریر واضح شدکه مختلف الحدیث النت که دو حدیث استفاده و منافی در معنی شدن  
در ظاہر پس سیان ہر دو جمیع کنند یا احمد ہمارا ترجیح و زندگانی در شرح الغایه گفتہ ہر کارا حل حدیث و قفه و اصول است  
و در علم معاون و بیان خواصی کرده بروی یسیح این معنی دشواز نیست و لامنا ابن خزیم گفته لا اعرف شدکه  
صحیحین قضا دین فن کانت عنده شیئی من نلک فلیا تینی برلا و لف بینها و قال الباقینی لوقتها با ب  
الآدابیات الازدافت اکثر العدل انتی و مثل له این الصلاح بحمدیث کاحد و کاظمه و محدث

فرهنگ التجذی و مرغدارک هنر الاسبی و ابن الصلاح تمثیل این سلسله بحدیث لا عددی و طایره و حدیث فن  
المجذوب فارک هنر الاسد بیان کرده و تتمه حدیث اول این است و لامانه ولا حصف ولا غول و بعد وی ہر زن  
و عویی بعیت تجاوز امراض بجزی و دیگر است و آن نزد اطباء چنانکه در صحیح البخاری نوشته هفت چیز است جرام و جریب  
و جذری و حصیری و خرد و امراض و بایهه و شرع این را رد کرده که بیچ مرض طبیع خود سرایت بدیگر است  
و منی کند و طیم و زدن خیر و بعینی شوم و اشنون شیئی و معنی حدیث ثانی خاله است و فارک نصوب بنا بر  
تشییه است و کلام افالمیجمیه و این ہر دو حدیث در صحیح بخاری است برداشت البهره و داین عبارت  
مصنف نیمدا این است که چون لفظ حسیب ہم ملکن آید مراد مبان بخاری باشد و زیرا که فرد کامل در صحیح است  
و ظاهرها المعاوض و ظاہرین ہر دو تعارض است زیرا که هفیوم حدیث اول دلات پرنقی اعداء امر نہ  
و عمل یعنی مید ملکنا و هفیوم حدیث ثانی دلالت بر ثبات دی و تقوید تعارف ظاہر این این است که حقیقت  
تعارض نیست و مکلام شارع سالم از تعارض دلایل قصر است چنانکه قول ابن خزیم که پیشتر ذکر یا فتح بیرین لمالک

نی ناید و درجه الجمع بینهم این هذله الام افراد کان قدیمی بطیعه اکثر آن سُجّان مجمل خالط  
 این پیش رها الصیحه سپیلا اعد اند مرضی شم قد تخلاف ذلك عزیز به کما فغیره من الاسباب  
 و در جمیع اموریں برای صحیح سبب آن گردانیده است بلکن گاه باشد که این تجاوز امراض از سببی که مخال  
 است بازماند خانکد و دیگر سبب که عاده در ایشان تجاوز یافته نشود مثل شرب دو عدد مرغ چهار مشت شوالی یا دو عدد  
 پان ایل ایک سببیست چنانکه دو چهار چیزی تجاوز امراض ایل باعیاد است اینکه اگر قدر و قدر نامن خالط المصائب بشی ماذکور معلم  
 تیا شر و وجود نداشتن این هترز عن فلک الاحترز المکن و اخذیه ولذا ایل الحذر لایشع القدر و این حدیث اول  
 دلیل برقطع عرق شرک است پس هر که شرک نفع و ضرر پیچنیز کرده کنداشک گرد و کذا جمع بینهم اید  
 المصلاح تبعاً الغایر بمحبین جمع میان این هر دو حدیث این صلاح کرده و درین باوی اتباع غیر در زیده  
 و بعد عرض بیقی است و بین رفته است این قیم وابن حجب وابن المفلح و تزویی نیز میان طور جمع میان این هر  
 دو خوده و حاصلش این است که اخضرت صلم در حدیث اول لفظ اعتقد اجماعیت و بعض حکماء فرموده که مرض ای  
 بطبعه متعدد اعتقد او سیکردند و بفعل خدای تعالیٰ و این چیز فرمودند این عذری الاویل کما سیاقی و اخضرت صلم  
 نفی حصول هر زندگ و وجود مرض نکرده و در حدیث ثانی اعلام کرد که اول تجاهی این را سبب آن گردانیده است  
 و از ضرر یک و چو شش نند و چود آن غالبه شود ب فعل خدا تعالیٰ تحریم و باره طالعون فرموده من سمع  
 یافی ارض فلان تقدیم علیه علی قاری هر شرح الشرح گفته و الطاہر ان الامر بالغفار رخصة للضعفاء ولذان حسنه بالخاطب  
 و ما اکلام که این فنا هاجح نے خشم از صلم اکل من المجز و قاتل بسم اللہ تعلیم بالمرد تو کافا علیه ایشی و نیز در  
 صلح مسلم آنده که شخشه بخدمات ایشیت داشته آنده بود اخضرت صلم و راجارت آمدن نزد حضور خود فدا  
 دنیم مرد که بیت تو بحداراده آمنی تمام شد بازی پس رفت مصنف بعد که رحم این الصلاح گفته و کلام  
 ذالک جمیع بینهم از نیقال از نفیه صلیعه المدع و یا قی علی عصمه و اولی درج میان هر دو  
 حدیث از تکمیلین گفته شود که وی صلیعه مربای عدوی یا بنت بر عزم خود است یعنی عدوی ارا اصلاح اما پیشتر  
 ز بالطین و دهد بالسبب چنانکه نیمه هر چیز است و از کلام اینها مصلح چنان استفاده کرد و که عدوی را تائیر کرده است  
 اما بطیعه سیت بلکه تمدنی بر خدا است که نیمه امتحنت مرضی یا بیانی سبب آن گردانیده ولیکن صفت ناویش  
 نمایی فضله خود و گفت و قی مجه قوله صلم کا بعد شی شی و تحقیق بصیرت رسیده که فرمود اخضرت  
 صلم که ایدمی شیخی  
 اند هست که فرع معا و همین میان یا در حدیث تکمیل است بالتفاوت حدیث بر عزم خود و احادیث دیگر نیز متوجه این  
 گفته است و تبریعی تایا و می خانم که این الصلاح کرده و تقویت است که حل پرسوس بظاهر ممکن نباشد و قوله

صلعم من عارضه باز البعير لا يحرب يكون في الأبل العصبي ففي الطها فتح بحث  
 دوسي عليه ينقول ممن أعددوا الأدلة وزير العجمة ربيدة فوالمحضر صلعم برأسه عارض قائل كفشت جرب بعده  
 خارش دارد فشران صحيح يباشد پس مخالطة باشران دیگر نماید وايشان بلا جروب ساز و المحضر صلعم  
 برسارض ذکور رود بقول خود ممن أعددوا الاول فرسود لوزی در تقریب اگفته معنی الحديث ان البعير او  
 الذى حرب من اجرها بتعال هرمن باب ارخار عنوان المضمونى سلمنا ان البعير الاول عدى الابل مخالطة  
 ممن اعددوا الاول دیگر بمن مع ان النظاهر همو ما شارة الى ان هنرا اصحابه فعل الفاعل الحقيقة للبعد دی شعرا  
 بطبعها ولو كان الجريب بالعدوى بالطبائع لم يحرب الاول بعد المدعى فنى الحديث بيان الدليل القاطع لا  
 بطال قوله من العدد بطبعها انتهى يعني ان الله سبحانه ابتدا اعد ذلك في الثاني كما ابتدا  
 في الاول يعني اتفاقاً ابتدائي حرب وثناى كروچانکه ابتدائيش در اول کرده بود و چنین نیست كجزء  
 از اول شبانی حسپیده باشد واما الامر فالفراد من المجزء وهم من باب سيد المذاهب الشلا  
 يتفق للشخص الذى يخالطه شيئاً من ذلك بتقدیر الله تعالى ابتداء لا العدد وللنفيته  
 نیظن اذلک بحسب مخالطته فيعتقد صحة العدد فيقع في الحرج خاص بتقدیره حسبما  
 لما ذكر والله اعلم وما امر لغير از مجذوم پس از باشید سد ورائع وسائل سوابق قادست تا شخص  
 مخالطه را چنیزی ازان اتفاقاً بقدر خدا تعالی ابتداء زرسانه بحسب عدوی منفیه پس گمان بود کاس  
 کاین حصول درض بحسب مخالطه او با دی است واز بخا تعتقد صحت عددی شود در درجه اند یهدا  
 امر فرموده بحسب ازان برآقطع کرون ماده سوئی اعتقاد و استدلال و عالم علمی علی قاری در شرح الشرح چند لغ شاه  
 که بین کلام حافظ ایراد میشود با جتنا بگو صعلی الله علیہ وسلم از مجذوم و قتیله کامده بود باراده بجیت یا نکن منصب  
 بیورت بعيد است از آنکه برای حسم و قطع ماده طن عذر یاد چیز که خلاف ماده طن او است زیرا که این بحسب  
 اظهر در کشادون ماده طن است یا نکن عدوی را تأثیری باطیح هاست در هر تقدیر اصلاح لالتشا بر نقی عدوی  
 سبب نیست چه هرگاه طن کنند که حصول خمام بحسب مخالطه است و معتقد صحت عدوی تأثیر بسیار  
 بازیج حرج در این نباشد و اگر مراد اشت که بحسب مخالطه معتقد صحت عدد باطلیج شده است پس باید که  
 درین میین برپا داده اجتناب از شغلات اسباب با جرب باشد مثل بحاجه با دو دیر یک کله مزاد است احمد و اشراف  
 نباشد اجتناب این طن که دو دیر مثل آن را تأثیری بالطبع بوده است و باعتقاد این طبیعت خارج از مقتضی  
 شود وقد صفت في هذا النوع الإمام الشافعی كتاب اختلاف الحديث لكنه لم يقيض لها مستيقنة  
 و امام شافعی درین باب کتاب با اختلاف الحديث له شهادة لیکن ضد درستیعاب مکرده و دیگر افرانگر نهاده بلک

جمله مختصره به استيهه عارف بر طريق جمع ميان احاديث در غير ذكر خود ذكر نموده ت�اوي گفته که شانع دلم  
 کذا نام كتاب با درست فصله طويل ترتيب يك مجلد درين باب نوشته است ذکرها به مستقل و صفت  
 قصه بعد که اين قصيده والطحاوي و غيرها درين باب ابو محمد بن قصيده ابو جعفر طحاوي و غير ايشان ترتيب  
 نموده اند ت�اوي گفته صفت فيه ابو محمد بن قصيده و آن فيه باشيا حسنة و قصر باعده في هشيار قصر فيها و آن  
 جعفر بن جرير الطبرى و ابو جعفر الطحاوى في كتابه مشكل الانوار و هر من اجل كتبه و لكنه قبل المختصه غير مستقر  
 عن الترتيب والتهذيب و تمن صحف فيه ايضا ابو بكر بن فورك و ابو محمد القصري وكان الاصل ب عدم  
 الفصل بينه وبين انا سخ و المنسوخ فكل ناسخ و منسوخ مختلف ولا عكس انتهی **الناسخة و المنسوخ**  
 باید داشت که علم ناسخ و منسوخ قرآن کریم و اخبار تخریج رؤوف الرحیم اهم علوم است بجهت آنکه عمل علی ان  
 هر دو متسک بدان موقوف بر دریافت او است و هر که آنها این شناسد در عرض خطا خلیفه است و  
 بساست که حکم بجواز حیری کند که منسوخ تخریج است یا تخریج حیری کند که منسوخ بجواز است یا ناسخ را منسوخ  
 داند یا منسوخ ناسخ شمارد و لاهذا آئمه سلف گفته اند که جائزیت پیچ یکی را که تفسیر کند کتاب خدارا یا  
 متسک نماید بنت مکر معرفت ناسخ آن از منسوخ وی ت�اوي گفته که از علی من ابی طالب مردیست  
 که واعظه را میگفت ناسخ و منسوخ میتوانی لفظ نه فرموده باک شدی و هلاک کردی و آزاد عبد الدین بن  
 عباس و عبد الدین بن سرآمد که منع کردند ايشان مردم را از تفسیر قرآن و دعطا نمودن بجهت عدم معرفت  
 آنها ناسخ و منسوخ پس گویا این اتفاق است بر در جو布 معرفت این علم درين باب جمعی کشیز اهل علم چشمیده  
 پر و اخته اند نه ناسخ ما از منسوخ جدا ساخته کنی بن ابی طالب القیسی المقری و ابو جعفر النجاشی و ابو بکر محمد  
 بن عبد الدین عربی و ابو داؤد سجستانی و ابو عبدیه قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاهر بن طا یا  
 الیسی شیخ جلال الدین اسیوطی و امام ابو القاسم سهیه الشاذین سلامه بن الحضر المقری السخوی البغدادی  
 و ابو الحسین و ابن المناوی و علی سهلان و غیرهم در ناسخ قرآن و منسوخ وی تالیف کرد و اند ابو محمد ناسخ  
 بن اصیف القرطبوی السخوی و ابو بکر محمد بن عثمان المعرفت بالجعده شیبان احمد اصحاب ایمان و احمد بن  
 اسحاق الانباری و ابو جعفر محمد بن محمد ناسخ السخوی و ابو بکر محمد بن موسی الحازمی الهمداني و ابو القاسم  
 بن سلامه السخوی و ابو الحفص عروین شاپین البندادی بالواضع و ابراهیم بن علی المعرفت بابن  
 عبد الحق و ابو الفرج بن الجوزی و غیرهم در ناسخ حدیث و منسوخ وی تالیف نموده اند اما این تواليت  
 و تتمایف درین اثره نام حکم غقا و کیمیا پیدا کرده و از عدم اعتناء علماء ایمان علم نهادیه عدم خزینه خصما  
 درین ملن عجیبه دویار مهندیه میان حضرت شاه ولی اللحدادت و هلوی رسالت مختصر و مسوم بفوز الکسبه

الاصول التفهير وبحضن نواب سید محمد صدیق حسن خان کتاب افاده اشیوخ بقدر انساخ و پنهان  
تایف نزدیک دند و احادیث منسخ هنر فردان ذکر کرده و احسن کتب مؤلفه ناسخ و مفسن حدیث کتاب  
الاعصار را می افظعی بکار احجازی است نوادی بعینه ارض کرد و اند برآنکه مثل اورین باستایی غیره است  
و امام شافعی در علم ناسخ و منسخ همراه است قوی میداشت در فتح الباقی شرح الفیه نوشته قال الامام محمد بن جعفر  
ما علمنا الجمل من المفسر ولا ناصح حدیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم من منسوخه ختنی جائیه الشافعی نوشت  
سخاوس در فتح المغیث شرح الفیه حدیث لغتہ قال الحافظ ابن کثیر و نحوه قول ابن الاشیر معرفة التواتر والامام  
وان ناسخ والمنسخ دان تعلقیت بعلم الحدیث فان المحدث لا یتقریر اینها بل هی من وظیفه الفقیه لانه یتباطئ  
الاحکام من الاحادیث فیحتاج الی معرفتہ ذاک و ما المحدث فوظیفته ان نقل دریوی باسمه من الاحادیث  
کما سمعه فان تصدی لدارواه فریاده فی الفضل و کمال فی الاختیار انتہی و ان لم یکن الجهم و اگر مجرم  
میان ہر دو حدیث مکن نبود بلکه متعدد باشد و این مقدم دوم از مختلف الحدیث است فلا یخبلوا اما ان  
یعرف النذیخنا و کاپس آنچه میگوییت از دو حال خانے بناشد یا کامیابی ہر دو حدیث معلوم باشد یا نه یعنی  
تاریخ ہر دو واقعه و تاریخ احمد ہماز آخر معلوم بود یا نبود فان معرف و ثبت المتأخر به بین اگر  
معلوم شد تاریخ و ثابت شد تاریخ سبب تاریخ شد که فلان امر در کرد و اتفاق شده و فلان  
در مدینہ و افلان امر در سبیخ ہم از بحیرت بوقوع امرده و فلان در نہ ششم او واصح منه و یا ثابت  
شد تاریخ پیشتر که اصرح از تاریخ است یعنی نص شانع معلوم شود ابطال احد الدلیلین که باهم متعارض  
اند و جمیان ہر دو و متقابل است جنانکه و می تعالیے فرمادیان یکین ملکم عشرون صابر و بن یغلیوبوایتن و قطب  
وی تعالی الآن خطف الدین علیک و علمن این پیکم ضعفا فان یکین ملکم یا نیمه صابرہ یغلیوبوایتنین الایی که خود شانع  
لیقیع نسخ امر اول نزدیک و مثل قول دکی صاحب کم نیست یکم عن زیارت القبور فزور و ما همچو الناس نه  
ولآخر المنسو خم پس ان تاریخ ناسخ باشد و دیگر نسخ سخاونی در شرح الفیه لغتہ که نسخ داشت  
پیش ابطال دار الایدی تعالی شخت اشس الفطل دار نسخ آثار القرون و منه ناسخ القرون و کامی مزادیان  
نقل و تجھیل باشد و منه شخت الکتاب بای قلمانه و منه تولید نهایه ایکان لاست شنخ ما کنتم تعابران نه نه تاریخ  
المواریث و آنکه است در آنکه نسخ درین ہر دو حقیقت است یاد یکی ازان نذر و یکی صدقی هست  
لغتہ اکثر را ندک در ایه حقیقت است و در نقل مجاز و غایل شناسی لغتہ و نقل حقیقت است و باقلا  
و بعد الوماب و غایل لغتہ در یم دو حقیقت است و مشترک میان ہر دوست زیرا که اصل در استعمال  
است والنسی در نعم تعلق حکم شرعاً بدیل شنخ متأخر عده و نسبت در اصطلاح رفع متعارض

حکم شرعی است و بدل شرعی متاخر از دی حدیث باشد یا غیر آن شخاده در شرح العینه گفته  
 اما قال رفع تعلق حکم دلم قل رفع حکم لان الحکم سوخطاب السد و هر قدم و القید لا يصلح الرفع الاتر  
 ان المکلف اذا كان سبعمائلاً بامتنان تعالیٰ پاک حکم داد جن تعالیٰ ارتفع عن الحکم ای تعلق پس  
 ارتقاء حکم شرعی ببوت یاجنوں یا نوم شوخ بود بلکه سقوط تکلیف باشد دا تقدیم متاخر پوں ناسخ از  
 منسخ بردن شد اچه مقتدرن است چنانکه شرط و صفت دسته تعالیٰ پر شرح نیست بلکه  
 تخصیص است یا تقدیم و چنین شرط کردہ اندکه منسخ مقید بوقت بود پس آن مقدم است انقضای  
 الوقت شوخ نیست چنانکه در حدیث آنکه لا تواليه و غداً لفطر اقوی کلم فاطر دایس صوم بعد  
 ازان شوخ نیست بلکه مادر بوقت رست و تمیضین شرط کردہ اندکه ناسخ شکل منسخ باشد در قدر  
 بلکه اقوی ازان باشد چه در صورت ضعف هزیل قری نتوان شد و این حکم مقلّت و اجماع بر  
 دلالت کرد چه صحابه نفس قرآن را بجز واحد منسخ نکرد و در این احوال ارجح که حکم عام گفته بشتر  
 فی النسخ این کیون مساوا للمنسخ او خیر امنه انتی و مصداق انش قول سبحانه تعالیٰ است ناسخ نک  
 آریه او فسرا نات بخیرینها او مشلهمانوی در شرح صحیح مسلم در کتاب الغسل گفته شرع ایست بالسمة  
 علیه الیعیه وجہ احمد با السنۃ المتوترة بالمتواتر و الشافی نسخ جزاً لواحد مشله والشافی شوخ الایمان مجازة  
 والراجی شوخ المتواتر نسبت مبشرله داشت لشیع الاحادیث المتوترة والراجی شوخ المتواتر بحال احادیث  
 فالثالثة اللال منها جائزة بخلاف اما الرایع فلایجوز عند اصحابه وقال بعض اهل الفتاوی تحریز اینکه بخیرین شرط کردہ نزد  
 غیر متفقی ناسخ باشد و چنین شرط کردہ اندکه منسخ جائزه اللشیع باشد پس داخل نشود شوخ بر اصل قریب  
 زیر اکدی سبحانه تعالیٰ هم نیز دلایل یا اساساً و صفات خود است و چنین برچیرست که تابیر یا تقویتیه ای  
 معلوم شده و اینجا معلوم شد که شوخ در اینجا نیست زیرا که دقوع خلاف بخیر صادر غیر متصور است لیکن درینجا  
 تفضل است پس آنچه از چیری است که تغییرش جائز نیست کقول تعالیٰ حادث پس شوخ هم باز نیست  
 و اگر چیری است که تغییرش جائز است پس آن چیرا ضمی است یا مستقبل و مستقبل و مرد است یا وعید یا چیر  
 از حکمی سچو اجازه از وجب حج و مذهب چه هوا رجوا شوخ این خبرست بحیث اقسامش خلاف ایابی علی و ایلی پا ششم  
 قاضی شوکانی مینی گفته خیز است در ماضی مظلقاً و مستقبل در بعض آن که وحدت ز در وعید و مخفی  
 در تکلیف از اینه است که آن عنفوت و نیست ممتنع از دی تعالیٰ بلکه حسن است و فاعل ادعا و حوت از غیر خود  
 و نفس خود را بدان تبعیج میتواند که در ماضی از اینه است که نسبت بصریح است مگر اینکه متفهم تخصیص با تقویتیه تبییر  
 مضمون خبر نزد کوشا شد که درین صورت باک نیست و انسانیه مایدل علی الرفع المذکور و سمیت ناسخ

مجلد زمانی حدیث است که دلالت میکند بر رفع حکم شرعی سابق و تمهیه حدیث بناسخ بحاجت از تغییر افهان  
 فعل پری اسباب کان الدا سعیف فی الحقيقة همواره نهادی زیرا که زمانی در حقیقت غلط نهاده است و حدیث  
 دلیل زمانی است و با محله چون کی را از دو حدیث بغیری از این وصف بر صحیح و متوجه العمل بودن حدیث شانی قرار دارد  
 و بهمکی یکی را از این حکم سابق مقرر سازند و دیگرها حکم لاخ و حکم لاخ بابرایی اقام مرد تغییر حکم سابق بغیر این  
 مقرر نمودن شنگ کوید و دلیل ترک العمل را منسخ و دیگریکه باعث ترک عمل بر دلیل دیگر شنگ از زمانی ناسخ نمایند و  
 حکمت در زمانی بیان شرف اخلاقیت صلحی اللہ علیہ وسلم است که شرعاً از زمانی جمله شرعاً آنده و فیت زمانی  
 پرایی شرعاً است او و گفتة از حضور مصلح عباد است پس هر کجا صلح است ایشان در تبدیل حکم حکم و شرعاً  
 پیش از بیت بود آن تبدیل مذاهات بیان صلح است باشد و گفتة از زمانی خداست ایشان در زمانی  
 تا پیش از شدید برخی آن در جنبه اندیشه پیش تغییر غیر ذکر و شنگ جائز است عقلدار است  
 سعادت شرعاً بودن فرق بیان کتاب و سنت و حکایت کرد و هست جماعتی از اهل علم اتفاق شرط  
 بیان نجایت ایل مسلم الاصفهانی چه وی گفتة جائز غیر واقع است و یعرف النسخیه بامداد اصحابها  
 مادردی النص که حدیث بریده ای جیمه ملکت هنیکم عن زیارت القبور و  
 فاهمانند که لا خدیث و شنگ بسیه چیز شناخته می شود اصلاح و اوضاع آنها آنکه در نفس وارد شده است  
 مثل حدیث بریده و صحیح مسلم که عن زیارت القبور این که در زمانی شنگ بسیه صلح مقال شده  
 و مثل اینست حدیث هنیکم عن بحوم الا ضاحی فوق ثابت فاسکوا امابر کلم و مثل حدیث سلم که عن هنیکم  
 این یعنی اینکه استفاده از شرک ایلی الاسقیفه کلهاد و امترش رو امسکرا و این اشله زمانی از منسخ بقول وی صلح  
 است و اما اگر از زمانی اخلاقیت صلح معلوم شود و محظوظ باز و عدم جلدش کاریں مفید شنخ قول اوست ایشان  
 بالذیب مجدل راینه والذیم رواه سلم و منها ما یحتم الصحاوی بانه متأخر کقول جابر رضی کان اخوا  
 الادمین مزدی رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء و ماسته الدار اخراج اصحاب  
 السنن و ارجامکی ایشت که صحابی جرم کند بآنکه این متاخر است مثل قول جابر که آخر الامرین از زلزله  
 خدا ایلی اللہ علیه وسلم ترک و صدور از مهایسه اثار است و اصحاب سنن اربعه آن اخراج مزدیه اند  
 یعنی صحابی تقدیمه کیه از دو حکم و تا خیر دیگر نتعلی کند زیرا که اجهتها در این دخلی هیبت آن معانی  
 گفتة این و اخونی است چون هر دو نهی غیر مرتواته باشند و اگر در متواتر گوید که این قبل آن داشت پس در و  
 نیاف است فاضی دانه ایلی جرم بعدم فتوی وی کرده و گفتی هیبت آن از اکثر اهل علم نقل نموده و که  
 مستغفرنی شنگ متواتر بآحاد است و آن چاره هیبت و فاضی عبد الجبار گفتة مقبول است و این عالی شرط

اگر ده که رادی هر دو یکی باشد اب و بزر عازمی گفتہ ابن حنفی است که لفظ صحابی ناطق پیش باشد نخوازم با این قیام  
 للجنازه ثم تهییغا عند داش اذ اتی بر جامع الاصول گفتة الا نیخه المحکم بقول الصحابی شیخ حکم کذا مالم تقل سمعت رسول  
 اللد صلی اللد علیه وسلم لانه بر باتفاق اعن اجتہاده وکذا ذکر این اساجیتیه مختصه در وروده الحرفتے و اختار که نه معز فاعل  
 بناء علی ان الصحابی لا یقتل ذکر الای بعد سحرفته التی ایخ لاذ لیس للاجتہاد فیه ملاغ انتہی گوییم آنچه بر اسنده  
 شهرت گرفته که اخذی اخر الامرین از فعل رسول خدا صلی اللد علیه وسلم کرد و شود و آن ناسخ میباشد خانکه مسلم  
 در کتاب الصدوم گفتة قال ابن شههاب و کنانی یتیعون الاحدت فا الاحدت من لم و دیروزه الناس شیخ حکم  
 و بخاری نیز در صحیحه خود در باره حدیث انس جعل اللام نیوم به گفتة و انسایو خذ بالآخر فاما آخر من فعل النبي صلیع  
 پس این حکم کثری است نه کلی و مویداً است آنچه بعد ابویاب شعرانی در کشف الغمة عن جمیع الاماکن گفتة قول  
 لبعضهم آخر الامرین من رسول اللد صلی اللد علیه وسلم یه المعمول به و هؤلنا ناسخ المحکم فهموا کثری لا کلی لانه لوکان  
 کیا لعکنند شیخ احمد الامرین من رسول اللد صلی اللد علیه وسلم من خوشحدا سکونی او مقصود را و بعضه در من الوصی  
 من بس المراة او اذکر او عدم الوصیور من ذکر لانه لابدان یکون قد انتہی آخر مره الی و آنده دون  
 الاخر و اذ اسخنا الاول حکمت ببطلان حمله صاحبه و قیس علیه ذکر انتہی و نیز وی دیریزان گفتة ای تو  
 سیدنا و مولانا ابن عباس ان آخر الامرین من فعل رسول اللد صلی اللد علیه وسلم سو انسخ المحکم فهموا کثری لا  
 دکان اللام محمد بن المنندی يقول اذ اشتقت عن الشارع فعل لهرین نی و قیسین فهماء علی التغیر ما لم یتیبت لشیخ  
 انتہی مخصوصاً وی گفتة نهای محمل علیه ما علموا منه النسخ او رحیان اثنان مع جوانها والا فقد طاف صلیع علی  
 بعیره ولو خدا نسخه مرتبه و نظر از ذکر من الجائزات المتعی علیها مرتبه او مرتبه فیلیلیان جوازها و حافظ علی فصلن  
 منها انتہی و من حشا زیادة انتیقیتی فی هزارباب فلیسرج الى نیزان عبد ابویاب فی اذنغم العون علی نکش  
 اسرار الصواب و فیه تفصیلات فی مواضع عدیده مویداً مذکر نا و معینه لا اولی الالباب و منها  
 صایع را بالسایعه و هو کثیر و از اجلیکی آنست که بتایخه و علم سیست اذ اخته بیشود و این نوع بسیار  
 شل حدیث افطر الیام و الجم و حدیث ابن عباس احتجم النبي صلی اللد علیه وسلم یه صاحب امام شافعی گفتة اول  
 در زمان فتح که سنه تمان بود و ملئه در مجنة الوداع سنه عشر سرپل په روز فاصله دو سال شد گوییم عمل تایخ  
 موجبیت آن نیست که مونخه ناسخ متقدم باشد چون جمیع میان هر دو متعدد نیست و بمدح حمدی اینیت  
 زینه که از نخای طریق حج بر حکم لانم نی آید و قدر حجه مکن هست خلوده بجه تبریز یا تبلیغ برای بیگرس  
 در فوق کل ذمی هلم علیم و بنابرین نقش دیر مجموع احادیث مشوفه بعد تبعه ملخ زیاده بوده حدیث نیست در  
 آیات زیاده پیش آید که ای افاده اشیخ مقدار الناسخ والمنسخ سبھ طی در تغیر القوان از

بن الحصار آورده که وی گفت معمتم بیت درست قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز رفته ن منت  
صیحه و معارضه بنیه در خور عتمت افیست زیرا کاشخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم متقرر و بعد از حضرت  
صلیعه است پس مقدمه دلان نقل و تائییت شد رای و اجتهاد و مردم دستان میان دو طرف اتفاقی اند بعض  
گویند اخبار آحاد و عدوں درست مقبول نیست و بعض تراپلین اتفاقی کشند رسول مفسر و مجتبه و صواب باشند

این هر دو قبول است اینست و این سخن خیلی نافع نیست فتنگر و لیس منها مایه ویه الصحابه  
الصحابی الاصح اهل معاوضة اللئود علیه کا احتمال از یکون سمعه من صحابی احوالات  
من اللتقید المذکور او مثله فاصله غیت از نوع اش اخچه روایت کنه صحابی متاخر اسلام  
سماوص بر این حدیث راوی که تقدیم اسلام بران است بنای احتمال آنکه صحابه متاخر اسلام حدیث  
را از صحابی دیگر شنیده باشد که اخذ حجت اسلام از تقدیم ذکور یا مثل او باشد پس وارسان و  
یعنی احتمال است که صحابی متاخر اسلام اسناد مردمی خود را بتوانی بقی صدی العبد علیه وسلم سوق کند  
از امام صحابی متاخر اسلام را ازف نماید و این تهمه ارسل صحابه زمانه که بقی صحابی نام صحابی دیگر را که از د  
روایت کرد و خود تایید را بجهت اختصار و این غیر ارسل تابعی است و بعضه تا خیار اسلام ویا قریب  
نشست ساخته اند لکن ان و قم التقریب بسیار اصر اینست که می الله علیه وسلم علیهم ان یکون  
ناستخاب شرط از یکون لهم یتحم اعذ الله صلی الله علیه وسلم یشید اقبیل اسلامه یکن اگر  
تیزیج بسیاع آن صحابی آن حدیث را از رسول خدا صلم و اتفاق شد پس زیرین چیز منسخ از است که حدیث صحابه  
متاخر اسلام ناسخ میباشد بشیوه طبیبه صحابی متاخر اسلام حکم حیکمه از حدیث از رسول خدا صلم قبل  
از اسلام خود نکرده بلکه به مردمی خود در حالت اسلام از رسول خدا صلم شنیده و انکه قبل از اسلام  
آوردن شنیده و بعد از اسلام آن روایت کنه پس لازم نیست که حدیث افراخ باشد زیرا که احتمال  
وارد که اچه تحمل کرده در حالت اکثر تقدیم پیاش بر حدیث تقدیم اسلام و ناسخ ناابد است از متاخر ایرون  
و اما الاجماع فلیکیں بذاسته و ما احوال ایس و سخ حکم شرعی نمیشود زیرا که اجماع نام اتفاق است  
بر کاری و از اتفاق امرت حکم قول شارع متفق نشود و دیگر آنکه اتفاقاً و اجماع بعد از وقت رسول خدا صلم  
یوده و چون اخضارت صلح اسد علیه وسلم حللت فرمودند نسخ متفق شد و اینها عایشه رضی الله تعالی عزیزها فرموده  
لواردک رسول اسد صلح اسد علیه وسلم ما احدث انسنا النہیں المجب که مانع است زنانی اسلوبی رسواه  
النحوی بدلیدان علم ذلك بلکه اجماع دلالت میکند و جوز ناسخ غیر خود حاصل آنکه اجماع نسخی نیزه د  
و نسخ چیز نیزه میباشد زد جهود بینی آنکه اتفاق نیست زنگنه غیر مانع است و بعض خالد ناسخ چود

اور ذنثه کیکن بخنده نه بنفسه بینی اگررض صحر سیح یافته شود و در اجماع برخلاف افسان باشد بدایم که آن حدیث  
 منسخ است چه اگر اهل اجماع بذا خشن مطلع نمی شوند اجماع برخلاف آن نبی کردند مجتهدین خزم گفتارین  
 غلط فاسد است ولیکن چنانظلیغ رادی در کتاب الفقیہ والمتفقه در تالیف آن حدیث وادی آن دو دو که حضرت  
 صبله السد علیه وسلم و صحابه در انجام خواب فستند و پیدا زنکرد ایشان را مگزیر بخشن و چون رسیدار شد فرسوداً  
 احکم عن صلوٰۃ فلیصلها حین نیز کرد و من الغد للوقت حال آنکه احادیث صلوٰۃ عینیه بعد از وقتنا را آن  
 حال ذکر و در وقت منسخ است با اجماع مسلمین نیز که نه وجہت و نه تحفظ نداشت سعادی در شرح الفہرست که بخط  
 با اجماع استلال برخی خبر چهارمین گرفته شود است لدان بسیار است ما نمی شخ صوم عاشور الصعوم  
 رمضان فرشخ حقوق متعلقه بمال یا بباب زکوة و شل حیث معاویه و جابر و حجر و غیر ایشان مر فرعاً و دباره  
 قتل شارب خمر در کره چهارم ترمذی و آخر جام خود گفته الاجماع علی نزک العمل پر گویم فرشخ این با اجماع مسلم  
 نشد هاست بلکه خود انحضرت صلی السد علیه و حلم شارب خمسه را بعد ازین ارشاد در کریمه چهار قبائل نکرده  
 پس شیخ بستان از حدیث دیگر که لا محل دام امر مسلم الاباح است نکث است حاصل شده نه با اجماع دخود و شبوت  
 اجماع بلا سند جمیع از محققین قائل بحیث آن نشد هر زیرا که اجماع نام قیاسی است که جمیع مجتهدین بستان تو از  
 قیاس کرده باشند پس او استندی خواهد بود از کتاب و سنت و فیصل اجماع سکوتی و دوازده قو  
 است و ظاهر عدم حجیت او است و معتبر و فنون علم اجماع ایل آن فرن است زینیر ایشان پس صبر و علم حدیث  
 قول جمیع ایل حدیث باشد و در مسائل فیقهه قول جمیع فقہاء و در مسائل صمولیه قول جمیع اصولیین در مسائل  
 خوب قول جمیع محققین و غیر ایل فن و حکم عموم است جمیع اعتبار کرده اند و جمیع نه و حق عدم اعتبار او است  
 و اما نسخ قرآن و سنت بقیاس پس آن جائز نیست و باین رفتہ اند چهور زیرا که استعمال قیاس تردد  
 نه است پس از دوی چه تتم نسخ میتواند پر نیست و ایوان القاسم امام طی کفته جائز است بقیاس چیزهای  
 بقیاس خفے و گفته اند این وقته است که علتش متصدر صبا شد نه مستبط و صفحی هنبدی گفته محل غلاف در چیز  
 انحضرت صلم است و بعد از آن خود نسخ میست بالاتفاق و مشخص می شود قیاس پر نسخ اصل خود بگذشت  
 در صحبت نسخ ادب ایمانی اصل خلاف است و حق منع او است و به قال قوم من الاصولیین و این بحث  
 طویل ازیل است و محاذیر اصول فقه است که ایشان که یعرف از ادراجه فلکی یعنی اماکن میکنند چیز  
 احدها على الآخر بوجز رحمة الترجيم المتعلقة بالمعنى او بالاسناد و اگر تائیع علم نیست  
 پس خالی باین چهارمین حدیث دیگر را فی ازوجه مرجعه متعلقه بمن یا بسناد مکن باشد مثلما متن  
 حدیثی ثبت باشند متن حدیث دیگر را فی چهارین حین ثبت مقدم باشد بمنافی زیرا که با ادی زیارت

علم است چنانکه امام شجاعی در کتاب *النکوۃ* گفته و *الزیادۃ* مقبولتة و *لما فی قصص* عده المبهم الی رواه اهل الشیخ  
 که اردی *الفضل* بن عباس ان *البنی صلی اللہ علیہ وسلم* نے *النکوۃ* رفاقت *بلال* قد صلح فاختد  
 بقول *بلال* در کتاب *الفضل* اینه دیانتن یکی دلالت بخطرو من محدث دیگر برای بحث مینماید پس اول  
 مقتضی ام برثانی میباشد بنابراین احتیاط در ترجیح باسناد مانند کشتر داشت و صفات ایشان است و یا کیمی  
 اخذ حدیث بطور صحیع و معرفت کرد و دیگر بطور کتابت و یاری بادست دیامنا ولت مذوده پس زد تعارض حديث  
 قسم اول مقدم برثانی و ارشته شود و یا یکی صاحب حادثه است و دیگر زیر پس بعدیت صاحب حادثه مقدم داشته  
 آید زد تعارض و از ترجیح است حدیث ابن عباس نزد شجاعی ترجیح *البنی صلی اللہ علیہ وسلم* میزونه و همچو  
 و حدیث *یحییٰ* زد سلم اند کان حلالاچ و یی صاحب حادثه است و سخن زین تمام بسیار است در باب تاویل و  
 ترجیح از هر دو جانب هفت ترجیح است در بحث ترجیح و تغییل اشارت بدان خواهد بود و یا یکی ملزم اصح است بشیوه  
 پس این ماتری ترجیح باشد بر غیر ترمیم اصح است در دراسات الیکیب از شیوه دلهمذا قال ابن الہمام فی بحث الترجیح  
 فی کتابه *التحریر* عد بایه ترجیح الحدیث و کامن سوبلی کتاب عرف بالاصح علی مالمیل مزهها اهنتی والواع  
 ترجیحات متنقله که مبنی پیاسناد زیاده برخواه است که جمله آنهای را نواب سید محمد صدیق حسن خان در  
 حصول المأمور شخص ارشاد لتحول بیان مذوده و کتاب انسخ و مفسوخ ابو بکر حازی دهیں باب اصل احیل و  
 بنیان حسیل است و صنف دیگر است که بر مقدار بین الصالح است همکی و جوهر ترجیحات را در این نیز ایران داشته  
 اولاً دیانت ترجیح ادھم بر احسنه ترجیح درجه ممکن بناشد و چکش باید فیان امکن الترجیح متعین المصیر الی  
 پس اگر ترجیح ممکن است تصمیر بوجی آن تعین شود و ترجیح عبارت است از آنکه از دو شیوه کی میباشد احتمال  
 صفت ذاتی بناشد بلکه عارضی و تبعی بود غلبه و قوت ذاتی و معنی صفت ذاتی بودن چنان است که شناسانه این  
 کتاب *التدقیقات* قیاس کلاین را کسی نه تواند لفظ که کتاب اسد را بر قیاس ترجیح است و مشاکل عارضی بود  
 وصف همچو معتبر پروردان راوی اسباب حفظ و ضبط و عدالت و حوزه است **و لا** و اگر ممکن نیست  
 پس تصمیر بوجی ترجیح نزد بلکه توقف کرده ای فضاداً ماظاہرۃ اللتاقدض و اتفاقاً علیه هذی اللتاقدیسا الجزم  
 ای امکن خاعیۃ لاذن انسخ و مفسوخ پس آنچه ظاهر القاض است واقع بین ترتیب است یعنی بر جن آن  
 ممکن است و زیر پس اعتبار ناسخ و مفسوح کنند و تقویید تعارض نظایر از الشیخ که در حقیقت تعارض میباشد  
 الضوضی نیست کاماً مذتابه هرگاه تعارض واقع شود میان قول و فعل پس از اصرور است و نوع آن زانیزه صور  
 مصنف در فتح الباری شرح صحیح شجاعی کتاب الاختصار مذشته تاذالتعارض تو و فعاده صلی اللہ علیہ وسلم  
 فاختلف فیه علی ملة ائمه اتوال آحمد یقدم الفعل لاذن مھمیتة تضمن المعانی شخلاف الفعل قنایمها الفعل لاذن لا یقطع

من المأتمال ما يطغى القول وتأثرها ينبع على ترجيح دلائل ذلك محله الملمق ونفيه ندل على المخصوصية ونفيه جزء  
 إلى الأول واجبه تمام الفعل يعبر به عن المحسوس والممعقول بخلاف الفعل شخصي بالمحسوس فكان القول  
 إنكم وإن القول ترافق على أنه دليل بخلاف فعل وإن القول يدل بنفسه بخلاف العمل فتحتاج الواسطة بين  
 تقييم الفعل شخصي لترك العمل بالقول والعمل بالقول لكنه عمل يعادل عليه الفعل فكان القول ترجح  
 بغيره لا اعتبارات انتقائية مختصرة تعارض مبيان افعاله وهي صلبي العدالية سلسلة ثابتة بكل وجوب الالوان متباينة  
 كم درا واقتات مختلف واقع شده، فتشكلت بعد ذلك عادات در حملة كسوف واين رأفتها محمل برضا طراب كرده  
 اندر طارين صحيفتي آخرى الگرای افعال ببيانات احوال باشند تعارض منتصورة است اما صوره در حقیقت  
 راجح بسوئي ببيانات احوال است فتنذكر فالترجمه اى ان تعین ويسوی ترجح زدن اگر متبعین است  
 وابن ترتیب اینچه تقديریم جمع بترجح مذهب محدثین وشافعیه است وزد اعلاماً صحفیه ترجیح مذهب داریم  
 است وحق درینجا بجانب محدثین است زیرا که در تقدیریم ترجیح لازم است آید ترک عمل یکی از دو دلیل خیر و دش  
 داعیه بسوی آن دور تقدیریم ترجیح عمل بهزاد دلیل نمکن است وادنی مرآتیم ترجیح واپرسن کردن احمد باز غمیت  
 فاخر خصت است ویا اصرهها باز محمل همراه است اصلیه کنیم وابن اتابیجع دیم و دیگر امحول بر حرف  
 عارضیهایم در دلایل للبیت لغفته الاول اخوط دنیا والشانی اقوی ویلا انتقائی و تحقیقین نزد جمیع از  
 صحفیه شخصی قدم است به جمع کمالی التایوی وسلم اثبتوت بخلاف محدثین وشافعیه که نزد ایشان جمع تقدیر  
 بر این سمت ابو بکر حازنی دکتاب الاعتبار گفت ادعاء اعراضی امکان بجمع بین المحدثین على خلاف الالل  
 اذ لا ينجز بمحاجة الراتخی لان فی ادعیا رالمنجحة خراج الحدیث عن المعنی المفید على خلاف الاصل وان لم يمكن  
 بالجمع بينهما وهم محدثان منفصلان فظاهر ملکین التمیز بین السابق والثانی فان امکن وجوباً المصیر به  
 الآخرينهما وان لم يمكن التمیز بينهما بان ابهم التایوی ولیس في اللغوطاً دل عليه ولقد راجح بينهما ترجیح  
 المصیر الى الترجیح انتقائی مخصوصاً طحاوی در شرح معانی الالثار در باب شرب الماء قالاً لغفته اول الاشار  
 اف اردی حدیثیان عن رسول العد علیه وسلم فاختلا الاتفاق واحتملا الاستفنا وان تجعلها على الاتفاق  
 راماً لاستفاده انتقائی وکله افی دلایل للبیت فی ایستاد المحتسه بالجیب ثم التوقف عن العمل یا  
 للمحدثین هنگر ترجیح متینیت پس اعمل بر ادعا الحدیثین توافت ونند حافظین کشیر در دکتاب  
 باعثت المیث و تحقیقین سخاوه در فتح المغیث شرح الیفیه حدیث لغفته که تعارض مبيان در حدیث که ای  
 در جهی باشد که جمع میان هر دویچ وجهم بنوبه مثل ماسنخ و مفسنخ پس درینجا بسوئی سخ او ندو منسخ را  
 مترکب چیزی که ای جمع میان هر دویمکن باشد ولکن بعض محدثین ما ان وجهاً طاهری شود پس توافت که هستند  
 سازند

تاً فهو وجد ترجح نوعي از اقسام او يام جویم می ارد و فتوسے میده بیکی ازان هردو یار و قته فتوسے باين  
 حدیث دور وقت دیگر فتوسے باشخیث میده چنانکلا امام احمد بن حنبل در روايات از صحابه یقیناً ماید و ذلك  
 غالباً سبب اختلاف روايات صحابه عنده استهنه آن توافق پس آن نظرست تفسیر اول عدم الحكم ثانی عدم العلم بالحكم  
 بعنه نقی تصدق ثبوت حکم یعنی عدم غایت که درین حکم است یا نه و ثالث عدم العلم بالحكم بعنه نقی تصویر حکم علی التغییر  
 با تصدیق ثبوت حکم فی الجمله یعنی شکوہ کرد و خاتمه خطرست یا باحت و یعنی است خمار صدر الشريعه کذا فی التغیير  
 و اذ مشکل توافق است حدیث کان اهل الكتاب لقوله ان التوارة بالعبرانية ويصرد بها بالعربية لا اهل الاسلام فقال اللهم  
 اصلحهم لا تصدقو اهل الكتاب ولا تکذبوا ایام طیبیه در شرح مشکوه گفتند اذا اصل فی دیوب التوقف عما یکشی من  
 الاصوات والعلوم فلا نفعه فی کیهوا ولا بطلان علی ندا کان اهل فی انتهیه کوی از خواست حکم شیوهات هصنف در تصحیح  
 الباری شرح صحیح بخاری اکفته خلاف فی حکم شیوهات تفصیل التحریر و به مرود و دوقیل الرفق در کا اخلاف فی تقبل الشرع  
 و حمل فی فسر العلام و ابن القیوم شیوهات ارجاع احادیث انتراض الاداره تائیدها اختلاف العلام دیکه منتشر عزیز اللام فی اشاره ان المراد  
 بساق المکروه لا یجتهد بجانب الفضل و الترك راجعها المراد به البیاع ولا مکن تائیل بدان سیکله علیه تساوی الطفیلین من کل وچ  
 بل نکن حکم علیه میکون من قسم خلاف الاولی یا بن یکون متساوی الطفیلین با اعتبار زانه راجح الفعل و الترك با استناره خارج از  
 والتعییر بالتوقف اولی من التعییر بالتساقط و تعییر توقف اولی از تعییر تساقط است و این بعده ایال  
 حدیث است و علیه چویل نقطه بساناط رفته اند چنانکه در سلم الثبوت نوشته حکم الشیخ ان علم المتقدّم ولمنا خود الافایه  
 ان ایکن و الافایح بقدر الامکان و ان ایکن تساقطاً انتهیه و حل بجانب ایال حدیث هست محترم طه سیکویه یعنی همین نتیجه  
 جهور و عکس ایضاً التوقف بفتح اللهم بخیر الفاعلین لآن خفاء ترجیح احمد هناءه لآخر اینها هو بالنسبة  
 للدعتبر فی الحاله الراهن تزیر اک خفا و ترجح احمد چاپ و دیگر بینت سعیر در حالت راهمنه باشد یعنی خفاء ترجح به  
 نسبت مستبر در حالت است که حاضر موجود و قائم است زانکه بینت حالت لاحقة فی خفا و ترجح احمد بنا على الافایه  
 مستبرت با انک طلاق تساقط برادر شرعیه خارج از شرمن اول است بینت مکذا در اسات الایشیه اولی اند در  
 البالغه نیز یا اشارت فرموده مع احتمال ان بینه الغیره ما خفیه علیه والله علیم با وجود حتماً جهور و  
 ترجیح برای دیگر سے پنچ بر و مخفیه ماذه و فوق کل ذی علم علیم غرض که در صورت عدم شکن ناسخ از منسوخ بینه  
 از وجوده من رجح نزد قویه و قفت است هنهم این العاجب و اندی گوید اگر افراد هردو باعده رجح در یافت  
 شود پس نزد من این تصویر الوقوع غایت اگرچه قویه ای ان راجیه و داشته است و بر تقدیر و قویه و حب و  
 است از عمل بر احمد بنا ای تحریر میان هردو ای مکن باشد و یعنی است حکم در حضیره سے که هیچ از نیهاد آن سلام  
 نشده است بد انکه در جمع و تطبیق مجرد رامی بغیر لاله نفس بر دیگری از وجوده غیر قبول است ما ایکه

بروزے نص شرعی شهادت ظاهر و یا خفیه نه و بدین اضطراب شرعی که ثابت پولیل شرعی باشد و امارای محض ن  
 دلالت شرع دران بوجه از وجوده پس آن حول علیه نقاد نحوال نیست و آنها این اصل وغیره تصریح نموده اند  
 باز لایل لایق اقام بالجع الالجاسعون بن صناعتی العدالت والفقہ الفوصول على المعانی الدقيقة انتہی للعلق  
 ثم المردود و موجب الرد اما ان یکون لباقط من اسناد وجز احادیث و موجب  
 ردش بسبب سقوط از اسناد باشد یعنی احمدی از رجال اسناد از بساوی سند او ایل آن باقی بود  
 و سقط فتحیش از چنستاده باشد از چیزی و در محل معنی غلط و خطاست او طعن فی راوی علی اختلاف  
 وججه الطعن اعم من ان یکون لا من یصح الى دیانته الروایی اولی ضبطه و یا موجب  
 ردش بسبب طعن در راوی باشد بر اختلاف وججه عن اعم است از انکه موجب رد راجع بوسے دیانت  
 راوی باشد و یا بهمی ضبط و پس از چنین سقط بردیانت و دلالت راوی هست پنج است اول کذب راوی م  
 اتهام و می بکذب یکوم منشی همام جمال پنج مدعا و از چنین سقط ضبط دیست هست نیز پنج است و مخفف  
 دکثر غلط و مخالفت ثغرات و مرم و سود و حفظ و تمام تحقیق این مرند که خواهد شد فالسقط اما ان یکون  
 من مبادی بالسندا من تصرف مصنفها پس سقوطی از بساوی سند او ایل آن از صرف  
 می باشد یعنی صاحب کتاب شیخ خود راوی شیخ شیخ خود را مذکور کند و هنافر حدیث بدوی من بعد محمد بن  
 خمید و خواری اسپار اخبار و اثار را تعلیقها ذکر نموده که کانی در شیخ خواری اتفاقه مثلین مذکور من اول الاستار  
 داده اند اکثریتی تعلیقا و لا یکرده النجاشی الاز اما ان سند اعنه اما بالاسنا و المتقدصم او باعواد آخر اینها او من  
 اخیره ای) الا سناد بعد التابعی او غیر ذلک یا استعطاف انا خرسنا و بود بعد از تابعی و یا غیر از تابعی  
 باشد شلا اول و اخر سنا در حدیث سالم از سقوط است و سقوط از تصریف مصنف یعنی میست پس این تصویر است  
 که اماه و ظاهرا فیلا اول المعلق پس اول یعنی اگر سقوطیش از بساوی سند او ایل تنت از  
 سقط خونه زبر صیغه هم مفعول از تعلیق گویا ماخوذ هست از تعلیق این بداره الهداف و خوان بنا بر شهرت اک  
 هر دو در قطع اعمال و این اسقاط از تعلیق گویند ذکر لسخاوی سواع کان الساقط ولحد الام الکش  
 بر این است که ساقط یکی راوی باشد یا بکثیر شلا ایل گوید قال ابن عمر پس ساقط درین چنان باشد و یا این  
 که یک قال ابن عمر پس اقطع درین این عمر باشد و اگر امام الکش گوید قال عمر را اقطع و یخواه کس اند نانی و ابن عمر فرمود  
 علی هذا و بینه و بین المغضمل الات ذکر ه عموم و خصوص من وجهه و یا این سلسه د  
 مغضمل که ذکر شد رایه عمود و نهاد من درین است و اد است که شه ایک سیان درین هم درین فرمود  
 ایشش جهان و هیز فتن حیث تعریف المغضمل بانه... فقط من اثنا نان فضیاعد

یجتمع مع بعض صور المعلق پس بنابر تعریف حصل خانکه ایل حدیث کرده اند که از شنیدش دو کریم ایا و  
بر افاده باشند اما عین با بعض صور معلق تحقیق نگردد زیرا که در نفس سقوط و خوف هر دو شرک است از دین حدیث  
تفقید المعلق باز من تصرف المحتف من مبادی السند یفترق عندا ذهوا عَسَمَ  
من ذلك و ارجحه تقادیر معلق پانیک از تصرف مصنف اشاری اسناد او ایل آن است حصل این حق  
بعد اگر وزیر اکه مفضل عم این معلق است پس بر طبق مصنف است نه بفضل معلق میتواند که ساخته از ربط یا  
از مساوی آن باشد بغیر از تصرف مصنف و من صور الحال ان یجاده بیع السند و یقال  
مشلاقاً رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ای صور تقدیم یکیه است که تمام مسند  
خدوف کند و چنین گفتہ شود قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چنانکه عادت مصنفین است که از اول تا آخر مسند را خوف  
کشند و تمصار بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در فروع دایر بهای خود را قوت نمایند و چنین گویند قال رسول  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کذا اوقاع ابن عباس کذا افعول ابن عباس کذا اذکار گنجیع مسند اخذه نمایند و همان  
پرسوے قایل شد چنانکه سخاری در حسیخ خود گفتة و کاتت ام الدور و اشیاس فی الصالوة جلت الرجن بحکمت  
فقیهه رحکم از غیر مترسم صحت انتظام است که اذکار هست خادمی فی شرح الالفیہ و منها ان چنین  
الا لعمحابی او لا التابعی والصحابی معاد از صور تقدیم یکیه است که مصنف هر مسند خود را  
گر صحابه را تابعه و صحابه را خود را معاخذت نه کند شکا کوید قال ابن سعد و قال رسول اللہ صلی  
الله علیہ وسلم کذا اذکار یا چنین گوید قال نافع قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کذا و منها ان  
یخدافت مکن حد شد و یضییفه الى مرفق قد و از صور تقدیم یکیه است که شیخ خود را خوف کند و همان  
پرسه تن فوق وی نماید و در سخاری این نوع تعلیق نیز بسیار است فان کان من فویه شیخا اللذ  
المصنف پس ارآن من فوق وی شیخ این مصنف است و از تقادیر مصنف اخراج است از اذکار خدوف  
شیخ مصنف بخود پر درین صین بالاتفاق از صور تقدیم باشد فقد اختلاف فیه هل بیسی تعلیقاً  
او الصیحه فی هذا التفصیل فان عرف بالنص ولا استفهام فاعل ذلك مدل لسون  
قضی به و کلا اذن تعلیق پس در تسعیه ایش بعلق خلاف کرده اند که ایا این قسم را تعلیق نامناده شود یا نه  
و صحیح درین تقدیم پس اگر بصور تصریح امامی از ائمه حدیث و با اینچه دستور احکام شود که فاعل این خوف  
پرسه تعلم تبدیل کرستند و ازین پس که تقریباً اعلام گردید فاصلش میگذرد پس تعلیق پس باشد و ازینجا معلوم  
شده که میان عاقل و مدل بیان است است که گوییم تعلیق معلق بر مدار صراحت میگذرد و این خوف همقدی است که سقوط  
از مسند اعلق واضح می باشد و در میان خنی و امنا ذکر انتعیت فی قسم المردود للجهل المحدث

دوجه ذکر تعلیق در فرم خبر اhadem دو دنباب برگشت که حال مخدودت مجهول است یعنی حال را وی مخدود و فوت علوم نیست  
 که عادل و ضابطه است یا نیست و آین جواب سوال مقدور است و تقریر شاین است که همه اقسام معلم مزد و  
 نیست بلکه بعض ازان صحیح مقبول نمی‌ست پس ذکر شد و انواع مرد و پنهانی دارد و حاصل جواب آنست که  
 معلم نیز طبقاً معمول است و نیز طبقاً معمول و بلکه درینجا تفضیل است پس اگر حال مخدودت معلوم است مقبول  
 و متعجب است والا لفاظ قدیمی کلمه بجهت این اعراف باشی مسمی من حمله اخر و گاهی حکم صفت  
 ممکن نشد اگر تسمیه مخدودت بوجه دیگر شناخته شود چه درین چهالت متفق کرد و آنها اتفاق نیز تعلیقات نجاتی  
 بهمن صحیح است و حکم اتصال وارزی را که تسمیه مخدود و نیشن بوجه دیگر شناخته شده و بعضی از آنها را در نوعی  
 نیز که کرد و هست معلمی که نجاتی ارزاد روضخ دیگر و می‌نماید که دیگر دشمنی داشت و حافظابن حجر  
 عقلانی در سوی لطفی بوصش پرداخته و ناش التشویق الی صلح التعیین نهاده و تعلیقات نجاتی  
 در فقد فتح البازی مستنده بمناسبت این فتح بتوابع و مفصلاً و ملحوظ و پیغامی ازان مخفی و گذشتند  
 فان قال جميع من اخذت ثقفات جاءت مثلاً التعديل على الابهام وعند المجهول لا يقبل  
 حتى يجيء پس اگر را وی طلق برگوید که متعجب مخدود نیشن ثقفات اذاین مدل تعديل على الابهام باشد و نزد جهود  
 مقبول نزد تاکندا مش ببر و در فتح الباتی شرح الفیه عتر قی کفت تعدل هم نزد جهود مجهول نیست و  
 میهم خلیب البغداد و ابوکعب الصیرف بن ابا احتمال اگر آن مخدود و نزد نیشن هم باشد و نزد غیر وی ثقفت نزد جهود  
 آشنا م به حالت علوم گردید و این را رد کرد و اندیشه اگر این تقدیم بمحض متوجه پر تعديل صحیح است و دفع این ای  
 اک تعديل صحیح بجهنم مجهول پھر لاتعديل است لکن قال ابن الصلاح همان و قم المحدث ذکر کتاب  
 المحدث صحنه کمال البخاری و مسلم فيما اتفاق فیہ بالجہنم لیکن درینجا ابن سلاح آنکه اگر این خلف در  
 ارتقاء داشت شده است که انتقام مقتضی کرد و شده مثل نجاتی مسلم پس هرچه در آن بصیرت جرم آمده یعنی بصیرت  
 معلوم مثل روای فلان او قال فلان او و ذکر فلان دل عله اندیشه اسناده عنده و اینها حدث  
 لغرض من اکاغر اصل پیران خلف دال پیش بتوت اسناد او نزد صاحب کتاب است و مخدود آن پیرا سے غرضی  
 از اغراض کرد و فتح لمغیث شرح الفیه گفتہ که نجاتی تعلیق بفرض اتفاقاً ممنوعه و کامنابرا کنک  
 نزد شیخو مع حاصل نزد شده یا در سیاع آن شدک آمده یا شدند و گر بر طرقی نذکر و مجاہد من مسلط و میزتعصیه نیز  
 بر طرقی تحریث و اخبار و آمل حدیث احادیث مردی بر طرقی نذکر و رامنحط و در مرتبه از تحریث می شمارند گذاشتند  
 و یا نباشد اگر را وی حدیث بر شرط دوست نیست و یا این حدیث بر شرط دوست نیست در حمل  
 مرضوع کتاب او مثل ظاهرش وقت هست کوئی مصنف در فتح البازی و مقدمه وی این پیرا چنین بیان نموده

وما انت في بغدر الحجز وهر حد پران غیر صیغه جرم آمده یعنی بصیغه مجهول خویر وی و زنگ و لقال او  
 بکاره اد  
 فی الباب عن فلان او نیز کر عن فلان فیه مقال پس دران مقال است یعنی در قبول نمودن آن نزاع  
 بر و مهد  
 است و حکوم بصحت نیست لیکن ایراد ش در صحیح شعر بصحت حل است تفاوی اور شرح الفیه گفت اچه بصیغه  
 جرم نیست بعض آن صحیح هم بست لیکن بشرط وی نیست یا سن باضیع است مثل قول بخاری باب زید کشی  
 الفخذ و بیر وی من ابن عباس و بحر بد و محمد بن حبیش عن النبي ص الفخذ سوره و پچه قول وی در اول باب اذابواب  
 فی زن ای  
 غسل قال بزرگیم عن ابی عین جده عن النبي ص ایش احق ان یستخی من پس این قطعاً از شرط وی نیست مطلقاً  
 شه  
 بالجمله از ادار  
 در شرح بخاری نوشته بزر و ابوه بیهی شرط المؤلف قال الحاکم بزرگان من النعمات من سخی بحیثیه و ایام  
 والفا ویه  
 تقدیر الصحیح روایتی عن ابی عین جده ها شاده لاستایع لفیها نعم اکناد ای بزریهم و من ثم عرف ان بجزمه  
 بالتعیین لایل علیه صحت الاستناد الالی من علی عذر خلاف ما فو قدا نیتی ایل الصلاح گفته ولذاک لم یورده بحیثیه  
 بجزمه  
 جمهیه بین الصحیح لیکن صنف و مقدمه فتح الباری گفته در توقات هر خبر دوستی میم شده اگرچه بپرسیه باشی  
 بناشد جرم می کند و هر حد پرسندش ضعف یا القطاع است بران جرم من کند بلکه ایرا و آن بطريق تقویت و  
 است شهاده هر چهار خود یا تقویت مسایل مختلف فیین الایمه بوده است پس مقصود بالذات همان احادیث  
 و ایجابیه  
 است که اینها از ترجیح کرد و اثبات علائق و توکوفه و آیات عرضیاً و تبعاً اورد و موضوع صحیح وی مسندات است  
 خادیه  
 ملعقات زیرا که معلم غیر مسد است و قد اوضحت امثلة ذلك فالتکت على ابن الصلاه و اشله این  
 نوع در نکت که بمقدره این الصلاح است بوضاحت سیان نموده ایم و نکت ایضم نون و فتح کاف نام کتاب بیت از جبل  
 تو لمیخت حافظ این بجزمه کرد و در آن اعترافات این الصلاح سیان نموده فاید که چون مخفف حدیث  
 از شیخ رویت نماید و حدثنا یا اجبرا نخواه آن نگوید بلکه قال فلان گوییں حکش مثل حکم شهاده حدیث  
 معتبر است پس اگر راوی یا عفون نه طلاقی شده و لیس بهم نیت حدیث متصل باشد و هشله این صیغه بسیار است  
 این الصلاح در مشاهد این نوع حدیث معمازف آورده که بخاری در صحیح خود کتاب الشتر برازی عمار را ایام  
 شعری صرف عوارویت کرد و لفظ حدیث این است لیکون فی ایمی اقوام یستخون الحسیر والخمر والمواعظ الدین  
 پس بخاری در سوق استناد این حدیث از شیخ خود تغییر قال بهشام بن عمار نموده محمد بن حزم چنان و  
 و جزال گرفته و لفظ هر چه در باب حرمت غنا از احادیث وارد است هر چه موضوع است لو وی باید مقدمه شرح  
 گفت و قد اخطاء فیه این و جره احمد بانه لام القطاع فی هذا الصلاه من جهان بخاری طبقی بشاید سمع منه و تقدیر  
 نکت پنا علوم الحدیث ای اد تحقق المقا و المقام مع الالات من التبیس حل با بیر وی عنده علی السماع باست لفظ  
 کان کما محل فعل الصحا فی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی سعادتمنه اذم زیر خلافه و کذا غیر قال من الالفاظ الثنائی

ان بـهـ الحـيـثـ بـعـيـنـهـ مـعـرـفـتـ الـأـقـصـالـ بـجـمـيـعـهـ لـفـظـتـهـ مـعـ عـيـرـهـ الـبـخـارـيـ الـكـارـدـاـهـ اـحـمـدـ فـيـ سـنـهـ  
 وـغـيـرـهـ وـاحـدـ صـلـاسـهـ اـلـىـ هـشـامـ بـنـ عـمـارـ وـشـيـخـ اـيـشـاـ التـالـيـهـ اـهـ وـالـخـانـ ذـلـكـ لـفـظـاـ غـافـلـ ذـلـكـ فـيـ الـكـابـيـنـ غـيـرـهـ  
 بـالـانـقـطـاعـ الـقـاـدـحـ لـمـاعـرـفـتـهـ مـاـدـهـ اوـشـرـهـ جـادـ ذـكـرـهـ بـهـ اـذـلـكـ فـيـ كـاـبـ مـوـضـعـ لـذـكـرـهـ الـصـحـيـحـ خـاصـهـ فـلـنـ يـتـبـرـجـ الـجـمـيـعـ الـذـكـورـ  
 مـنـ غـيـرـهـ تـبـرـجـتـ شـبـوـتـ بـخـلـافـ الـانـقـطـاعـ وـالـاـسـالـ مـصـادـرـهـ مـنـ غـيـرـهـ جـاءـهـ كـوـيمـ حـوـنـ حـيـثـ مـعـاـزـفـ بـجـبـتـهـ  
 جـمـيعـ اـرـبـابـ صـطـلـاجـ اـهـ حـيـثـ تـصـلـهـ پـیـشـ قـوـلـ بـاـبـاحـتـ مـلـاـجـ خـرـقـ اـقـفـاقـ جـمـيـعـهـ طـلـبـاـ اـفـاقـ اـسـتـ زـیرـ اـكـبـرـ  
 اـجـبـارـ اـرـشـارـعـ دـرـتـقـبـلـ وـارـدـاـ دـرـ وـعـيـدـهـ سـتـ دـوـقـوـعـ دـوـعـيـدـاـزـ مـخـبـرـ صـارـقـ بـرـهـمـاـ غـيـرـهـ صـوـرـتـ اـمـعـزـ  
 حـولـمـ کـاـ لـاـغـامـ وـخـواـصـ کـاـ الـعـوـامـ کـوـرـانـ وـکـرـانـ بـهـ صـدـانـ نـعـمـوـاـ وـصـفـيـعـاـ کـمـکـعـمـیـ وـکـمـکـعـمـیـ جـبـلـ اـعـلـمـ دـعـمـ اـعـلـمـ  
 وـجـتـ رـاـکـمـ اـعـقـالـ وـبـاـلـ اـفـسـالـ رـاـہـیـتـ دـبـعـتـ رـاـسـنـتـ دـرـسـجـمـیـاـتـ رـاـمـرـفـتـ دـوـہـمـ وـجـیـالـ رـاـ  
 شـرـعـیـتـ وـخـلـوـرـشـرـعـیـ رـاـوـیـنـ وـجـلـ مـرـکـبـ اـلـقـیـمـ وـپـیـرـ پـرـسـتـ وـکـوـرـ پـرـسـتـ رـاـوـلـایـتـ وـخـداـپـرـسـتـ  
 بـجـدـتـ وـوـهـبـیـتـ وـسـیـتـ مـسـتـ مـنـیدـارـنـدـ وـدـصـحـ وـقـیـمـ وـضـعـیـفـ وـقـوـیـ اـمـیـازـ سـنـهـ نـمـایـنـدـ وـفـرـقـ مـیـانـ کـلـنـ  
 وـاـنـ کـتـابـ وـسـیـتـ مـسـتـ مـنـیدـارـنـدـ وـدـصـحـ وـقـیـمـ وـضـعـیـفـ وـقـوـیـ اـمـیـازـ سـنـهـ نـمـایـنـدـ وـفـرـقـ مـیـانـ کـلـنـ  
 وـبـرـاـلـ وـیـلـ وـشـمـالـ نـکـنـدـ دـمـ مـحـدـیـتـ وـفـقـاـهـتـ زـوـهـ بـرـ وـکـلامـ اـلـتـقـیـتـ پـهـ وـاـنـ دـمـ دـمـ سـامـ خـنـاـخـلـ طـلـاـرـ  
 حـلـالـ مـعـ شـمـارـنـدـ وـبـعـيـارـاتـ مـهـلـ استـنـادـمـيـ نـمـایـنـدـ وـبـهـ سـوـسـ لـقـرـیـاتـ مـحـدـیـنـ وـارـبـابـ فـرـوعـ وـصـوـلـ  
 اـزـ حـنـیـفـهـ وـشـاـعـیـهـ وـغـيـرـهـ اـنـمـعـقـقـینـ نـمـهـ بـاـثـرـهـ مـلـاـظـهـ کـنـنـدـ وـهـمـ حـمـیـوـنـ اـنـمـعـقـقـونـ دـهـ اـهـ  
 مـنـ اـلـمـلـمـ بـکـوـنـ اـجـتـبـیـوـنـ فـذـرـیـمـ فـطـیـقـاـنـمـ بـعـیـوـنـ مـعـمـ بـمـ لـاـرـجـبـوـنـ بـنـیـاـسـ مـدـیـثـ بـعـدـ الدـدـ دـیـتـ کـوـنـ  
 الـمـرـسـلـ وـالـثـانـیـ وـهـوـمـ اـسـقـطـعـنـ اـخـرـهـ مـنـ بـعـدـ اـتـاـهـوـ الـهـیـلـ وـقـمـ ثـانـیـ کـسـقـوـطـ اـرـاـخـنـدـ  
 بعدـ اـنـ اـبـیـ اـنـ رـاـہـیـتـ مـرـسـلـ خـانـنـدـ چـیـغـهـ هـمـ ضـفـوـلـ اـزـ اـسـالـ وـجـمـ مـرـسـلـ مـهـلـیـلـ وـمـرـسـلـ بـدـهـ وـاـسـالـ  
 مـاـخـوـذـ اـزـ طـلاقـ وـعـدـ مـنـعـهـ سـتـ خـوـقـوـلـ وـکـبـحـانـ تـعـالـیـ اـنـاـرـسـلـنـاـ اـشـیـاـ طـبـیـعـیـ کـلـیـهـ الـخـافـرـیـنـ توـزـیـمـ اـذـاـ پـیـاـسـ گـوـیـاـ  
 کـرـراـوـیـ مـرـسـلـ نـیـزـ نـادـ مـرـطـلـنـ گـدـهـ شـتـهـ وـعـیـدـهـ ذـکـرـ رـاـوـیـ مـعـوـفـ نـزـدـهـ سـخـاوـیـ کـفـتـهـ یـامـ سـلـ اـخـرـهـ  
 اـزـ تـوـلـ اـیـشـانـ نـاـقـهـ مـرـسـالـ کـمـسـرـیـعـهـ اـیـسـرـکـانـ الـمـرـسـلـ بـعـدـ عـجـلـاـنـ خـدـفـتـ بـعـضـ هـنـادـهـ قـالـ عـبـ  
 وـجـتـ سـعـادـ بـارـضـ لـلـیـلـعـماـ :ـ الـاـ اـقـنـعـ الـبـحـیـاتـ الـرـسـیـلـ فـیـ وـیـاـخـوـذـ اـزـ تـوـلـ اـیـشـانـ جـاـ القـومـ اـرـسـالـ  
 اـتـیـ قـرـقـینـ زـیرـ اـکـلـعـضـ هـنـادـ مـنـقـطـعـ اـزـ بـقـیـهـ هـتـ اـتـهـ وـصـوـرـتـهـ اـنـ یـقـوـلـ التـابـعـیـ سـوـعـکـانـ  
 کـبـیرـاـ وـحـلـوـشـ حـنـیـنـ سـتـ کـتـابـ کـتـابـ کـوـیدـ بـاـبـرـهـتـ کـرـاـنـ تـابـعـ کـمـبـرـشـدـ وـاـوـهـتـ کـمـکـلـاتـ بـاـجـاـعـتـهـ اـزـ صـحـاـبـةـ  
 حـلـمـوـهـ وـضـھـرـخـالـ اـشـیـانـ شـدـهـ وـاـکـشـرـوـهـتـ اـزـ اـیـشـانـ کـرـدـهـ قـیـسـ اـبـنـ کـاـزـمـ وـسـعـدـ بـنـ الـیـبـاـ وـ  
 حـنـغـارـاـ قـالـ رـسـوـلـ اللـهـ حـسـلـ اللـهـ عـلـیـهـ وـسـلـمـ کـلـاـ وـغـلـ کـذـ اـنـ فـعـلـ حـبـرـتـهـ کـذـ اـنـ بـخـذـلـ کـذـ

پیش تابعه گوید که باید آن تابعه صیغه قائل رسول الله مصلی اللہ علیہ وسلم کذا و یا چنین گویند کذا و یا گویند حضرت  
 کذا و یا هر آن شلاحدین گوید کان لبی صلی اللہ علیہ وسلم کذا و یا کذا و تابعه صیغه انت که لفاظات و پر اشاره  
 نزدیک است که از صحابه شیل زیری او شباه آن دو یا ماقات است با بسیاری از صحابه دارد و اما اکثر روایتیں از  
 تابعین است مثل یکی از حجت الافصاری و هشال آن تو غرض حافظ از تیم تابعه اشاره ضعف قول است  
 که حدیث تابعی صیغه منقطع گفتة نرسن زیری اکه اکثر روایت ایشان از تابعین است و از صحابه ام و بعض گفته اند که مسلم  
 حدیث است که از هنر ناوش برادی واحد یا زاده پیش از صحابی ساقط باشد و ربرو ضعف که این قدر فیض است  
 شود پس بنابرین تحریفی نرسن شامل منقطع و عضل معلق است و ابن حجاج این را زفعتاً علماء اصول و لذت  
 بعده از حکایت منوده و ندوی و تقدیر شرح مسلم یعنی را احیتیاً رسموده و گفتة نرسن عند الفقها و علماء این دید  
 و الحظیب والجامعة من العجین منقطع است ناده علی ایی و چرا کان اقطاعه فیوندیم بعجه منقطع و خالهنا اکثر این  
 فقا و امور و ایت التابعی عن النبي مصلی اللہ علیہ وسلم انتهی تخدیمی در شرح الفیض گفتة که اطلاق نرسن پیش از  
 اطلاق نرسن منقطع انجیعه از صحابین یا گفتة شده چنانکه ابو نعیم در متوجه خود اطلاق نرسن تعقیب کرد و آن  
 نزد عذر از می و ایوب حکم و اوقظن و بیهقی اطلاق نرسن منقطع کرد و آن و سبحانی در صحیح خود ابوبفیض القزوینی  
 در باب فعل قل چو امداد حدد و حدیث ابراهیم بن زین بالخج است ایوب سعید خدری گفتة که این نرسن است زیری اک  
 سعای ابراهیم شخصی ایوب سعید خدری ثابت نشد و بمحبین ایوب اد و در حدیث لعون بن عبد الدین عقبه بن  
 سعد و از این سعد و گفتة که این نرسن است بنابرانکه و سعد عبد الدین سعد راینا فرموده و چنین تردیدی در حدیث  
 ابن سعدین از حکیم بن حرام گفتة که این نرسن است و آبوداد و در کتاب سلسله ایشان نزیرین صن طصلاح رفت و آن  
 ماجتبه ب تعالییه گفتة نرسن قول غیر اصحابی قال رسول اللہ و بصیر بعض الحفیظة و بنابرین نرسن شامل قول  
 هر کسی که قال رسول اللہ مصلی اللہ علیہ وسلم گوید باشد و این قول لایعبا به است زیری اک ارسال و اقطاعه از تقدیم  
 است و هست و جایگاه مسنا و هست ارسال و اقطاع و تھال یعنی هست و لا فیله و من اطلاقه متقدیم اهل  
 اعتقاد امسان پنهان است که من خصائص پنهان است و ترک النظرت احوال الرواۃ و الاجماع فی کل عصر علی اطافت  
 ذلک انتهی بعده تخدیمی گفتة که از قید تابعه نرسن ای صیغه مثل عبد الدین عباس و ابن القیم  
 و سخنواری از احادیث صحابه که خود سماحت از گفتة پسیب صفرسن یا آخر اسلام یا عالم اور اک حضور و افقه  
 ازان روایتی کشتند حاضر شدیشل حدیث عائیشہ شذوذ بخاری و مسلم اول یا بابه و پرسول اللہ مصلی اللہ علیہ وسلم  
 من الرسی الرؤیا الصالحة ای آخر الحدیث و سخنواری که سعیدین ازین جنیل المیکھی است پسیب علیشکن تصلی است چه  
 اکثر روایت ایشان از صحابه است و صحابه عذول از و بهالت بیشان غیر ضرور است در ویت ایشان از غیر

صحابه داشت و استاد ایشان اسفله این شافعه لفته که متع بقیت گز نکم چنین گوید که روتیش بجز از صفات  
 و صحیح نهایت اول است انتبه و انسا ذکر قسم المرد و ذکر مرسل و قسم احاد  
 مردو دنیا بر جمل بحال مخدوخت است این صلاح لفته حکم مرسل حکم حدیث ضعیف گز ایکه مخچ او از دیده و ذکر صحیح باشد  
 که این بیان فی لفته این گویی مردو دنیا بر جمل نزد همکو و محدثین است بنزد و فهمای اهل نهایت که این خوب است  
 اول لفته که نزدیکی این یکون صحابی و تجیل این یکون تابعیان یزد که احتمال دارد که آن مخدوخت صحیح است  
 باشد و حکم که ایم بود و تابعی این را ز بعض این شنیده باشد پس متین نزد که و همه صحابی است یا غیر از  
 ناگهانی گویند که صحابه عده اول اند و مخدوخت صحابی ضعیف است لیکن این متحمل است که از دفعی صحبت شدید شده  
 و صحبت شده صحبت نزدیکه و علی الثاني بحتمل این یکون ضعیف ای بحتمل این یکون لفته و بر تقدیر  
 ثانی بینه اگر مخدوخت تابعی است متحمل است که ضعیف باشد یا لفته نزد ایکه عین بعضی شفاهه اند و بعضی غیر شفاهه پر  
 احتمال تویی است که غیر شفاهه را شفاهه دانسته و عتما در قول وی متوجه ارسال کرد و باش پس در ارسال که  
 حال قطع معلوم نیست و معلم بعد الت و خبیر را دی شرط قبول رهی است و علی الثاني بحتمل این یکون  
 محل عن صحابی بحتمل این یکون محل عن تابعی لفته و بر تقدیر ثانی بینی شفاهه بودن تابعی بحتمل است که تحل و افق  
 حدیث از صحابی کرد و باشد و یا از تابعی و یکرمه شد اخذ تابعی از تابعی بسیار است که و همه را خدوف نموده اند  
 بن فوق ناید و علی الثاني فیعود که احتمال اتابق و بر تقدیر ثانی بینه در صورتی که تحل اخذ حدیث باش  
 از تابعی و یکرمه شد و احتمال ساین عاید است که آن شفاهه و غیر شفاهه بودن وی است و تیعلی دامای لفجه بر این حقله  
 والی مکانها نهایت نهاد و مسند دست شود و بتجویز عقله نهاده نهایت گویی نزد عقل حال است که بیان تابعی و بی صدر  
 تجویز نهاده ای باشد که در وجود خارجی به ذکر بینی صلم تابعی و اتفاق است گز ایکه لفته شود که مراد حافظه از نهاده  
 ای کرده و ساین دست و این لفظ را لبطین ساین لفته پر عقوله مینهند که انتساب بسوی ادم امر نهاده است تا رسید  
 رسول الله مسلم سد و اما ایکا استقرار فایلی ستة او سبعة وهو لکثر ما وجد من روایه بعضی این  
 عن بعض و یا معتقد وی شود با استقرار پس باش رایفت و همه میرسد وین عدد اکثر موجود از بعض تابعین از  
 بعض است تابعی لفته و اجتماع است تقی حدیث تعلق بدوره خلاص انتبه و تکرار و بینجا پایی شد است زک  
 هر سندی که در وی احمدی ازین هفت شناخص مخدوخت باشد یکی از ایشان ممکن است وی است که ای اصحابی  
 مخدوخت است یا تابعی پس اگر صحبت شد است گردد و بنا برین تابعین شش کس باشند و اگر صحبت نهاده است  
 پس تابعین هفت اند به لحاظ این احتمالات نذکور که پس صفت متعرض بیان خلاف در قبول مرسل  
 شد و لفته فان عرف من معاذه التابعی انه لا يرسى الا عن شفاهه فذ هب بجهه المحدثین

الى التوقف پس اگر معرفت از عادت تابعه عدم ارسال او گر از آنقدر است پس نزدیک جمهور محدثین تأثیرت  
علی قاری در شرح الشیخ بر حافظ ابن حجر اغتر ارض کرده و گفته چون مرسل در حکم متوقف فیه است پس درین جنین  
گردانیدن و قسمی از اقسام مردو د بزدیب ایشان چه سان درست باشد گوئیم چون نزدیک جمهور توقف است  
پس این نوع مرسل لاید معدود و باشد زیرا که مراد از توقف عدم مهل قبول است زتسادی هر دو دوی  
این حقیقت است این صفت در اول این کتاب تقریباً احادیث بسیار قبول در دو گفته و از توقف عن العمل بشار  
کامل دو دلایل تقویت صفتی الردیل کوتاه نمایند فی صفتیه توجیب القبول انتہی لبقاع الامثال بنابر تعالیٰ حمال سال  
یعنی اگرچه معرفت از عادت تابعه ارسال از ثقافت است لیکن متوقف فیه نباشد که این ارسال از غیر عادت  
او واقع شده باشد پس این هتروک خیر شفیع بود علی قاری گفته میگویند این لا یعتبر بفره الامثال والا لارفع المقامات غیر  
المقام فیحی ایضاً کویم این احتمال ارسال در حدیث مرقوم او قلیل است پس این احتمال که از ثقافت که مکش توقف  
گردد اند و یک واحد قولی الحمد و تائیهها و همو قول الملکیکین والکویین یقیناً طلقاً و حکم توقف  
یکی از دو قول امام محمد است و قول شاه دو مقدم قبول او است طلقاً و این قول بالکیکین و کویین است و ایشان گویند  
که ارسال بجهت کمال و ثوق و عتماد است زیرا که کلام در شفیع است و اگر نزد دوی سیمی بود ارسال خوب و  
قال رسول انی معلم فمیگفت ابوداود در رساله خود گفته و ما المراسیل فقد کان اکثر العلامیک چهون به اینها است  
شل سیستان التوری و ملک ازاد زاغی حتی جا الشافعیه و متكلم فی ذلك فتاوی علیه احمد و غیره انتہی بحاجتی گفته  
که عمل امام احمد بر مرسل از هشت کاری مدرج است زیر حدیث ضعیف عمل پیغمبر فی نزد عدم وجود حدیث صحیح در  
باب اول از ای رجای است که تقدم انتہی شوکان در ارشاد الفحول گفته نزدیک جمهور حدیث ضعف مرسل عدم  
قیام محبت با دست نایا که بعض قائلین مرسل از اقوی از نسند گفته اند نباشد توقف تابعه بصحت او و لبکه امریک ده  
و این غلو خواه از انصاف است و حق عدم قبول است بنابر امثالات ذکوره انتہی سیوطی در تدریس الراوی از حرم  
تفصیل نوادری گفته که مرسل شیخ ضعیف است بوسی احتجاج متوات کرد نزد جمهور محدثین چنانکه مسلم از اهل حدیث در  
خطبہ کتاب خود عبد البر در تهیید و بسبیار از فقیهاء علماء اصول حکایت کرده اند بنابر چهل و عدم علم مجال مخدوف و اگر  
چنین اتفاق افتکه مرسل ترکیش جزاً ثقافت منی کند پس توثیق با اینها کافی نیست و چون جمهور سیمی بیرون  
بناشد جهول العین و الحال بالا و پذیرانشود و مالک در روایت مشهور راز دوی و ابوحنیفة در طایفه که احمد بن  
حنبل در قول مشهور از ایشان است گفته حیم است نوادری در شرح چندیب گفته که این عبد البر روحیه و اینها را  
رسقید کرده اند بآنکه مرسل از کسانی بناشد که غیر محترم مرسل از غیر ثقافت بوده اند و مرسل از ایشان را هم مشتبه  
خود پیچ غلافی در در و آن نیست و بعضی گفته اند که محل قبولش نزد حنفیه فحشه است که مرحل از اهل قرون

فاضلته باشد و نه مقبول نیت الحدیث ثم يغشوا الله بـ سمو الشانی و ابن جریر طبری گفت: همه تأییدین اجماع کرد و اند  
پرتبول مرکیل والخراش از شان پیامده و نه از احادیث از آنیه که بعد از شان بودند تا سرد و صدر سال ابن عبد البر  
گفت: همه گویا هر از شان آنست که شافعی اول کسی است که رد مرکیل کرد و تبعضی سال الغذ کرد و تقویتیش بررسید کرد و اند  
و گفت: همه فقد احالک است ملئ خبره و من ارسل فقد کیکل لک سخاوه و در شرح الفیہ که گفت: و املا لازم بـ عالمیت الشافعی  
فیو قوی علم شرطی از الرجال و تقيیده بالاصحه: بخلاف الشافعی و بقیل ان اعتضد بـ مجھیه  
من و جمله خربابین الطریق اکادی مسند کان او عرسلا: الاتجایح احتمال کون الحذر فـ ثقہ فـ  
نقـل الام و شاخی گفت: الـ حـدـیـث مـلـعـقـنـدـاـوـهـ تـقـوـیـتـ بـاـبـهـ آـمـدـنـ اوـاـزـ جـهـ وـ جـوـ سـبـابـینـ اـزـ طـرـیـقـ اوـلـ عـبـولـ  
سـتـ مـسـنـ بـاـشـدـ بـاـمـسـلـ تـاـقـبـرـ بـوـدـنـ مـحـدـوـفـ وـ لـفـنـ الـامـ مـنـ تـرـجـمـ کـرـدـ وـ دـرـ شـرـحـ الفـیـہـ توـشـتـ کـاـلـ مـخـرـجـ مـرـلـ آـمـشـ  
یـاـنـدـنـ خـواـاـزـ طـرـیـقـ دـیـگـرـ سـنـدـ بـاـمـسـلـ بـعـثـتـ رـسـبـاـنـ طـبـوـرـ کـمـسـ کـےـ هـتـ کـاـذـ عـلـمـ اـنـ غـيـرـ جـالـ مـسـلـ اوـلـ  
کـرـدـهـ هـتـ پـیـسـ بـعـحـمـ بـاـشـدـ اـعـمـ هـتـ اـنـکـ مـسـنـ وـ گـیـرـ کـهـ عـاـضـدـاـوـسـتـ بـعـحـمـ بـاـشـدـ بـیـاحـنـ بـاـصـعـیـفـ اـمـاـرـ چـنـعـفـ چـنـعـفـ  
لـبـیـبـ کـذـبـ یـاـنـقـتـ رـاوـیـ بـاـشـدـ وـ شـافـعـهـ دـرـ سـالـ بـرـانـ بـلـضـ کـرـدـ وـ تـقـیـدـ بـرـسـلـ کـیـارـ تـابـعـیـنـ بـنـوـدـ وـ گـفـتـ  
چـوـنـ نـاـمـ مـسـلـ اـعـتـهـ بـرـ دـنـامـ اـقـبـرـ دـوـ حـفـاظـ اـمـنـینـ نـزـدـ مـشـارـکـتـ مـنـ الـفـقـشـ زـنـکـنـدـ وـ ہـوـفـتـ قولـ صحـابـیـ یـاـفـتاـ  
اـکـشـ عـدـمـ بـعـقـنـدـاـنـ هـوـجـبـ زـیـادـتـ عـتـضـاـدـهـتـ وـ سـنـتـهـضـ بـیـشـوـدـ بـرـ تـبـرـیـتـ تـصـلـ پـیـسـ عـیدـ بـنـ المـیـتـ مـحـیـةـ  
شـوـدـ مـدـشـ قـبـولـ بـاـشـدـ نـوـوـیـ وـ مـجـبـوـعـ گـفـتـهـ وـ نـاـشـہـرـ عـنـدـ فـقـهـاـ: صـحـابـیـانـ اـنـ مـسـلـ عـیدـ بـنـ المـیـتـ مـحـیـةـ  
عـنـدـ اـشـافـعـیـ یـیـ کـنـ لـکـ بـلـ مـسـلـ کـمـلـ غـیرـهـ وـ اـشـافـعـیـ اـنـماـجـ بـرـ سـیـلـ الـتـیـ عـتـضـدـتـ بـغـیرـهـ کـمـاـقـالـ الـبـیـقـ وـ  
الـخـطـیـبـ الـبـعـدـاـوـیـ وـ غـیرـهـاـمـ قـالـ وـ اـمـاقـوـلـ الـفـقـالـ قـالـ الشـافـعـیـ مـرـسـیـلـ عـیدـ بـنـ الـمـیـبـ جـمـیـعـهـ عـدـنـاـ فـحـمـوـنـ عـلـیـهـ  
الـتـقـضـیـلـ الـذـیـ قـدـ مـنـاـهـ عـنـ الـبـیـقـ وـ الـخـطـیـبـ وـ الـمـحـقـقـیـنـ قـالـ الـبـیـقـ وـ زـیـادـتـ سـعـیدـ بـنـ عـیـشـهـ اـنـ سـجـمـ الشـافـعـیـ مـنـ اـرـسـالـ  
فـیـمـاـزـعـمـ الـحـفـاظـ اـبـنـ جـسـلـ اـلـحـفـتـ فـانـ قـیـلـ اـذـ اـعـتـضـدـ بـسـنـدـ فـالـمـسـنـدـ بـوـالـعـتـدـ وـ دـوـنـ الـمـسـلـ خـواـبـ اـنـ سـنـدـ تـدـنـ صـحـوتـ  
الـاـسـنـاـدـ الـذـیـ فـیـدـ الـاـرـسـالـ حـتـیـ بـکـلـ اـمـ اـرـسـالـ بـاـنـ اـسـنـاـدـ بـعـحـمـ تـقـومـ الـجـمـیـعـ اـنـتـهـ سـخـاوـیـ گـفـتـ هـلـفـوـانـیـ اـنـ الـاـرـ  
عـلـیـهـ مـسـنـدـاـوـتـ اوـشـلـ وـ تـفـہـرـ فـایـدـهـ الـخـلـافـ عـنـدـ الـتـعـارـضـ وـ الـذـیـ اـدـبـ الـاـحمدـ وـ اـکـثـرـ الـاـلـکـیـتـ وـ الـحـقـقـوـنـ  
سـرـ الـجـنـیـفـیـ کـاـ الـلـحـمـ کـوـابـیـ بـکـرـ الـرـازـیـ تـقـدـیـمـ کـمـ مـسـنـدـ قـالـ بـنـ عـبدـ الـبـرـ وـ شـبـهـ وـ دـکـبـ وـ یـکـوـنـ تـعـضـیـمـ اـضـالـاـ  
مـنـ بـعـضـ وـ اـقـعـدـ وـ اـتـکـمـ مـعـرـفـتـ وـ الـخـانـ الـکـلـ عـدـ لـاجـلـ کـمـ اـشـیـاـدـ اـنـتـهـ وـ اـقـالـمـوـنـ بـاـنـ اـرـجـمـ مـسـنـدـ وـ جـمـیـانـ  
مـنـ هـنـدـ فـقدـ اـحالـکـ مـلـیـهـ سـنـاءـهـ وـ نـظـرـ فـیـ اـحـالـ رـوـاـیـهـ وـ لـجـبـتـ هـنـمـ وـ مـنـ اـرـسـلـ سـعـمـ عـلـمـ وـ دـینـ وـ اـمـامـهـ وـ تـقـوـتـهـ  
فـقدـ قـطـعـ لـکـ بـعـحـمـهـ وـ لـفـاـکـ لـلـتـضـرـیـهـ وـ مـحـلـ الـخـلـافـ بـمـاـقـیـلـ اـذـ الـمـنـضـمـ اـلـیـ الـاـرـسـالـ ضـعـفـ فـیـ اـعـضـ اـرـجـ وـ اـلـامـوـتـیـهـ  
اـسـوـدـ حـالـاـمـ کـمـ ضـعـیـفـ جـمـاـنـتـهـ وـ قـلـلـ الـوـیـکـلـ اـلـرـازـیـ مـنـ الـجـنـیـفـیـ وـ بـوـ الـلـیـلـ الـدـاجـیـ مـنـ الـلـیـلـتـ

ان الارادی اذکار کان یرسل عن الثقات وغیرهم کا یقبل مرسله اتفاقاً وابو بکر رازی از حفیظه ابواللولیه  
انها کلیه قتل کروه اند که اگر راوی ارسال از ثقات وغیر ثقات هر دو میکن مرسلش بااتفاق قبول نیست تا بر عدم  
ثقت و سے وکیل در قبول مرسل نه نیست یعنی قبول طلقاً و عدم قبول طلقاً سوم کلام شافعی بران فرمته  
تفضیل است پس شبر ط وجود یکی از امور خمسه می قبول باشد که اینکه عصضاً یا بد بامد او از وجه دیگر سند باشد  
یا مرسل چهارم اینکه عاضدش قول صحابی باشند چشم اینکه عاضدش قول اکثر اهل علم باشد ششم اینکه از حال مرسل معلوم  
گردد که وی ارسل بجز از ثقات نمیکند تفہم اینکه ارسل کشند از آنکه ایل حدیث باشد سخاکی ذر شرح الفیه  
گفته للمرسل مرتب اهل اما ارسل صحابی ثبت سعاد ثم صحابی لروایت فقط ولم بشیت سعاد ثم خضرم فالمقون که عین  
السبیب ولهما سکان تحری فی شیوه خدا شعبه وجا به و دو همان مرسل سن کان یا خد عمن کل احمد کالحسن امام سیل ضمانت  
التابعین کفتاده والزہری وحید الطویل فان غالب روایت رسول اللہ بن التابعین وہل سیح ز تمده قال شیخنا ان کان  
شیخ الذی حد شبه عده لاعنة وعنه غیره فهو جایز بالخلاف او المجموع بالخلاف او عده لا فقط او عند غيره فقط فاجرا  
فیما تخلص حب الاسباب بالحاله علیه ایل قیه التدییں انتبه اذکار راوی ثقة حدیثی رسول آورده وغيره

آنرا تصلح هست که مرسل حدیث تردی وغیره لا کفاح الابولی پس بعض گفته اند که حکم بر سے وصل است اگرچه  
مرسل اکثر واحفظ باشد زیرا که صول زیادت آنقدر است ماین قول از هر چهار نزد تحقیقین از ایل حدیث وفقهاء وصولیه  
و سبحانی نزیر حکم وصل خدیث کرد با اکثر مرسلدار و هست لذنده گان نیز از ثقات اند و خطیب ایند ایل علم  
در کایت کرد که حکم وینجا بر سے مرسل است زیرا که ارسال نیز روح است پس تقدیمیش برسوں از قبیل تقدیم روح  
است بر تعلیل و آین ارسال عدم قاچ در عدالت ولهیت وصل نیت علی الملاعنه وزن و بعضه قاچ در هر دو هست  
و تحقیقین هست که اگر راوی ثقة حدیث شیوه راموقوت آورده وغیره سے آزمودن فرموده است که  
راوی وی بشیت هست وغیر او ساخت هست چه اگر زانی می بود و هر آنده این اثبات بر این نفع دیگر مقدم و شسته عی اید  
پس تقدیمیش بر ساخت بطریق اولی خواهد بود و بعضه گویند نظر وینجا بوسه اکثر است و نزد بعض بوسه هفظ و با  
این الصلاح گفته صیحه تقدیم موصول بر مرسل و مرفع عرب و قوی است بر اینه که رافع و وصل در حفظ و عده دیگر  
با شنیده یکی میل اینه المعضل والقسام الثالث من اقسام الشفط من کلام اسناد اکنان یا  
فضاء عدای مع التوالی فهن العینیل و قسم سیو مز قسام سقط که از شناسه سنا و وسط اشتگل ساقط و  
راوی یا زیاده یا رسنند متولی آنرا عضل خونه کیضم کیم و سکون این مطرد فتح ضماد جواز عضد نمی عضل  
و عضال معنی سخت و شوار و کل کارشدن است یقان ای عضله فان ای عیال ای اد و بمحضه اول الارادت  
و بر سخنه ثانی متعددی و بر سر و تقدیم عضد ایم کان است و در عده طبع سقوی از مکان است زنجم معمول

بر تقدیر لازم بود از او و بزرگتر شدی بودن آن روح حایز است که معمول باشد که ناسی این قام نیست بلکن ناسی  
 مکان باشد و بجز این رؤا شد تا سبب میان حقیقی و مطلقی این قیمت محروم است در آن آنچه غلط شد  
 اندیش اصلاح گفته به مطلق تکلیف الماخذ من صحیح است لفاظ آن بخلاف نفع العین لایکون الا ان ثالث لازم عذری بالجهة دهندا  
 لازم مجهو و بعثت فوت لثالث این قدر اهم اعراض این بعثت شدید تناوی گفتہ و این است پر لان الحدث الذي حدث  
 اعضله حیث صیغه الحال و شد و الحال حیث خدف من الرواۃ از یزدین واحد بحیث لا یعرف حال العذر یا و حرجه لایه  
 و وجہ بودن حصل از انواع مردویه هاست که در محل گفته شد تناوی این قیمت بعض اعم از عقل است من جهه مبارک است  
 از منقطع و تو قوف بجهیز میان هاست از محل منقطع بمحاذات انتقال ایشان این اصلاح گفته میان حصل منقطع  
 آن عموم و خصوص مطلق است بنا بر این مفصل قبض نوعی خاص از منقطع است پر عرض مقطع باشد نه منقطع حصل  
 و من قول الحصنین فی کتبهم قال رسول الصلی اللہ علیہ وسلم و قد سماه الخطیب فی بعض مصنفاتہ مرسل اذ کل علیه  
 سن بیکی کل ماقصیح مسند و مثال حصل قول ایالک هست قال رسول الله سلم کندا و لذا زر اکر خوا  
 نافع و ابن عثیر مثلا ساقط شده اندیش یک موضع حافظ ای افسر بخوبی گفتہ قول را که بعنه سے محصل است مثل قول  
 الک ملغی عن نیکه هیریه بدل اندک در شرح الفیہ شد که چون تابع تابعی حدیث موقوف بر تابعی کند و کن  
 حدیث نز و آن تابعی مروی متصیل باشد پر حاکم این قسم حدیث را نوعی از مفصل سیداد و سخقول ایش عن الشعیری  
 لا محل بیم القيمة عملت کندا و لذا فی قول اعلمه فی ختم الحکم فی قطفن جواره او لسان فی قول جواره بعد کن علیه  
 الانیکن اخر رأی الحاکم و قال اعضا ایش فیه عن الشعیری تقلیل مسند اخر بحکم سلم فی صحیح ایش پس تابع دینخاد و کس را  
 ساقط کرد و بخی صحابی یعنی ایش دیگر رسول خد مسلم پر ای این مخفی نیست که این قول شجیع باشد المنقطع ولا  
 باعکن منقطع باشین غیر متن ایش فی مخصوصیات مثل اتفاقیه منقطع و اکرساقط در واروی یاشنی غیر متن ایش در وارو  
 موضع مثلا پس آن منقطع کو بیند یعنی ایک راوی لذ جای او راوی و بخی از جایه و بگیر ساقط شده است آن  
 مفصل باشد بلکه منقطع است اندک حدیث مرفوع باشد یا سقوط و این سقوط را القطب نه ناسند و لکن  
 آن سقط ولحد فقط و اکثر من ایشین لکن بشطر عدم التوانی و چنین اکرساقط بیکه بود و یاد و یاده از  
 دو سیکن شرط عدم نتوانی پر بقید بخی مفصل حاج شد و مصالش چنانکه طبیعه و خلاصه گفتہ آنست که اکرسقوط راوی  
 از اول ایش باشد پس آن ارتکلیم نامند و ای  
 بعد از تابعی آن را محل گویند و منقطع معتبر شال فی ایام نیز ای خانکه گفتہ شد جراحت ملک عیشیر بر بیهی تابعی  
 از محل خد مسلم است و اکثر آنچه صورت با اقطاع ایش و دیگر انتقال رو هیت من دون تابعی از صحابی است  
 مثل ایالک عن ایش نهر و المشوری عن جابر و شعبی عن ایش دیگر غیر منقطع است که ایش تناوی در شرح الفیہ

تزدهر في المثل عن الشافعى وغيره ما يدل على قبول النقطع او التقطع بغيره وقال ابن سمعان من شئ قبول المثل  
 فهو شىء يقبله المثل المنقطعات وقبل المثل خلقوها وإنما يحيى بن عبد الله العتمى فى الفرق بينها أنتهى ويشير فرق  
 بين مثل ونقطع فشىء تزدهر فيه والقطوع واقعه وصحى سلم درجه اهاردة هو وضع است لغوى ورد قد يترجم  
 مثلاً بذىش پرواخه يحيى پرس لغة وليس به اختلاف فى ذلك بل يحيى موصولة من حيث صحى لاستيما كان منها ذكر  
 على وجوب المتابعة ففى نفس الكتاب وصلها فاعلية بمحون ذلك حرج فاعلية الحديث قال ابن الصلاح وكذا الامر  
 فى تعلقات التجارى بالفاطح جازت بغيره على صفة اللست ذكرها بالمثل فقال زيد قال اوروى او ذكر فلان اوجرى  
 ذاك أنتهى المدلس ثم ان السقط من الا سناد قد يكون واضحًا يحصل الاشتراك فى  
 معرفته پس سقوط اى سناد بذىه ونفعه است يكىء واضح ليعنى ظاهر باشد كحال مشهد او شهاده وعرفت و  
 يعني هر كيما از تقاد حدیث وغیره آزادی شناشد واین سیم دیگر برای سقوط اى سناد است لكون  
 الرواى مثلاً لم يعاصر من روى عنده بنابرانکه راوی سعاصر مردی عنديه زمانه مردی عن  
 رأينا فتنا و يكون خفتا فلذید رکذا لا اهمة الخداق المطاعون على طرق الحديث وعلم الا سناد  
 ویاسقوط اى شهاده باشد که اور اکثر نئے کند گرا اینه خداق که سطح بر طرق حدیث علل سانید می باشد و شهاده  
 القیققة ویحربت ذاك بجیهیں و جداً اخرين پایا ته رجل او اکثر خداق جمیع حاذق بخته مردی بیار زیر که  
 ہوشیار فاکاول و هو الواضح یید رک بعد م التلاقي بین الرواى و شیخه بکونه لم  
 یدری لش عصره او ادارک لكن امتحنها پاپ اول که واضح است شناخته مشهود و بعد م التلاقي حیا  
 راوی و شیخ او زیر اکه راوی زاد شیخ رأينا فتنا ویاسعاصر اوست اما باوی صحیح که شهادت پس معلوم گردد که در  
 حدیث سقوط است و اما علم بعدم اجتماع ایشان پس از خارج سعلوم دیگر و دلیست له منه احادیث و کلام  
 و صحاحه و حال انکه راوی رأانا شیخ اجازت و وجاوت حلش است و این بر تقدیر او را که سعاصر است هست  
 و اما اکثر ثابت شوواج ذات ویا وجاوت برای راوی بر تقدیر عدم اجتماع هر دو پس درین حین میان هر دو  
 ملاقی معنی ثابت گردو مکوم پس سقوط بناشد و سخنه اجازت پچھپنی وجاوت و دلیل اجماع میان خواهد  
 ومن ثم احیتیم الى التایم لضممه تحریر مواليد الروايات و دیناته مدارفان طلبهم  
 وار الحالهم و اینجا ثابت افتاؤ بوسے تاریخ بنابر آن برای تحریر مواليد روات و دلیلات و اوقات  
 طلب و انجام ایشان و تواليد روايات وفات ایشان بن جبل علم تواریخ است که حاصل یشود بین یهود و مسلم  
 اعمال روات و تقدیرم و تأخیر ولا دلت شان و تقدیرم و تأخیر رفات بیکه بر دیگر سے دلیلات طلب و ارجاع  
 ایشان برای اكتساب علم و هشال آن که اسی سیم مفصل انشا دینه ای فی حسب حرفة الموالید و الوفیات و خارج

درین بابت کتاب تالیف نموده تایخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ عصیر و قد افتضاح اقوام ادعو الرواية عن شیوخ ظهر بالتاریخ کذب دعوا هدم و تحقیق بسیار اقام نرم و رسوا شدند و درین امر که او غادر و هیئت از شیوخ کردند و پرسیجت تایخ کذب دعوی ایشان ظاهر شد سید محمد بن ابراهیم وزیر مینی گفته و سعفه السقط ثمرة معرفة تایخ الوفیات انتہی و آین قسم اول از سقط و خجو و طاہریت والقشم الثانی و هو الحکمی المدلس بفتح اللام و قسم دوم از نقطاع که خفی باشد از المدلس کویند ربهم میم و فتح لام مشد و فعل آن از تبلیغ خونهند و فاعل آن زرالمدلس کویند تکلام سمعه بدلک لکون الروایی المدلسیم من حدث و همه شیوه ایضاً للحدیث ممن لم یجد دش بهد و مسمی شد حدیث بدلس بنابر انکر راوی کاشخ غوران برده واهم مسامح خود برای اشخیش از غیر شیخ خود کرده یعنی تلبیس عبارت از حدیث راوی رکنست که او را دیده اما از وی نششیده که جدش افلاطون نمیگوید بلکه لفظی که موهم مسامح است بیار و خیاگیری فلان او قال فلان و اشتقاده من المدلس بالتحریک وهو اختلاط الظلام سمعه بدلک استرا کھما فی الخفاء و اشتقادش از دلیل است بحر کایه و آن اختلاط و اشتداد ظلام یعنی تاریخ شاهد است شد حدیث بدان بنابر اشترک هردو در خانه ازیل را وی بر وجهه روهیت کرده که موهم لفظ عیان و قدرت پس حدیث را بدلش نیستند که مخد و دلت و ظلام هردو در خانه اشترک اند یعنی برایان الدین ابراهیم بن عمر مقابله میزد حافظین حجر در حاشیه شرح الفیکه کفت و متن التدبیر فی طلیع یقان و رسف فلان علی فلان است شرعاً الذهنی متساعد که از ظلم نایل مرد ہوئے الاصطلاح راجع الی ذلک من جیش ان هن اسقط من ایجاد شیئاً فقد عطی لذلک زی اسقطه و اراده فی التعظیمه لایمان بعبارت موتمه و لذت دلیل شیخ فلان الروایی یخطی الوصف الذی یعرف او یخطی الشیخ بوضیعه غیر رائیته رونته و بر دلیل ایشان بجیعته من حییع کاداء بختیل نوع الدلیلی باین المدلس و من ایتداعه کعن و کذا قال و صورت ایشان که راوی مداری داشت را بعیوقواز صیغهای او که موهم و قوع لفاسیان لرس و مرکوزه میشد بیار خانکر کویند عن فلان دعا قال فلان و ذکر فلان و ای فلان در وی فلان زیر آیین الفاظ احتمال القبال و نقطاع میان راوی در وی عذر هر دیدارند کما یکتی سخا وی در شرح الفیکه کفت فرج بالتفا المرسل لخیفه فیماون ہشتہ کافی الاعراض یقین بمن روی عن عاصه و لم یعرف اذ لقین کا حققه شیخنا تعالیٰ یخیره علی ہمیالی فی باب قال و سو الصواب بیان ایل العالم بالحدیث علی ای روایه ای خضرمیں کامی عثمان البندی متویس بن ابی عازم عن ابن علی الصلی اللہ علیہ وسلم من ایل الایسا الکثیر میں التدبیر فلو کار بجز المعاصرة مکتیفے بفی التدبیر لکان ہمولا ریکدین لانہم عاصه و البنی حصنیم عاده کنکر لم یقریل لاقوہ ام لا دکتی شیخنا بالتفا عن ایماع لتصحیح غیر واحد من الایمیتہ فی تعزیفہ بالسماء انتہی

ومنی وقع بعضی غیر صریح که کان لکن با این گواه تدیس بصیرت صحیح واقع شود لذب باشد و مقبول کرد و نشو و حجت است او هرگز اما میں حکم و مقتضی است که میں استفاده کسی کرد و باشد که محبت مثل آن قایم نمیشود و نخود میں از ثغایت و آن تقدیم است و شهربندی میں شده و اینا نادیپن صورا ز و تدیس واقع شود بقای صحیح مقبول است چنان گفت و حکم من نسبت عنده این این عده لآن کا یقین من الا ما صحیح فیه بالتحدیث علی الاصح و حکم انس که ثابت شده از تو تدیس بصیرت مخلص اگر عدل است قبول کرد و نشو و مگر اینکه بصیرت تجدیث کند یعنی اگر حد شاهزاد قبول کرد و شود برندیب صحیح حمل اینکه ایام و لفظ متحمل است و چون بصیرت تجدیث نماید احتمال انقطع عزل از رو و ایام باقی نماند پس قبول و مقتضی است علی الا صحیح و بعض از فقهاء و محدثین لغتی اینکه حدیث میں اصل مقبول است اگر پیش بخط تجدیث و سایع نماید و اگر پیش تدیس بجز بخاری شد و باشد و اگر پیش تدیس درین حدیث کرد و باشد یار غیر این از احادیث نزدیک راوی اسباب تدیس مجموع گردید و حق نهست که هر که اتفاق است و شهربندی میں شده حدیث از تویی قبول نتوان کرد و مگر اینکه گوید حدیث این ادعا برداشتم که اعمت کویم لفظ حدیث نباشد و محدث تدیس است چنان خود و صحف در انواع صحیح و اغلب حدیث صحت قدر طلاق فی الاجازة تدیس ایکن از قید اجازت معلوم شد که اگر میں حمل حدیث بطور اجازت ندارد و باشد محمل بر تعالی و ثبوت سایع باشد و از اینجا است حدیث عباده بن صامت نزد ابو داود و اسلامی در باره قراءة فاتح خلف الامام به لفظ علام تقریب و خلف امامک قلن الشمیم یا رسول الله قال لا تفعلا ولا بفاعلا لکن فاتح لا صلوٰۃ میں نیز بہا پس ذلیل است ماذ حدیث اگر پیش بخاری دیگر محدثین احمد بن حنبل بن یسار واقع است و تهم تدیس است اما تصریح تجدیث نموده چنانکه بخاری در جز الفرازه اور دو پیش مخطوطه نه کور لازم نمی اید و از حدیث نذکور و اضم شاید علا اصول فقه اندکه استشنا در حکم مسکوت عنده میباشد پس بنابرین ثبوت نفس فاتح از تجدیث لا صلوٰۃ الافتخاره الکتاب بخینتواند شد و چرا که ایک ایجاد و تحریک اینست که قول وی حمل فائیه حکم فاتح لا صلوٰۃ میزیر بہا تعیین حکم فاتح است و استشنا اگر پیش و حقیقت بر پیش حکم ناطق نیست لیکن بقیرین فاتح لا صلوٰۃ حکم ازان تنست و خدا هست بطریق شناس و خود رفت و شنید و حدیث جابر امده لا صلوٰۃ الافتخاره الکتاب الا ان نکره ایام میان این استشنا رحمت قریت فاتح تثبت نشود کما زعم بعض العینیت بلکه احتیاط در قراءة نهست که مافی الہدایہ و تقوییت الحمدی عن محمد و سرمه که علا کرد و چیزی لایق تمسک نیاد و دعا علی صلح العطار با افسد الدہر بد انکه تدیس خنپ قسم است ام انجامه نیکے تدیس و هست و این است که رویت کند از کیکا با او طلاقی شده یا معاصر و است چیزی که اگر از تویی فتش پیدا و ایام سایع خود برای آن حدیث ازان طلاقی یا معاصر کند و این قسم تدیس نهست کرد و هست خود رضا اگر مشکل شد و کفر ایل علم فرم کرد و این خصوصیات شعبه که گفت ازان از این چیزی که من ایل علم که المذوقی این چیز ملاح الغفت این حرفه اندی محمدی بسب المثله و زیر است و در قبول این چیزین نیز اختلاف است و اصح و درین القصیر

پس هرچه لفظ متحمل سماع رویت کرد و تقدیم سماع — نگزد حکم حکم مرسل و اذاع او هست یعنی مرد و دوست  
 و هرچه را لفظ سمع این انتصال آورده شد سمعت پس ن محظی است و دیگر چیزی غیر از کتب معمده این زیز  
 قسم احادیث شبای است که اکابر حدیث مثل قاتا و عمش سیفان اثری و سیفان بن عینیه و شیر و غیره  
 تدلیس نیکردن اینجاست و ثوتن بحث حدیث و مستقنا بشهرت حال اینجاست اعراض فاسد همچو است  
 تدلیس مختلف است بحسب غرض حال بران شل آنکه راوی کنیز الر و هست ازوی و نخواهد که اکثار رده است از کیم  
 کس بر یک صدورت کند یا آنکه تزیج سخن شیخ در اخفا او است یا آنکه شیخ که علاست اور غیر ساخته است خوف  
 است و با اخفا سماع از شیخ بهت هنوزن و عدم جاه و شهرت و ستر حال او است و آنکه قلیل الله و هست شاه  
 و از انجام نیکه تدلیس واقع در شیوخ است و این چاکت که ملس از شیخی عدیش رده است کند که آن حدیث  
 را ازان شیخ شنیده امام یکنیت یا بنت و یا صفت او بپیش برد و بجهه نماید که شناخته نشود و که ام کرت  
 چنانکه سیفان اثری میگوید حدیث ابوسعید و آن یکنیت برای سخن بهری و طبی هر دوست و این قدر اینکن  
 تدلیس شیوخ گویند وزرد فهمای هولین بین این بند و این قسم خف از امر قسم اول تدلیس است و از انجام نیکه تدلیس شیوخ  
 است خادمی در فتح لمیخ شرح الفیه لغفرة و صدور رسانی و مدرس حدیث شیخ شیخ فتحه و ذلک الشفیعه و دیم  
 عن ضعیف و ذلک المضیع عن ثقہ فیسن الدیس الذی سمع من الشفیعه و نیکر شیخ الشفیعه الاول و سقط المضیع  
 الذی شیخ شفیعین الشفیعین و حوالی حدیث عن شیخ الشفیعه عن الشفیعه الشافی بلفظ متحمل فیستوی الائمه و کانفیات  
 و کان شفیع بن اولید بکسر ال و بوند سوم جدا ایفیه من مریعیش و متعظیه ولا یظهر فیه اسناده مایقنتی ده الالی المقدمه  
 باطل استه و از انجام نیکه تدلیس بلا دست اسلام صری کوید حدیث فلان به اراق و دماد بدان هست ده در ده ده ده ده  
 اسم دلخیم قریب صدرست این قسم لغفه از غیر اینست لیکن خالی از که هست بیت در شرح الفیه قسام تدلیس زاده بین کفر  
 مخدوده درینجا نباشد خوف طالت فروگذشت شد المرسل الغفی و کذا المرسل الخفی اذا صدر  
 من معاصر له میلق من حداثه عند مل بینه و بینه واستلهه مثل ملس است در در ده ده  
 قبل مرسل خنی چون صادر شود از معاصر که غیر طلاقی بیکر حدیث را ازان روهست مخدوده بلکه سیان معاصر و  
 مردی عنده و هبط باشد و فتح الباری شرح الفیه لغفه که مراد از ارسال اسقا طاصی ارنسته است چنانکه مشهور در حد  
 مرسل است بلکه مراد از مرسل طلاق اقطاع است و این دو نوع است یکی ظاہر که از دو خنی و آن انقطع است یعنی  
 راویین متعاصرين که باهم طلاقی نشده اند و یا طلاقی شده اند اما سماع راوی از مردی عنده هیلا و این دفعه نشده بعده گفت  
 و سی په الیقوع بالغفه لغفاری علی کثیر بالجماع الر اوین شعصر واحد در هر چشم بر دایت المدعین انتهیه والفرق بین  
 المدرس والمرسل الخفه دقيق یحصل همان یه بمناذ که هندا و هران التدلیس یختص مبنی روی عنده

لقاءه ایا هف امام عاصه و لم يعریت ان ذلک چه هو الرسُلُ الخفَفُ و فرق میان مدر و ممل خف  
 و تدقیق است که حامل تحریر شد اثنت که درینجا نذکور شود و آن همیشت که تدليس شخص سبب شد که در واهی از طلاقی کرد و داد  
 را آگاه نهاد معاصرت است و لقا او معروف نیست پس ناش ممل خفی است سخاونی که در شرح الفیہ و بحث تدليس  
 شناسش روایت مالک از سعید بن سبیل است در واهی سفیان ثوری از ابی سیم خفی چه معاصرت است و لقا  
 ثابت غایت پیش ایل حدیث گفته اند که این تدليس است بنابرآنکه سکوت محمد بن مازد که مردی عجیب و جود عظیم او  
 بدان تدليس است و بعض از ایل حدیث گفته اند که این از قبیل ارسال است پس انکه روایت سعید بن سبیل از ایل  
 رسول خدا صدی الله علیہ وسلم و از ایل بکر و عمر مرسل شمرده شود و تدليس انتهی و من ادخل فی تعریف الشدیل  
 المعاصرة و یوغيه لغی لزمه دخول المرسل الخفی فی تعریفه والصواب التفرقۃ بینهم ما ویرک  
 و تعریف تدليس و خال طلاق معاصرت کروه اگرچه پیغمبر لقا باشد او را دخول ممل خفی در تعریف تدليس زیرا مم است  
 و صواب تفرقۃ است میان هر دو بر و بحیکم هر دو بتایین شوند سخاونی گفته و اما بفارق حال المرسل باهیا  
 الساع منم لم یمیع فقط و هو المؤمن لامر فوجب کون التدليس متفضلا للراسال والا رسال لما یضمن تدليس  
 لا یقتضی ایهام الساع منم لم یمیع منه و لہذا المینم العدیا من رسال عینی لهبو الرقط و ذموا من دلیل انتهی و دلیل  
 ان اعتبر اللقی فی التدليس دون المعاصرة وحداً لابد من من اطباط اهل العلیم بایث  
 ان روایت الحضر مین کابی عثمان الفهدی و قیس بن ابی حازم عن النبي صلی الله علیہ وسلم من قبیل ارسال کامن قبیل التدليس ولو كان مجرد المعاصرة یکتفی به فی التدليس  
 لکان هر کدام من المدلیین کانهم معاصره النبي صلی الله علیه وسلم قطعاً و لکن هم  
 یعرف هنلیقوه ام کا و میل ایضاً راقعاً و تدليس که لابد از دست نیم معاصرت تهیا اتفاق ایل حدیث است  
 بر و ایت محضر مین مثل ای عثمان هنده قیس بن ابی حازم از محضرت صلی الله علیه و آله و سلم کامن از قبیل ارسال  
 نیز مضر تدليس اگر مجرم معاصرت در تدليس کافی باشد باید که ایضاً ماس باشند زیرا کابی شیوه معاصران حضرت  
 صلی الله علیه وسلم بودند و لکن علوم غیریت که در می صلام راویده اند یا نه و محضر مین بر وزن ندیدن بن جمع محضر مم است  
 و اکننه که زمانه جا بیست و زمانه نبوت هر دو رایا فته امامی می خضرت صلم مژده مثل بخشش و غیره که همیشیست که ایل  
 درستیکه من قال باشته لطف اللقا و فی التدليس ایل امام الشافعی و ابو بکر البزار و کلام الخطیب فی  
 الکفاریه لیقتضیه و هم المعتدل ایل بکر و تدليس ایل امام شافعی و ابو بکر بزار است  
 و کلام خطیب در کفا می مقصده است و معمد همین شتراء لقا است و مخطوط معاصرت و لہذا امام شجری تحقیق لقا  
 روی از معاصر و حدیث معمد شرط کروه ناز اقطع اس من باشد و سلم ایل ایم عالم باشقا و اتفاق کرد و زیرا که

بجهن مردی عنه معاصر را وی است و از معاصر وہی می کند این دلیل است نزد وی برانکه را وی با مردی  
عنه تغفیت شده چهل نظر بر سلامت اول هست در رجیعت صیغ او اندک خود پرداشده و یعنی عدم الملاقی  
با خباره عنان نفسه بدل لک معلوم شود عدم ملاقات با خبار لس از نفس خود چنانکه علی خوش

نماییست کرده و گفته کن ای مواعظ سفیان بن عینیه فعال عن الزہری فقیل از دنک الزہری فسکت شم  
قال قال الزہری فقیل لسمعته من الزہری فعال لم اسمع من الزہری ولا سمع من الزہری حدثی عبد الزهرا

عن جمعرن الزہری پس و زیجا سفیان بن عینیه تدیس کرده و نام شیخ خود را نبرده و از شیخ که فوق بیست  
روهیت شود و خود سفیان بدان تقریثه داین تدیس در سنا و استاد است ارجمند امام مطلع و معلوم

کرده شود عدم ملاقات و سامع سیان لس و من استد عنه بجزهم اما میکه مطلع باشد بر حوال روایت و طبقا  
ایمان داین از تاریخ مستفادگر و آبلصلح در مثال این نوع حدیث مردی از عوام بن جوشب از عرب العبد

بن ابی او فی او رده و گفته کان العنبی محل اعلیه سلام اذ اقال بال قد قانت لصلوته بخض و کبر وی فی عن  
احمد بن حنبل از قال العوام لم من این ابی او فی انتهی سخا وی در شرح الفیہ گفته مثل ابی ذر غار الرازی وغیره

قولهم ان الحسن البصیری لم تلق علیکم انتهی و شریعی ابوبالحد و در باره حدیث علی فخری القلم عن شیشه عن النایم  
ختییت یقطن علیه سخا وی شیب عن المعموره تھے یعنی لغتہ لا تعرف لحسن سماع عن علی بن ابی طالب و کا یکفی ف

هذه الصور کان یقع فی بعض الطرق ذاتیات را و اکثرینها الا حتمال ان یکون من المزید  
و کافی بیست و میثات عدم لقا را وی با مردی عنة و قوع زیادت را وی یا کثر این میان هردو و بیض طرق نیاب

آنکه متحمل است کار فزید باشد و این را فزید فی متصل الاسم تویند و سیان کا یکم در هذه الصوره  
بعکم کلی لتعارض احتمال الاتصال ولا انقطاع و درین صورت حکم کلی نکند بنا بر تعارض احتمال اتصال

و بقطع عقل آنکه وقوع زیادت را وی میان هردو و بصیره مغلب سایع مثل عن و آن و قال در بعض طرق در

اثباتات عدم لقا غیر کافی است پس که بمحابین زیادت تبدیل نکند بنا بر احتمال آنکه این زیادت افزیده باشد  
و این چنان است که را وی او رسنا و اشتخصه را زیاده کند بنا بر وهم با غلط سخا وی در شرح الفیہ گفتہ مشا ایش

السوکت طریقه لفم ضا للرب و سیانی بازنشا، تعالی و قد صنعت فی الخطیب کتاب الفقیل-

بل بهمه الراسیل و کتاب المزید فی متصل الاسمیند و خطیب ابو بکر بعد اوسے درین باب و کتاب

لتغییف کرده یکی سوم تعضیل بهم الراسیل ساخت و کتابی دیگر برخاست و ناشیتیز المزید فی متصل الاسمیند  
نهاد سیوطی در تدبیر بارادی شیخ تقریب نویی گفته و بد النوع اندیزیک فقا الدجیث و قد کان الحافظ الفائز

اما این ذلک فان استاد اذ اعرض علیکم این علماء ممن یدرک ثفات الرجال و ضعفایهم قد یغیر نظریه و دیر

رحال شعات نیکم بصحته والایتندی لما فیہن الانقطاع والا عضال او الارسال لانه قد لا یکبر الشخھش من المیابع اشتھن  
 وانتہت هننا اقسام حکم الساقط من که اسناد و اقسام حکم ساقط از هننا و اینجا تمام شد پس مجموع قسم  
 سقوط از هندا و شش این مطلع مصل مفضل متفق علی مدل خفت و این همه معدود و اذ احادیث مرزو دست کافی  
 مصنف انواع احادیث دو دو که موجب روشن چون در راوی بود بیان نمود و فرود اقسام الطعن فی الرؤوف  
 شد الطعن یکوں بعشرة اشیاء بعضها اشد فی القبح من بعض پس موجب بیان در راوی  
 پرده چیز نمیباشد که بعض از آنها اشد و اقوى در قبح از بعض است و طعن و بحیره و تحقیق اند منتهی فی المختصر  
 جرحته و این تحقیقت در ارجام میباشد و درینجا مجاز یا استخاره هست چنانچه عجیب گیر کردن در کار کسے در داد  
 گردن پرچم لسان بخت تریما شد از برج سنان چنانکه شاعری گفتہ *سنان نیزه بیکر دوزدار*  
 ولی برج زربان رانیت دارو و موید بینیت است اینچه اشد از رشق بنی است اخر جه مسلم خمسه مهنا بعلق  
 بالعد البریخ قسم ازان مستعلق بعد الللت راوی در شرط اند که کسی ازان کذب و بیت دووم اتهام و میکند با  
 تیم فتن پیارم چیالت پیغم بیعت و حمنیت متعلق بالضبط و هیچ قسم از آنها متعلق بخطیط راوی  
 در شرط اند که کسی ازان فرط غفلت است دوام کثرت غلط تیم خالق ثقات پیارم و همچم موحفه و لم  
 بیحصل الاشتتا و تمیز احد القسمین من الاخر لصالحة اقتضت ذلك و مدعوا عشا و اتهام  
 تمیز القسمین از آخرين با رساله ترتیب که متفق است اینچه اگر پیغمبع و جو هاست متعلقه علامت راجله کا بیان نمود  
 پس جلد و جو هاست متعلقه ضبط راعلاحده هشتم دلیل اخلاق ایجاد اول ترسیم بود ایجاد است رعایت صداقت  
 متفق است آن شد اخلاق در میان روداد بنا بر انکه حصول این صداقت بدون اخلاق در ذکر و بحیره طعن همورست  
 بند و سپس مصنف مصححه که متفق است بیان نمود و گفت و هی تریما علی الاشت فیلا مشدی منجب الد  
 علی سیل اللذی و این صداقت در ترتیب وجوه چون بنا بر اشد و اقوى بود بعض ببعض در سه مدل  
 تدقی است و تدقی در مدل بینه نزول از اعلی بسوی سفل است یقال ولیت الدلو الی التحریر و مجاز ای اینه قرب  
 مستعما است قال العدم ولن فتدل نزیرا که نزول سبب قربت علی قارئی او در مدل علام مصنف نوشتہ اعذرا  
 بتقرب احمد بالآخر فی الاشت دیقان بعض اقسام الحدیثین تیرتیبیه الاشد تیکه بعض اقسام الاخر و بعض  
 الاخر دوون اقسام الاخر زینا کماید و در فی الحیریث اشد النیاس بلا الاغلبیا و شم الاشل فی الاشل از جه الحماری انتہی  
 و این حصه و جو طعن در ده چیز متفق است نه تنفر ای بی مصنف و بحیره طعن در چیز بیان نمود و گفت  
 کان الطعن امیان یکوں لکذب الرؤوف فی الحدیث البذوقی بالکه بذوقی عنده صد  
 اللہ علیہ وآلہ و سلم ماله لغایه متعیناً لذکر نزیرا که موجب طعن باین بیت کذب راوی باشد

در حدیث بنوی که روایت کنندگان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چیزی را که نمی‌گفتند اند و این گذب معتقد آمودید بخلاف  
از ذیکر سوا اقام شود و گذب بگذرال جو هر یعنی دروغ و بگرسکاف و گونه‌ای حجتیست متعلق است در قطعه‌هایی از  
شرح بخاری در حدیث لمکذب ابراس که اثنا کثیر کذبات نوشت که زادت بگونه‌ای کذبات بگونه‌ای کذبات و غالباً خالص ارجح  
بغایق الدال و فی فتح الباری عن شیء الباقی اد احمد بن حبیب لائمه حجت کذبته بگونه‌ای کذبات و همچویں لا صدقه بیغول کذب  
کذب پر کما تقول بک رکعت و لوح کان صدقه لکن خالص ارجح انتهی او لحمد متربی دلک بان کا یزدی ذلک المذهب  
الاسن جهتی بیکین مخالف اللقواعده للعلوم مردیار اوی همچ بکذب در حدیث بنوی باشد از زهبت آنکه  
روایت کرد و نشان حدیث مگراز جهتی زادی و مخالفت از قواعد اسلام باشد و مناقص فصل قرآن  
برداز قرآن معلوم شود و موضع بودن آن چنانکه حدیث بکثر لکم الاحادیث من بسیاری فاعل ضموده علی کتابه که مخاطب  
نفرسان است مانکم الرسول مخدوده و مانکم عنده فاهمند و گذاشتن عرف بالکذب فی کلامه و ان لم يظہر منه  
وقوع ذلک فی الحدیث البیوری وهذا دویں الکاذب بمحضن است حکم اکنکه معرفت بکذب باشد و کلام خوش آمد  
وقوع کذب و خوب ازان در حدیث بنوی مخدوده باشد و این قسم دون ازادی است و دلیل است در قسم فتن قوی  
و لفظ اند که مراد از اول درینجا حقیقت نیست زیرا که قسم اول درینجا کذب را دیگر از اول  
اضافی هست یعنی بحسب قبل خود که آن انتقام را دی باشد لکم آن مراد از اول حقیقت داردند پر قسم ممنوع باشد و چه که قدر پیش  
کلام خوش دون از کذب در حدیث بنوی است و دید علیه قول صلی اللہ علیہ وسلم آن کذب باطل یسکنگذب مطلع ام این پیش  
حکم اخلاق و عقیقیت شد ازان باشد مخادی در بحث من قبل روایتی و من تر و گفته تعالی عبد الرزاق ناسعرین محل عن  
سعید بن جیلان رجل اذ بعلیه النبی صلی اللہ علیہ وسلم فبعث علیا والزبیر تعالی از همان فان اور کتابه فاتحه انتهی و سیاست زاده  
البحث پنه او فخش غلطه ای کثتر و دیار اوی آن عدوت بعض غلطیه کثیر فلطف باشد بر و بگیر غلطی ای او  
زیاده باشد از ثواب آن ویا هر دو متسادی باشند زیرا که انسان حالی از غلط و نشیان نمی‌باشد و ممکن  
الانسان الالتبه و کا القلب کا اندینه قلب و ثابت شده که سید رشیر صلی اللہ علیہ وسلم پنج بار نیان  
کرده و داشت طلاقات که نماز است چوین نیان جماعتی از صاحب ایت گردیده او غفلت تهدی عن الاتقان و مدارک  
آن عدوت بعض غلط و دلیل خط و اتقان باشد غلط و کثیر غلط بزر و یکت بکید چیز اند غلطت در سیاع و سخا و  
در غلط و سیاع و ادای آن قتلانی در شرح بخاری که العلیم درباره فرق نیان نیان و هم و خطا نهشت  
النیان زوال نظم بایت عن الحافظة والدرکتیه و استهوز و العن الحافظه فقط و یغرق بعینه و بین الخطا زبان هم  
ما یقینه صاحبی و نمی‌خواست الخطا و انتهیه غلط قول صفت او غلطت غلطه بیت زیر فخش زیر اکبر غلطت موجب  
طعن در کوکن باشد بنیان نکار اخراج ازان بیرون از خانه ایشان نیست پس مراد بدان شرط است و معیدین میخواستند

است آنچه مصنف در پایین لفظدا اوکرست غفلت او و فتنه بالفعل دیار اوی نهیں بعمل حروف باشد مثل مثال و نه  
 و شرب خمر و لومت و ترک جماعت نماز و حلق الحجه و توریدش پس از بیاض آن و خواص آن ذکر و السخاونی او القویها  
 و نیقش بقول باشد مثل غیبت و شتم و کذب و خوان و لبهذا اسلام و خطیبه صحیح خود هر کس بسلف کند میشش با  
 از پایی عیّت بار ساقط کرده معاالم میبلع الکفر بر و جیلک فیلسقش قولی باشد یا نعلی سجد کفر ز رسیده زیرا کفر  
 خارج از نسبت است از هبّت آنکه کلام در راوی سلام است و بینه و بین کلام عموم و بینان فتن و کذب بعد  
 عموم و خصوص مطلق است پس اول ناص هست و ثالثی عام نزیر اک صادق می آید منطق بجمع افراد و ازواج کذب  
 بزرگتر کلی پس کاف ذب بالاتفاق غالباً باشد خلاف ویچرا زانو امام فتن طلاق عدالت بر راوی گاهی به نیاز داشتند  
 از تقدیر کذب در حدیث بنوی و خراجات دران بار تکاب آنچه موجب عدم قبولش باشد می آید و بین معنی مراد است از  
 قول محمدین که گویند الصحاۃ تکلم عدوں کماست پس مراد بعذالت معنوی متعارف نیست بلکه مراد بعد عدالت راوی دور و آیت  
 حدیث است لایخ کنرا قال رسول انسا ع عبد للعزیز الدلہمی فی تحفۃ الاشنا عشر شریف و غیره با فی بعض افاده ترا اینها افرد  
 اکاذل لکون القدح به باشد در فی هذا الفتن و وجہ تناز کردن کذب عدوی را زفتش بنا برآشت که قدر دارد  
 راوی بجهت کذب اشده است درین فی معنی کذب در حدیث بنوی الگرچ و هل فتن است ولیکن بجهت شد مطلع  
 در رویی و تباین حکم ویراجد شمرده آن و اما الفتن بالمعتقد افسیانی بیان زده و اما فتن دعوی خدا مشل قدر  
 و فتن و خروج پس بیانش بیان کرد یعنی مراد از فتن ویچرا در عمل است زده عتماً تقاد کر آنرا خل بدععت داردند و اکثر  
 استعمال برخ است در عتماً تقاد است و قدر دفعه تیسم صحابه بنوی صنایر و کبار مختلف اند نهیب جهیه تعقیم است و لعل  
 و کتاب دست ترمیدا و است بعده خلاف کرده آن در تعداد بعضی کم و بعضی زیاده لغفته و نوشته اند تاکنون شیخ  
 این بجزیکی در زواره قریب چهار صد مخصوصیت ذکر کرده و با جمله دیگری دال برخصار در عده و معنی پشت و تبعض  
 از آن نه خصوص علیه است مثل قتل و زنا و لواط و شرب خمر و نسر قد و غصب و قذف و نیمه شهادت زور و  
 بررسی خصله ملاییه سلام و لغفته اند که حکم اصرار صغیره حکم تکب بکبریه است لیکن نیست بین قول کلام تسلیک  
 باشد نیست بلکه این مقام لغفیر صدوفیست که لا صغیره قرع الا اصرار و تبعض که عارف علم راه است نه این لغفه را تدبیش  
 ساخته آن و این سیمچه نیست بلکه من نیست که حکم اصرار حکم ما اصراریست و حصر بر صغیره صغیره است و کبریه و  
 ازوی در شرح سلم در کتاب الایمان در باب الکبایر و الکبر اور باره معرفت فرق میان صنایر و کبار و فقnam  
 معاویه بسوی آنها کلامی بسیط اور ده او و همه که بان بروی على سبیل التهشم دیا طعن بباب پر هم راد  
 باشد لغفی روایت بر سبیل قیم نموده و میان خطایکرده اکام علمایی محیی بن ابی بکر حامر سیمی در کتاب پیاض مثلا  
 قی الذب عن الضعیف بوزشت المراد من الوهم کثره لان لایکن الاحتراء عن ولایعصم دعویی العصمت من کما در قاعده بعض

الا نام فی بعض المواقف من الجبارتی وسلم فان صح عنہما شیء من کاف فہم ما لایسته ای عالم منہما سمع و لایقظ فی خیانت  
والاتھان الذی لا یکرہ الاجمال بعلومن الشفایة او ساع فی هم قواعد الکلیتیة ایتھے او مخالفة تھے ای للنفات و لایطعن  
مخالفت راوی ایتھات باشد غواه و لایخاد باشد یا و لایتن که بر انواع متفق و دہت و آن موجب شد و ذمیت است  
و پیش ازین مسلم شده که شاذ که بعثت مخالفت ثقات است در مقام معلم پذکر شود او بجهالتہ یا ان کا  
لیحافت فیه لغایل لکا لخیچی معیان و لایطعن با رجھالت راوی باشد و آن ہست که در ان تغییل خبری  
معین شا شد یعنی بجهول در روزتی حديث و عدلت بود نہ انکه در بنت بجهول باشد و جھالت بالغتم زبکسر و تقیید  
تجھیج بغيرین نہ براحت که اگر جرح میں نہیت شلاگ کو نیند فلان خیف و بیض صفت بیان کی گئی قبول بنا شد بخلاف  
تغییل که در ان این قدر کافی است که گویند فلان عدل او ثقة و سپاٹ او بدعنه و همی اعتقاد ما اخذ  
بعد خلافات المعرفت عن النبي صلی اللہ علیہ و آله وسلم و یا موجب لعن در حديث بنا بر بدعنه راوی ان  
و آن عبارت است از ختم عاد و شتن پر چیز نویسید که خلاف معرفت از نبی صلی اللہ علیہ و آله وسلم باشد لیکن پیش  
بعزادت بنا شد زیرا که اگر عجیش سبیب عناد ایل حق باشد پس درین حق جان می باشد و ماعت بر تحریف روایات و  
و تسویه ایں پیش نهاده بخودش شیوه و تفہم ببوی کفرگرد و بیل بنویت شہمت بلکہ عجیش نبزم شہد باشد  
شلا اتفاقاً زیر بخوبت حییس که اراد که حییش شتوش نہیت سولانا محمد سعید علیہ الرحمۃ در کتاب الفیض الحنی در  
خلاف صفت بخوبت لغتہ که بس عقیده و سقایی و داروی و حالی و قولی توسلی که از خوب عیادت باشد یا عادت  
یا عاملات ہو کہن تقدیم تقدیم سو رذکورہ لپشید و هدو و چینہ و سخن شیخص موقع آن امور از شہید و اعلان  
یاسر و کتمان یا اہتمام و عدم اہتمام یا التزام و عدم التزام که نشامت بکتاب باشد و نہ بنت و نہ باشتمان اور دو ای  
ز در قودن شلش وزاجم ایل حق و لایقیاس صیحہ سقوف از محبتین سابقین سلم الاجتاد و صاحب این بات  
اگر دین شمار و دیبا و معامل امور دینی کند پس ہمان امر را بعثت یگوئیم ایتھے خقر الویم اخذ بدعنه از رسایاب  
طعن ایتھت که بعیش کا یہ داعی جوی کذب در حديث یا باشد بای تردیج اتفاقاً خود کش خناک شتوش از قرار  
بعض متبعد عد بسیار توبیه بحث رسیده والا طعن در راوی بنا بر بدعنه مثلا نیت و کیفیت که از رجال بخاری  
و سلم بعضی را فضی و بعضی خارجی و بعضی متعزی و بعضی قدری و بعضی مرجی وغیره و بوندان پس مدار روهیت بر  
صدق و ضبط راوی است زیر مبتدع بودن آنچہ اگر صدق و ضبط او عدم هست روتیش قبول باشد مرتید  
که بود کماه و رسیاق انش ایلی با انکه بعثت بسب حیف از طعن و بر ذات است چنانکه از وضع مرتب کر  
مسنف ذکر کرده ہو پرست او سوء حفظه و همی عبارت مخعن ان کا یکون غلط اقل من جهابت  
و یا موجب لعن راوی بنا بر سوء حفظه وی باشد و این عبارت است از انک غلطش اقل از متابش باشد

یعنی اصحاب اول غالب بر خطاب و حفظ ایقان او اکثر از هم و نیمان بود پس اگر خطاب و نیمان غالباً بود یا مساوی با صورت  
 و ایقان بود این هر دو صورت دخل در سوچی حفظ شد و معتبر علمی که مرتب صورت و ایقان است و سوچی حفظ  
 آنرا زنگ خال و جمیع اوقات عمر کسے گرد و حدیث وی همچنین و اگر طاری و عارض شده بگیر عاضی شن خلاص  
 حفظ بکسر سی و یاد نایاب بهتر اینوکت کتاب این قسم را مختلف خواهد علی اینکه بیان زید اندک و در میان این طور است  
 و تئیک لفظ سوچی صفات باشد با این خواسته چنانچه در سوچی الحساب و سوچی الدار و همچنانی که صفات الایش  
 بالقطع خواهد چنانچه طن السو و دایره السو انتهی سپر صفت تفصیل روات که حدیث بدان بطريق متصرف  
 گردش و عم نزد و گفت الموضوع فا القسم آوار و هو الطعن بکذب الاراء في الحدائق  
 هو الموضوع پر تسم او که طعن در ان بکذب راوی در حدیث بنوی باشد آنرا موضوع خواهد متصفع  
 و مختلف بفتح لام هم نامند تو دی در تقریب گفته و هو شرعاً نوع الفرعیف اوجها انتهی شیخ ای بحیی ذکری الصادر  
 تئیک صفت در فتح الباقی شرح الفیه عراق تئیکه الموضوع اغترة الملحق بمقابل وضم فلان علی مسلمان کذا ای المصنوع  
 او سن وضع الشیء ای خطسم بدلک لاصطفاط بدسته دیماجیت لایخیر صدلاً المحتلق لفتح الاسم ای الذي لا يحيى بحسب  
 المصنوع من واحد و اور الموضوع فی اذاعم الحديث ای اذليس بکذب راوی و تغیرت طرق ای  
 یتوصل به المعرفة لینفی عن القبول انتهی و درینجا بر کلام مصنف عتر ارض کرد و اذن و گفته اندک در کلام شما حاست  
 بجهت اکذب موضوع حديث هست که در ان طعن بکذب راوی واقع هست لتفصیل پیش طعن پیش قول وی قال اول المصنوع  
 بناشد گویم این طلاق ای قیل تیمید بایم مسبب زیر اک طعن بکذب راوی و حصول موضوع بودن حدیث هست و حکم  
 علیه بالوضع اینا هم بطریق الفتن الغالب و حکم وضع بدان بطريق طن غالبه است و تئیک لجیب طعن بکذب  
 اخراج طن غیر غالبه است و فرق میان هر دو پیشتر در هر ترتیب میگذرد که با القطع اذقد بقصد  
 الکذب و حکم بوضع بالقطع نیست چه کاذب هم که هم یکی که چنانکاراً صدق و حق باهی بکذب واقع شود و گویم این مبنی  
 ناصن بوضویت بکشانل هر یعنی هست که موضوع می شود و بصیرت یا یکی این باضعف پرسنیت این یعنی حدیث که مفترض  
 آنچه علم و صفت بدان رسیده و شاید که در فتن الامم خلاف آن بشد اما تکلیف در فتن الامم نیست و بیشتر در بحث میگیرم  
 اشارت بینینی رفته لکن کلاه العلم بالحديث ملکت قریبی میزون بهادلک و اینا یقین بدلک  
 من هم و من میگیر اطلاء در تاماً و ذهن را قیار فهم قویاً معهوفه بالقرائین الدال على ذلك مبنی  
 بیکن اهل علم حدیث بنوی را ملک فتوی و مهارت علمی هست که یعنی هست که نزد بسب آن بوضویم را از غیر آن و قیام شنیده  
 نموده این بکذب که اطلاء اوتام و ذهن اور دشمن فهم او قوی و فخر شدن القراءین والمرء وضع ثابت و درینجا با  
 در فتح الباقی شرح الفیه نوشته که بیچنچ شیم باعی غشنه ای حدیث ضوک فضو و اینها را غرفه و ظلمه که ظلمه ای المیش

ذیلینه ری اکمله الحدیث النکر تقریر علی الطالب لعل و نیفر عنہ فیہ فی الحال بذکر کتاب کمال بن مقتدی العینی حدیث کلکشہ محاو  
 الفاظ النبوة و ما لا يحوز انتہی و قد تعریف الفیم با قرار و اضطر و تحقیق شناختی شود و فیم با قرار واضح یعنی  
 و فیم خود لوضع حدیث افزار عیناً مدحناً مدققاً است که عمر بن سعیج گفتة اما و نعمت خطبہ للنبی صلی اللہ علیہ و آله و سلم علی اللہ  
 شنبه الپیه و محبینیت عامل حدیث طیل نہ بکنیت در فضایل قراءۃ القرآن سورۃ سورۃ چنانکه سخاوسی در شیخ ایش  
 گفتہ که خطبیت ای از اطنیت ای عبد الرحمن بن علی علی عدوی بصری الکلی رویت کرد و دی پرسید ای شیخ خود  
 از شان حدیثیکه و دی آن زار و میت نموده پس گفت حدیث بیان کرد و از شخصی در ماین و آن زنده است پس فتم من بجوی آن  
 برای دریافت عالم حدیث پرسیدم ازویں کے حوالہ کرشیخ دیگر که در واسطه بود که دی پس فتم من بجوی آن پرسیدم  
 ازویں کے نیز حوالہ شیخ دیگر که در بصره بود که در پس فتم من بجوی آن شیخ پرسیدم ازویں حوالہ حدیث و دی نیز حوالہ  
 پرسیخ دیگر که در عبادان بود که در پس فتم من نزد آن و تی درست من گرفته درون خانه پرسیخ بر دیگر و اگر واقع  
 از متصوی فیشته بودند و گفت که ایش شیخ فرا حدیث بیان نموده گفتم اد رای شیخ کدام کس ترا این حدیث سان  
 گفت لم یحید شیخی بجهد و لکن اراینا الناس قدر غبیه اعنی القرآن فرضناهم بذکر حدیث لیصرفو اقویام الی القرآن و شل نوح  
 بن ایلی ریکم تمسیح دام ایلی حدیث که ای ابو عصمه نیز گرویند در فضایل سورۃ آن برای غرض اجر و ثواب وضع کرده و  
 افزار نموده که چون مردم شتغال بفقة ای حدیث و توبیخ و مغافلی محمد بن سعیج بن سیار و شتند و از قران عرض  
 کر و نزد حسبتہ بعد وضع احادیث در فضایل سورۃ آن نموده مانجھے گوییم این بعده بدراز ملکا هاست و قیم خاب ای قرق  
 زیر ایک احادیث صحیح که در فضایل سورۃ آن وارد شده برای ترجیح کافی بود سیطی در تدبیر الراوی شیخ تقریر یو  
 گفتہ علم ان السرائر محدث احادیث فی فضلهما الفاتحة والزہرا وین ای المقررة وآل عمران والاتمام والتیعین اطیاف  
 مجملہ بالکتف وین وآل الدخان وآل الملك والازلة والنصر والکفر وآل الاعلام وآل العوفیین واما دادا کلم لطبع فیما شئ  
 قال وقد جمعت فی ذلك کتاب الطیف اسمیته حمال الزہر فی فضایل سورۃ کویی گفتة و قد اخطاء من ذکرہ من المفسرین  
 سیطی گفتہ کابی الحسن علی بن محمد الواحدی وابی بکر بن مرد و تیه وابی اسحاق الشعیب شیخ القاسم ای عینیتی سخاوسی در شیخ  
 العینی گفتة و ای عینیتی اشدہم خطایحیث اور وہ بصیرتی الجرم غیر بر زلندہ و تجربہ البیضاوی بخلاف الآخرين فانہم  
 ساقوا اسناده و المخان الصواب تجنبیاً بر ای وضوع الامقر و تابییاً انتہی و آین ہیچ محل تعجب نمیت زیر ایک جنیت  
 صاحب ایش فی غلوب اغترال و بینیاد معمور فلسفه هست و شیخ کرون ایشان کتاب حدیث بالعنت مدیث را  
 از راه امتحنت شناسی و عرضی دانی است ملطفو ایل حدیث الام من صدرالحمد تعالی کصحاب الدارکش و  
 من پیش و جدا و بعد ایمیحیاً: فلیم يحتج الى قول المعني؟ لمن نفس طرق قیدیم؟ و سکر دایم من عینیت  
 قال ابن دفین العینی لکن کتفیل بذلک کا احتمال ان یکون کذب فی ذلك کتاب ایشان انتہی

ابو الفتح تلقى الدين محمد بن علي بن وبيب بن سليمان بن ابي الطحانة القشيشي المالكي ثم اشانه المعرفة باسم فوزي  
 العيداني متوفى سنة شتنين وسجع ما يزيد وكتاب الاقتراح نسبه عادم الحارثي كفته لليكين ما قطع بين وضعه وبين قتيله  
 زير اكر متحمل است كه درین اقرار بعدية كاذب باشر انتبه يعني حدثيكيه اوضع اقرار دران بوضع كرده حكم بوضع آن  
 بمحرواق اقرار آن بغير قرائين تبادر كرد ونبادر احتمال كاذب بودان وی درین اقرار خود وضهم منه لبعضه  
 انه لا يعلم بذلك الا اقرار اصلاً لكنه كاذباً وبعضاً به علم ازین قول ابن فوزي العيداني  
 فهذا يهدى اذ كعل مبنی تصریح اصلها پایا کرد يعني وقتها ورنه هنا بنا بر كاذب بودان آن درین تصریح ارسنخادی آنست  
 که مراد از بعض ابن جوزی هست توصیفت تردیدی هم نموده وگفت وليس ذلك مراده وإنما نفع القطع  
 بذلك ولا يلزم من نفع القطع نفع الحكم لأن الحكم منفع بالظن الغالب وهو بهذا كذلك  
 وحال انکه مراد این تصریح العیدانی بکار داشت نفعقطع بدان کرده واز نفعقطع نفع حکم لازم نباید  
 زیراً که وقوع حکم بطن غالباً بأشد وآن درینجا همین هست پیکلم بوضع اذ اقرار واعض از قبلی ظن غالباً هست سخاون  
 لعنة و النطا هرازه لم يريد بقاطع به القطع المطابق للواقع لما تقررت في كون الحكم بالصحة والحق وغيرها بحسب الظاهره لانی  
 لقول المأمور انما اراد مجرد الشعور من تسمیته وضررها ولذلك لما اسأله قتل المقرب بالقتل ولا جرم للمعرفت  
 بالذنوب الاجتمالي ان يكون كاذبین فيما اعتذرنا به واجواز حکم بنا البطن بما شهدا به من تصریح قبله بجه  
 معرفت به ذاته جائزه وربما بر احتمال انکه این هر دو د اقرار خذ به کاذب باشد وکذا حکم الفقیه على من تقریب شهید بالذنوب  
 بمقدمة اعتراضه ومن القراءين التي يدارك بها الرضع ما يوحده من حال المأمور وحیا ارجحه قرائین که بدأ  
 او اک وضع توان کرد تهنت که از حال را کویانته شود که بهبیت تقریب ابا اخلافه امر اکه بر قصصنا طبائع واغفال  
 و اراسی ایشان وضع احادیث تبادل پیشیفت وحال فرمیه باشد بکذب ونازل نظر اقرار شود و كما وقع  
 لسامون بن احمد انه ذکر بعضه المخلاف فی كون الحسن سمع عن ابی هبیرة او كافان فی الحال  
 اسناداً الى النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم اذ قال سمع الحسن عن ابی هبیرة تپنها کیا مارت  
 بن احمد بن عبد الله اتفاق اتفاوه که در محبس اور رسماً حسن بھری اذابو هبری وحسن شد که ایسا مساعی حسن از ابی هبیره  
 تابت بمت یانه پس فی الحال امامون بن حمدو سو قیاره هیت کرد وگفت سمع الحسن عن ابی هبیرة واین رامیه تیه در محل  
 رد همت نموده ورفتح الباقي مشرح الفیه عراقی در اقسام تحمل حدیث نوشت تروی ان الحسن کان يقول حدثنا ایوب  
 و زیباری دیشانی ایل المدینه ایجفنا بیا که بجان بیزول خلبنا این عجیس تیه و سخاونی در شرح العینه و ریخنا شیان  
 دیکر پیشتر نشسته و گفته که بعد لغزیرین المحاجات التی پیشے چدر رفق العبدین عبد الوهاب الحسینی از عمال فتحم که پر سیده  
 شکفت عنوانه بوده و گفت جدبت ورین امر پیش پس فی الحال سوق اسنا د نموده و گفت حدثنا محمد بن احمد

بلى شئنا عبد الرزاق عن حمرون النميري عن ابن الصحابة خلفه وابن فتح نكارة كان ملائكة وعنوة فسالوا عن زمام سول  
الصلبي عليه وسلم فقال كان عنونة فما زاد اذ اعترضت اذ صنعته في الحال لينفع بالخصم نسبته وكما وقع لغيبات  
بن ابراهيم حيث دخل على المهدى في جده يلعب بالحمام فنادى في الحال استناداً إلى النبي صلى  
له عليه وسلم انه قال لا سبق الاكلا في نصل او حف او جناح فزاد في الحديث او جنلاح و هنا يذكر  
بن ابراهيم سخني طريفة محدثي عني محمد بن منصور رجب ائمه العباد الدارون الرشيد درأه و ديد او راكه بازى پیغمبر  
پیغمبر ندیم فی الحال بر اتباع هر کے او سخاوتی بجز تخریج صلی الله علیہ الراوی سدق کرد و افت که نظرت صلم  
فرسوده لایسبق الانفی لفضل او حف او جناح پر لفظ خلخ در حدیث زید و کرد و باتفاق حدیث صحیح است چنانکه احمد  
من آن زمان را است که دارد اند ذعرت المهدی اند کذ بکاچله فامر بذبح الحمام و محدثی یافت که این کذ باز  
برای او است پس اصر که کبد تران فربود سخاوی در شرح الفیگفتة که چون چیزی بن ابراهیم علیی بر امداد کے ضم  
حدیث کرد و سے آنرا به هزار دهی امر کرد و چون غیاث بن ابراهیم از مجلس برخاست و محدثی داشت که این حدیث  
برای من و ضم منوده گفت شهدان تفاک قفاکذاب شمرک الحمام و امر بذبحها و قال ان احتملت علی ذکر حکم خطیب  
بعد ادای این رسیدن کرد و اند بوذری در بازه حکم بازی شوستن اکبد تران نوشته است تخدیح الحمام لغوح الوصف ان الان من جایز با  
کراسته والاعبا بالتطهیر فالصحيح ان مکروه و ان اغتنم الیه قرار او خوده رودت الشهادة لنته و منه ساما بوجده من حال  
المرهی کان یکون من افضل النص القراءات و از اجلد یکی اخذ وضع حدیث از حال مردی است و این چنانست که  
حدیث من افضل نص قرآن باشد چنانکه حدیث یکی از کلام الاحادیث من بعدی فاعوضه علی کتاب العبد فان وافق فاعلی  
وان خالق فروعه الخرجی البیهقی فی الدخل پیش از من بعض عن رسول عبدالملک العلییه والسلام اذ دعی اليه و فراس لهم  
مختاره هستی که بواطن علیی فضیل رسول اللهم المبشر خطب فقال ان الحدیث سيفشواغنا ناکم عننه یوافقت القرآن  
خوبی و ما ناکم عنی سیجالفت القرآن فیس عنی قاضی شوارکان بیش در وضوعات گفتة نفسیه الحدیث یدل علیه رده کام اذ  
عرضناه علی تاب السیفی کتاب العبد ای اکم الرسول فخده و ما ناکم عن فائته و قوله صلی الله علییه والسلام الا اذ ای اذ  
القرآن و شکر معه و خطابی و صتعالی و پیغیزی اصحاب تکیه موس و زیر اسعادت این را وضوع الموضوعات گفتة و علمی  
اصول فقه حنفیه در باره عدم علی بجهاده و حربه و مخالفت قرآن واقع شد و همین بجهشک گرفته اند و تقدیم اذ ای  
تلخیص نیز قابل بوضوح این حدیث شده و گفته و صفتة الزيادۃ ای ایادی و جود حبیبین بیهی طیل و لم نسبت  
این حدیث بوسی امام سخاری کرده و لفته و لفظ لحسان زمانی صیحه لاین ای اکورنیه بخوبی همین بجهشک یکی  
که گذشت اند فرسته ای طه و اقامت تحت المیزاب و تقاضا ای ایین بلاه و آنکیه بنا بر قلت عبور و عذر بر کتاب سخاری  
یووه خاتمه ای سخاری ایین راه هرگز در هیئت شکر ده تقدیم بخت ایم سخنایند عی مدعی علی زبان کلیم امشعن داشت

المنتو اتر تجذب و يامنا قصه سنت متواتره باشد مشلا و بحيرت و قصبه باشد از ام هست و افقي که الريت المحققته متحقق پيشه  
پنزا ران کس او را نقل سپيکر و دشل آنکه شخص رو هيت کند کار و زکر و زوجه بجه و خطيب را بر سر پسر شرسته جالا کما چنان  
را اوسي باین قصبه نفر و باشد و دیگر بروهیت زکند او لا جماع القطعه و يامنا قصص اجماع قطعه باشد که منقول  
بطريق تو از تر بوجنایف اجماع سکوت که کارن چيف قطعه نهست لوم از چیز است آنکه راهی چيز را دیگر کند که به  
جعیت مخلفین هرفت عمل بدان فرض باشد و امتغير و بود و بروهیت و این سرینه قوی است برکذب و دخمع شناس تضادی  
عمری و مانند آن کذا ف العیاره الشافعه و حدیث قضای عمری ارباب علم و مخصوصات شمرده اند که الائچی علی  
من طلاق کتب المخصوصات او صريح العقل و يامنا قصص مخالفت صرح عقل باشد ضروریه یا استدلال اشل لما  
تاکه البطیخ ختنه تدبیر اکه رکا کت لفظ و فساد معنی قرینه و ضم اوست حدیث لا یقبل شغی من ذالک التاول  
بر و حسکی چیزی ازان تا دل پدر بیو و حمل آنکه اگر مخالفت معتقدای عقل و شرع باشد و قواعد شرعاً که تکذیب  
مانند آن حدیث مو ضوع باشد مشلا خبار از اجتماع صدین و نقی صلاح و قدم الاجرام و امثال آن زیرا که بعذیزی که تکذیب  
که در دشوه و شرم چیزی که میان فی عققنا می عقل باشد این جزوی لغتہ کل حدیث را که می خالقه العقول او می قصض  
الاصول فاعلم انه مو ضوع ولا تقبیه رواة ولا تنظر فی جرم و مخفی این فراط در و عید شدید برگناه صفحه یافراط در  
عظمیم فعلت سیل ایکلا حادیث این نش راخواه در ثواب باشد رخواه در عذاب مو ضوع باشد شاخت و دیگر علی قلیل تو ای  
فعوح و عره ذکر نماید و یا کسے را ز عاملان ثواب حین بنیاد و امثال آن بیکنند و یا آنکه خلاف تائیخ شهود روایت  
کند مشل آنکه عبد الله بن سعد و رجای صدیقین چنین آفتد حال بحکم این سود و عهد خلافت عثمان مقد نفات یافت  
نه المروری تارکه یخترع الواضع پس مردی گاهی اختراع و اضع کند یعنی کلام از لفظ اعم باشد که فصاحت  
نماید و این نوع و منع بسیار است اختراع بکسر پیدا کردن چیزی که پشیز از مشی از مشی شست از خرع  
بالفتح که بخت شکافتن است و تارکه یا لخذ من کلام خیر و کبعض السلف الصالح و کا به و اضع اخذ و فرض  
از کلام غیر خوب و کند بی قصد و تمثیل کلام بعض سلف صالح وزهاد و صحابه و تابعین مشل حب الدنيا راس کل خطیبی  
کراین از کلام الک بن دینار است کمار و آه بن الک دینار و آیا از کلام عسی بن حیرم علیه السلام است کمار و آه عیقونی  
کتاب از پیغمبر مفتونه ولا اهل لزم جدیت و البني مصلی العلییه الرؤسیم اللسان هر سیل حسن بصیری و امریل اللسان عن عذمه  
ایرج او قد ماء الحکماء و یا اخذ و فرض از کلام قد را کمک کند مشل هیئت المعقّبیت الدار المحبیه رسیس الدواد  
کراین کلام محدث بن مکده است که طبیب عرب بدو و در باره و صیبت المهاج کبکم صیث طولی خرام هنوزه اند و بتصیف  
در کتاب بنبهات این نوع مشل بسیار ذکر کرد و ایکلا سلسلیتات و یا اخذ و فرض از اقا دلیل و کتب بجز این  
بنابرین آنکه این کلام با حکمت ایمکن باز نکند و سایرین باز هم جب تحریر نمایند فیما از فرقیه خدا ز پیغمبر که ایده و آنکه

خواه پر بود سخاونی و در صحیح القید از مصنف مبتل کرد که استحاج فهمت امداد رای این نسبت بالحكم الذی دایل علیه است  
الی رسول اللہ علیہ وسلم نسبت تقویتی میقول فی ذلک ثقال رسول اللصلم کندا و یہند اترے کے تبریز شرحت  
یا حادیث تبہید سوہنہا مخصوصاً ضموع لائیات شدہ فتاویٰ الفقہاسی لایلیت بجزالتہ کلام کیمید المرسلین ولا یتم کی  
یقیون الماء سنداصیحہ ثقال و ہولا کیشہلہم الوجید فی الکذب علیه رسول اللصلل علیہ وسلم انتہی کویم امام غزال  
در ایجاد حکوم و صاحبہ ایزبیل بعض احادیث کیمید کار کردہ اند و بعد ایزاد حدیث ضعیف کو موضع بنجھیون  
و معاذت و حکام و مسایل و مواعظہ بران ہمودہ اند و دقایق و خورمusp ازان بیسے ون او روہ اند عاقل ازکی  
بنوار فاسدہ بہت ثابت العرش شم الفقش ثواب صدیق حسن مرحوم در تحریف النبانو شیخ شیخ نیت در  
امام غزالی امام بود در فتنہ و کلام سنا ظرہ و مجاول فلسفہ و جملہ علوم معقول و عنایت العلم حدیث درستہ اور وسط آن  
کم بود و یہند احادیث ضعیفہ و اخبار و اہمیت کیا ذریکر سو ضعیفہ نیز و اتصالیف اوسیار یا فتنہ سے شود و خوب ایجھو  
کرد و خوب از باطن زند و بعض موضع سواطات او با فلاسفہ و ای ایشان حدوت بست انتہی و علی قازی شریح  
فقہ اکبر نوشتہ ون عالم ان اس لعلم کلام و الفلاسفۃ الغزالی انتہی لحرامہ الی لوقت الیجرة فی المسائل الکلامیتہ ثم  
اعرض عن تلک الطرق اقبل علی احادیث رسول اللصلل علیہ الار و سلم خات و البخاری علی صدرہ انتہی  
زایر کمکای ایش بہمنیت بیت «محاج عتماوز علم کلام نیت» او یاخذ حدیثاً ضعیف الاستاذ  
فیکب له استاذ اسحقی الیرج ویا اخذ کند حدیث ضعیف الاستاذ پس بیکر ترویج ان حدیث سنا دیجیم  
و وضع کشید پیانی حدیث سو ضرور الاستاذ مادہ من بنی قاری در شرح شیخ نوشتہ و قد نیز کر کلام ایں اصل کیا  
نیز کردہ ایل المعاویہ عاد و خود و نیز کردہ استاذ احمد جابر سر عاظم الحجتین منہیں الیصلل علیہ والدو  
اوی اعد من کابارتہ کا لحضرت الحسن البصیری و الامام عقر الصادق و قد نیز کرنے اخراً ان من شکنے نہ کفرانکه و  
کل است حدیث سو ضرور المتن بانشدہ استاذ ادا و ایض قصد و ضعیج بدان نہ کردہ بلکہ بنابر غلط و سهو واقع شدہ مثل  
حدیث ثابت بن جعی زرادی من کثرت صلوات باللیل حسن و چہہلہنہار رادا ابن ابی جعیں سعیل بن محمد الطلحہ عن  
ثابت علی شریکیت عن اگوش عن بن سفیان عن جابر مرقو عساکوی لغتہ ہنہذ الاصل لعن البنی صلی اللہ علیہ وسلم  
و لم یقصیدتہ دفعہ دانہا حل علی شریک بن عبد العالی القاضی و ہمچلیل اطایہ و میقول حد شما الاعش عن بن سفیان  
عن جابر ثقال رسول اللصلم و سکیت و لم نیز کر المتن اذ ذکرہ علی ما اقتضنا کلام ابن جحان و یو یعید الشیطان علیہ  
رسانی کم فیا نظر شریکیت شاپیت  
ینکا شاپیت  
نیکن من خنہذ اغلظتہ سنان بـ لعلیتہ من سلامتہ صدرہ و سرت منہ لی غیرہ بجهت انششت حد شما فرواہ عنہ غیر و احمد  
یا احمد

والحاصل للوضع اتاعدهم الذين كالنادرة وحال باخت وهم بوضعي عدم ونست  
 شلن نادقه ونست باه ايشان كرساعي در بعد دين تلبيس بسلامين بوده اند کرماي در شرح بخارى اقوشة  
 الازناذ ته سچ الزندق قيل هولی بطن لکفر المذهب للسلام بالمنافق ونکی من المادین لوقیل من تیج کتاب زردشت  
 بالزند قیل الذين احقرهم على سفیرهم كانوا عبدة الاوثنان وغیر ذلک سن الاتاولی انتبه عقیل سبند خود احمد بن فید  
 روایت کرده لافت وضع از نادقة على رسول الله صلی الله علیه وسلم ربعه عشر الف حدیث منهم حمد الکرم بن  
 العرجا والزمی قتل صلبی زان هرگز این عدد رکمال گفتچون او را برآوردن زدن گرفتار کرد و ندغفت پهبا  
 هزار حدیث در میان شما وضع کردم و در میان همان حرام و حرام راحلال نهودم و از اخبار است حارث اعویمه کرد  
 کراو ما بهوت کرده و راوی از عذر کرم اسد وجه در حدیث لا جمیع ولا شریع الافی صحر جامی هریم هست صحیح ا  
 فی تخریج الہدایة و آن احتمله سمت محمد بن سعید الصالوب وغیره بن حید کوفی وغیاث بن ابراهیم او عبد الجبل  
 لک بعض المتبعین ویحال وضع بر و ضع غلبی محل است مثل بعض متبعین از جهال صوفیه که برآسے ترغیب و ممان  
 برفعا علی خیرو تربیت ايشان از افعال شروع وضع نایند چنانکه ای بش احمد بن محمد الهردی و زمی الفقیه و شیوه داد و سخنی و هشائل  
 ايشان بزعم باطل خود و این قابل بسیج دین داشته براست طلب جزو ثواب از خدا وضع نهودند و همچیز و زدن  
 صنعا اد فرط العصبة ک بعض المقلدین ویحال وضع بر و ضع از اعطاقصب و حایت باشد شایع بعض قلدین کرد  
 اغراط ملح امام خود و ذم غیرین وضع نهوده اند سییطی در تدریب الراوی شرح تقریب لزویی گفتہ ون نکش  
 قیل بویلما میون این حمل الهردی الحدیث همودین بالوضع الاتری الى الشافعی وسی تجھیز اسان فعال مدتنا احمد  
 عبد العبد حدثنا عبد العبد بن محمد بن الازدی عن انس هر فرعا یکون فی المی جمل یقال احمد بن ابریس هوا من علی المی هن  
 ابیس و یکون فی المی جمل تعالی لابو خیفه سوکه سراج المی ون ذلک اشتعلن یوئی محمد بن عکاشة الکرمی ان قویا فیون  
 ایدیهم فی الرکوع و فی الرفع منه ف قال شنا المیب بن واضم شنا ابن بارک عن یوسف بن زید من النہری عز  
 از فروع اقسام رفم پیچه الکیوع فلا صلوة لا تهت و تعضر نسبت وضع حدیث فرع الپیدین یوسی ماسون بن احمد  
 هر و سے کرده اند و چنین است که راوی راضیه باشد و حدیث در طعن محابه در هیت کند و یانا صحبه باشد و میش  
 در طاعون میست باشد و میل نه القیاس ولکین اگر آن راوی منفرد است باه حدیث اعتبار بنا یکرده و الگیری  
 هم زده است کنند قبیل بایک کرد و اتباع هموی بعض الرؤسائے ویحال وضع بر و ضع اتابع هم بعضا  
 در وساست چنانکه از قصه غیاث بن ابریس هم پیشتر واضح شده اولاً لغایت لقصد الاشتراک و میا  
 حال وضع بر و ضع اغوا بقصده شهار است یعنی عرض ازا در دن حدیث غریب برگ غبت مردان شد  
 تا هر دیش در اهل دنیا و شهود گرد و دنیا خود وضع اشتمار در عوام پذیر گرایین نیز یکی از جمل اکابر اهل حدیث

است نووی در شرح مقدمه سلم نوشتہ کارین محل فحصه حدیثین است یعنی تو خلاصه ذکر کرد و ان المضعین قوی من  
 احوال رشحادیون بقیونی لا سوکت و مساجذ فیضیون علی رسول اللہ صلیم احادیث باسانید صحیح و قد حفظها فی ذکر  
 المضوعات بتکمیل الاسانید قال جفر بن محمد الطیاسی سے احمد بن حنبل و حبیب بن معین فی مسجد الرصاص فعما میں  
 ایدیہما فاعل صدرا احمد بن حنبل تجھے بن معین قال احمد بن عبد الرزاق قال حدثنا عمر عن قتادة عن انس قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قائل للهلال السیفیون سن کل کلمتہ سنه طایر امنقارہ من ذهب و ریشه من هر جان و خدا  
 فی قصہ من سخن عشرین پر وقت فعل احمد نظر لی یعنی تو چیزی نظر ای احمد فعال است حدثتہ بہذا فعال والملد سمعت بالا  
 پڑھ الساعۃ فعال فکست اجیع احتیف فعال کاشایی بیده ان تعالیجاواه توبہ الناز کیہ فعال کیمیں من  
 حدیثک بہذا فعال احمد بن حنبل و حبیب بن معین فعال اما ابن معین و بہذا احمد بن حنبل سمعنا بہذا اقتطع فی یحیی  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فان کان ولایتکن الکذ فعلے غیر فعال لذکر بن معین قال فهم قال لم ازل اربع ان بن  
 معین حنف و ماعلمنہ الائمه للساعۃ فاتحیہ و کیف عللت ای حنف قال فاذ لیس فی الدینیا کیمیں بن معین او احمد بن حنبل غیر کیمیا  
 البت عن سیعہ عشرت پیغمبر بن حنبل فخریہ قابل فوضع احمد بن حنبل کوہ علی و وجہ قیال دو یقین فقام کام تجزی بہا انتہی  
 و کل ذلك حرام بجماع من یعثد به و این ہر حرام است باحاج کیمکری اعتقد او و عبارہ یہ و دخوارے  
 لفظیہ لیکن خود و خصم فهم اوصو فیہ شدہ است ازوض فرمادے و گزمشل زنادہ دہل ہوشل روپیش محبہ و قدریہ  
 زیر اکذب بودن احادیث ایشان بر عارف بصیر غیر مخفی است و لذکر تعالی العلامی اشد الاصناف ضر اہل الزیدیہ  
 کما قال ابن الصلاح و کذ المتفقہین اذین بتجاز و انبیة ما دل علی القیاس لہ البندی صلی اللہ علیہ و آله و سلم انتہی اہل بعض  
 الکرامیۃ وبعض المتصوفۃ نقل عنہم باحاج الوضع فی الترعنیب والترهیب مگر انکیا ز بعض کرمیہ  
 وبعض متصوفۃ باحاج وضع در ترعنیب فضایل اعمال و ترهیب و تحریف از عمال سینہن قول شده در فتح الباقی فوج  
 الغیبة نوشتہ کرام قیمیت اذکر عین بنویس بوی الی عبد اللہ محمد بن کرام لفتح کاف و تشدید را و لغتہ اند تخفیف  
 را بانفع اکن و لغتہ اند بکر کاف و تخفیف را اد کشہ بہرہ میں است علی قارئی لفظیہ ہو والذی صرح باں مسجد و علی العرش طلاق  
 اسم الجوہ علی تیغی و ہم بدیعون زیادۃ الورع و المقوی المعرفۃ اتاتہ سعادی نوشتہ کارین جان در بارہ کرمہ کو گفتہ  
 فالتقط من المذہب رواہ امداد من الاحادیث او ناماہ و کہنلال بمحزین و خصم بر ترعنیب و ترهیب پھٹے  
 است کر دو بعض طرق ایں حدیث آمدہ من کذب علیه متعدد الیصلان الناس زیر اکارین کذب در ترعنیب و ترهیب برے  
 اتنا لام مردمان نیست بلکہ برے تقویت و تائید شارع است مذکور برشاع لیکن و بن احمد لال نظرست پھر تبید  
 اصلال مردم اتفاقی است پس اعتماد بھیوم مخالفت بناشد بدوی و در شرح مقدمہ سلم نوشتہ اجات العلاماء عنہ  
 با جو بته حسنہ و حصرہ ان قول ایضیل النازن ادیۃ بالخطاء تفقیح عفاظ علی ابطالہا و اہل الاحرف صیحہ بحال

الشانی جا بیت بع جعفر الطحا و اصحابه تخفیفیة انا لوححت لکانت للتاکی کیقدار تعالی فراظلم من این ترجی علیکم سد کن لبھیزی  
 النازی غیر علم لان افترا، و الکذب علی الدحیم طلقا سوا و قصد الاصال ام لم یقصد اثالت اث ان اللام یفضل  
 للتعذیل بل بیت لام الصیرورة و العاقبتة معناه ان عاقبتک کذب صیرور کذب ضلال انتهی و هو خطاء من فاعله نشاعی  
 یکون یالم عدم و حزن اولی نہایکون معناه فعدی صیرور کذب ضلال انتهی و هو خطاء من فاعله نشاعی  
 لان التغییب والترھیب من جملة الاحکام الشرعیة و این قول بجوار وضع خطاست از فاعله کن شده  
 است از جمل زیکر ترغیب و ترسیب مجمل احکام شرعاً یست و شرع محتاج بکتیل قسمیم ایهوا، ایشان فیت الیوم  
 کلم و شکم و تهمت علیکم نعمتی از دیات داده است برگش بد عدل و گواه است **۵** باع مرافق ایجت سرو و صنوبر است  
 شناس و سایر پور از کنفرست «ما وظایکن شیخ تکفنه و پاسکی بال جلیهم و قلنه عقیم فانه صدم لاجیان فی کمال شریعت  
 فضلاً لغیره انتهی و اتفقو اعلی ان لعدم الکذب علیکم صلی الله علیه وسلم من الکبار و بالغ ابو محمد  
 الجوینی فکفم من شعند الکذب علیکم صلعم و چهور اتفاق کرد اند با اکذب بر رسول خلیل علیه  
 سلم مجمل کیا است و ابو محمد جوینی والد امام الحرمین ابوالعالی شافعی مبالغه کرد و تکفیر شعند کذب بر رسول خدا عالم  
 نموده کوچی در شرح مقدمه علم کفتة کذب بر رسول خدصلی علیه وسلم فخش بزرگ دلکت شرگ است لکن  
 این بنی بس بوجب کفرش بیت تادیکه و می تحل این کند بنیاد دین ندیب چهور علماء و طویل است و شرح ابو محمد  
 جوینی والد امام الحرمین از تبریزی صحابه ایکم کبفر پیغمد کذب بر رسول خدصلعم نموده و امام المؤمنین این حکایت نداشت  
 از والد خود کرد که وی بار بادر دوس خود کفر بر سریں کذب علی رسول الدین اکفر و ایهقی دمه امام الحرمین عبد الملک  
 درین مسلم از پدر خود مخالف گشت و قصیفی این قول کرد و لکفته ایهقیه عظیمه و تواب قول چهور است که ایست  
 شکوه نشانی ایجاد ایتیانی سپری صفت کم روهیت حدیث و ضمیع بیان کرد و گفت و اتفقو اعلی عذرید و لم یحضر  
 و چهور اتفاق کرد اند بر تحریم روهیت مو ضمیع در حالیکه عالم باشد بوضع آن خواه باستند بیان نمایید و دن آن و  
 بر ایست که در احکام باشد یا و قصص من مو عظیه ویا در تر غیب یا در ترسیب که اکمقره نگایبیان و اضطرد گذاشت که قرون  
 بیان واضح باشد لکن بیان نماید که این مو ضمیع است بخلاف ضعیف که در مو عظیه و قصص و فضایل اعمال نه و میقا  
 ذو ایجاد و احکام حرام و حرام ایجاد میان بران رویت لقوله صلی الله علیه وسلم منیل ایت عین تجدیث یزی اینکن  
 نفعی احمد الکاذبین باید قول آنحضرت صلعم که ایسی صیغی روزی کنند رسید اند کارین در و فرمد پس کے احمد  
 السجا و بیان ات و لفظ کافیین پیشنه و صحیح هر دو امره بر تقدیر تینیه اگذب اند که مراد  
 از کاذبین یکی اسود بر کعب کذاب است که دعوی بیوت کرد و با اکثر از بیوت پیغمبر خدصلعم انجار سر کرد و دو مسلم است  
 الکذاب که مدعی شرکت در بیوت بود و این جهیزیت اسلام در خطبہ میخیج خود اخراج نموده و با چهل طلاق کذب کن که بیرون است

و شهادت زور را در شرع بپایه تک باعده بناهاده اند و کذب بر رسول خد علی الله علیه وسلم اغفل انواع و اتفاق اقسام در  
 است پس تهمچین کذب بی شبه و خویش نیز است آن حکم قبول روایت از کاذب پس مردم را درین باب خلاف است لذوی  
 شرح مقدمه سلم دو شرط است که نسبت علیه صلی اللہ علیہ وسلم عذری عیش و احذف و روایت روایات که باطل الاجراج  
 بجهیما فتواب حضرت تویه فقد قال جماعتہ من علم انهم احمد بن سبعیل و ابویکر الجعید شیخ الجباری و صالح الشافعی و ابویکر  
 الصیر فی من حباب الشافعی ما صحابه بجهة هم و متقدیهم فی الاصول الفروع لا توثر تویه فی ذکر ولا القبل روایت  
 ابداء تکلت ذکر الذهن ذکر هولا و المائمه ضعیف مخالف لقول ادعا شرعاً لقطع بصحته تویه فی بذا و قبول روایت بعد  
 از صحت تویه بشروطها المعروفة و هبته الا قلایع العصیۃ والسم علی فعلها او عزم ان لا يعود اليها وقد جمیعوا علی صحت روایت  
 سکان کافر اسلام و اکفر اصحابه کانوا بهذه الصفة و جمیعوا علی قبول شهاده و لفرق بین الشهاده والروایه فی بذا  
 استهله و سیاست کلام فی خود ایضاً اشاره شدی المتروک والقسم الثاني من اقسام المردود و همو  
 یکون بحسب الداری بالکذب هن المتروک و قسم ثالث از تمام مردود که روشیم برکذب باشد این  
 قسم زایل حدیث متردک نامند و این نوع خفت از موضوع است چنانکه گویند حدیث متروک او متروک الحدیث سناد  
 الحدیث این فرم زایل حدیث مطرد خامند و این غیر موضع است یقیناً و محفوظ هبته ایلی فرع متعلقات است کرد و تعریف  
 این فرع چنین کرد و آنچه که مترضیع فی مرتفع از موضوع باشد از امتردک و مطرد و مشاش حدیث عمر بن شمران  
 چار بجھی از حسن بجز از علی کرم الله و جده مثل عبید بن جعیل رضیک از ابن عباس است انتهه و گفته اند که حدیث چنین  
 از تویه کند و نشان صدق و امارات صلاح لایحه گرد و مقبول است و انکه این امداد کلام وی بطرق ندرت دروغی درغیر حق  
 بتویی بر جمیع و اید الکتبیه میست هست یکین و تسعی حدیث وی بحضور و متردک باشندار و المتنکر علی داشتے  
 و المثل المتنکر علی رایی من کائیشتر طرفی المتنکر قید المخالفه و قسم سیم از اقسام مردود  
 متنکر است و این نزد کسی است که شرط سنه کند و متنکر قید مخالفت راوی دیگر قویے با ضعیف بلکه گفتہ که شکر و هبته  
 متفاوت است که از هیچ جانب صلی علوی و معاشران یافته نمی شود خلاصه این بحث آنست که اطلاق متنکر کما هبته بر  
 شناسنامه و و داید و گمانی هبته طلاقش بر حدیث فرداید که آن امتنام و شاهدیت و این بسیار است در کلام محمد بن عثیل  
 و نسائی چنانکه صفت در مقدمه فتح الباری شرح صحیح بخاری نزد ذکر محمد بن ابراهیم التیمی و ابن عبید المدکفته و کا  
 مشکر صفت راوی واقع شود چنانکه گویند زیرا راوی متنکر الحدیث اور متنکر المذاکیر و تیمیان این هزو و فرق است زیرا  
 قول ایشان را مذاکیر مقصنه نزد را دیگر نیست چه هراوی متنکر ضعیف نیست بلکه این فتح و باشد که کثرت روایت  
 متنکر که نزد صبح بالذہبیه فی میزان الاعتدال فی ترجیح احادیث عتاب المردزی و مکجا هبته طلاق متنکر بر راوی فتح ایشان  
 روایت مذاکیر از ضعفانمید کما ذکر الکسندا وی فی فتح المغیث و اکثر اطلاق متنکر بر راوی آید بجهت انکه روایت کش

حدیث واحد را که از کرده‌الذین الدین العراقی فی تحقیق احادیث احیا العلوم و کما ہے طلاق سنکلیجیت پردازی آنها  
 چون کثرت منکیر در روئیت وی باشد پس درین هیئت تحقیق ترک حدیث اگر دو ذکر اسخا وی عن ابن قیم الجعفی  
 و کن الرابع والخامس و چندین است مکمل چارم خیس توپیش تفصیل این نیت فرضی غلط او کثرت تغفیل  
 او ظهر فسقه مخدیث را منکر پس سید طعون غلط و یا کثرت غفلت باشد و یا فیض ظاهر پس حدیث  
 آن را منکر خواهد و در عدم قبول روایت مطعون بین هر سهیچ شتابانه نیست و قول صنف فرضی غلط نشر  
 مرتب است و فابراست از فرم است و من موصولة به جاره تعلیمیه پاکه ملا علی فاری زعم کرد و هاست پس غلط راجع  
 بسوی قسم شمشاش از مرد و دامت و کثرت غلط راجع بقسم رابع و قول صنف اول هر فرقه راجع بقسم خیس محروم گوید  
 را منکر طلاق امر دو و غفت بلکه تعلیم او پوچیتیم شاد است پس چنانکه شاز جیم و حسن ضعیف میداشت چندین منکر از  
 صحیم و حسن ضعیف میداشد ذکر آن بیوگانی فی التدریب و خیره فی غیره المعلم ثم الوهم سطع بحیث  
 و هم و نیان را وی که بدان خطکار ده و روایت برسیل توهم نموده باه جو ثقت و دستے چنانکه در حق شعبه بن عجاج  
 لفته اند نزد طلاق اقیم طعن چنین گویند و هم فیض فلان اولا و هم او شک فیض فلان و هو القیم السادس ششم  
 ششم از وجوه طعن هست که تعالی تعبیک را و هست و آنما الفصیح بطور الفصل و دوچیزه از قسم ششم می‌بری  
 بنابر طول مکمل است یعنی میداشت که چندین یکیفت و اساسی الوهم باجنبت طول فصل و بحث و ان تغییری هم کرد و ای  
 بر تراخي است نموده شدان اطلع عليه ای علی الوهم بالقراءین الل الله علی و هم داوید الاطاع  
 یافته شود و بر توهم لقا این والبر و هم را وی آن و دوچیزه حصول علم ای هم بقسم ساده بحیث انت که اطلع بر توهم که  
 از غضن الفرع و اوقی انت که بجز خواص از اهل حدیث و گیری بے بران مطلع نگر و سخنات اطلع بر دجهات دیگر و الاطاع  
 یافته شد و هم را وی بقراین پنظام ہملاست اد است از برج و از اتفاق عقبیل باشند از اتفاق مرد و دو مشاش بحیث  
 انت غلت نزول مکمل در باره قراءة تسلیمه صدیقه و سیمان وصل مرسی و منقطع و قوانین والبر و هم را وی  
 آن حدیث از دصل مکمل یا منقطع بودن انت یعنی در دصل مکمل انت منقطع یا موقوف است یکیکن را وی برسیل توهم  
 از امر فرع یا موقوف تصل گر و اینکه اماین در هست که سند مکمل منقطع و موقوف متعدد باشد و یار و اوت هنها  
 اضبط یا کثراز روی عد داشت از روات اتصال درفع و اگر رواه اتصال درفع راجح بر رواه اسان اقطاع ثبت  
 باشد پس کم بصل درفع کرده آید چنانکه در باب زیادت ثفات رفتہ فعله هدایت مکمل خفته از مسام  
 مکمل است مگر و میکه ساعش از طبق و یگر شایست شود و بقار آن بامر وی عنده تحقق مگر و گویم مثال صل مکمل  
 مرکان لام فقره امام القراءة که از جمیع طرق ارسل است و صل اس بجز از طرق حسن بن عماره و امام الائمه الوجیف  
 معرفت نیست که اذکر الشوكانی فی نیل الا و طار و مشا و صل منقطع روایت خفیض تایم است چنانکه

احمد و ابو داود طیا سے وابو علی موصولے درکتب مساین خود ذطبہ نے درجم و دارقطنه درسن و حاکم درستد  
 از حدیث شعبه از سلمه بن پسل از بحر عنین از علقمین ابی دایل از پدر خود کش مهیت کرده از صدیع النبی صد  
 العذیز و قلم فامیل غیر المغضوب علیهم ولا الصدایلین قال آین خفیه بهاصدیه و لفظ حاکم درکتاب القراءت وغضون باحدوث  
 آنده این الهم وفتح القدير حاسیه ای گفتة قال الدارقطنی تعالی ان شعبه هم دیوان الشوری رواه عرض شج نسب  
 و فرق تعالی در حق بهاصوته و فیض علّتة اخیری ذکرها التردی فی علاکه کیل ای مسیل الجاری هل شمع عاقمه من پیقال  
 از دل بعد دو تابعیه استه ایه انته گویم در بخاری آنده کرسول خدمتی ایه علیه وسلم فرموده اذ اقام الامامین  
 فتوح امیر الحیدث پس قول نزد طلاق محلل بر جهودیا شد و رویت یعنی بهاصوته و مدبهاصوته در حق بهاصوت  
 مسیدادست در دیات خفظن خالی از ضعف نیست بلکه در دیات جهر کثر و اوضاع هست از خفضل بن الهم وفتح القدر  
 و پیغمبر میان دیات جهر و خفظن میان کرده و گفتة کم از خفضل عدم عفاست یعنی عدم مبالغه در جهر و پیغمبر  
 سیک فریب می بود در صفت اول چنان که در در دیات ایه انته علاوه برین آنکه در دیات بهشت است  
 در دیات خفظن لفظ و مثبت مقدم بناهی باشد نزد تعارض کما هوشیه و معروف عن اهل الفتن و میکنم اجتنب  
 ایضا فی قول الصحابی الیسته ایه ادخال حدیث ایه  
 متن حدیث در متن حدیث ذیکر است و مثلین از گفت مدرج مستفادگر دار خود لذک من اشیاء القائمة  
 و میان اندام شیاه فاحد که طاهر حاشیه هاست ازان رسیل بوجناح که ارسال دیروصول و وقف در مرغون و ابدال ایه  
 ضعیف بحق نبایر هم وفتح الباطی شرح الفیه در باره مثال تبدیل را که ضعیف بحق حدیث ابن حیی نزد نزدی وغیره  
 ایه ایه تو سے بن عقبه زہبیین ابی صالح از پدر خود ش از ابی هر زیه از رسول خدمتی ایه علیه وسلم رومیت کرده  
 من عرب مجلس افقه فیلطفه تعالی این یقیم سجانک اللهم وسجد ک الحدیث پس موسی بن ایمیل نقرے از وہیب  
 بن خالد باهی از هبیل کو رازخونت بن عبد العذین عبته بن حوده بیشه رویت کرده و این امام بخاری از احلل گرفته  
 و گفت ک این حدیث مردی از موسی سے بن ایمیل است واما مویسے بن عقبه پس ماعش ایک همیل محروم نفت  
 و راوی غلط کرده در تسمیه موسی بن عقبه وحال ایک ایشان تو سے این ایمیل است واین تفہمت و موسی بن عقبه  
 ضعیف ایه و محصل معقده ذکر بکثرة اللتب وجمع الطرق دریافت وحصول علی وہ باتی دله  
 پنجه تشن وکستغا و مجن طرق ده ساید گردد وفتح الباطی نوشتہ ک این چنانست ک عارف و متبہ تبتی و تجویز  
 طرق ده ساید حدیث اذ جامع و مساید و سزن اجزا کند در خلاف روات حدیث و خبط و اتقان ایشان  
 تا عمل گردد و ترجیح پیمان حلوم شوکر کیا این رویت درصلح وصول سیمیرل هر قوف است یا مرفع و خوارج  
 بن المدینی ک ایه ایه حدیث دشیخ امام بخاری میست گفتة الباب اذالم ترجیح طرقه لم پیش خطا و ایه ایه فهمدا



کانوایسر وان بسم العبد تعاوی ذوق تم المغیث شرح الفیه لفظه و بهذ البجم زالت دعوی الا اضطراب زیرا کفر ارائه آن صحیح علی  
 است پسچ یکی را در آن خلا فی نیست و با حادیث و گیرا زغل محضرت صلی اللہ علیہ والسلام ثابت شده خواه چن  
 فاتحه دارند چنانکه شیائیه گینه میندیاند از چنانکه نه سب حضیه است و محبت کیکه قابل است بهتر شیوه روزیت نجائز است  
 از اش که وی پرسیده شد از قرایت رسول خدا صلی اللہ علیہ والسلام مفت بو دفتر اس او دی پسخواند بسم العبد الرحمن الرحيم  
 و در حالیکه دراز شکر دیسم الدین را در از یکی والحسن شود را زیکر والحسن را در از یکی والحسن را آدام سمل ایند که گفت بود رسول خدیل س  
 علیکه وسلم تقضیه سیکر و قرایت را بسم العبد الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحيم الله يوم الدين اخر جمادی من شنبه  
 و ابو داؤد فی سننه و ابن خزیمه فی صحیحه والحاکم فی مستدرکه و دارقطنه لفظه آن داش صحیح است شوکانی گفته که حادیث ترک  
 بجز اگرچه صحیح ترازد لیکن اثبات ایج است بآنکه خارج است بمحیط صحیح پس اخذ بدان او باشد لایسا امکان ناویں ترک و این  
 متفقظه اثبات ذاتی است یعنی بودن و قرآن و هم وصفی یعنی چهاربان نزد چه بقرایت آن سوره منفتح از بدان در نماز  
 تقدیمانی در تکویح نیز بهتر شمیمه ایه تهیج داده و گفته که راوی بهره بث است در او ای اخفا ای و بثیت هقدم برنا فی بشد  
 و همین غمض الدوام العلوم و ادبها و این غمض الدوام علوم حدیث و ادق است لنو وی در تقریب گفته که اقسام علم حدیث  
 شست پسچ نزد راست غمض دادق و هشرون آن دشتن علل حادیث است و آنها علی بن المدینی گفته لآن یافت  
 حدیث واحد حسب که من آن کتب عشرین خالدیس عنندی تهیه کرد ای قوم بر کلام من رذقه الله تعالی فهم ما ثابت ای  
 حفظنا واسعًا و بعفره تامه بایت الرؤاۃ و قیام توائد نمو و باین فن فاضل گر کیکه داده شده است اور فرم  
 روشن بحفظ واسع و همرفت تمام بایت بر وات از غالیت و حفظ و ضبط و ملکة قویتی باکراسانید و ملتوی و مکار  
 باحال اسانید و متون دار و کرده ام کیا ازین امیتی تصل و کلام مرسل و یا متفقظ است و کلام کیشین هوت و قوت و فروز  
 و مدرج و غیر مدرج و مخلوب و غیر قابی بضریب و غیر ضریب و تفرد و عدم تفرد و مخوان از شد و ذو مختار است که قل  
 در سعادی و مرتضی آن باشد و طعننالمسیکلم فی الکافی می اهل هذا الشان کعله بن المدینی ولحمدین  
 والخادی و یعقوب بن ابی شیبہ و ابی صالح و ابی زریعه و اللدقطی و ازین بھیت گفتگوی کرده و درین  
 مگراند که از علماء ایشان اند علی بن شیعه و احمد بن سبل و بنیاری و یعقوب بن ابی شیبہ و ابی حاتم و ابی ذر ره و دقطی چیز  
 که بعد از دارقطنه می شد و درین باید و قدیقی صریح بآراء المعلل عن اقامه الجمیع عله دعواه و گاهی به چنان  
 باشد که عبارت معلل از اقامه محبت بر دعوی خود قاصر و کوتاه بود و تفییح و تغییر علت نتوان کرد و کاصلیه فی تقدی  
 الدینار والدین هم برشال صراف و رفیق دنیار و در تم یعنی معلل عبارت از اقامه حدیث و ناظر دولت حدیث مکمل  
 میداند که در حدیث قصوری است پسکن فرمیت بر بیان کرد و شذر و مکار ادش بذوق کنند چه ضرایف و رفیق دنیا  
 و درین سخاوه گفته که بجهت هنها آن بعض حنانه گفته اند مع فتنا بهذ اکمامتة عند الجمال و عبد الرحمن بن هشکر گفت

معرفت مذاکره شیوه ایام نفوذت للحال باعده من یعنی ثبت نهادگرین راجحه بعینه برخان اتفاق نظر لامرجحه لاقبیل و بالرفع و کمز  
لا یستند سی لذکر شیوه المد رج - شیوه الحال فت و هو القسم السابع پس مخالفت را که از اتفاقات که قسم هم از وجوده از  
است ان کانت واقعه دیگر تغییرالستیاق ای سیاق ها استاد اگر زین خالع فت و اغلب دیگر تغییر  
سیاق هنادهست یعنی خطا خدیثه راشنا بر هناری سوق گند و این کس مخالفت ایشان کرد و در سیاق هنار  
تصوف نمایشنا نسبا و مشتباهه در هم رادی باشد پس تفسیرش به عنوان خطا و یعنی ابن خلان و امثال آنچه انتباش  
و مشتباهه زیل گردند یا دیگر پس این نهیز جای اقسام درج الاستناد است و در تفسیر سیاق هناده اشارت است به شیوه  
لامبرگ احمد است و با اشارت است اینکاری قصیر بدن مضاف للیه است و بنا برین تقدیر تغییر ضفات رسیان الیه و از  
بدل منزه استاد بدل ازان است ف الواقع فیه ذلك التغیر هو صدر حرج الاستناد پس تفسیر که  
واقع شود در استاد احمد است راجح الاستناد نماین بیسیغ سهم شفول از باب افعال حجاجی در شرح الفیه گفتہ که بسب  
اور ارج رادی در استاد بدل ازان کلام خود را یا کلام غیر خود را اصحاب یا تابعین مختلف است بحسب اسباب و خواص چنانچه  
تفسیر غریب الفاظ کند که دانعه در جهت است ایند حدیث و این کثر است ایند حدیث هنی از تکالح شفای و حدیث هنی از بیچ مخالفه و مراقبه  
و حدیث الجار حق بیقیه زیری اکثر تفسیر غریب الفاظ حدیث راسیک د و یا غرض از ادراجه تعقیبی طلاق ای تفصیص عالم باشد  
و یا استنباط کنداز آنچه احمدی از در وات آنرا فرمید باشد چنانکه این سعدواز خبر که بایش بیاند فهمیده که خروج از نماز چنانچه  
سلام گفتتن جا سلشون چنین یافای شد از قراره اشیه زیر خملگرد و پس ادراجه کرد این شدیدت ان تقویم فهم و چنانکه  
عروه ش منزی از خبر کیه بایش نهیز بدهمید که بسب لفظ و ضم از من که خود ظننه شدید است پس ادراجه کرد و در این  
ایشیین در فرع را باید احتجت قرب شے راحکان شمر باشد و فرع بضم را اصل و بن یزد و ران را لوئید پس راد و این جهت شیوه  
فهیت و همان روهیت که در تفسیر بایی خوان نکرده و هو اقسام و ادراجه واقع در استاد برهار گوشه است این  
استقرار است هن تعلق اکارل ان یوری جماعة الحدیث باساید مختلفه فیه دیعنه دان فتحیع اکل  
علا استناد واحد من تلك الاستانید و کلیین که اختلاف فیه دیعنه دان فتحیع اکل  
حدیث را باساید مختلف و استناد باید تقن پس روهیت کن آن را ازان جماعت رادی پس روهیت ایشان را اهل اتفاق  
دریج کند و همه بہ استاد واحد ازین اسایید فرامهم ساز و ذکر اختلاف نماید و تسبیه ایشان خلاف جماعت را  
استناد باید تقن نهیز دار و مشاش شدیث این سودهست قلت یا رسول اللہ اذن بغض قاتل اکن جعل سید او هم یعنی  
قلت ثم اے قال ان تقتل ولذک من اجل ایطعم معک پس این استاد عمر بن شعبیل نکله در استاد و مصل بزم این اکد  
سیاق شیوه دشیق و این سود ساقط شده دهش و مخصوصه این تمیز در و مخدویتی بجهیل را بایان مفوده اند و قرآنی ص  
سوره فرقان طی قرش جمیع مفوده و گفته حدیث سیحان این بعد و دیگر این از حدیث شعوانه و مدل است لانه زاده فی

از آنستاده زنجنه، حمل نکر و هیت و سل بن جان منج است بر رویت متصور عمش فیضه، حمل عمر و بن شریعت را زیر  
 نگرده تپین خلاف واقع میان اجتماعات نابزیاوت یا تعقیب در سندر پرداخته بکرد و هیت کرده اند از ادای  
 از عبد العبد بن حمود و متصور عمش عمر و رازکرده اند در فتح الباقی شرح الفیده نوشتند و قدمیان  
 یکی بین سید القطبان روایت عن عین کار و البحاری فی صحیح فی کتاب الحادیین عن عمر بن علی عین کیمی عن عین  
 داعش کلامه عن ابی دایل عن عمر و بن شریعت را عبد العبد بن حمود و عین شعبه عن دایل عن ابی دایل عن  
 جبد العبد سعیر ذکر عمر و بن شریعت نهیه الثاني ان یکون المتن عنده لا کاظفها منه فانه عند باسناد آخر ضرور به عنده طرف  
 تمام بالاسناد الاول قسم دوم آنست که زدن راوی مشی به سناد واحد شدگر طرفی یعنی بعضی از من و احمد بن اد  
 شیخه است که آن غیرسنادی است پس رومی کند راوی اذان شیخ نام مساناد اول یعنی روهیت هر و متن میک  
 سند کند و بعض صیث را ببعض از سند واحد در ج نماید و هر دو سناد را میک سند کر و اند حال آنکه آن صیث را در سناد  
 و مشارش این است که ابوداود از زیده از شرک و نسانی از روهیت عینان بن یعنیه از عاصم کلیب از پدر  
 خود از دایل بن جبر در صفت صلوة رسول خدیل الله علیه وسلم اورده و گفته تلت لانظر لصلوة رسول الله مکہ میت یصید  
 قال فقام فاستقبل القبله فکبر فرعیده است حاذتا ذینه ثم اخذ شما لیمینه فلما اراد ان یک رفعه الحدیث پرسی دایل بن جبر  
 در آخرین حدیث گفته شم میتم بعد ذلک نه زمان فیه بر دشید فربت الناس شرک ایدیم یعنی رحمت الشیاط حافظ متوسے ز  
 مارون حمال گفت کای جلد این سناد درج است بنابر و هم و ثواب در بخاری داشت که هست که از عاصم کلیب یعنی  
 در صفت صلوة خاصه اورده و ذکر سمع ایدیه اذان جدی خذته زیر که این جمله تم جسم واقع است در سناد عاصم کلیب  
 از جبار بن دایل از بعض از خوش از دایل چنین سیر بن معاویه و ابوذر بن شجاع بن دایل قصد شرک ایدی راحمیت الشیاط  
 بد از حدیث پرسیده ذکر کرده اند در فتح الباقی نوشتند و جد کرند در منج الا سناد اذان راوی کمار و اجلیلین اینه  
 بد آنکه راوی از بعض حدیث لازمی خویش بعض از شیخ دیگر شنیده و هم در احکم کرد و علمه اذان هر دو رواهیت هنوز در  
 بیان ساعتی که بعض از ادبها و بعض از زویگر است جایز استدعا کنکن هر سه که زانی سعیر است در حدیث اینکه شما  
 از سعید بن یکی و عروه بن زیمر و عبد الله و علیهم کتابی که کسی از اند و هیت کرده و گفته کل حدیثی طائفه من جنینه  
 قال او امثال عائشة و ساق الحدیث لآخره حافظ این شیر گفته و اذار وی عکشی خیزی فانکش و بن الفانیم تبار فان  
 کل بیان من صحیع کمال النہری فی حدیث الانک فهذا سایع فان الایمی قد تلقیه بالقبول و خرجه اگر نکنیم  
 الصلاح و غیره اولاد و ای اینکه روایت کلواحد هم عن الارضه و دینکرنے روایتمن زیاده و نقصانی و تقدیریت  
 و اخبار دانیار و ندانیار اینکه دیگر سایع بسلم فی صحیح و مبالغ فیه و اما اینکار فلایوح عالیاً علی ذلک و ای میقتضی ایچی رحایا طاه  
 فی بعض الایمان و هنوز از نهیه و رایه عراستی این سکل را در بحث السایع علی نوع من الیمن و دشمن حلیم ذکر کرد



آن هستاده است پس آن اثر وی عنزه چنان روهیت کرد و مثاش حدیث ثابت بن هوسی زاده تی است سن کفر مصلحت  
 باللیل حسن و بهله بنهار و در بحث موضوع مکور شده که این از کلام شرکیب بن عبد الله است ثابت بنابر وهم  
 این حدیث شمرده و چنان روهیت کرد و از و می تراشگشته که از قصیده سنواری گفته که این جهان این نویزه را  
 از انواع درج شمرده و این سلاح را در هشتم موضع ذکر کرد و بحث شتابیت وی می باشد اینه اقسام مد روح  
 ال اسناد این کلام درج اسناد و جمیع بود انسان غلبش اول ظاهر است و قسم های این خیر با این تغییر در  
 سیاق هستاد حدیث آمده زیرا که سیاق اسناد مقتضی تنت که ذکر حدیث بعد از سوق هستاد گذشت این کلام از  
 طرف نفس خود بعد از سیاق اسناد ذکر نماید و امتا مدرج المتن دفعه اول بقیع فی المتن کلام لیست من  
 دام درج المتن می آیند تنت که درین کلامی واقع شود که از جمله متن تبیین راوی صحابی باشد یا غیر این سخن از نفس خود  
 متصل بحیث ذکر کند و می تغییر کلام خود را تباهید و سایع که تحقیقت حال آن بیش و یا بعد می شود و یا بعد می شود که این  
 کلام از جمله حدیث است و این تعریف مطلق درج المتن از مصنف است و محادی و گفتہ از المدرج اضافه  
 الشیء لغير قابل صریح او کنایت فی قدر میان این تعریف حقیقتی الحال این حدیث کویم این تعریف واضح است فتاوی تیکون  
 خواهد بیس ادراجه گذاشت در اول حدیث باشد با تپوکر اوی کلامی گفت و خواست که بر این هستاد لال حدیث  
 کند پس این حدیث را بلا فصل آور و اینجا توهم شود که این هر لفظ حدیث است و مثاش حدیث ابو یحیی است که  
 قال رسول اللہ علیہ وسلم سبقو لوضو وی للاعقاب من النار پس سبقو لوضو و درج است از قول ابو یحیی  
 چنانکه در در وائیت بخاری است اذ ادم بن ابی ایاس از شعبه زید بن زید از این یهود قول سبقو لوضو فان این اتفاق  
 صدیق علیہ وسلم قال ایل للاعقاب من النار پس ظاهر شنیدن حلم و دکار سبقو لوضو فروع است و حال این کل از  
 از قول ایهودی است که متصل بحیث شده بحیث بعوادی گفته که این نویزه ادراجه در غاییت قلت است فهم می شود  
 در این المطری شرح شیخ بن حنبل المکان از مصنف حکایت کرد که وی گفتة لم يجد لغيره المثال الا موقع فی طرق حدیث  
 بسرة الائمه ذکر و تذکر فی اثناء هم و گذاشت ادراجه در وسط حدیث باشد و مثاش حدیث عایش است نزد مکار  
 در بد و لوحی کان رسول اللہ علیہ وسلم تجییش فی غار حراء و هو التبیید للیلیالی ذوات العد و پس قول هو التبیید للیالی  
 درج است از قول زهری که اجزم الطیبی و مثل حدیث بسراه بنت صفوان قال محدث رسول اللہ علیہ  
 و ایا کسی لم یقول من س ذکرها او تبیید او فتنیه فلیتوضا دارقطنی گفتة همین عیین الحمید بن عیجر از شمام من عروه و رؤایت  
 کرد و در ذکر این شیئین و رفع وهم کرد و در حدیث بسراه ادراجه مفدوه و محفوظ آن است که این از قول عروه و بن بیان  
 گویم علام اورین بحث اطالب کرد و گفته که این حدیث شیخ است بحدیث مطلق بن علیه قال سهل رسول علیہ مسلم  
 عن س الرجل ذکر و بعده تبریض از فرانی می بسواله بضعه من در واه ابو داد والترندی و لیسانی در وی این می بخواه

امام بنوری گفته این شوخ است زیرا که ابو هریره مسلم اسلام اور بعد از قدم طلاق دوی روز بیت کرده است از هنر خست  
 صدیق ابوبکر و مسلم که فرموده چون دست بر سازد یکی از شما پر زکر خود و نیکیت میان او و عورت او حایل چیزی  
 پیران یکدیگر و خود را کند رواه الشافعی والدارقطنه و بنابرین روایت ممکن است جمع میان هر دو جمله شخص برس و میان  
 توبت بعدم شخص بر تقدیر حمله است چنانچه حدیث ابو هریره مشهور است بدان و لین بدان نام است که نزد حفیه سیخ احمد فرموده است  
 آن را بواسطه حمله توب است حرمت مصادر است ثابت نزد را و اگر بدان حمله توب است ثابت شد و بخلاف  
 شایعیه که نزد داشتن در هر دو حال ثابت نشود همچنان شخص و ضوئی امرات نزد شناسنیه شد طبق عدم حمله توب است  
 بخلاف حفیه و آینین همین این ناخص مفید است در شخص قول حفیه از طرف شافعیه والعلکن **۵** تخفی غم شکست  
 من که اراده سیال است لحیب درج قصاص است و تاره ای اخراج و هوکا کثیر و گاهی ادرار و در آخر حدیث  
 باشد و این اکثر است بجهت و قوع یا از روی استعمال یا از روی شهرت و بعض گفته اند که در اول اکثر است بدل آنچه  
 را وسی اراده است لالا بجهت کند پس حدیث را بلا فصل آرد و تینین ادراج نکند و سایر مکان بر ذکر هم حدیث است  
 اما قول اول راجح است و مثال ادرج در آخر حدیث علم از عبد العبد بن حود است ان رسول اصلی الدین پیر والده و م  
 عالم از شهدت اصله اتفاقاً قال التحیات سه ذکر این حود و اذ مللت مذاهده قصیت صلوتگان اش شدت ان تقوم فهم  
 و از شهدت ان تعقد فاعده پس ادرج کر و این حود در آخر حدیث نادانه فلت الخسخاوی گفته که این زیارت را زیارت  
 بن عمار که ملقب است اخیر است بجهت مرفع وصل کرده کما قال جمهور اصحاب عہد فی روایة عن الحسن بن حنبل قال اعم  
 سبده المذکور و عبد الرحمن بن ثابت بن ثوابان که راوی اتر حسن بن حرم است سوقوت را از مرفع حمله خش و گفته  
 قال این حود نوی در شرح علم گفته اتفاق الحفاظ على انه مدرج مع انة لوصم رفعه لکان ظاهره معارض القول اصلع  
 تحدیه شده میان این خطابی حجیمینها علی تقدیر التسلیم شد عدم المأذون بآن تو لقضیت صلوتگان هم مذکور است و اینجا  
 جمهور اهل حدیث ادرج این حدیث رفتہ اند دعا است یا بر فم اخیر حدیث مسترش و بدین اثبات سیال مذکوب  
 خوار خود کار از پیش بروه **۵** آنکه دیده تحقیق و ده هر یک قدر را با چونکه تارکه هر سو ششم دیگران بینش  
 کو و این این پیش محل توجه از صاحب دیا پیش زیرا که دیگر فقیه است نه حدیث این است که در هر یاد زیاده برده جای او  
 سهو و خطا در مسائل فقهیه رو واده چنانچه بر طبع حفظ نیت کار نفع بعطف جمله عله جمعه زیرا که این  
 نوع ادرج فی الواقع بعطف جمله حملی ایدیش تقلیل از لفظ سابق و تینیش از لفظ حدیث ممکن است بخلاف  
 آنکه بغير جمله اش آن دقيق العید گفته شد که ادرج از لفظ تایع اشده که مستعد اش از لفظ سابق ممکن باشد مشکل است  
 آن اصول است ادرج که در وسط حدیث واقع شود پس آن ممکن است لایه مگر واقع مقدمه بلفظ مردی سے یا محفوظ عليه  
 بروا عطف باشد که ما لو قال من بس نهشیمه و ذکر همیتوضاً بتفذیم لفظ نهشیم بر ذکر چنانچه وار قطعه از طرقی ایوب

بفتح سک شن ذکر نه ملیت خدا اور وله کان عروة یقول او اسن فحیہ و هشیم و ذکر خلیفه ضاک و درین جن اور اخضف  
 باشد زیر که درینجا اتصال غلط بیگان است که دے از لفظ رسول خدیلی اعلیٰ وسلم است تکین حقیقت است پناہ کو  
 مصنف گفتگو که اور ارج خواه در اول باشد یا در وسط یا در آخر از انتقال حکم خبر نیست پسون دلیل موثر بر ارج تغییر  
 قدر فایم شروع و هر لمحت و دو نظر ایضاً او بدرج موقوف من کلام الصحاۃ اندام من بعد هم  
 بمر خوضع من کلام النبي صلی الله علیہ وسلم من غیر فضل فضل هن مدح المتن و یا  
 صفات بسبب وجیح موقوف از کلام صحابه بن بعد ایشان بشد در مرقوم از کلام بنے صلی اللہ علیہ وسلم بغرض  
 تیسیریان هوقوف و مرفع پس این رادر المتن گویند تینه کلام صحابه و یا ائمه یا ابا عین یا ابا شعیب ابا عاصی شده  
 بر فرع از کلام و صلی اللہ علیہ وسلم بغرض فتحیز زمان برد و یگر کس کان مرفع است و تعبان روایت کند و اعظم  
 بر قول ابو عییر سیان و دوچی خل کردن شن دو آمدن در شتے و یک گزنه ایضاً لصراحت و قول دے من کلام الصحاۃ  
 موقوف است و قول دے من کلام النبی صلی اللہ علیہ وسلم این مرفع الگفتہ شود که موقوف قول فعل صحابه کو نہ زدن  
 بعد ایشان را این طلاق موقوف بر غیر قول صحابه کرد و نشو و نگر بقیید چنان که گویند حدیث کناد کذا و قفر طلاق عطاء  
 او طاؤس و نزو طلاق مخصوص صحابه است گویم این طلاق انتقال عموم مجاز است و بدل کلا دراج بن مرد دیده  
 مفصله للقد در المدح صادر از درج و ادراک کرد و هشود ارج بوج در و ایت و یگر که مفصل بر ایقدر درج  
 از درج فیه باشد و مراد از درج فتحیز است که در آن کلام بعضی روات اور ارج یافته و مشاش روایت ابو داؤد  
 است و رقصد شهد از این هموک پیشتر نذکور شده زیرا لفظ اذ قلت به این زمین معاویه قول این سعود را  
 بحیث مرفع وصل کرد و این قول از احادیث حدیث مرفع ساخته لذات اقال الخطیب فی کتاب المسی بالفضل للصل  
 المدح والبیهقی فی المعرفة سخا و ایضاً لفته فصل اقوے از وصل اوست زیرا که فصل فضلا بعض روات بر  
 اصلت انتهی ای بالتنصیص علی ذلك من الروایی و یا ادراک کرد و شود ارج تبصیر و تصریح این  
 از طرف راوی و مشاش حدیث صحابه سلم است از عبد الدین حسون قال سمعت رسول اللہ علیہ وسلم یقین  
 ایت لیشک بلطف شید ادخل النار و فلت آن اعنان ایت لایشک بالذخل الجنة تو زوی در شرح سلم لفته ما اقتدار  
 این سعود علی رفع الایفهین فی ضم الایخی الیها کلام نسیقال القاضی عیاض وغیره سبیل سمع من النبی صلی اللہ  
 علیہ وسلم لا احد بھا وضم الایخی لما علمنہ من کتاب اللہ تعالیٰ ووحیه واحدہ من قصصه اسمعین النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 لیکن نزدیک پرس این توجیہ وهم رار و کرد و درفع هر و لفظ ثابت کرد او من بعض الائمه المطهعین و یا  
 ادراک هشود ارج تبصیر بعض ایضاً طبعین این مثل در قطبنه خطیب ابو بکر بفادی وغیرها او باستحاله  
 کون النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ذلك و یا ادراک کرد و شود ارج آنکه گفتن خضر علیه علیه وسلم

آنستیل ایشید و غایش حدیث ابو ہریره است هر فوغا نزد بخاری وغیره درباره حقیقت مکروه و لفظش این است **الحمد لله رب العالمين**  
 والذی نفعه بیده ولا بجهادی سبیل الله وحی وبرایه لاجبت ان امور و اما ملوك پس قول والذی نفعه تا آخر  
 از کلام ایه هر چیز است زیرا که نفعه رق ازوی سله اللذیه و لم تحيط میست دنیز والده **انحضرت صلمه** و مرا  
 وقت هم بودند و بود که حاجت بذکر برآفتد وغیره بعض روایات بصیرح آنده والذی نفعه بیهوده شکل  
 حدیث دوست ای شجرة تضمنه چیز ای کلام را که است از کلام رسول خدا صلحه اللذیه و لم در چنف  
 الخطیب فی المدرج کتاب ای خطیب ابو بن نجاشی وی درج کتابت ای حامل نوشته و نامش **الوصول**  
 المدرج فی الفعل نیاده وصنف ای شخص کرده و مرتب به ترتیب ایوان و فصول ساخته و چنرا بران افزوده  
 چنان گفت و لخخته و نزدت علیه قد رسید که مهندس او لکثر فکله الحمد وصنف ای شخص کرده بعد  
 و چند یا اکثر ای زیاده کرده و ناشی تحریر المدرج به ترتیب المدرج ناده **شناوه** وغیره گفته که تمدیر واحد ازین ای  
 او را ج حرام است و اجتناب ایان و حسب نیاز ایک در شابق تبریز قیس است و هنافت قول بیوئے غیر قابل لائم آید  
 ایان اگر او را ج برای تفسیر خط غریب بش مژا بند و محاقد و مخابر و عایاد و خوان باشد چنان چه زیر حدیث  
 بیکر وند پس این طرح است ای **التفع علیه شرح الائمه المقلوب** او ایکانت المخالفت بتقدیم  
 او تاخیر ای فی الاسماء کمره بن کعب و کعب بن مرکه ویا مخالفت واقع در سیاق **شناوه**  
 تقدم یا تاخیر در اسماء روات یا شدش مرد و کعب و کعب بن مرکه که زاده ای سبب طرد هم و غلط در سیاق ایان  
 بجای کعب بن مرد و کعب کوید و مثل سلم بن ولید که قلب شد و ولید بن سلم کوید پس منصف مشترک ای  
 راوی سیان نمود و گفت کان ایم احمد هم ایم ای کا حسن زیرا که ایم احمد هم پدر و گیر است **الگفته شو**  
 که در بیجا کلام مصنف شرحت بانک قلب و قلب پیشود و رهار روات یعنی در همان ذرین پس گفته و تدقیق القلب فی  
 المتن و این نیافرای مذکور نهادست گوییم ای تفصیص شیء نفع اعد الازم نه آید و مصنف چون که در صد و بیان همین  
 روات است ای یحییت تقدیم پیش روات نموده **فهد** ایم المقلوب پس ایک در راوی تقدیم و ای خیر ایشند  
 ایز المقلوب گویند **سیوطی** در شرح تحریر **لغتہ مقلوب** الایاد است کیم احمد هم ایز روات ایم پدر و گیر باشد و هم رواز  
 یک طبقیا شدند پس ای تا بس هم ایم احمد هم ایام و گیر قلب خانی نهادنکنی مصنف تقدیم طبقه واحد و یک هزار و  
 هم در را ترک کرده زیرا که مقلوب بمحض در یک قسمیت و الخطیب فیه کتاب رافع الاریات و خطیب الیک  
 بعد ایوی را درین باب کتاب میه است موسوم برافع الاریات شیء المقلوب من الاسماء و الاسماء مجلد ضخم شناوه  
 و در شرح الفیقه که شیخ یا نیز درین کتابت نه تاییق نموده و موسوم کیا ایقدر بشه شرحه المقلوب بخانه و گفته که مخد  
 من افراده مع میدر الحاجة الیکیت ادے الاعمال پکه عالمیت الواحد ایجاد اذواق القلب فی الصوابی و یوچک

فی کلام الترمذی و فضلا من دو نسخیت یقان من بنی الباب عن عطیان و علان و مکون الواقع ان حدیث واحد حملت علی  
 راویه و قد کان بعض القدماء بیان خیزی عیب من در قرآن فلک انتہی اندیشه قلب در سناد و قسم است سه او عده  
 و عدای نیز دو گونه است یکی پیرا اغراج و تصدیق هنار و تیریح آن دو مرتبه قصد متحان محمد و کسانی ذکر شده  
 در قلوب ایشان کثیر الوقوع پس از مقولاتی متن است و اینها اکثر این تصانیف از ذکر قسم اول مکانت اند اینها  
 در بحث موضوع بر موضوع المتن تقدیم کردند اند بنابر کثرت و توزیع آن با اینکه گاهی به حدیث صحیح باشد و سندش  
 موضوع بود و قد بیفع القلب ف این ایضاً گاهی به قلب در قلن نیز افتاده بجانانک در سنده اتفاق شود  
 اما بعض تسویه فرق کرده اند بناینطور که قلب اگر عدد اتفاق شود از ایصال نامند و اگر بدین عدی است از این  
 قلب گوتید و لهذا ابن حیوانی وغیره ایصال را نعم مستقل ساخته که اینکه حدیث ای هر یه سند عند  
 فی السمع للذین يظاههم الله في ظل عرشه مثل حدیث الهریون ز دلم در باره آن هست که زیر عرش رای  
 یابند و لفظ حدیث نزد بخاری و ناسی چنین آمده عن ابی هریره شمعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم تقول سعید  
 اللہ طلبوم لاظل المظلوم حادل و شابنا فی عیادة اللہ و جل طلب علی المساجد و جبلان تجاوی فی اللہ اصطفاع علی فنك  
 و تقریعاً لیل و جل و حتماً هر رقة ذات منصب و جمال فعال فی اخاف اللہ و جل تصدق بصدق قدر فاعلها فی تمام شمار  
 اتفیق یکیه و جل فکر اللہ خالیاً خاصت عیناه ففیه و جل تصدق بصدق قدر اتفاقاً حتى لا تعلم  
 یابند ما شتفق شمالیه پس در حدیث نزد چنین آمده و جل تصدق بصدق قدر اتفاقاً حتى لا تعلم یکیه اتفاق شمار  
 چنانکه در در هیئت سلم اتفاق است فهذا مما القلب علی لحد الارواه و اینها هر چیزی لا تعلم کشمالة شتفق  
 یابند کما فی الصھیحین پسر ابن عبات بعض فتنیت و زیراً کیمیت که حتی لا تعلم شما لا اتفاق یکیه چنانکه  
 در صحیحین است نویی در شرح سلم گفته تکذا اتفاق فی هجیج نسخ سلم فی بلاذ ناییر و کذلک الفتاوی فی عیاض عن همیش  
 پدایات نسخ سلم لاعلم یکیه اتفاق شمار و یکیم المعرفت شتی لا تعلم شمار اتفاق یکیه تکذا ارواه والک فی الموطا و الحوار  
 فی صحیح وغیره میان الائمه وہرو ایکلام لان المردوف فی النفقه فعلمیا بالیمن لایشمال قال الفاضی حدیث اینکون  
 الوهم فیه اس لیت قلنه عن سلم لامن سلم پیل اد خال بعده حدیث مکتقال بشل حدیث عسید و میں البخلاف فی  
 قول در جل طلب علی بسجد اذ اخرج منه خشیید و غلکان ردا و مخالفا و ایه الکت بنی علیک مانهش علی بدان انتہی و آن  
 امشد القلوب این است حدیث ای هر یه اذ اصلیه احمد کم فایبرگ کمایبرک البیر و البیضیه قی قبل رکبتیه زیر اک صل  
 و بعض رکبیه قبل میدهیست کما فی احادیث ولی بن حجر و رواه الترمذی اوثانی و ابن هابد والدارمی و احمد و حاکم  
 پس نزد مالک و اوزانی و احمد در روایتی ازان است که محب برس مصلحت انتہی که وضع پیر بن بزرگین پیش  
 از بکیق کند پس در جد رایل حدیث ای هر یه و چهور فقهاء محدثین یعکس این رفت اند بدیل حدیث ولی شنکو راین پیش

وزرا و معاو کفته حدیث ای هر ره آن را بستن بمالک و غیره انقلاب علی بعض دانه و نگران الامال موضع بدین مثل رکبتی کما  
آخر جمله شیوه نقدم اصر و اته ذکر اکتیله علیه بین گفت لادان او لمه یا لف فانه اذ او وضع بدین قتل رکبیه  
برک کماییکه بعد از هر آن وضع بدین اول اسحاق از حدیث ای هر ره خطر اضافا فائز و می عنده که انتبه دام اول  
منصف در بیون المرام در حدیث ای هر ره تو سے از رو سے سند از حدیث و ایل پشت بجهت اکر و مرشد باز حدیث  
ابن عمر سیست کرد سے وضع بدین قتل که بستین سیکر و صحیح این خنزیره ذکر الچباری تعلیقا پر این مخدوش فیسیت  
چند و جو یکه اکر چنانکه حدیث ای هر ره زرشا به موده است هچنان حدیث و ایل نیز شاهد است از عزم و عهد  
بن حود اخر الظها وی عینها و قوم اکر در ره است ای هر ره خطر اب است چنانکه حافظ ابن قیس سیم گفته سیم آنکه  
ای هر ره ایش سناقض از خروی است و این همه احتمال در حدیث و ایل نیست گویم و چاقو سے بودن حدیث ایه  
هر ره و مکر حدیث و ایل که مت سند است که در سندیت و ایل شرک قاضی است و آن ضعیف است گر اکنکه گفته شود که  
از رجال علم است و دیگر اکنه ضعف نجاست بوجود شاهد صنف در فتح الباری گفته و من ثم قال اللہ عزوجل  
الذین علی الآخر من حیث استه نهیه نهایتی فی حل بن الاعلام و الحجیج عن بر الحسن بن العلام و اذ مشکل طلاق  
المتن است حدیث ابن عمر از حقیقت فوق بیت حفصه فرمیت رسول اکنه صلی اللہ علیه وسلم لیقیفه حاجتہ متکبر بالقبلة  
الشام از چهارچین و غیره و ابن جبان لیظمه تقبیل القبله متکبر بالشام و هیت نموده آنخواهی گفته که زانی شخوه  
صحیح معتبره قدیمه جدرا و همه قلوب و از هشله قلوب البیت است حدیث ان این ام کنتم بیون بلین فکلوا او شربوا  
حتیه بیون بالان در جاده و ابن خزیره و ابن جبان سخاوهی گفته که این قلوبست زیرا که مشهور چنانکه در ره است صحاح است  
بلغه ایان بلاایون زن میل فکلوا او شرب بواحتیه بیون این قلوبست زیرا که مشهور چنانکه در ره است صحاح است  
حل از انقلاب باینطور که میان هر دو تساویه باشد و جوابش از این که این چنین نیست بنابر اکد و بعض رویایش  
آنده ان این کنتم کان ایعے کان لاایون تیکیا لمحه تسبیت و آنچه در یافت شد که قلوب البیت گل است قلوب البیت گل است  
مضر باشد چون قصص و مکار شد چنانکه در حدیث هنی از بر دک است و گل است در هم قصص و مضر باشد چنانکه در  
حدیث اخفا صد قدر شناخته شد و قلب گل است بشهادت نفس عبارت ره است و گل است از جهت نمالفت  
و امر واقعیه منقول و مخالفت الکثر و ایات از ثقات اثبات و گمکش ذکر خواهد شد المزید فی متصصل  
که سایید او ان کانت الخالفة بزیاده را و قه اثناء کا استاد و سلم میردها  
من ذاتها و یا مخالفت واقع در سیاق شناوب زیادت راوی در سلطه شناوب باشد و کمیکه این ذات  
را و کنکرده اتفاق احفظ است از اکنکه این زیاده کرده آتفق اسم تفصیل درینجا از مزید آمده چنانکه در حدیث است  
او این بحسب لکب الرجل المحازم داین نزدیکیه که ماضی او بر چهار حرف باشد قیاسا آنده و نزد غیره سے زمانه

سماع از عرب فهد اهو المزید نه متصل الاسماء پس هفتیم رامزیدن تصل الاسماء  
 نامند و مشاش حدیث لا تجد اهل القبور ولا القصوں الیها است اپس ابن بارک درهنا داین حدیث ابی اویس  
 خولاںی راسیان ببرین بعید العدد و دانک بن سق زیاده کرده و جماعت از شفعتات ابا ادریس زیاده کرده اند  
 ترندے گفته قال محمد یعنی البخاری حدیث ابن المبارک خطاط خطا فیلی ابن المبارک وزاد فی عن هنی ادیس الحجلا  
 دانما هم عن ببرین عبید العدد عن دانک بن الاصفیح که زاده عرب واحد عن عبد الرحمن بن زید بن جابر ویس فی عن  
 ابی اویس الخواری و دانک بن عاصی و بسریج بسید العدد قد سمع من و اشکش بن الاصفیح انتہی و این حدیث راسلم در صحیح  
 نیز اخراج کرده بدون ذکر ابی اویس خولاںی و قتل حدیث الساک طهرة لفغم ممناۃ للرب که سعیان بن عیینه از  
 سحرزاد محمد بن اسحی بن ایمان از عبید العدد بن محمد بن عبد الرحمن بن ابا بکر بن ایوب ایشیت کرده پس توک  
 عن سحر زیادت است که حفاظ مثل حمیدی شیخ بخاری و غیره از این یعنیه و بن این زیادت روایت کرده اند کذا  
 ذکر الهمخادی فی کشی لالغایه و شرط دران یقع التصیریح بالسماع فی مرضع الزیادۃ و شرط و قوی تصریح  
 این نوع زیادت از آنست که تصریح سیان راوی و مردوی عنده در مرضع زیادت واقع شود یعنی اگر حدف زاید سیان  
 راوی و مردوی عنده در مسند ناقص تصریح یا اخبار یا اسماء و کوآن از یعنیهاست که مقتضی الصال است پس  
 حکم برای هنادیکه خالی از هم ناییست باشد زیرا که سماع و کنایت با وجود تعان و کنایت درین صیغه  
 سهبویاغلط از راوی باشد سخاومی گفته و لائتنی حکم بالخططا ام به سهبویا یکون کذبک اذ المدارفی ذلشنان علی غلط  
 الظن فهماند بشیط ظن الناید اذ الرأی حکم و لبعکس انتہی و لآلفتی کان معنعن امثلا هنرجت الزیادۃ  
 و اگر تصریح بسماع نیست پس اگر آن حدیث مصنف است هنلا ترجیح بحسب زیادت باشد یعنی اگر سیاق هنادی حدیث  
 بصیغه فلان عن فلان و یا اند آن از صیغ اوكا احتمال عدم تصال داردند واقع است پس درین حین زیادت راوی  
 ثابتگردد و عمل هنادیکه مشبت زیادت است تحقیق شود و مصنف اقبل در بحث مرسل حقی گفته که زیادت راوی  
 سیان هردو دو بعض طرق غیر کافی است بنابرایک حمل است که از فرید باشد و درین صورت حکم که کنندن هنادی  
 تعارض حوالی الصال و نقطه خلیفه بادی درین باقیتی نیز نوشته و سو سوم پیشیزی رمزیدن فی متصل الایند شفعت  
 المضطرب او انتکانت المخالفت باید المراد الراوی و کلام روح لاحد المراد اینین علی الآخری  
 فهد اهو مضطرب و این مخالفت واقع در سیاق هنادی بی ابال راوی پاک و گیری باشد و مرجم یکی  
 از خود راهیت برگیر و موجو و نیست پس این را در صفحه اهل حدیث مضطرب نامند که بر این انتکانت  
 بفتح راهیم مکان روزین پنجه است گوییم یکلام ما فظ محمل است که سیوی می در تدریس الراوی شرح تقریب نوی  
 بسطان کرده و گفته مضطرب انت که ادار و شود بر او مجتمعه ستقاربه از راوی واحد در باری زیاده از زد و اد

یا از روات و مرجم موجود نباشد پس اگر یکی از دور و مهیت یار و ایام راجح شود و بخط راویش مشاهد پیش صحبت راوی  
 با مردمی عذر یا منذ آن از دوچه ترجیحت حکم را داشت راجح را باشد و حدیث هفظ ببند و مر جو حداش اینکه باشد  
 اینسته و بالتجاه اگر در سنا داد و متن از راوی عذر اخلاق اینسته و تکشود تقدیم مایا خیر بازیاده یا لغدان یار و صلن فایل  
 یا در اثبات راوسے و حذف آن یا ابدال راوی مکان راوی و یکی اینستی مکان اینستی یا تصحیف و سما دند یا اجزای متن  
 یا در خصوصیات راوسے و حذف آن و مرجع موجود بخواهد از احادیث هفظ بخواهد و بعضی مصنف ذکر کرد و تعریف هفظ  
 الائمه است و تحقیقیں نیز برخان است که در قلوب گفته شد و تعریف هفظ المتن از کلام سیوطی که نذکور  
 شده واضح است و همواری نیز الائمه اغالب و قوع هفظ ارباب در سنا داده است این بحسب ضعف هفظ  
 باشد بنابر عدم ضبط روات که در صحیح و حسن شهادت متن اخلاق را قم در سنا داده است ابوبکر صدیق است  
 از قالب رسول اسلام راک شیفت قال شیخیت ہو و آخر انتشار و اه الترسی غیره که اخلاق را قلمخانی گفته این یعنی هفظ  
 است زیرا که مردمی نیشت گمراحت طبق ای حق در و سے درین حدیث اختلاف کرد و اند قریب بده و جه پس عرض ای  
 از دوی طبق ارسال و بعض طبق اقصال بعض طبق سند ابوبکر و بعض طبق سند سعد بعض طبق سند  
 عایشه کرد و اند روات آن فحافت اند تبریزم بعض بعض تکن نیست این صلاح در باره متن اخلاق را قلع و این داد  
 و حدیث هفظ برای ستره اور ده و لفظ حدیث این است از صد احمد که فیصل شیعیان مقاوم و جنگی از اصحاب اینها  
 بینت می خواهد طبق اخلاق رواه ابو داود و عبد الرزاق فی جاسمه و احمد فی سند و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیح عن ابیره  
 تخاری و در شرح الفیہ گفته که درین حدیث بر راوی آمیل بن امیه هنلت بن سیار رو و داده تیل عذر و محمل  
 بن عمر و بن حریث عن جده حدیث بن سیلیم عن ابیره و قیل عنده عن اکرم و بن حریث عن ابیره و قیل عنده  
 ابی محمد بن عمر و بن حزم عن ابیره عن ابیره و قیل عنده عن ابیره و قیل عنده عن ابیره و قیل عنده  
 عنده عن ابیره و قیل غیره و لک امام احمد گفته که نزد فقد ستره هفظ راستره که اند لیسته و ایزه بر زمین کشند بمنال ملل  
 و زن و جمیل و امکن کلاش این حدیث هفظ بست لیکن این همام در فتح القدير گفته ان اینسته اولی بالایت از هم قصده  
 جمع الخاطر بر بطاطا اینکه اینسته و برای متن اخلاق را اسناد و المتن حدیث قلیلین راعظ فیه و مالکی نیز  
 پیرا اور ده اند و جمیل و ایل حدیث و شافعیه تصحیح گردیده اند چنانکه تفصیل این جمال در بلوغ المرام و شرح و  
 سک المختام نذکر است و قول با خطر این سند است و دقیع فی المتن و گاهی هفظ ارباب در متن واقع شود  
 از راوی واحد یا از روات که بعضی میکند و بعضی دیگر مخالف و جاول رویت کشند و مشاش حدیث فاطمہ نیز  
 است که گفت مثل سول العصیان علیه وسلم عن الزکوۃ فعال این فی المآل لحقی سوی الزکوۃ رواه الترمذی  
 در واده این جمیل بذکر لفظ این فی المآل حق سوی الزکوۃ در فتح الباب فی شرح الفیہ گفته که این حدیث مردو

بنا بر ضعف روایی که شیخ شریعت است بنابر اضطراب بالانکه صحیح میان هر دو مکانت که اول مجمل پرسیده باشد  
 و ثانی بر و حب اینچه گوییم اسن ترازین حدیث دسته ای اضطراب واقع درین حدیث بسطه است که مردی از این سبک  
 قزاده بسم اسدالحریر ارجیم در صلوٰۃ نذر اول و نه در آخر آن است و حقیقت پشتیز درجت معلم طور شده  
 و از هشکارین نوع است حدیث جمیع الوداع که مردی در صحاح است پس بعض روات لغتی اند که شخصت مقتنع بود تعزیز  
 لغتی اند که قارئ بود بعض لغتی اند که مفرد بود بعض لغتی اند که اول احرام انتیقات بعمره ابتدا بود بعد از احرام پس  
 بعیض ملهم اخلاق اتفاق شده که آیا کدام کی ازین فاضل تر است پس هر کیک بدانچشم زدن وی به صفت رسیده  
 اگر عجاج گرفته و حافظ این قیم درزاد المعاوی بر صحیح جایز قاران بودن شخصت داده و درین باب بخط کلام منفوذه و نوشه  
 در شرح سلم نیز تین خلاف پر درخته و علم اضافی حدیث تعدد روایت درباره صلوٰۃ کوفت را نیز مجمل اضطراب کرد  
 اند و سیاست چهارم که لکن قبل ایجاد الحداث بکاه ضطراب بالنسبتی الاختلاف فی الملت دون اکاسناد نیکن  
 حکم محمد است بر حدیث باضطراب اینست اخلاف درین نذر سنا و قلیل است و این استدلال برای فرع و هم است  
 ناشی از کلام سابق است یعنی جایز است که ضطراب بغضنه قلیل باشد و این بعبار حکم محمد است کیشتر صنف جواب داده که  
 محمد است بر حدیث باضطراب درین نذر سنا قلیل است لذوی لغتی ضطراب غایب و قویم در سنا و قلیل است درین قلیل  
 و تکان است و در سنا و قلیل معاذن ایک را کوای در او کار و ای روتات می اید و فتح الباطنی شرح الفیہ نوشته و اختلاف شنید  
 و هر فال غالب یکون با خلافات فی صول و ارسال فی اشباع را و مذوقه او غیر ذلک و القصیة ایخته خلاصیکوں ذلک است  
 السند والمشتبه وقد يقع الا بدال عجل لمن يراد اختبار حفظ امتحاناً من فاعله و كما هي  
 و قوع ابدال عدم باشد برآ اراده اختبار حفظ محمد است بنابر اسماه از فاعل آن یعنی فاعل ابدال راغب اسماه محمد است  
 باشند که آیا بران خسته ای راه داده یا ای حاجت بسوی تعلیم و را افتد یا اند و وجه استدلال در ذکر ابدال از  
 مقطوب بنابر قدرت هنای است است میان هر دو و تعجبیه هر دو از نوع واحد شمرده اند تعلیمی لغتیه الاول جعله این م  
 المركب و تسمیته به هم که بمنه لسان و آخر مکن لاله معصور دیال ذات هنای است که اند میان هنای آخراً بدل ابدال هنای  
 سیسا و آخر من غیرین می اخاطر که یکی میان آخراً است و سیکان خود کما واقع للبعادی و قصصه اسماه بخاری درین آن  
 مشهور است که چون امام بخاری بعد از تعلیم علوم و ریاضه ای اداصحه عجیث حاضر برآ که هم برآ اسماه حفظ خبیث  
 شدند و صد حدیث را تلب نهند و سند تعلیم را میان دیگر دین و میگرایند و یکی میگمیش ساختند و کسری دهند  
 حدیث مقلوبیت الاسانید و میتوان حواله کردن و با یکدیگر و عددی خبر شدند و محبد سخا ری می نویند که هر کیک عشره  
 احادیث بزود را بخاری الفا کلند پس چون جماعت اهل غباد و دیگر از غرب ای ایشان و غیرهم حاضر شدند و  
 محل مطییان گرفت پس ازان و ده کسر شرط خود را بپرسی بخاری عرض کرد و قدمیش حاشش نمود و بخاری سے تبرک

لای اغز دنیگفتت علی نه لای تیار نموده کس عز شره نای خود را تمام بایام بخاری عرض کردند و بخاری چنان لای اغز دنیگفت پس  
 هر کرد لای محبس ای ای است بود فهم بخاری را معلوم کرد و هر کرد دیدن بهوت بود حکم بجز و تقدیر و قلت فهم دسته  
 و چون امام بخاری بقیرینه حال علوم کرد که آن دو کس از سالهای عشرات خود فارغ شده اند اتفاقات بجانب سایر اول  
 کرد و گفت سالت عن حدیث کذا و صواب کذا و هر چند را بکوشند از خود و هر ساده ای سبک من خود تا آخر را کرد و سر  
 مردمان افراد بر کمال حفظ و ضبط دسته کردند و این تقصیر ای ای حدیث مختصر امثل ساحل طبله و طلو لای  
 مثل صنف در قدصیخ البدر و غیرها فی غیرها زکر کرد و اند و وروی والالت هست عرض حفظ بخاری او بر انکرد  
 امیر المؤمنین محمد بن عاصم ای ای و دین صنعت است و این قصیده بخطاب السته بر علوی ترکیاب بخاری  
 کتاب لیلیل نیز شیخیم باکلیریت عادل الشباب دلیل دغیه هما و پیشینه لیلیل شهان البر  
 جعفر عقیله و غیرها درین باب نیز شهود رسروت هست سقاوی در شرح الفیه نوشت و قی ترجیح العقیله للسلطه بن فارس  
 ای ای کان لای بخیج اصله ای ای عجیمه من صحابه الحدیث بل لای قول لا ترقی کتاب فناکن ایل الحدیث ذکر کیم باشیا علیه قلن ای  
 ایکدهن من حفظ انسان و دن اکذبهم شم عهدا ای ای کتاب احادیث من و دایته بعدان بدنا ایها الفاظ ادا زدن ایها الفاظ ای  
 و ترکن ایها احادیث صحته و ایتها سدا و ایتها سنه ساعها فحال ای ای قرآن قرآن تما علیه قلسا انتہیت ای ای زیادة و ای تضییقات  
 فطرن ای  
 و ملنا ای  
 کان بیوسته بالا حادیث قد علیت و قلبیت فی قلم ای  
 و آیا کو ای  
 و سترز کن و دادت گلیزیل بیتے با ای  
 و رشته و چو محروم الای قصد الا تحان و چو زاره للای ای  
 و لور قم کا بدال کم عین کا مصلحته بل لای اغرا ب مثله و هنون من اقسام الموصن ع پس اگر و قوع ابدال عین  
 برای صلحت شر عیبه بناشد بلکه برای اغرا بقصد شهار باشد پس درین حین از قسم هم هنون خواهد شد و  
 تو خیم ای  
 رو و سیچویی در تدبیر الرادی ای  
 ای  
 ای  
 فی طریق فلان بند و هم بالسلام کاین حدیث بزردست بر ساده همیل بینه صالح عن ایمیر بن ایمیر بریه است و دی ای ای ای

تلبیت شاهزاده از همراه از هم شاهزاده صالح میگفت بارے قصیده فارسی حالت بخوبی بیث از طرق عشیه معروف نیست کما  
 صبح العیسیه آین تین العید گفته مذاهله از طبقه راویه اند سرق الحدیث فیض اهل المقلوب و لخون من بده الافته  
 کره اهل الحدیث تسبیح الغریب که مایکانی بازیش و انتقالی دل و قع غلگاه افهوم من المقلوب امل المعلول و اگر در خود  
 ابدال بنابر غلط یا سهو باشد پس آن از همسام مظلوب بایصل است زیرا که معتبر در مظلوب پس سهو راوی است و مظلول  
 توهم آن که اصرار گز ابدال بنابر سهو راوی است از همسام مظلوب باشد و اگر بنابر توهم دست است از همسام مظلول باشیم  
 قلب اگر عدم اسواس غرض انجیل و تحان محدث باشد پس آن داخل در قیام هو ضریح است و اگر سهو باشد پس آن  
 مخفی است و اگر راغبنا راوی تحان است لا باس است چنانکه تصدیق تحان بخاری است فقاد است گوییم جایز است و قدر ع  
 تلبیت شهاده و متن و ببر و تغییر شهربت و خوبت بنابر غربت لازم نیست و نتمدد دران بنابر جواز امکن قصیده  
 باشد چنانکه در حدیث از آئینه اصله فلا تقوی و احتیت تردیه چهارین حدیث مشهور برلندر و همیشی بیان کشیده از  
 عبد اسد بن شعبه متأده از پدر خود متأده مر غفار و همیشی کرد که اگر بصلم و صحابه من و خیرهم و حجیر بن احازم  
 این حدیث را از ثابت بنانی از انس شمع آیت کرد و پس این و قوع قلب ازان کبدون فقصد شده که اذکر همادر بن پیغم  
 پیمان ارجمند عمه ابرداد و فی المراحل وغیره پیکلام اشیان دران خالی از تصویر نیت المصحف و المعرفت  
 او ایکانت الحالقة بتغیر حرفت او حروفت مع بقا و صورت الخط في السیاق ویا  
 میان گفت راوی برادری او گیری بیب تغیر حرفت یا حروفت باشد و بلفظ باتفاقی صورت خط در سیاق لفظی  
 تصحیف عبارت است از خط اکردن و رکتابت و تغیر کردن در نقاشه و حروفت بآثارت یا بحکم کردن نایان که  
 بالنسبه الى النقط پس اگر این تغیر واقع در سخاوهای و متن پیشیبت نقطه هاست اند هم جسم بجهیزی بخی و بخی  
 خوان فالصحف پس از اصحف نامند لفظ حاوشته ده مبدأ التصحیف که بجهی تغیر لفظ از همیشی متعارف و بجهی  
 غیر آن یا تغییر نیست هاست اعم هست از آنکه بادی تغیر عراب باشد یا اند سخاوهای از نام اند همیشی اور و که وی فرموده  
 که اکثر و قوع تصحیف و خط اور سایر نیزهای تون برای کسی هست که اخذ علم از طبعون و فاتر و محنت کند و برای وی کشیده  
 حافظ بآشنا که ویرایان طبع گرداند و بهدا آئمه ازین نوع اخذ علم تجدیز فرموده اند لذتیه لغتم باقیل ۵ من باشد  
 العلم عن شیخ شناخته و یکین من از زیج و تحریف فی المؤلم و من یکن اخذ علم عن صحیفه مدعی عیون اهل العلم کا عدم پذو  
 بنابرین تقدیش تفاوش از صحیفه هست زیرا که که چنین نقل کند و تغیر نماید و یا چنین نه شود و مخفف فلان ای تکریه  
 عن الصحف فهی مصحف و مصدر ش تصحیف هست گوییم پس این بهه جمال و مثال و کثرت قنیل و قال که و را بنادر زمان پیش  
 بعد دید و مشنیده می شو نیزه چهیزی و اعضا عدم تصال سند با صحاب علم حدیث است و اگر اخذ حدیث از ا  
 محمدین یکر دند و مسلسل است ادب پامی با ختند این اتفاق و بلا اینگیر جمال اشیان نمی شد و درین زمان هر تمدید است

و حوصلة من اطهه و دعوى ملوك باقصاصي غايت تحقیق حال شد به بالکمینه و اخلاقاً عبود و فاتر سلام کما میتبغی دستت  
و اینجا غالباً اختراضاً ایشان برآقال مشیجن هفت داهنرین علوم آثار از قتل عدم عذر و خشور برگزیده باشد و زیرا عن علم  
ما شورست **۵** اذارکب الغرور علی السروج : و صار الامر في ایدی الحکمیج ما فقل للاعور الدجال هنداها و آنکه  
آن عزمت علی الغرور : و ایکان بالتفتتة الى التسلیل فالمحتف والتحیر و ایش ده سنا و ده متن نسبت شکل و  
اعراب است پس آن احمرت خدمت بصیغه هم مفعول از تحریف و تحریف در لغت گردانیدن هنون و چیزی را از خصم  
و حالت و موضع خود است قال اللهم تعالیٰ یکیزون الكلم عن مواضعه و شاش حدیث جایز است رحی این یوم الاخراب  
علی اکحال فکواه رسول اللہ علیہ وسلم پس عذر یعنی محمد بن جعفر ران تحریف کرده و گفته می باشد این اب بتوسے  
یا استکلام حال آنکایین این که است ز پدر جایز زیرا که پدر جایز پشتیازین در غزده احمد شهید شده کما ذکره الجرزه و  
این الصلاح هر دو قسم احمرت نام نهاده و شاید که این جمله ای دوست و فرق بسان اینه و اوقی است نزد ارباب  
صلاح و فلاح و معروفه هذالنوع مصمته و معرفت این نوع ایم است زیرا که تحریف کلمه از هیئت متعارف برپرسی  
غیر خود است و قد صفت فیه العسكري والدارقطنی وغیره همادعیتی درین طب ابوالحسن العسكري او ابوائز  
و از قطبی وغیره هاشم طبلی و ابن الجوزی تصنیف کرده اند سخاوهی گفته که عکس را در طلاق تصحیح ایق و لغت شعار  
و اسماء شعر او فرسان و اخبار عرب و ایام و وقایع و امکن و انساب ایشان بسیار کتابهای است و تصنیفه صفو و دریف  
و اقع در اسماء روات و الفاظ حدیث کرده و تصحیفات محمد شیخ زاده ایان سیان گنو و دیکا للهی لغیتکه منه و این ای  
اقضدار پر ذکر تصحیح واقع در ایام روات و الفاظ حدیث کرده و تصحیح و قسم است تصحیحه بحضور تصحیح  
مسح و پیر کیتایین هر دو نویسنده دیگر تصحیح و رسند و تصحیح درین و پیر منقسم شود و بسوی تصحیح رفوط  
و تصحیح درینه و اکثر مایقع فی المتنون و اکثر و قوع تصحیح در متون حدیث میباشد و مثالش روایت ایش  
و اد و وتر مذکی و شنایی و این ماجه و طبری و از قطبی است از ایال ایلیصاری مرفو عاصی هم برضان توجه است  
من شد ایل کان کیمیام الدہرزا او الطبری نے قال ابوایوب قلت لکل یوم عشرة قبل نعم پس اینکه بوصول نزد اطلاع ایچیت شیخ  
مرحیم رمضان و تبعه شائیش ایشین محمد و یا ایتمان گفته پس این تصحیح بصری است در متن توکل روایت ایش  
ایمیمه از کتاب سوئیه بن عقبه هست و شاد خود و اندیشید بن ثابت ایان رسول اللہ علیہ وسلم اعترض فی السجیح حال ایک  
این تحریر را مجهله است ای تقدیجۃ من جھیر او خود یکنیت فیه ای اصلی این هر دو حدیث درسلم است و آنها شاکحیض  
معیه در متن پیش ایشین میمین لفظ تجمیعی ای حجرست و مثل دهیت کیمی ایسلام تفسیر کار ای سعید بن ایغد پهلوی قناده  
و تفسیر قرآن تعالیٰ سایکم دار ای ایساقین گفته که مراد از دار الفاسقین حضرت ابوذر عزی ای افهنه کار ای تصحیح است ای  
زیرا که در تفسیر سعی از تکاوی و تفسیر هم آمد و آن تصحیح برعی پیش ایش شیخ پاشت که دارقطنی ای ابو تووسے محمد بن

الغیری حکایت کرده و گفته هنن قوم ناشرف خن من عزمه صلی اللہ علیہ وسلم برید اثبات فی  
الصیحه ان رسول اللہ علیہ وسلم صلی اللہ علیہ وسلم عزمه حرب را کریند که در صلی عیاد و غیره پیش از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
بجای ستره ایجاده پیکردند پس و گمان بوده که دو صلیم نماز گزار و پس تقبیل ایشان بخی عزمه و این تصحیح عجیب است از جای  
آنکارین آنست که حاکم از اعرا بے ذکر کرده اند زعم ان النبي صلی اللہ علیہ وسلم صلی اللہ علیہ وسلم شاهزاده را بکون نون تقدیح  
کرد و باز رو تأییش بعینه نموده پس با و خطا کرد و یکی دل فقط و دیگر درسته و ثواب غزه لبته نون است که بعینه درایده  
و بنی عزمه که اسم قبیله است بکون نون است داز همچنان تصحیح بالمعنی فقط آنست که خطابے از بعض شیوه خود  
روهیت کرده که چون حدیث هنی ایشان روز جمعه کشیدنم پس روز خود را پیش نماز جمعه پس مال شده که نرسن شدیده  
حال آنکه این مراد که دسته ازین حدیث نهیمه تصحیح است و معنی است و صواب در مراد بدان ملاحظه بسته نشست مرن  
است در روز جمعه هر کجا که ذکر دیگر و قبل از آن اصلوٰه و مثل است درسته عبدالقدوس شاهزاده در حدیث هنی رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم این تیخدا شے فی الرؤح غرض اتفاقیل لاسی شے هنر اقال بعینه تیخدا که تفے خایر طاید خل علیه الرؤح اخر ج  
مسلم شے تقدیره صیحه پس لفظ روم در حدیث بعینه راه هاست بعینه شے جاذار و کسان تصحیح نموده بعینه را از  
پیام که بعینه هو است فهمید و تجھیز نظر دین حدیث بعین عجم سه و راه همچنان بعینه پوت آنده پس و آن تصحیح است  
در یکی در دیوار مراد که هسته گویم از همچنان تصحیح بالمعنی است تا این امام شافعی در باره حدیث هفر و باخفر فنا نظم للاجر  
ترنی اعنة قال الشافعی واحد و سحق متنه الاسفار این یفع الفجر فلایشک فیله پس این تصحیح درست نیز که پیش از  
پیش ملکه صبح حکم بعیضت لوده سرم نتوان کرد و تا عظیمت است اجر پر سد با انکه در بعض دیات پیش اکبر ابن الہمام و فتح القیدی  
نقشه اسفر و باخفر و علماء اسفر تم فیو عظم لاجرا نده و مشاید این نوع ایسی برای است و قد یقع فی الاسماء الالی فی الکتب  
و گاه است تصحیح در سه ارادت اسانید و اقام مشور و شل روایت نسائی از نبی دین هارون اربعه از نام احوال  
از اسناد و این نسبت عظیم قال ان جعل نهند او ره خلق که حدیث پس بعین از امام احوال فقیه و در این  
دالقبه هر د تصحیح کردند و صواب با اصل مدت نبی علیه السلام و النسائی فارقطنه گفتة این تصحیح سبع است  
یا تصحیح لبهر زیکه و دلکت ابتدی میان هر د دشتباخ رونی و ده و شل حدیث شعبه زعوان بن مراد حبیم که بحی بن  
معیون از افراد حبیم بجهة اهماله تصحیح کرده و تغلق تقویت نمودن همچویم و ایام همراه شد و که محمد روح بحر طیبی  
در این تصحیح کرد و کلت بدر ره با رسوده فتوحد و بنال هجر شد و دستیکه نسبتی محظوظ است این این این این این  
جن در دهیه خلیل ماتیوریت و اقعد شد پس این سیرین و این سخیر و لفته اذان ای این این این این این  
کرد بعینه ملحوظ و معرفت ناصحه نایر معاذلت بر لفظ تیمید محمد بن سعیل اسیر در همال اطراف شرح قطبی که لفته کرد  
هذا علوی ذکر اندی در مقدمه شرح مسلم فقره قول الائکترین یه و یه عصواب بعینه ملحوظ و معرفت رو همیشند بلکه این

صواب بین زبان ره است کن. و گفته اند که صواب در خانه قریحون است که اقام در محل است بر حال و نیاز قضیه بران  
بیان صویش در حاشیه کند اینه که الاختصار علی بعض الحدیث - ولا یجوز تعامل تغییر  
صوره المتن مطلقاً او جایز نیست قصد تغییر صورت هنر طلاقاً یعنی بر ابرست که روایت حدیث یکبار علی  
العام کرد و باشد پس از دبرابر است که عارف باشد به آنچه حلال شود بدان فعل در حدیث یاده قائل این بصلاح و حرام  
در حق و الفاظ باشد یا در مرکبات یا باید یاد است یا بعض ستر یا اکثر آن و یا به ابدان حرمت یا اکثر آن و یا تقدیم با  
بنای خیر که این شروع الائمه که الاختصار ازه بالنقص و نزه اختصار ازان نزهه خانه خانه است زیرا که باید  
که در حذف خلول اقصود و خضار کننده بران آگاه نشود و سعادتی گفته قائل ابو عاصمی هم خطيرون منعست الماء  
لذلک نه الامام ابو حاتم بن جیان و نایمیک به قدرت جسم فی صحیح اصحاب و خواص الائمه سعی این کتاب مایکر موسوی  
نیز بدیث ای موسسه الشعري بلفظ من سمع یهودی از فصل ناز و تبعه خیر و فاتح دل علی تحریر غیریه الدفعی مکمل این  
خطا لفظ طاییدیت من سمع بی منتهی او یهودی از فران فلم یوسف نے دخل اینار و کذا اترجم الحجۃ الطبری فی حکایة الولیمة علی  
الآخره و ساق حدیث انس تقدم عبد الرحمن بن عوف فاختابه صعل العلیة و سکم و بین سعد بن البیج کلون التجاره  
اور وہ فی بعض الاماکن هن من صحیحه الاختصار قصه التزییج مقصود از الاخاء والامر بالولیمة فهم منه ان الولیمة الماخوذة لپسر  
لذلک والحدیث قدا و رده التجاری تامی اماکن شیره طیت الولیمة فی الالئخاخ بجز اینه و کا آبدال اللفظ  
المرادف باللفظ المرادف له و تجذیرها یزدیست ابدال لفظ مرادف پنهانیکم مرادف آن لفظ باشد و تراویث  
عبارات از شرکیب بودن و لفظ الفاظ است در عین چنانکه صدر و لیث اسکم و مثیه و لیف اهل است آلا  
العالم بعد تکات الالفاظ مگر بر ایکی هالم است بدلولات و معنا الفاظ کا از تغییر صورت هنر در باشد و  
بما یحیل المعانی علی الصحیح فی المسئلتين و مچنین عالم باشد پنهانیکه بدان تغیر در معنا الفاظ افاده بر زده بیه  
صحیح و هر دو مسئله که آن ختمدار حدیث در وی این بعض اصحاب الحدیث رؤی فی المهام و کذا قدس شفعته او من مسان  
ش فقیل اه فی ذلک فعال لفظ حدیث رسول اللہ علیه السلام غیره افضل نه باید کثیر ایماق عایشه هم کشیش  
اپل العلم خطابه باغیره و دیکون سیحا و ان خنی و جبهه و استقری و قوعه لایم فاینکر فی حیت العربیه دلک تشکیل نهاده  
نشتی و قم اماقیل ۵ و لم ارشی عیو النیاس عیی با کنفیل القادرین علی التمام؛ الاختصار الحدیث امتحن  
الحدیث فاکلا کثرون علی جوانه اما اختصار حدیث پس نزد اکثر محدثین یاریست ختمداران تجاید گفتة بعض  
الحدیث اشتقت ولاتزد فیه و خوده قول ابن عین اذ گفت این کنیه فی الحدیث فان بعض من ولاتزد و همانکه عیاض نهاده  
منشوب بایدی سلم کرده قال الالئخاخی بعض مطلع از جنعته منع کرده اند بنابراین دو یمیت یعنی فیض زیرا

روایت حدیث بتفصیل بوجب تقطیع و تغییر در الفاظ حدیث است که صادر است از خدرا شریفین آنحضرت صلی الله علیه و  
 آله و سلم و میریم که در آن میگویند این حکم برای اینجا نداشتند و بعض شخصیتی را بخوبیزید که این و لطفه اند که آن  
 یا غیر وی آنرا بجانار تجاوز و همیست کرد و هست تا در هست خصما را زحمیست و اگر روایت حدیث پس از خصما را تباشند که در آن  
 و قول چهارم که صحیح است و اکثر این رفتته اند و ابن الصلاح آنرا در زیده تفصیل است و آن منع جواز است بنی اسرائیل و از غالی  
 برای هست که روایت بالمعنه بازیاب شده باشد و برای هست که راوی حدیث یا غیر آن بجانار تجاوز و هست کرد و یا نه و صحفه نیز  
 همین قول چهارم را در زیده تفصیل پس از خصما که عالمان یکون الذی يختصره عالماً بشیطیک خصما کنست  
 عالم باشد در شرح الفید فرشته که این حکم برای عالم غیر مترهم با خدف است پس اگر خوف تطرق ایهام این امر باشد  
 که اگر روایت حدیث تباشند پس از آنکه ریشه نبفصیل کرد و در آنچه سعادتمند از اشیاء نیست  
 و یا خوف این امر باشد که اگر روایت حدیث بتفصیل کند بعد از آنکه ادار و تذکر شیخ علیه ایمام کرد و همین پس ایمان غلط است  
 ملت خفظ و ضبط شود پس درین هر دو صورت و هب است زیرا اگر روایت حدیث تمام کند ناکه مدنظر نمایم از نفس او  
 شروع کان العالم کا ينقض من الحدیث الا ملا لتعلق لم بما یقیمه منه بعثت لا اختلاف الدلا لة که  
 یعقل البيان زیرا که عالم اخصما کنند از حدیث مگر اگر متروک و مخصوص غیر تعلق به روس است بر و بسیک متفق  
 مختلف در دلالت متروک و مختلف در بیان حکم آن نیست بلکه مفید نخواهد بود و هست و این بازیابد اگر چه روایت  
 بالمعنه را بخود و اگر مختلف در دلالت مختلف در بیان است را بخود سخا و گفته و من الاستاتی بعضی از احادیث  
 امام الحسنین حدیث ابن سعد و ایت البنی صلی الله علیه وسلم بمحبین و روشیه مستحبه بآفاقه الرؤشة و قال ایمان  
 ایش کی ناشی فلایح بر اقصدار علی عدا قول ایش کی ناشی و ایشان لایخ بی الرؤشة فایمان رجیس زیرا ملکه هایها بمحبین گفتن  
 امام فی مثل زیادین ان یقعد الرادی الاججاج بلعن استعمال الرؤش فیسونه چشمی او لم یقعد غریضا خاصا فی  
 حقه یکریت المذکور و المحفوظ بمنتهیه خبرین زیرا که مردمی محسن و نیزه و جهش تعلق به فضل ندو و دام  
 ور تعلق احمد باید گیر نیست پس اگر متفق مختلف در دلالت مختلف در بیان است نذکور و محسن دست مشاع و خبر بخود  
 بلکه نذکور و محسن دست خبر واحد باشد این حقه برای غایت نفعه هست ز غایت منفعه سخا و گفته والیه  
 الہشارة بقول علمی مقدمة صیحه ایش کی رالا ان یا موضع لایستخفیه فیه عن تراویح حدیث فیه زیاده معنی او  
 استناد یقیع ال عجب اسناد کیون بنا کان معنی از ایادی فی الحدیث الحاج الیه یقیوم مقام حدیث تمام فیلایه ز  
 اعاده الحدیث الی فیلایه و مصنف ای از ایاده او لفیصل فیلک المعنی من جمله حدیث علی اخصاره او ایکم و لکن لفیصل را  
 عشر من جمله فیلایه و موضعیه ای اضافات ذکار سالم و ایا وجد نایاب ای ایادی تجییشیں غیر حاجت من ای فیلایه تو فی حمله  
 اییدل ماذ حکم و علمی معاذن فیلایه زیاده ای ایادی و مکمل ای ایادی

شخواهید شد و این عطف بر خبر الراست که پیشتر ذکر یافته اقبال عطف فعلیه برسیم بخلاف الباحث فانه قدر نیست  
 ماله تعلق کترات است که استثناء بخلاف اتفاقات اتفاقات که نزدیکه باشد که او را اخصار حدیث در نیت زیر کار دگاه است  
 ترک چیزی که نزدیک است چنانکه ترک استثناء و غاییت و حال مثل قول اخضرات علیه اند علیه وسلم لایا  
 النبی با الذی سبّ الاصوات بسواه، و مثل قول الشیخ ہے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن بنی المفلح سعیت ترنی و سخوان آن  
 در حضورت حدیث بالخلافات جائز نیت چنانکه این طبق و مختصر گفته حدیث الخبر چرا پسند الاکثر اشاری العایشة والاشفار  
 او سخوان و اما اذا خذلت الزيادة لکون شک فی ما یهذا سائنه کان بالکل غافل ذلك کثیر تور عالم کان لقطع اسناد که  
 اذا شکت فو صدر انتہی و بالجمل الگر رای بعض العیاذ بخبر را خذلت کند پس الگرین محسود و تعلق مخدود است هست  
 بخلاف لفظی مثل تقدیم بیان استثناء و شرط و غاییت صفت و حال و ماقول معنی مشارک عنین بنت عام و قید نسبت  
 بطلق و عین نسبت بدل و مانع نسبت پیشوی پس بالاتفاق خذلت جائز بیان چیز بیان داشت در وہی سمت لام  
 آنچه تعلقش به و می بطور لفظی باشد و اگر خبرچنان است که خزان طرق راوی علوم غیره و علم شرعی بیان مسلم  
 است پس خصاوش بعض دوچیف خانیت و اگر عکس بدان تعلق پزوره است در اوی فقیه است جائز بیان دوچیف  
 جائز قال ابن فورک و ابو الحسین بن القطان و ماقول عقیق حدیث در حند الباب بیان اجتاج چنانکه حدیث جابر در مار  
 روح و سخوان آن پل قرب بجاوز است امام الک و بخاری و داییه لاتحصی از کرد و اند این بالصلح گفته و کلین لو اسن اکبر  
 نوی گفته ما اخطئه و افق علیه احمد زیر که در جمیع اینجا جات در حمل ایاد بعض صدیت ابطحی استدلال و مستشار  
 مستمرست خواه تعلق باشد یا نشان استثناء و سخوان و غیر اینشان نتیجه مافظابن شیر و کتاب باعث التحیث  
 الگفته خلاف کرده اند در جواز خصاوه حدیث بردو قول پس تجویز بر و مصنوع بخاری است خصاوه حدیث هست  
 در اماکن شیره و امام ایام و سوق حدیث تمازن کند و تقطیع زند بعده گفته ولهذا ارجح کمیر من الحفاظ المغاربة و مترجم  
 ای شیوه اخزوی سهولت زدن که بالنتیه ای صحیح البخاری و تفریقی الحدیث فی اماکن مسدوده سبب تجهیز عده  
 مالند سبب بجهوی الناس قدیماً حدیث انتہی و سخوانه فی سبب مرتب بصیر الروایت بالمعنى و اما الرثا  
 بالمعنى فالخلافات ایضه شیری و اما وہیت حدیث بمحضه پر اختلاف در این شہرویت قومی بوسی ہمیز  
 لفظ حدیث رفته سیو در ترییز الراوی شرح تقریب لاوی گفته همین بن عسره بقول ناسی بن محمد و ابن سرین  
 و جابر بن حیۃ و الک ایش و ابن یزیجیه عبد الوارث وزید بن زریع و هبیب و پهناویه بن یوسف بن احمد  
 بن سبیل و ابو بکر الرازی و مخفیه و غیرهم و لا کثیر علی الجزا ایضاً و اکثر بسویه جوانان تعلق صدیت باعثه یزیر فته  
 اند نشان بجهی ای و شیعه و مخفیه و ابن سیرین گفته یک حدیث را از دو کس می شنیده مفهوم مختلف و مندرجہ  
 بود و گیع گفته الگر حدیث بالمعنى جائز و ایم نیاشد هم ملاک و مذ و مذسب اکثر اهل حدیث و نقد دهول

و آنیه اربعه جواز است اگر عالم بالفاظ و معاصد نسبت بجمل ملین است و اگر عارف نیست پس وجب برانجین لفظ است  
 سخاوهی گفته و ذکر شده و بوجوب بالخلافات بین العلماء لآن من التصنیف بذلك لا یعنی تبیین و اخراج الایماني  
 بن علیه کیف انکه علی شعبتہ مع جمالۃ و اتفاقاً روایت بالمعنى عده صحیثت الہنی ان تبرع عفر الابل بلفظ خنی عن المترافق الدلائل  
 علی العموم حيث لم يفطن لافظن که اسماعیل الذی رواه شعبتہ عنده من روایت الالا کا برعن الا صاغ من خصائص الہنی با  
 الرجال انتہے و من اقوی جحوم الاجماع علی جواز شرح الشرعیة للجمع بیسانهم للعادت  
 واذا تویی جم و ادرا ایشان اجماع است بر جواز شرح کردن شریعت اذکتاب و سنت برایی هم عجم بیان ایشان هر که  
 حارف باشد به لغات مختلفه عجم از فارسی و ترکی و مندی و سخوان خاذ اجازه ابدال بلغه اخري مخواه  
 باللغه العربيه اولی و چون جاز شد ابدال لفظ پخت و سیک پس جواز ش بخت عربیت اولی است سیوطی  
 در تدریب گفته واذا دلیل وابین محبت برین است روایت صحابه و من بعد ایشان روایت قصده احمد بالفاظ مختلف  
 مشقده عرب بخوبی و سخوان و همدرین باب است روایت حافظ ابری منده در معرفت الصحابه و طیاریه و مخوم که براید  
 عبد السید بن سلیمان بن اکیمه اللیثی که گفت قلت یار رسول الله اسمع منک اللیث لاستلبیان الردیک ایام ایشان  
 منک زید سرفت از نیقص حرف فعال اذ اخواح راما و اختر مو احلا و و بیتم المحتفل فی ذکر زاد لحسن بصری فعال اولا  
 زدا احمد شما انتہے سخاوی گفت این حدیث مفهوم بست و جوز شے این راوی صفات ذکر کرد  
 ایکن ویں نظر است کلیم گفته ان لم یکن المعنه و سعافید لایک الناس و امام شافعه است لال گرفته صحیث از ل  
 القرآن علی سمعت احرف ناقرو ایمیت منزه قال خاذ اکان اللہ رافتہ بخلاف از لکن ما علی سمعت احرف علامه بن الحفظ  
 قد نیل لیل لیم قرائیه و این خلوف لفظهم فیما کنی فی خلافهم اخالتی معنی کان اسوی اکتاب السادات ان یکبر نیز خلاف اللفظ  
 ما اکتیل منناه ویکی بن سعید العقطان گفت اقران عظم من الحديث و خص ملان تقریه علی سمعت احرف و سخوان قال از زیر  
 و اسیح حماد بن سلیمان اندیجا اختر عن حوسے علیه السلام دهد و فرعون بالفاظ مختلفه فی معنی واحد کتو  
 بشهاب قبس اد جب و ده من النار و کذاک تصریح سایر الانبیاء و علمیم السلام اکران و قولهم لعوبهم بهم مختلفه و اما  
 تعلی ایمان بالمعنه انتہے و قیل انسانیخن فی المفہمات دوت للکیمات و بعض گفت اذکر جائز است در مردم  
 الفاظه در مرکبات بشرطیک لفظ پیغمراودت آر دش جلوس مكان قعور و یوسکن سیچ ایار او افظاییست کان اسد  
 بالعكس و سخوان و چهود و در روایت بالمعنه کردن شرط از ده اور دن لفظ زکر ده اندز زیر که سعد علیه ایشان بخی  
 است زلفظ قال ابن الصلاح و قیل انسانیخون زلمن بمحض لفظ لیمکن من التصریح فیه و بعض گفت اذکر  
 که جائز است روایت بالمعنه ملخص کاک تحضیار یعنی یاد داشت لفظ شاشت کار رقت حاجت قدرت لصرف  
 در ان دار و وضعیت پیغول طا هر است زیر که نزد مستحبه ایضا لفظ حاجت بسوی روایت بالمعنه نیست بلکه حابت

بسوئے این نزد زهاب لفظ است از حفظ و قائل انسانی بخوبی میان کان بحفظ الحدیث نفسی لفظ داشته  
 معناه مرتبه ای ذهندر و بعض گفته اند که جایز است روایت بالمعنی برای نجس کا لفظ حدیث یا باور و هم او  
 لیکن شیان طاری شد پس لفظ حدیث را فرموش کرد و معنی باقی در زین اومانه و مترسم پیش میم و قرآن  
 سین بعنه نقش و تشریف کرد و آن که نمیتواند نزد زهاب است عضوا لفظ آنی کنند  
 اقرب است پس بوسی جواز احت باشد فلهان ایر وید بالمعنی مصلحته تحصیل الحكم من در بخلاف من  
 کان مستحبه للفظ پس چنین کس را روایت بالمعنی روایت برای مصلحت تحصیل حکام ازان بخلاف  
 آنچه که مستحبه و ماده از دهجه لفظ باشد چه در ادای آن بیانه بمحییکه را اختلاف فیت چنانکه نزد هب  
 ابن عمر و ابن سیرین او جماعتی از تابعین وغیرهم است و بعض شرط کرد که در خبر رسول خدا علیه  
 سلم جایز است و در غیر آن جایز است حکایه البیهقی فی المدخل عن الکاظم بعض گفته اند روایت بالمعنی جایز است  
 بشرطیکه آن خبر از جوامع الکتب و کذا فی تدریی الرادی وغیره و جمیع مالقدم تعلق بالجواب و عدم  
 و کاشک ان لا ادل الحدیث بالفاظه دون التصرف فيه و این به اختلاف نزد تعلق  
 بجهاز و عدم است لیکن اولی است که ایجاد حدیث بعینه بدون التصرف و این نماید چنانکه در حدیث صحیح آنده  
 نظر السعد عید اسامی مقاشه فدا مانگی سمعا الحدیث پس شیارین لفظ بر لفظ روانا یا بلطفها و خوبیه ای و لات  
 استه بر انکه آن مقاله نزدش وصیت است دادهش بوسی که سیکله ای ادست بدون تغیر و ای و حب و تلقیه  
 و شرح نزدی نوشته کانیهه خلاف در حق کے است که اخذ حدیث از غیر تصنیف کرده باشد و اما انکه اخذ  
 حدیث از تصنیف کرده شمار و هیت حدیث از سعوارے یا سلم و سخوان سیکند پس این الصلاح مطقا آنرا منع  
 و هشتم نزدیک حضرت در روایت پسیب و قم شفت و تقدیر ضبط لفظ از الفاظ بود و چهور بران و مصنفا  
 متفق است در سیکله ای که اگرچه الکاظم بر تغیر لفظ شد اما بر تصنیف و بجز الکاظم است که از تائیه و بد این وقیع العیده  
 حفظ تخصیص الشم با اذار و تین اتصنیف او سخناه و اما اذان عقلاه منه الی اجز اینها و تحریک بخانه اذان تصنیف چنین  
 لم تغیر کنند پس جایز است الاصطلاح علیه ای انتیز الاعمال بعد اذان عقلاه الکتب الهم صنفه و اخراج عناه سو  
 روایتا اما همیا ام نقدا همانها اشتہ قال القاضی عیاض پیغماست بباب الروایت بالمعنی لسلام یتلطف  
 من کا لحسن چون نیزن اند بحسن الاعضان فیض عیاض گفته و حب است سه باب روایت بالمعنی مطقا  
 اما از علیه هیئت نه کند بران که سیکله عارف و مشتهر اساعیت و صحت بدلیت غیت و گمان بر بعض خود را که دو  
 نیکه میندا ندمگان الفاظ و موقع استعمال دجالی که فی الواقع چنین نیست و این خصت را مجتبه خود گیرند  
 خود را یکی از افضل و ایلی ختصار دهسته متعدد است این امر میشود و علیه قاری لغتگذاری نظیرن یا بصیره معلوم است

واین طلبه است و ایاصیعه مجهول یعنی مردان برگمان برند که این کس از اهل روایت بالمعنه است پس قول ویرایش  
 گیرند کما واقع لکثیر من الرواۃ قدیمیاً و حديثاً و الله الموفق چنانکه بررسی کارزار دات قویاً و صیلاین اتفاق  
 آنده و اما تغییر فال رسول اصلی اللہ علیہ وسلم سبک قال النبي صلی اللہ علیہ وسلم و ما نکس پس این الصلاح وغیره گفت که  
 این روشیست زیرا که سمع رسول و بنی وحی حقیقت مختلف است زیرا که در رسول سمع  
 زاید بر سبب است که رسالت است پس هر رسول بنی است در هر سبب رسول نیست آن دوی دو قدر در شرح سلم  
 تغفیه صواب جواز نیست قاله حادین سلم و احمد بن حبیل والیوم الخطیب لاذ لا خیف بپیشنه سعادی گفت که تهدلا  
 بر منع روایت بالمعنه بعدیست بخاری که از بر این غایب آورده اند چنین دعا و رسول اذ ارسلت قال رسول  
 اللہ علیه وسلم و نبیک اذ ارسلت بمحض نیست زیرا که متحمل است که منع پیشنه است که الفاظ اذ کار تو قصیة  
 یعنی تعین لفظ و اتفاق ای ثواب بر قوف بر وقفت کرد شارع است ولهم اخدا عیسی و سار لا اید طلبها الیسا عیسی  
 الحافظة على اللفظ اذ که در وقت پیشنه این الاشیر در جامع الاصحول گفت که درینجا چنین میان در وصفت پیش و  
 رسالت فرموده است فایده چون روایت بالمعنه بازی باشد پس حدیث را باید که چند امور را محو نظر و از این  
 یکی نیست که چون بر قاری در قراءت لفظ شنبه گرد و دو از این بر و شیوه ک در ان خوانده بعده او کما قال با وجوده  
 او شد او شبیه گوید که مستحسن کرده باشد زیرا که نویل که او کمال متصرف اجازت اند ای ای طالب در قرائت  
 صواب از دیگر است نزد طهور و ابن طج و احمد و حاکم روایت کرده اند این بحث قوای رسول اللہ علیه السلام  
 علیه وسلم فاغر و رقت عیناً و تخفیت او داجمه قال او مثلی او خود او شبیه و این انجام عیسی یکی نیست که از شنبه پیش  
 را به ستادی روایت کرد و هنار و گیر تابع او اور دو نزد انتها می این هنار لفظ مشاهد یا خود گفت سام  
 اراده کرد که روایت تن به ستادی علی اختما کنیں پس هر منع نیست و هر قول شعبه سینیان نوری نیست گفتند چنین  
 بشد طیکه شیخ محمدث صابط محقق میر مسیان الفاظ باشد و یکی بین گفتند چنین گفتند چنین گفتند  
 گفتند یعنی قول این سینیان بر منع روایت بالمعنه است و اما باید بجز این پس سیچ فرق نیست قطلانی در شرح  
 بخاری محمد باب الوضو و شاشا نوشت تین نحو دشمن فرق لان لفظ مثل لغتیه السادات من کلوجه الافافی او البدنی  
 یغتیه التغایرین محقیقین بجز جان عن الوحدة و لفظ خولا یغتیه ذلک لشته و از انجام عیسی یکی نیست که عادت  
 جاری است بحذف قال و نحو این در مابین رجال هنار و رخخط آن دوی گفتند یعنی لفظ لقاری این بیفظ به این صفات  
 که عدم لفظ بدان بطل سماع نیست زیرا که حذف قال چنین است ختمدار او در قرآن کریم واقع اگرچه فاعلش بخط است آن دوی  
 در قدر در شرح نزد خدم بدان کرده و گفتند لیل حذف قال در مابین رجال هنار و دلالت حال بر این نیست و این  
 یکی نیست که از خلاف در الفاظ شیوخ و اقوش و سمعت واحد بول پس در نصیحت قناعت بذر کل لفظ شیخ گفتند

که از دوی گرفته است و ذکر نموده و معاصرین است پس با یاد گیری چنین گوید خدا فلان و فلان و لفظ لفلان و لغایه وی و این  
 مخالف است چنین گوید چنطے که اوقات فلان کهذا حافظ ابن کثیر گفتہ ولرا درست این بیزرو را یتکه کلو احمد عن الآخر  
 و ذکر که مانع را یتکه من زیاده اون غصان و تحدیث و اخبار و هم اما یعنی پرسنلی صحیح و کذا ابو داد و اما النجاشی  
 فلایوح غالباً علی ذکر انتهی و آن جم کند میان روایات تفاسی فی المعنی و لفظی اور که از یزیج یکی از شیان است  
 و از سیاوش سکوت نمود پس بخاری و غیره را بدان عجب کرد و اند لیکن لا باس به است بر تجویز رده است بالمعنى و  
 تحقیق مقام زیاده بین است که در طول ایام فن مذکور است شرح الغریب - فان  
**خف المعنی** - بان کان اللفظ مستعمله بقله رس اگر مبغایه لفظ حدیث مخفی باشد بنابر این  
 لفظ قبیل **التعال** است و در معنی او وقت است و بدین تغییش از کتب نجات و رفاه نمایشل حدیث و جمله  
 شعفته منشاعف است که مراد بدان سر کوه است از کوهه ما و حدیث ائمه راسی جاریه به این شعفه و سعفه بقلم سین و هله  
 فاقر خواشید که بر سر پد اشود و بمندی این گنج گویند و شل هک بکسر لام پاد شاه و فتح لام فرشته و خوان خوار  
 شعفته و همچنان این فن لتوافت التلفظ بعض الالفاظ فضلاً عن همها علیک و تناکد العناية به این یکه با معنی انتهی  
 و سلف در این اشیدشت میکردند چیزی در ترتیب گفته رویان اعن احمد اهل عن حروف منه فقاں سدا الصحاۃ الغریب  
 فانی اکره ان آنکم فی قول رسول صدیق علیه السلام بالظن سول الاصحی عن حدیث الجاری بقبیه فقاں  
 لا افسر حدیث رسول صدیق علیه السلام و لکن احرب تزعم ان السقیف الازمی نوادے گفته ولا یقدیمها الا اماکن  
 مصنفوها ایمه جمله انتهی ایچیخ الکتب المصنفة فی شرح الغریب ایتاج افتد بوسی کتب  
 مصنفة در شرح غریب الفاظ حدیث بنوی و این غریب خلاف غریب مانع است چه رج آن بسوی الفرادیت  
 از جهت رده است و این بنابر مخفی او نمی توان است بجهت تقدیم سه تعالی این ذکرها السخاوی لكتابه  
 ابی عبد القاسم بن سلام مثل تابه بعیانیم بن سلام المتوفی سنه اربع عشرین یا میان  
 هون غیر معتبر وقد دنبده الشیخ موقت الدین ابن اقدام من علی الحروف ایکن کتاب او غیر مترقب  
 است و شیخ موقت الدین ابن قدامه ترتیب او بر حروف هناره و ابن تیمیه بیز درک با خاتم کرد و با خطاب  
 افات او را استدرک و تعاقب نموده و اجمع من در کتابه عبد المهری و قد اعتمد بالحافظ البر  
 موسی المدینی و تعقب علیه واست در لیث و جامی ترازان درین یا بکتاب ابو عبدیم وی است  
 المتسوی سنه محدثی و ارجحیت بعده دیگران ایشان نبود اید فواید کرد و مثل حافظ ابو موسی المدینی و  
 تعاقب و استدرک بران نموده یعنی هر چیز از ذوے در آن خطا رفته بران اعراض کرد و هنچراز وفوت شد  
 این ایمان نبوده ولذ مختصره کتاب اسمه الفائق حسن الترتیب و برا ای ملخص مختصری نتواند

سنتہ شان دلشیں خمسماہی کتابے ہست دینباد موسوم بغاٹ کر فایق ازہر لائیق ورقانی گردیدہ و در حسن شیرین  
 و چورت وضع بشارا پرست کو فصیح گویان زبان عرب در برادر او معرفت با کجے اند شد جمیع ابن الکثیر فی  
 الہنایہ و کتابہ اسہل الکتب تناول کا مع احوال قلیل فید بعدہ محمد بن الاشیر الجزری لہتو فی سنت  
 سنت و سنتا پیغمبر جمع نموده و موسوم بہ نہایہ ساختہ و کتابش سہل کتب غریب است و تناول و تداریل با انکہ به  
 سبب سہولت ان چند جھاتی ایام ہم سے کتاب مولفہ و گیر درین با بنیت لیکن چون از وہی شرح بیاری از  
 غریب الفاظ حدیث فوت شدہ جلال الدین گیڑہ افات راسیان نموده و ناش دلنشیزی مختصہ نہایہ ابن الشیرین سارہ و  
 سخاوی در شرح الفیہ لغۃ و سہا کتاب المشارق للقاء ضعیف اصلہ المدنی سنتہ اریج واربعین خمسماہی و سو اجل تناول  
 جمع قریین ضبط الالفاظ و خلاف الروایات وسان العیین گذخ خصیۃ المطاد واصحیحین قال ابن شیرہ در اجل کتاب مجبد  
 فی مجامع ذلک کتاب الصحاحدہ بحمری والقاموس لابد شیرازے وہو کما قال ابن الصلاح فتح حملہ بالحدیث  
 قلم بالعلم عاستہ بیان المشکل و انکان اللفظ مستعملہ بکثرتہ لکن فی مدلله دقتہ  
 احتیج الى الکتب المصنفة فی شرح معانی الاختبار و بیان المشکل مهنا و قد لکشا

من التصانیف فی ذلك كالمحاوی والخطابی وابن عبد البر وغیرہم وکل لفظ لشیر الشاعر  
 باشد لکن درستہ اور قلتہ است اقیام افتہ کتب صنفہ در شرح معانی اخبار و بیان شکل ازان و ایکہ دریز  
 باب تصانیف کرہا اند مشل ابو حضر طحاوی از حنفیہ و ابو سلیمان خطابی از شافعیہ ابن عبد البر از الکیہ وغیرہم در  
 بستان از محمد بن گفته ک طحاوی از جبل علماء حنفیہ در شرح احادیث سرآمد و پیشوایت معانی الاتار کتابہ اور  
 باب دست اوزیز حنفیان ہست وابن حیدر از جبل علماء حنفیہ در شرح احادیث سرآمد و پیشوایت معانی الاتار کتابہ اور  
 اوست لیکن نہ قید رہا پیدا نہت ک در شرح و توجیح احادیث کلام گوناگون طب و این بسیار واقع شدہ پیش حمام  
 ک درین باب محل اعتبار اند باید شناخت کل فی رجال ائمہ کو سکتاب جمع البخاری محمد طاہر حنفی جامع اکثر ائمہ کتاب  
 است گویا شرح صلح ستمہ ہست و حادہ نہایہ و حجزہ اون از کتب سولہ درین فن فن ہست و در فرقہ حنفیت ورقانی فیونہ  
 و مسائل سینبسطہ ازان صنفات بیار است چنان کہ معالم سمن للخطابی و التہیید لابن البر و متنقیۃ الاخبار لابن سینیہ  
 شرح آن نیل الاول طار و فتح الباری شرح صحیح بخاری و شرح اسنت للبغی و الحجۃ شرح الجبلہ لابن حزم سخاوی  
 لفته ہو کتاب صلیل بولما فیہن الطعن علی الائمۃ والفرقہ و نطبوا ہر خالع فیہا جامیں الامم و ترشیح الامام و العجم کلما  
 لابن دیقیق العید و شرح سلم للبغی و الاحادیث فی شرح الترمذی للقاء ضعیف ای کبرین نہت و شرح السنانی  
 للدام ای الحسن علی بن عبد السدیر این ختمت سماہ الاسعاف فی شرح مصنف السنانی ای عبد الرحمن در شرح ابن  
 للدمیر و شرح ابن داد دلشہاب بن دلان و کذا علی ابن الجبل غلطی و سند النافعی و مصعبی شرح لمشکوہ

و بالآخر انتهت و دین هم خلاصه فقدمین نمی شریعت بمقابلات قوال صادقه و ربط مسائل و اثبات طرقی جدل و  
تیل قال برای تایید مذهب خویش که شیرده مترسان مخرب دین است که هست خود مغضب بر وجه حق گزینه و آخرت بنیه  
بسته اند و قدر اقبال سترکت مقالات الكلام جسمیها: لم بتعریف عیا بهن الى الازمی: ولما زدت اصحاب الحديث لام  
و حماة الى نیل المکارم والبهمنی: من ذکر بنیعوت متعدد دیه - ثم الجھالت بالراوی و  
السبب الثامن فی الطعن و قسم ششم از باب طعن جمالت راوی هست غواه مجہول در عین پود چنانکه گویند عن  
رجل و خواه و یا مجہول در صفات بود و تفصیل این جمال ذکر خواه شد و سبیله افران احدها ان الراوی  
قد کشته گشته من اسم او کنیتا و لقب او صفة او حرفه او نسب فیشته بشی منافقین کرد  
بغیر ما اشتهر به لغرض من لا غراض و سبب جمالت در راوی و حضرت یکی از اکثر کاهنیه نعمت  
راوی از اسم اکینیت یا القب یا صفت با حرفه بیان بیارید باشد و حضیره ازان شنیر میگرد و پس ذکر او بغیر آنچه  
بدان شنیر است برای غرضه از اعراض کند نکنند را و فیصف باشد یا صیره این را بر قل اراده هست از شیوه دشیاه  
ذلک ماقدم فی قسم تبلیغ شیوه فیظن انه اخر فیصل العمل بحاله و گمان بر ذکر این شخص و حیث  
وانیجا چیالت بجالی و یم میرسد و این گاه است از راک و احمد باشد و رضویتی که تقد در دیات ازان بر عده مختلف آنده  
باشد و گاه است از جماعت روات باشد که بر اعاده ازان تعریف مردی عن معایر تعریف دیگر نماید و صنفووا  
قیه ای فی هذه النوع الموضع کارهان الجمع والتفرقی و درین باب کتاب الموضع للاده هم الجمع و التفرق یعنی  
نموده اند علی قارئ گفته الموضع اسم عین کل اصناف فی هذا النوع اجاد فیه الخطیب و سبقه الید عین  
ثم الصوره و خطیب بعد از احادیث و احادیث فرموده و عب الدین بن سعید از مردمی هصر درین باب بکتاب  
الاصلاح الاشکال تأییف نموده و چنین صوره تلیمیه بعد الغنی و شیخ خطیب نیز تصنیف کرد و اما این هر دو خطیب  
در باب تصنیف سبقت برده اند و بالتجمل این فتنی خوییش است که حاجت می افتد بوسے آن نبایرشناختن قبلیسر  
و هر که جویت ندارد اعتقاد می کند که این چند کس شخص اینچه از ملیین می اید و تغییب  
کنند پر مردم نیز کرم دست نبایسیت برای گفتیت برای ابیام بر غیر عارف بدان و من امثله محدثین  
السائب بن دشیر الكلبی تشبیه بعضهم الى الجده فقال محمد بن شریعت سماه بعضهم حجا  
بن السائب و کناد بعضهم ابا النصر و بعضهم ابا سعید و بعضهم ابا شام  
فضادریظن انه جماعته وهو واحد و من لا یعرف حقیقته لا امر فیه کانه رفت شما  
من ذلك و از مشله این نوع است محمد بن سائب بن شیر کو فی الكلبی که بعض آن انسوب بموی جد کرد و اند کوشه  
محمد بن شیر و بعض آن راحماد بن السائب نام نهاده اند بعض کنیش ابا النصر و بعض ابا سعید و بعض ابا شام ذکر کرد و

پرسین اثبات و درست نوشت وی بحدی رسید که بعض گمان بردن که این بسیار کس اند و حال آنکه نیمه نیاید  
و گفته باشد که شخض است و هر کار حقیقت امر آنکه نیست وی چنین سے ازین نمیداند پس این امر بطبش شود و تو  
گفت و شل وست سالم را وی از ابی ہریره والی حید و عائی شده و سے سالم ابو عبد العبد نیست سالم مولی  
مالک بن اوس سالم مولی شداد بن الہاد و سالم تسلیم صدر سالم مولی المهدی و سالم مولی ابو عبد العبد و تو  
سالم مولی دوس و سالم مولی شداد والی غیر ذکر آنست و آمر دوم انجیهالت راوی این است که گفت من  
لمیر و عنده آلا واحد - و لام اثنان ان الراوی قد یکون مقاله من الحدیث

و سبب دوم انجیهالت راوی آنست که راوی گاهی میل الرد است بحیث میباشد اعم است از آنکه صحابی بویا  
تابعیه یا من بعد ازان فلا یکشلا اخذه عنده وقد حسنوا فیه لوح دان و دھومن لمیر  
عند لا ولحد ولو سمع پس آخذان ازوی لبیار نباشد و درین باب کتاب وحدان تالیف کرد اند

و آنست که ازوی بجزیک را میباشد از رصیه پاش برده باشد ارجح ملایح گفتگه که وحدان از صاحب جماعت است

شل عامر بن شهر المدار نے تو میباش خبیش و عوده بن هضرس و محمد بن صفوان و محمد بن صیفی که جز شعبه از ایضا  
راوی نیست و مثل قدماء بن محمد العبد که غیر این بن نایل کسے ازوی روایت نکرده و مثل حدیث میب

بن حزن قرشی درباره وفات ابی طالب که جز پرسش حید بن مدیب ازوی راوی دیگر نیست و امثال آن

بسیار است و نیز در تابعین جماعت ازین قسم است بخواه ازان ہر یکی زیر است که از بست و چند تابعین در

روایت متفرد است و غیر از دیگر کسے از اینها راوی نیست و چندین کسکه متفرد است ازوی شیخ مدیر و عیض  
انکار بصول اینست در صحیح کرد اند و این مرد و دست بوجو شیعیم احادیث درین ہر دو کتاب و نیت اینها

را راوی گریک کس شل حدیث قیس بن احازم از مردم سلیمانی بظیف نیز بصالحون الاول فالاول که

نیست اور راوی غیر قیس بن احازم اخر النجاشی و چندین سلم حدیث رافع بن عفرخارس را ارجح کرد اند

و جذع عبد العبد بن صالح است کسے آنرا راوی نیست و چندین شیخی و سلم ہر دو حدیث میت بن حزن راوی باره  
وفات ابی طالب ارجح کرد اند و نیت راوی برآ او گر پرسش حید کما سبق این الصلاح گفتگه و ذکر وال ائم

میمیر ای ان الراوی تقدیمی عن کوشا مجبو لا هر دو ابر و ایت و احمد عین شیخ عمر بن عبد البر ای اند لے قال

کل من لمیر و عنده الراجل واحد نہو عنده یعنی مجموع الائنان یکون رجل مشهور ای غیر حمل کاشتہ باشند پس ایک بن دینار  
بالزید و عمر و بن محمد یکی ب بالتجدة انت حافظ این شیخ گفتگه این توجیه حید است و بنیار ای سلم برداشت و حمد

قطط از چیزی است اتفاقا کرد اند که این صحابی اند و جماعت صحابی غیر مفسر است بخلاف غیر آن و میمن جمیع  
سلم و الحسن بن سفیان وغیرهم ای مبلغه جایدین این کتاب سلم صاحب صیح و حسن بن سفیان

وغیره اند و آنچه سلم درین بات بالیف نموده موسوم به کتاب المفردات والموحدات ساخته البهمات  
 او کیشیم الداوے اختصاراً من الراویه عنده دیگر بابت عدم تبیینه اوی امر و عنبه با  
 بنابری تقدیر یاشک خواه این فتنه است هم و فایدہ بحث ازان زوال جهالت است که بدان خبر مردوگرد  
 و آهام گا ہے در محل نادیے باشد و کام ہے در حق حافظ این کیشیگفتگیه قلیل الحد و بالبسه ازیره  
 الحکم من الحدیث کقوله اخیر لے فلان او شیخ او رجل او بعض هم او فلان و مثال ابیاهم ام  
 در محل اسناد چو قول او اخیر لے فلان او شیخ او رجل او بعض هم او فلان است ویستدل علی معرفت  
 اسم البهم ببرد و ده من طریق اخری مسنه و بیعرفت هم هم است لال مکنند بور و  
 او از طرقی دیگر تبیینه شد و یعترض تبیین هم بروایه اخری سخرقه با او با تفصیص من ایل آسیه  
 و خویم ان تغفیل الطلاق علی الابهام و بجا استدل لبورو توک القصۃ البهم صاحبها المعین مع استعمال تعدد  
 و این چند قسم است یکی که هم مردیاران باشد مثل حدیث ابن عباس ان رجلا قال یا رسول الله بجز عالم این  
 مرد از قاع بن حابس بود چنانکه در وحیت ویخواهد و شیخ امده و شیخ حدیث ایل سید علیع سید هم  
 فرقاہ و رجل و این رجل خود ابوسعید خدری است و مثل حدیث سایرا ز عمل حفیض فعال حمله اللہ علیہ وسلم خذی  
 فرصت حمسکة و این سایل ایل اسما بنت زین بین کمن انصاریه است و از زنجا است مثل ابن شلان چنانکه حدیث ماتت احدی بنا  
 النبیه صلی اللہ علیہ وسلم و این زینب زوج ابی العاص ابن ربیع است و مثل اوت عن عمره او عن زوجه  
 او این ایل اسما بنت و صنفو فی البهمات رایه حدیث مثل عبد الغفار بن سید و خطیب بغدادی  
 و غیره ما درین باب تصماییف کروه اند و بدان اعدنا تفصیل تمام نموده اند و این سلسله همای است کو لا یفیض  
 حدیث البهم مالدم سید کان شرط قول الخبر بعد اللزداویه و من اینهم اسمه کو لا یفیض  
 عینه فیکیف عدد الته و حدیث راوے که هم باشد تقبیل نیت تاکنیام اور زیراکش طبقات روا  
 عداقت را داشت و هر کنامش هم کرویدن اکشن اسما بخته بشه و تابی اللت چیزی که ایکم هم صوابی باشد صحیح  
 هم عدول و صدور ملذ و ابیاهم در ایشان خیر ضریحت و کذا لا یقبل خبره لوا هم بلطف التعجب  
 و چیزیں تقبیل است جزو اگرچه ایام بخط تعالی کند یعنی اگر را دی تعلیم را کسی هم کنم هم کافی بر زیره پیغمبر نبوی  
 شد کان یقول الراوی عند اخیره نتتفق شد اراوی چین گوید اخیره نتفق و یا چین گوید حد  
 رجل نتفق و یا چین گوید حد شنی الضابطا و العدل و ناش نبرد کان زندگی نکوت نتفق عنداه مجرم چا  
 عند غیره زیرا که ممکن است کارین هم زراین کس نتفق و زر غیر او مجسر وح باشد که بر آن مطلع شده است  
 و هذل علی الاصح فی المثلة و این سایل اربع احوال است درین سلسله و خطیب ابویکر لبغدادی ایل افسر

بن صباغ وابوکبر محمد بن عبد الله الفخری دیگر از شافعیه شیل ما در دنیا و شیخ ابوسحق شیرازی نیز مرن فتنه  
سواد نمایند که المقلد وغیره و امار وہیت عادل حافظ ضابطاً زمر و سے عش که تصریح پرس و مایید پس اینصال  
و همچینین سخاوهی و شرح الفیه و بحث من قبل روایت و من ترد گفته که این تقدیل بر قول صحیح نیست زیرا که جایز است  
که روایت کند اگر یک عدالت ویران نمایند شناسد چنانکه شهادت فرع بر شاه اصل بحدادی شهادت بشهادت  
شاهد عمل تقدیل نباشد بالاتفاق و بعضی گفتند اند که تقدیل است زیرا که ظاهر است که روایت بجز از عدل  
نمیکند چه اگر در آن حجج میداشت البته ذکر ش نیمود تا که غاش در دین بخود حکماه جماعت نهم الخطیب و ابن منیر گفتند  
تقدیل دو قسم است صریحی وغیر صریحی پس صریحی واضح است وغیر صریحی و آن ضمنه است مثل روایت عدل علم  
عالی و این را خطیب روزگر و نباید اینکه کا یعنی عدالت دست و بحث در آن معلوم نباشد بلکه جایز است از عدول نقاشی  
یافت شده که روایت احادیث از قوی میتواند که در بعضی از آن از ذکر احوال ایشان نکوت ورزیده اند  
با وجود علم ایشان که اینها غیر مرخصیں اند و در بعضی از آن شهادت نباشد کنذ ایشان داده اند ای جام  
رازی را پرسیدند اهل الحدیث رساند و واحد شیلا اصل ل و لا یصح فقال علیاً یعنی فون العیجمی من سیقم  
فروہیم حدیث الوالی للعرفة پیش نم بعدهم انهم میزد الکثار و حفظوا قال البیهقی فیصل پذرا وجہ کاست روایت  
من روکسن الایمۃ عن الصضفاء و قول سیدم تفصیل است پس اگر معلوم است که اکس روایت بجز از عدل  
کنذ پس روایش از راوی تقدیل بجز ادی و باشد و الافاظ صحیح نزد اصولیین ایشان اندی وابن حاجب وغیرها  
همین است بلکه جمیع از همچینین که سخاوه ایشان شیخین اند همچینین ابن خزیمه و حاکم درست در کهین را اخذیان نمود  
اند و امار وہیت غیر عدل پس بالاتفاق تقدیل نیست انتهی و همچینین علی عالم یافت که اور بوقت حدیث حکم صحیح  
آنچه بیش نیست پنایکه ترمذی در جامع خود گویند نہ احمدیت ضعیف و علی عله نہ اعد اهل العمل در شهادت  
الفیه گفته که علی عالم یافت که اومخالف از حدیث میین بعد از علم احمدیت قارم در سمعت حدیث نیکت زیرا که  
احتمال است که وجہ عدول عالم از عمل بر حدیث صحیح بسبیار علی باشد به ولیمیکد او بمحی است نزد او با وجود عقاواد  
در سمعت احمدیت یا اسلیش اجماع بود و اقياس آیا علیش بران نباید احتیاط بود و یا احس علی ضعیفیت جایز نمیدارد و تقدیم  
بر قیاس کند چنانکه غریب است داد و احمد بن قابل در خبر راجح حدیث ضعیف نباید تقدیم آن بر قیاس است او بغیر  
ذلک وکذا قال الخطیب و ابن الصلاح و قطع المحافظ ابن شیرازی که شیر گفته درین سخن نظرست و قیکه  
در آن باب غیرین حدیث نباشد یا تعارض کرد و بحاج بدان در فتاوی ای حاکم خود بدان یا استشہاد کرد و زرع علی  
بعض فناسته آن انتهی تقوی و خلاعده گفته العالم الذی سئل عن نشر اذاع العدالة فی اکرایت اذ علی چنین جمل اشان  
دلایل امتیاز یکون تقدیل اذالم کنی علیک من بابت احتمیا طوزلک ای علی الجدیث ضعیف مجازه ای که چون صحیح

نفی نفس الامر حیب عمل اینسته و هنوز المثلثة لم یقیبل المرسل ولو ارسل العدل جاز ما به لهن  
 الا هنالک بعینه و برای همین کند حدیث مرسل یقیبل نیت البر چار سال کشنده آن عدل جازم بین  
 باشد چنان احتمال نذکور بعینه درینجا نیز موجو درست چنانکه پیشتر در حیث مرسل تفصیل شرفة و دقیل یقیبل  
 تمکسکا بالظاهر اذالحج علی خلاف اکا حصل بعض لغفته اذکر مقبول است بنابراین که ظاهر عدالت  
 نزیر اکه صریح بخلاف صول است سخا وی در شرح الفیه بحث من تقبل روایت و من ترد لغفته کابن صبیاغ در کتاب العیۃ  
 این راز ابو حنفیه فقل کرده و این بر قول کسی است که بر سل جبت گرفته بدل اکلا رسال بجهت کمال فرق و عتماً  
 است نزیر اک کلام در لغفه است و اگر نزد ووے صحیح نمی بود ارسال نمی شود و قال رسول اللہ ﷺ علیه السلام  
 نیکفت لیکن صحیح اول است نزیر اک لازم نیت از تقدیل آن که نزد هنگان حمل باشد بلکه احتمال دارد کارین کس فقط  
 منفرد تبعیت او باشد چنانکه و موضع امر اذ امام شافعی در حق ابراهیم بن ایحیی شده نزدی لغفته اذکر خوب و بد  
 ضعیف بالاتفاق الحدیث نسته و قیل اکناف القائل عالمًا الجن ذلك فحت من یوانقدری من هبیه  
 و بعض لغفته اندر اک رفایل علم است باحوال رجال پسران تقدیل در حق موافق نزیر اک اکافیه باشد نه برای غیر او  
 و آنچه اک راوی تقدیل هم کند نداش نبرد پس حدیث هم یقیول نیت دامام لله عین لغفته که تقدیل هم از عالم مثل  
 اکاف و شافعیه و نحوها مقبول است در حق اک مقدمه نزد هبیه او باشد سخا وی گفت و کثیر اما میق عن لایتیه اذکر  
 نیت روایی اک عن الشفیعه عن بکیر بن عبد اللہ بن الشافع فالشفیعه محترمه و عن الشفیعه عن عمر و بیش حیب نقیل آن  
 عبد العبد بن دیوب و اول زیر است او ابن ابراهیم او عمن لا یقیم من اهل العلم فیه الیتیت و حیث روای الشافعیه عن الشفیعه  
 من ایه ذمتبه فیهون ایه فدیک از عن الشفیعه من الیتیت بن سعد فیه ریحیه بن سان او عن الشفیعه عن الولید بن کیث  
 فیهرا ابو سامد عن الشفیعه عن الادڑاعه فیه هو عرب بن شمسه اذ عن الشفیعه ایه جرجی فیه و سلم بن خالد او عن الشفیعه عن صالح  
 موسیه اللئویه فیه ابراهیم بن ایه کیه او عن الشفیعه و ذکر اعداء ان عراقین فیه و احمد بن حنبل خلاف من لم تقدیل کابن سعیر  
 حیث تقدیل انجیل سنه من لا اتم عن مقسم فذ اک لایکون حجۃ الغیره لا یسا و قد فسر بالحسن بن عماره امرووف بالضعف و  
 الیتیعیه فان ایه زید تعالی اذ اقال سیپوری حد شنی الشفیعه فاما لیقینه و علیه نهال القول یهی کلام ابن الصبیاغ فی العدة  
 قال ان الشافعیه لم یوری ذرا ک احتجاجا بالخبر علی غیره و ایه ذکره لا احتجاجا قیام بتجویذه علی الحكم و قد عرف هم من رو  
 عده اذکر کن قدر توقف پیختنی فیه القول و قال وحدنالیس من میباشد حملهم الحدیث واللئه لموافق و این سل  
 از مباحث علوم حدیث نیت نزیر اک این از شب تلقییه است و تقدیم ایام خود بایث بخواه یهی ایام خود ذکر نیز اذکر  
 و از بخاست ک شفایا زانه و مطلع فو شفایا زانه الارجعیه ایه میصل بیا ایجهه لام تقدیم فاما تقدیم فاما تقدیم فاما تقدیم  
 قول الحجتیه فاما تقدیم فیقول هم الحكم واقع عندی لاذادی ایه ایه ایه و مطلع عندی ایه

لیکن جو این نہست کر قبیل روہت از باب فلکیہ میت کما جرم باقاعدہ نے التقریر و البعد مسلم فان سمعہ الرادی  
و الفتح راوی واحد بالرواۃتہ عنده فھو مجھول العین کا ملجمم و اگر راوی تسلیم  
عنہ ذکر نموده و از میسے خیر او روہت نہ کردہ میں آزا مجھول العین یا مند و حکم او مانند حدیث مہم است در  
عیام قبیل روہت حاصل آنکہ مجھول العین کے سرت کشہ نہ شدہ و از میسے خیر کارکے روہت نہ کردہ و روہت شدہ  
مقبیل نیت آلان یو تقدیر خیر من الفرد عذر علی الاصح اذ آلان متاھلہ لذ لذ کمکارکہ تو تقویت  
و گیکس کہ از صحابیج و تعلیل است بیان نماید پر حدیث او قبول خواہش دوچیالت اور متفق شود علی  
الاصح سخاہے در شرح العفیف کفتہ و بحاجت فروز راستہ امام اناقل للشریعتہ ارجل من لم یرو عمن سوے واحد فی تمام  
الراجح بحاجت کافیتہ فی تحریفہ و تعلیل و لکن اکثر العلماء ردمجھول العین طبقاً قال الخطیب اناقل ما ترتفع الی ہم بالاعیانیہ عزیز  
عن الرادی اے ان پر و سے عن اثنان فضاعداً بین الشہیدین بالعلم نعم اذا كان في عصر السباعين و هر قدر ان الشہیدون  
لله ولهم بالجزیئۃ فاریستہ انس برداشتہ و سیتضاد سیمکھ موطن قال این المساواں لا عالم الخلاف میں ایتہ الحدیث فی برداشتہ  
الذس کے لم پر و عذ الا واحد و انا یکھ کے الخلاف عن اکھنفیتہ وكل پڑھیشتم یعنی تصدیک کا سلفتے المرسل ایتھے و ملک بن  
قول خطیب راوی نموده و گفتہ کہ بخاری در صحیح خود از مردہ اس سلیمانیہ روہت کر و حال بخیر قبیل بن احازم  
از میسے راوی نیت و سلم از بیرون کن ہو سلیمانیہ احریج کر و جزاً بکو سلم از میسے راوی نیت پس نزد بخاری  
و سلم خروج اور است اپنی ہمیالت برداشت واحد و خلاف درین امر ہمچو خلاف و رکنا قابع تعلیل و احادیث اوان  
روی عنہ اثنان فضاعداً ولهم یوثق فھو مجھول الحال و اگر روہت کنند از و و و کسی نیز ای  
و ترشیت او کسے بیان نموده پیشان بجهل الحال است و تیکم کر وہ اندھیوں راستہ سیمکھ مجهول العین بالحال تعا  
ش عن جل و ناش بہرنڈ و دم مجهول العین فقط مثل عن الشفیة و اعن جل من الصحابة سیمکھ مجهول الحال فقط  
چنانکہ سعدیت بیان نموده سخاہے اگفتہ فاما جمال اللہ التیعین فخارجتہ عن بذاکر کان بیکوں لجنہرے غلان  
او غلان دیسیمہا و بہادران فا الجیج قایمتہ بذلک فان جبلت عدالتہ احمدہ باع تصویح پہ اسمہ او ایسا فلکہ ای  
و حکوم المستوی و این کسی مستور و مستور الحال بیکو نیز نو تو سے در کتاب ای و خد و رکبت سلحاح گفتہ  
مستور کے است کہ سعدیت العدالت باشد ظاهرہ باطن و امام المعرفیں اگفتہ کہ مستور کے است کہ ازو نیقیض است  
ظاہر نہ شدہ و نہ اتفاق بحث و باطن از لغت شایدہ و یہی حدیث در قبول روہت شدہ و اند و قد قبیل بیٹہ  
سماع خاتر بغیر قید و تحقیق جا سختے قبیل رہتیہ اخپیک کر رہتہ اند بد و ن قید عصر صحابہ و تابعین تہ بایع  
تابعین کی شہر و دل بہیز از چنانکہ در مسلک لغتہ اند و قزدا امام اعینیہ مقبیل است اکھا و بسلا منہ من التقویت ظاہر ای  
در دھال الجھوڑ جہوڑ فہما، محییین دہال صوالی مزار و کردہ اند و قبیل نموده اند و مختار قبیل است پر کہ

زیرا کلام اخبار بینه بمن نهن برادری سلم است و شرعاً دیش طلوب ہر یکی هست و عرفت متعدد است بخلاف شهادت  
 که آن نزد حکام میباشد و ابو حنفه در باره ستور الحال گفتند و قبل است اذایکه جرح او حلوم نیست و شانعه گفته  
 سقوط است اما کو عدلتش معلوم شود فارابی الصلاح صنف گفته و التحقیق ان روایة المستور و بخواه ممکن  
 فیله لاحمال لا يطلب القول بردھا لا يقتبسوها بل هم موافقه الى استبانة حال زکمان  
 بهامام الحجیدین و تحقیق است که روایت مستدر و خوان که در آن حصال عده است مطلقاً مدام و دو نیت بلکه مرغوب  
 است بروایت شهادت و لموجعل ستور چنانکه امام الحجیدین عبد الملک بن عبد العبد بن یوسف جو یعنی شافعه ایین جزم  
 کرد و گفته اذا ذکرنا نعفونه علی شیء مالا دلیل فیی بخصوص صدیق الاجری علی الاباحۃ الاصلیۃ فروی این مستور  
 شویمیه از یحییی البختیفان عکن انتقالیه تمام الجثع عحال الراء سے قال ربنا یا لهم دوت من عاتیهم و شیوهیم ولذن لک  
 حکماً سئم بالغظر الربیعیه الروایت و ایام ہو تو اتفاق فی الامر فالتوقف عن الاباحۃ یقیناً اللسان بخار و ہو سمعنے لمحکم و ذلک  
 اخوز من اعدة شعریه محمده و ہبے التوقف عند بد و طهور الامور ای استبانه فاذا همیت العودۃ فاکلکم بالرواۃ  
 اذ ذاک ولو فرض فارض التباس عحال الراءی و الیاس عن علی الجثع عنہا بان یا و مجهول ثم یدخل فی غمار النکشم  
 و بغای العشور علیه فہمہ سخله اجتنادیه عنده و النظاہر ان الامر اذا انتہی ای الیاس ایمیانیکفان رقبلت الاباه  
 کرامه ایه انتہی ذکرہ السحاوی فی شرح الایفیه صنف گفته و بخقول ابن الصلاح قیم جحوج بحیج عیسی  
 مفسس و ایامه قول بالتوقف است قول ابن الصلاح در باره کیکه جرح کرد و شد بحیج خیفرس رخپے در باره یام  
 خیفرس گفته و احالن بن يقول ناییعہ فی جرح الاداء و رد حدیثم علی الکتب لته صنف ایمه القریب فی جرح او من  
 البحرم والتعدیل و قل ما تیر خذن فیہا بیان النسب بل تقریرون علی مجرد قوله فلان صعیف و فلان یسیب  
 و بخداک او بذکر ایه صعیف دنیا حديث غیر ثابت و بخداک فاشترط بیان النسب یبغضن لای تعطیلک  
 و سد باب البحرم فی الاغلب الکثر وجوابه ان ذاک و ان المعتدہ فیه اثبات البحرم و الحکم بفتح عتمدناه فی ان توتنا  
 عن قبول حدیث من قالوا ایه شیل ذاک بناء علی ان ذاک او قم عذنا فهم ریث قوییه یو یحییی شلکیا التوقف شم  
 من ایزحت اعذه الریتبہ منهم بالجثع عحال ادجج الشقصہ بعد اللہ قبلنا حمیشہ و لم یتوافق کالذین ایتھم ایتھم  
 و بخرا من میهم شلکیا البحرم من غیرهم فاهم ذاک فاچنلص من ایتھم و بالجملہ دریت ایمجهول الحال شهادت  
 الاعدیلک ظاهر او باطننا و این خیر قبول است نزد مجهول و نزد ابو حنفه مقبول است و دوم مجهول الاعدیل باطننا  
 لاظاہرا داین مستور است و مختار قبول او است سییوم مجهول العین کی شہر شده و از دو سے غیر کیک را کرو دیت  
 زکر و دو دیت مجهول العین و مجهول الحال قبول فیت و هر که صین و عده است او حلوم است روشیں قبول است  
 هر خذ ایم و بیش مجهول باشد کذا ذکرہ الطیبی فی الحالات من تقبل روایت و من کا القبول

ثُمَّ الْبَدْعَةُ دِهْيَ السَّبِيلُ التَّاسِعُ مِنْ أَسْبَابِ الطَّعْنِ فِي الراوِيِّ پَسْ بَعْدَ أَنْ يَبْلُغُهُمْ أَزْمَانُ دِرَادُوسِيِّ حَدِيثٍ هُنَّتْ وَبَعْدَ تَكْبِرِ سُورَةِ دَكْوْنَ وَالْحَقْيَقَةِ لِنَوْزِيدَشَدَهُ دَرَدِينَ سَخَاوَىِيِّ دَرَشَرَجَفِيَّةِ الْبَدْعَةِ مَا حَدَثَ عَلَى غَيْرِ شَالِ تَقْدِيمَ فَتْشِيلَ الْحِمْوَدَ وَالْمَذْبُومَ وَلَكِنَّهَا حَضَتْ شَرَعًا بِالْمَذْدُومِ عَلَى هُنْدَلَةِ الْمَعْرُوفِ عَنِ الْبَنِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُمْ لَمْ يَأْتُهُمْ لَهُنَّتْ لَهُنَّتْ حَدِيثٍ كُلَّ بَعْدِهِ صَلَالَتْ حَامِلَهُ صَلَالَتْ لَهُنَّتْ يَأْوِيْ حَسْبَهُ يَأْسَدَ وَبَلَاتْ بَلَاتْ بَلَاتْ كَوِيمَ هُنَّتْ بَعْدَ خَلَالَتْ هُنَّتْ طَلَقاً وَلَكَرَ جَاءَتْ تَقْيِيمَ آنَ بَوْسَ حَسْنَهُ وَبَسْتَهُ وَبَجْزَهُ آنَ رَفَتَهُ اندَرَسَتَ لَيْجَازَانَ نَهْوانَ يَافَتَهُ وَهُنَّتْ كَانَ يَعْتَقِدُ مَا يَسْتَلِمُ الْكَفَرَ وَإِنَّ بَعْتَ يَاهْنِيزَ بَاشَدَ كَهْ حَبَبَتْ تَكْفِيرَهُ أَوْ كَهْ دَيْدَهُ مَشَلَا عَتَقَادَهُ بَهْنِيزَ دَارَ دَكْتَارَهُ كَفَرَهُ بَاشَدَهُ نَزَدَ هَمَگَنَانَ بِالْأَنْفَاقَ سَخَاوَىِيِّ لَفَتَهُ شَلَ شَنَكَرَ عَلَمَ مَعْدُومَ خَانَكَهَهُ كَوْنَيْدَهُ كَهْ حَدِيثَهُ عَيَالَ رَاعِمَ بَهْ شَيَارَهُ مَشَيَّشَ اَخْلَقَتْ اَهْنَانِيتَهُ بَعْسِينَ زَبَهْيَيَّهُ اَقْتَالَ حَرَبَسَمَ صَرَحَيَّاَهُ بَتَتَ كَهْنَدَهُ شَلَ عَقَادَهُ حَلَولَهُ آلهَ دَرَهُ عَلَى رَهْنَهُ اَمَدَهُنَّهُ خَانَكَهَهُ قَرَهُ جَلَلَوَلَيَلَزَرَ اَغْنِيَيَهُ كَوْنَيْدَهُ بَعْضَهُ اَرْيَشَانَ كَهْ عَلَوَيَّهُ اَنَّهُ كَرَمَهُ اَنَّهُ دَهْجَهُهُ بَيْنَهُ كَوْنَيْدَهُ دَيْدَهُهُ عَلَى رَاشَرَهُ كَيْ دَهْنَدَهُ بَيْهُ كَيْسَلَامَهُ كَفَرَهُ بَاشَدَهُ جَلَالَهُ شَلَ عَقَادَهُ فَرَقَهُ خَلَوَقَيَّهُ اَزْبَهْيَهُ بَانَكَرَ قَرَانَ وَتَوْرَيَّتَهُ وَخَنَيلَهُ مَخَوقَتَهُ شَلَ شَنَكَرَهُ كَرَونَ اَنَّهَا بَسْتَ شَيَّلَهُنَّ يَعْيَشَهُ اَبُوكَرَهُ عَمَرَهُ اَعْتَقَادَهُ كَهْ شَتَّرَنَ بَانَكَرَهُ عَلَى نَهَمَ مَضْلَلَهُ مَخَوقَاتَهُ بَعْدَ رَسَولَهُ مَدَاصِلَهُ اَعْلَمَيَّهُ وَلَمَسْتَهُ دَوْهُنَّهُ كَهْ دَهْمَرَهُ وَهَمَكَهُ خَرَدَ مَصِيبَهُهُ بَعْدَ وَمَخَالَفَهُهُ اوْ مَخَطَّهُهُ اوْ مَبَفَسَقَهُهُ دَيْاَبَعَتَهُ دَيْوَهُ حَبَبَتَهُ بَنْتَهُ بَفَلَكَهُ اوْ كَهْ دَيْدَهُهُ وَقَمَادَهُ اَزْفَقَهُ بَغَيرَهُ لَفَرَهُتَهُ بَقَرَرَيَّهُ تَقَابِلَهُ وَشَقَّتَهُ بَكَسَهُ تَرَكَهُ اَرْحَنَهُنَّ دَكَارَهُ بَكَرَهُ دَنَ وَبَالَجَلَهُ بَهْجَيَّتَهُ يَاعَلَهَا بَاشَدَهُ يَاَعْتَقَادَهُ اَهْمَبَتَهُ عَقَادَهُهُ گَاهَهُ بَعْشَ سَفَضَهُ بَوَسَهُ كَفَرَهُ بَاشَدَهُ شَلَ عَقَادَهُهُ سَهْوَهُي بَسوَيِّ الْكَارَ ضَرَرَهُ رَيَّاتَهُ دَيْنَهُ كَهْ دَهْجَهُ بَعْضَهُ فَرَهَهُلَهُ سَهْرَاجَهُ دَرَوَهُهُ وَآيَشَانَهُ كَسَاَهُهُ اَنَّهُ جَانَيَّنِيَّتَهُ لَخَاجَهُ بَهْنَاَهُ اَيَشَانَهُ دَهْهَ خَرَدَهُنَّ ذَبَحَهُ يَشَانَهُ دَيْگَيَّرَهُ اَزْمَعَالَاتَهُ كَهَاَلَهُ اَسْلَامَهُ كَرَدَهُ شَوَوَهُ وَدَرَقَبَلَهُ كَهَهُنَّ رَوَهَتَهُ اَيَّنَهُ نَوْعَهُهُهُ قَوَلَهُهُ اَهْتَهُ جَانَكَهُ لَغَفتَهُ

ایران و پیر از معاشرات که با این اسلام کرده شود و در قبیل کردان روایت این نوع شبه قول است چنانکه گفت  
فلا کوں لا نیقبل صاحبها الجھود پس نوع اول که یعنی شخصیت بوسے کفرست حدیث صاحب آن  
برعثت غیر قبولت ز و سپور و قبیل تعلیم طلاقاً بعض گفته اند که قبولت مطلقاً خواه عقائد بر جراحت کند بیش از  
نصرت ند هب خود یا خبر خود دار و یا زنگوییم این فصل همین نیت و قبیل نکان که یعتقد حل اللذ لبضر که  
مقاله قبل بعض گفته اند اگر احتمال کذب از برآمده نصرت ند هب خود کرده است یعنی شخصیت  
والا فلا حظیت بعدادی در کفاایت یعنی قبول را مشوب بشهاده شافعه کرده و امام شافعه در امام تصویح باشیخنی کرده  
و گفته تقبلی شهاده والرا و اینه من غیر المطابق به فتح المکعبه و تشیید الها و ابراهیم و مسلم طائفة من الرؤوفین بر این شهاده  
با زور لمه و قهم و یکجزوں اللذب لنصرة من هم و تقدیرها حنفیه در کتاب شهاده تین چیزین نوشته اند مصنف  
تفهیه و تحقیق اند که این کل بکفر عبادات کن کل طائفه تندی این مخالفه مانتیل که قدیماً بالغ فتنک مخالفه

وتحقیق آنست که درهیت هر کفر بیعت و بناید و زیرا که هر طائفه و عویسی میکند که مخالف امتحان است و گاهی است  
سبا الغ فسیکند پس کلم کفر بخلاف خود نماید بیعنه هر کیه طائفه دعوے که کند که حق بجانب اول است و باطل بجانب غیر اول است  
کما قال قائل سه وکل تیزیعه و صلایله شده و لیسه لاقر لهم بناء کا: گویم صنف درجا قابل قبول و درهیت اینست  
شده که بیشتر و بحث تکیه رشته و مقابل مدتریعین صحیح در رسم عدالت عدم بدیعت اگر فتد و اینها افضل بازگردانی هست  
و چنین هست که قابل شوند بقبول درهیت مدعی اگر صدق و ضبط او معلوم هست اگرچه جمیع علم اصول حدیث در کتب  
خود در رسم عدالت بعدم بدیعت اطبق کرده اند خلو اخذ ذلك عمل الاطلاق لا مستلزم نمیکافی  
جمع الطوائف پس از خذلان الاطلاق کرده شود هر آرینه لازم آید فی حجیج طوائف سعاده در شرح الفیفت  
که چنین هست ذهنیت شناسی همچو بیقول شهادت الامور فتد و لفظ اعراض المدین خیره من حضر النار و قفت علی شفیره  
طائیان من الناس العبد ثون و الحکام پس بیقول شارط کرده که ایشان از اهل قبله اند و درهیت ایشان بقویان بشد  
غزوی در کتاب الشهادات از کتاب روضه گفته جمیع الرفعات اصل حجاینا و غیرهم را بکفردن احادیثنیں قبله و قبال  
فی شرم و طالاییه منها و لم نز السلط و شکافت علی الصدرة خلاف المعتزلة و فی هم ومنها کلهم و اجراء الحکام الاسلام  
علیهم و امام شافعیه و در کتاب الامم گفتة ذهب الناس فی تاویل القرآن والاحادیث الی سوریانه ایشان بآشنازید  
و ستعلن بتفییم من بعض بیان تعلیل حکایت و کان ذرا کشقاده امنیت کان فی بعد السلفیه الی یعیم فلم تعلم من شکافت الایمیتة  
من تقدیسے به و لاسن بعد هم من التایعین بیوش شهاده احباب اویل و ان خطاه و ضلله در آراء احتلال حرم الله علیه ملائکة شریعت  
آن خذ شهید من اشاؤل کان لوجیحیل و ان طبع فی تحلیل الحال والدم استه و قد قال عمر بن الخطاب شفیعه و اینا  
عنده لاطلاقیکلته خرجت سهی فی امر رسول شراید هست بتجدد لایقی الخیر معا انتهی فالمعتمدان الذی تردد و ایسته  
من انکار امر اموات امن الشرع معلومیا من الدین بالضروره که پس معتقد است که درهیت نکس که و  
شروع که منکر امر متوابرات باشد از شرع و معلوم باشد از دین بالضروره است اینا و لفظها پس اندک فر و کسریار خوارج  
گویند که داون زکوته فرضیت و حجریه گویند که بعد از اینا یا میان پسیک و چیخ فرضیت و تحققیت از رو افضل گویند که  
بتوت ختم نشده است و بعض گویند که جماعت سنت نیست و چنین سمع خیین بی جایی نه دارند قتلانه در شرح بخاری  
و در بایک که امانت المفتون او متبیع نوشتة الفاسق بالاعتقاد کا الح در سے والقدر سے بیعید من صلح خلف و استثنی  
الاشافیتہ ما است منکر لی الحکم بالجزئیات و بالمعذم و من لصیح تبییه فلایکوز اللائقدار یا الکفار و قصر خلف مثبت  
یقول بخلو القرآن او بغیره من کبیع اللئا لا یکفر بایضا جهیما انتهی و کذا امن اعتقد عکس و چنین هست  
حکم کیک اعقاد دهسته باشد بخلاف آن پیغمه التفاہم را اشاره میکند بلکه اعتقد و دیجوبکس آن نزیه و اراده و فرق  
یمان پرس و صورت آنست که مجرد اینکار مستلزم اعتقاد و غیضیل آنست بلکه متحمل توافق و قضیل است و اعتقد

شالش خارج است از آن والششم فاما من لم يكن بهذه الصفة والنفسم الى ذلك خبطه لما يرى  
 مع دهره ونقاوه فلامانع من قبوله پس بجز تصرف بين صفت باشد يعني بعدها اهل حق فنيست  
 ناك موجب تخيير باشد بل كل نوع شبهه است ونضم كروه شود وهمراه اين ضيطة اخچه روميت نموده در عروض واعوالي نيز زاده  
 باشد پس در نصوصه تبيين از تبول يريش نيت گيفت ك در صحنه محين روميت جماعتے از تبند عده آمد و که بعض  
 شئي دبعضه مرسي و بعضه قدر مجيء و بعضه ناصبي بوده اند و قلچ در روميت از ايشان ما قصص سهم اهل صورت  
 پس صواب تبول روميت تبند عده باشد على الاطلاق الا كسيك صدق وضيطة او علوم فنيست و بر تقدير وجود اين  
 هر دو پچيزه را در تقييمش مجهجه هو فنيست درجا بالطریق تصب السکر لفته که اين سملک فرار اتساع ميل بود  
 که ذكريافت داماسله فساق اللاديل پس اهنت که صنف لفته والثانى وهو من که يقتضى بداعت لتفصيل  
 احصلاه وقسم دوم انك بعد عدش سقنه تکفیر باشد اصلا يعني نه انفاقا و نه اخلاقا فاصل بعد عدت خارج در ونفی که عینها  
 اند و نخان از طلاقه فنيست که مخالفت اند از اصول سنت ظاهر اليمين ستد ايشان بودي تايل ظاهر ساقه فنيست و  
 اين نوع خارج در ونفی را هيل قبيله گويند که ثبت کفر پرسه ايشان روميت پس خوردن فربایچ ايشان جايزي است  
 ومنها که محبه ايشان روميت بکر و همت بجا را بخدمت ايشان سني و غير سني محفوظ است وقد اختلف ايضاح في تبوله  
 در رده فقييل ييد مظلقا با تقيق در تبول در تقييمش نيز اختلاف است بعض فتنه اند و تقييمش هر دو دوست  
 مظلقا با پرسه است که داسمه هر دوan پرسه بمعت خوب باشد يار و پرسه است که صنفه تعلالان بسبک غرفت کلام خوف  
 بداري انه و تفاصي عبده الوهاب از عيسى بن ابان از الاحكام المأموره که گفت لا يخذ العلم عن اربع و بود خذ همن من هم  
 بود خذ همن بسبع يد عالي بد حتم ولا عن حفيفه عدين بالبسه و لا همن بکي جيئه احاديث الناس اي ائمان يصدق في احاديث  
 البهنه صليل الله عليه وسلم ولا عن لا يعزف نهاد الشان لسته و اذ ابرك سيرين آمد و گفت ان هن علم درن فالظعن تخت  
 و زينك از خرج سلم في مقدمه همچو پس نزد الراک رفاقت ابوبکر با قلن و آمد سه اخذه و همیت از تبیع مظلقا  
 پناپر فتن او پس پنا نکد و رکھر سعادل غیر سعادل ستدی است هچنان در فتن نيز سعادل دغیر سعادل سعاده است و  
 هلو عيید و اين همچيد است و فالافت از طلاقه عامره اهل صدريست هست زير اک در صحنه امامیت تبند عغير و عادي  
 و استشهاد اساري است مثل عمر را ابن سلطان خارجي باوح عبد الرحمن بن محمد قاتل علی بن ابي طالب و داود بن حصين و  
 آبا حسان الالاني و عبد الرزاق بن همام و عمرو و بني دينا و سعيد بن ابي عرب و بهشام الدستاوي و علقمة بن شرط  
 و عكرمه مولى ابن جناس و آخر من عندهما اجتماعا و انفراده في اصول الكتابات يطول در هم ذكره السماوه  
 في شرح الالفيه و لا كثرة ماعمله بدان في الروايات عنده تردد بالامر و تنويها بذلكه فعله  
 هذا يدفع ان لا يهدى عن مبتدع عشه يشاركه فيه غيرها مستبعده اکثر اصحابه

تعلیل کرده اند نهست که در روهیت گردن از وسیله ترویج امر و تسویه و رفعت بدگراوست و بدین تقدیر  
 باید که از متبوع روهیت پیچ شے که دران بخیه متبوع شرکیه هست نکنند سخاوهی در شرح الفیه گفته و الی یعنی تفصیل  
 مال این دقيقه العید حیث قال ان واقعه غیره فلایقنت الیه خدا و البعد عتمه طغاء و لذاره یعنی لذائكان یقال  
 کما قال رافع بن شهرس من عقوبة العاصم المبعد ان لا تذر کر محاسنه و ان لم یوافقة احمد ولم یوجد ذاکه الحدیث الا  
 عند همه اوصافنا من صدق و تحریز عن الکذب و کشتهاره بالتدین و عدم تعاقی ذاکه الحدیث بعد غیره فیتنه تقدم  
 مصلحه تفصیل ذاکه الحدیث و زن شرکه سخاوه مصلحه انانه و اطفاء بعد غیره فیتنه و قبول یقین مطلقاً و  
 بعض گفتہ اند که مقبول است مطلقاً خواه و ادعیه مردمان بسوی بدعت خود باشد یا نه بشرطیکه متوجه باشد زیرا که  
 متین بودن او و مصدق آنچه و سه که بیان مدار روهیت هست ای اکذب باشد و شیخی انجام مبتدع و غایب  
 گرفته اند مثل عمران بن حطان و عبد الجمیل بن عبد الرحمن الحمالی و ابا احسان الاعرج وغیرهم نایبر صدق و خبطه  
 الا ان اعتقاد حل الکذب کما تقدم گذاشت معتقد حال و هنگز کذب باشد کما تقدم زیرا که متخلک کذب  
 برای ترویج دین خود کافر گردد و مسلم ایضاً و خد و ربتدی عی هست که عیش متفقی کفر باشد و قبول  
 یقیبل من لم یکن داعیتی ای بدعته و بعض گفتہ اند که مقبول است ادام که داعی بسوی  
 بدعت خویش بناید و اگر داعی هست مقبول نیست لآن تزین بدعته قدیحه علی تخریف  
 الروایات و تسویه اعلاء ما یقتضیه من مذهب زیرا که تزینین ای بدعت را گاهی هے شامل  
 بر تحرییت و تبدیل روایات و تسویه آن بر تقدیمی نهیب خودش شید و سخاوه ای زعید ای احمد مصلح کیا  
 کرده گفته کلت لانه لئم رویت عرض ای معاویه لضریه و کان مر جیا و لم تزو عن شبابتیه بنوار و کان قدریا  
 قال لآن ای معاویه لمحکم یه عوالي الارجاء و شبایتکان یه عوالي اقصد را یتھے و هندا فی الا خصیه وین  
 اصح الاتوال هست و ای مصلح این را اعدل داوی ای ااتوال گفتة و خطيی بعده اونه مقبول را زاکر شرعا  
 حکایت کرده و بعضی اتفاق یه شایعه بین نقل خوده ذکر که سخاوهی فی شرح الفیه و اغرب جمیں  
 فادعی ااتفاق علی مقبول غیر الملاعنه من غیر تفصیل وابن جبان در کتاب التفات قول و  
 اورد و ادعیا اتفاق پر مقبول غیر اعیمه بغیر تفصیل میان هنقوی بعیت وغیر مقری آن منوده چنانکه در ترجیه  
 جعفر بن سليمان الغنسی لغفته لیمین هنیل الحدیث من ایمنا مخلاف ان الصدق و متفقین اذ کانت فییه عیته و  
 لم یکن یه عواليها ان الاستجاج باخبره بازیز خواه ادعیه ایها سقط الاجتیاج باخبره سخاوه گفتة که قول این  
 جبان میصح در اتفاق نیست ز مطلقاً از مخصوص شایعه یکن ای ای مصلح مروی قصاید و رشیقات بسوی  
 این جبان شق شانه نیست ز ای ای میکن صحیح نهست که مصفف این جبان غرائب در حکایت اتفاق کرده

لهم لا يكُن على قبول غير الداعية إلا أن روى ماتيقوس بداعته فيرد  
على المذهب المختار أرى أثثير قبول غير داعي وإن لم يذكر رواية فيزى كمن ذكره قوله بدعى اشت  
پس مردو وباشد به فهرب خمار غرفه فشك حديثه متبعه غير داعي مقبول است بشرطه صدقه باشد در دست  
چيزى كمن ذكره عاًضه ومرzin يعنى بشاشد پسره كبره وغلبه هم هست ما مون از کذب بشاشد جنگ الشريعة تصريح  
والبيهقي شیخ کلام ابن وقیت العید الماضی ذکره و به صحیح الحافظ ابواسحق ابراهیم بن عیقرد  
الجوز رجالت شیخ ابی داود والنسائی فی كتابه معرفة الرجال وباين تصریح مزوده حافظ ابو  
الصحابی ابراهیم بن عیقوب بجز جانی شیخ ابی داود ونسائی در مقدمه کتاب خود سنت معرفة الرجال ونسائی  
كتاب بیان حجج وتعديل روایت است وجزویان لضم جم وسکون داود وفتح زاده جمهوری خواند فقال فی  
وصفت الرواۃ ومن هم ذات اللئے عن الحق ایه عن السنۃ صادق اللهم جر حافظ ابوسعید ذکر  
درسان وصفت روایت گفته که بعض از شیان یکی نخنده از حق یعنی از سنت بوسے و تحریر باشد اما صادق  
الله عیجه هست در پیش در مردمان عبارت یکین مخدول در بدعى و مامون در در و هم هست خلیس فی حیله  
اگر یو خذ من حدیث مکلا کیون منکرا اذالم یعقوب دعنه لته پس در وفع حیث آن پیغم  
پیغم و علیح فیت بجز ترک کرون مگر انکه لایق اخذ از حدیث او هست که منکر بشاشد بلکه معروف بود شرطی از  
معروف موید بشاشد زیرا که از این نوع حدیث راز و روایت نمایند یکم کرد قال احوالی مصنف گفته  
ومقاله متجھه کان العلة التي تزد حديث الداعية وادعوه فيما اذا كان ظاهر البروى

یعاقف مذهب المتبع ولو لم یکن داعیه والله اعلم و انج حافظ ابوسعید گفته صنف  
مقبول است زیرا که ملتبک حدیث داعیه بسبیان مردو دشده دار و در هست که چون ظاهر مروی او واقع نیپ  
متبع باشد اگرچه داعی بشاشد حاصل کلام ابی الصاحب جزویان هست که حدیث متبع از موافق ذهیب او است  
مردو وباشد اگرچه داعی بشاشد حاصل معرفت باشد یکم این مخصوص با درست در ز حدیث معرفت  
از خبر متبع مقبول است بالاتفاق واعلام الشاذ علی رائے - ثم سوء الحفظ -  
هو السبب العاشر من اسباب الطعن والمراد به من لم یرجح جانب اصحابه  
علی جانب خطأ ثالث سوء حفظ و این بحسب ذهن هست از جانب طعن در راوی و مراد بوسے  
حفظ در راوے آنست که جانب صفاتش راجح و غالباً بجانب خطاء و سے بشاشد پس اگر جانب خطأ  
و شیان غائب بود یاساً که بود یا صواب و ایقان این هردو صورت داخل در سویه حفظ هست و معتبر فلیز  
و ذکر است صواب و ایقان هست که امر مراراً و هم علی قسمیان و این دو گونه هست لازم غیره لازم +

ان کان لازم اللدار سے فی جمیع حکایاتہ فھو الشاذ علی رامے بعض اهل  
 الحدیث و سو رو حفظ لازم را دی باشد و رہنمائیں پس آن شاذ است بر رامے بعض اہل حدیث و  
 درینجا شاذ نام رہ و میت تیئی الحفظ ملازم سو رو حفظ و درج حالتہ بنا داد و این غیر ماقدم است و لہذا رخواست  
 رامی گفتہ است یید محمد بن ابرہیم گفتہ و نہم من یعرف الحدیث الغنیمة بالشاذ و انکان سو رو حفظ طاریا فاختلط  
 انتہی المختلط - او انکان سو رو حفظ طاریا علی الرادی اما الکبیر و اگر سو رو حفظ طاریا  
 یعنی خاہر شوند و فرو داندہ برداوی پاش بھیت کہ بر سی یعنی اس کلی غیر و کان سالی و پیری برداوی سو رو  
 حفظ عارض گردیدہ اول ذہاب بصیرہ و یاسو رو حفظ نبار قرض نظر باشد شل عبد الرزاق بن ہاجم کہ در آخر عنان  
 گردید پرسیو رو حفظ بر و طاری شد و رہستان الحدیث نوشته رہست اور صحاح ستہ واقع است و در و  
 پیغم عیوب نیافتہ مگر انکہ نے الجملہ شنیع درست اما غالی بندو ما و کا حترات کتبہ و یاطر و سو رو حفظ از جمیت سو  
 کتب باشد شل این طبق کہ بر چاہ کتب ازوست اور فت عقل اور ختم و ختمانے را ہدایت اور عده همہ  
 بان کان یعنی ملکا فی رجع الی حفظہ فسائی طرود عرض سو رو حفظ نبار عدم کتب یعنی ذہاب آن اشد  
 زیر اکہ بر آن اعتماد یک دوچون کتب نماز در جو عم حفظ خود اور دو حافظہ بدگرد و یہ شل ابن الہیعہ و کتابہ ختمان و ختم  
 عقل نبار عرض عارضہ ہوت این دیسر قمال باشد چنان کہ بر سعد ایزرا قدم آمدہ و یاسو جب سو رو حفظ رادی مرض و  
 و بعد از ذہاب مرض حفظش ہو و نماید خناکا بود و درین خود از ستم حکایت کرد کہ گفت اجنبت فذ ہبھے  
 سنت کہت اللقب فاتحہ اللقب فی صلوتے قال و کان احتجم علی ہاتھ سخا دے گفتہ و بختے ان البران الجبلے عفر  
 لا الفلاح فانہ کل شے حتی القاتحة ثم عمومی و کان حیک کے عن فسادہ صارتیز ارجع الی مخطوط الاول کا الطفل شیا  
 فشیئا و عجب من نہ اما ذکرہ القاضی عیاض ان ابرہیم بن محمد الحضری المعروف بابی الشرفی المتوفی سنت  
 سنت تسعین و شصتہ کان قد حصل لقبل موته بشیشین شہر فارس فلم ہیئت بخیرالله الائمه ولا یکتب خیریم  
 الرحمن الرحیم خیان ذکر من آیات السد نہی فھذ اہو المختلط پس این را ایحدیث مختلط خذہ  
 بصیرتہ سه معمول از اختلاط کہ یعنی آنچہن است سخا دے و در شرح الفیہ گفتہ کہ این فتنے عزیز و ہم امت دفایہ  
 از ضبط اسما محتلطین نہت تاکہ تپیر مقبول از غیر مقبول حاصل گرد و ہم کہ این را انسداد از پایہ یعنی اساقطت  
 و پھلک کی سو رو حفظ و ختم طبر و در آخر عمر طاری شدہ عطا بین سائب و ابی سعید سعی و سعید بن الایاس و سعید بزر  
 و سعید بن عرب و بکیع و معافا بین عبد الرحمن و عبد العبد و عبد الوہاب شفیع و عاصم و ابو قاتل و معاشر  
 نوادر و حسین بن عبد الرہاب کو فی و سعیان بن عینیہ و عبد الوہاب شفیع و عاصم و ابو قاتل و معاشر و ابو احمد  
 غفریفی و ابو بکر بن مالک قطبی و امثال آنست و المحکم فیران مانع دشغیل الاحتلاظ اذ امتنین

قبل و اذ المیز نزقت فیه و حکم دین مسمت از انت که هر چند قبل از خلاط عقل تحدیث کرد و هست  
 اگر تیزیرت بقبول باشد و اگر تیزیرت هست تو توافت فیه است و درینجا چهار احتمال است یکیه اگر معلوم باشد که تحدیث  
 قبل از خلاط عقل کرد و است فقط و آنکه معلوم باشد که تحدیث بعد از خلاط عقل کرد فقط سیم اذ انت  
 در پروردحال کرد و باشد چهارم اگر معلوم نیست که تحدیث پیش از خلاط عقل کرد و بعد از آن پس در صورت اول  
 یروشن قبول است بلا اشتباه و تانه مرد و هست بلا امتراد و چهارم متوقف فیه ز قبل و تیزیرم در تفصیل است  
 پس اگر تیزیر کرد و از پیش از خلاط روایت کرد و از باعده آن پس قبول باشد و اگر تیزیر کرد و از مرد و دو و کد من  
 شتبه لا افرفید و چنین حال کے هست که در امر و می اشتباه دواوه یعنی معلوم نیست که این کس از محمد  
 محدثین است یا نه و آیا تحدیث پیش از خلاط عقل کرد و بعد از آن پس این چهار احتمال تمام گشت و انتها یافت  
 ذلك باعتبار الاخذين عنده و جراحت نیت شناخته میشود زمانه تحدیث آن باعینما راخذین از زوے  
 پس هر که از تیزیر شناس از زوے پیش از خلاط و خلاط عقل ساعت کرد و هست روتیز قبول نیت شناوار  
 لغتہ از خلاط کیکه بآخلاط و آخراً عارف عطابن سائب تابعه است و هر که از زوے پیش از خلاط شنیده  
 شعبه و سفیان ثورسے و ایوب و معاذ بن زید و زاید و زبیر و وہب و سفیان بن عیینه نیست و آنکه بعد از  
 خلاط از شنیده جعیر بن عبد الجمید و ایوب و معاذ بن علیه و خالد بن عبد الله الواسطی و ابن جریح و علی بن عاصم و چنین  
 فضیل بن غززان و شیم و تخار و تفسیر سوره کوثر از صحیح خود بر داشت همیز از عطا یک حدیث اخراج مزوره میکن  
 مقرون با به بشر عفرن از جوشیه که یکیه از ثقات ثبات است اور ده در اصول خ پیکر از آن اخراج  
 نموده انتهی نوی و در قدمة صحیح مسلم لغتہ و مکمل اماکن این پیقیل عجایبی صحیح نه مواعظ اذ اخذ قبل خلاط  
 انته و مته توبع السیه الحفظ بمعتبرها کان یکون فوق او میله کا ذکر و هم گاه است  
 کرد و شود راوے نیمه الحفظ بر اوی معتبر و جیکه آن معتبر فوق از نیمه الحفظ پیش از دو و از  
 چهار کمتر از آن در مرتبه است متابعت را نمی شاید و لهد ادار قطفه و غیره در بعضها سیکویز فلان یعتبر  
 و فلان لایعتبر و کدن الختلط الذ که کایتیز ایکیزین چنین مخلوط تیزیرت بیان چیز کی پیش از خلاط عقل  
 و بعد از آن تحدیث کرد و اگر لغتہ شو و کمبل خود از قسم نیمه الحفظ است پس ایار بوجطف پیش اراد و  
 بجوشب از است که مراد بدان قسم اول است مطلق منصرف بوسے فرد کمال شیود و فیاضه و المستود و  
 رادی ستور که معروف العدالت باشد خاطر از باطندا آمام المؤمنین لغتہ استور من لم پیغمبر من تدقیق العدالت و لم  
 یتفق لاجئ فی الباطن عن عدالت اشته و مصنف در مقابل لغتہ و ان روکنده اشان و خصا داد و لم یوقن فهو  
 بجهول الحال و هستور اشته و درینجا اگر پکار رفت اما خالی از فایده هست و اسناد المرسل



الظاهر في التفهّم على صحة ذلك الحديث من الحسن لذاته والمخالف في الحسن لغيره ونحوه فيما يظهر قوله تعالى: **عَمَّا تَرَى**  
 فإن مجهول الحديث الذي رواه حسن وقول أبى هم بن عيسى في الجوزياني في الطحا أن ضعيف الحديث من حسن  
 على التحقيق رأواه هنا **المعنى** للغرض إضاحته وقد الفرض ما يتعلق بال Mellon من حيث القبول والد  
 وتحقيق سياحته متعارف بين حديث ارجحية قبوله ورد باسمه بسيده وباقى ماذا آتى متعارف به تاءهت وچ  
 سياحت بين قصوره بالذات بورثة مسنا ورسالة بوسى أن لهذا ابهاحت متعلقة بين بحسبنا ومقدم دهشة أمر  
 ومحض تائدة كرسالة دراول اين كتاب لرشته أمر كجزء راد وحالهت يكى اعتبار وصوله باز صحفه باهم جهاز  
 ومن بعد وعي اباواره این اعتبار متصدقه كرد وباحدا يشهود يامتوالت وحال دوم باعتبار وصول نجزان **لهم**  
 يا صحابه وتابعين انباع ابعين هست وابين اعتبار جزء متصدقه كرد وبرفوع ومرقوف وقطوع وفضل حال اول  
 استاذ صنف بيان نزوهه الكفر تعصيم طالئه تهاده شرده نزوهه وگفت المرفوع **لهم لا استاد**  
 وهو الطريق الموصولة الى المتن پرسنا واصطلاح اهل حديث عبارت هست از طرق موصوله بـ  
 متن سذريز بعنه هنادايد و المتن هنوع آيد ما ينتبه اليه لا استاد **من الكلام** وقت در اصطلاح آنچه  
 شهش كرد ورسوى او غایت هنادا زکلام وله فقط تعايشت متدرك هست وبن الكلام مابن هاست توفیص اینجا  
 دراول این کتاب سطور شده **تلقیق** در این تظریک ایشانه است هست: كردم اشاره ته وکردم یکنون و هو  
 اما ان ینتبه **إلى النبي صلى الله عليه وسلم** **وعمل الدواع** **بأدله** **وسلام** **ونفخه**  
 تلفظه وسخا ویانته بشود رسوى بني صلی الله علیه وسلم وقہضا کمنهه لافظه بنه صلی الله علیه وسلم فاعل ضيقه  
 تلفظه است وضییره دراج رسوى بني صلی الله علیه وسلم وغلوش قول صنف ان المقال هست اما تصریحه  
 او حکمها یا تصریحه باشد یا حکمها واین هر دو حال اند از فاعل یقینه یا تمسیه ومثال این هر دو صنف بیان این  
 نزوهه این المقال بدلک الاستاد من قول **صلی الله علیه وسلم** **وأدله** **وسلام** **ونفخه**  
 او من تقریره یعنی مقصض تلفظ بني صلی الله علیه وسلم است خواه اصره باشد یا حکمها پنهانه که تقول  
 این هنادا ز قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم ویامنقول بین هنادا ز فعل یا ز تقریره است یوگم  
 لطف اینکلام بر طبق اتفیف غیر محضه است که صنف تعریفه مرفع بر و چه بیان نزوهه که چیزی از تپاش غزو  
 تجذیش شده چیزی عیف مرفع انجو چهور کرد اند المرفع اضيفه ایه بني صلی الله علیه وسلم تو لا او غلا او تقریره ایه  
 بخطه هر شال مرفع بجهه لغایت گرانکار اضافت راعام داریم سناوی و در شرح الفیه گفت مرفع انت که مضاد  
 رسوى رسول خدا صلی الله علیه وسلم خاصه خواه قول باشد یا فعل یا تقریره اضيفه خواه صحابی باشد یا ایمه ایز  
 بعد ایشان تا انجو قول صنفین قال رسول صلی الله علیه وسلم داخل مرفع باشد و چندین قبل و مثل منقطعه وعضا

و معلم داخل مرفوع است بنا بر عدم پشتراط اتصال در مفروع و موقوف و مقطوع خارج شدن با پشتراطها فت مضر  
 و مماند که آن قول صحابی یا محدث بودن است و حافظ ابو بکر احمد بن علی بن ابی طیب بعد از معرفه مخففن بفتح  
 صحابی گردانیده فقط و گفت المعرفه ما الخبر فی الصلوٰت صحابی عن قول الرسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم او غلط پس بنا برین تقدیر  
 آن رضیف تابیه یا من بعد وی بودی رسول خدا صلم است آن امر فرم نمایند و لیکن شهید و اول است تساوی  
 الغفیر که شیخ امرو قول خطيیب تا پیل کرده و گفته که خطيیب به اوی صحابی را برسیل مثال دلگرد و دیانتا براغلبی چه  
 مرفوع غالباً هاست که صحابی اضطرش بوسی رسید خدا صلم نمایند انکه ذکر صحابی برسیل تقدیر کرد و لیکن درین پاییل  
 نظرست و شهود از خطيیب در مرفوع اقصار بزم صحابی است فقط و بعض زبان حدیث مرفوع در مقابل ممل فتح  
 اند چنانکه در حدیث واحد گویند رفع فلان و ارسل فلان و مثالش حدیث عیسیه بن یونس است که از رشام بن عروه  
 از پدر خود عروه از عائش روایت نموده گفت کان البنی صلی اللہ علیہ وسلم تقبل الهدایة و تقبیل علیه تعالی الاجر  
 سالمت بادا و زعنة فقال لغفران فتح عیسیه و هو عند الناس هرسیل و نحوه قول الترمذی لا يغفر مرفوع غالاً اسان پخت  
 عیسیه لیکن جواش انت که مراد ترمذی وغیره است که این حدیث مرفوع تصل نیت بلکه مرفوع مرسلا است چه مرفوع  
 اعم است که امر انت و تثبت میان هر یکی از امر فرع و تصل نیت سند بیان خواهد شد مثالاً للد فرع من  
 القول تصریح آن بقول الصنایع مساعت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم بیقول کذا او شال  
 قول مرفوع تصریح آنت که صحابی چنین بگویید سمعت النبی شنیدم من از رسول خدیجه صلی اللہ علیہ وسلم که چنین  
 گفت ولقطع سمعت اصح از صیغ اوهست در بیوت سماح تعالی آن بنا برانکه احتمال و هر طه ندار و کسما تار  
 حد شناس رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکه او یا چنین بگویید حد شناس لبیعه حدیث بیان کرد و مرا  
 رسول خدا صلم اسلام فلان امر چنانکه بخاری در کتاب العلل گفتة قال این خود حد شناس رسول الله صلی و پسره صاد  
 المسند وق و قال حدیث حد شناس رسول الله صلم چنین انت و حد شناس لبیعه از فرع و اصح از صیغ اوهست کما سیا تی اپیانا  
 او بقول هوا وغیره قال رسید رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کذا او یا صوابی  
 وغیره که نایسی و من دون اوست چنین بگویید قال رسول الله لبیعه فرمود رسول خدا صلم اسلام علی الہ  
 و صحبه و لم چنان و قول صنف او وغیره و شعرست بانک اگر تابعیه یا تابع تابع تا اگر قتل صنفیگ اگر  
 شناختن باشد قال رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگویید مرفوع گفتة شود و تو صبح این سخن پشتراط شد  
 او عن رسول الله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند قال کذا او یا صحابی رغیر احتجز  
 پس بیهود رسول الله لبیعه از رسول خدا صلم اسلام علی الہ و مرویت که چنین بیرون و خود از خود دلک و یا ماند  
 آن از صیغ او که محتمل رفع حدیث اند مثل رفع اکبریخ به الی البنت صلی اللہ علیہ وآل و صحبه و لم کما سیا تی

ومثال المفهوم من الفعل تصریحیاً ان يقول الصیحانے رایت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آنکه وصلی اللہ وصحبہ وسلم فعل کے خداوشاں فوئم تصریحیاً ائمۃ کے بگوید جھانے ہوتے ہیں ویدم من رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم را کچین سیکر دشمن حدیث عمر بن شعیب عن ابی عین جده قاتل ایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم میں حافیاً و متفق علادہ ابو داؤد و میش اورست حدیث واٹل بن جبران راسے انبیاء صلی اللہ علیہ وسلم رفع میر پر جین پڑل نے اکبر تم التحقیف بتوپشم وضع میرہ یعنی علی الیسرے فلما اراد ان یکم اخچ بیدین الشوب ثم زعہوا وکبر فرکم فلی قال آم العذن حمدہ رفع میر پلما سجد عجین کفہیہ رواہ کلم اولیقیوں هوا وغیرہ کان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم وعلیہ وصلی اللہ وصحبہ وسلم یفعل کے خداوشاں کو غیر اونچن بگوید کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی صہما یا باعی وسی دن اوچن بگوید کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ چن کروشیل حدیث ابن عمران رسکل اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان درفع میر خدا و نکدی اور افتح الصلوة و اذکر بر لذکر و اذار فرم دہ من اکر کوئم الحدیث متفق علیہ قفت تا پھی بالفضل میاض در شفا الگفتہ کو نسل کے صلیم سفت قسم است یکے ہو جس لفظ و حرکات لبشر پیش نصرف اعضاء و حرکات جسد و باقیم امر ایمانیج و نہیے از جمل الفکت متعلق نہیت ارے افادہ باحت بیکند و دم اکستعلی عبادت نہیت بلکا ارجابت در ان و اضمہ ستشیل قیام و قعود و رساند ان و درین ہم اقتدا نے رسد لکن این نیز وال بر باحت است نزوج چھوڑ سیدوم آنچہ احتال خوجہ از جابت بسوی تشریع دار دنیا بر طوبت بر ان و توجہ عدو و میہت محضیں سل اکل و شرب ولیس دنوم و این قسم دون ازانم قربت و فوق ازانم جابت است بر فرض اکل در ان ہمین مجرد فعل ثابت شدہ نہ دیکر و گزار شادی بسوی بعض ہیئت واقع شد چنانکہ در بارہ اکل و شرب ولیس دنوم خارج از نیقیم خواب پر شد و امام شافعی راوی نیقیم دو قول است یکے رجوع بسوے جمل کہ عدم تشریع است دوام کچوری بسوی ظاہر کہ تشریع است و ثانی راجح است پس مندو ب باشد تھارم خصدا صشن بھنا ب رسالت ماب معلوم شدہ سل وصال صوم دز ایت بر جمار زن پس نیقیم خاص با دوست پتھم اکل ایام کے حملہ با شفار و سے باشد سل عدم تعبین نوع حج حشنا قمرے لگفتہ درین امر اقتدا با یکر و صحیحے کفتہ بنا بر کو شنا امکنی با غیر بطریق عقوبت کرد پہلی تصرف دلماک غیر و درینجا نیز اخلاف است در جہاز و عدم آن یقیم انکا فعل مجرد علام سبق باشد پس اگر بیانش دار دشنه سل قول صلی اللہ علیہ وسلم صلوا کما ایتیسوں اصلی خدا و عینہ من اسکم نہیت خلاص در انکم ایتن یعنی نیان است در حق ما و بر ما و حب و اما تک دو صلیم جبڑی را پس مکش در نیاستے و اقتدا بسوی صلیم حکم فعل است این سعی لگفتہ اذ اترک رسول صلیم شیئاً و حب میلانا است ابتدی قیہ الاترے اذ لما قدم الیہ تصب فاسک شنیدہ و لکر اکمل ای اقبال یا ہم اذ میں برصین قومی فاجدی اعافہ و ہکذا تک دو صلیم صلواۃ اللہیں جماعتہ عسیدہ ان مکتب علی الامت انتہی دمثال المفهوم من التقریر تصریحیاً ان يقول الصیحانے داغلت بمحض کہ البنی جسی ملی اللہ علیہ الرحمہ و علیہ الحمد دمشال المفهوم من التقریر تصریحیاً ان يقول الصیحانے داغلت بمحض کہ البنی جسی ملی اللہ علیہ الرحمہ و علیہ الحمد

وسلام کذا و مثل آن قدر پر مزبور نهست که بگوید صحابی محدث بحضرت این بنی صدر اسد علیه وسلم کذا است که بول این حکم  
 کن اتفاق دارد رسول اصلح سے افضل بندہ الامت بعد بنی اصلح ابو بکر و عمر و عثمان و سیف بن ذکر رسول اصلح فلان  
 رواه البهرانی فی الجامع الکبری و آنچا ہست قول ابن عباس اقوال را کلایا علی امام و ابا یوسف مذکور قد نہارت الا حلتم و رسول  
 اصلح بیصلد بالناس کہنا لی غیر صدار فخرت بین یک بعض الصفت فرلت وارسلت الام اتن ترق و دخلت فی الصفت  
 فلم شکر ذکر علی احمد متفق علیہ ادی قول هوا وغیره فعل فلان او فعل بحضرت این بنی صدر اسد علیه  
 علی الله وصحابہ وسلم کذا او کا یذ کران کار و دیا و سیف بن ابی اسحاق علیہ السلام فلان و یا چنین کو یک فعل  
 بحضرت این بنی اصلح کذا ذکر ایکندر و سیف بن ایکندر و آن ام القرد و دشت پل این دلیل است بر جواز اوش حدیث این  
 عباس و بارہ اکل ضمیمه روپ و می و می اصلح پس این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث ہست و علماء صول فقہ  
 این رایان حال نامن و دوین خود سچ خلاف ائمۃ اخلاق در و چیز ہست سچے انکو چون تقریر دیں ام ایضا فاعل  
 جو پڑھاں بے مقرر لہ است یا عام است که کلھین تعقیل باول فتنہ بوجہ انکو تقریر را کدام صیغہ عام فیت پس عالم براۓ  
 غیر انشود و مازمی عقل از جھوک کرد کہ غیر خطا طبیاں حکم از کلھین ہچھو خطا طبیاں حکم ہست مگر قیل کو تقریر یک کو مختص  
 بعوم سابق بناشد و زیر بائی محقر را باشد و اخذ بود یا جماعت و اگر تقریر یک چیز ہست کہ تحریش سابق شده پس  
 این تقریر نیز اخ ان تحریم خواهد شد چنانکہ اہل صول بدان تحریم کرد و اند و ہو للحق و جماعتے از اہل اصول گفتہ کراز خاص  
 و سے صلے اللہ علیہ وسلم عدم سقوط و جوب تینیکر بخوف جان خود ہست زیر اکار و تعالی اخبار عصمت و صلم  
 و لفظتہ والیہ یحییکت من الناس و لاید ہست کہ تقریر مقاد شرع باشد چو تقریر یک فرب قول فعل او وال بر جواز نہیت  
 جو یعنی والد امام الحسنین گفتہ و ملحت ہست بکافر سلفی و مادری خلاف اور کرد و لفظتہ کہ ما بر سلفی و در ظاهر اجراء  
 احکام اسلام کیان چنچ قسم محن بکافر میتواند شد زیر اکار و می در ظاهر اسلام ہست و جواب ائمہ ہست کہ رسول خدا صاحب ایام  
 بود کہ از سلفین سکوت میفرمود بنا بر علم ایکم تو عفت در ایشان نفع میکند و قوم سبقت شاریتی صلم فاعل  
 یا قولی اقوی در ولات بر جواز ہست اذ تقریر یک می سوید ایضاً یعنی سنت آنچہ قطاعی در مقدمہ در شرح خواری نوشته  
 شرط عمل ملک تقریر ایام ایعاصر صدقہ تصریح بخلاف ائمہ و اما ہم یعنی فقصد و می اصلح کم ارادہ چیزیکر کرد و محسانی اور رح  
 ہم بصالح اخرب بثبت شمار عینہ پس نزد شافعی و تابعین اعمل ہیم و صلے اسد علیہ وسلم ستحب ہست دلہند ایضا  
 او ہم را از جملہ هشام سنت شمردہ و لفظتہ اذ فقدم القول فهم الفعل ثم التقریر یکم الہم و حق ہست کہ می از جملہ اقسام  
 نہیت زیر اکار بجود خطور شیوه بر دل پیدون و قیمع غیر معمول ہست زیر اکار کا ہے اخبار و می سلسلہ اسد علیہ وسلم  
 بنابر زجر ازان چنانکہ فرموده نہ کردم ہست ایام ایعاصر میکنند و اما ثابت و کتابت  
 امثلہ شارعہ بی معلم اصلح عشر سوی ایام شهر سند بار قبض یکے ازان اصلح در باریوں و مثل کتابت

وهي صلة العلية به كل يوم بذري عمال درباره صدقفات وامتدان پس بي شبيه اقسام سنت هست واصحاجم بدان تمام  
پيشرو بلا خلاف ومثال المرفوع من القول حكم لا تصرح بما يقول الصحابي الذي لم يأخذ عن  
الا سرائيلية او شال قول من نوع عكرا لا تصرح انت كم بغير صحابي لا تأخذ بخبر از اهل كتاب باشد مثله هر ره سفر که اخذ  
از اهل كتاب هنگر و هو مولید نینه است که ابو هریره تصریح شد که دفعه الاجبار را بدریث فقدت امت من بنی اسرائیل لایدیر  
اضللت پر کعب الاجبار ابی هریره لاعنت است سمحت النبي صلی الله علیہ وسلم پیغام فعال لا ابو هریره فهم تکرر ذکر مرارا  
فعمال له ابو هریره افتخار التوزر اه اخراج الاجبار ابی هریره في الجبن من بد الخلق من صحیح مسند ای در شرح الفیہ گفتة قال شیخنا فی ان  
ایا هریره کم یاخذ عن اهل الكتاب و ان الصحاپی الذی یکون کذلک اذا اجبر بالاجمال للکار او الاجتناب فیه کیون لایکیه  
حکم الواقع پس از تضیییه حکم فی بعض بحدیث اصحابی که غیر اخذا از اهل کتاب باشد مستثنی شد ان صحابی که فرم معرفت از  
در هر ایلیات باشد مثل عبدالمیمن سلام وغیره از اسلیل کتاب مثل عبد العبد بن عمر و بن العاص کار او در جنگی که  
بیمار کتب اهل کتاب دست بهم داده پس هرچه در ان کتب از هر مرعیدی پیسود بخیر و از آنکه بعض صحابیش آنرا مخفی  
خدشان عن النبي صلی الله علیہ وسلم ولا تخدشان عن صحیح فیه پیش شد این پس جزا امور نعمتیه و حکم فی بعض بنا بر قوت چمال  
این حزم ظاهری در حملی شرح بر هر که قابل بر قلم چشم قسم اخبار است تشییع کرده و گفته فیانه و اخنان ملا الاجمال للراس  
فیه نیز میکون ذاک الصحابی شمعون بن اهل الكتاب بکعب الاجبار حین سمع منه ابعا ولته و دخیرهم من الصحابة می سمع قوله  
صلدم حد ثواب عن بنی اسرائیل و لاجرج انتهیتیه لیکن سخاوه ای افتاده دست ذاک نظر فایم بعد ان الصحابی که متصف بالتصفی بالاخذ  
عن اهل الكتاب بیونغ حکایتیه شئی من الاحكام هشترعیه التي لا مجال للمرأی فیها استند الذکر من غير عزم علمیه باوقتم  
فیقیه من البديل او تحریف بحیث سنه بن عمر و بن العاص من صحیح البنویه الصادقة اخراج عن الصحیحه الریسوکیه و قال کعب  
الاجبار میین بال ای اسلام المخلوقات گفتیت تجد قوم که قال کر میین ای صدقیتی التوزر لان فیها اذ اگران جل حکم فی قوم الاجبار  
طیلی و حسد و دکونه فی تمام تین الشرعیه الحمدیه که قیل بی امرنا و نهینا و کن لافعل و خود ذکر قیل ای انتیت کن او لاینک  
برض القردة و هرج من منع این عیاس لاقبوله ولو و افقن کتاب ناد قال انه لا حاجتنا الی ذاک و لذک اینی عن شکل این عود  
و زیغه من الصحابیه ای متفق عایشته قبیل هایه رجل معلمۃ المنع بکوثریه بیعت الکتب لدل و لایانا فیچد ثواب عن بنی  
اسرائیل و لاجرج خوب خاصه با دفع فیهم اللحوادث والاجبار المحبیه عیهم لما فی ذاک لعن برة الاعظمة پیلس قول تلوه  
فی روایتیه فان کانت فیهم الاجبار حیب وقد بسطت ذاک کل وضھان اکتابی الامل الکلیل فی الاجرام علی تحریم الفعل  
سر لای توزر و الاحسیل انتهیتیه سخاوه دیکیت اواب بحدش و طالب گفته روی علی الشافعی ان سخته حدیث حد ثواب عن بنی  
اسرائیل و لاجرج ای لایس ان تحد ثواب عنهم ساهمتم و لان اتحمال شکون فی بهه الاممیه مثل ما ودی ان یتاهم تطول  
الآن ایی تنزل سنه ماریا مکمل القرآن استیه و قال بعض العلماً ان قول ولابرج فی هو ضع الحال هے حد ثواب عنهم

حال کو ز لامح فی التحریر عینم با حفظ من اخراجهم عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عن صحابه والعلماء کما قال الخنجری فان  
 روایتیه بجز اثنتے مکا لامجال للاجتہاد فیه پیغی صحابی کی غیر اخذان سریعیات است چیزی بر اور ویت کند که در  
 مجال اجتہاد و رای نیست مثل حدیث ابن حودن اس احادیث دعا فاعل فخر با ازول علی محمد بن سالم و نیز قول پیغی  
 بیل ہر ریه درباره شخصیک دیدار اخراج از مسجد بعد از اذان امام اذن افقا عصی با القاسم صلم و نیز قول پیغی  
 عاریات بایات تمسیمات و نیز قول دیمن لم یحیب الدخوتة فقد عصی اللہ و رسول و مثل قول ابن عمر بن حفصہ  
 الذی شک فی فقد عصی با القاسم صلم دیم پیغی توافت و عکم قول فو عست ابر الیعنی کلی و دیم گفت اذن اقام الصھابۃ  
 خوا لا ایقتصد لی قیاس فاما مجموع علیه ایقتصد ای علیه علیم و نیز بذکر ای خیفۃ اذن ای مسند است سخاونی اعفۃ و بیو الفطایر  
 انجاج الشاقعه سهر فی ایجید قبل خایشته فرضت الصلوۃ کیتیر جیش عطاہ حکم الم فرم شوند لامجال للرا فیہ الانقدر  
 علی ان قول الصحابیین سجن سجن و کارل لعلون بیان لغتا و شرح غریب و دیارا تعلقی بیان لغت پیش  
 غریب است پس لک تفسیر صحابی که دشائی از سعفہت بلاغت و لغت است مثل غیر مفر و مفرد و سخوان از ای کام شیر  
 که دران مجال رکم اجتہاد است پس محکوم بمن بناشد بجهت عدم ازوم شناختش ببوی شارع آمده لغت  
 و شرح غریب پس بنا بر ایک صحابہ و فضاحت دیاغت محل رفع و همارت و سیع سید شند و آما احکام شرعیہ  
 پس بنا بر احتمال تکلیف ای حکام مستفاد از قواعد باشد پیغی دا از سو قوفات شوند کذا قال السخاوی و قول صحنی  
 نزلت آیتیه کذا فی کذا نیز حکم مرتفع دارد خیا تکه قول عایشہ فحضرت الصبح فاتحہ الیام فلام بوصفتہ الیتمم و دیا الیخابے  
 و هشله لیں بیار است پس صنف مشاہ قول صحابی که دران مجال رکم اجتہاد نیت بیان شود و لغت کا کا خلی  
 عز اک امور الماضیه من بدء الخلقت مثل خبار از امور گذشتہ از بد خلق یعنی از آغاز محل تفات  
 بجز و بدش حدیث کان اللہ و ملکین شے قبله کان عرشہ علی الماء بر ختنی السمرت والارض و کتب فی الذکر کل شے  
 و ملنی السمرت والارض پیغیت اب و عرض پیغی از ملقت ایمان وزین بوده و کسی تقریب عرش برابر بود و آب است  
 ہر او ہوا ای کیم قدرت کامل و ذی تعالی بود و سخوان کسی بیان چینی اجبار و صحنی و حکم قول مرتفع است ولحجب کد  
 اک ابیدیکا علیهم السلام مثل جناب و صحابی از اینیا علیهم السلام کاین نیز داخل در قول مرتفع است ا و  
 آیتیتہ کا مسیلا بحمد والفاتن مثل خبار از امور آینده مثل ملاحم و فتن ملاحم فتح میم یعنی معم عین  
 و دیار و بدان چنگما و کار زاده است و فتن بکسر اول و فتح ثانی همچنین فتنیت والحوال بیوم العیانه و مثل اخبار  
 صنمی از احوال بروز قیامت و احوال جنت و درز و پل صرط و سخوان کاین نیز حکم قول مرتفع دارد و کذا اخبار  
 عینی بحصل بفعله تواب مخصوص او عقاب مخصوص و مخصوص ہمچنین خبر ایصالی از چنیزے که در  
 فعل آن تزال مخصوص یا عقابی مخصوص حاصل شیود و تعمیه مخصوص بوران تواب و عفایت باشد

از قوه طلخ ثواب و عقاب بجهز و شر برای اجتہاد مخلی بست بخلاف تجدید دران که این بجز وحی علوم نمیگیرد و گوئیم شال  
 اخبار صحابی که تصنیف شاپ خصوص باشد حدیث عبد العبد بن عمر دست من صلی علیه وسلم صلی اللہ علیہ وسلم  
 علیکم سعین صدota رواه احمد و شیش قول عمار بن یاسن رضام یوم الشک فقد عصیه با اقسام صلی اللہ علیہ وسلم چنین هوقوفت  
 نیز حکم مر نوع دارد و این کان لحکم المرفع کان اخباره بذلک یقنتی محترم الله و ملا احوال للا  
 فید یقنتی موقع الالقاء به و کامونه الصفا بدان النبي صلی اللہ علیہ وسلم علی الک  
 و صحابه وسلم او بعض من یخبر عن الکتب القديمه و این چنان حدیث راحکم مر نوع از یخبت است  
 که اخبار صحابی بدان یقنتی بست که اور محترمی بست که بدان بجز واده و در هر چند مجال اجتہاد بست این یقنتی موافی  
 به ای قائل او است و صحابه راجبر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا بعض از نکس که محترم کتب قدیرت مرفقت دیگر  
 بناشد و اما کشف داهیام صحابه این هر دو خارج از حدیث اذ بنا بر احتمال غلط دران هر دو فائد ادعا احتراز  
 علی القسم الثاني پس از یخبت احتراز آمادا ز قسم ثالی یعنی چون حضرم موقن برای صاحب در تقدیم آمد یکی رسول خدا  
 صلیم و دوم میکه محترم کتب قدیره ساویه است پیش اول راحکم مر فهم واده شد و مکمل بگردید و از ششم ثانی  
 و هشتم که صحابه اخذ بجز از اهل کتاب باشد احتراز لازم آمد و با جمهور صحابی که محترم کتب قدیرت میشان توییت یا اخبل و سخوان باشد  
 اگر پیش داشته باش پس نکیه دران اجتہاد را مد خلی میست معمول به باشد شش قول عبد العبد بن سلام مکتوب فی التوریت  
 صفت محمد و میست بن امریم پدر فیض رواه المترمذی توییل قول کعب للاب حبارة که حکایت از توریت میکرد و میگفت بخدی فی التوریت  
 مکتویا محبه رسول عبد العبدی المختار لافت و لا علیط ولا شماتی فی الاسوان الحدیث رواه الدارمی والبغوی فی المصاص  
 و امثال آن از خادیث بسیار است اماین جمله علی تهافت داد اکان کذلک فی حکم مالوقال قال سرت  
 الله صلی اللہ صنلعم فھو مر فوج سولوکان من سمع دمند او عند بواسطتہ و چون  
 امر بین یافت پس این چنان حدیث راحکم مر نوع است چنانکه تعالی رسول اللہ علیم گوید خواه آزاد ازوی صلیم  
 بجهز و بسط شنیده باشد یا بواسطه از و سی ساعت کرد و فرق میان من و من بست که کلمه و مکمل بکمال شد  
 و کلمه عن بر اقطع این چون رادی گویند میعت من این مکمل باشد بر همراه و از مردمی عنده بلا و بطر و از سعی غش  
 بگویند احتمال دارد که ساعتش بواسطه باشد لیکن اجرای این قاعده و ریغه صحابی است او ادار صحابی پس اگر تعسر در  
 روایت کردن از رسول خدا صلیم بصیغه مدلیس نماید ان هم محمول باشد بر تکاع و از رسول خدا صلیم و مضر در روز  
 بخود پیچایه میگویند نفقات اند و حسن لئن در حق ایشان لازم انتسبا به بضر اعلی نهایت قاعده هذلک در قول علی  
 لاجمعه دلایل شریت الانیه صریح است که عبدالرزاق در صنف خود اور ده است از قول مر فوج حکم که میگویند بحیث آنکه  
 ازیست اذ اتروی لاقلثوت من یوں الجبجه عام است و دال جخصوصیت ادار صلوات جمع در بعض اکن نیست پس علی

درجهه را بر خصوصیت آن داشت اما کج رسول خدا صلم موقف و مخبر و گیر متغیر نیست کویم این سخن بسیج.  
 معینه نیست نزد صحاب تحقیق پژوهی ازان قسم اقوال نیست که در آن مجال اجتهاد نباشد بلکه انتقال مفہوم حکم  
 شرعاً است و تخصیص عالم یا قیمتی طلاق آیت ازان قسم است که در آن مجال هر کجا و اجتهاد است پس از قبیل مرفع نباشد  
 بنابر عدم از دم اضنا انش بیوسی رسول خدا صلم و دیگر مراد از قول یافع صحابی که از امر فرع حکماً افتخار شود نیست  
 که از طرف خود نگلید و یا بنابر شرط عدم مجال اجتهاد در آن بلکه قول پیش باز از قول پیش یا از تقریر و صلم  
 باشد که میتواند این و شوکانی در زیل الا و طار لعنه ولله تعالیٰ میه سخ ملایعی عرض لامجاج پانچت و دیگر انکار این اثر متروک  
 اظاهر است چه در ظاهر فی روزه جمعه است نصلوة عجیب پس محبت نباشد چنانکه ارباب اصول نوشتند اند متروک  
 الطاهر لا یکون بجهة خصوصیاتی افاده الفرضیه و الگر بالفرض منع این اثر بنابر قاعدة نذکور هم ثابت شود باز تقدیم این  
 حدیث بوجوہ دیگر در آن باقی است اول انکار این اثر از نوی و احمد بن حبیل تضییف نموده اند و امام شجاعی در صحیح خود  
 کتاب العیدین نیز اشارت باجعف وی کرد و دو مذکور آیت اذ انوی عام است و تخصیص جمیع بعض اماکن بخواهد  
 زیادت بر کتاب العید لانم آید و آن نزد علام اخفیفه لاتفاق منوع است و گهذاست دل را در جواز و خبر شرط میگیرد  
 سیویم آنکه این حدیث راجعه الرزاق بن یحیا و ترسیف خود آورده و این کتاب از طبقه چهارم است چنانکه در جمیع الدین  
 البالغه دستان الحجتین ذکور است پس حدیث کنافی است معارض بعدی است بجهة تضییف این اثر این عباس درباره  
 شناسنامه فخر است آمد نواده شد چهارم آنکه راجعه الرزاق بن یحیا در آخر عمر نامن آنکه در دیده و بردی اختلال و خلاطه دارد  
 و اراده چنانکه صحابی در شرح الشیخ بدیط بیان نموده پر طال آخذین چن حدیث از وسیع معلوم نیست که آیا پیش از این  
 اختلال و خلاطه او این را از نوی و هیئت نموده یا بعد از آن پس این اثر در حکم متوقف فیما شد و مصنف در ختنه  
 پدایگشته در واده این شیوه شد و مسناه ضعیف نقال البیهقی را یروی صحن النبي صلم نه ذلک شیء انتبه پیغمبر ایک  
 سلم در مقدم صحیم خود گفته که رواضر بسیار کا و تیغتیغ بسوی علی کرم و عبود وجد کرد اند پس لایق اخذ ہمان  
 حدیث است کا صحاب رجعه العبدین سعد و از نوی و هیئت کرد و باشد و شجاعی اور مذاقب علی سخن نوشتند و کان محمد بن  
 سیرین پری این عامته بایروی عن علی الکذب انتبه ششم آنکه استثنای نزد علماء تضییف از نقی بیهه ثابت است  
 بلکه در حکم مسکوت عنی باشد که اتفاق نه اصول الفقه و آیین قیفر و دین باب رسالت استقل شتمیم چهاری این اثر  
 نوشتند فلکه الحجر و مثال المرفع من الفعل حکم ای ان یافع الصحابی ملا اجمال للاحتجاج  
 فیه فینزل علی اذلک عنده عن النبي صلی الله علیه و آلل و سلم و مثل فعل نزد  
 حکم آنست که صحابی کار کے کند که مجال و ملاقحت اجتهاد در آن نباشد و این را فرو دارند بر اینکه ثبوت این سخن در  
 از رسول خدا صلح اند علیه سلم است بنابر اسن نظر بر صحابه رضی اللهم عنہم اگر گفته شود که فعل صحابی که مجال اجتهاد

در آن نیست محل است که فعلش باید سماع از رسول خدا صالح کرده پس فعل مرغع حکماً غفت چه معنی دارد و جوابش ثابت  
 که مراد از فعل صحابی کار نه احکم مرغوع داده شود و نیت که از طرف خود نگذشت باشد تراط عدم صحابی احتماً در آن ممکن  
 فعلش خود را ذوق دوی ملکم یا از فعل او از تقدیر برآورده شد ذکر علی القاری وغیره کما قال الشافعی بهم فی حملة  
 علی لکم اللہ وبحجه فی الکسوت چنانکه امام شافعی بعد در حلوله علی کرم اللہ وجه در باره کسوف گفته است  
 بعثتین گرفتن آفتاب زماه و فقایی خفیه رسیان کسوف و خسوف فرق میکنند که کسوف و آفتاب و خسوف در  
 مهتاب گوییم نزد محدثین رسیان هر دو هیچ فرق نیست اخلاق یکی بر دیگر است ایده حناکه از ملاحظه احادیث که در آن  
 درین باب اندیمه بوده است فی کل دکعت النبیین دکوعین کرد و هر رکعت نیازه از دور کوئی است و این حدیث را  
 مسلم در صحیح خود روایت کرده پس این فعل علی ضم مرغوع حکماً است نایاب حسن طن در ایشان چه صحابه در تاسی و  
 بوسی حملم اش و اگد از دیگران بودند و موید اینمعنی است این پد تعلیقات شرح مناظر صنف می نویس و تعالی صاحب مجbum  
 البخرين فی شهر حسان رجایلهم العید ای ابا ایں یحیی قبص صلوٰۃ العید نهیا هی عرض فعال الرجل یا ایده مونینین لی علمن  
 ان اللہ تعالی لا یعذ علی الصلوٰۃ فاعمال علی والان علمن ان اللہ تعالی لا یثبت علی فعل حیث یفعیل پرسوی الصلوٰۃ رکعت علیه  
 نیکون صلواتیک علیاً لله رب العالمین فاعمال علی یعنی کسب بخلاف فناک رسول صلعم انتهی و در سفر و رعی اور راه ای حید  
 بن سیب رجلا یصلی بعد العصر اکاعین کیشتر فقال ای ابا حمایا یعنی بنی العبد علی الصلوٰۃ فاعمال لا و لکن یغذی کسب ادیمان  
 انتهی و مثل ای نیت فعل علی کرم اللہ وجهه در باره صلوٰۃ جنائزه برسیل بن حنیف ایشش تکمیل حناکه مصنف در  
 بیونع الام رهیت کرد و تباری در کتاب المغازی نیز اینجیه است راجح کرد و نیز کنده او تکه است گوییم فی حملة خفیه خلاف  
 این هر دو محدوده اند حدیث اول راصح بول پر فطراب کرد و گفت که صیجم هاست که یک رکعت کوئی در هر رکعت آمد  
 چنانکه در بخاری و بنی ای و ادیه است و جوابش است که در افعال بحسب صدر ایلیه وسلم رحکومه ضبط این نیت چنانکه نیز  
 در بحث ناسخ و منسخ گفته شد و یا انکه نزد محدثین روایتیکد در آن زیاده بر دو رکعت و نیز رکعت آمد و راجح  
 بر و نیت و یک فاعل للاغفار و از طرفت حدیث ایلیکه منسخ است بدیلیل ایکه احضرت صدر ایلیه وسلم  
 در اخیر صلوٰۃ جنائزه بر بجا شے بپیکه بسیر گزارد و درین اجماع واقع شد در زمانه عمر رضی حناکه طحا وی گفت  
 و جوابش است که فعل آخوندے صلیم علیه هم ناسخ برے فعل اول نیایاشد بلکه این حکم اکثری است که کلام  
 فی بعض النسخ ایضاً ایکه علیه رفعته ایکه این نسخ است گذارد بلکه حضور حجعه از صحابه و تابعین بوده و از  
 احمد ایضاً این عمر بر ایشان یافتہ نشید و کمال المفروع من التقدیر حکمی کان یغیر الصحابی الفهم  
 کا از ای فعملوت فی ذمانته ایکه حیثیتی اللہ علیه وسلام کذا و مثل تقریر مرغوع حکمی است که صحابی جبری  
 امده به ایک در زمانه بی صحابه چنین سیکر وند و یا چنین گویا صحابی کنال فعل فیتیه هم رسول اللہ صلیع حناکه مسلم

از اسما او ره که گفت نحر کرد یعنی ماقرئے در عهد رسول خاصلم پس خود ویم فادر مدینه بودیم و در رومیت و ارقاطی  
پس خود دیکم او اهل بیت و آیین کوید کنالانزی باسا یکذا در رسول خاصلم فیضا و آیین کوید کنالانفععلان فیجا ترازخون  
آن ازانها ناظر که مفید برای تکرار و استرام است فاندیکون لر حکم الدفع من جهت ان الظاهر اطلاء خاصلم  
علم ذلك لتوفى دواعي محمد على سواله عن اموره ينضم پس لغيره در حكم مرفوع باشرازه  
آنکه ظاهرا درینجا اطلع و تقریر رسول خاصلم را ان فعل است بنابر تغزوی ایشان بررسال ازدمی خاصلم در امور  
وین خود ایغنه اقام صحبه برگردان چیزی که در زمان اخضرة صللم ولیان تجرازه است اینجنت شیت اختلاط ایشان  
با اخضرة و عدم مفارقت ایشان مراد خاصلم با توفر داعیه صحابه بسوی سوال از رسول خاصلم از احکام و کان  
ذلك الزمان زمان نزول الوجه فدایقع من الصحابة فعل شئ و لیتم در علیه الا و هعین  
ممفع و دنبای انکه آن زمان نزول وجه بود پس شیل از صحابه واقع نشود و بدان استمرار نکند گردد چنانکه کردن  
آن کار ممنوع غیبت و آینجا هسته باشے که حدیث ابن عباس نزد صحابه در باره لغایه اذن صحابه همچ را در قریب  
از پیغمبر قبیل است فاضن شوکانی و زیل الا و طار شرح متنیف الخبر اگفته لغایه اذن علیه این محبیتو الباب امر النبی  
صللم لم اعترف من عادة الصحابة من عدم الاستبداد بالامور الشرعیة فی نیز نزول الوئے و لذانه لوكان  
لیخز اسلک فی القرآن که استدل جابر و ابو سعید جواز العزل نهی و قد استدل جابرین عبد الله و سایید  
رضی اللہ تعالی عنم اعلی جواز العزل با تهم که ازایفعلنونه والقرآن ینزول ولو کان هماینه  
عنه لنهی عند القدران و این جهت جابرین عبد الله و ابو سعید خذلی از پنهانه اللہ تعالی عنم استدل کرده  
اند بر جواز العزل انکه صحابه میکاری سیکر و نزد و قرآن و نزول بود پس اگر العزل نمکور نهیعه میبود و قرآن ازان همی نهیعه  
پس گویا این تقریریان است چه دی تعالی ذهن ایشان فرموده فان اللہ حبیلهم للایمان وزینه فی تسلیهم و کرمه  
الیهم الکفر والفسق والعصیان و باکمل شوکانی لغایه و سخونه قال السلامی فی ششم الالفیت که قرطبی و صحابی که ناخدا  
فی عهد صاحب اکاذیه کافر ایفعلنون اکذا حکایت سقول کروه شمع مظلقا و ثفت مظلقا و قول سیدم و این تعصیل است  
ابو الحفص این بجهه بن عذرا یعنی از اینکه داشت و اکثر اصحاب از ازارد کرده آنده و هموال اینها همیشهم ماقضی  
ابو محمد لغایه اولیه درینجا تفصیل است در آنچه شرعیست قبل باشد لقول ابی سعید لکه رسی که نخجح صدقه الفخر علی  
یهید رسول خاصلم صاحب اعasan تیار او صاحب امشیح الرحمه بشی پس خطا هش این بر دی صاحم تھیل است پس مرغون بشد  
و اکثر از اینجنت که خفا این نکن است پس قبول نباشد مثل قول رافعه بن حییج کن اشخا بر علیه نحمد رسول الصادق  
روی این بعض عمومته ای رسول اصلی اعلیه وسلم نهی عینه لک میشل قول بعض الصادر اکذا نجاشع فکسل و  
لاغفل پس بوقت باشد رب قطب ارشیع بوسیع اشیه از اینچه و این المخالفی و چنین بوزی در شریح مسلم از

از دیگران چنین حکایت کرده تبعض لفظه اند که از صحابی این را در مرض انجام آورده است محصول بر رفع باشد والغیره  
و بعض لفظه اند از اقبال اوز اقبال راجه ترا داشته پس هوقوف باشد اگر از اهل جهاد نیست تامر فوج و بعض فرق کرده  
پیان کنار نمی شد و کنار نافع او کانو ایغدرلن او کنار نافع ذلکو یعنی علی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چحب مبتل کنار نمی شد  
نمی شد و زیر که نزهے شست از راه است و محمل است که متذمیر تضییص یا استباط باشد و قول او کن غفران  
و سخنان حجت قایم گرد و زیر اک خاکه این حکایت از فعل حسنه است پس این اجماع است و به قال الحنفیه والحنبلیه و مودع  
و بنیکه حجت بدل این عبارت قایم نمی شود زیر که متذمیر تقریر نیوی نیست و زه حکایت اجماع است سخنان حفته  
و کل اور دنمه سخنان حیثش لم کین فی الفحص اطلاع صلی اللہ علیہ وسلم اما اذ کان کقول بن عکن اتفعل و رسول صلی اللہ علیہ  
فضل پدره الامم بعد بنی ابوبکر و عمر و عثمان و سیماع ذلک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فلذکه فحکم الرؤوف اجماعاً ممّا انفق کلامه  
مقاتعه حرم که عالم من چشم و ذلک مثل ابن الصبان للمسند بقول عائشہ کانت اید لاقفع فی الشهادۃ انتہی و ملحوظ  
الجهل حکماً ما و بد بصیرت اللکن ایه فی موضع الصیغة الصریحی بالذنبة الیہ صلی اللہ علیہ وسلم کقول التابع  
احن الصحابی یرفع الحديث و تحقیق است ببر فوج که ایضاً ایضاً دارد و شد بصیرت کنایت درجا بصیرتیح فنوب بوی صلی اللہ علیہ  
مشل قول تابع از صحابی یرفع الحديث چه حديث سعید بن جعفر از این بهار اسله فاما فی تلثیث شریعت عمل شرط بمحظی کیه  
مزروا پنهانی امته عن ایک رفم الحديث قسطلانی و مقدم در شرح بخاری لفظه دنی بعض للحادیث قول الصحابی عن ایه  
صلی اللہ علیہ وسلم یرجفه و یهونه عکم قلع عن العدیعی اور وید و مایا بجه از صحابی چنین گوید و یهش حديث اور  
ینمیه و یاچنین گوینمیه بفتحه اول و سکون فون دکر میم مشل حديث مالک ایی حازم از سهل بن سعد که لفت  
کان الناس یوم ون ان یضع الرطل ییده اینمیه علی ذراعه یسیری فی الصلوة قال ابو جازم لا علم للانسان بذلک  
الذنبی صلعم و سخته اما انتها بکے سبب کردن اور راید و مایا بجه از صحابی چنین گوید و رایه الفطرة خمس  
الابط و حلول العانة والعنان و قص الشارب والاستبعاد و بعض روات استبعاش و سواک و فرق راسه  
ان قیم اغفار ذکر کرده اند ادیسیع بد و مایا بجه از صحابی چنین گوینمیم بیش پیش حدیث مسلم اقبال از نداواز ایعج از ایه  
هزیره و بیش ایه انسان ترج الفریش الحديث اور رواه و مایا بجه از صحابه چنین گوید رواه و این اقل از زدنی شهاد  
ست پیشته صداره و ایه این را مسخر آورد و مایا چنین گوینمیا شره او میسنده او بلاغ اپنیه بخلافت دیکم  
هر نوع است سخا و سے لفظه در بعض حادیث قول صحابی چنین و تمدده عن الذنبی صلی اللہ علیہ وسلم یرجفه و داین دیکم  
قول عن احمد و عروجیل است و ایه نوع احادیث را آئیه و احادیث قدسیه نیز نامند و امثله این بسیار است و  
از اینکله حدیث من ایه ایه عذری بمنزله کل حنفیه سه بحدیث و مذاقع دفتره من مین چنین و معاون ظاهر لغرض  
احادیث این باسب رایج منوده و این نویه صیغه را حکم برفع اذان و ادعا اند که در بعض روات مسوغه کنایت

تیزیج یافته شده چنانکه در حدیث الغفرة خیس بلغه بالبنی صلعم و در بعض آن قال رسول العدو و بعض روایات حدیث همینه ذکر شده است که این صلم آمده و در بعض از این قال، الکافی اینهایی ای رفع الحدیث و کین مطلع مواقف این لغت است چنانکه گویند نہیت الحدیث لغایه غیره نیماً اذا اسنذت و رفعته انتهی و قد یقتصرون علی القول فمع حذف القائل دیریدون به البنی صلعم کقول ابن سیرین عن ابی هریرة قال قال تفانیلون قویاً الحدیث و گاه بـ اقصاره کـ اسنـدـ بـ قولـ باـ حـذـفـ قـالـ دـارـادـهـ بـ اـنـ رسـولـ خـذـصـلـ اـسـعـیـهـ وـ لـمـ رـامـیدـارـندـ شـلنـ قول محمد بن سیرین قال قال تفانیلون قویاً صغار الااعین تو قویهم ثلاث مرات تـ تـ لـ تـ قـوـیـهـمـ هـ جـزـیـهـ الـ عـربـ فـ اـمـ اـسـیـاقـیـهـ الـ اـوـلـ لـ فـیـخـوـاسـنـ هـ بـ هـنـهـمـ وـ اـمـ اـنـ شـیـاـتـیـهـ فـیـصـطـلـوـنـ اوـ کـسـاـعـالـ اـشـهـیـ پـ قـوـلـ اوـ قـالـ قـالـ اـیـنـ کـنـایـتـ است از رفع آن حدیث حکیم مر فوع حیچ باشد و مشکله اینویم بـ سـیـارـهـ اـنـ جـمـیـلـ وـ دـهـیـتـ نـجـارـیـ وـ دـهـنـاقـبـ عنـ اـنـ هـرـرـیـةـ قـالـ قـالـ هـلـمـ وـ غـفـارـ وـ شـهـ مـنـ هـرـزـیـتـ الـ حـدـیـثـ وـ شـلـ حدـیـثـ عـدـ الدـوـارـتـ اـنـ زـلـیـوـبـ اـنـ حـمـدـ اـنـ شـهـیـهـ قـالـ قـالـ اـفـرـشـتـدـ لـحـرـفـ بـرـدـ وـ بـ الـ صـلـوـتـ وـ شـلـ روـهـیـتـ خـطـیـبـ درـ کـافـیـهـ اـنـ حـمـدـ بـنـ سـیـرـینـ اـنـ اـبـیـ هـرـرـیـهـ قـالـ قـالـ الـ سـلـاـیـکـهـ تـضـمـنـ عـلـمـ اـحـدـ کـمـ بـ اـدـامـ فـیـ مـصـلـاـهـ رـوـاهـ النـسـانـیـ اـنـ کـاـنـهـ اـلـکـبـرـ وـ دـفـیـ کـلـمـ الخـطـیـبـ اـنـ اـصـطـلاحـ حـمـاـصـیـ اـهـلـ الـ بـصـرـ کـهـ دـاـرـ کـلـامـ خـطـیـبـ بـعـدـ اـدـارـ مـعـلـومـ شـوـدـ وـ کـهـ حـذـفـ قـالـ مـصـلـلـ خـاصـیـ اـلـ بـصـرـهـ هـسـتـ تـخـواـهـیـ اـنـ خـطـیـبـ بـعـدـ اـدـارـ حـکـایـتـ اوـ رـوـدـهـ کـهـ وـ سـےـ گـفـتـهـ مـوـیدـ لـتـیـفـتـ هـسـتـ اـنـ چـوـخـ مـحـمـدـ بـنـ سـیـرـینـ گـفـتـهـ شـهـ حـدـثـتـ عـنـ اـنـ هـرـرـیـهـ فـوـعـ اـنـهـ شـیـخـ خـصـ خـطـیـبـ اـیـنـ نـوـعـ رـفـعـ بـاـنـ سـیـرـینـ اـنـ اـبـیـ هـرـرـیـهـ چـیـخـ نـیـتـ بـلـکـ اـنـ طـرـیـقـ بـخـیـرـ اـنـ سـیـرـینـ اـنـ اـبـیـ هـرـرـیـهـ فـیـزـ آـمـدـ مـشـ صـدـیـثـ شـجـانـ اـوـرـیـسـ الـ اـلـوـحـنـ بـیـعـنـ اـنـ اـبـیـ هـرـرـیـهـ قـالـ قـالـ لـاـیـصـدـاـ حـکـمـ وـ بـهـیـوـیـهـ بـعـبـتـ وـ شـلـ حدـیـثـ تـرـیـبـ اـنـ بـعـدـ اـسـدـ بـنـ صـدـامـ اـلـ بـنـیـبـ اـنـ اـبـیـ بـرـیـهـ عـنـ اـبـیـ قـالـ قـالـ الـ وـرـتـ حـقـنـ قـنـلـ مـوـتـ فـیـلـیـشـنـ وـ شـلـ حـدـیـثـ بـیـشـنـ شـلـ حـدـیـثـ بـیـشـنـ صـدـامـ اـزـ اـبـیـ ذـرـ قـالـ قـالـ کـیـنـ اـنـتـمـ اوـ قـالـ کـیـنـ اـنـ اـتـ اـذـ الـ بـقـیـتـ فـیـ قـوـمـ بـیـزـ وـ دـوـنـ الـ صـلـوـتـ الـ حـدـیـثـ اـنـهـتـ وـ مـنـ الصـیـعـ لـحـمـلـهـ قـوـلـ الصـحـائـیـمـ الـ سـنـتـ کـلـاـ وـ اـرـصـیـعـ حـمـلـیـ بـسـ کـرـنـ قـوـلـ صـحـابـیـ هـسـتـ مـلـکـتـ کـنـدـ سـخـاوـیـ وـ دـرـشـحـ الفـیـغـتـ شـلـ قـوـلـ عـلـیـ رـضـیـ اـمـ بـعـدـهـ مـنـ الـ سـنـتـ وـ ضـعـ الـ کـلـفـ عـلـیـ الـ کـلـفـ فـیـ الـ صـلـوـتـ تـحـتـ السـرـةـ اـنـتـهـ گـوـیـمـ اـنـ حدـیـثـ رـاـبـوـدـ اوـ دـاحـدـ رـوـهـیـتـ کـرـدـهـ اـنـدـ وـ رـهـتـاـدـ اـنـ حدـیـثـ عـدـ الرـحـمـنـ بـنـ اـسـحـاقـ وـ اـسـطـهـ هـستـ وـ اـنـ حـیـفـ هـتـ وـ شـلـ حدـیـثـ اـنـ سـیـرـ صـفـ الـ قـبـیـنـ وـ وـضـعـ اـیـدـیـنـ عـلـیـ الـ بـیـدـیـنـ مـنـ الـ سـنـتـ رـوـاهـ اـبـوـدـ اوـ دـوـشـلـ حدـیـثـ اـبـنـ سـعـودـ مـنـ الـ سـنـتـ اـنـ چـیـفـیـ لـتـیـشـدـ رـوـاهـ اـبـوـدـ اوـدـ اـیـضاـ وـ شـلـ حدـیـثـ اـبـیـ هـرـرـیـهـ حـذـفـ السـلـامـ سـنـتـ رـوـاهـ التـرـمـذـیـ وـ شـلـ قولـ بـنـ عـبـاسـ درـ بـارـهـ قـرـوـةـ فـاـتـحـ بـرـجـیـازـهـ لـتـکـلـمـ اـنـهاـسـنـتـ وـ زـفـارـ اـیـنـ بـسـیـارـهـ سـتـ بـرـجـنـ وـ سـیـمـهـ وـ دـوـمـهـ چـنـاـکـهـ رـحـدـیـثـ مـسـلـ اـسـابـ الـ اـذـکـوـهـ آـمـدـهـ مـنـ سـنـنـ حـسـنـهـ حـسـنـهـ الـ حـدـیـثـ وـ چـنـیـفـیـنـ کـتـابـ الـ اـعـلـمـ اـنـ چـیـهـدـیـثـ رـاـخـاجـ مـفـوـدـهـ نـاـکـاـلـ کـثـرـ عـلـهـ اـنـ دـلـکـ مـرـفـعـ پـسـ گـوـیـخـدـیـنـ وـ فـعـتـاـ وـ حـمـوـلـیـنـ بـاـشـنـدـ کـهـ اـیـنـ مـرـفـعـ هـسـتـ بـنـاـرـاـنـکـهـ مـتـبـادـلـ بـعـدـهـ نـدـنـ اـنـ اـلـ طـلـقـتـ

بیان سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است چنان حصل است و سنت غیر تابع سنت اد است پس محل فحوض است بر صلی الله علیه و آله و سلم باشد با اکناف خواست که مقصود صحابهای کردن شیخ است ذکر المسنادی و نقل ابن عبد البر فی الاتفاق و ابن عبد البر در  
 قرآن همانکه ذکر نقل اتفاق کرده سنادی و در شرح الفیہ گفتہ که شافعی در امام باب حد و کوفیه بیت بعد ذکر ابن عباس و  
 ضحاک بن قبیس گفتہ رجایل هم اصحاب لشیخ صدیق العلیه وسلم لا یقولان اهانته الامانه رسول الصالح ابا اکرم یزید چشم خیل  
 خلاف دران از اهل نقل کرده و گفتہ که قول صحابی متن نکته سند است یعنی مر فواع و همچنین شیخ و سے حاکم در  
 مستدرک صحیحین کتاب البنا یزد گفتة اجمعوا علی ان قول الصحابی من اهانته کذا حاصل است مذا انتبه قال و اذا قال الغایب  
 الصفا فکن لک و ابن عبد البر گفتة اگر غیر صحابی یعنی تابعی گویدن اهانته کذا پس مراد بان نیز سنت بني هاشم خواهد شد سناد  
 گفتة مثل قول عبید الدین عبد الدین عبده کدوی گفتة اهانته تکیه الامام يوم المظفر و يوم الاصحی میں چیزیں علی المیسر قبل الخطبة  
 تسبیحیت رواه البیهقی و شیل روایت امام مالک در مو طار و همیث شافعی در امام از یغیان از ائمه الزباد که گفت  
 سل سعید بن سعید عن الرجل لا يجد ما يغفر على مرءه فقال يغفر بنيها قال ابو زین و فضلت سنت فقال سعید سنت  
 سعید بن سعید قال الشافعی والذی یشتبه قول سعید سنت نکون او و سنت شافعی سمع و کذا قال ابن البیی  
 سعید رضت اللہ خوبک په جیتنا نہ ہوست یعنی عین کلمہ سل نہ کما الہ یضھرا الصلاح بھا سنت بھوت  
 و این کم برع ان و نتھے باشد کا اضافت شیل سنت عین چاھن لکھن نزد جہنم و محشر دین  
 سنت نزد طلاق مراد بدان سنت بھوی باشد خواه قابل تن صحابی باشد یا تابعی و الگ تابعی سنت رامقید بصحابه  
 کندیں آن تید خنچیں بدان باشد و هر او از عمرین بیویک و عمر سنت بجهت تعییب عمرین گفت دویل تپیکی عمر شاخت  
 بیفظ قمر سنت و این بنا بر حکایت هر خوب است چنانکه در شیش قمر قمرین گویند و نے نقل اتفاق نظر معد  
 نقل اتفاق نظر سنت بیشتر از عبد البر حکایت اتفاق در اغسطس سنت کرده دران بجهت است و حق ثبوت خلاف است  
 فعن الشافعی رحمة الله عليه فاصل للسلسلة فکان زیرا کما زاد شافعی در صلی اللہ و قول است مادا  
 در شرح مختصر فرمی گفتة که شافعی در قول این رام فواع میگفت اگر حد و این صیغه از صحابی یا تابعی است باز این  
 قول رجوع کرد و گفت که ایشان گابه طلاق سنت میگشتند و مراد بدان سنت بل و از این سعادت گفتة  
 و بدل احتمال و فقیق فی الصحابی نہو فی انتابع اقویے نعم المحن الشافعی بالصحابه سعید بن سعید ایشان مہو  
 ایشان عین کلمہ و ماحمله طلاقه و دو قول انت که ای حکام او حکم میگیل تا بین باشد و این برج است پس این رام سل مر فواع  
 گفتة شود کما قال ابن الصلاح و ایام او بدان ندہم صحابا پا بشدیا عمل هر آنها پس هو قوف متصل بشدیکن این خلاف ظاهر  
 است په صحابی یا تابع مجہد در تمام احتجاج و موجیع الی اشاره قتلید مثل خود میکند پس این دال برزت که مراد ب  
 بدان سنت صاحب شریعت است نعم این نووی در شرح مذنب و همچنین در شرح مسلم گفتة که قول تابعی اسنت

کذا اصح تشت کاین هر قوف هست و ممیزینه هست آنچه مصنف از بعض شافعیه همچین از بعض حنفیه حکایت کرد و پیش از  
 آنفت و ذهب الى انه غير مدرفع ابویکبر الصیرف من الشافعیه و ابویکبر الرازی من الحنفیه  
 و ابن حزم من اهل الظاهر و ابویکبر صیرف من صاحب لایل از شافعیه ابویکبر رازی از حنفیه و محمد بن حزم از ظاهر  
 بآن رفته اند که غیر مرقوم هست سخاوسی اگفته که ابوالحسن کرخه از حنفیه نیز بدان رفته و شلپه ده قول جدید کما حزم به  
 الرافعه حکایت عینه تمام نموده اند و احتجوا بان السنّة تردد بین النبي صلی الله علیه وسلم و بین عیین و تجاه  
 کرد و اند که لفظ سنت متوجه میان بین صلی الله علیه وسلم و عیین و تجاه است آنچه صحابه بان عمل کرد و بشد  
 نیز می آید پس مراد از سنت بد و سنت ایمان شد و توزر الا نوار بحث احکام مشروعة اگفته ماسته تقوع علی طرقیه اینی  
 صلعم و عیین و تجاه اینی الصحابیه تعالی سنته ای بکر و عمر و سنته علما الرشیدین وقال الشافعی بطریقیه اینی صلعم اینی  
 محمد بن حزم از ظاهر رسید و اخبار رفع استدلال کرد و بقول ابن عفره لیحیں بکم سنته نمیکاریم این حبس احکام عن الحج طلاقت بالبیت  
 بالصفاوی و لر و قشم علی کل شیخی کچ علما قابل فیضی او دیصوم ان لم يجد بنا زیر که از ده صلعم اخذ این عصر و کرد و بوقوع  
 پیامده بجز انکه صدال شده اند و نیز ازاد لایشان برای رفع حدیث علکم بسته و سنته الخلافه الرشیدین هست په و  
 صلعم سنت خلفاء الرشیدین رهشتمان هناده و جواب این هر دو حدیث تبریز که خواهد شد و چنین دیلم از عذر رفته  
 الله عن اند جلد اینی صلعم و ابویکبر اربعین و عمر شاهین و کل سنته سخاوسی اگفته که ابوالحسن کرخه و ابویکبر رازی و ابویکبر  
 صیرف اینی بعید در باره متوجه بودون لفظ سنت میان رسول خدا صلعم و میان عیین و بین کرد و اگفته اند که از  
 حجت نیست بجهت انکه متعلق از قیاس و هست باطل را که بس سنت کوئید بنا بر هستاد او بوسے شریح و تجاهی والد  
 امام الحرمین از شافعیه این را از محققین حکایت نموده و جواب این از سنت که اطلاق سنت برای خود از قیاس مخالف است  
 ای شرع هست پس محول برای بند و ابن الصلاح و نووی از ابویکبر استیحل نقل و قفت کرد و اند و این نیز نیز و بجه  
 راجیبو ایان احتمال ارواۃ غیر اینی صلی الله علیه وسلم دیعا و جواب این از احتمال اراده غیر  
 بین صلعم بعید است بنا بر اکمه مقام بعلیع شریعت باست هست تابان ملکه سنت پس په که از خیر قرون باشد از دو  
 ای ارتکاب این چنین امر متصوون نمیتوانند شد ای انکه قریب هم متفقود است و قد روی الحنادی فی صحيح محمد و ازاده هم و  
 سو ما تقدیم روایت بخاریت و صحیح خود در کتاب الجم باب الجهنمیں اصلیین بحرفة فی حدیث ابن شهاب  
 در حدیث ابن شهاب نیز نهری و این تابعی صحیح است عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه فی قصده مع  
 الجمیج یعنی نهری ای اسلام از پدر خود یعنی عبد العبد بن عمر و قصده خود که با حاجی بن یوسف واقع شده در دیر  
 سایید و حاجی الفتح و شدید حمیم ای ای که ظالم شهور از امراء عبد الملک بن مروان که پدرش یوسف است ام و هست نوشته  
 اند که حاجی کی صد و سیست هر کس از صحابه و تابعین ناینی کشته حین قال له قوستی گفت سالم بن عبد الله

حجاج و رجائب سو ایکد پرسید حجاج از بعد این عمر در سال مقابله دے با این زیکر یعنی لفظ نئے الموقن بود عرف نزد  
 سالم از طرف پدر خود عبد الداود حجاج داد و ان گفت ترین ترین استه فجهی بالصلوٰت اگر خواهش اتباع سنت داری پسر  
 شتاب این بیان زندگانم زوال پس بعد این عگرفت که سالم رست گفت اینهم کافی ای چهون بین الظهر و العصر فی هسته فقال  
 ابن شهاب فقلت لسالم ما فحمله رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال و هل یتبعون فی ذلك  
 الا هسته پرگفت ابن شهاب که پرسیدم سالم ایا این حمله رسول خدا صدم کرد هست پرگفت سالم که پیر و  
 نیکنند در باره بمعنی بین الصلوٰتین یا در تحریر در صحیح مکرر بیت و سے صلم او نصیحته جمیع تقدیم هست چه در عرفات  
 جمیع میان نهض و عصر جمیع تقدیم هست حقیقته و در هزار لفه جمیع میان مغرب و اغشا جمیع تا خیر و این جمیع درین هر دو موسم  
 بالاتفاق رو هست و اختلاف در غیر این دو موسم هست پس نزد اهل حدیث بعد مرط در حضر راسفر جایز است و لبیک عذر  
 در حضرت پیر آمده ایا میباشد چنانکه از ابن عباس نزد شماری حمل آمده صدیق البیت صلی الله علیه وسلم بالدینه سبعاد شایان الهمه و  
 العصر و المغارب و العشاء، فقال ایوب لعله فی هیئت مطرقة قال عیسیٰ انتی و فقہا که حفیظ کم جمیع بین الصلوٰتین را در حضر و حضر  
 سمع میدارد از یخیزیت چند جواب می دهد اول ایکجا یخدیث حار عن است حدیث دیگر که از ابن عباس مردیست من  
 جمیع بین الصلوٰتین من غیر عذر ففتد ای با این ایوب ایکجا یرواد الترمذی و جو بش انت که در هزار این حضر خیزش  
 بن قیس است و آن خیف است پس یخدیث صلاحیت معاشر خدیث ندارد و دوام ایکجا این حدیث محمد ام حالت مطر است و  
 جواب ایش است که در یحیی مسلم بلفظ سن یخیزیت چند جرفت و لام ام آمده سییوم ایکجا یخدیث مجموع بر جمیع نیست  
 زیرا که در عرفات و هزار لفه جمیع صور مخصوص شیوه دیگر بعض مردان از حدیث صیحه مسلم بر جمیع صوری است دلال میکند  
 فقلت یا با الشعشا، اینه آخر الهمه و عجل الحصر و آخر المغارب عجل العشاء قال و اما اظهنه ذلک پس این دلال منظور فیست  
 زیرا که این نهن جابر بن زید است ز حدیث مرفوع و ظن تابعه بحث شریعه نیست یا انکه جابر را خود ترد دهست زیرا که  
 از حدیث شماری علوم مشود که دے از احمد بیهی که کند فتاوی الطهان تو بغض بیکوینید که جمیع صوری از حدیث  
 مرغیع شافت است چنانکه در سین نسائی از ابن عباس آمده صدیقین بین البیت صلی الله علیه وسلم بالدینه شایان جمیع اخر الهمه و عجل الحصر  
 و آخر المغارب عجل العشاء ایکجا یخدیث درج است از قول عمر و بن دینار و جابر بن زید بدلیل ایکجا امام سلام صاحب صحیح  
 زیاده در یخیزیت و اتفاق از نسائی است و از حدیث ایضیح معلوم مشود که کایدیث مرفوع نیست چهارم ایکجا است احاج  
 کرده اند بر ترک عمل یا یخدیث چنانکه تر مذمے در آخر جامع خود گفته و جابر شریت کاریں صحیح نیست بنا بر اینکه نزو  
 در شرح مسلم گفته و اما حدیث ایشان بن عباس فلم یمیعوا علی ترک العمل پبلیم احوال دنیزدے گفته و ذهب جماعتی از  
 من الائمه الی جواز الجم نیتی ایضاً للحضر للحادیث ملمن لایقده عاده و هر قول بکسرین و شهیب من صحابه ایک و حکاه  
 الخطابی عن الفضل الشافعی ایکیه من اصحاب ایشان فیع عن بنی سحن المردزی عن جماعه ایضاً اصحاب الحدیث و اختاره ایشان

ذيoid ظاهر قول ابن عباس اراد ان يأكوح امتنانه بخلافه بفرض ولا غيره انتبه وتصنف در فتح الباري لكتبه وقد ذهب  
 جماعة من الائمة الى الاخذ بظاهر الحديث فتجوز وال الصحيح في الخضر للعاجة لكن بشير ماذان لا يتجزء عادة ومسن قال ابن سيريز  
 وبيعت وذهب وابن المتن والقطائع الكبير رحمة الخطابي من حجا بحسب الحديث انتبه تبخر انك اين جميع بغير مرصن بود  
 وتجوز ايش صنفت در فتح الباري نوشت وكتبة وفيه نظر لازم لو كان جميع صنفین بين الصالحين العاشر من المرض لما صنف  
 بعد الان من لخوذ لاس العذير والظاهره صنف حجج باصحابه وقد صرخ بذلك ابن عباس في رواية انتبه وبایک جدا حجم  
 سنت موكده هست وابن ابي سلمه بحسب تأثیرت مطليه اسلامیه وسلم ثابت هست ومرتضیت اهل من شهر من الان  
 فقیهه سپس صنفت لغته تقل سالم وهو لحد فقهاء السبعه من اهل المدينه رسالم كريكيه از فقیهه  
 سبعايل مذنبه وآن هفت کس اند سید بن المسیب وقاسم بن محمد بن ابکرسدیه وعمره بن زبیر وخارجه بن زید  
 بن ثابت وسليمان بن سیار وعبدالله بن عبد الله بن عتبه بن سعور وسالم بن عبد الله وتبخره عیاشیم بن عیاد  
 ابو سلمه بن عبد الرحمن ذكره انه وصحیح رواست خپانک کلام صنف وآل بران هست واحد الحفاظ من التابعين عند  
 الصحابة دیکے از حفاظه بعین هست که از صحابه نعل خوده انه هم اذا اطلقو السنتر لا یزید ون بذلك الا سنت  
 التي صلی اللہ علیہ وسلم که صحابه نزد اطلاق سنت بجز سنت به صلم مراد نیم از دگوئیم موہبیه ثین دیباخا توئے  
 فقیهه هست واما علیکیه سنت وسنت خلفا والرشیدین پس جوشین آنست که مراد از سنت خلفا ورشیدین همان سنت  
 که رسول خدا صلم از افراد خوده یا کروه یا تقریر ثابت شده آماد زان — تأثیرت صلم شہرت نیافرته بود و بعد از  
 در زان ایشان رواج یافته و مضافت باشیان شده لان المعرفته او اعیدت عمر فرنگیون بین الاولی کلاغی جاوه  
 زید زید کنایه ایشان رواج یافته اضافت باشیان بعدت پندازه و در وکنه و صیت کرد و با تمام  
 آن دیگر تقلیل نیل یا تقریر خلفا ورشیدین هست و تائیش از سنت رسول خدا صلم نیت پس از تقویت هست و خلش  
 حکم دیگر هست اما اطلاق بعدت بران هتوان کروه چنانکه فرقه زانعه گویند و استدلال این جزم ظاهراe بقول این عزیز ایشان  
 ساقیها کلرسته پس در جو هش سعادی در شرح الفیده نوشتة لا احصا المسند هی الفعل حتی منع اراده این عزیز ندانز  
 قیمی صمد عن الحج من یوگیتہ بقصه الحدیثه ایه صد فیہا عن مخوله ایل الدائرة او سخ من القول الفعل او غیرها و تائیل بنا فهم  
 سنت ای اینی صلی اللہ علیہ وسلم انتبه راما قول بعض هم ایکھان مرغه عافلم کا لفقولون فیه قال رسول الله  
 صلی اللہ علیہ وسلم فحوایه ان هم در کو الجرم بذلك تو رع او احتیاطا او اما قول بعض کا اگر این لفظ در حکم مرفوع  
 هست پس چادران قال رسول الصدوق میگویند پس جوانش انتبه که ترک جرم ایشان بنا بر قویع حوت یا طهراه لعنی نای  
 کراوی از صحابی است قال رسید الحصون گوید و تمصار بر لفظ منی هست کذا و کذا ناید بنا بر قویع و هیاطه است کما  
 سیکی تعصیه و هیاط عبارت هست از عمل کردن بر قویع از یولین ومن هندا قول ای قلا ته عن ایشان



نفسه بعده ان لا شبهكم صلوة برسول الصulum رواه النسائي وابن خزيمة ودر الفارسي وقد روى كفته متابعته في عموم  
 البحرين بـ هريرة وصلوة ابيه خنزيره والنمساني دهراج والطبراني وابن جبان والحاكم والدارقطني طولا من حديث فيه  
 ان ابا هريرة جهز باباين وابا يزيد اب ملك ثم قال بعد ان سلم ابا شبهكم صلوة برسول الصulum انتبه وحيث ان الحديث  
 وفتح الباري نيزد كرد وشخاوي وفتح المغيرة شرح الفقيه معلم كفته بهذا صاحب الحديث ورأفيه ولا علة له وجز  
 صاحب ابن خزيمه وابن جبان انتبه ومن ذلك قول العصمة امرنا لكنه اذا قبيل صرفة حكمه است قوله صاحب امرنا  
 كذلك يعني بصيغة بجهول مثل قوله اعم عطيه يعني العذر كما عندهما امراً اخْرَجَ الحِيسَ يوم العيدرين وذوات العذور  
 في شهدين جماعة المسلمين ومحظهم وتغزل الحيس عن صلاة هرث الحديث تتفق عليه مثل قوله رأوا امرنا ان نضع ايها  
 على شمائلنا في الصلوة ويا حسين بجهودكنا نفر مثل قوله هيل بن عبد كان الناس يوم وان ايف الجلبي عليه على  
 ذرا عَزِيزَكَ فِي الصلوة رواه البخاري ويائسين بجهود امير فلان مثل قوله انس امر بالان شفاعة الاذان ولوقت الاقامة  
 ويا ابي لقا او خصلها او حزمها او حبها او بغيرها او بغيرها عن كلها ويا حسين بجهوده عنها عن كلها مثل قوله اعم عطيه  
 ونها عن شباب العبايز ولم يزعم علينا سبق عليه فالخلافات فيه كالخلافات في الذى قبل سبعة خلاف ورياح  
 خلاف در اقبلت وكان لغتنا راوی لفظ من السننة كذلك است لكنه صحيح وذهب بنصور ورياح بغير حكم برفع است  
 شيئاً كذلك كان مطلق ذلك يتصرف بظاهره الى من له الامر بالنهي وهو الرسول صلى الله عليه  
 وعلى الله وصحيده وسلم زير الله مطلق لغتنا بظاهره يتصرف بسوء صاحب امر ونها است وان رسول خدا  
 صلوات الله عليه وعلى امر وصحيده وسلم زير الله عيني از علام حفيفه وشرح كنز الدقائق در باره حدث  
 سابق امر بالان شفاعة الاذان اصحاب رفع ايجاد الحديث كرد وكفته لا يحتج لكتابه في هذا الحديث لان لم يذكر المفهوم لكنه  
 غير لبني عليه انتبه واین سخن شيخه شفاعة ابا يزيد وروهت نسائي اذان امده امر رسول الصulum بالان شفاعة الاذان  
 ولوقت الاقامة وروايات احاديث بعض من بعض اتفقا بشد پس مجال اتحمال در بحث قطعاً مستحصلت است این اصلاح  
 وبحسب شخاوي وشرح الفقيه كفتة لافرق في ذلك بين ان يقول المصيبي ذلك في بيته رسائل الصulum او تعجبه كسرير  
 لكنه في زمان النبي في فنا وبعد عن الاتصال فبيان طهه وسوارة قال في محل الاججاج امر لا اامر عليه غير لبني عليه صلوات الله اكبر  
 كان او صغير امجده اكان ام لا انتبه وحالات في ذلك طائفه وگرده به خنانک ابرصيره وابو مطر عليه  
 وجوني والوحش كرخي وبيان از مالکید وان مخالفت کرد وانه وتمسكوا بالحق ما ينکن الراجح خوش  
 کافر القرآن او لا جماع او بعض الخلاف او لا استبطاط واجبها باب الان اصل هر آول و  
 مساعداته محمل اللئه بالسننته اليه مرجوح وترك اتحمال فهوه انه كفته اندیشی که اراد از امر ونها عیرو  
 صلام باشد مثل قرآن کریم یا اجلاء است یا بعض خلقها یا امر یا استبطاط واجبها دوجویش است کا اصل هنچه

بمان امر او است داسواست آن تحلیل آربے نسبت بروی مر جو هست پس صبر بسوی مرجع باشکه راجح موجود است صحیح  
 ناشد حاصل بمحکم ترین کار خواهد بود و گفته اند بجای است چادر قرآن کریم ظاهر است برای هر کس پس شخص بجز فتن  
 یک کس بدون خیران نباشد و بر تقدیر تترنیز پس آن فواید نسبت بنا بر این صحابی و غیران تعلیق قرآن از رسول خدا  
 کرد و آن اجماع است پس جمل بروزیز صحیح نیست زیرا که صحابی نیز از تحلیل است و آن آمن نفس خود نباشد  
 آن آمن نفس خود نباشد و آن ام عرض این پس اگر امر ابدان صحابه باشند هر طبقا پس آن بعید است زیرا که قول  
 و سے محبت بر غیر خود ش نیست و اگر امر ابدان خلفا رشیدین باشند پس نیزیم صحیح نیست چه ضعیف در قاعده قدریست  
 شرعاً نسبت باین کلام دفتور است پس محل کلاش دفتور است آن برسیکه صد و سر شرع ازو است و جب است او بخواهد  
 هر کس از صحابه مجتبی اند انجاج با محبت و گیرنه کنند بآن اگر قابل آن از اهل جهاد بتواند پس در حضورت احتمال دارد و که  
 امر او با مر احمد سے از مجتبیین صحابه باشد و اتحامل بر قیاس و استنباط پس آن نیز درست نیست زیرا که قول او امر نا  
 بکذا مفهوم ازان حقیقت امر و نسبت نسبت خصوصی مر با تباع قیاس قال السیاوي و ایضاً احسن کان فیصله  
 داییس اذاقا لمرت کاری فهمه عنده ان امره کار دنیس و و گیره اینکه هر که در طاعت رئیسیه باشد و گوید  
 امرت مفهوم از قول و آن نیست که امر او غیر زیر ایس است بلکه مفهوم ازان چیز است که نیست امر او بگرچه رائی این تو  
 این جواب و گیرانه صنف بنابر اصطلاح کلام عرب است سخاوه ای گفته اگر رسول خد صلم کوید امرت پس این مثل امر  
 نسبت نیست زیرا که رسول خدا صلم را پس از هجر خدا تعالی نیست و هشداری نیز بیار است از اینکه در متفرق علیه آمد امرت  
 بقریه اهل القراء یقولون شیر و الماقول من قال تختی ان یظیں ما لیس بامر اهلا احتمال خاص لد بعد  
 للسئله بل هو مذکور فيما الصریح فقال امرنا رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم  
 بلکه این کنم در جایی است که اینجا تصریح کرد و گفته امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 نسبت نیست بلکه این کنم در جایی است که اینجا تصریح کرد و گفته امرنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 و با جمله سخاوه ای گفته که قاضی ابو الحییب طبری و تلمیذ و سے این صیاغ در عده از احوال ظاهری بعض تکمیل حکایت  
 کرد که این محبت نیست تا آنکه لفظ بنیه صلم را نقل نکند زیرا که مردم در صیغه ارام و نسبت مختلف اند پس احتمال دارد  
 که غیر صیغه ارم و نسبت گمان کند و در فس الامر حین نباشد انته مصنف گفته که این احتمال ضعیف است یعنی مرد  
 است لآن الصحاح اعدل عذر بالسلطان فلا يطعن ذلك لا بعد التحقيق زیرا که صحاح اعدل عارف ببيان است  
 پس اطلاق ذکر این عبارت را گز بعد تحقیق اینکه این امر امر رسول خد صلم است پس اگر این احتمال طرق شود امن  
 از رویت صحابه بر تفعیل گردد و تابروهیت و گیران چه رسید و من ذلک قوله که لانا فعل که افلح حکم الرفع  
 ایضاً که اتفاق دام و این چیز است قول صحابه لانا نفعی که اکر این را نیز حکم رفع است کما تقدم و از مشاهده نیویم

قول جابر بن عبد الله كبرنا وافى به بطن سبعنا پس یعنی فوج عت مکدی بدلیان نکد در راهیت زنان تصریح برخ آده و گفته کنا  
 شافر من رسول الصیلم فادا صدعا التهیث و با بچم از رضیابی کن افضل ما همراهان فضل یا هشیان عن کذا او یا نوم کندا میباشند  
 عن کذا او سخوان کردان چهار دیانه رسول خاصلم رایا و کند پاکم در کتاب علوم التحدیث و چهار خنسه الدین راز  
 تلمیذ محی استند و رسول دلو وی در شرح هندب گفته که این هر فوج عت و خطیب العبدادی در کفاری همچین این  
 الصلاح و لنو وی در شرح سلام راجبه روی محمد شیخ حساب فقه و حصول آورده که اگر اضافتش بوسے چهید یا زمانه رسول  
 خاصلم نکن و تو سله باشد گویی شاش حدیث غیره است کان باب **الصلفه** صلم لقوع بالاطلاق از خارج للجاري في الاده  
 المفرد و افتخاریه والبرائیه سنه و الخطیب شمامعه عن انس البیدقیه في المدخل عن العلی غیره بن شعبان و کذا الحاکم في علوم  
 الحدیث و ابو نعیم في سخن حج على علوم الحدیث پس نزد حاکم خطیب این حدیث هر قوفه است یعنی این الصلاح از افراد فوج  
 حکم آن و زیده سعادی گفته حاصله کما قال شیخان روحانی همین الفعل و هوشاد رسن الصحابة نیکون موافقا و تهمة غیره  
 و هوشاده اتفاق نیکون مرفوعا انتهه و قرع مجعه کو فدقن داطا غیر حسن ظهر بالضم معینه اخفی حمل منعه این حدیث است  
 که حباب بنی صلم حچون اراده طلاق وی صلم نبیرین آدن سیدکه شتند در رواهه خاذ رسول خاصلم رامیا خن  
 سیدکه شتند را و از نمیکردند برای رعایت ادب و خذ امن سود الا دب پی و تعالی در قرآن حمیده اعلام کرد که و فرمود  
 لا تجعلوا دعا رسول بنیکم که دعا بهضکم بعضها و تیر فرموده ان الدین نیاد و نیک من و راحیحات الضریم لا يتعلون الایة و  
 از بخاری است حدیث مر وی از عمر بن سلمه زوج احادی و ابرهار و و زنانی گرفت کن بامتحن الناس و کسان یهربا انس اما  
 اتو الابنیه صلم و نکنوا اذ ارجعوا مرا اینا فاخته و ناده قال کندا و کندا اکنست غلاما حافظا محفظت هنم قرآنیه اغاظه اینه  
 الى رسول الصیلم ف نفر من قدر عده الصدقة وقال یهتم از هم  
 او سبع شنین و آنین گیشت متقدا میشود و که امانتش برای ایشان در زمانه رسول خاصلم بود و اگر تخریج یزد که عهد و زمان  
 رسول خدا دران که کرد و پس امانت جمعه نایاخن میزد و فرایض نایابین حدیث رهست و میکنند هشت آنیه و عدها و حفظیه  
 گفته اند که امانتش در فرایض و نهیت بلکه کشید و نوافل هم رواندار ندشل تراویح و سخوان و وجای داده اند از این  
 حدیث که سیاق حدیث دلالت کند بر اکلاز فعل ایشان رسول خاصلم مطلع نشده بلکه و قوع این حصل در  
 موضع دیگر بوده پران قبیل قتسره بینا شد و جواب این خدش همانست که پیر بکشم مر فرع تخریج نوشته شده  
 با اینکه قول فعل عصایه از رصدام و معارضه فرع نیست نزد علماء حنفیه بالاشتباه مجمل و محتج بیهت پس مجال کلام  
 دران ناشد و من ذلك ان **یکم** العصایب على فعل من الاعمال بانه طاغی الله ولرسوله اف  
 معصیت کفر عمار من حسام الیوم الذي یشك فيه فقد عصى ابا القاسمه صلم فله حکم

الرفع بالضلال الظاهرات ذلك مقاً لتفاوه عنده حمله الله عليه وعلمه  
وإنْ قِيمَتْ حُكْمِ صَحَابِيٍّ بِعَصَمِهِ ازْفَاعَ كَارْطَاعَتْ خَدَاوَرِسِيلْ هَمِيتْ إِيشَانْ هَتْ شَنْ قول عمار من حما الميراني  
يشك فـ فقد عـنهـ ابا القاسم سـلـىـ مـلـكـهـ نـيـزـ رـحـمـهـ مـرـفـعـهـ استـ زـيـرـاـكـ ظـاهـرـشـ تـلـقـيـ واـخـذـارـوـهـ هـتـ حـلـمـتـ يـوـطـهـ  
درـتـ دـرـيـبـ الـراـوـيـ لـفـتـةـ وـبـ جـزـمـ اـزـرـكـشـيـ فـخـصـرـهـ وـاـمـاـ بـلـاقـيـنـيـ نـقـالـ الـاقـوـسـ اـمـ لـيـسـ بـرـفـوعـ وـسـبـقـ اـكـيـ ذـلـكـ  
ابـ القـاسـمـ ذـنـقـلـاـبـ اـعـدـاـبـ بـعـدـ اـبـهـ دـرـوـهـ عـلـيـهـ اـنـتـهـيـ خـلـلـ اـنـكـ حـكـمـ صـحـابـيـ بـعـسـلـ اـزـفـاعـ اـزـفـاعـ كـوـرـاـنـ تـرـبـ صـوـابـ يـعـقـابـ شـادـ  
برـ وـجـيـكـ اـحـمـالـ اـحـالـاـشـ بـرـانـجـ خـلـاتـ ظـاهـرـاـزـ قـوـادـشـ رـعـيـتـ هـتـ بـنـاشـدـشـ قولـابـ هـيـبـ الدـعـرـةـ فـقـدـ  
ابـ القـاسـمـ صـلـامـ وـاـشـالـ آـنـ حـكـشـ مـرـفـوعـ هـتـ الـمـوـقـوـفـ اوـ بـيـتـهـ عـاـيـنـهـ لـاـسـنـادـ اـلـصـحـابـيـ بـلـكـ  
اـيـ مـثـلـ مـاـقـدـمـ فـ كـوـنـ الـلـفـظـ لـيـقـضـيـ التـصـيـحـ بـاـنـ الـمـنـقـولـ هـوـمـنـ قولـ الصـحـابـيـ اوـ فـحـيـهـ  
اوـ مـنـ لـقـرـيـهـ وـيـاـ سـنـادـشـيـ مـيـشـ وـبـوـيـ صـحـابـيـ بـرـشـاـلـيـكـ مـيـشـيـرـ كـرـشـهـ بـيـعـهـ دـرـبـوـنـ لـغـظـ تـقـضـيـهـ تـقـرـيـهـ  
بـانـيـكـ مـنـقـولـ بـاـيـنـ سـنـادـاـزـ قولـ صـحـابـاـنـ اـنـفـلـ بـاـزـ تـقـرـيـرـيـاـدـشـ خـلـاـنـكـ كـوـنـدـ قـالـ اـنـفـلـ اوـ قـرـيـاـبـ عـيـاسـ آـبـنـ الـشـيـرـ  
درـجـاجـ الـاـصـوـلـ اـنـقـتـهـ كـمـرـفـوـسـ صـحـابـيـ بـاـلـ عـلـمـ كـمـرـنـخـيـ مـنـهـ مـاـقـدـمـ بـلـ عـلـمـهـهـ بـيـعـهـ  
عـجـيـقـ اـتـسـامـ خـيـرـ مـرـفـوعـ اـنـجـيـقـيـ وـلـجـيـهـ دـرـسـوـقـوـتـ يـاـ فـتـهـ بـيـشـوـدـ بـلـكـلـ اـنـجـيـاـنـهـ شـوـدـ اـنـ الـشـرـهـتـ وـالـشـبـيـهـ كـاـشـتـهـ طـهـ  
فـيـهـ لـلـسـاـواـةـ هـمـ كـلـ جـهـتـهـ وـرـتـشـيـرـ مـسـاـوـاتـ هـمـ كـلـ الـوـجـوـهـ شـرـطـهـنـيـتـ پـتـشـيـعـبـارـاتـ هـمـ اـرـشـاـكـتـ  
اـمـرـ بـاـمـ دـرـوـيـگـ وـرـسـخـهـ هـاـنـ اـنـقـدـرـتـ كـاـزـشـرـاـيـلـ اـلـشـبـيـهـنـيـتـ كـمـشـبـهـ بـاـتـوـهـ اـزـشـبـاـشـاـدـاـمـ دـرـدـمـحـمـارـلـوـتـهـ  
وـهـشـبـهـ قـدـيـکـيـونـ اـدـلـيـ کـمـافـیـ قـوـلـهـ تـعـالـیـ شـلـ نـوـرـ کـلـشـکـوـهـ فـیـهـاـصـبـاحـ اـنـتـهـ وـاـیـنـ عـبـارـتـ جـوـابـ سـوـالـ رـقـدـرـهـتـ  
وـلـقـرـيـرـشـ دـاـنـعـهـتـ مـاـهـلـ اـنـکـلـاـرـ تـابـعـهـ خـبـرـ دـبـاـنـ اـمـوـرـ کـرـشـهـتـ يـاـ اـمـوـرـ اـنـیـدـهـ دـرـ حـالـیـکـ غـیرـ اـخـذـ اـزـ هـرـ اـسـلـیـاـتـ هـتـ  
پـیـسـ آـنـجـزـمـسـ رـفـوـمـ باـشـدـ بـاـخـلـاتـ خـرـقـوـتـ هـچـنـینـ اـلـرـجـبـرـدـ بـرـجـعـوـبـ مـخـصـصـنـ بـعـقـابـ خـصـوصـ وـاـلـرـجـنـینـ کـوـیـزـنـ لـهـنـتـهـ  
نـدـاـرـکـلـاـپـسـ صـحـمـ دـرـاـنـ هـنـتـ کـلـاـنـ هـوـقـوـفـ تـصـلـاـسـتـ زـيـرـاـكـ مـسـطـرـنـ بـيـشـ وـبـوـيـهـ اـيـنـ اـحـمـالـ اـرـاـدـهـ سـتـ مـلـفـاـلـاـرـشـدـ



پنجم فی الصحابة ولما توفیت لائکارین الاشرعی ایامی مولده المدینه تخریجی فی الصحابة بالبعض من عرفه منهم ناز  
لهم استند فی الحاجة و خلافت کرد و اندر را که علایک از صحابه ندیانه تقدیم شد و سید بر اول رفته اندر فخر الدین  
رازی و بیچه برثانی و حسین هنین هست چه رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بودی ایشان بعوث فخر و دیں صحابه کیا شد  
و اما عیسیے علیه السلام پس ذهنیه در تحریر صاحب این پیغمبرین مصنف در اصلیه و تحریر عیسیے صحابه از ادغیل ترده بنا بر  
اعمار و دست و سے آنحضرت را در شب هزار زین بیوی ایشان مرقوم شده و باز بیوی  
زین باز خواهد شد و حکم برگشت پیغمبر صلح خاید و چنین حکم عضروایا س علیهم السلام است اگر ثابت شود طلاق  
آن بروز بینه صلی اللہ علیہ وسلم و المراد باللقاء ما هو اعمم من الجالست و الملاک شاهد و مراواز القائم  
است ارجحیت و مکانت اعمالیت بعض میم و فتح لام ہمیشیه و مکانت بعض اویل و شین بیوی کیه رفقن و  
بهر چکردن ووصول احمد ایا الی الآخر و ان که یکالمدح و چنین مراد ایلقاء وصول احمد بیا الآخر  
است و اگر چه باوے عکالت کرد و باشد ویدخل فی رویت احمد جمیل الحسن و داخل است دران ویدل  
یکم و دیگر سے را اگر در یک لحظه باشد بنابر شرف رتبه وی صلح یقینیه رویت اعمم است از جانب آنحضرت صلح  
باشد یا از طرف صحابی شیخ عبد الحنفی و ہبتوی در مراج النبوة در فضیل ایل آنحضرت صلح فی تو شد از تجیی از نزد کی  
ثابت میشد صحبت امر کیه را که جمیع میشد و طلاق میگشت با آنحضرت یکم کو دمیدیدی او را یک لحظه و این را در  
�性 ایشور آنحضرت صلح فی تو شد اندیزیک در تابعی است با صحابی این چنین هست بلکه اینجا بطور اجماع مسائل مگیر و دتفول  
اصح قرداہل صول ایشان طیبیه در خلاعده لفظه صحابه از جمیور عدشین ہر مسلمان است که رسول خدا صلح را دیده و قردا  
بعض اصحابین از فهم کیه است که جمالیت او بطريقی تحقیق خاصدار وی صلح فی تو اکثرت تو زد سید در کیبیست  
کیکمال و مشجعت شیرینیت وی امده یا کیا سهراء و سے غرائزکرد و واین ہمیشیه است زیرا که مقتضیه نیست که جریه  
بر عبد اللہ عجلی فی افرادی صحابی بنا مشهد و چمود محمدیین سلطانا و مخلف شریطه بن الحسینی واحد بن حبیل و حصاری و  
ابوزرعه وغیره امداد از مصنفین در سار صحابه نفس کرد و ایک صحابی کیه است که رسول خدا صلح را در حالی  
خوش طلاقی میشد که اگر چه میش باوی در از کشته و رهی چیزی کے از وسیع صلح فی تو وی یعنی بجز اتفاق و در و  
کافی است در طلاق اکم صحبت بنابر شرف رسید خدا صلح و جلالت قدره و قدرن را ایه علیهی علیها زدن ایشان  
الفاظ عیش صحیحین آمده تقریز کیا نایقال ہنریکم من را کی من ای رسول ای صلح فی تو وون فرض فهم  
ست ذکر من رای رسول ای صلح و تقدیم شیر الزمردان قویی نیز اول یکی ایمنی محبت بران است لذی و کوکه شرح  
سلام گفتہ ایه اراده صحة جاید القرن ولایت منه تقدیمیں الصحابی علی الہبی علی یحییی علیهم السلام علا افراد النساء علی یحییی و ایه  
و خیریاتی للمراد جایه القرن لبیک بزرگیه ایه و با چهل غصیلیست قرون تلخیه بر سوابقین و لو چنین یکی

من جمیع الجمیع هست پس بحسبت هر فرد و این بحث خیلی طولانی است از شده و مبارکه و مسلم باشد بحسبت سواد  
کان ذلك بنفسه او بغیره پایه است به غصه پاشد یا بغیره یعنی رویت صحابی وی اصلاح را اختم  
از آنکه قصد را باشد یا تبعاً بوقوع نظر بران اتفاق آورده و قصد دیگر غصه یعنی رویت بغیره چنین کرد اذکر صحابی شد  
صفیر السن غیر معمیر باشد پس از ابرد هشتر در خودست شریعت صلم بربند در فتح البالی که نوشته شد عبید الدین بن حارث  
بن توفیق و عبید الدین بن ابی طلحه الانصاری دایر امامه سعد بن ابی هلال بن جعف وابی اوریس خراسانی و معاشرین اطهال لائیت  
اشت که در صغار صحابه بعد و کروه شوند زیارت چهره رویت و محمد بن ابی بکر صدیق را زجاجانی شد و از باعث  
ولادتش نزد شجره وقت احرام محجبه الروانه اتفاق افتاده و دیانت از حیات وی صلم گو قریب یکصد و دویز و دویز  
که در واندکه اور اجضور آنحضرت تعلمو اور وہ باشند و حاکم نخوان و سعید پیران حقن را در تابعین گز کرده حال نکم  
این هم و صحابی اذ انتبه متنصف در اکباته قاسم بن محمد صلم را لکه طاهر و غیره و دندکه برادر قاسم اند و در قسم اول ذکر کرده  
نیابر رویت وی اصلحه اشیاء زاده کیم و قسم ثالث سجادی لعنه فی نظر و قد جرم مشاهدین الکلیی با عبید الدین والطیه  
والطیب واحد شهید اللطفه و الطیب ایشان انتبه تو فرم الباری گفته که حادثه ایشام صحابه را کمیل گفت  
شده و تلافه جاری است میان چهور و میان ابی هعن اسفرانی و اتاباع وی بر و مر سیل طلاق خواه کریمیل صحابه با  
یافیان از ای احادیث ایشان از قبیل کمیل کبار را چنین است از قبیل مرکزیل عما ایشانه والتعجب باللطف  
ارلی من قول بعضهم الصحابی من رای النبي صلم کانه بخیر جهیند این ام مکنون و بخوبه من  
الاعیان و همه صحابه بلا تردید و تبیره لغایه اولیه از قول بعض هشت که صحابی که هست که رسول خدا  
جده اندیلیس را دیده ذیلک بتدیر پسره در ویت این که کنون و غیره از اینها یا خارج پیشوند حالانکه ایشان صحابه  
اند بلاتر دو هشتیمه و تبیره اولی ازان کرده چنین است که ذکر رویت در قول بعض نیابر غایب است یا مار او ویست  
اهم هست از آنکه بالغه باشد یا بقوه یعنی اگر عرض علیه خوشی ما ای ازدان مثل تاریکی شب  
خن شد البته میدید در شهود الغیره نوشتند اکثر اهل حدیث در تعریف صحابی طلاق رویت آمده بکین مر اشان  
بدان زوال نافع است از رویت متشنج و بر هر تقدیر تحریف مصنف اول هست ولطفی فی هذل التعریف  
که اینجنس و تقادیرین تعریفه بنظره مبنی است که مصادق برخوان و کافر و مخالف هست و قولی مومانکا الفضل  
و لفظه این بنظر افضل است و کاکش و کاکش افضل از ان گفته که صحابی بودن از ایهات حقیقتیه خود رویت  
نمایکه برای وی چنی و فصل طیف و چنین فصل از صلطانات منطقیان هست چنین از آنکه میند که در حقت آن  
پند نویم مندرج بود چنانچه حیوان بکه چنین است و تحت آن المقام و قعشو و قعشنی را که میند که تیزیز و پهشه را از  
شادکات زاییه چنانکه لفظ ناطق که تیزیز میزد و بد انسان را لذ و لذیز حیوانات که شهر کیک اند و را در جو هنیت

یخرج من حصل له اللقاء المذكور لكن الحال كونه كافراً خارج ميشداز وتنے کیک عامل شد من  
او راقارند کو رسیکن در حالیکه کافر بود پس کافر از صحا پر بعد و دنباشد اما اگر چیزی است و مکالمت و مهاده  
اینسته صلم داشته و قولی به فصل ثان یخرج من لقید مومناً لکن بغیره من الابنی او و لفظ فضل  
و گیره هست خارج میشداز و از و سے کیک ملاقات است با کرد و لکن همین بعیراً داشابیاً هم السلام است شل ایکتاب کر  
و مثل در دین اسلام نشند و یا اسلام اور و ند لکن بعد از اسلام او و دن ابی صلم رانه دیگرند ولکن همچنین نقیق  
مومناً بانه سیبیعث ول مدیدارک البغتة رسیکن در خروج کیک با دی طلاقی شده و بریخت است او در زمان تقبل

ایمان او و دن از بعثت راینیاً فی مثل زیدین عمر و بن غفار و سعید  
که صدق بیوت شده و فضیل ظهر و دران محل تپرس است یعنی محل احوال است تحفه ظاهر از کلام منصف  
اختصاص تو قصہ است در حق کیک راینیاً فیت و در اصحابی سعید و سعید و سعید و سعید و سعید و سعید و سعید  
نیافرته بلکه قبل از دعوت اسلام و ثابت یافتہ در تسمیه رانی ذکر کرد و آماور قربن بوقل پس ذکر شد در تسمیه اول  
کرده زیرا که زمانه تقار و سے بعد بعثت قبل از دعوت اسلام بوده با اکره صنعت دار اصحابی سعید خرم پیغمبرت صحیح کش نم  
کرده عرضیکه مبتکار و دست و تقدار مال است بیوت نمیش ازان و آمار و بیت و دی صلم میوراً و قافیه با خواست  
یا بیفت پناین امریکه اثبات سعید بیت نمیش و دیم شعباد در و بیت سعید از دیفات است درین چیز و این چیز  
که اینها میهم اسلام را بعد از دیفات مقال است پناین پنیت اخراج است و حکام دنیا را بدان نوع تعلق نیست  
فان شیخیده ایجاد مرمع ذلک فان الا حکام المتغلق بهم بعد العقل یاد نمیش ایمان نمیش اینه من الموسوی که زمانی شیر و  
الاففه و قوی دمات علی اسلام فصل ثالث چیزی من ادند بعد ان لقیده من مذاهات  
علی الرد که عده الله بن جعیش و ابن خطل و قول او دامت علی اسلام فصل سیم است خارج  
شد از و سے کیک مرشد بعد از اکله طلاقی او در حال ایمان شده بود و بر دست ندینه بگذشتی مثل  
عبدالله بن جعیش و ابن خطل و مقتیس بن صیبا به حاضر است آن زیرا که احیتار خاتمه بریست و لکن اینا بدینه از تقدیم  
ذکر و قول ولو تحملت ردۃ ایین لقیده لر مومنا بید و بین مومنه علی اسلام فان  
اسمه الصحیبہ بات لرسو اوزج الحکام فی حیویت ام بعد اه مسواع لقیده ثانیاً  
ام کا او مراد بقول تحمل رو تخلل او است در میان کیک ملاقات شد در حال ایمان بتوی کرده و میان هوت  
او بکلام نمیش که اسم صحیت بروی باقی است باید است که رجوع بوسے اسلام و زیارات او کرد و فیا بعد میان  
و خواه بار و چیزی اور ملاقات کرد و باشید یا زنگیم این ایجاد بزم صحیت بروی ایجاد از رهایت چلن یازد جوزع پیغم  
اسلام که زنیا بر مذهب امام شافعیه هست چند دو سکه از نزد و موجب ابطال عمل نیست اگر باز غیره بجهت کلام





بر و سے اسم محبت ہضم نہ شد و ولی صحابی نیت بلکہ اصحاب کے کمپلیکس کی طرف تھیہ و سے صلم باشد و قتل داشت حمزہ را پیش از مسلمان کا بودا کا ماید و غیرہ و پس جو بیش نہست کرنی مددگم منع فرمودا زعن پر و گفتہ آنچہ فوائد علمات اللہ از یحیب اللہ و رسوله پنا نکل عرض از لعن بر عاطب بن ابی المبلغه سخ فرموده و گفتہ آن شہید بدرا الایسا کا ایشان خلصیدن در توبہ اند وحد و گفراست هست بلکه در شان و پیدا کنفوجه گفتہ اند که بعض اهل کوفہ بر و می تقصی کر دند پیش اسات بضریعیت دادند و سجارتی در پیشیم خود در باب مذاقب شمان هم و خصیمین در باب جنبه این قصره را اخراج نموده و بعض گفتہ اند که صوابه مدلول اند تازان و قویع مقتن داجی و قویع آن مثل اتفاق هم و خصیم محل و خیر با پر کجبا شاذ تحیل ایشان در حق کے هست که مشهور به جنبه است و ما اند کان اماند و گیره مدان هست و آنچہ احوال ضعیض است و احمد مorte و مخطب مدور و حرب و ندقن چنانکه کیا طبری گفتہ بنتی بر جنها درست و هر مجتبه مصیب نیت مصیب و احمد مorte و مخطب مدور و بلکه با جو را بن ابیاری گفتہ عزاداریت صاحب بیوت عصمت بر ایشان دسته عصیت از ایشان نیت بلکه مراد قبول را باید ایشان بغیر محبت و تکلف از آنست بلکه نزد پیشوخت ارکتاب قادر و این خود ثابت نیت دانچالیز ذکر کرد و اند بسری سے آن التفات بنا یکد کرد پر الفرقان صیمی نیت و آنچہ بصحت رسیده آنرا اول صیمی است و مودی این عنین ایست قول احمد و بن عبد العزیز نیمیر میں ناک دار طبری مدهنای سیو فنا به فلاخ نیتی بہای است

سخواری گفتہ ولاعترف بر و اینغیل الخفیره و ایات سیدنا ابی ہریرۃ شفیع و تلیهم بازیلیں لفیقہ فقد علو ابایی فی الغسل شامی و لونه الكلب و غیره و دلاعہ عمر فی عنین الولایات التجییتیه و قال ابن عباس اکما فی حذف الشافعی و قد سمعت

مسنونه افتیہ یا بالہریۃ فقد جانک معرفتہ فافتیہ و افتیہ پلے ففتیہ و قد سمعکے ابری الخمار فی ذیلہ عن شیخ ایل سخت

آن سیع القاضیہ بالطہب الطہبی یقول کنافی حلقة انتظراجای انسحور فیجا شاب خراسانی حشف فطا الہ بالہریۃ

فی حذف المھرۃ فادردہ الدرس عن ابی ہریرۃ فقال الشاب اذ غیر قبول الروایۃ قال القاضی فی حذف المھرۃ

حیثی سقطت علیہ جتنی عظیمہ من سعف الجاص فہری عہدا فیتہ دون خیر و فیصل ایتہ فقال قبیت فنایت الحجۃ

ولم یارہ العبد ایشانیتے پس خادمی گفتہ از یجا دریافت شد که اگر در اس مذاق سکھ گوئیز عن جبل من الصحاہیت پر

این محبت باشید زیرا کچوں عده المحت صحاہیت شد جمالت ناشیش ضریبوزی کام عده المحت صحاہی علی المعموم ثابت شدہ

و ابوزید و موسی گفتہ که چھوٹ از صحاہیت بجز شرس محبت هست اگر سلطت بدان علی یا کوت از روشن کر دند هش

آن بیان ایشان و اگر استثنائی شریعت پس اگر نوافق قیاس هست عمل بدان نموده آید و انا فلاؤ کیا این در

مرتبہ در این ایشان کیا موصیے آن فیضیہ شیت و حقل کی حضن گشتہ شو و پنجر کیروی او فقیہ میری من حجت شد

ادیکیلہ مخالفت قیاس من باشد و خیر راوی مجهول مهر و درست کنگر قیاس متفقی آن بود و پر تحریری عیان

ف

عذر هشتر نظاره است دیگر و از هشت آنست اینکه دنیا همایی با المقاوم و میتم در دنیا زندگی نشود  
بر سرمان شناختن حجایی پس آن شناخته میشود رای تو افراد که وسسه حجایی است هشتر اینکه مدد نماید و حکم احوالی درباره امور  
قرآن تریم فشره روده او ذیقول ابعاجمه لا تخرن ان اصیح عنا دو بگراز عشره مبشره میکنند میان این بگر صدیق و نخیرو نشست که بر که  
از صحبت این بگر اینکار نماید کافی شود زیرا که اینکار شر اذان مسلمان المخارف پیش قرآن است بجهت و قیم احتجام برانک مراد  
ازین همین این بگر صدیق است بخلاف اینکار از خیران یا مسلمان دو شرح مددیش باین عید خدمت این خوشحاله است که  
اصحایی از هفت نقل عیاض است الشفاعة عن الک بن ارش و خیره این بر الغضور العصابة و سبهم فدرلی فی المدینین حق  
و لوز دع پایتی احشر و الدین جاؤ این بعد هم الایة وقال من عاذن صاحبی مخدوچه کافر قال احمد روى اى پیغیظه بزم الفوار و دو  
مددیش من هب صحابی فطیله لعنة اللئد والملائکه والناس اصحابین لا يقبل بعد منه صرفاً دلائله و قال سعد الاعلام روى  
اللهم والطفعن هم اینکان مایخاله الا في اه القطعیة فکفر قد فدا عائشة والا فبدعه انتبه محظیه لذا که استضا  
دیاشاخته میتو و صحابی بسته شفاعة و این دو از تواریخ است اد الشهرت دیاشاخته میتو و صحابی بشیرت صحابه  
لغفته که استضاخته و شهرت بر راسه بعض اهل حدیث بکی معنی است کویم و شاید که مرادش بشیرت شهرت نزول که  
است در نه پیشتر در اول این کتاب فرق میان این دو ذکر و روشنده که طرقی مسلمیض در اینداد و انتشار بپار باشد و  
شهرت اعم است ازان و این دو غصه هنکارشی بمن عین و ضمام بمن این بد و خیرها او اخبار بعض الصحابه در دیاشخته  
میشود و صحابه این بعین صحابه و گریزه سلول العصیت باشد و این دو اینجا صحابی و گریزه اه تصصر خواهد بود اما از این املاک چند و گویه  
ان فلانه صحبت و آچین کیز است اند فلان عبد البهی صاحب العالیه وسلم و یا گویید و میل مل اینه صلح از شرطیکه صحابه کیز  
مدان حالت سروت پیر علام باشد ذکر المعاویه او و بعض ثقات التابعین دیاشخته میتو و صحابه  
پر اخبار بعض ثقات تابعین مثل این بجهت که میدا جبریل فلان افسوس اینی صلمون بقدیل کذا بر اینست که مایخاله میتو  
ذکر کند یاده چنانچه و صیحه بخاری دقت که از شهرت آور و دگرفت اخیرین میکنند که میشوند عزم از اد که اینی صلمون  
و خرج سعاده امام الفتن دا ز تابعه که میدا جبریل فیل اینی صلمون بکذا بیعنه تعییر بعینه ماید پس در پیشست میمیش  
نیایر احتمال ارسال و بعض فرق کفنه و گفته اند اگر قاتل شر ایکل برتابعین هست پس تبریح بچاوب قبول او هست و اگر از  
عضاوی است تبریح بچاوب او است صحابه از هصد فت اور ده که دوستے لغت در این قبول او است بنای پنگ بر اوج  
میول هر کیه زیر از یک کس است اوزر کشی پر بسوی این رفتگه و گفته لام انتقال ذلک الابعد مسلم به اما اضطر اراد  
که است اینست او بایخانه عن نفعیه فانه حصایکی دیاشخته میتو و صحابی باخبر او و لغت خودش شکار گویی  
سبعت اینی صلمون و کفر لقائی له و خوان اذا کانت دعواه ذلك ندخل بخت الامکان اگر این دعوی او زیر  
اسکان است یکچه در خلاصه گفته اگر آنها میکنند از دسته مقبول القول بنابر عدل است پس جبریل میتمانی بودن قبول

پیشانکر ریشه تقبیل است و قد استشکال هدف الاخیر چه اعدام من حیث ان دعوای ذمکن نظیر  
دعوی من قال انا عدل و بحاجت الى تأمل و استشکال کرد و هست جماعتی باین خبر یعنی دخول او  
نمکت امکان باشکه این دعوی این خبر دعوی است قول او است که من عدم و این محتاج بوسے تأمل است یست طے  
در تدریب الراوی شرح تعریف بخواسته بر قول خانف تخت الامان که فتنه کار و عویس صحبت کند بعد صدیل  
از وفات شریف وی صلم پس این دعوی تقبیل نیست اگرچه عدلش بپایی ثبوت رسید لقول صلم فی الحدیث ایم  
ایم تکمیلی شکم نه و فنا بعد ایام سنته لایمیه احمد بن علی ظهر الارض تتفق علیه من حدیث ابن عمر فراز انقطاع انقران است  
و این نه وفات او است صلم وزیاده کرده سلم از حدیث جابر ان ذلک کان قبل موته صلم شده و مصنف در  
اصدای گفته و لهیذ المکتبه تعلم بصدق الائمه احدا ادعا لطحجه بعد الغایة المذکورة وقد ادعا جماعة فلانه بواب کان آخرهم  
زین العہدی لان الفاطمیون فی دعواهم انتهی قاضیه محمد بن علی شوکانی یعنی گفتہ والابه است از تعقید قول  
قال قبول خبر او که دیه صحابی است آنکه قرآن ولایه صدق دعوی اتفاقیم شوند و زن قبول خبر بشاره  
از لذابین مدعین محبت لازم آیدی انتهی و سخن درین باب زیاده بران است که مصنف در اصحابه که کروه بد نکش  
و پیچاچنہ دور متعلن این محبت است که شاخن آن خیر ضرور است یکی از نکفرین از صحابه روایه قاتا  
چنانکه از احمد بن سبل حافظ این شیر و غیره فعل کرد و شش کس اند آنل بن مالک و عبد الله بن عمر و عائشہ  
و عبد العبد بن عباس و جابر بن عبد الله و ابو یهودیه و مرمیات ابو یهودیه در کتب معتبره پنج هزار و سه صد و چهار  
وشصت حدیث است و مرمیات ابن عمر و هزار و شش صد و سنتی حدیث است و مرمیات انس بن مالک و  
هزار و صد و شش و شش و شصت حدیث است و مرمیات عائشہ و هزار و دو صد و ده حدیث است و مرمیات انس  
که هزار و شصت صد و شصت حدیث است و مرمیات جابر که هزار و پنج صد و هیل حدیث است حافظ این عیین  
بن سعد و عبد العبد بن عمر و بن العاص را مجمل کفرین شمرده سخاوه این فتنه تکمیل نمی بخیل حدیث واحد همان القار و ابو یهودیه  
که این فتنه اصلیه حدیثیا ای احمد بن سد کان شتعلا بالعباده اکثر من شتعلا به تعلم فقلت الرد ای ایه عنده آدان اکثر مقامه زید  
فتح الامصار کان بصره و بالطائف و لمکن الرحله اليها من بطلب العلم کارحله الى المدینه و کان ابو یهودیه فیها مسکن  
والحدیث شتی مات اولان ای ایه ره خفیض به عویه الینیه صلم بان لاینیه ایمکنه پهنا نیشتر روایه و رکاویه زید  
از شیان از روی افتاد پس هفت کس اند عمر و علی و بن سعد و ابن عمر و ابن عباس و زید بن شاهست و هایش این  
چشم ظاهری اتفاقه و می بوله ایه سمعتی فی الفتیت عشرون و هم ایمکه و عثمان و ابو موسسه و معاذ و سعد بن ایه مادر  
و ابو یهودیه و انس و عبد العبد بن عمر و بن العاص میسان و جابر و ابو سعید و طلحه و لذیپر و عبد الرحمن بن عوف و عمر بن  
برح صیغه را بیکره و عباوده بین الصامت و معاویه را بن ایه زید و ایمکنه قابل و گیلن ایکیم من نینیا اکلوا منیم

چند صیغه تعالیٰ بن حزم فی خصایق خوسن پاتی و عشیرن فضائلون فی الفیتا جد المأثر فی عن الواحدینهم لهم  
 و اسلام و الشیث کا بے بن کعب وابے الدردا وابے طلخو والقداد سخاوی گفتہ کا بن حزم باقی دیگر را تبریز  
 کرد و لکین دران نظرت انتہی گویم اینجا واضح شد که آنچہ صحاب اصول حفیظہ گفتہ اندکا ابو ہریرہ مجتبه تو در یحییٰ  
 میکد افتد او در زمانہ حضرت وزاده صحابہ پا پیش پوت رسیده و شیخ ابن الہمام محمد بن عبد الواحد حضرت مولف فی  
 در تحریر الاصول فی بحث فقاہت ابو ہریرہ قال شد و پیشتر از کیم سمله و کجش بجز احادیث  
 انکار اطلاق عباد لذت و محذیں بر چهار کس آمده عبد الدین بن عباس و عبد الدین بن عمر و عبد الدین بن الزبیر و عبد الدین  
 بن عمر و بن العاص و لذت و علام حفیظہ اطلاق عباد لذت و عبد الدین بن سعو و عبد الدین بن عباس و عبد الدین بن عمر آمده و  
 چون گویند اینقول عباد لہست پس هزاد وار زدن این ہرست را با عبد الدین بن زبیر عراقی دو شیخ الحنفیہ گفتہ قیل احمد  
 بن حنبل بن العباس اله قال عبد الدین عباس و عبد الدین بن عمر و عبد الدین بن عباس تیل لفابن سعو و قال  
 لا یس ملع عباد لذت بیچھے گفتہ لاذ تقدم سوہ و ہمارا رعاشو است اتجھ لے علیہم و کنهسا یارس نیچے عبد الدین و ہم خوا  
 مائیدن و عشیرن فضائیادے گفتہ کو معتقد و شیخہ میزان ایں حدیث و تخریج کیم فیحییٰ اولت سیوام  
 انکار امام شافعی گفتہ کراویان از حضرت صدم و قیب شمعت ہزار کس آندر نشیت ہزار در مدینہ و نشیت ہزار در قبا ایں  
 عرب و غیران و ابو زرع رازے گفتہ شہید مده جیجی الواقع ارجعون الفتاوی کان سعید پتوک سبعون الفتاوی پیغمبر صلی  
 عن پیغمبر الفتاوی و اربیعہ عشر الفتاویں الصحاۃ انتہی و امام غزالی و اسحاق العلوم در باب سیوام از عمال باطن در تلاوت گفتہ  
 مات رسول الله صلیع علی شرین الفتاویں الصحاۃ تو الجلد در تعداد صحابا چهلات اسپیا کو اولاده سخاوی گفتہ ہر کسے  
 بر قدر ترتیج و سبلع علم خوبیش حکایت کرده داشارت مدان بدیے وقت خاص و حال یمنوده پس بنابرین  
 تقدیم ہج منافات میزان کلام ایشان نیت چهارتم انکار کس پیکار از جال احرارہ سلام آورده بچوکر صدیقیت  
 چنانکه در ترمذے از حدیث ای یحییٰ حذری از ابو یکر صدیقیت تدریج کو گفتہ است اول من ایم داز و لدان و  
 بیان علی کرم سعد وجہ و از موالی زید بن حارثہ و از عبید و ارنقا ایال سوزن و از زمان خدیجی چشم انکار اخر صحابا  
 مطلقا از روی وفات انس بن مالک است در بصرہ پس البطیفیل عاصمین و ائمۃ الشیعیت در کمک و بعض گفتہ  
 که آخرین مات یحییٰ بن عمر سیت قول علی بر و میجمیت که جابر در مدینہ در این وفات یافت و قیل ایل بن حمد قیل  
 السائب بن زید و در کو فی عبد الدین ای اوفی و در شام عبد الدین بسر الخص و در وشق در شام بن الائمه  
 و در جزیرہ عرس بن عمره و در افریقیہ ریفع بن ثابت در بادییہ لرین اکوع رفعه العدینهم و این بحث خیلے  
 طویل الذیل است از مطلولات این فی بایحیت المقطوع او ینتھی غاییہ لا اسناد الی التتابع و  
 هومن لقیتیں کلذالک ویا یستی پیش و غایت سنا و بوسے تابعے و تابعے کے است کملاتا

صحابه کنند پس از آنکه در صوابی سپس آنکه آنرا از لقا در ففات ببرد لام تا آخر شرط بجز ایمان پنهان کرگفت و هدن متعلق باللطف و ملذ که معه و این شبیه می خواست با قاعده ایضاً با دے ذکر نموده شد اعم است از این تابعه بایسکه از صحابه طلاقات باشد یا زیاده و برابر است که روایت صحابی بعنوان کرد یا صحابه واردیده در صورتی که تابعه باشد و یکی از آنها باشد آنها ایمان به وذ. لک خاص بالنبی صلی الله علیه وسلم مگر قید ایمان تابعه بصحابه پس این خاص باشند صدیق علیهم السلام است یعنی شرط فیضت در بیرون تابعه نیک موسی باشد صحابه بلکه این شرط بعنوان است که این نبایرین تقدیر نشانند این همین نیت ایمان بضماد داخل در حدیث مذکور احتیاج نیست استثناء باشد و بعض صدیق راج بوسے رسول خوبی صلم کرد یعنی ایمان پنهانی صلم در وقت اتفاق تابعه باصحابه شرط فیضت پس اگر شرط فیضت طلاقات صحابی در حالت کفر کرد و پس ازان لام اور در وفات ببرد لام یافت پسر ایمان تابعه باشد صحابه و داشال این نوع در بحث مدل افنته کا السنو خی رسول هر قل فناز القیص معلم کافر فیضت ششم سلم بعد زمانه صلیع و حدیث باسمه نه و هدداهون المختار و همین عنوان است در تعریف تابعه یعنی مجرم و تهار تابعه باصحابه کافی است در صحبت تابعه بودن برابر است که سایر ازوی دار و دیانته نباشد این طلاق و تغافل جمیهو را این حدیث مثل نکر کردن سلم و ابن جبان و عبد الغنی بن عیاد عیش را در تابعین باشند ملک و مسکیه از احمد از صحابه است نیت پنهانکه ترددی در کتاب الهمار است نوشته شمادی افنته و مثل عبد الغنی جریر بن حازم کارهندگان اشاده بوسے بن الی فایشته من اقصار البحاری و ابن جبان فیض مطلع در تیه عمر و بن حدیث ویکی من کشیر است قول ابی حاتم ان لم يدرك احد این الصحابة تلا انساراه رویتہ و ناصر میرزا من ایم الالکھا و بالرویتی کا الصحائی و لکن قیدیه ابن جبان سکونه صین رویتہ ایا هن فی سن هن سخیفظ عنده که اصحاب ندان کشیت ترجیحه خلفین خلیفه الذی قال الحجبا بر قیدیه بیان اثبات فی سنته احادیث و شاید و مانند نه و ندان که جرم ابن جبان و قال فیی غیره اما اذ خزان تابعین متوایس است ذکر فیه اینجا اینجا بین و ساق بینه الیه قال کشت فی مجرمات اذ مر جمل عله بغل او بعله فیصل هزار عرب و بزر حدیث صاحب الینی صدیق علیهم السلام فعال لم بد خل خلقان فی اینجا بین همان کافت است لرویتہ من الصحابه کاره راسته عمر و بن حدیث و همچیه تیار لم سخیفظ عنده شیئا یعنی فیان عمر و اقوافی که قال البحاری و خیره فی سنته خذین شاید و اول خل خلقان ایضاً فقط لکو زهیں رویتہ لاش و یو بوجلط سخیفظ کان بالقا عیقل بحیث سخیفظ منته خطبیه بیل حوط عنده صین راه ایضاً بکه و همچویل عنده المقام احرفاً معدودة حکماً ایم حکم الیه اذ راسته و حفظ که کم غیر ایمان اذ ارایی و لم سخیفظ انتد رقا الحاکم و طبقه تقدیم فی ایمانی لم پیچ سمعاء احمد ششم من الصحابه یعنی انتقار فیهم بار و تیه شم ایم ظاهر کلام ایم کشیب عدم انفراد الحاکم با فیهم عنده مانه قال فلم کم تقویاً بجه روتیه الصیخ کما الکتفی اسن طلاق اسم الصحابی علیه من راه علیهم لام شرف رویتہ و عظمها و نسبهم ملک لشتر ط

من الادلة التي كونت بحسب من من يحيط بكل الابن جبان او الار واينه صريحا اشتبهت كويتم ارجيحا ظنا هرثرا كلام الى حينها رحمة تابعه نسبت  
نزيك و غيرها ياتك از صحابه نزد اباب تعقلا ملقات محل نزشد و اگرچه در عین دلادت وى اى چندان ارجحها بهم بوجود نيز  
بس اش بن اللك در اجهره و آپو الطفیل درك و آبن الى اوفی در کوفه و سهل بن سعد ساعدی در مدینه ما بجز معاشر  
صحا در تجربه بودن کافی نسبت و اگر لتعالی مابت شود حناکه على قاری در حاشیه شرح سخنه و ابن حمد در طبقات  
ردیت کرد و همچنین سید علی و ابن حجر عسکر و قسطلانی در شرح خارسی در باب من لمم بر اوضاع الامن الخزین نوشته زین  
ابی اوفی هر اخر نبات من الصحابة بالكونه سنته سبع و ثمانین وقد كفت بصره تیل قدره ایه حینه سده و عمره سبع سینه  
کویم حافظین بجهد تحریر التہذیب صغیر ۲۷۲ کدام ابو عینه را در طبقه سادس نوشتة و در همان کتاب در صفحه ۳۰ نوشته  
که اساس طبقه عاصر الخامدة لكن لم يثبت لهم لقا احد من الصحابة کابن حجاج انتهی و قسطلانی وغيرهم اور وہ اندک کام اب  
حینه فرا باش بن ایک در کوفه تفاصل شده آندران زمان صغیر غیر متبره بوجود و ندو تحمل رویت او از اش و خیره با  
نزشد و حناکه سخاوے در شرح الفیه بحث اسناد عالی و مسائل تصریح بدان نزوهه و بعضی از علماء حینه امام ابو  
حینه صدر اتابی صغير سپه شته اند اما عین سخن هم غالی از مناقشه نسبت ولو لاخروف التطهیل لاوردت الكلام فیه ۴۳  
و گفت قتل و کفه غیر حاکم و الہی ۵ و ایم ترا ملکی مقصود رشان: گرامشید کم تو بارے پرسی با خلا فیا  
لمن اشتغل فی التلبیع طول الملازمه او صحت السیام و التیمیز خلاف از کسی کاشت اطراف در و رقابی  
طول اجتماع پسخت همایون یعنی تپیر کرنز و بعض همایون زرد عضو پنج و پاچیزه زیاده برائت که می تکنی آخرین  
اکتاب غرضک در تعریف تابعه نیز اختلاف است چنانکه در تعریف صحابی و مختارین است که مصنف ذکر گرده و  
خطیب بعد اوسی گفتة اتابی بودن بطور اجنب ثابت شود و این جان بشرط اسقیم کرده پس اگر صغیر غیر متبره  
پاشد اعتباره ویسته وی صحابی اعتبر پاشد مثل مخلفین خلیفه چاین عدد و اذ ایام عابین است اگرچه عمر و زیر  
با ویده نزد اک و عین رویت صغیر غیر متبره بوجدادے گفتة موید اول است قول و سمع طبیعی رانی و اسن بی و مخوا  
لمن رانی من رانی پس در نیز دریث التفاہم و در ویت است و اعیانیم بد انکه معرفت باکین اصل عظیم است در  
شما اضطر مرسی متصطل ولهمدا حاکم گفتة همانا غفل الانسان عن مذاکر علم لم يفرق بين اصحابه والتابعین ثم لم يفرق میز  
ایم بعین و ایم اعمم کذا قال النبوی ای قدره شرح مسلم حاکم گفتة که تابعین را پانزده طبقه است کویم تعقیل این جبال  
در میانی میان خواهد و بھی بین الصیابه والتتابعین طبقه اختلفت في العاقمه میای القسمین  
و همه الخضر میون الذين ادرکوا الحاصلیة والا سلام ولم يرد النبي صلی الله علیه وسلم  
و یک طبقه میان صحابه و تابعین ای تبی اندک احتمال واقع شده در حق ایشان که آیا کدام کیم ایمین در قسم مخون  
و ایشان را مخضور میان منند که زمان جمالیت و سلام هر دو رایا فته اند ایمانی معلم راندیزند حاصل انکه بجز ایه

قبل الحجت یا بعد از آن یا وقتی صعییر شد یا بسیر در حیوّة رسول خدا صلم کین رویت رسول خدا صلم و نصیب شد  
 و یا دری صلم رایده ام اور آن زمان مسلمان نبوده پس اسلام درین حیوّة و تی صلی اللہ علیہ وسلم آورده یا بعد  
 از آن پسین چیزین را در صفا طراح اباب اطوال حدیث محضر نامند بخواص صفات مجده و فتح را اورد و جمله میه و چند  
 قول نوشته اند و شهرو میان اهل حدیث آنست که دوست متوجه و دست میان و مطبق معلوم نخیشود که از کدام  
 یک است زیرا که ایشان بحاجات معاصرت صحابه اند و بحاجات عدم رویت تابعی چنانکه گویند لعم محضرم و قنیک معلوم  
 بناشد که از کدام بکه است غعد هم این عبده البر فی الصحابة و ادعی عیاض وغیره ان این عبده  
 البر یقیول اتفهه صحابه و ابن عبد البر ایشان را در صحابه شمرده و قاضی ابوفضل عیاض وغیره او عامله داده  
 که این عبد البر محضرین را صحابه کفت و فیض نظر لازمه افصیح فی خطبته کتابه بانداشنا اور دهم رسکون  
 کتابه براجامعه است و عیاً لا هل الاردن الا ذل و درین ادعی قاضی عیاض نظرت زیرا که این عبد البر خطب  
 کتاب خود ایلعل کرد که وجاید محضرین در صحابه رجیعت جامع و مستوعب بودن کتاب خود داشت مردم  
 اول را که مشروط برویت شخصت حنفیه استیلیه وسلم نووده باشد یا نه پس غرض این عبد البر صحابه و محضرین را در  
 یک جاذکه نمودن بحاجات طبقه و مقایسه با داشت زنگنه محضرین صحابه اند حقیقته و قاضی عیاض غلط شد و  
 تغلیق کرون این قول از ابن عبد البر محضرین را شرف معاصرت رسول خدا صلم حاصل است نه رویت تاک  
 از صحابه شمرده شوند و الصیح اتفهه معده و دوست فی کبار التائبعین و پیغمبر آنست که محضرین معده  
 در کبار تابعین اند و حاکم ایشان را طبقه مستقل از تابعین دانیده و تعریف اینکی بسیر و صعییر نشیپ و بحیث مرفق  
 شد سواد عرف ان الراحد من هم کان مسلمان فی ذمن النبی ﷺ علیه و سلم  
 کمال فیلشے او که برا برست که یکی از ایشان در زمان شخصت صلی اللہ علیہ وسلم شرف بپیام بود و داشت  
 بسیاری یا نه بلکه پس از زمان شخصت صلم مشرف بپیام شده و حاکم ولدان صحابه که در زمان شخصت صلام توکد  
 شده و رویت دی صلم ایشان را حاصل نشده از محل محضرین شمرده مثل لعنایی و علقبرین قیس و میثال ایشان او  
 سیماشی بفتح نام پادشاه جلیش است که فاسیا نه بوسی صلی اللہ علیہ وسلم ایشان آورده و ملاقات نصیب شده و قصد  
 دی در کتب سیفر صلام قوم است و لذکر در حیوّة بنی صالح علیه وسلم اسلام نیاورده بلکه پس از رفات ایشان این  
 قیتبه و صیبرین نصیب است و آنکه در حیوّة بنی صالح اسلام آورده زیدین و سب و قیس بنی هاشم وابی سلم علیه  
 وابی عبد اللہ ضابحی و سعید بن عفله است قیتبه و فراسا صلی اللہ علیہ وسلم بیت کنز از محضرین شمرده و مغلطه ای زنیا و  
 از کمیهد صحابی گفته و من طالع الا صالیب شیخزاده جنهم غلقا از انجام است احتفظ بن قیس هم مولی عمر سودن  
 طال الحسنه اتسود بن نبی پیغمبر اویس القران الکوفی او سلط البخل شاهزاده بن حزن قشیری جیبرین نفه و مفترست

جعفر بن عبيش قال ابن عمير العدد و سے جعیف بن ضیج ابن دسپ الفزاری ربیعین بن زرارہ ابو الحنفی العتکی زید بن دسپ  
الجعیف شعبد بن ایاس ابن عمر رہب شیبان سوید بن غفاری شتبیل بن حرف الاحمی شیخ بن حارث الفاقعی شیخ شیخ  
بن نایی شعیق بن سلیمان ابو دایل عبد الدین ثوبابو مسلم الخوارزی عبد الدین حکیم عبد الرحمن عین شنبل ابو عبد العدد  
العنایی عبد الرحمن بن غیرم الآخری عبد الرحمن بن یزدیجیر بن پریما خیوان عبیدیه سلامی علقمی بن قیس عمران  
بن لمجان البر رجاء العطار و سے عمر دین عبد الدین الاصم عمر دین همیون الادودی عینمیں قیس قیس بن ابی فاضم  
کعب الباری جبار الکت بن عیسیٰ مرقرہ بن شراحیل الطیب سروت بن الاجعی سعدون بن جراش اخر بعیی متعدد بن سوید  
نقیش ابو رافع الصدیق یتسیر بالاسیرین عمر و بن جابر ابو امیة الشعیانی و معاذ بن الجیان و حسین بن الحیرث و طارق بن زیاد  
شهاب اللھیست و غیرہم ائمۃ لکن ان ثبت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نسلہ کا شرائی کشف لہ  
عن جمیع من فی الارض فراهم فینبغی ان یعد من کان موصیاً بہ فی حیویتہ اذذاک و  
ان لم یلاقه فی الصھایۃ لحصول الرویت من جابر صلی اللہ علیہ وسلم مکن الگر  
أثبت شود کہ شب امر اکشف و نمایان کردہ شد تا میں ہست بر و میں صلم و دوی ایشان راویدہ پر منارت  
کا سیکلہ در حیویۃ دوی صلم مشرفت باسان شدہ معدود و از صحابہ کردہ شدو اگرچہ پل اتفاقات او اخضورت راوی نبی  
صحابہ برشدہ نیکن حصول رکیت از ببابت حضرت صلم مراد راشدہ پس بنا برین معدود و از صحابہ کردہ شدو  
و این استدرک از نزدیک سیمیم است کوئی اینقولی خیر کہ پر کچھ استدرک بیان نمود و غیرم منصی ہت زیرا کہ سیمیم  
در تقدیریب شیخ تقریب گفته و خل است و صحابہ بودن باین معنی جمیع ہست زیرا کہ شب مدواہ وغیرہ تمام است  
کا پر دوی صلم کم شفت کر دندو دوی ایشان راویدہ ائمۃ و با جمیع حدیث محفوظین چنانکہ سخاوی و در شرح الفیہ گفته از  
شتم مرسل است بالاتفاق صحیح باین عبد البر فی التهہید وغیرہ من تسبیہ نعم و عقده عن النبی صلم فی حال درست  
کوہم اوہ بعد کام کام حکومار بالاتصال کیا مرستے للمرسل میتھے فالقسم الاول مانقدم ذکر متن  
کا شامم الشلتہ و ہوما میتھی کی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم غایۃ الہساناد و ہم المفروع  
پرست سم اول از اقسام کم کہ پیشتر ذکر یافتہ و اذ میتھ کی میتھے بیشود بوسے پنی صلی اللہ علیہ وسلم غایۃ شناس  
نزار فروع میگویند و تعریفیش نیز در ماقدم ذکر شد و قر فوع بعینه ملند و رشتہ شدہ و برداشتہ شدہ  
رازینجا معلوم میشد کہ مرفوع و چین ہوقوف کو قطعی از صفات تین ہست صمیم و ضعیف و حکم از صفات  
و در چنانکہ از کلام ترمذی متفقا و میشود کہ در بعض حمایکار یہ نہادیت صمیم او ضعیف و کامی پس میگویند و ہمیشہ  
شناوی صحیح او ضعیف سوال و کان ذلک اک اشتہا و باسنا د متصل ام کا برابرست کزان و صول بیان  
مختلی کی تکمیل فرعی نہست کا ضافتی خاص بجناب رسول علیہ السلام بود اعمم است از انک مصنیف صحابہ شد  
تے میقی باشد

یا تابی نیز این شیان تا آنکه قوان صنفین اگرچه متاخرین باشند قال قال رسول اللہ تعالیٰ ایتی به و کلم داخل در مرقد ع  
 باشد و برای است که ما اینیت قول باشد خود قال رسول اللہ تعالیٰ کذا یا عمل شل فعل رسول اللہ تعالیٰ کذا آیا تقریر پاشند  
 قول صحیح ناقول او کنار فعل کنار رسول اللہ تعالیٰ یو فیصل ایون بحال پیشتر نوشته ایم والشای لوقتو  
 و همو مانیتی ایل الصحابی و قسم دوم سو قوک هست و او نهست که منتهای اسناد شناصیباشد و  
 قریبی برای رفع دران بیرون دعیم هست از قول باشد یعنی یا تقریر متصال باشد یا منقطع و حاکم اشتراط عدم انتقلاب کرو  
 سخاوسی اتفاق ایم شاذ هست و گاهی هست عالش بر پیغیر صحابی تیزرسی آید یکی قیسیش و قدر معمر علی چام و وقفه  
 اتفاق و سخوزدگاب ابن الاشیر در جامع الاصول گفتة سو قوف بر صحابی بایل علم کمتر مخفی سیمازد و این چنانست که منوب  
 پیشو د حدیث بسوی صحابی و پیون بصحابی رسد گردید اما کان یقوقل کذا و کان بیعمل کذا و کان یا مرکب کذا و کان  
 و سخوزدگاست آین عبارت دال است بر آنکه اتصال در سو قوف معترض است و سو قوف اگرچه پسندش مصل باشد  
 در احکام شرع خجت نیست ندوشانه و طایفه از علماً اهل الاصح و به قال هل العلم باصول الفقه و نزد طایفه خجت  
 ذکره الطیبی فی المخلافه و ابن الہمام و تحریر الاصول گفتة الحق المازی من این تغییه و البر دعی و فخر الاسلام و تباع قول  
 الصحابی فی نایکین فی الراسی بالسنۃ فی تغییب تقییده و نفاهه الکرنخ و جماعتہ والشافعی ایته و محشر العلوم عربی  
 تکه نوی در شرح دیگر لغتہ این المخلاف بین شایانها فی اقوال الصحابة فیما یدرک بالراسی والیماس فاکرسته من ای  
 دیست الجبه والرازی والبر دعی و فخر الاسلام و شمس الایمه علی الجویه والیمیں الصنف و علایی شافعی فی قول الکرست  
 روی عن مالک و احمد فی روایتہ و آیا الشافعی فی قول الکرست فی قلاید فلایی قول الصحابی جویه اصلاح و آنکه الجبه فیما یادر  
 بالراسی اینکار لوجهات الفضوریتی لایعیا بایته و ابن الہمام و فتح القدير حاشیه ہایه در کتاب الجم بیرون یید قول  
 الصحابی جویه عند ناما متفق شده من لسنیه لایته کویم این سخن ایل بیان است که هرچه صدام و معارض سنت صحیح  
 نیست گنجایش از دن و مقام خلاف و شک است که این چنین موقوف در غیر مخصوص مقدم بایتها و مجتبیت  
 و انجاک معارض سنت صحیح که مرفوع حقیقت است در خواجتیج ایل باشد اگرچه مرفوع حکمها باشد و مدار بیاری احتمام  
 فضیلیه بیز قول میست و مورد اینیتی است که شجری اور زر اجمیع صحیح خود آنرا صحابه و تابعین را اید و نموده یکین یعنی  
 بر شجری اور باب و نوع الکلب و چندیش طلائی اوایل شرح شجری اتفاق که نقل کرد این شجری اثمار صحابه و تابعین را ایا  
 بنابر استهاد مرفوع است و یانی بر بیان کردن نمایی ایل  
 تفسیر صحابی که مخلاف لغت و ظاهر کتاب و سنت باشد و چسب الرد است کذاقال المنزوی و عیجه و اگر موافق نیست  
 و ظاهر کتاب و سنت است که قبول باشد و ظاهر از تصرف شجری در صحیح خود قبول او است فاکشید - ۲ -  
 شود کاسنی در ارشاد الغمول لحقیقت الحق من علم الاصول نوشتند خواجہ ظاهر باشد در چیزی سے و صحابه را

آنرا حمل نباید ظاہر شد که بصرت لفظ از حقیقت شد بوسے مجاز یا بصرت اواز و بحرب بوسے ندب یا بضر  
 از تحریر بوسے که اهست پس ندب بجهه در از ایش سنت آشت که عمل ظاہر باید کرد و بوسے علاف آن  
 بنا بر رفت بحرب قول صحابی یافعل آن و امام ابوالحسن که خی از علاما حنفیه درین سکل ایام چهارمین متفق گشته و دلیل چهارم  
 آشت که ظاہر حدیث دلیل قطعه است و قول صحابی و فهم و سے دلیل شرعی نیست بعض حنفیه و خیزه و میتوانند  
 رتادیل صحابی از ظاہر حدیث مقدم است و دلیل ایشان این است که بر ترک کردن ظاہر حدیث را خود صحابی  
 حرام میداشت و مع ذلک چون ظاہر حدیث را ترک کرد پس ازین حسلام شد که وی دلیل بر ترک ظاہر حدیث  
 یافتد و لبند ظاہر شد را ترک نموده و جوابش از طرف چهارمین ازنت که چون بر ترک نمودن وی حدیث را بنا بر احتمال  
 مذکور است چهیزی این پیش از احتمال وارد که صحابی حدیث را فراموش کرده باشد و قول فعل آن که تادیل آن حدیث داشته  
 شو و مستقل راست اوباشد و یاد ران تادیل غلط گردد و یاد ران تاولیش بجز ازان و گیر کر قابل و متنازع و سه نسبت  
 الی خیزد لک من الاستحالات پس با وجود چنین احتمال قولش قطعه نمایند و ظاہر حدیث بلا اختلاف قطعه است  
 پرسیب این چنین مطفی و محمل بودن قول فاعلش ترک ظاہر حدیث که قطعه است خسان درست باشد اند  
 و لبند افی در اسات البیب در فتح الباری شرح بخاری در باب گفتگو که قراءة شاذة در قرآن کریم حکم تقییه صحابه  
 دارد **والثالث المقطوع** و قسم سیم مقطوع است و چهیش تعالیع باشیت تحتمانیه و مقاطعه  
 خوف آن هر دور و هست مثل سایند و سند و مرسل درسل که افی شر و حلال الغیر و همومنا یعنی ای  
 التابعی و او آشت که سند اش منتهی میشود بوسی تابعی بر این است از قول یافعل یا تقریر ای اصلح گفته این  
 غیر مقطع است که پیش از کورش و عراقی گفته مقطع قول تابعی فعل و تقریر یا و هست فقط قول فعل من دون  
 تابعی عبد الرحمن سخاوهی در فتح الحجۃ شرح الفیہ الحجۃ لغتہ شم اشیخنا اورج فی المقطوع بآجال عن دون -  
 التابعی که امثال و من دون التابعی من اتباع التابعین نمی بعدا هم فیله ای  
 فی التسمیة ممثله ای امثل ما یکنیتی ای التابعی فی التسمیة جمیع ذلك مقطوعاً  
 و مروی اذ من دون تابعی از اتباع تابعین با ای اتباع در تسمیه مثل مروی از تابعین است یعنی از اقسام  
 گفته شود اگرچه سوم بمحضه میشود و ای شئت قلت موقوف علی فلاں و اگر خواهی که چنین گویی  
 موقوف علی فلاں پیش از داشت یعنی بر قول فعل و تقریر تابعی و من دون آن اطلاق موقوف کرده شود  
 و اما بتعیید چنانکه گویی موقوف علی نافع او موقوف علی هلاک و امثال آن غالبا اصلح و غیره مختصات  
 التفرقه فی الاحد طلاق بین المقطوع والمنقطع پس ازینا حمل شد تقریر در همه ای اصلح یعنی مقطوع  
 فالمقطوع من میاخت اسناد که انسان مقدام و المقطوع من میاخت ایشان که ای ای

از مباحثه سنا داشت چنانکه پیشتر در اول این کتاب ذکر شده و مقطوع از مباحثه بود چنانکه ظاهر است و با جمله آنچه شهرت وار و تعالی اطلاق مقطوع در آنست شنبه تبا عین شود بر اینست که را وی از روایات حدیث از میان ساقط باشد یا ناقط آنکه از سنا داش را وی ساقط باشد بر اینست که نهی تبا عین است یا نهی هر دو مقطع از مباحثه است با وحد و دوست کما قدرهم و مقطوع از مباحثه بود که از ترے پیر نسبت میان هر دو عموم و خصوص منصب باشد که اکنون و قدر اطلاق بعض هم هندا فی بعض هندا بالعكس تصور اعن الاصطلاح و بعض اطلاق یکی در جادیگر بشه همکرد اند و یکی از طبقه بجز اصطلاح است بر این غیر از اصطلاح کرده بسیار اراده هنی لغوی رفته اند زیرا که اقطاع خدالصال است و اینست صادق است بر این غیر این الصلاح آنست که امام شافعی والی القاسم طبرانی استعمال مقطوع و مقطع غیر موصول کرده اند و قول این هر دو ضیف است بحث نهی از وغایقی در اینست که حافظ ابو بکر بر دیگر شکل این رفته و گفته مقطع قول می بگی اخباری گفته که الخطبب عن بعض اهل العلم بالمردیه این المقطع ماروی عن ایام اوس و ومه وقوفا علیه که قول او فعله و میند فرمود و یکن تعالی این الصلاح از غریب یعنی اینکه در شرح مختصر جرجیانی نوشته کرده شر چون نصل شو بقتل ثقات اذ با پیش شهید و رسیان ارباب حدیث پژوه از هر است که قول فعل و تقریر تایمی بحث باشد و اقدار اوران صحیح بود انتهی گویم این پیر میگردیده است بعدم مخالفت خصوص و من صحیح که پیش از مطلع اینکه از بحث قول فعل تایمی که اطلاق این در مقدمه در شرح مختاری گفته المقطوع و ماجهون باشند من قول از فعل موقوفا علیه و مین بحث انتهی تقول تایمی فعل او را مقطوع گویند اگر قرآنی برایه مفع

نیست و اگر قرآنی بافته حکوم مین بقیع باشد و مثل قول حوالی چنانکه گوید من مسند کذا او خوان و مدلک است میندفع منع از خالکاری از اقام الحدیث بکون اقوال الصحابة والتابعین و ندائهم لا بد اغلب اینها نیز قال الخطبب شیعه جامعه نیز میگذرد و اینکه فیها این تین من اقوالهم لا ایشند عرق ایهم فلت لا ایسما و پیش احمدیه قصد پسرسل در پیاض به این العفت

الحقیقت من المفهوم و قال الخطبب فی الموقوفات حل العکا به تجدهما کفیرین لغتما و بمنزه لله رب خاست ای اینه صد الحکیم فی از دو قلم علیم بیا و اتفدیه بیانیه القیاس والحاکیما با لستن انتهی و سعدت الاجتیاج بالمعجانی میسر طرف فی این العمل انتهی

و لیکن للآخرین ای الموقوف والمقطوع کا اثر و همایش هر دو اینه لیفیه نو و مدن و مقطوع از اکنون شود و چنانکه نهی در آنچه این امده بیعنی و چنانکه از رسول صل مفتر است و بهمن این نیز است گویند و راویه اثره و در عیار اثوار چنین امده بیعنی و چنانکه از رسول صل مفتر است و بهمن این نیز است کلام مسلم و خطبب صیم خود دللت مستحبته علی لغی و ایمه المتكلمین الاخبار که خود للآخرین علی لغی خبر الفاسق و همو اشاره شهور عن رسول العبد جامع من حدیث عنه بجدیت پیو ایه کذب فهود ادکاذبین ایشیت پیر میجا تکمیمه

با شرط نهاده در جواهر الاصول گفته که اثر از صفت حکایت استعمال شد و سیمایل بجز در حدیث  
 رسول صلیع خاصه می کند و لغتہ اند که خبر باین حدیث است و مراد ف اثر و نزد بعض شامل هر دو است  
 بهموم مطلق دار کلام نزدی در تقریب و چنین در شرح مقدمه مسلم ظاهر پیش و که اثر نزد فهمتے خواست  
 منقص بقوت است و نزد جمهور محدثین شامل هر دو است با مقطوعی و حقن آنست که خبر احتمل فهمت و  
 اثر احتمل فهمت بقوت مقطوع داردند چنانکه از سیاق کلام صفت همین استفاده است و نزد بعض فقط حدیث  
 و سنت و خبر و اثر متراود است اما طلاق هر چیزی بحسب دیگر رو است این الصلاح گفته و من بده اینکه کشیرز  
 العلما و الكتاب الجامع للجغرافیا و المثلث بالسنن و القائمه رکنیت بالسنن و الامان للطحاوی و البیهقی و غیرها انتهی سخاوه  
 گفته اثر بفتحیت نشان پاک نزد فتحیت مردم بزین ظاهرو شود چنانکه نزدیک گفته **۵** والمرء ما عاش مدد و دله  
 اثر ملاسنه عمر حتی میشه الاثر ملا انتهی و تعلیت اوی و سکون ثانی نقل کردن حقن و حدیث بزی و کپشان  
 و پس چیزی کذا فی الصراحت و غیره المسند - ولمسند ف قول اهل الحدیث هندا  
 حدیث مسند همو هر فروع صحابی بسند ظاهره الاتصال مسند در  
 قول ایل حدیث بذاد حدیث مسند فرمود صحابی است بسندی که ظاهر ش اتصال است و مراد از فرم صحابی آنست که  
 صحابی احمدی را در مسنا و ترک نکند و لفظ مسند را بالضم و دین فن چنده بشاره است یکی محمدیت چنانکه فلان  
 مسند الوقت و آن که است که رویت حدیث پس مسنا خود می کند خواه نزدش علم بدان حدیث پاشد با خود  
 رویت بود کذا فی فتح الباطی و سوابیین الفقیر مسند بکسر نون است و دوم کتابیکه در ان مسندات صحابه و مرویات  
 شان فراموش باشد و آین چنانست که حادیث پایه ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق حرودت تهیی یا موافق سیوان  
 اسلام موافق شافت شب که میایت تفصیل ذلک نبلدین تقدیر یکم معمول است سیو مذکور مسند  
 و مراد بدان مسنا و دارند و این صدر است چه مسند شهاب و مسند فردوس ای اسانید احادیث چهارم  
 حدیث و درینجا حدیث مراد است و آن صحیح و حسن و خیف میباشد و در تفسیر و که اختلاف است برسته  
 اتوال چنانکه مصنف بیان خواهد کرد و فقولی مرفوع کالجنس پر لفظ مرفوع درین حدیث راه اینست که شال  
 مرفوع مابعی و من دون وی است و قولی صحابی کالفصل بحیاج مارفع الدال المع فان مرسل  
 و لفظ صحابی بمنزله فصل است پس رفع تابعی ازان خارج ماند که اگر تابعی صحابی را نیز بیان ترک کند مسلی بشد  
 نه مسند امن دونه فانه معضل او معلم و اگر تبع صحابی یا تابعی را از وسط بیندازد و بعض  
 یا علیت باشد پس معضل در صورتیکه از رویش در کس یا زیاده ساقط باشد نه معلم و صورتیکه رفع آن را  
 مصنف باشد که مبد و مسنا و از دوست و هنار ایگذر و رو قال قال رسول الصدیع او فلان گوید و قولی

سلیمان  
 پیغمبر از  
 مرتفع و  
 مترقب

ظاهره الا اتصال بحاجة ما لا يقطع اعماز قيد ظاهر الاتصال ظاهر لا يقطع ببرد وان اخذنا ان  
 مرسل بجهة ويد خلصا فيد لا احتمال وليكن امثل بدان اجهزة متحمل است يعني امثال اتصال ويفقطع ببرد وادع  
 مثل عيشه مدنس كفاحير اتصال باشد وكم اي تقيش كروه ايديه لقطع اعماز شد وابن رامسل بخني امسند كما  
 وما يبعد فيد حقيقة الا اتصال من باب الا ولی وانکه دران حقيقة اتصال موجود است ومرسند  
 بطریق اول داخل اند ويفهم من التقى بالظاهرات الا اقطع الحجج عن عيشه المدنس  
 المعاصه الذي لم يثبت لقيه لا يخرج الحديث عن كونه مسند لا اطبان الا ائمه الذين خرجوا  
 المسائيد على ذلك واز تقييد بجهة ويفهم شد كقطع اعماز خفي مثل عيشه مدنس وعيشه معاصر كالماء او ثابت  
 نشره بحاجه حدث از سند بيت زیر کارهای محرر جن مسائید بران طبق وتفق بروه انه تعيین اتفاق كروه  
 که اطلاق مسند بقطع اعماز خفي من اینست سخاوهی لغفته لكن الواقع ان صحاب المسائيد من الائمه لا يخاسون فيها  
 تعيين عيشه معتقدات الدلسين ولا احاديشه من ليس لهن الشیعی صلحی الله عليه وسلم الاجرد للروایت من غير تکریب جبار وظیف  
 واتصال الاستاذ فیدان یکون طلواهذن رواته سمعت من فوقة حتى یتبهه الى آخره ان لم یین فییه السلاع بل  
 اقصى على العيشه انتبه و هذا التعريف موافق لقول الحاکم وابن حزم مرفق قول حاکم است ومحبین  
 موافق قول جماعه دیگر اصحابین هست که ابن عبد البر زیلان حکایت كروه وابن قول اول است مسند  
 مادره الحديث عن شیخ نظره سعاده منه وکذ اشیخ عن شیخ متصل الى صحابی رسن  
 الله صلحی الله عليه وسلم یعنی حاکم ابو عبد الله بن سیاپوری صاحب مسند رک در کتاب علوم العیش  
 لغفته مسند آنست که روایت کذ از احدث از شیخ که ظاهر باشد سلامة ان ازان شیخ ومحبین ظاهر باشد سلامة  
 شیخ از شیخ خود که متصل بیباشد بیوسے صحابی واز صحابی بیوسے رسول خدا صلحی الله عليه وسلم من حاکم ورسن  
 وروشور طکرده یکه اتصال سند و قرآن بیوسے رسول خدا صلحی الله عليه وسلم من موقوف متصل بقطعه  
 متصل مسنه مسند بتاشد ومحبین مرفع مقطع و سخاوهی لغفته بتاپین تقدیر بیان مسند و متصل عموم خصوصی  
 مطلق هست پس هر سند من نوع است و هر سند متصل بیون هکس دران ببرد و اما الخطیب فقال  
 المسند المتصل وخطیب پدارے درکفا یا لغفته مسند است که متصل باشد یعنی مرسل ببرد وابن قول ادم  
 فعلی هذ الموقوف اذا جاؤ وسند متصل یعنی عنده مسند او پرین تقدیر یوتونیکه بسند  
 متصل باید نزد بشن مسند بتاشد پسند و متصل ببرد و اطلاق ببرد واحد از مرجع وموقوف ساده  
 بتاشد بلکه مقطوع رانیز بتاشد لكن قال ان ذلك قدیانی بقله تکین خطیب لغفته که اعمال مسند در  
 موقوف متصل ومحبین وقطع متعصل قليل است وکثر اطلاق او بر قرآن متصل آید خپا کلاب الصلوح لغفته اکثر

اکثر ایشان ذلک فیما جاء عن رسول صلی اللہ علیہ وسلم دون ماجا و میں صحابہ و غیرہم اسی سخاوی لفظ استهیہ کرده کیا  
 ایشان ازین سخن را بامی خاید و بعد ابن عبد البر حجیث قال المسند المرفع و ابو عمر بن عبد البر در تبیید  
 اینکار کرد و لفظه مندرجہ تھت کہ مرفع باشد یعنی خاص از رسول خدا صلم آمد و آینقل سخاوم است و  
 لم یتعرض للاسناد و ابن عبد البر تعرض بوسے اسناد از بصال و نقطعان و سخاوم کرد بلکہ عام گذشت  
 فانه ریصدق علی الرسل زیرا کل این صادق مستحب مرسی شد ایکی گوید خواه صیر باشد یا کیم خال رسول  
 اللصلع و المحصل پچین صادق است بر عین عمل شلاطیجست گوید خواه صیر باشد یا کیم خال رسول اللصلع و  
 و المقطع اذا كان المتن مرفع عالم صادق ہست پر مقطع زدن مرفع بود و متن نیزی متن مرسی عرضیل  
 مقطع مثال مقطع زبری از ابن عباس از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہست زیرا کہ زبری از ابن عباس نیز  
 پس نزدش این مسند اش زیرا کہ مسند اش بدری بی صلم است دعا لانک این مقطع است پچین صادق است بر  
 مرفع مفصل شش روایتی ایک از نام از ابن عمر از رسول صلی اللہ علیہ وسلم غردنگی زدن ایک ای ای ای ای ای ای  
 بین ہر دو داخل پیش و کل ایل پیچکیں ای ان قائل نیت سخاوی لفظه و ہم مخالف است یعنی من غلیں پیش کرد  
 فی مقابلہ ہمین الرسل و مسند فیقدیون ایندہ فلان را مسلم فلان ایتی تو الجمل فرق میان مسند و محصل و مرفوع  
 چنانکہ سخاوی وغیرہ نوشته تھت کاظم و مرفع بوسی حال متن ہست باقطع نظر از مسند ایشان محصل  
 محصل نظر بوسی حال ایشان باشد باقطع نظر ایشان مرفع باشد یا موقوف و مسند نظر بوسی ہر دو حال  
 معاپس میان مسند محصل و مرفع عموم و خصوص مطلق باشد چنانکہ کلم کفتہ پس ہر مسند مرفع و ہر مسند  
 محصل باشد دون ہمس ہر دو یعنی محصل کا ہے مرفع باشد و گاہ ہے غیر مرفع و ترافق کا ہے محصل پیش  
 و گاہ ہے غیر محصل مثل مقطع و مسند احتمل مطلق ہست ایہ محصل و مرفع و مثبت میان محصل و مرفع عموم  
 و خصوص من درج ہت بنا بر اجماع ہر دو مرفع و عدم رفع محصل در عین ایشان پل موقوف محصل یعنی  
 القبال مرسی مقطع و محصل و مطلق پچین یعنیں میں قبول ایشان پل ایشان میں قبول خارج شد و آقا قول ایشان پل  
 میں مقطوع اند چون اس ایشان محصل باشند پس یوسوم میں محصل بنا بر تسافر میان لفظ قطع و مصل  
 عراقی و در شرح الفیہ کفتہ ایکی تین اسم محصل پر مقطع فی حالت الاطلاق کیا یا شیر الیہ قول ایل عینک طبق  
 المحصل یقع علی مرفع و موقوف و ایام میں میکنید فیجا نہ واقع فی کلام کم کقولهم بہ محصل لیے سید ایں ہبیب  
 او الی الزبری اولی الالک و سخاوم ذلک محصل و موصول پچین محصل بفک اد غام و موصول ہم و نیز  
 امہ چنانکہ عبارت امام شافعی و رسیاری از مواضع امہ و لالت بران می خاید ایں حاجب در تحریکیہ خود گفت  
 اینما الفت فیہ است ارادۃ اسیتھے العلّة المطلّق باید و ایست کہ مسند چنانکہ ایں بالصلع



ایشان مسند نبایر لقصب و فساد و یا سخوان پسر این از اجبار ایشان تعریف شده باشد یکند علیه نزد ارباب  
 حدیث یافته شود و لبند اصدقه مسائل بلکه هزار کار در کتاب فتاوی شوب بسوی نزدیک است هرگز صحبت آن  
 از آنکه بپایه ثبوت نیمسد و مکن نیست که غالبه از علماء مبنی تقدیم آن تا امام محمد بن حنفیه خود بحسب قاعده اهل علم صحبت  
 میتوان کرد صاحب بدایر که از جمل علماء حنفیه است و رافعه شاج و بحیر که از اکابر علماء شافعیه است تقدیم  
 خود اکثر اجبار و اثار و ایمه نقل خوده اند که نزد فقا و حدیث بپایه ثبوت نزدیکه کمال ایشان علی من طلاق خیز  
 احادیث الهدایه لازمیه و تفسیری شرح احادیث فرع الرافعی لابن حجر العسقلانی و عینه و خطیبه شرح پایه نیز  
 اشارت بهین معنی خوده و آینین بلاعینگیر حال ایشان بنا بر عدم عبور و غلو بر وفات مد و ندا احادیث است  
 و نقد اسانید مردم ویات خود را بر فقا و حدیث بنا بر عرض ظن تضییح ایشان حواله مسند نزدیک این و خطیفه  
 اثمار است ترازو خطیفه فهمها اعمصار و اهل رای اعصار تکلیف رجال و محل قام مقاول و هر کتاب مطبوع  
 را ملاحظه کند به و این معنی مخفی ماذحت تعالی اذمه محدثین را اجزائے خبر دهد که سلسه اسناد را از رو  
 مذاده اند باقی سخن درین امر ماذه که اگرچه از هستاد لاید است در هر امر اذمه درین نکن نقل حدیث از  
 کتاب عتمد علیه برآسے عمل یا برآسے انتفاع اگرچه از عامل و مشتب طرقی تبعیل ایضاً صاحب حدیث یا متو  
 کتاب یا فته نزدیک جایز است یا از خصوص اصحاب درین اعصار متاخره که اهتمام هستاد و شرط مقرره از اکثر علماء  
 و طلبیز دست رفتند بنا بر اعتماد کتب مدونه و معتمد احادیث و فقهه پس از خود زداری بحقیقت صحبت پیشتر  
 جراحت است هنلی قاری در مرقات المغایر شرح مشکوکه المصباح نزد قول صاحب شکوه و این اذنبت  
 الحدیث یا هم کان اسندت الی ائممه صدیق الدین علیه وسلم الامم فتحة علم من کلامهم صفت اینی بجز نقل الحدیث من  
 الکتب المعتمدة التي اشتهرت و صحت انتسابها موقیفه ایضاً اکتب السنه و غيرها ایضاً اکتب البرلفه و سراره فی  
 جواز نقله ما ذکر کان نقله علم مخصوصه و لوسی الا حکام او لا احتاج ولا شیرط طبق دالا صدر المتفقون من  
 و ما اقتضاه کلام ابن الصلاح من شیرط احده علی الاستحباب و نکن پیشتر طفیل نیز کل اصل نیکوں قد  
 قبول علیه اصل لمحتمد مقابله صیحه لانه حکیم ایشته استه مدارا اجتنابا و علیها صحته و حجاجا و علم من کلام  
 "السنه" ایضاً اذن لایشتر طفیل نقل من اکتب المعتمدة للعمل والاججاج ایکون له بر روایتی الی موقیفه  
 و نکن قائل ابن برمان ذهب المفہوم ایکافته الی اذ لا تیوقن العمل بالحدیث ای سماعه ایل اذ صحت عند الفتنه تصریف  
 السنن جواز العمل بیا و ان لم یتسع انتہه سیوطی در تدریب الایمی شرح تقریب نزدیکی لفته که هندا ذ  
 ایوسیح الاسفر ای الاججاج علیه جواز النقل من اکتب المعتمدة و لایشتر طالصال ای ای مصنفه باور کل  
 شامل اکتب الحدیث والفقہ و قال الطبری فی تعلیمہ من و بعد حدیث نیافی کتاب مسیح جازله ان یرویه فتح

ي وقال قوم من أصحاب الحديث لا يجوز لرجل أن يرثي لأن لم يسمه ونها غلط وكذا حكمه أبا الحسن في البرهان عن بعض  
 الحديثين وقال لهم عصبة إسلاماً بهم في حقوقهن الأصول لبيان المقصود من على المسماع لآئمة الحديث وقال  
 عز الدين بن عبد السلام في جواب سوال كتبه إليه أبو محمد بن عبد الحميد وما اعتماد على كتب الفقه الصالحة للوثقته بما فقد  
 اتفقا العلماء وفي بذلك العصر على جواز الاعتماد عليهما واستناد إليها لأن الشفاعة قد حصلت بها كما حصل بالبرهان  
 اعتمد الناس على الكتابة المشهورة في الخروج للحجارة والطبيبة وسائر العلوم لحصول الشفاعة بها وبعد ذلك ليس ومن زعم  
 الناس اتفقا على الخطأ في ذاك فهو أولى بالخطأ منهم ولو لا جواز الاعتماد على ذلك لتحقق كثير من صالح المتعلقة  
 بها قال وكذا كتب الحديث أولى بذلك من كتبه لتفقهه وغيرها لا اعتقادهم لضبط النسخ وتحريفها فمن قال إن شرط التخرج  
 من كتاب تيقن على القبول فقد خرق الاجماع انتهت وتفقا على رفعه لاعتراض شرح الفقيه ورجح نقل الحديث  
 من الكتاب العجمية لكتابه ثم يشترط في النقل للعمل أو الاستدلال أن تكون له برداة الطاهير ما تقدم عليه وبصحب ابن  
 بريان في الأوسط فقال ذهب الفقهاء كافرة إلى أن لا يتحقق العمل بالحديث عليه ساعيل أو صحت عنده الشفاعة  
 الصحيح مثل ومن السنن جواز العمل بها وإن لم يسع وكذا روى عن الشافعي أن يجوز بالخبر حتى يحصل وان لم يعلم  
 أن سمعه انتهت كلامه كغفوة شد در جواز نقل الحديث إذا كتب عندها بالمسند و عدم ثبت وادله تنتهي كـ  
 سلسلة سناد بأعماقها من ذرسته ذهب الفقهاء كافرة إلى أن لا يتحقق العمل بالكتاب على ما تقدم عليه  
 مقصوده وأصحابه احاديث اذ شيخ برأسه تبليله تنفيذه ومعرفته صحت وصنعته بيده وورثها زمانها بل من  
 مقصوده وأصحابه احاديث اذ شيخ برأسه تبليله تنفيذه ومعرفته صحت وصنعته بيده وورثها زمانها  
 امام ساقده وقوع تبدل وتحريف دريشان بباب التقاطع سلسلة سناد بودقال السندي وابن الصلاح در نوع الثالث  
 وعشرون نوعية صفتة سن تقبل روایتہ وبن ترکیفه والقصد من روایتہ دفع عنده ان ضمیر الحديث سلسلة  
 وآخرها ينتهي بهذه الکرامۃ التي خصت بها بهذه الامامة شرفاً لبني المصطفى صلی اللہ علیہ وسلم انتهت اذ  
 يرجع حال سناد وان وصل برونواع هست عالی ونماذل عالی نیز برونواع هست مطلقه انتهت  
 پرسکے را اقسام هست وابن الائمه ورجایع الأصول وبيان مرتب سناد بطبع تمام کرد که این مختصر گنجائیش ایز  
 آن بهمندار و علو مطلع مفصل از باقی قسمات از صحیح کاسناد باشد کمیایانی ولهذا وبيان مقدم داشت  
 ونکت قان قل حدده ای عدد رجال السنداں پس اگر عدد رجال سن قلیل هست پس بنت سایرا سایدا  
 پر نکت دیگر فاما ان ینتهي الى النبي صلی اللہ علیہ وسلم واصحیبه وسلام بذلک العدد  
 الفنیل بالنسبة الى سن آخری و بهذلک الحديث بعینه بعد دیگر پس اگر حدیث پس  
 عدد قلیل نکته برسے بینی صلی اللہ علیہ وسلم واصحیبه وسلام پس و پر نکت سن دیگر کاریں حدیث باان سن دیگر

بعد كثرة ذكره او يتهى الى امام من ائمة الحديث ذي صفت علية روى عد و الرجال  
 منتهي مشود باسمه اذ ائمه الحديث صاحب صفت علية عيشه لفتح اول كسر لام و تحمان شدده بمعنى المذهب  
 والفقه والضبط والتخصيف وغير ذلك من الصفات المقتضية للترجمة مثل حفظ  
 وضبط وفقد وتصنيف وجزء اذ از صفات تخصصه ترجح كحملها لا يوكلها مازمی در کتاب الاعتباراتیان نزد  
 کشجعه شریعت بن الجراح که وردی در حفظ واقعات اعلی مشرفات وار و اذکر لفظ بایر المذهبین در حدیث بوده  
 ومالك والشمری والشافعی والنجادی و مسلم و خبرهم وشیعیان وشیعیان وسفیان  
 ثوری و امام شافعی و امام شجری و مسلم و سخاوشان چنانکه اعمش و ابن حیج و اوزاعی ولیست وشیعیان وشیعیان  
 وغیره ایشان اذ ائمه حدیث کرد و میت اذ ائمه دین دارند و با بریست ک عدد و فیضیم ازان امام تماہیشان عالی باشد  
 مثل سفیان بن عینیه از زهری و حمید و غیرها از ایشان و یا اذل شیعیان بن عینیه از محمد بن عجلان اذ عینیه  
 عبد العبد بن الاشوعی اذ عینیه بن ابی جیب اذ عینیه الدین عدنی ایشان از عمر بن الخطاب تجاوزی در شرح الفیه  
 لفظه وقد اوضح شیخنا فی نہ القسم العلوی صاحب تعيینت کاصیحیه و کتب المتنیه و فیروز و افراده این دقیقی  
 فی قسم متقل و نہ این طلایر فی تغییله فی نہ القسم لفظه جعل شیعیان احمد بن العلوی صاحب کاصیحیه وابی داؤد  
 وابی حاتم وابی ذر عده و مائیه ایشان  
 النبی صلی اللہ علیہ و آله و سلم للعلم المطلق پیش اول کشجعه بوسے بعنیه  
 مشود و اول طلاق است و سی شد بعد طلاق بحسبت انک علمی او على الاطلاق است بد و نسبت شخصی از رجال سند  
 بلکه نسبت صاحب است و میت ک عالم طلاق است قال علی القاری ایشان اصلح لفظه علی طلایر در حیث شیخ  
 قسم است سیچے قرب از رسول اذ اصلح بمسناد فیح خیر ضعیف مثل شایعات شجری داین اجل الاولی علم  
 است دوم قرب اذ امامی اذ ایمه حدیث است سیور علوی بحسبت ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
 چهارم علی بقدریم و فاخت راوی مثلا ایشان ویر علی شیخ اخبری عمن واحدین بیانیه از کشت معنیه  
 عن شیخ اخبری رعن واحدین ایشان گلوف عن الحاکم وان تساوی الامسنا دان فی العدد و ملکه دنی و حاتم  
 علی دفات این خلف بخوبی و عشرین سنت شیخ علوی تقدیم سلیمان و بسیاری ازین قسم داخل در ما قبل است از  
 روی قرب زمان نه از روی اصصال حذف و اسطهه زیر احتمال در وفات اقوسے است و همیما زاین ایشان ایشان  
 وی ایشان که دوکن اذیک شیخ بقوه و سلیمان احمدیه از شخصت سالی بشد و سلیمان و گیر ایشان  
 هر دو اگرچه در عدد و مسأله ای اند و عدم و اسطهه برای بیکن ایشان علی است ایشان فی الفرق ان یکون  
 سند و صحیح ایشان الغاییه الفضوی اپن اگرسندش فیح الفعلی فتاره است فیضیه بعنی

پنابر اجتماع صحت و علوم قصتوی هضم و سکون ذفتح و اور آخرا لف بصورت یا بعثه اهتا و هنایت تزوی پایان و  
 دور تر و این بحیفه تبروت اقصیه است احوال آن که قرب از رسول خصلعم افضل و اجل اذباقی اقسام علو بر سایر عوای  
 سنت اپیر ط صحت هنادزیر که قرب با ضعف نداد میبین بعض رو ایش اعتداد و اعتبار بدان نزد و خصوصاً نزد  
 اشتداد ضعف سند که از طرقی که این که او عالی از صحابه کروه اندشل آنی هم بایه همین بن بهبه و خراس و دنیار  
 و عثمان بن الخطاب الگری و کثیر بن سعیم و موسی الطولی و نافع بن ہرم و سجاده الگر درسی و سیره ولی انس تعلیم بن  
 الائندق و یعنیم بن سالم و ایل خالی السقا و بعده ادعاه صحبت کرد و شل جهیز الحارث و بیفع بن محمود الماروئی  
 و قرن للہندی و سیره تاک الہندی الیضا و محمر و نظور الارومی و سیره بن عبید الدین سجاعی و رفقه لغیث شرح فیه  
 بعد از سر و قرب از رسول خصلعم یه هنادزیج از عشاریات و تسانیات و تسانیات و بیاعیات و سیذیات  
 و خاصیات و بیاعیات کفتة و اما اللشایات فنی سند اماننا الشافعی وغیره من حدیثه منها جمله و کل الکلکشی فی  
 سند الامام احمد و ماینیت عن شرین فی صحیح البخاری و حدیث واحد فی کل من ایل داد و والتر مذکور کشتی  
 احادیث فی ابن طیوق بعض التهیین و فی ماجم الطبلی سنه الیسیر و الشنایات فی سوط الامام الک  
 والودان فی حدیث الامام الی حیفته لکن بسند غیر مقبول اذ لم یتمانه لار و ایله لعن حمد لصاحبة انتهی  
 و پیشتر در بحث مقطوع تحقیقش رفتہ والا خصوصیت العلوفی موجود که مالم یکن مومن عما  
 فھوکالعدم و لگر سندش صحیح نیست پس صورۃ علودان موجود است ما هیک سو ضرور نیست زیرا که مردم  
 كالعدم باشد و مراد از صحبت اعم است از اذعام صحیح و حسن العلو النبی - والثانی العلو  
 النبی و قسم دوم علو نسبت است بکسر نون و سکون مین همچه وی انبت ہوسوم شد پس بحیث انک علو نا  
 ان نیست غیر از صاحب شریعت حامل شده و هن ما نقل العددیه الى ذلك الامام ولو كان  
 من ذلك الامام ای منتها کلیمیا و علو نبی ایت ک عدد و دان تابا ام کمتر باشد اکر چاین عدد و ازان  
 امام تابهای بسیار بوزیر اکه حدیث راسیب وجود و دان امام در سند رفعت بدینه و مریت و فضیلت و خوش خاصا  
 است بنشیت سندیک و دان امام مثل وزاعی و مالک و سعینان و شعبیه زیر و غیر ایشان نیست و این کفرت  
 متأخره مضر و دان پیا شد بحیث انکه غالب ایشای نام نعمات عظام اند وقد عظمت ریعتم المثلثین  
 و پیشتر عبیت متأخرین و تحییل علو هنادز طلق شده تا انک امام احمد حنبل و حمال گفت ایشته محبیه و تک  
 لرفته اند و دان بعدیت خمام بن تبلد رأ گفت اما ارسلاک ذرعن ایلنا خص صدیه الدین بش رو اه بخاری س  
 فی کتاب العلم زیر که ضمام بن اغلیه این حدیث پیشتر از رسول رسول خصلعم شنیده لکن با اراده سمعت  
 حدیث مشاهدته از دیگر مسلم آمد برای تغییل علو هنادز و نسبت حدیث کندا فال النبودی فی شرح مقدم

پس اگر علوه سناد سخن می شود و هر آینه تجھضرت صلعم ران المخارق می فرمود از آنچه خبر داد و قاصد و مسلم آزاد  
 و قاصد و دیرا بر خبر آن ترک نمود و انتقام لیکن درین هستاد لال نظر هست بچند و جو که مصفف در فتح الباری سان کن نمود  
 سنادی در فتح المغیث شرح الغیثه گفته و قد استدل لقول النبي صلی الله علیه وسلم آئیم الداری لما راه کسانی بعض طرق  
 حدیثی فی قضیة الجاستیا قیم حدث الناس باشدتنی و بقول ایضا حیر الناس قرآن العذیبین بن القرون  
 للفاعله و قد قال بعضهم من ادرك اسناد اعایلی ای الصغر جرا عنده شیوه خشند و الکبران یکون هن فرن فضل سان  
 ہو فیه الذی بجهه و علیه و تیشریه قول محمد بن سلم الطوی قرب الاسناد قرب او قال قربتی ای ای عزو جل فلان  
 للقرب سان رسول بلاشک قرب الی الله و لیکن استدل لال للعلو ایضا باز صلعم لما اخیره و حبیب الدین بن زید عین روی  
 فی المذاہن الماذان و علمه بالفاظه و کیفیتیه قال لا القه علیه بلاشک ولم طرقه صلعم علیه یکه و قیل لیحیه بن معین شمر منه  
 الذی ات فیه شهی قانیت خال و هسناد عال انته ختن غلب علیه کشیر ممنه بعیث اهملوا  
 الا شغال بمهاره هم منه تماکن غالب شد طلب علوه سناد بی بیاری ای زستان بر و چیکار شغال  
 با پنج هم از و بو و محل کرد و ندیعیه ایچی هم و هنهم از علوک حفظ و انتقام و انداز علوم قرآن تقدیش در احوال روت  
 و هر آنچه تعلیمی بعیث حدیث بود از و شان فوت شده تاکه ابن تیقی العید گفت که عین سنا خس کرد و کان  
 که تیزه و ضبط و فهم نمید که شسته حاضر مجلس تحدیث نمودند بر ایه طلب علوه سناد و تقدیم سهانه ندوی  
 شرح سلم گفتہ رهای خل سلم من حدیث غیر اثباتات اراده ایه الثقات عن شیوخهم ایه سبید نازل فیعده لے  
 روایتیه خیرم لدار تفاصیل ایه و ایضا حاری پس آن اول حدیثی را بسناد عالی سوق نماید پس متصل آن هسناد  
 که تیزه و سایط ایه ایه امام نامنیها بود می آرد در باره اسناد نازل را تک کند و تقدیم بسناد عالی نماید و سایر  
 و ایضا ایه الغلوم عقوباییه لکونه اقرب الی الصحة و قلة الخطأ و علوه طعن ایچیت مرغوب نیشند  
 که این اقرب بدری صحبت و قلت خطای است کان زمان من راوی من رجال الا شناسد که و الخطایه جای علیه  
 زیرا که راوی ایه رجال هسناد نیت گردنگ جاییست خطایه و یکیت کانیان و خطایه ایه نازم بشیریت و ثابت  
 شده که سید بشیر صلعم و پیغمبر ایه کان کرد و در هشت نیاهات که نایه است مکلا آییتیه ایه قرآن فراموش شده  
 و فرمود رحم ایه فلانا اذ کانے البارقة آییتیه کنت نیتها حکمما که رت ایه سایط و طال استند کثیرت  
 مظان التجویز و کلمات قلت قلت و هر گاه که طول سند و کثرت و سایط شدظن شجویز خطایه ایه  
 زیاده شود و هر گاه و سایط قلیل شدظن تجویز خطایه نیز قلیل گردد و مثل نیاهات بیماری و بیفره و شایایت ایه  
 ایک و وحدان ابو حنیفه لیکن بخیر محل نظر هست که ایه ایه صلاح گفتہ اعلیه عیب هسناد من الحال لان کل  
 رجال من رحاله تکیل ایه قیع الغلل من جهتیه سهو و اعدم ایه فیه قلته جهات الغلل و فیه کشته هم کفره بهایت



صواب است پس سلوکش از راه بعید موّدی بموی فوت جماعت که مقصود است گردد و درینجا پیشانست  
 که مقصود از حدیث توصل نبوده صحبت اوست و بعد از حمال وهم و اطرق احتمال خطأ و خلل در سند  
 نازل بپیشتر از سند عالی است انتہی کوئی از جماعت قصده مختصر عهمنا ظراهم ابو عینفه و اوزاعی در پاره فی المیزان  
 و عدم آن چه سنادی هری از سالم اذابن عمر سناد عالی است با صفت فقاہت و سناد حماون بن سلمان اذابن  
 شخنه از علماء اذابن حود سناد نازل است اگرچه صفت فقاہت نیز روان است پس اول رابطانی هر حال ترجیح است  
 است بر تقدیر صحبت این قصده مناظره با اکثر طرقها است راوی اذبب امام ابو عینفه نیست چنانکه در نویش  
 الالوار وغیره اذکتب اصول فقه مرتقاً هست و این قصده مناظره علوی است از سقیان بن عیشیه وابن الہمام  
 در شرح مهایه و سید مرتضی حسنی در جواہر عینفه فی ادلۃ الامام ای حینفه این قصده رایرا و مکروه و تفضیل بن  
 اجمال شیخ محمد سعین در دراسات البدیب بیان نموده وجواب شافعی ازان توشه المواقفه  
 وفيه ای في العلو النبی المواقفه وهی الوصول الى شیخ احد  
 المصنفین واذا قيام علوی شیخی موقت است و این وصول است بموی شیخ بکه از دو فیض  
 یعنی مصنفین کتب است که صحیح و مسنن ارجو است خاصه نظر طلاق کتب لبکان بن الصلاح تقدیم عینفه وغیره با از  
 کتب معروف معمده کرده و ممکن است اختیار حمال بن ظاہری وغیره از متاخرین قال السخادی من عینفه  
 طریقہ ای الطریق التي تصل الى ذلك للمسنف المعین از غیر طریق او یعنی بطريقیکه همان  
 مصنف معین تحصل مشیر وابن الصلاح لفته المواقفه هی ان یقع لک الحدیث عن شیخ مسلم شناس عالیاً بعد و افراد  
 من العد والذی یقع لک به ذلک الحدیث عن ذلک الشیخ اذار و میر عن سلم عن انتہی مثاله دویی  
 البخاری عن قیتبه عن مالک حديثاً مبلغه ویناً من طریق کان بیننا وین قیتبه شرعاً  
 و شناس اولین است که بخاری در صحیح خود از قیتبه از مالک روهیت حدیثی کرد پس اگر ابراهیم بیان طریق روهیت آن  
 کیفیت بیان ما و قیتبه ششت واسطه باشد ولو در وینا ذلک الحدیث بعینه من طریق ای العبا  
 السراج عن قیتبه مثلاً کان بیننا وین قیتبه فیه سبعه و آرآن حدیث راجعینه از طریق  
 ابوالعباس سراج از قیتبه شمار وایت نایم هر آرینه میان ما و قیتبه هفت و هفط بود زیراً که ابوالعباس سراج تلقی  
 بخاری است و بخاری نیز از وی روایت کرده چنانکه در چشت روایت سابق و لاحق می آید فقد حصلت  
 للوافقت مع البخاری فی شیخه بعینه مع علویکه سناد علی اسناد الیه پر تحقیق می  
 باشماری و شیخه او یعنی قیتبه بعینه موقت با علویکه سناد بر سند اذابن تاوی و است بهم وابن روحانی  
 نامند وابن روحانی اول است از علویکی البَدْل - وفيه ای في العلو النبی البَدْل

وهو الوضول الى شيخ شيخه كذلك وقسم دوم از علوی بی بدل ست و آن وصول است نماذج  
الحمد لله من اصحاب الستة من جهته انتبه کان يقع لذاذ ذلك الاسناد بعینه من طريق اخر  
او زده احد اصحاب الستة من جهته انتبه کان يقع لذاذ ذلك الاسناد بعینه من طريق اخر  
کی العقینه عن مالک فیکون القعینی بدلاً فیه من قتيبة مثلما را زان سناوی ای عبایر  
ذکر بعینه از طرق دیگر از قعینی از مالک واقع شود پس قعینی در ان اسناد بدل از قتيبة به ده حافظ طابن کی قعینه  
البدل ہو انتها ده ای اسند الی شیخ شیخه او شیخه ای انتبه کل کثرها یعتبرهں الموافقة والبدل لذا  
قارن العلنو والا فاسد الموافقة والبدل واقع بدلونه بشیراعتها موافقت وبدل نزد  
سقارن علنوست ورنہ ہم موافقت وبدل بدلون اقتران ہم واقع مشروعا محاصلن نکل محظیین طلاق اکم نوا  
یبدل نیکنند مگر نزد وجود سند عالی پس چین گویند موافقة عاليۃ وبدل عالیا وجایگر علسو نیز موافقت  
پس آن نیز موافقت وبدل است لیکن طلاق اسم موافقت وبدل بدان نیکنند بنابر عدم الثقات بوسے  
آن قال ابن الصلاح ودر کلام ابن ظاهری وفہی استعمال موافقت ورزول یافته شدہ لکن چنیدن کلک دیگری  
پس چین گفته شود موافقة نازلة فالسخاوی المساواۃ وفیہ ای فی العلو النبی  
المساواۃ وفیہ قسم سیوم از علوی بی مساوات است وھی استواع عدد دلا اسناد من  
الراری الی اخره ای اسناد العلو النبی مع اسناد احد المحنفین  
وسادات مبارت است از استواع دلار اوی تا آخر ضریحی اسناد علوی بی اسناد بیکی از دو صنفین  
یعنی مخرج ساوی اصحاب کتب ستة لم یجربت بعد باشد غرضنکه میان نجح و میان بی صلح الله علیہ وسلم در فروع  
ای میان نجح و صحابی در تووف یا میان نجح و تابعی در قطوع و یا میان دون آن بحسب ائمہ متفق شود مساو  
باشد باقطع نظر از طبقه آن اسناد خاص که ای شروح الالعیۃ کان یروی النساء مثل احادیث  
یقع بینه وین النبي صلح الله علیہ وسلم فیه احد عشر نفساً فیقع لذاذ ذلك الحدیث  
بعینه باسناد اخرالی النبي صلعم یقع بیننافیه وین النبي صلعم احد عشر  
نفساً نفساً وین النساء من حيث العدد مع قطع النظر عن ملاحظه ذلك الاسناد  
الخاص مثل انسائی روایت حدیث که در میان او و میان بی صلح الله علیہ وسلم در ان یا زده که ما بشد پس ما  
آن حدیث بینه بہ سناد و یک تابعی صلعم یکمین عدو واقع شود پس گریا مساوی انسائی شدیم درین حدیث  
یا زده نفر باقطع نظر از طبقه آن اسناد خاص که اسناد است برای حدیث مساوی از طرق نسائی زیر که  
طريق او نازل است پس نزد نظر دران حدیث از طرقی وی نازل و از طرقی اعلی باشد دلار مساوات بدر رفی

و سخاوى كفتة كرسامات درين ازمان فقوه است گر آنکه عدد میان بني صلي اسليه و سلم شلا ريد  
شن عدد میان احدى از هماب كتب ستة و میان بني صلم و حدیث رئي باشد المصافحة - و فيد  
ای العلو النبی ايضًا المصافحة وهي الاشتواه مع تلميذ ذلك  
المصنف على الوجه المشرفيج او لا و تم حیا م از علو بني صافحة است و این هبارت است از  
استوار بالميذان صنف بر وجه شرودم اولاً يعنی جنگل در مساوات گفتة شد که هنار اوی بالميذان صنف  
در عدد و تابی صلم مساوی باشد مصافحة نیز هچنان است سخاوى كفتة کان یکون بین احد صحابه است و دیبا  
الخیر شلا عشره و بین الخیج و بین اعد عشر بحیث یستوی مع تلميذه و یکون شیخ الخیج ساریا بالحمد لله صنفین فهم السدا  
شیخ المصافحة للخیج انتهی و سنتیت المصافحة لآن العاده جدت فی العالی بالصافحة  
بین من تلاقی او خن فی هذه الصوره کان کلاهیا النسائی تکانا صافحناه و ما ش  
مصافحة ازان شد زیرا که عادت در غالب احوال جاري است بصفحة میان و دوس طرف یکدیگر و امور تصویرت  
ذکوره گویانسائی را دیده ایم و با اوی صافحة گرده ایم حافظ ابن شیر و همه عباره عن نزوله عنده بد رجه  
حتی کانه صافحه به و سمعته منه و نهه الفتن تو جد کثیر افسه کلام الخطیب و من خاصه و قد صنف الحافظ ابن هبک  
فی ذلک مجلدات انتهی سخاوى كفتة كرسافحه درین ازان نیز فقوه است و تایجا اقسام اربعة علوبنی تمام شد  
النازل - و یقاب العلو باقسام المذکورة النزول فیکون كل قسم من اقسام  
العلو يقابلة من اقسام النزول و مقابل علو ذکوره با اقسام خروزول است پن با هر قسم از قسم  
علو قسمی از اقسام نزول مقابل باشد پن این نیز خیم قسم بود و تفصیل انتفصیل اقسام علو برخواه تقدم یافیه شد  
نقطه فرق این تقدیم است که از سند علو طالی است نزول ریاعی می باشد و برین تیاس باید که و اسئله باقیه  
خلال قائم زعم ان العلو قد يقع غيرها بع للتنزه خلاف از کسیک زعم کرده و که علو تابع نزول نیست  
ابن الصلاح گفتة راعم حاکم است گافت سرفت نزول هجرفت علوماصل هشیرو وزیر الک نزول رامتر ب است  
که بعد این صفت کسی بران طبع نیست ابن الصلاح در جایش گفتة لویس کذلک فایفصل تفصیل انتفصیل  
النزول و حسلم عن دستارک و تعالی حافظ ابن شیر که معاصر حافظین بجز عقلانی است در باعث التغییث گفتة  
و ازاله نزول فیوضن العلو و هنر فضول ای العلو الیم الا ان یکون رجال الہنسناد النازل اجل و اکثر من جان العالی  
و اکنان الجیج ثمات که قال و کسی لا صوابی کما احب الکم الاعش عن شی و ایل عن بن حمود او سعینان الشوری  
عن منصور عن ابراهیم الخنیع عن علقم عن بن حمود فقال الاول عله خال سمجان السد الاعش شیخ و ابو ایل شیر  
وسعینان فیضه عن فیضه عن فیضه عن فیضه و حدیث یتمداواه الفقها راحب الینا من ان یتمداواه الشیوخ انتهی سخاوى

در شرح الفیہ گفتہ و قدر نصل شنیدنا تعمیلاً حسناً و بوان النظر ان کان للمند شیوخ والخان یمتن بالفقیره و آذار  
 برج و کینه الہسانا الشانی رعن نزوله بحسبین لما استاز بر و انت من المفہوم المعرفة الحديث علی الہسانا الاول است  
 کون صحیحنا فکیعت بغیره مالا لصحیح انتہے و پشیتر و راول این کتاب بحث مرتب صحیح اشارت بدین معنی رفتہ پس  
 سخاوی لغتہ لوجع بین سنین احمدہما اعلیٰ یا بهما یسد و چھو و لشاخین یسد و بن بالازل لیکون لاپرا و الاعلیٰ بعد  
 قرحة و کسر المتفقین بالاعلیٰ شرفة و من هشتة فی البخاری قول مدحنا محمد بن سنان شافعی حم و شاابرا یہم بن المنذر  
 شاابرا محمد بن فلکح شابی و قول شاابرا عبدان اخبری لبی عن شجاع بن خسروحت حم و حدیث احمد بن عثمان شاشی شیوخ بن سلامة  
 شاابرا یہم بن یوسف عن ابی عین نئے احتم و فی سلم شاابرا نیسرا و الاشیع کلامہما عن کیع و شاابرا سعیت بن برهانیم  
 اما عیسیے بن یوسف کلامہما عن ابن مهدی عن الشوری علی العائش و شاابرا محمد بن ابی بکر المقدی و ابویکر بن نافع کلامہما  
 عن ابن مهدی عن الشوری علی العائش ولایسکان خلاده المکتبة او ضرورة و منة قول البخاری شامد و شاییحی  
 بن عیید عن سفیان الشوری فذکر حدیث شاعم قال شاابرا بن عینیم عن سعینان و خوجه انتہے روایتہ لاقران  
 فان تشارک الروای و من روی عنده فی اصر من الامور المتعلقة بالرواایت  
 مثل المیتن و اگر راوی لم ہر دی عنہ شرکیہ باشد و رامی اذ امور متعلقہ روایتہ مثل میتن یعنی عمر مشلازہ  
 و لا و استہ رواحد ازان ہر دو قریب از مولد و یکی باشد و المکتی و هو الاخذ عن المشائیح پہنچین شرکیہ  
 باشد راوی با مردمی عنده در تقاویں عبارت است اذا خذ حدیث از شایخ نیعیه شرکیہ باشد و روايات شیوخ  
 بر و چسکیہ ہر واحد فحالاً اخذ معدہیث از شایخ دیگر کردہ اگرچہ تقارب درسن موجود بہو و سخا زری و کشح العین  
 گفتہ کہ اذ بکلام علوم یشود کہ اگر مقاشرت در سن جا صل شد نہ درستاد یعنی اخذ از شیوخ کافی باشد این مصالح  
 گفتہ کہ حاکم التفاسیر معاشرت درستاد کردہ اگرچہ اسان شان متفاوت باشد فهو النفع الذي يقال له ذیما  
 الاقران کاند حینیں یکون روایاً عن قریبین این نوع تشارک موسوم بر وايت اقران از  
 اقران است زیراً کاين کس راوی درین میں از قرین خود شدستیو طی در تدریب شرح تقریب گفتہ و ہو  
 نوع چشم و من فواید معرفة الان من ظن الزیادة فی الہسانا و ابیال الواویعن ایکان بالعنفۃ و ادل من  
 سماه بذلک الداقطی فیما اعلم الا ان لم یقیده بکوہنما قریبین بل کل شیئن روای کل منہما عن الاخر یسمیے بذلک و ان  
 کان احمدہما اگر و ذکر منہ روایتہ البینی صلی اللہ علیہ وسلم عن ابک و عمر و سعد بن عبادہ در و آیہم عنہ در دایتی  
 عمر عن کعب الاحبارة و روایت کعب الاحبارة عنہ انتہے للمسند تجویح - و ان روای کل منہما ای قرین  
 عن الاخر فضول من تجویح و اگرچہ از اقران از دیگری روایت کند پنامش برج باشد بضم سه و فتح  
 وال مهمل و تشدید باه موحده و در آخر جمیم و مشاش چنانکه روایت ای ہر یہ دعا یشد از صحا و فخری و فخر و بن

از تابعین و مالک و اوزاعی از تبعین تابعین و احمد بن حنبل و علی بن الحسین از اتباع اتباع تابعین سنواری گفته و قد  
 یجمع جماعتی من لاقرآن فی سلسلة که رایت احمد عن ابی خشیمه عن بن همین عن علی بن الحسین عن جعید العبد بن عاز  
 لحدیث ابی بکر بن حفص عن ابی سلمة عن عائشة که از اول ائمۃ الائمه صلی اللہ علیہ وسلم یاخذن من شوریه هن حیی چون  
 کافوفرة رواه سلم فالمختسه کما قال الخطبی اقران انتہے و هو اخصر من الادل فكل مدح اقران ولدیں کل  
 اقران مدبج ابی حفص است از روایت اقران پس یزیر بیچ اقران است نزهہ اقران بیچ یعنی سیان یزید  
 اقران از اقران و سیان بیچ عموم و خصوص من طلاق است این اصلاح گفته هر ان یزدی احد القریین عن الآخر و  
 لایروی الآخر عن فیما یعلم شال روایت سیمان الشیعی عن سعو و هما قریان لان علم السعر و رایت عن التیم و لذک شال  
 کثیرة انتہے در شروع الفیہ گفته و من فواید زندفع سو ما تقدم الموصى علی اضافاتی اش روایت و الرغبة فی  
 التواضع فی العلم انتہے و قد صنف الدارقطنی فی ذلك و ارقطنی درین باب کتابی تالیف نموده و دیکجد  
 و ناشن نزیر بیچ نباده و صنف ابوالثینی الاصبهانی فی الذی قبله و ابوشیخ بن جحان جهیانی  
 در روایت اقران از اقران کتابی دیگر تالیف نموده چنانکه دارقطنی در بیچ تالیف کرد و دیگرین ابو عبد اللہ محمد  
 بن یعقوب بن یوسف بن احزم شیبانی درین باب نزیر تالیف کرده سنواری گفته و قد صنف فیها شیخنا مخصوصا  
 لذک منها فیسی الادل للتبعیح علی التبعیح و یکی ایضاً بیچ عن المیح والشان الافتان فی روایت اقران است  
 و اذاروی الشیخ عن تلمیذ صدق ان کلام من همایروی عن الآخر و همی مدبج  
 فیه بحث و آگر شیخ از تکمیل خود روایت حدیثی کند و روایت یکی از دیگری کے صادق باشد این را نزیر بیچ  
 گفته شود و یا زور این اختلاف است زیرا آگر چه هر یکی از دیگری کے روایت سیکنده لیکن هر دو قرین نمی اند  
 والظاهر کلاند من روایت کلام کا بر عن الاصناف و ظاهراً است که تیله ایش بیچ رهیست زیرا کارین از  
 روایت اکابر انصاف است چنانکه بیانیش می اید والتدبیح ماحزد من دیباخته الرجب فیقتضی  
 اینکون ذلك مستویا من الجانین فلا بیچه فیه هذا و تدبیح ماحزد و دیباخته وجہ است  
 و این بقیه نیست که از جانبین مستوی باشد پس نیخسته در قسم روایت شیخ از تلمیذ مستدویست و نیخسته لغوی  
 در سخن صطلاحی مرعی میباشد و دیباخته معرفت و جیم عربی بمعنی پهنه در وسیع و در خساره آمد  
 الکتاب بر عن الاصناف و ان روایی الزاری عمن هود و ندایی فی السن  
 و آگر روایت کند روای از کیک کتر از دست در سال ز در جلالت وقد مشل روایت نزهہ دیکیون بیعید  
 الاصنافی از تلمیذ خود امام مالک بن انس و غیرها از آنجله جلد کشیخ امام مالک اند روایت ناید  
 و سیمانی بحث اسباب و الماحت سنواری گفته و قد افردهم الرشید العطار فی مصنف سماه الاعلام می باشد

عن علی الک بن اش الامام من شاخصه الساده الاعلام اد في الملة وپاراوي اکبر از مردمي عن باشد در لقا  
رشیخ خاصه در درس مشاهد حجابي کیم بر از خاتمي صنیر را یافهي صنیر و هيت کذا او فی المقد  
وپاراوي اکبر از مردمي عن باشد یعنی در قدر و منزلت حفظ و علم مثل اگر را وی حافظ عالم ابود و مر و کر  
عنه شیخ پاروي غیر عالم بخورد هيت اکبر وابن ابی ذئبها ز جند العبدین دینار و داشت باه آن دنگل ره هيت احمد  
بن حنبل و سحق بن راه هيره از شیخ خود عبید بن موسی و پاراوي اکبر از مردمي عنده در درس قدر هر ز دمی باشد شنید  
ره هيت عبا و لارجعه از کعب الاخبار و عمر على وانش و معاویه و ابو هریره و جماعتیه از صحابه پیغمبر الاحباء  
روه هيت کرد و اند دشل عمر و بن شعیب که تابعه نیست یکن رو هيت کفر تابعین ازو ثابت شده قبل عشرين  
وقتیں اکثر سن سبعين تا اربعين اصلح فهیل النوع هوس رایته کا کا برعن الا صاغر  
پس این يوم را روايت اکابر از اصحاب خواند آبن اصلح و سخاري و غیرها فتنه کر این فو عیشت عمره از انواع  
علوم حدیث ولما قیل لا یکون اجل محدث است یاخذ عن ہو فو قدر و شلد و وزن و قایده از مطلب آن آن از  
طنن انقلاب در سند است نیز اکار غایب آنست که مردی عنده اکبر و افضل از راوی میباشد پس بنایا بن جمال  
در سند است هر دو اتفاق پیشود و در حدیث صحیح از عایشه نزد مسلم و ابو داود و امامه کیفت امر را رسول اصلح ام  
تشکیل انسان ممتازهم و مسل درین باب رو هيت بني صلمع از نیم داری است حدیث جسم اسرا را و این حدیث  
نزد مسلم است و چنین در سخراجی از رو هيت معادیین ابی سفیان از اکبر بن خامر از معاویه و ایشان دنیام  
بودند لازمال طایفة من اشتبه ظاهرین علی الحق للحدیث پس اکبر بن خامر تابعی است که صحابی از روی رو هيت  
کرد و همچنین قول دی مسلم حدیثی عفران اسما ابن ابا اکبر ای خیر قبط الاستقباطی الخطبی فی تائیه والدیه  
و غیره اکبر من الاشتبه ایتی لاتحصه درین باب اسحق بن ابی هاشم مخفیتی که بتفیض الیت نزدیه انتبه  
روایه کا کا برعن الا نبأ و عکس و صند ای من حمله هدالنفع و هو شخص من  
مطهور داینه کا کا برعن الا بناء و از جمله رو هيت اکابر از اصحاب است روایت با اینها و این خص از  
مطهور است پس چنانکه رو هيت اکابر از اصحاب عیجم است چنان این رو هيت پدر از پسر پیغمبر درست است و طلبی است  
و در معرفت روایت ابا اذ اینا کتابی نوشته آبن خوزی و بعض کتب خود و که کرد که حضرت عباس عمی معلم  
هر دو پسر خود عبید الله و افضل رو هيت دار و دار فضل حدیث جمع بین اصحابین در هر ز لغدر رو هيت نزدیه و پیغمبر  
وابیل بن داد و از پسر خود و که بیشتر احادیث رو هيت کرد از اینچنانه رو هيت دایل از اکبر از زهری از این است  
که این اینی صلمع اولم علی صدقیه بوبین و ترا خرم الارجعه و صحیح این جیان و چنین سلیمان بن طرانان تیخه از پسر خود  
معترض سلیمان را وی شده و چنین ابی کبر مصدق از دو پسر خود علیش روایت دارد و نیز ما در عایشه

ام، ومان از عایشه راوی است ابن الصلاح لفته و آماده بی کار صدیق از عایشه از رسول خدا مسلم رو بیت کرد  
ایم که فرموده **الحمد لله رب العالمین** کل وار پن غلط است یعنی از هفت اسناد بکسر را اوی دوی ابوکبر عبد الله بن عمر  
محمد بن عبد الرحمن شنبه بکسر الصدیق از عایشه است کما لفته تصریح بکوهه ابن ابی طیب فی صحیح البخاری والمسلم  
عن التابعین در واهیت صحایه از تابعین چنانکه ترددی در جای خود از حدیث صالح بن کیسان از زهری از  
ہبل بن سعد از مردان بن حکم از زید بن ثابت از بنی سلم و تفسیر قوله تعالیٰ لا يسمى القاعد و من المسمى  
والجاء وون فی سبیل اللہ لفته و نہ الحدیث یہ ویرجل من الصحابة وہم وہل عن رجل من التابعین وہم وون  
انسنه والشیخ عن تلیینه وروهیت شیخ از تلمذ خودش وشل رواهیت ایی القاسم عبد الله بن احمد از زهری  
از تلمذ خود حافظ ایی بکخر خطیب وشل رواهیت بخاری از تلمذ خود ایی العباس سراج و سخنی ذلک واند  
آن رواهیت ایی عین از ابتلاء چنانکه زهری پیغمبری بن سعید از الگک روایت دارد و عمر و بن دینار و ایی عین  
سبیله و شمام بن عروه و سییا بن ایی کشیر از سعید روایت مخواهد اند و قدره و زهری پیغمبری بن ایی کشیر از اوزار  
روهیت کرده اند و فی عکس سکشتره و عکس او کثرت است یعنی رواهیت اصحاب از اکابر سیاست  
که ضبط آن نتواند کرد و لاذ الجاذبة المسکوكۃ العالیۃ زیرا که این طبقه مسلوک غالباً است محلج میان است  
و خاند کا معرفه فذ لاث التیزیز بین هر ایشهم و قنیل الناس منازلهم و فایده از هم فلت  
از تردد افت که تیزیز میان مرتباً راوی دم وی عنده حاصل شد و قنیل ایی علم در منازل اهنا یعنی فایده از هم فلت  
لترین عرفت قدر راوی بر هم وی عنده است اگر این امر تزویج و کمر وی عنده چنین واکبر از راوی است زیرا که  
اغلب همین است و در حدیث پیغمبر از عایشه امده چنانکه سلم در قدمه صیحه خود معلمها و ایواد و دو معلول ایی رهیت کرد  
ام از رسول الله مسلم از ایل انسان منازلهم در رسیال المطروح تقبیب الکفره و فایده منطبق فی الشیع الکبر  
ظاهر تحریف انسان شد که کون ایا ایا و ایا ایا  
زیر تحریر مزوده شد فذ کر و قد صنف الخطیب فی روایت ایا ایا و ایا  
لطفیانی روایة الصحابة عن التابعین و تحقیق خطیب بعد ایی در روایت ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا  
و در روایت صحایه ایی عین جزئیه لطفیت تاییف نموده و در باب روایت ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا ایا  
سعید بن عاصم بجزی کتابه لتصنیف کرد و ه سخاوتی لفته و زاد طیب بعض المتاخرین هشیار و همہ ته نفیت که ماقا  
ایم شیر و تحقیقین کنیه حفص بن شیعین کتاب درباره من روک عن ایی صحایه و تابعین تاییف نموده و منه  
من روی عکن ابیه عکن جدا و از قسم رواهیت ایا  
جهدی عیینی راوی در رواهیت اسم ایا جد خود یا غیر خود را بهم گذارد و نامش بزد و داین نیز بسیار رهت لکن

لکن نسبت بر اول گستر و جمع الحافظ صد اشخاص الالانی من المتأخرین مجلد اول که بیدار  
 و حافظ صلاح الدین علائی از متأخرین درین باب مجلدی که بیرون شده فی معرفت من روی عن ابیه  
 حجج بدہ عن النبی صلی الله علیه وعلی آله وصحبہ وسلم و انش الشی العالم نیمین  
 عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وآلہ وسلم نماوه و قسمه اقساماً و اذای چند اقسام تقدیم منوده غمده  
 ما یعود الفضیر فی قوله عن جده عن النبی صلی الله علیه وعلی آله وصحبہ وسلم و قول او عن جده بردا  
 است و آن بن هست مثل بیرون حکیم عن ابیه عن جده پسر ضمیر و رجده راجع بسوی بیرون است و جده سعادویون حبیبة  
 ابن سعادیه قشیری صحابی شهروز است سخاوی کفته والاصح نیکون افسیر فی حکیم فان جده حبیبة لم تقبل این عدیت  
 من النبی صلیم رح کو ز معاویا در ایة حنیده عن کسانی دلایل البترة للبیتیه وغیرها من طریق داد و دین ای هند عن  
 بیرون حکیم عن ابیه عن جده حبیبة بن معاویه از خرج معمتم لرفت الجایزیه فاذ اهلو شیخ نیقوف بالبیت ذکر قصده نهست  
 و مسند ما یعود الفضیر علی ابیه و از هنگله یکه نهست که عود ضمیر و دان برایه است مثل همر و بن شیعیان  
 ابیه عن جده پسر ضمیر و رجده راجع بسوی شیعیان محمد بن عبد العبد بن عمر و بن العاص است و جده عبد العبد  
 صحابی شهروز است ابن آن صلاح لعنة و لم بعد الا سناد شنخته کثیر اکثر رأفتیهات جیاد و قد اخرج اکثر اهل البیت به  
 حمل اطلاق الجدیه علی الصحابی عبد العبد بن عمرو و دن ابیه محمد والشیعیب لما همراهم عن طلاقه ذکر نهی و تو مدنی  
 جام خود در باب زکوہ ای نیم خلاف در احتجاج بجذیث دی بیان منوده سخاوی کفته و قد اخرج ز ابن حزمیه  
 فی صیحی و البخاری فی جزء القراءة مخلف الاماام علی سبیل الاحتجاج و آخر و اخرون و خالق اخرون فضفاض بعض  
 مطلق و بعضیم فی خصوص روایتیه عن ابیه عن جده و الاطلاق محمل علیه تعال ابن المدینی عین حبیب بن سید خدیشه  
 عندتا وابیه و قال السیوطی سمعت احمد بن سبیل يقول لر شیائمهانا بن اکبر و انا نیکتب حدیث فاما ان یکون جده فدا  
 و تعال ابن عین یو شنخته فی نفسه و ماروی عن ابیه عن جده لا حجه نیز فلیم بتصل و هر ضعیف شنبیل ام مرسل  
 و جده شیعیب کتب جده عبد العبد بن عمر و فخان پر و بیه عذریه رسالا وی صلاح عن جده العبد غیره لئن سیمها قال  
 شیخنا ای شیعیان ای انسن سرچه و ععن ذکر الاماامیه و ای ایه صمیمهه لکن ای اشہدله ای عین ان احادیثه صحااح  
 خیران لئن سیمها و میم ما علی بعضه فغاایتیه الای نیکون و وجاده صمیمه و هبته احد و وجهه لاعمل وقد صدق الباقیه  
 و سلم فیها است نیز ای اعذم من بیدیر شهروز بن شیعیه نهسته و بیان ذکر و حققه و خرج فی کل ترجیه  
 حدیثه من مردیه و حافظ صلاح الدین علائی این راییان گرد و وحقیق ساخته و در هر توجه حدیثی از  
 مردی او ترجیح منوده یعنی ان مردیات کیک راوی از پدر از جده است هر یکیه را زین الواقع مسنا و جدا جدا  
 اخراج منوده مثل عاصم بن محمد بن زید عن جده عبد العبد بن زید و مثل همچنان بن هرفت عن ابیه عن جده

وجدش عمر و بن كعب السعدي ميت وكفته هند كعب بن عمر و قال ابن الصلاح و قد لخصت كتابه المذكور في  
 زدت عليه تراجم كثيرة في حيال مصنف كفته كرسن كتابه في كورادا تلخيصه نسخة و بربان تراجم كثيرة افزو  
 يفسى احاديث باين مع اسانيده بيا و باصل كتاب او بيان كروه ام والثمه الواقع فيه فما تسلسلت فيه  
 الرواية عن الا باعه باربع عشرة بابا و اكرث اصحابه و روان واقع شدہ تسلیم روایت اذ باست پیهارده پیدا  
 يفسى اجدد او اطلات اب بر اجدد او مجال است سخاواتی او فتح المغیث شرح الفیہ الحدیث گفتہ مثال سلس  
 پیهارده پدر و رسیار احادیث امده از بخاری بیکه آئست که ابوسعید بن اسحاق در ذیل روایت کرده و گفته اینجا  
 ابو شجاع عمر بن ابی الحسن البسطامی الاماام بقری و ابو بکر محمد بن علی بن یاسر الحمایی من لفظه قال الشافعی  
 العین بن علی بن ابریط طالب بن لفظه مسلم فی قال حدیثی سیدی ابوالدی ابی الحسن علی بن ابی طالب سنت  
 سنت و سنتین و اربعینیه قال حدیثی ابی ابوطالب الرسول علی بن عبید الله سنته اربع شیخین و اربعینیه قال حدیث  
 والدی ابی علی غبیب عبید الله بن محمد قال حدیثی ابی محمد بن عبید الله قال حدیثی ابی عبید الله بن علی قال حدیث  
 ابی علی بن الحسن قال حدیثی ابی الحسن بن الحمیم قال حدیثی ابی جعفر الملقب بالمجتبی قال حدیثی ابی عبید الله قال حدیث  
 ابی الحمیم الاصغر قال حدیثی ابی زین العابدین علی بن الحمیم بن علی عن ابی علی عن جده علی صنی الشیعۃ قال قال  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس الخبر بالمعاینة و حدیث الجالس لا امامۃ والحرب خدعة والمستشار سوتمن و مسلم مرأة  
 السلم قال شیخنا لفظت حدیثی سیدی والدی و هم مطلع على ای ثقیل فی المتقدیین والمتون شکرۃ بہذا الاستناد  
 یعنی تکونها بآلات من غیرین و الطریق ارجح ادله احمد و ابن منیع والطبرانی عن ابن عباس وغيرهم عن انس بن ثابت  
 ابن الصلاح مثال تسلیم روایت اذ باست پدر رسیار بیان نسخه و عراقة زیاده اذ ابن الصلاح بد و از ده پدر رسیار او کرده  
 و این از سدهم سلس است که سیاستی ابن الصلاح از این الظفیر معاون از ابی انصر عبید الرحمن بن عبید الجبار القاسمی  
 از ابی القاسم از رده که گفت اساند بعض عوایست بعض عوایست بعض عوایست و قول جمل حدیثی ابی عن جده از معاون  
 است انتبه سخاونی گفتہ قال ماک فیما و نیاه فی قول تعالی و اذ لذکر و لعمک قال ہر قول الرجل حدیث  
 ابی عن جده انتبه السائبون واللاحق - و ان اشتغل اثنان عن شیخ  
 تقدیم موت احد هم اعلی الاحزر فهو السائبون واللاحق  
 در روایت از یک شیخ شرکی باشد و موت بیکی بر دیگری متقدم گرد و پس این را در روت محدثین سایر  
 و لاحق خواسته سیوطی در تدریب الراوی شرح تصریب نوی اگفتہ که از غواصی ضبط این نوی نہ است که اسناد  
 نه تن چهارچهار مثال از اخراجها مصلحت و تغفیر طالب در عرفت عالی و ممتاز و تقدیم روایات از شیخ  
 و سیکه بر اختصار حدیث و می شده و تقریر حلاوت علوی مثال در قلوب و ابن الصلاح اقتضیا بر اینکه در

دور میانش رویت زهری از تکمیل خود مالک بن عائش آورده قدرتخی لازم برای سنته ای پی و عشرين را پذیرد و متن  
 روی عن مالک ذکر یابن روی ایکنندی و کاست و قاتش بیل الزهری بایته سمع و قشنون سنته اولکه افتخه در بستان  
 الحدیثین و لاموال امام مالک تو شنیده و اقطعنی که از اجله محدثین هست گفت که پچکس را این الفاقع نیاندا و که امام  
 مالک را افتخاره و در تاریخ زمان پس امام بخاری از تکمیل خود ابوالعباس سیح چنبره اور تایخ و غیره رویت کرد و دو  
 شخص اندوی مکبودیت را رویت کرد و آند و باهین وفات این دوکس یکصد و سه سال یکی از ایام احمد بن سلم  
 شهاب زهری است که استاد امام مالک است و حادیث فرموده بیت ای المعتد از امام  
 مالک رویت کرد و دیگر ابو خدا و سپهنه است از شاگردان امام مالک رصاحت خود موقاً است چند بیت زالزال  
 امام مالک رویت کرد و دوفات زهری در سنه ۲۵۴ مکبود و پیش از آن دویش و دوفات ابو خدا و در سنه دو صد  
 پنجاه و کسر خنبد کاتب الْحَوْنَ گوید رویت از زهری از امام مالک هنوز اباب را عن الاصحاب نوشت  
 که حالی از بدرت نیست و محدثین درینیاب کتابه است و اینقدر تفاوت در راوی از یک شیخ در دوفات  
 نیز حالی از غربتی غیبت هصنف لفظه و لکشم او قفت اعلیه من ذلك مابین الروایین وی فخر  
 الوفات صایه و حسنات سنته و اکثر چنین که بران و قفت شیکم اینقدر تفاوت از میان مقدار و فات  
 در راوی دوفات یکصد و پنجاه سال است و آین اکثر فاصله میان وفات را وی سابق و لاحق است و دلال  
 ان الحافظ السلفی سمع منه ابو عیلی البهانی احد مشائخه حدیثاً و سرواً عنه و مات على  
 داس خمسماً تیر ماین چنانست که ابو علی برداں کیمی از شیوخ حافظ سلف است مدینی از آن ساعت کرد و  
 و از وی روایت مفروه و برس صد خمین مرد نه کان اخراً اصحاب السلفی بالتمام سبط ابو القاسم  
 عبد الرحمن بن مکی پیر اخراً اصحاب سلف در ساعه از وی سبط ابو القاسم عبد الرحمن بن کیمی  
 است و تسیط بالکسر فرزند غواصه خواه اولاد از پسر باشد خواه از دختر و کانت و فائدہ سنته خسین  
 سنته آن دوفاتش در سنه پنجاه و شصت صد بوده پس فاصله میان وفات ایلی علی والی القاسم کمی بعد  
 سال شده با اشرک یا در در راویت کرد از حافظ سلف سعادتی لفظه به محوال علی الساع و الافق اکثر  
 بعد اسبط جاعد بن محمد بن حسن بن عبد السلام ابوکه اسها قاسی یروی عن السلف حضور الحجت السلف بالاولیه فقط  
 و تاخر عیت لیما جماعتہ لهم اجازة ملن سلفے کابن خطیب القراءة وغیره اشته و من قدیم ذلك ان المحاد  
 حدث عن تلییذه الی العباس السراج اشیاء فی التاریخ وغیره و مات سنته است  
 و حسین و معاویتین و مادر تاریخ زمان پس امام بخاری از تکمیل خود ابوالعباس سراج چنبره اور تایخ و غیره  
 رویت کرد و بخاری در حسن و حمد و پنجاه و شصت دوفات یافته و ابوالعباس سراج بعد از دوفات

بخاری پنجاه و هفت سال قبیله اند و آخر من حدث عن السراج بالسماع ابوالحسین التخفاف و  
 مات سنت ثلث و سعین و تلمذ کیت و آخر کیک حدث از سراج و راوی ازوی بساع شده ابوالحسین  
 احمد خفاف نیشاپور سے ہست کہ در سنه سنه صد و نو دو سنه در گذشتہ پر فاصلہ سیان وفات بخاری و  
 و خفاف کی صد و نتے و هفت سال شده باشتر اک امام بخاری و خفاف از ابوالعباس محمد بن اسحق سراج  
 کویم غالباً اینقدر تفاوت در صورت روایت اکابر از صاغر دست میدهد سخاونی لغفر که سراج پرشید را بعین  
 پائی سرچ یا صاف آن بود امام جبل سجاپ الدعوه و خفاف پفع خا و بجز و تشدید فامنوب بسوی عل خفاف است  
 یا صاف سوزنی مایید و دجالب مایقع من ذلك ان المسنوع منه قد يتاخر بعد موته احد  
 الروادین عند زمان است سمع منه لبعض الاحاديث و يعيش بعد التسامع منه دھر  
 طويلاً فيحصل من مجموع ذلك خبر هذه المدح والله المؤمن وبشيته و قوم این فاصله  
 وفات ہر دو سبب آنست که مسروع سنہ که شیخ ہست گاہی بعده وفات یعنی از دو راوی که سمع از ہست زمان  
 طویل ستا غریباند ما انکه سام میکند از اوی بیض احادیث وزنده سیانه تکمیل بعد از زمان سام ازان شیخ ہست  
 در از پس از مجموع آن اینقدر دست حاصل پیشو وابن الصلاح لغفتہ سمشہر کی الرد ایه عن راویان متقدم و متأخر  
 تیان وقت و فایتما تبایانا شدید اینچھی میتیما ادا بعید ار امکان التساخر ہنها غیر معدود و من عاصمی الاراد  
 و ذمی طبقتہ انتهی سخاونی لغفتہ و خروه ان القاضی جمال الدین الباقعی کتب عن شیخنا بعض رقصانه قل و قل  
 سعد و تاجر شیخنا انتهی اخذ عن حفید العاضه و ابو یحییٰ جبل و ولدکل من الحفیدین انتهی بتیں المهم  
 و ان دوی الراوی عن اثنین متفق لاسمه و اگر روایت کند راوی حدث  
 را ز دوکس کل اتفاق ہر دو اسم باشد فقط یعنی شیخ ازان راوی دوکس اند که اسم ہر دو کسے است و تینی از  
 از اختر تو اش شدو گمان روکل این کس کے است ادمع اسم کلب و یا متفق و کبھم خود و هم پدر خود و پدید  
 سخاونی لغفتہ مثل خالد بن الولید که دوکس اند از صاحب شهر ازان ہر دو خالد بن ولید لقرش شخیزی لقب  
 سیف الدین و میکر الصفاری که در جنگ صفين باعلیٰ کرم اللہ وجها خرضدہ و بلا اشتید راویدہ و چھپنی از  
 محققین بسیار کس سیمی خالد بن الولید اند که ذکر شان در صحاہ است و تکین صحیح ہست کہ ایشان معدود و  
 از تابعین اند بنابر عدم درک لقا وی صلیم و مثل لاک بن اش که دوکس اند کیک امام مذہب و میکر کوفی  
 مقل الروایت و با طبقه امام لاک قریب است کیک اور اجزت از احوال رجال نیت بر والتباس و اقام  
 پیشو و سخاونی لغفتہ و من العجیب ان الامام سمع مشیخہ النہری حدیث الفرجیۃ و روانہ عصیہ قایلاً مدنی فتنے  
 بقال لاک بن اش فعال بعض المتاخرین اند من راوی لاک بن اش و پیشو غیر متجرفے نہ ایشان خیم

یا نه الامام ولیکن لک انتقی و سیاقی تخریه فی بحث المتفق والمتفق ایضاً او مع اسم الجد ویا هر دو متفق  
 در هم خود و هم پدر خود و هم جد خود باشد مثل احمد بن جعفر بن محمد ان که جمار کس اند قطیعی و بصری  
 و تبریزی و طرطوسی و گنگان روایت دارند از کسی که بعید الدست است و همه در یک حضر بودند و  
 مثل محمد بن یعقوب بن یوسف که دو کس اند از نیسا بورابو العباسی حشم والبوعبد الرحمن حزم او مع النبی  
 ویا هر دو متفق در هم خود و هم و نسبت پدر خود باشد لیکن بدوناتفاق در جد مثل محمد بن عبد الله  
 النصاری که دو کس اند کیه صاحب بحث شیخ بخاری و قوم لکنی با بی سلمیه او ضعیف مثل الرد همیست  
 و هر دو در روایت از حمید الطولی و سلیمانی ویا همی و مالک بن وینار و قره بن خالد شریک اند قال السخا و آے  
 و لهم تیمیز اینها شخص کلامه ما و تیمیز هر دو بوصیف که خاص کند کیه راز ازان دو کس بناشد  
 پیشنه رو همیست کند راوی از دو کس که اتفاق در هم دارند فقط و با اسم ایشان چیزی دیگر زکر نه  
 نماییم که تیمیز از هم شتر اک غیر در هم او یاد را و وجود او یاد را نسبت ایشان حمل شود فانکان تقدیم  
 لم بی خس پس اینکس که اتفاق در هم دارند گهربهرو شفته باشد بیفع ضررے در صحت حدیث نیست و مثل این  
 در صحیح البخاری سی بیار است و لہذا بعض مردم اغراض کرد اند که بخاری رو همیست احادیث اذان هم  
 شیوه کرده که حال ایشان ظاهر نمیست و بعض حفاظ مثل حکم و کلام بازی و جوانی بر سیان همکات بخاری  
 تیام منوده اند لکن هستی عباب ایشان زبان حمل نشده و تصنیف در مقدمه فتح الباری هستی عباب بر جه  
 صواب کرده و من ذلک ماقع فی البخاری فی روایت عن احمد غیر منسوب عن  
 ابن دھب و مثال انکه اتفاق روات در هم باشد فقط انت که در بخاری در روایتیه راقع شده  
 از احمد غیر منسوب با این دھب چنانکه در باب رفع الصوت فی المساجد گفتة حدیث احمد حدیث این دھب  
 و چنین ذر باب اذ اقام الرجل عن پیار الامام و تیمیز در باب من این یوست للجمعه و در باب الخرابی فی العی و در  
 باب نقض شعر المرءة اذ کتاب الجنایز و در باب کیف الاشعار للیست و در کتاب الجمود رسمه مواضع و در بدء  
 المثل و در باب غزوہ خیبر و در تغییر سوره احتفاف و اختلاف کرد اند حفاظ در تقدیم احمد درین مواضع  
 مصنف گفتة فان اما احمد بن صالح او احمد بن علیی پس این احمدیا احمد بن صالح طبری است  
 یا احمد بن علیی و هر دو شفته اند پس در عدم تیمیز کیه از دیگرے مصدر در احتجاج حدیث ایشان نیست بیبا  
 حصول مقصد و که بحث حدیث است بیبا شفته بودن ناقل آن و بعض گفتة که این احمد بن عبد الله بن یوسف  
 و این اخی این دھب است و ابو علی کیه از روات صحیح است از فرمبینی تکمیل بخاری گفتة که احمد دیگر  
 هم مواضع احمد بن صالح است و غیر ذلک من لا قادیل او عن محمد غیر منسوب عن اهل العراق

و از اینجکو که غیرمندی و رنجاری واقع شد در میان محمد است از اهل عراق فانه آماماً محمد بن سلام او  
 محمد بن سعیده الناصه پس این یا محمد بن اسلام سعیدی سبت و یا محمد بن ذہلی بضم ذال همچو قائم هاشمی و  
 افتد و من اشکله ذلک کما عنده این الصلاح اطلاق عبد اسد و حکی عنی سلطنه بن یمان اند حدث یوغا فعال  
 اخیراً عبد الله فقیل زابن من نقال یا سجان اسد اما ترضون فی کل حدیث شنید ادله شاعده اسد بن  
 البارک ابو عبد الرحمن المنظله الذي منته لمن سکته صفت شم قال سلطنه اذ قیل عبد الله بکتبا فهون بن الزیر او  
 بالدمیتیه فابن هجر او بالكونته فابن سعود او بالبصرة فابن عباس او بجز اسان فابن البارک ابن الصلاح  
 گفتند که حافظ ابو عیسیه خلیل قزوینیه فرموده اذ اذال البصری فابن هجر و بن العاص او المکن فابر عیسیه  
 و انصاری شیل گفتند اذ قال الشاعری فابن عدوین العاص او الدین فابن عمر خطیب بعد اوی افتد این قول  
 سیم است انتهه وقد استو عیبت ذلک فی مقدمه شرح البخاری و استیعایین انواع  
 مقدمه شرح البخاری شرح بخاری شنیده بهدی الساری نموده اگر دهی اراد دلذ ذلک ضابطاً کلیه اینها  
 به احمد هم اعن الاخر فی اختصاصه ای الراوی باحد همایتین المهم  
 و هر کو مرید ضابطاً کلیه این امر باشد پس بیباختصاص راوی باشد هم از دیگر سه جمله طاهر گرد و بختصاصه کاد  
 با هر دوی عنده یا بجهت انکه طازمت باشیکه از دیگر سے زیاده تردار و دیواری او قریب دیده همروی عنده ساند و  
 سخوان از وجوده خصوصیات خواهی گفتند و تجوهه قال ابن الصلاح تبیین الہم دیزول الفشکیل عنده این معرفت  
 بالنظر فی الروایت فکیش امایتی همیزه ایت بعضها او باختصاص الراوی باحد هم اما این لم پر والا عنده فتوط کاد  
 بن عبد الصبئی و قیتبه و سعد و دایی البیتع الزیر از فانهم لم پر والا عنده حادیین زید خاصه و همین اسد فاتح  
 پیه والا عنده بکسلتة خاصه آ وابن بکون بن المکنین عنده کلام زین لدون الاخر استهه دستی لمیتین  
 ذلک اوکان مختصاً بهم اعماقاً شکاله شدید فیمیح فیه الى القراءین والظن الغای  
 و اگر راوی امیزه اسماء ایشان نکرد و خصوصیات راوی باهربود شامل بود پس شکالش شدید است و درین امر  
 رجوع یا بطریق فراین یا برسے ظرف غالبی شود ای الصلاح گفتند بسیار باشد که غلیظون همیزه باشد و تقویت همیزه  
 انتهه و فرق بیان هم و هم آنست که در محل ذکر اسما می نامید لیکن هم اکتشباوه و درین هم ذکر نام همگزنه  
 لکنند و این بحث را اکثر اسما اصول حدیث شتفت و متفرق فرق بیان نموده ستیو طی و تدریب الراوی  
 گفتند صنف الخطیب فی نذاکتها باعفید اسماً المکمل فی بیان الہم و افراد الناس التصیف نیما قاع فی صیحه  
 البخاری ممن لکنسته و قایدیه از معرفت این نوع همیزه بحث شتفت و مفترق بیان خواهد شد من احمد  
 ولشعی - وان روی عن شیخ حدیثاً و محمد الشیخ مرد قیبر و اگر راوی شفه ای

از شیخ نعمت روheit حدیثی کند و شیخ برشیه بنفه مریات دی پر عاذ و دراوی تکذیب شیخ کند فان  
 جزئاً کان يقول کذب علی او مارویت لد هدا و محوذ اللد پس آگر نافی جازم نفی است  
 مشایع گوید کذب علی او مارویت و یا ماند آن چنانکه گوییس نه اسنادیه است او مارویت مه او محدث قطب  
 او اما عالم است محدث ک اولم حدیث ک فان وقوع ممنذ ذلك سره ذلك الخبر لکذب ولحد منها  
 لا بعیند پس آگر پیش از و صدر و ریادر و احادیث و ترجیحورت و جب باشد بنابر آنکه یکی ازین هنرها  
 کا ذب است لا بعیند و این لذا نام شاغی حکایت کروه اند بر این است ک تصریح تکذیب نماید و با جزم کند بر او  
 بدون تصریح شل مارویت مه او محدث است به قطع کذا سوی ابن الصلاح تبعاً للخطیب ینهاد و شیعی مصنف  
 و کی مکون ذلك قادر حاصله ولحد منه اللئعاد حن و این روheit راوی و محمد مردوی  
 پیغمبر انکه ازان هر دو در باب روایات از و بنایشند بنابر تعارض در قول هر دو شیوه دارد  
 هر دو احتد تکذیب گیریست نماید پس این هر دو تعارض باشند زیرا کشیخ قطب پر کذب راوی کند و راوی  
 قطع قبل و هر دو احد را ازان هر دو صحبت ترجیح است اما راوی این بنابر آنکه درست شیعی مصنف  
 بهشت آنکه راوی پیغمبر است که جایز است حکم و قوع نسیان بران سخا وی نوشته که صنف در فتح البار  
 کفته ایچ ز دمدادین قبول او است و ترسک گرفته بصیر سلم حبیث ایج حبیث عمر و بن دینار عن ای عیین  
 عن این بن جیاس مگنا اعرافت انقضنا صلوات رسول اصلیم لله بالتبکیر شیخ قول ای عبده عیمر و لم احد که فیض  
 عله ای اسد کان ریسی صفت العدیث و لو انکه راوی یهدا اذ اکان انناقل منند لاد کذب صحیح العدیث البخاری غیره  
 و کانهم حملو شیخ فی ذکار علی النیان انتهی او کان عجد ها حتماً لکان يقول ما اذکر  
 هن ای ای اعترض و یا نکارش از مردی خود طبق احتمال باشد مشلاً گوید یا اذکر مه او لا اعترض شیخ  
 یاد کنے و ارم من انجیل راوی گوید شناسم ان ما عقبل ذلك الحدیث فی الاصل حمل  
 ذلك بیحیل علی نسیان الشیخ پس صلح نکت که این حدیث قبول کروه شود زیرا که مغلی است کشیخ آنها  
 فراموش کروه باشد و صنف لغفه که این نهیب چهور ایل حدیث و اکثر فهیما و تکلیف است و قلیل کا یقبيل  
 لان العزیز تبع للاحدیث فی اثبات الحدیث بحیث اذ ایشت الاصل الحدیث تثبت  
 دوایته العزیز و کذ لک پیبغ ایکون فرعیا علیه تبعاً لله فی التحقیق بعض  
 امام ای خدیعه گفته و روایتی ای امام احمد بن حنبل یاده مقبول نیست و قیاس بر شمارت کروه ایز که  
 در شہزادت فرع تبع ایل حمل است پیمان و ماثبات حدیث نیز فرع تبع ایل حمل است پس چنانکه زد شہزادت حمل شوت  
 روheit فرع است بچنان باید که فرع در حقیقت نفع تبع ایل حمل باشد پس سقا هش و جب بود کما فی المدرج

وغیره و بر تقدیل بنابروده اندروحدیث ایضاً امره متفاوت نفہها بغیر از ان ولیتیان فکاهجا باطل و این حدیث را سیمینان  
 بن موسی از زهری از خوده از عایشہ روایت کرده آن بن جریح گفتہ نقیت الزهری فساله عنہ فلم یعنی فضیل  
 بن الیاذی بن ابی طارمی گفتہ و ذکر عنی بن میمن اند قال تم ذکر بن ادی حرف عن بن جریح الاصفیی بن ابی  
 میمن و بن عاصی عاصیل بن ابی هاشم عن بن جریح لیس بن ادی اینه و هذامتعقب بان عدلۃ الفرع  
 یقنتنه صدقه عدم علم الاصل لا پایانیه فالمثبت مقدم علی الملاعنة بمقول مردوست  
 بنابر انکه عدلت فرع مقتنه صدق اوست و عدم علم اصل صحیثه منافی صدق مثبت جازم نیست پوشش  
 عالم مقدم بر مافی شاک است چنانکه در کتب اصول فقرش و حاذکور است و اما قیاس ذلك بالشہاده  
 فقا سد لان شہاده الفرع لا استمع مع القدر علی شہاده الاصل بخلاف الروایة  
 فاقریقا و ام ایتیاس روایت بر شہادت پس فاسد باشد فرع با وجود قدرت بر شہادت صلح سمع نیست  
 بخلاف روایت که آن سمع عست پس میان هر دو فرق ظاهر شد و این بھی از وجوده فرق است میان روایت  
 و شہادت در مراتب تعديل پایه و جهات بیان خواهد شد و قیرای و فیه ای و فیه ای از هذا النوع صنف  
 الای اقطنه کتاب من حداث و لسانی و فیه ماید اعلی تقویت المذهب صحیح  
 و درین ایاب داقطنه و چنین خطیب بعد از ای کتابی تصنیف کرده و ناش منجد ش لسانی بناهه و درین  
 کتاب تقویت مرسی صحیح نموده و آن درین محل قول جهیز است زیرا که مردمی عنده در صدر دنیان است و  
 راوی از وی تلقی جازمه است پس در تداش با احتمال نه رسید لکون کثیر من هم محد ثواب الحادث  
 فلما عرضت عليهم لمیتذکر و ها لکنهم لا عتمادهم علی الروایة عنهم صادر و  
 بر دنها عن الذین درهاعنهم عن انفسهم زیرا که بسیار کس از شیوه خارج احادیث بیان  
 نمودند و چون بر ایشان عسر دخشد فراموش کردند تحدیث خود را لیکن از سبب اعتماد ایشان بر ملامت  
 احادیث از تلامیذ نمودند و برای این هشله بسیار است که حدیث سهیل بن ابی صالح عن ابی  
 عن آن همراهی که مرضوعه فی قصته الشاهد والیمین مثل حدیث یعنی عبد الرحمن از همیل بن ایه  
 از ابو یهودیه مرفوع ادباره قضاآشاده و عین مد و لفظ حدیث این است ان النبي سلم فضی بالیمین م اثنا  
 بر و اسلم و سخره فی البخاری قال عبد العزیز بن محمد الدراوسی حدشی بر دیعیه بن ابی  
 الرحمن عین سهیل عبد العزیز بن محمد در اور دی گفتہ که ما ایم حدیث یعنی بن ابی عبد الرحمن از همیل  
 بن ایه صالح بیان نموده قال فلقت سهیل لامسا للتدعنہ فلم یعنی فدر در اور دی گفتہ سهیل  
 سهیل بن ایه صالح شدم و از حمل بن حکیم پر سیدم پی فراموش شد اور دی مذکو گفتہ که همیل

از جهت مرض کرده و اغش عارض شده بود بعض عقل دسته رفت و بعض حدیث را فراموش کرده پس و که از تکید خود ربعین بن عبد الرحمن روایت همیکر و چنانکه سنت گفته نفلت آن ریجعه حدتی عنان یکند  
و کان سهل بعد ذلک نقول حدتی ریجعه عنان آن حدت شرعنابی برداورد گفته  
که سهل را گفته که ریجعه از تو هر این حدیث بیان نموده پس سهیل میگفت بعد این حد شرعنانه از  
یقینه حدیث بیان کرد و مرار بیعه ازین که من تحدیث نمودم از پدر خود و حدیث نذکور گویم ترددی گفته و عمل طلب  
پذیر عین بعض اهل العلم من اصحاب البني صلعم و غیرهم را وان یکمین سع الشامہ الواحد جایز شه المحققون والاموال  
لم پر بعض اهل العلم اهل الکوفة وغيرهم ان ایقظه بالیکم سع الشامہ الواحد استهنه و محبت علماء حنفیه در حکم  
بشاور و یکمین بنا بر زاید بودن آن بر قرآن است چنانکه فرموده و استشهد و اشهیدین سن رجایلکم فان لم گنونا  
رجایلین فرجل و اهقران و قول دسته واشهد و اذوی عدل ننکم با انکه عمل نموده اند با حادیث کشیده در احکام  
کثیره که همه زاید بر قرآن سنت شش و ضو بیض و وضواز قهقهه و از کتفه و شتر اطضرتبین در صح نام نهین و  
یتمم و سمح بیع سر دروضو و استبرابر بسته و ترک قطع بیمارق و در پیکه نسیع الفضاد و شهادت زن و احمد  
ولالوت و بیوت قو و مگرسیت و عدم نماز جمگرد و صحر جماع و عدم قطع بیدی در غزو و دارث شدن کافرازسلم  
و جواز زین در حضر و سفر و تحریم مرخصه حدیث پکرم من الرضا عن ابی حیم من النسب و عدم جواز هر اقل از ده در  
و خود و نشدن طافی و حرام بودن هر دوی ناب از سباع و دوی خلب از طیروکشته نشدن والد حوض ولد  
دارث نشدن قائل از قلیل و عدم وصیت برای دارث و جوان از مشاهد تضمن نیاید بر عموم کتاب در حجۃ  
البالغه نوشته که امام محمد بن الحسن روزنے برایل مدینه در پاره حکم شاپد و یکمین عتر ارض همیکر میگفت که  
این زیادت بر کتاب اند لازم می اید امام شافعه ویرا جواب و ادکن شما نیز در پاره عدم وصیت برای  
وارث حدیث لا وضیحته لوارث زیادت بر کتابی که نید پیام محمد ساخت اذان استهنه و علماء اتفقیده جواب داده  
اند به اینکه حدیث داروه و درین موضع نذکوره احادیث شهوره است پس جواب شرعت که احادیث فضای  
بشاور و یکمین نیز بجهت بست کس از صحابه از رسول خد صلعم مردوی است و کدام شرعت زیاده ترازین آن  
بو دی حديث حسن یوسف را کجا و اتنا خوش بازیخوار پرس از وسی که عذر شرح و بیان دارد  
و نظریه کشیده و نظریه این بیار است طبیعه در خلاصه گفته و قدر دسته کشیده من الا کا برای حدیث نشو  
نمود شواهیا عمن سهانیم فیقول احمد حد شرعت فلان عنان آن حد شرعت جمع الخطبی الدعاونی ذلک شرعت  
کتاب المعروف ولهذا کره الشافعی وغیره من العلما الروایت من الایمای انتهه و اذیخاده نهست باش که شافعی  
روایت از ایمای کرده و شرعت و تخفیفه علی راجحه حدیث فی ساقط کرده پس میان هر دو بودن بعیت چکر و

وسقط کیک چیزیست و از هشله این نوع است حدیث ابی ہیریة لاعدوی دلاطیره و حدیث لا یور و مرض علی  
 مصحح نیز آنکه بعده اول لاهر دو را بیان نموده که پس تقدیر بر روتیت حدیث لا یور و مرض علی مصحح کرد و  
 و از حدیث لاعدوی بازنامه و مقدمان ازوی پرسیدند و گفتند انس غناک تحدیث بر قابی ان یغیرت به  
 سعادی گفته اذ انکه شیخ المروی بالفعل کان عمل خلاف الخبر نهذا الا یتفق فی الخبر ولا فی راویه و کذا او  
 ترک العمل به و هل سیغ عمل را وی نفسه بحسب حیث لم تقبل من الطاهر نعم اذا كان الاما فیما علیه ما اذا عالم یغیر  
 الطالب بان نہ امر دیه و لکن منع من روایت عنہ اذ لافق نہ اکل اذ لم یکل الشیخ ان المروی بیس من جد  
 اصل او من هرچند که حق ته لور و اه بہ شایلا تقبل من قبل ذاک تفضل الجرم و فی رظا انتہ المسیسل و  
 و ان النفق الرواۃ فی اسناد من ایسا نید فی صیغ الاداء کسمعت فلان  
 قال سمعت فلان او حدثنا فلان قال حدثنا فلان و سخیره لک مین الصیغ و اگر  
 متقد شوندر روات در هنادی ایسا نید و صیغ او مثل سمعت فلان قال سمعت فلان و یا کوید حدثنا فلان قال  
 حدثنا فلان و یا کوید ایشل لخبرنا فلان قال اخیرنا فلان و یا کوید ایننا فلان قال آیننا فلان او  
 غیرها من الحالات القولیة کسمعت فلانا یقیول اشد بالله لقدر حدثنا فلان  
 الى آخره و یا متقد شوندر روات در غیر ان از حالات قولیش سمعت فلانا یقیول اشد بالله لقدر حدثنا  
 فلانا یعنی مثل حدیث اذ صلم قال لعاذر من ایک نقل فی و بر کل صلوة اللهم ایعنی علی ذکر شکر ک  
 من عبادتک سعادی گفته کاین حدیث ما سلیل یقول بحیث روات و ایک نقل ایک نقل و اقصده مثل  
 او است سلسل یقول حرم اسد فلانا گیت لوا درک زنانا تو مثل قول قم نصف علی حق ایک شنو فلان ایش  
 و ایک سلسل قول کویند او الفعلیة کقوله دخلنا علی فلان فاطعمنا الى آخره و یا متقد شوندر روات  
 در حالت نمیش مثل قول راوی و خلا علی فلان فاطعمنا تمرا نم تو مثل قول بے ہیریه شک بشک ای الناس صلم قال  
 صن مسالارض یوم لہبت الحدیث پس این حدیث ما سلسل شک بشک هر واحد از روات بیدین رواه عنده و قائم شده  
 و مثل او است سلسل بوضع یه بسر و اخذ بید طالب و تحریک شفیقیت و برق العیدین و رحیم و بکھارا باطعما و شراب  
 و منیافت بالاسودین یعنی التمر والمارا و القولیة و الفعلیة معالک قوله حدثنا فلان و هو اخذ بخط  
 قال امنت بالقدر الى آخره و سلسل یقول فعل مئاد رحمیت واحد باشد مثل حدیث اس مرغونا لایک احمد  
 حلاوة الایمان سخته یوزن بالقدر بخیره و شره حلوه و مده قال ایش و تبغ رسول احمد صلم علی الحیة و قال اشت  
 بالقدر پس ای خدیث نیز سلسل بتبعین هر واحد از روات شیخیه ایش ایش ایش ای فره و یکیں مثل فعله است  
 فهو المسیسل پس این نویز سلسل نمی بضمهم سیم و بفتح هر دو سین هم تو مثل ولغت المصادر فی

بچیز و بگیر است و از نیجا بست سلسله الحدید را کجیکه سلسل حبیت است که رجال هنادش تاریخ رسول خد مسلم  
 پیاپی پے باشد نزد روهیت آن برکیت صفت یا کیک حالت در راوی و وصف او کقول سمعت فلانا و یا در روت  
 شل سلسل اتفاق اسماء روات و اسماء آباد ایشان یا کنی یا انساب یا بلدان ایشان قریا عبد و مخصوص ارجحی  
 که بعض ایشان از بعض رایت کنند و یا از بعضین شل سلسل صحابه و از نیجا بست حدیث ابن عمر فوغا المتبادرین  
 با اینیار المتفق قاده هر من صفات کلاسناد و سلسل از صفات هنادست پس آنقدر شود هنادسل و  
 حدیث سلسل تو ان گفت بخلاف مرفوع و موقوف که آن صفت تن هست و صیغه و خوان صفت هر دو کلام همان را  
 آنقدر از فضایل سلسل قدر بمن صلم است از روئی فعل کما شارالیه ابن دقیق العیید و اشمال او بر مزید ضبط را  
 و سلامت از مدلیں و نقطعان و مع پراضل و تسلیل قلیل باشد یعنی در وصف هنادز و هنل تن قال ابن  
 الصلاح وقد لیق التسلسل فـ معظم الاسناد کـ حدیث السـلسل بلا ولـیـة و گـانـه  
 تسلـل و رـاکـشـنـاد و اـقـعـشـوـشـلـ حدـیـثـ سـلـلـ باـولـیـتـ وـ آـنـ حدـیـثـ عـبـدـ العـبدـ بنـ عـمـرـ وـ بـنـ العـاصـمـ تـالـاحـمـ  
 یـرـ عـمـمـ الـحـمـنـ وـ تـسلـلـ باـولـیـتـ آـنـتـ کـ حدـیـثـ رـ تـلـیـدـ اـکـشـخـ خـوـدـ رـاـوـلـ مـاـقـاتـ آـنـ رـدـیـتـ کـرـدـهـ  
 شـلـ صـحـابـ گـوـیدـ اـوـلـ حدـیـثـ سـعـقـتـهـ اـلـصـحـابـیـ بـنـ اـبـیـ جـرـبـ اـنـ شـرـیـحـ الـاعـنـیـهـ فـانـ السـلـسلـهـ یـنـتـھـیـ  
 الـیـ سـفـیـانـ بـنـ عـدـینـیـهـ فـقـطـ زـیـارـهـ سـلـسلـهـ اـیـنـ حدـیـثـ مـنـتـھـیـ بـیـشـوـ وـ تـابـیـفـیـانـ بـنـ عـلـیـهـ فـقـطـهـ بـرـسـنـ فـوـرـ  
 آـنـ هـلـ الـعـتمـدـ وـ مـنـ رـوـاهـ مـسـلـسـلـاـ الـیـ مـنـتـهـاـ فـقـدـ وـ هـمـ وـ هـرـ کـهـ آـنـ سـلـلـ تـاـنـتـھـیـ رـوـهـیـتـ کـرـدـهـ  
 پـسـ وـ هـمـ کـرـدـهـ سـحـاوـیـ آـنـتـهـ کـ حـافـظـ زـیـبـ طـرـقـ اـیـنـ حدـیـثـ رـاجـعـ شـودـهـ وـ نـاـشـلـ عـذـبـ یـاتـکـلـلـ فـیـ الـحـدـیـثـ  
 السـلـلـ هـنـادـهـ آـبـنـ الصـلاحـ آـنـتـهـ کـ حـاـکـمـ اـبـوـ عـبـدـ اـبـدـ عـلـومـ الـحدـیـثـ سـلـلـ بـرـیـشـتـ توـمـ منـقـمـ سـاخـتـ اـبـاـ صـبوـ  
 وـ هـشـلـ وـ الـاـدـرـیـقـیـتـ خـصـارـشـ وـ رـیـشـتـ اـنـوـامـ نـیـتـ اـنـتـهـ وـ تـقـضـیـلـ اـنـوـامـ سـلـسلـ اـلـقـیـهـ وـ شـرـحـ بـایـحـیـتـ  
 صـبـیـعـ اـلـادـاـعـ وـ صـبـیـعـ اـلـادـاـعـ اـلـشـادـ اـلـیـهـ وـ صـبـیـعـ اـدـاـکـ اـشـارـتـ کـرـدـهـ شـدـهـ هـستـ بـسـوـیـ آـنـ  
 یـنـهـ بـقـولـ وـ سـهـ درـ صـبـیـعـ اـدـاـعـ عـلـمـ ثـانـ حـرـاـقـ بـرـیـشـتـ اـنـوـامـ هـستـ وـ خـلـ رـاوـیـ اـبـرـایـ مـوـیـ بـنـوـیـ اـنـ اـنـوـامـ  
 تـخلـ اـزـ سـلـعـ یـاـ عـرضـ یـاـ جـازـهـ وـ اـنـدـ آـنـ اـزـ شـرـ وـ طـآنـ عـلـمـ حدـیـثـ سـتـ کـ خـاـصـ بـالـبـرـهـیـتـ سـتـ کـ مـاـمـنـ فـیـ اوـلـ هـنـرـ  
 الـکـتابـ فـیـ تـرـیـیـنـ عـلـمـ الـحدـیـثـ وـ صـبـیـعـ اـدـرـاـقـاـتـ هـستـ وـ بـعـضـ عـلـدـ اـزـ بـعـضـتـ چـنـاـکـ گـلـتـ اـلـوـلـ  
 سـمـعـتـ وـ حـدـثـنـیـ مـرـتـبـهـ اـوـلـیـ اـزـ اـنـ لـفـظـ سـمـعـتـ وـ حـدـثـنـیـ هـستـ وـ مـیـانـ بـنـ هـرـ دـوـ تـفاـوتـ هـستـ  
 کـمـ اـسـیـالـیـ فـیـ تـرـیـیـبـ الـذـکـرـ کـ اـلـاـشـارـةـ اـیـهـ وـ اـیـنـ چـنـاـنـ باـشـدـ کـ شـیـخـ مـرـدـیـاتـ خـرـدـ رـاـ پـهـانـیدـ اـزـ حـفـظـ خـوـدـ بـیـاـزـ  
 الـکـتابـ خـوـدـ تـلـیـدـ بـجـوـانـدـ وـ تـلـیـدـ اـنـ اـسـمـاعـتـ کـنـدـ پـیـشـ لـفـظـ سـمـعـتـ وـ حـدـثـنـیـ بـیـانـ نـمـایـدـ وـ جـوـ تـقـدـیرـ لـفـظـ سـمـعـتـ بـجـوـیـ  
 بـیـانـ بـارـهـتـ کـاـوـلـ اـحـمـالـ وـ اـسـطـمـیـانـ رـاوـیـ وـ مـرـوـیـ عـنـهـ نـدـارـ وـ بـخـلـاـفـ ثـانـ کـمـ اـسـیـالـیـ قـوـیـ وـ بـرـگـرـ اـفـکـرـ بـنـهـ صـلـعـ

مردم از خبر فداوه ابتدا روایشان را آنچه و می‌صلع باشند بگویند شده شنوازیده شنوازی لفظه و التقریر علیه ماجرس  
 بحضوره صلم او السوال عن مرتبه ثانیة فالاداعی اولی و نهاده المعمد انتبه ثم اخباری و قریت علیه  
 و هو المرتبة الثانية پس تراجمبی و قریت علیه است و این مرتبه دوم از صیغه است و وجہ تقدیم حدثی برخیز  
 یکی خود و صفت بیان کند و آنبار انکه اخبار اعم از تقدیم است و وجہ تقدیم اخباری برقرارت علیه با انکاره که دلخواه  
 واسطه مدار ندارد از آنست که در شانی اختلاف است تا انکه بعض لفظ قریت علیه را از احوال تحمل نزگ دانیده اند و یعنی  
 افیه ثم قرعه علیه وانا اسمع ده الثالثة پس لفظ قریله وانا اسمع است واین مرتبه سوم است  
 از انواع صیغه ادا و وجہ تقدیم قریت علیه بر قریله وانا اسمع بایه از آنست که درین لفظ ناکلام خفعت است باعثی  
 شیخ و راوی یا هر دو شم اینانی و هوی الرابعة پس لفظ اینانی است واین مرتبه چهارم از انواع صیغه است  
 و وجہ تقدیم قریله بر اینانی بجهت حضور اینست زیرا که مدار متاخرین اینانی را برای اجازه قریساخته اند ثم  
 ناولنی و هوی الخامسة پس لفظ ناولنی است واین مرتبه پنجم از انواع صیغه است و وجہ تقدیم اینانی بر  
 ناولنی است که در متاده تحدیث اصلاح نیست زیرا که مدار عبارت است از عطا شیخ متناب خود را شخص بخواه  
 و اذن پرمیت آن کتاب و زیرا دادن شمشایه اینست که لفظ شاخص است سبق  
 باجازه شیخ تکمیل را برده است مشاهده باشد و مشاهده بفتح فا و بعد ها هموز و بعد ها فو قانی که بوقت هاست  
 بر دژن معامله رو بر و شدن و رو بر و سخن گفتن و هوی السادس است واین نوع ششم از انواع صیغه  
 است و وجہ تقدیم مدار است بر اجازه بالشایه از آن اقوی ازین است شم کتب ای  
 ای بالک اجازه و هوی السابعة پس لفظ کتب ال است یعنی باجازه شیخ بوسی تکمیل بپرسید واین مرتبه  
 به فهم از انواع صیغه است و وجہ تایه این از ما قبل خود بجهت انکه درین مشاهده اصلاح نیست شم سخن  
 و خروجها من الصیغ المحتملة للسماع و بالک اجازه ولعدم السماع ايضا و هذا مترافق  
 و ذکر دردی پس لفظ عن و خواسته از صیغه محکم برای سماع و اجازه و احتمال عدم سماع پرورد  
 و عن شیل قال و ذکر دردی است بدوان ذکر لاداعی و آنچنین گوید قال این فلامن پس این شیل حد تکمیلت  
 در انکه حکم اقصال دارد لیکن لکفر استعمال این یا در حالت ناکرمه مجالس باشند و وقت تحدیث چنانچه  
 بنواری دال بر تهیت خلاف حد شناو و صفت تصریح بیونع هشتم ذکر وه و پیزدرو و جاوت ووصیت و آنعام  
 از نشسته ظنوده و برای اینها ذکر مراتب ذکر وه و نهاده مطالعات تپیزهها ال روایات و صفت بعد  
 بیان انواع صیغه ادا اجمالا شروع و تعقیل نمود و گفت فا اللفظان الکران من جیغ  
 الا داع و همی اسمعت و حد تهی حمالان من سمع و حد ه من لفظ الشیخ

پس هر دو لفظ اول از صنیع او که آن لفظ سمعت و متنی است صلاحیت دارد و رأی پیرهایانگل از لفظ  
 شیخ شنیده است اما لفظ سمعت صرح بالسماع است ولهذا آزاره قدم در ذکر داشته بخلاف حدش  
 که آن محمل واسطه است کما میانی آن گفت شود که لفظ حشرنا صرح در سماع قابل آن از لفظ شیخ نیست بلکه  
 ذکر در حدیث بای سعید خدری نزد بخاری وسلم در قده خصیکه دجال او را قتل میکند آمده فیقول شهید  
 آنکه الدجال الذي حدثنا رسول الصدّيق حدیثه الحدیث و آین خود معلوم است آن شخص که حدثنا سیگوید  
 از بنی صلمون شنیده و حجاب ازین اشکان است که حل حدثنا بر سماع از لفظ شیخ در صورت امکان است و زیرا  
 حل بر تجاز کرد و شود بنا بر وجود قریب زیرا که بعض از شایح صیحه بخاری وسلم نوشته اند که آن شخص خضر  
 باشد پس درین حین هرچنان از سماع شیخ از بنی صلمون نیست تواندی در شرح مسلم در حدیث از شکر لایکنیزه  
 فان رأس مایته سننه لا یتیقه من هنپواليوم علیه ظهر الأرض احد گفته که جهوده بر جایات خضر متفرق اند و مکان  
 داخل در عرم این حدیث شنیدت بدلا یکی که در انجایان خوده و یاراد از حدثنا تحدیث است و می صلمون است  
 و قابل حدثنا داخل درین است که اذکره الحاوی و تخصیص الحدیث بما سمع من لفظ الشیخ  
 همچنان اشایع بین اهل الحدیث اصطلاحاً تخصیص حدیث یعنی حدثنا یا حدثنا با پیغام لفظ شیخ شنیده  
 باشد یعنی اهل حدیث از روی اصطلاح شهود یکی است و چنین انبار مخصوص لفقره علیه اشیخ است و کامن  
 غرق بین المحدثین ولا الخبراء من حيث اللغة و فرق میان تحدیث و اخبار من حيث اللعنة همچو  
 بیت و چنین لفظ اینها موایسیعی است قول و تعالی یومند تحدیث اخبار میان رکاب حی بهاد قول تعالی  
 دلایلیکشیل خبر و دلیل بین است اختلاف تبییر روات حدیث از صحابه و من بعد ایشان در روسیت و قصه  
 استخوان بنی صلمون اصحاب خود را که مخرج و مدخل چیز وغیره است و بخاری در کتاب العمل از ابن حجر او و همان سیول  
 الصلم قال ابن سنا الشجر شجرة لا يقطع ورقها و اهنا مثل سلم فخذ ثولی هایی فوق الناس فی شجر البوادي قال ابن  
 عمر و قع فی لفظ اینها الخلقة فاصحیت ثم قال واحد ثواب ما هایی یاروسان قال هی الخلقة و در روایت بخاری  
 در کتاب التفسیر اخزوئیت بجا ایه حد ثولی آمده و در روایت اسمعیل بنوی آمده و در روایت بخاری  
 در کتاب العمل اخرب امده و فی ادعیاء الغرق بینهم تکلف شدید و در روایت اخبار میان تحدیث و خبر  
 بنا بر لغت تکلف و شواست و شاید وجه تکلف آنست که اخبار ما خود از خبرت است پیغام احتیار و در صورت  
 قرآن بر شیخ میان استخوان موجود است که آیا این راصقر در دیانت آن الصلاح گفته وقد قبل این اول من جدش  
 الغرق بینهم این هبته بصر قلت الغرق بینهم صار هو اشایع لغایه علیه اهل الحدیث والاجتاج بدلك من حیث الماخ  
 عذر تکلف و میز ما یقال فیه این اصطلاح هم ارا و این میزین المذاکرین انتهی لکن لمن القول فی اصطلاح

صادر ذلك حقيقة عرفية فقدم على الحقيقة اللغوية لكن جون وصلح تقرير بين شد بود اين فرق حقيقة عرفية هي پس لا ينقدم بحقيقة لغوية ميأسدا وain تمسى اذ اقسام مرجحات استخواري درسج الغيبة لغة ولفرق المتيهيزين اجزنا وحدنا استشهد البعض الائمه باذ او حلف ان اجزن يكذا اهون حرو ولا يتزد فاجزه يكذا بعض اقارب يكتاب او رسول او كلام عن سجلات الواقع من جهش يكذا افاته لا تغير الا ان شافعه زاد بعضهم والاشارة مثل الخبر وقال ابن دقيق العيد شفنا يسمى في العرض بعيد عن الواقع اللغوي بخلاف اجزنا فهو صالح لما حدث بالشيخ ولما قرر بخلاف الاخبار اعم من الحديث بكل تحيث اخبار ولا ينعكس عليه وحال كلام صنف انت كعرفت مقدم برغفت پس جون حدث حدثا لا يحمل بهما اشد اذ لفظ شيخ وچون اجزنا لا يحمل برسم اشيخ باشد كلام ازيجاست لفظ ركعت در حدیث من ادرك رکعت من الصلو نقد ادرك الصلو نزد اذ در شریعت متوجه کرعت کامل کدت است باقیام درکوع وسجد و درغت بنیت حقیقت او فقط کوع است و شایان معنی مجاذیست پس بازین معنی کدت کامل مراد و شریعة شود نزد کوع پس مدرک رکوع بالامام مدرک کدت نجوا به شد نبایر قاعدہ مکرر تم ان هذا الاصطلاح اນما شاع عند المغاربة ثم مرتبعهم بالذکرین صلطاح کمشهور شده نزد اهل شرق است ائمه نایاب ایشانند اهل خراسان کما ماله خواهی و این نزهه اذاعی و ابن جیج و امام شافعی و سلمان صاحب حیر و ابن وہب صحری و فسایی است و امام غال المغاربة قد تعلموا اهل الاصطلاح ایل الاخبار والتصدیث عند هم معنی واحد و اما غالب اهل غرب پس استعمال این صلطاح نیکنند يکذا اخبار و تحدیث نزد ایشان بیک معنی است و بر تحقق لغت است رایی زهری و امام الکوف سفیان بن عینیه و تیخیه بن عید القطبان و اکثر اهل جاز و کو و ہمین سنت نزهه امام شافعی و حسن بھری و ایال الطحاوی و ابن الحاجب و مختصر خود این نزهه را تسبیح داده و حاکم خود که این نزهه آئیه اربعه و اکثر محمدیین سنت و ریاحی اهل جاز و کو و سیان تحدیث و اخبار فرق نیکنند و امام شافعی سیم و علماء مشارقه فرق نیکنند در طلاق سنت عجب احتلاف محل پس لفظ تحدیث را عاص دارند به ایچه شیخ بدان تلفظ نزد و لفظ اخبار مخصوص دارند به ایچه فرق سنت بشیخ مکرر و صنف و فتح الباری شرح صحیح البخاری گفتہ شم احدث ایشان عجم تین آخر من سمع و حده من لفظ الشیخ قال حدثی و من سمعت غیره من فعال حدثنا وکذا الفرق بین اجز و بین اجزنا و خصوصا الائمه بالاجازة لکه شفناهه بایض من ایضا و دنیا کم تحقیق دلیل بجهب عندهم و ائمداد او و ایل المیهیین حوال شکر و ظل عیفیم و ایضا و لیس کذا کم تلزم على ائمداد خوین رعاية الاصطلاح کوئی کا لحقيقة العرفیة الکلایز مخلطا تهیه فان جمع الراوی ای الى بعضیه الاد لمجیعا کان یقول حدثنا فلان او سمعنا فلان گایه قول فهو دلیل حمله انه سمع منه

مع خیر و پس از را وی در صیغه اول یافوط صحیح آور دشنه حدثنا فلان یا سمعنا فلان نافذت پیرامین نیافت  
 برانکه سماحتش ازان شیخ همراه خیر بوده ترمذی و کتاب العلل و خطیب بغدادی و رکنای افته ماقبل حدثنا فهوما  
 سمعت من الناس و ماقبل حدثی فهوما سمعت وحدتی و ماقبل اخیرا فهوما قرآنی الحالم و ما شاهد و ماقبل اخیر  
 فهوما قدرت علی العالم یعنی وانا وحدتی و سمعت ابا موسی محمد بن الشیعی قولی سعید القطبان یقیولی  
 حدثنا و اخیرا واحد استه کویم ای را وی در صیغه همین در تحدیث و اخبار محجح حدیث از تغزیه میست بجز احتمال از  
 خیر و ران تادیکه تصویر را وی و بگرایی این حدیث از مردمی عنده ثابت شود و در شرح خوب غریب نماند و قد  
 یکون التون للعظمة و گاهی نون و بتسلیم را با غلبت باشد مثل قول تعالی اما زدن علیک قرآن عزیزا  
 و قول تعالی اما فحذاک فحذاک بقلة لکن در تعامل محدثین قلبی است و اکثرها است که سماحتش همراه بجهز  
 طلبی و خلاصه گفته متعاب است که در آنچه تهنا از لفظ شیخ شنیده است حدثی گوید و در آنچه همراه غیر شنیده  
 حدثنا گوید و در آنچه نفس خود بر دست قرأت کرده اخیری گوید و در آنچه از اقررت خیر شنیده اخیری گوید  
 و در صورت شک در اخذ و تحمل از لفظ شیخ کا ای را وی تهنا بود و یا زمان مختار است که حدثی یا اخیری گوید زیرا که حدث  
 علام غیرست و یقین شک زایل نمیشود و انتهی عراقی افته کیم با یقین اختیار کرده و سیمیه بن سعید القطبان  
 صورت شک لفظ صحیح را در زیده بن ابراهیم طا انتهی او لها ای صیغه المطلب اصرحها ای  
 اصرح صیغه الاداع فی سماع قائله کلامه  
 اصرح است یعنی اصرح از صیغه ادعا است در سماع قایل آن از شیخ زید که مرتبه اول کل فقط سمعت است احتمال و سلط  
 ندارد یعنی احتمال این امر ندارد که تندیز از شیخ بوجلط غیر شنیده باشد پس مراد اشاره درینجا یقین است یعنی لفظ  
 سمعت خصوصیه نسبت یادشی کمایدل علیه قول اآلی و الان حدثی الخ پس اول مرتبه سمعت و حدثی هر دوست اینجا  
 مراد سمعت وحده است خطیب بغدادی و رکنای افته نزدیک نیست که احادیث در احادیث اجازه و مکاتبه در تدیم  
 غیر مسموع از شیخ لفظ سمعت گوید بخلاف حدثنا چنانکه مصنف امانته و کان حدثی قدر طیлот فی الکھازه  
 ند نیست و بگرانکه لفظ حدثی گاهی اطلاقش در احادیث اجازه بطریق تدیم می آید سخا وی در شرح الفیفة  
 مردیست که حسن بھری میگفت حدثنا ابو ہریره و تاویل بگرد و یانکه مراد تحدیث اهل مدینه است و حسن بھری در آن  
 وقت در مدینه بود و گران ابو ہریره افته نشیده و بیز حسن بھری میگفت خطبنا ابن عباس بالبصره و مراد خطب  
 بعضه میگشت و خلافت کرده اند در سماع حسن بھری از ای بھریه بهزار آن هد و یوسف بن عبید وابی زرعه باز  
 و ای حافظ علی بن مدینی و ترمذی و نسائی و زبار و خطیب بغدادی و غیرهم بعدم سماع وی از ابو ہریره هم  
 سوره اند گرانکه مراد از سلاح مجاز ادم شته شود کما فی حدیث سلم فی حدیث الذی تقدیل الدجال فیقول شت

الدجال الذي حدثنا به رسول الله صلعم و مختصر نسخة كراكس متاخرة بست پس مرادش تحدیث امانت بنی صلم شهد  
و نکس از جمله ایشان سنت یکین هست این مخدوش فیه است بنابرایک بعض لغتة اندک انشخص خضر باشد نزد کیانی  
جزم به تقاضا و می بوده و بالجمله احتمال در آن ظاهر است این الصلاح لغتة قد ترجح حدثنا و اخیراً علی سمعت من  
جیش اندکی دل علی ان الشیخ روی رالحدیث و خاطبہ بر مشاهده تبلیغات سمعت انتهی و ارفعها

**مقدار اماً یقع فی الاملاع لساخید من الدیت والتحفظ وارفعه صیغه مرتب از رو  
مقدار انتهیت که بطريق املا باشد نزد که در روی زیارت تذکر شخخت و تحفظ است زیراً که شیخ شتعل تحدیث است و طالب  
شتعل تذکر ازان پس بنابران آن هردو بعد از خلفت و اقرب بسوی تحقیق تذکرین الفاظ باشد تا انک عادت نیز  
جاری است بر قابل دکتاب بعد از کتابت قال السحاوی شوکانی در ارشاد الفحول لغتة لامناظر نیفه رسول الصدر  
فانه بزالی کان یکی داشت اصحابه و هم سیمون وی العبدین الخطاء و الشیوه انتهیت گویم این دلیل دیگر بر این فیضت  
لغظ سمعت بر حدثی است و املا بالکسر تحقیقین امثال بروزن افعال لغتن قولی تا دیگرے آنرا بپرسید کذا فی  
القاموس والثالث وهو اخبری والرابع وهو قوله عليه من فقر و بغضنه**

علی الشیخ و قسم سیدم از صیغه ادا کار اخیری باشد مثل قسم چهارم است که قرأت علیه است بر سے کیم  
نفس خود قرات بر شیخ کرد و درین عین کمتر از لفظ حدثی و حدثنا باشد گر انک افرا و بعد از لفظ احتمال  
باشد این العشر در سالک لغتة حدثنا ابلغ من بنی خبرنالان حدثنا قد تكون صفة للموصوف والمحبمن الجزر و سل جمه  
بت عمال عن شنا و اخیرنا و اینا نهال شنا احسن شے فی هندا و اخیرنا دون شنا و اینا امثل ناد رشروع الفیض  
تو شتم استعمال اخیرنا جمیعاً و افراد او رسماع از لفظ شیخ از باقی صیغه ادبیاً یاست تا انک جماعتی از این علی  
در لفظ سمع از شیخ جز لفظ اخیرنا استعمال نیکردن خطیب بعد اوی لغتة عبد الرزاق این همام و مسموع خون لفظ  
اخیرنا میگفت تا انک احمد بن حنبل اسحق بن راہبیه قد وم آور دند و اور اگفتند که حدثنا بکوب آن الصلاح لغتة  
این هم خلاف قبل شیخ تخفیض اخیرنا بمقروف علی اثیغ است فان جمیع کان یقول اخیرنا و قرآن

**علیه فهو الخامس وهو قوله عليه وانا اسمع و اگر راوی صیغه جمیع اور دیگران اخیرنا و قرآن  
علیکفت پیلین مثل هر تبهیم است که قرآنیه انا اسمع باشد گویم از نیجا است قول ابے داود و صاحب بن قرآن  
علی الحارث بن سکین و انا اسمع زیراً که شیخ نسائی حارث بن سکین متول قضاء هم صرده و میان او و نیما  
نسائی ایزیزے از خشونت و اقعدش دلخیصه رسماع لقوی کرده و نسائی رحیضه محلیں تحدیث خود سکین  
نمیدار و نسائی در پرده بدون علم او هم شنیده و ایند اقرع و تکیه در صیغه روایت کرده قال السحاوی پس  
این روایت از روی نزد محمد بن جابر است و نیت المفاتیح بسوی قول شیخ و منع او و شیخ ابو سعن اسفرائیین**

بدان فقرتی داده کذا قال ابن الصلاح وعرف من هذان التعبیر القراءت ملن قریو خیر من با  
 الاختصار کذا فضیم بصوره الحال وازیجا معلوم شد که تعبیر القراءت علی فلان برای کیک القراءت بمن  
 خود پرشیخ کرد او سه است از تعبیر اینچنان زیرا کیک القراءت بصورت حال فضیم یعنی اصح از اخرین و اینچنان است  
 برادرست که این القراءت از کتاب باشد یا از حفظ کمایات الثالث القراءة علی الشیخ -  
 تعبیر در لغت بمعنی آگاه و ہمراه شیار کردن و درینجا مرا و آگاه کردن طالب است بر فرم کیم  
 سابق و لاسع زیرا که لفظ قراءت یکی از انواع تحمل و اخذ از شیخ است چنانکه لغت القراءة علی الشیخ  
 احد وجوه التحمل محمد البھجهور یکی از اقسام تحمل حدیث نزد و جمهور القراءت تلیذ در شیخ است و  
 اکثر اهل حدیث از اهل شرق و خراسان از اعراض نام کرده اند زیرا که فارسی قراءة خود را بشیخ عرض یعنی  
 ظاهر تلیذ و شیخ آزادی شنید و آین الصلاح گفته برا برست که این عرض نفس خود بروی کرده یا اگر این حصل غیر  
 خود را نزد خود چشمداشت یا کدام تصریح او تا خصی غفتہ این روایت بالاتفاق صحیح است قرآنی در کتابه  
 العلل گفته القراءة علی العالم اذ آنچه چیز ما یقرون علیه او میگذرد یعنی مکتبه فیما یقرون علیه او المحيط به صحیح عنده از  
 الحدیث مثل عام انتہی وابعد من ابی ذکریا بن اهل العرائج وابعاد منه اند اهل عراق آنکه بایز  
 امر یعنی برآه بعد از حق رفتہ اند قاضی ابو محمد رامیر منزی در کتاب محدث خاصل گفته که حاصل گفته که حاصل گفته که حاصل علی  
 بن سلام مجتبی و کوچیک گفته احادیث حدیثیاً قطعاً ضمایم محمد بن سلام اور کرت المکافاۃ الناس یقرون علیه  
 تعلم سمع منه اذ لک سخاونی گفته بسیار کس از اهل عراق تشذید از انکار باین امر کرده اند و اعتقاد و اعتبار بر  
 که نکند بجز عام از الفاظ شیخ طیب در علاوه گفته شاید و چهشیلین است که شیخ و زیوقوت خلیف رسول خدا شیخ  
 و سفر او بوسے هست و اخذ از وی مثل اخذ از رسول خدیلمست انتہی و روز الالوان نوشته در  
 آن صلعم سعیم الامنه و کان مائونا عن الخطأ و لهشیان فاما حذیاط فی تعلیم اهواه القراءة علی الحدیث انتہی و  
 اشتدا انکار اکمام مالک وغیره من المحدثین علیهم فی ذلك حتی بالغ بعضهم  
 فی حجتها اعد السمع من لفظ الشیخ و امام الک وغیره از اهل مدینه اشتدا انکار برای اهل عراق درین امور و  
 آنکه بعض اهل مدینه ترجیح عرض بر سعاد از لفظ شیخ و اداء امانتها وی در شیخ الفیض اور وده که امام الک از زیر  
 قول مخالف اشد ایامیه بخود و میگفت کیف لا یجزیک نهاد فی الحدیث و یجزیک فی القرآن اعظم و این بعض صفا  
 امام الک گفته صحبتی سبع عشره سنته فی ایامیه قرآنوطا علی احدیل یقرون علیه خطیب بعد ادی در کفاری از طلاق  
 و ہب و هب کرده گرفت سمعت المکافاۃ و قد مسلم عن المکافاۃ التي تعرض الیقون الرجل حدثی قال نعم کذلک  
 القرآن الیس الرجل فیقول اتران فکذلک اذ اقر علی العالم صحیح ابروی عن انتہی و تبیینی در حرفت اذ

معرفت ابن خزیس اور وہ کہ شنیدم از امام بخاری کی میکفت ابو سعید حدا و گفته نز و من در بارہ قرۃ پر عالم  
 خبرست از سب سے صلی اللہ علیہ وسلم یعنی قصہ ضمام بن شبل کہ گفت آن دا مرک بہذا اقال نعم الی آخرا  
 الحدیث بخاری در کتاب العسل گفته فیذ اے قول ضمام آن دا مرک قرۃ علی البنی مسلم و بخر ضمام قوہ  
 بذلک فاجازه ۱۵ اے قبلوا ملة استه و ذهب جمع جمّ منه مد البخاری و حکاہ فی  
 اوائل صحیح عرب عن جماعت من الامم الی ان السماع من لفظ الشیخ و القبرعه تعلیمہ  
 یعنی فی الصحت والقوۃ سواعده اللہ اعتلما و جمع کیا ز محدثین و امام بخاری و اولی صحیح خود  
 حکایت از جماعت آئمہ حدیث مثل حسن بصری و ثوری و مالک بدان نموده که سماع از لفظ شیخ و قرۃ  
 بر وی یعنی وصحبت وقوۃ بر ابرهست والد علم و بالجملہ ابن الصلاح گفته و خوده فی شرودح الافیة اختلاف کردہ  
 اندر انکه قرۃ بر شیخ مثل شنیدن از لفظ اوست در مرتبہ یاغوف یا کتر از و دست از امام ابو حیفہ و ابن ابی دب  
 و غیرہ با ترجیح قرۃ بر شیخ از شنیدن لفظ از مشقول ست و این قول از امام الک نیز مروری است چنانکه  
 و از قسطنطیون غرب ایوب مالک و خطیب بندادی در کفاہ اور وہ وسم دست از مالک و اصحاب و شیخ وی از علماء  
 مدینہ تعمیر میان هر دوست کما فی البخاری فی کتاب الععلم و این پذیرہ کل شریل جزا و کو خواه سان و خوارست  
 و درین پاپ سجدیت و موقوف از علی و ابن عباس وابی هریرہ استدال اگر فته اند و لفظ شیخین است قرۃ علیها  
 و قرۃ العالم علیک سواد این الصلاح گفته صحیح ترجیح سلیع از لفظ شیخ است و قرۃ بر شیخ مرتبہ دوست استه  
 و تصنیف در فتح الباری بطب این نموده در بستان العدیین بعد احوال امام الک نوشته که امام الک خود بر کش  
 نیخوا اند تلاذہ نیخوا اند و خودی شنیدند و این تعمید بتا بر آن بود که در زمان ایشان جماعت از اهل عراق  
 قرۃ علی الشیخ راز و جوہ محل حدیث نبی شمر دند و سلیع از لفظ شیخ طلبی کردند بر اے ورق وهم اجماعت اکثر  
 علماء مدینہ و جمایر این روشن را اختیار فرمودند والا در قدیم نز و محدثین قرۃ الشیخ علی التلمذہ مردم و جمیون  
 چنانکه یعنی بن بکیر چهارده بار کتاب سو طار از امام الک لقرۃ الشیان شنیده استه ولا انباء من  
 حيث اللغة ولا صطلاح المتقدمین **جمعه الاجنار** لفظ اینا من جمیع اللعنت و صطلاح  
 متقدمین یعنی اجناس است پس چنانکه لفظ اجناری و اجناد و اسموع از لفظ شیخ استمال کنند پیغمبیر لفظ اینا و اینا  
 و اینا و اینا بر لفظ مسمی اشتیخ استعمال کردہ شود و بیان اتحاد هر دو درسته لغزی اقبال بیان نموده شد  
 بد انکه در جوان استمال حدثنا و اخبرنا در عرض اختلاف است این الصلاح گفته و خوده فی شرودح الافیة  
 که ابن سبارک و محبی بن حبیبی و احمد بن مقبل ونسائی و غیرہم ازان منع کردہ اندر زیر اکه ظاکر شر عقیقتہ نہست  
 که شیخ خود قرۃ است و زهری و مالک و سفیان بن عینیہ و کیمی بن سعید القطان و مولظم حجازیین و کوفیین

وغيرهم جائزگفته اند و همین است نذهب بخاری بجهت آنکه قرأت بشیخ گویا قرأت از شیخ است و صیرین و مادر و  
در دیانی از شافعی نقل کرده اند است که درینصورت سمعت گفتن یکم روا و ادعا شده اند و همین است مسلم و نسائی و حبشه  
ایش شرق و لکتر میثین جواز اطلاق اخبارها و عدم جواز اطلاق مذکور است و همین است نذهب امام شافعی و مصحاب  
و همین است شایع آن زیرا که در حدث اسعاشر طبعاً و مشاهده است بخلاف اخبار ملائمه که از عرف  
**المتأخرین فهو لا يجوز له كونه** گرد و معروف متأخرین چهارم وایشان لغظاً بنا مستعمل در  
اجازه هست مثل که عن ابن الصلاح گفته استعمال لغظاً بنا و بنا و رسیع از الفاظ شیخ قلیان است و اکثر  
استعمالش در اجازت از جاست شیخ است لاتهم فعرف المتأخرین للإجازة زیراً كذلك عن فیزورد  
عرف متأخرین برآسے اجازه مستعمل است یعنی بعد صدق چشم قال السحاوی ابن الصلاح گفتة فاذقال احدهم قرأت على  
فلان عن فلان او خود نک فظن برآن رواه بالاجازة استه و گویا این شمارت است تبیین نوعی از انواع متصدی بین  
هر از طرق تخلص بهم از لغظ شیخت و هم از باب ثبوت بشیخ بلکه قسم اجازت از جاست شیخ است ولیکن ابن الصلاح  
میعنی ذکرده که این کلام یک نوع از انواع اجازت است و این همه وسیعه است که ذکر رده است باسامی اینها  
بطريق معارف باشد و آن ذکر آنها بطريق تکرره است مثل فلان عن فلان و فران پس نامش نزد بعض مجتہدین  
در کتب اصول مرسی است کذا فی البراءان الام الحججین و عن عنتة المعاصر محمولة علی  
**الشمام** و عن غنة معاصر محمل برسام است یعنی اگر زمانه مصنعن و عن غنة عنه یکه است پر عنة ایش محمل  
بر سام از مصنعن نه کروه شود و سحاوی وغیره گفتة که عن غنة بر وزن فعلیه مصدر بجهل است نه موضوعی مثل بجمل  
و حمله و تسلیمه و عن غنة بصیغه اسم مفعول حدیث است که در آن گلک عن آیدخواه یکیاراید یا زیاده بر آن و نسبت  
میان مصنعن و میان هر یکی از اند و مرفوع عموم و خصوص من وجه است کما اینها در اولی تاں بخلاف  
غير المعاصر فالنها تكون عرضة بخلاف عن غنة غير معاصر که آن مرسی باشد اگر قریب مرسی برسام  
او منقطعه و یا متقطع باشد اگر صورت القطاعه در و موجود است فشله حملها علی الشمام ثبوت  
المعاصره که پر شرط حل عن غنة بر سام نزد چهار شهود ثبوت معاصر است مصنعن و عن غنة نسبت ایش نزد مسلم بن حجاج  
صاحب صحیح اشتر اطمیح شنیت و رقبول مصنعن بن ایشین ظن ثبت مصنعن و اتفاقاً بامکان العائد و اقتیصیر  
از آن بمعاصرت فرموده و در آن او عا، جماه کرده چنانکه در خطبه کتاب صحیح مسلم بسط میان نموده **الامن**  
**المدلس** فانهاليست محمله علی الشمام گرچه خصنه ای مدلس که محمل بر سام خواهد شد اگر بجهز  
عن معاصر باشد و حاکم حکایت اجماع بر آن گردد و گفتة الاحادیث المعنیه التي لیست فیها تدليس متصدی با جامع  
ایش النقل خطیب بندادی در کفا گفته اهل العلم مجموع عن علی ان قول الحدیث غیر المدلس فلان عن فلان نسبیم

معمول باز اکان لیقه و سمع منه انتبه ذکره السخاوهی و مفعه ملک در ما قبل سطور شده و قیل شیرط  
 فی حل عننته المعاصر علی السماع ثبوت لقا یکیمای الشیخ والراوی عن  
 **ولو مرّة ولحدّة لیحصل الامن فی باتی العننته عن کونه من المرسل المخفی**  
 و بعض لغته اندک در محل عننته معاصر بسماع ثبوت لقا شیخ راوی شرط است اگرچه کیا برآشید تا در باقی عقنه  
 از مرسل خفی بودن آن من حملکرد و دو این عبد الیم در قدر مرتکب خود لغته اجماع کرد و اندکی حدیث بر قبول  
 انسا و مغن و نیت خلاف میان ایشان چون اجتماع شه شرود و دران یافته شود عدالت راوی و لقا و محال است  
 و مشاهدت و برآرت او از تلیس و گشته که این قول مالک و عامله علم است و هو المختار بتعال العد  
 بن المدینی والبخاری وغیره هم‌امن النقاد و مین است مختار ترجیح عیت علی بن المدینی و بخاری وغیره باز  
 تقاضا حدیث تقاضا بالفتح و تشذیب قات بسیار سره کننده درم و دوینار را و سلم در خطبه کتاب خود بر فریقین در زیارت  
 اشتراط ثبوت لقا اشد انکار فرموده و مسبا الغلب بیار دران نموده و آبیو سفر سعائی طول صحبت میان هر دو  
 شرط نموده و اکتفا به ثبوت مجرد لقا نز کرده و آبوعمر و والی مقری سرفت راوی بر وہیت کرد از مردم وی عننه  
 شرط کرده یعنی راوی بالردیت از مردم وی اخون باشد و عیش بر سه ناد حدیث معن جمل اتفاقا کرده اند مرطلا  
 اگرچه راوی ملک نباشد پس متحجج بینو و تاک مولش بطریق دیگر ثابت نشود لتووی در تقریب لغته ونداعمر در وہی  
 ایاعل السلف انتبه و حکم آن مفتومه مشدوده شل عن عروده اان عایشه قالت حکم عن است وزر و جهود محصول بر  
 انتصال است و آبوبکر بر دیکی و احمد بن صبل و ابن اشیه حبیش بالقطع کرده اند گر و قوت ثبوت انتصال نزو  
 در مقدمه شرح سلم لغته صیحه ندیب جهود رسیت عراقی لغته و با جمله مواب انت که هر کس اسلام از تلیس است من و  
 صحابی و لقار وی نیز سرفت است پس حبیش محاکوم بوصیل است برایت که تعریف در وقت او این نمایدیان  
 یا بقال یا بذکر و سخوان از صنیع محمله سماع و عدم آن شیخ ای بیکیه زکریا الااضماری و رفیع اباقی شهء الفیض  
 ک حافظ ابو جعفر احمد بن احمد نیسا بوری لغته چون بخاری قال فلان یا قال لے فلان یا قال لـنـفـان یا ذکری  
 یا ذکر لـنـفـان و یا زاد فلان عن فلان گوید پس این از قبیل مجموع بر و جم عرض و مذاوله است این الصلاح لغته  
 و اتفاق و بجهود غالفة فی غیره بل الذی هترقران للبخاری انا یستعملها فی احمد الامرین اما ان یکون الحدیث موقوفا  
 ظاهر و ایکان رحکم الرفع او بکون فی اسناده من لیس علی شرط و ذلک فی المتابعت و الشواهد و قد عرفت ان  
 قال محمد لـنـفـان علی السماع و ما هنـا تستعمل غالبا فی المذکرة سخاوهی در فتح المغیث لغته ای خلیل کیک تصریح کرده باشیک  
 بخاری بخصوصه ایکان قال لـنـفـان و رذکر اکره مجالس و مساظر و میان الخصمهین هر یکند ای سعیل سروی  
 است پـهـکـوـ لـغـتـهـ عـنـدـیـ اـنـ ذـاـکـ اـرـضـلـ وـاـکـ الـبـخـارـیـ اـنـ سـعـ سـنـ سـلـانـ صـیـثـ کـذـاـ فـرـواـهـ بـینـ السـعـاتـ بـهـدـاـ

د همو تعاوں حسنج ریفنا اپنے و حافظ ابو عبد الله عبد الرحمن بن مندہ خلاف ازین کرد و گفته که قول بخاری قال  
اجازہ است و کذا قال ابو عیقوب الحافظ اثر روایتہ بالا جازہ و ابو جعفر بن محمد ان گفته که این عرض و مذاکرت  
ستخاوی گفته این همہ قول ناسدیده است زیرا که بخاری در صحیح خود کتاب الصدور حدیث ابی ہریرہ مرفوعاً اخراج  
منوده اذ انسن احمد کم فاکل او شرب الحدیث پس در این حدیث احادیث ائمه و محدثین حدیث را در تراجم خود ملطفاً  
لی عثمان ایراد نموده و چنین حدیث دیگر در کتاب التفسیر از صحیح خود از ابراهیم بن موسی اور وہ در این نوع مشتمل  
بیا هست و مصنف در فتح الباری وغیرہ تسبیح و تقدیر بر سمعالات بخاری را نموده و گفته و ائمای ائمای بخاری مذکور  
الصیغة اذ کان المتن لیس علی شرط فی محل موضوع کتاب کان بکون ظاهره الوقف اول فی اسند من لیس علی شرط  
الاجازج انته سیوطی در تدریب الراوی شرح تصریب نووی وغیره فی غیره گفته قول الحدیث قال لی فلان ام  
قال لتنا فلان و خواز لک کلهای مجموعه علی الاتصال اذ اثبت للتفاسیرینها و کان الراوی سالم امن التد لیس فانهم بعضی  
آن البخاری مدنس لقوله قال فلان ظن مرد و رفان برآتہ عن التد لیس ثابتہ ملاریب و مجرد اطلاق نہ الصیغة  
لیس بد لیس و کذا اطن این بن حزم الفاہری ان روایت البخاری بصیغه قال لیست بتصلیتہ الثالث  
**الاجازة - واطلقو المشافهۃ فی الاجازۃ المتألفۃ بهما تحویل** و طلاق شامقت  
در اجازت کلمقطدان منوده شود بطور تجویز مستعمل است یعنی مشامقت عبارت هست از مخاطب و روبرو  
بودن با یکدیگر بد و تن ملطفاً بجا زده و آجازه و حقیقت اذن در راهیت کردن است بدون قرات شیخ نیمیز  
و چکل لفظاً باشد چنانکه گوید حاضر اجزت لک این ترویی عین نہ الکتاب الذی حدثی فلان عن فلان و یا کتابت  
شلام حدیث بدرے غایب اجازه نوشته بفریضی اطلاق ایل حدیث مشامقت را در اجازه کلمقطدان کردن  
شو و مجاز و سا محبت است و صورت این اطلاق چنالت که سیماست که اجزت لر را یت مسمی عاتی شاهینی فلان  
او اما مشامقہ گوید در شروح الفیہ نوشتہ اجازة مصدر است اذ اجاز یعنی مصالح جزاً بود و او بالعن منطبق  
و یکیه الف را حذفت کردن و اجازه و در اصل کلام عربی عینی عبور و تقال و یعنی اباحت که قسمیم و جوب و ائمہ  
است آمدہ و عین همطابح بر این منطبق است زیرا کا اجازت اذن در را یت است لفظاً یا کتابت که مغاید اجازه  
عرفاً است و قطب قطبانی گفته که اجازة شنون از تجویز است یعنی تقدی و تجاوز زیر طالب علم از عالم استیارت  
علم او میکند و عالم او را اجازت ش میدهد و ابو عبد الله محمد بن عیید ابن الحجاج گفته کاشتفاقش از مجاز است  
پس کویا کقررت و سماحت اذ شیخ حقیقت است دعا دای ای آن مجاز و حمل حقیقت و مجاز بران حمل کرد و شود  
و اجزت شندی بمنتهی بخت فلاناً و متعددی بحروف جز مثل اجزت لر را یت مسمی عاتی هر دو لعل شده که حکای  
این اصلاح و لكن چه عرف لغتہ و مصلح اتحدی و گویون جرسیت پس پسین گفته شود ابخت لر را یت مسمی عاتی

کمال شنست کیمکه از آئینه حدیث شدست گفته اجازه راچهار کان <sup>شیخ و مجاز لمه و مجاز به</sup> و فقط اجازه کشرط  
 ندیست که مجاز لمه اجازه را قبول نماید کما قال الباقعینه و مذهب جهود است که روایت بان اجازت جایز است  
 و رأ الفقيه عراقی نوشت که قاسنه ابوالولید بامی بران ادعاه اجماع کرد و شعبه بن الحجاج و فیروز از آئین حاط حدیث گفت  
 که اگر اجازت صحیح شود حلقت طلاب نبایطل گردد و بحوالش ندیست که اجازت متلزم بطلان حلقت ندیست زیرا کار مرد  
 از حلقت تخصیل طریق روایت است و این طریق با اجازت حاصل گشت غایت مافی الباب اذکر را دی بالاجازه  
 ترک چیزی که کرد که اقوی از اجازت بود که آن طریق سایع است و گفته اند تجرب است که سایعین را اجازت  
 روایت بعض کتاب سیمیع بد هد و اگر برای سیمیع بد هد و اگر برای سیمیع بد هد و اگر برای سیمیع بد هد  
 له روایت منتهی چنانکه بعض شیوخ همین کرد و آن عتاب اند لئن گفته ندیست غایی در سایع از اجازت زیرا که همان  
 فارسی غلط می کن و شیخ غفلت میورز و یا غلط میکند شیخ اگر فارسی است و سایع غفلت می نماید پس این جهان  
 جبر بفات میگرد و گویم شرط در اجازت اهدیت است پس جبر کامل با اجازت ندیست اگر صد اجازت باشد و مجاز  
 ارجمندین اجازت صحیح باشد در مسنا و شرح و سیمیع از این نوشتند و خود فی کتب مده الفن والمحاذله  
 المكان عالماء ای بانی الکتاب قبل الاجازة تضم الاجازة یعنی اذا اخبرنا بکتاب الشکرة شنلا لاحد  
 فانخان ذلک الشخص عالمائکتاب الشکرة قبل ذلک بالمطالعه بقوعه نفسا در باعانته شردم او خواز ذلک ولكن لم یکین  
 له سند صحیح تغییل بالبعض فخر تضم اجازت مداران لم یکین ذلک بل یعنید علی ان تبطاع بعد الاجازة و یعلم انک  
 کسانی زمان المحن ذلک الاجازة مجنب قبل اجازة بترک استه و در جواز اجازة مطلقه جماعتی از ای حدیث و فقه و  
 اصول اخلاق است که اند امام شافعی در قوله بعدم جواز دوی رفته چنانکه صدیش بیسم گفته فاتحی علی الشافعی  
 سن کتاب شدست و رقات من سیمیع غفلت را اخیرا می فعال اقوه ممکن کما قرأت علی و کرز قرآن استه اون لی فی  
 الجلوس علی فقرت علی و کذا اعمال بن الحاسم سالیت المکان عن الاجازة فقال لا ارما اسمايریدا احمد بن القیم <sup>لهم</sup>  
 الیس و حمل العلم الکثیر ذکر السخا وی آبن الصعلان دیغیره گفت یکن آنچه بران عمل مستقرشده و جایزه مل علی مداران  
 اگر دیده اند صحت قول با اجازت و صحت روایت بدان و وجوب عمل بروایت اینهاست اگرچه اهل ظاهر بر عدم  
 و جوبش میکنند و این زعم باطل است زیرا که در اجازت قادری در اقصام متفوق به و فلت بدان ندیست استه  
 سیمیع و تغییر آدان گفته اد عی این جبر الاجماع علی اذن لیس لاحدان نقل حدیثا عن النبی صلعم المکن له به  
 روایت دلو بالاجازه فهل یکون حکم القرآن ذلک فلیں للحدان نقل آیتی او ای قرآنی المفہوم علی شیخ زم ارنے  
 ذلک خلا ولذلک وهم اس جیش ان الاحتیاط نهاد انتاظ القرآن هشدرن نے انتاظ المحدثین ایضا مخون  
 ان نقل نے العدیث المیس منه او تیغول علی اینه سلام المیس و القرآن محفوظ شنایق ستد او فیض مبارکه الفاظ اینه استه

و آنچه معلوم شد که اخذ اجازت در حدیث ضرور است نیکن دل استحباب آنست برای اتفاق سدلر نتا و  
 انواع اجازه چنانکه ابن الصلاح ذکر کرد و هفت است و عارفی در الغیره نه قسم بیان نموده و میان الرائع  
 المکاتب - و کذ المکاتب فی الاجازة بهما پیشین اطلاق مکاتب و راجازه بدان بطور شعر ز  
 مستعمل است حاصل ذکر مکاتب عبارت است از کتابت حدیث از شیخ بوسے طالب پر اینست که هر راه وی اجاز  
 برده است که بیانه و اجازه مکتب بکاتب هفت است که کتابت اجازه کند فقط بد و کتابت حدیث پس اهل حدیث شکل  
 مکاتب برای اجازه مکتب برای اجازه او ساخته نمیکنند پس در صورت اجازه کتب الی او الی فلان او اخراج اکتابه او فی  
 کتابه بجا است و هو موجود فی عبارت کثیر من للتأخرین بخلاف المتقدیین فالله  
 انت ای طلق فیها فی المکاتب الشیخ من الحدیث الی الطالب سوا عاذن لدر فی روابیته  
 امکا و مکاتب در عبارت الکتابه این موجود است بخلاف متقدیین که ایشان هلاق - مکاتب هر جزو را پیش از  
 احادیث بسوی تکمیل نموده تکمیل اعم است از انکه شیخ الفضام اجازت در و هفت کرون حدیث تکمیل را داده  
 یا زیرا که قلم احد اللسان پیغام است ولہذا ایغایت بکتابت حرام است مثل حرمت آن بزبان و آین یک نوع از دو  
 نوع کتابت است که مجرد است از اجازه قبیلی در شیع بخاری گفته مکاتب عبارت است از کتابت شیخ بسوی  
 طالب چیزی از حدیث خود و آین دو گونه است یکی مقردن با اجازه و دیگر مجرد و ازان و در محبت روایت به  
 قسم ثانی اختلاف است و شهور دران جواز روایت است بدان شاپیشین گوید کتب الی فلان غالباً شناز کذا و  
 بعض گفته اند بایز است حدثنا و اخیراً درین هر دو نوع کیا طبی اگفته کتابت مقرر بآجازت بمنزله کلام است  
 و تحضرت صلم خیلک تبلیغ حاضرین بخطاب میکند تبلیغ غائبین بکتاب میفرمود و بحالین خود مکانی میزشت  
 و مکانی میاصد میفرستاد انتبه و احادیث مخرج به بطور مکاتب و در صحیح مسلم بیارست و در صحیح بخاری روایت  
 با کتابت بجز موضع واحد در کتاب الایمان و نذر و ریاست چنانکه گفته کتابت الی محمد بن بشار استه که اینها اذ  
 کتب الیه بالاجازه فقط در صورتیکه شیخ بوسے تکمیل کتابت به اجازت کرده فقط بد و کتابت  
 کتابت اجرا دیش مردی خود پسندی تکمیل نماید پس اطلاق مکاتب بران درین شایاند گوییم اوی ایست که میزد رکتابت  
 فقط با اجازه نماید پس پیشین گوید اجازت لمردیان و مسروقاتی بد انکه نزدی در شرح سلم در حدیث کتابت و  
 صلم بدمی هر قل وغیره و پیشین سعادی در شرح الغیره نوشت احسن در کتابت آنست که اینها بعیش خود نماید  
 بنابر اقتدار اینی صلی اللہ علیہ وسلم پس بعد تکمیل گوید من فلان بن فلان الی فلان و در مکتب بذکر  
 فلان عن فلان سبند مستدل را پیشی صلم ماید و بعد از سوت سناد و کفر متن حدیث بکند و اگر ایست اینکه مکتبه  
 کرد پس اکثر علماء بعیش از اکبر و دهنسته اند و امام احمد بن حنبل محب میزشت که چون خود رسید بزرگ نمیکند

کم توب الیه را مقدم بر بخار و آن اعلی امام محمد خود بران بود که ابتداء اسم کتبه بایه خواه بکیر بود یا صیفی بنینه و دنیا بر  
 تو اوضاع طبیعیه در خلاصه کفته و سیفی فیه خط المکاتب و شرط بعضیم النبیه لان الخطایش به الخط و هر ضعیف انتهی گویند  
 امام ابوحنیفه شرط اطمینان کرده بنا بر اعتقاد از زیر اکاذیب اغلب این که کتابت غیر مارون از خط باشد و نزد اکثر شهادت  
 بران شرط طبیعت بنا بر القياس نادرست قال ابن الصلاح الخامس المناوله - و اشتراطوا  
 صحت الروایه بالمناوله اقتراها بالاذن بالروایه در وقت روایت بمناوله اقران  
 او با ذن بر و هیت شرط کرده اند و مناوله در لغت عرب معنی عطیه است و از بخاست حدیث قدر موئی و خضر  
 علیهم السلام که هر دوی در صیحه بخاری و غیره است فخلوهم با غیره نول است اعطاء واجره و در صلح عبارت از عطای خیم  
 طالب را چنین که از مردمیات خود با اجازت خوش بدان هر چیزی باشد یا کنایه و این نیز دونوع است یکی تقدیم  
 اجازت و دویم مجردا زان و هی اذ احصل هذ الشرط ارفع النوع اجازة لاما فیها  
 من التعیین والتخصیص و چون این شرط اقران مناوله با ذن حائل شد ارفع النوع اجازت  
 باشد زیرا که دران تعین مجاز به و تخصیص مجاز است در شرط وهم القیه نوشته که هی در این سلیمان بخاری است در  
 ثنا الحجج لکم ان رسول اللهم حکم کتب الامیر سریکیت با دقال لا یقره حق تبلیغ سکان که اذن اخذ افلما عین ذکر المکان  
 قراءه علی الناس و امرهم با مرتبه صلعم و بخاری احتجاج گرفته باین روایت صحت مناوله و سکایه و صوره همها  
 ان یدفع الشیخ اصله او ما قائم مقامه للطالب و صورت مناوله احیان است که شیخ کتابه که اصل نوع  
 است یا آنچه قائم مقام اوست یعنی فرع مقابل پسنه نیز نقوله مقابل ای قبل سام خوب تبین بده او بیحضر الطالب  
 اصل الشیخ را اکمل تبین کتابی که اصل شیخ است بطریق شیخ بکمال و شیخ دران تا میگند و درین تا می عارف  
 متینقط باشد و آنرا دیده باز طالب دهد و یقین لد فی الصورتین هذه روایتی عن فلان  
 قادره عنی و شیخ تبین بداره و صورت مناوله بگوید نه ده روایتی عن فلان فار و عنی او نیاز است  
 او اخبرت لک روایتی و این نوع اخیر را عرض مناوله نامند و اول را عرض القرۃ تاکہ بیان هر و تبین خلاشود  
 قال ابن الصلاح و شرط این ممکنه ایضًا منه و شرط او آنست که شیخ تبین بکمین و قدرت بران نیز  
 بدینه چنانکه در صحت روایت بمناوله اقران او با ذن بر و هیت شرط کرده اند همچنین تکمین شیخ طالب را ایضا  
 خود یا بر فرع مقابل با صلن نیز شرط کرده اند امتأ بالتمیل او بالعاریه لینتقل منه و مقابل علیه و  
 الا ان ناوله واسترد فی الحال تکمین یا بطور تکمین یا بطور عاریت باشد تا که نقل لزد و مقابل با او نماید  
 و اگر شیخ سامع خود را تبین دهد و باز آنرا از وسے فی الحال ستد و تکمین و برای ازان نند پس اگرین هیل با  
 مقابل بر کم موثوق بر فحشت هم است باید در و تکمیل اور اجازت باشد فلا پیش از ارفاقیت تکمین فحشت

این نوع از هایقیت بود بلکه دون امسیت است لکن لحاظ زیاد که مزینتی علیه لاجازه معینتی نیکی این مثابا را فضیلت زیاده است برگذاشتیکه مجرم در اجازت است و مجرم از مناوی است و این مناوی همچنان مساع است در قوت زرد محمد بن قدیما و حدیثا و زوجات از ایام نفه و حمل خط از درجه سالع است صحیح همین است و هی ان یجیزه هم بروایت کتاب معین و یعین لد کیفیته دوایند لدر و صورت اجازه معین چنانست که شخص اجازت و بد طالب را برداشت کتاب معین و یعین کیفیت روایت برای وسیله شناسانه شکار گوید اخراجت لک روایت النجاشی عن قائل این شیر و اذ ادخلت المناولة عن الاذن لم يعتبر بهما عند المجرم و چون مناویت مجرم از اجازت باشد روایت بدان نزد جمهور غیر عقبرست و صورت شنایانست که شیخ تلمیز را کتاب بده و گویند بهم ساعت منشان و بین قول اتفاقاً نماید و نگوید از روه عني و این نزد جمهور از فقها اهل صول صحیح نیست و بد جرم النجاشی و ابن الصلاح والنووی و هر که از ایام حدیث این را چنان داشته باشد بر این عقلاً عقل و هنوز در این عقل و فهم ملوك است خصوصاً در زمرة محمد بن سیکن قدیم الایام معمول علم اسلام بوده ام است و هنوز در این عقل و فهم ملوك است خصوصاً در زمرة محمد بن سیکن در دیار سپاه پیغمبر حکومت اسلام مفقود گردیده امر و از صدق یکی که از هزار اند که با کتاب علم دین نیشی به په و از نزد والکثر نیون عقیقه را تحال همی سازند و قبل از بین خبر بر ته اتفاق و حصول اجازت از مشایخ اعیان باب آالمیت مفتوح ساخته هنگام جمال با اقران برپا کی شند و علت غالی انتصیل علوم نزد ایشان همین مرسم است پس بن در برای اتفاقاً نماید و مشارب خود و سرت تسلیک با حدیث بجزیه همی زند بدان انکه فهم معانی آثار بطریق این شیوه کرد و باشند و نمیداشند که بغیر عرض کشیب حدیث بر شایخ این فن شرایط و حصول اجازت تهی اسطاله این دو این بدان اخذ طریق است لال از علماء این نجیب سوی عیتی بخند و در اظر عوام هم چنان این است لال بدینه اعلی ماشند اما در اظر و نشمنند از از ترتیب اتفاقات و لحاظ است آبوعلی شفیع لفته لوان رجا فهم علوم کلیما با سلطان القلا بیان نیبله الرجال الابulum والشادب من شیخ ناصح لسخ و مدد و راقیان **۵** امد عیا علماء و میس بقاری: کتاب اعلی شیخ بیبلی الحزن: ذات عیان الدین یو ضخم مسکلا: بلا بجز ما بعد قد کذب الدین: و ایان ابتغا العلم و عن علم کم و قد مصلح لیل و نیز مرجع من اعتبارها الی ان مناویت له ایا هایقیم مقام انساله الیه بالکتاب من بلد الى بلد و بعض اهل حدیث ایل سجراز ایقیم مناوی شده اند بدینیل انکه مجرم مناویت شیخ تلمیز را فایر قام ارسال نکن و بیوی اوست از بلده به بلد پایین طرقی که شیخ بوسے طالب چنین برگزار و جذباً فلان و نیک گوید اخراجت لک اکباتیه لک و خود لک مناوی لفته و صورت شنایانست که شخصی زو شخصی مگر مشکله ای نورشیه ای و که در این ذکر حجتیه باشد ایل سکو آنگو یعنی ایامی شناسی توین کاغذ را وی گفت ایان می شناسم این قرض برآست بدای فلان پس بشنو و آنرا پس انکار از وسیمه نماید ایل درین دین و پر ایمی سر زکه بجهیز ای

وی پر عرض خود شما و بران بد مرد با اگر و میرا اجازت در راه و دین نداوده که از هب الیه الاله وغیره من اهل المختار  
وبه قال اصحاب الشافعیه و اذ اجازت في الشهادة بدون اذن المقرفه الرواية من بالله ول ائمه وقد ذهب  
إلى صحة الرواية بالكتاب الحجرة هما جماعة من الائمه وجماعة از آئمه حدیث بوسے صحبت روایت  
بکتابت که مجرد اذ اجازت باشد رفته اند و به قال ایوب السختیانی و لیث بن سعد و مقصود بن الحارث و ایوب المنظر  
سعالی کتابت مجرد اذ اجازت راقوی از اجازت مجرد و اذ کتابت شرده فا لابن الصلاح ولو لم يقتن  
ذلك بالاذن بالرواية اگرچه قدر اذن با اجازت با اذن با اشارة و مگر بکشیخ طالب اروهه عنی و بعض علما  
صحبت کتابت مجرد و راسخ و شرعاً اذ اشارة و مجرد تجاهدی انتقد زبب ایوحان بن القطان از انقطاع الرواية  
با لکن ایهه الجھوده و کون المعجز الاول کانیهم التقویه ذلک بالقریبیه گویا که ایشان درین امر اتفاق برقیه  
شوده اند و آن آنست که فایده و در ارسال کتاب بدون اذن بر و هست بی فایده است پس چنانکه و هست یعنی  
مجرد اذ اجازت صحیح است چنان معاول است بایزد و اخیراً پیش و هست دلائل گرفته از محوزن بکتابت عایشهه ضمی فضی  
بسوی ایمیر معاویه حنبل ترمذی در ابراب الرزبه اخراج شنوده کتب معاویه ایی عایشة ایی ثابت ایی کتابات توصیه فیه  
و چنانکه علیه قال نقابت عایشة الی عویی سلام علیک آما بعد فاعلی سمعت سول اصلی اعلییه و لم یقول  
من تمس خدا عالم سخط النبی که اندلی ای الناس و سلام علیک ایتیه پیک کتاب مجرد اذ اجازت است و  
تجاهدی گفته و هست دلائل للنجاری فی صحیح فی کتاب العلم بنج عثمان رفع العذر المصالحت و هست دلائل نک  
واضخ لایل المکاتبیه لاصحوص الجھوده عن الاجازة فان عثمان امرهم بالتجاهد علیه این نک المصالحت و مخالف فیه  
عداشه و هست فعاد من بعضه المصالحت اما هب شیوه سنا و صوره المکتوب فیه ای عثمان لا عمل ثبوت القرآن  
فانه من و از عند هم و دیمیعین اینجا عا و انفراد احادیث وارد بطور رکا تبه تایبعین از صحابه و روایت غیر تعالیین از  
تایبعین و عویان بسیار است و لم یظاهر کی فرق قوی بین مناوله الشیخ الكتاب للطالب و بین  
ارسالهه ایهه بالكتاب من موضع احراء اخلاق کلا من هماعن لاذن و میان من ایهه  
شیخ کتاب ایهه طالب و میان ارسال شیخ کتاب رایبوی تلمیذ اذ جایی بجایی دیگر چون هر واحد از  
هر دو خالی اذ اجازت باشد فرق قوی ای اراطه همراه شده طریق صنف تنویر میان هر دو هست زیرا که ظاهر ایت  
که فایده از ارسال کتاب و معاوله اذن بر و هست است ز مجرد اعطی کتاب یکن اینقدر است که در کتاب شیخ  
ارسال آن بسوی طالب قریب قوی است بر اجازت بخلاف معاولت کتاب که آن در بدرا باشد عینی در شیخ  
بخاری گفت ای المیا و لذ المکاتبۃ المقویة نیزه بالاجازة فقد سوی البحاری مینه و بحیث قوم المذاواة علیها الحمدیں  
الشافعیه هم بالاذن و میان المکاتبیه قد چوی جماعتیه من القضايا المطلقاً الاخبار فیها و الاولی ما علیه المحققون هست

اشتراط ذکر آنسته این الصلاح گفته در ویا عنابی عمر بن ابی جعفر بن محمد بن ایشان بوری قال سمعت ابی رقیل  
 کل ما قال التجاری قال لی فلان فهو عرض و مناولة و مذاصله بعید عن الاشعار بالاجازة و هم نیما اذ اسما  
 منه اک استاذ محب و اجاز لمارواه انتبه و پیش از این مذکور مطرود شده السادس الوجایزة  
 وکذا استره طروا الاذن فی الوجایزة و چنین در وجادت اجازت بر و همیش شرط نموده اند چنانچه  
 در صحبت روایت بمناولت اقرانش باذن بر وایت شرط کرده اند و وجاده بکسر زاده صد و جدید و جد  
 است و این صدر نولد خیر سمع از قدما عرب است بعینه اکه اهل صلاح تولید قول خود که وجاده است در پیش  
 اخذ علم از صحیح بد و سماع و اجازت و مناولت کرده شو و نموده اند و این دلوهم است حدیث پیش  
 پس اول این است که گفت وهی ان یجده بخط بیرون کاتب و این چنست که شخصه در مایه خط یا کتاب  
 بخط شخصی که کتابش معروف باشد و در این کتاب احادیث باشد که روشیں میکند و از این واجدان  
 شخص ماعت ذکرده است و دا وزوی اجازتی دار و فیقول وجدات بخط فلان پس این وجد  
 میگوید وجدات بخط فلان او قرأت بخط فلان عن فلان و سوق استاد تابعیت حدیث نماید و این در سند  
 امام احمد بحق ضبل بیار واقع است که پسر شر عبدالمیکی گوید وجدات بخط ابی حذفی فلان و سوق حدیث  
 کند و در شروع الفیه نوشته که عمل بین وجاوه قدمیا و حدیثی است امده و این از باب مرسل است ترا مکل شوی  
 از اتصال دار و لعله وجدات بخط فلان و مراد از مرسل عم است ز بعینه اکه مقابله مطلق و منقطع است از این  
 مرسل یعنیست بکار اعلی است و بعضه گفته اند که این منقطع است و این نیز مستعمل در منع اعمت کویم  
 بعض از شیان تدیک متعدد و این تدیک تسبیح است الگر موهم لقا و سماوح ازوی شود شلا کیک کتاب ر بخط  
 شخصی یافته و در این عن فلان یا قال فلان گوید قال ابن الصلاح ولا یسوع فیه اطلاق اخبار فی بخط  
 ذلك و جائزیت در وجاده اطلاق لفظ احریل بجهود وجادت زیرا که وجاده حکم لقطع دار و متعدا  
 و حذفها و اجزئه از متصال است کلا اذا كان له مذ اذن بالرواية عنه مگا اکنکه واجد را بجز وایت  
 کتاب از این شخص که صاحب خط است اجازت باشد گویم این وجاوه در باره کتب متعدد صحیح علم حدیث  
 است و اما در حق دیگر کتب علم پرلا بد است از حصول ثقت بران و مرفق است او بر وایات صحیح ثابته خوب و در ترتیب  
 احادیث ولا بد است از اذن در روایت در وجادت و بد وون اجازت شیخ لاپی هدیه نمود و بعض فقهاء  
 را اذ کتاب خیر مشهور و متداول در این علم منع گرده اند و بر و همیش این کتاب و لوثق ندارند تا با صحیح داد  
 تسلیم پرسند بلکه جرم در وجادت محضی عدم اقامه مسلسله مناوله کشدن باب تحریه و تصحیح است  
 و اطلاق قوم ذلك فخلطوا و بعضه اطلاق حذفها و اجزئه ابد وون اجازت در وجاده جائز دارند

و لیکن فاعلش رامندب پیغاییظ کرده اند و قول دیرار و کنوده اند تا صنیعیا خاص گفته ان لا اعلم من لقیدمی این باز  
 الفعل فیضه نداک و لاسن عده معدل سند اینه و آین هم و تیست که و ثوق داشته باشد به آنکه این خط یا  
 کتاب اوست چنانکه در کتاب تیست و متصرن با جاوزت نیز باشد و آن و ثوق و اجازت ندار و پس چنین بگوید  
 بلطفه عین فلان او وجدت عن فلان او قرأت نه کتاب اخیری فلان این بخط فلان او نه کتاب ظرفت  
 آن بخط فلان او نه کتاب تیل آن بخط فلان و سخوان از عبارات که مجاز حال و تفعیه باشد و تضنه عدم خبر  
 کذا نه الفیه الحدیث و شروع السایع الوصیت بالکتاب - و کذ الوصیت بالکتاب  
 و چنین شروع با ذهن کرده اند و صیت بکتاب شش شتر اطلاع جاوزت پر و هیت در وجادت و هیان یحیی  
 عند صوره او سفرم بشخص معین با صدر او با صوله و این چنان باشد که راوی نزد سوت خود  
 پادقت اراده سفر را سخن مین و احمد باشد یا آنکه و صیت کند با صلی با صول خود از حدیث بالکتاب باخواه  
 فلان کتاب را که رو هیت می کنم از من رو هیت گن فقد قال قوم من الایمه للتقدیمین بجهله آن برو  
 ملک الا حصول عنده مجده هذه الوصیت پس قوی از آنکه صلف موصلی لجھیت رو هیت آن کتاب  
 موصلی پر داده اند و گفته اند و هست که موصلی که کتاب مذکور را از موصلی بچردا مین و صیت رو هیت خایر داریں  
 راشابه ناوله و اعلام در امر رو هیت داشته اند آین ای الدلم گفته رو هیت بوصیت نهیب آنکه این پیش  
 است و تا صنیعیا خاص گفته این طریق مردمی از صلف است بنابر آنکه در فرع کتاب موصلی به برآمده ایم  
 که نوعی از اجازت است و مشابه است آن بعرض و مساواه است ذکر السخاوی و اینی ذلک الجھو  
 ای ایکان لم منه اجازه و جمیو این ایکان کرده اند گذا که موصلی لازمه موصلی اجازت باشد و وجه اینها  
 جمیو رهست که و صیت بالکتاب را زنگیل تحدیث است زاجمالا و ز تفضیل و ز تضنه عین ایام تصریح گذاشته  
 است این الصلاح گفته و این بعید است بلکه زلت عالم است گذا که مراد و می رو هیت آن کتاب از وی طبق  
 وجادت باشد الثامن الا علام و کذا الشیخ هو الا ذن بالرواایت فی الا علام و  
 و چنین شرط کرده اند اجازت پر و هیت در اعلام چنانکه در صحت رو هیت و صیت بکتاب اذن شرط  
 منوده اند و اعلام کسریزه مصدر را اعلام است و هموان بعلم الشیخ احد الطلبیه بانی اردی  
 الكتاب الفلاحی عن فلان و این چنان باشد که شیخ از طلباییکه را آنکه کند که من کتاب فلان را  
 از فلان گم رو هیت کنم و بین قدر انتشار کند و نه کوید ارزو یا سخوان فان کان الله منه اجازة اعتبر  
 پس آن طالب را شیخ اجازت باشد و هیت بدان معتبر باشد و لافلاع بذلک و آنکه  
 را شیخ اجازت نیست پس عذر ایشان این اعلام نباید و نهیب در خلاصه گفته اختلاف کرده اند در جواز روت

بیکر و اعلام نزد بسیاری از اهال فرقه و حدیث و اصولی و اهل ظاهر و دهت باین نسخه جایز و شرعاً اند و صحیح است  
 که در دهت بیکر و اعلام جایز نیست و برقطع بعض الشافعیه اختاره المحققون نزیر اکار گاه است ان کتاب سماو امی باشد  
 اما اذان در روز تئیش نمیدهد بنابر خلاطه که در مردم و می یاد طالب میداند لیکن عمل بآن صحیح است اگر سندش نزد دو  
 ثابت شده نزیر اکار در مردم و می صحیح در نفسه کافی برای علی است پس متوجه قفت باذن در روز تئیش بناشد و اگر  
 شیخ طالب را بعد از اعلام منع از روز تئیش کند و گوید لا تردد عنی پس نزد و بعض طالب هرینهم ابن حیج و ابن حبان  
 روز تئیش از آن شیخ جایز است نزیر اکار اعلام نمی کی از طرف صحت تحملت بدان و اعتماد بر آن در روز تئیش کردن از آن  
 شیخ بآن است پس نفع از روز تئیش بعد و قوع اعلام غیر معتبر باشد و ای نهاد هب القاضی عیاض کا لا جائزة  
 العامته في الحجاز لدر حقائق اعتبر بآغازه عام در حجاز که طالب است بناشد على الاصح چنان همان اعتبار  
 اعلام مجرد بدون اجازت معتبر نیست کافی في الحجاز بدنه در جازیه که حدیث است فانه لا يعقر في غير صالح  
 کوئی مصنف از بجا شروع و تفصیل انواع اجازت نموده کان يقول اخبرت لمجیع المسلمين او ملاد که  
 حیویت او کا هل الاقليم الفلاح اولا هل البلدة الفلاحیة و صورت تعمیم اجازت در حجاز  
 چاشت که گوید اخبرت از لیغت اجازت دادم همیش مسلمان ایا هر که در زمانه حیات مراد ریافت برازی برای  
 خلانی یاری اے اهل بلده خلانیه یاری می بود دین یا هر که لا الہ الا عدک فتنه و درین اجازه عام خلاف است بجهت  
 از متباخرین آنرا بایز و داشته منهم الخطیب ابو الطیب الطبری اخطیب ملکهار و ادشتیه پس اگر مقید بصفت  
 خاص شود شلاگو گوید اخبرت مسلمانین اهل فتوح اسکندری اوی تسبیح بآش و تحبت خطیب ابو بکر نجد ادے  
 آشت که اجازت و تحقیقت اباحت مجیز برازی مجاز نه است بآنکه از دو می روایت کند و اباحت برای عکفت  
 و غیر او هر دو صحیح است تحویل گفته و مسن محمد كذلك المالکیه و ابو یوسف و محمد بن الحسن قالوا دمنی جاز الرافت  
 منهم فهواحت به و قلصه ابو الطیب طبری آنرا برای همیش مسلمان هم بود دین نزد اجازت رواد داشته و دیگر ان من  
 کروه اند و همو و این نسخه اخیر که اجزت لام للبلدة الفلاحیة او اخیرت طلبته اعلم سید کذا اقرب الى الصحيح تقریب  
 الا الخصار نزد دیک تربیو س صحیح است از هجت قرب اصحاب تاضی عیاض آن گفته انهم اختلفوا في جراحت  
 ذلك ولاده است منواحد لام مخصوص و مصروف لقولها اخیرت لا ولا فلان او اخواه فلان و این اجازت عینی  
 برای همیش است و کذا اجازة للجهول و چنین هم معتبر است اجازت برای جهول شلاگو گوید اخیرت لجه  
 من انس سمعو عالی و ای اجازت بجهول باشد مثل اخیرت لکن هم سمعو عالی کان یکون میهمان امشیا جایز از کم  
 باشد و در بعض شنو کان یقول بهم اوه تحقیقت یعنی مجبر بطور ابهام گوید اخیرت بعض الناس او مجاهدة النیاس  
 و مثال کتاب بجهول چاشت که گوید اخیرت لک ان ترددی عینی لایا لبسن و مجیز و دهت چند سخن هر و فرد

پس هر او محیر معاومن نیست که کدام کتاب سنه مراد داشته و این قسم اجازت باللس است و چون گوید اجزت لک در حق  
 کتاب بالسنن لایلی داده او اخترت لک ان تزویی خنی کتاب السنن الدارقطنی او البیهقی وغیرا پس این اجازت صحیح شد  
 او مدهشلا و می اجازت بطور اجمالی یا باید جعل باشد مشاهد گوید اخترت محمد بن عبد العزیز الصفاری ودر  
 وقت جماعت مشترک درین اسم باشد و مراد محیر معلوم نباشد و معرفت محیر فایده زفع ابیهان نمی سخشد بلکه  
 آنکه محیر نیز معلوم گردد که مراد محیر به فلان کس محمد بن عبد اللہ است بو جیکه البیاس مرتفع شود پس ظاهر صحیح این  
 قسم اجازه است و تفرق میان بهم و مهل است که بهم ااسم نمذکور نباشد در بعض روایات یاد رجیع آن بخاطرا  
 یا بنا بر شیوه و نحو آن و محل را اسم نمذکور باشد لیکن در اثبات باشد کذاف شروع الالفیة و کذالا اجازه نه  
 لـ <sup>له</sup>  
 للمعد و م کان یقول اجزت لمن سیول لفلان و چنین غیر معتبر است اجازت برای مقدم  
 مشاهد گوید اخترت لمن سیول لفلان و درین خلاف است خطیب بغدادی وابی عیاد الفرات الجیسی وابی نظر ابن  
 الرحمان الشافعی وغیرهم آنرا جایز که شفعت از نزیر یا کام اجازت اذن است در روایت پس صلاحیت برای مقدم  
 نیزدار و قد قیل ان عطفه عـ م وجود حکم کان یقول اجزت لک ولمن سیول لک و  
 ابو بکر بن داد و سجستانی وابو عبد اللہ بن مندہ گفته اذ اگر محیر نزد اجازت عطف بر موجود و کند نزد عدم مشاهد گویند  
 اجزت لک ولمن سیول لک صحیح باشد از عدم مجردة نه و مهابت این مثل وقت بر عدم و م خطیب از صحاب  
 امام ای حنفیه و مالک حکایت کرد که ایشان وقت بر عدم و م جائز میدارند مطلقاً اگرچه اصل وجود وقت ایقاف  
 نباشد مشاهد گوید وقت نذر علی من نیول لفلان گرچه تو فرش بر فلان نباشد پس لازم آمد ایشان را جواز اجازت برای  
 عدم و م مطلق از نزیر یا کام اجازت اوسع از وقت است کذاف شروع الالفیة و کا اقرب عدم الصحة  
 و اقرب عدم صحبت است چنانکه در صورت عدم عطف است نزیر یا کام اجازه و حکم اخبار است فی الحجر پس نکره اخبار  
 برای عدم و م صحیح نیست همچنین اجازت نیز برای عدم و م صحیح نباشد و این بجای از طرف جمهور است ابن الصلاح  
 وغیره گفته این اجازت را اگر اذن فرض کنیم باز صحیح نباشد چنانکه وکالت برای م عدم صحیح نبود و لوقوع فی حال  
 تبعذربیها ای اذون فیم ای اذون را نشته و کذالک اجازه نموجود او ملعون علقت مبشر است  
 الغیر کان یقول اجزت لک ان شاء فلان او اجزت لمن شاء فلان و چنین غیر معتبر است  
 اجازت برای م موجود یا عدم و م که هر کیم اذن علقت کرده باشد بشرط اراده غیر مشاهد اجازه موجود و  
 معلوم گوید اخترت لک ان شاء فلان در عدم و م اخترت لمن شاء فلان گوید کان یقول اخترت لک شائت  
 آنکه چنین گوید اخترت لک اشئت چنین اجازت صحیح است نزدی گفته و تعلیق اجازت جمالت است پس  
 بفلان ادست و به قطع الشافعی وابو حنفیه و مالک در وقت هر دو قسم را جایز داشته و شافعی اجازت شفعت در

رواية زرداو زیرا که در ثانی تعلیق اجازت بسیست فلاں مین است انتہے آین الصالح گفتة و قیمیل غذاک ایفنا  
بایفیها من للتعالیق بالشرط فان ما یفسد بالجها التوفیف بالتعالیق هله اعوٰن عند قوم انتہے و ههذا عمل الاصح  
فـ ذلک و این عدم اعتبار اجازت بـ ای با اصـم است درجـع اقسام اجازـت سـخاوـی گـفتـه قال بعض المـتأخـرـیـز  
ذـرـمـ منـ الجـواـزـاتـ قـبـلـ الرـادـیـتـهـ فـیـ تـعـجـبـ حـورـهـ لـلـنـوـعـ مـیـشـخـصـینـ فـیـ رـسـنـدـ منـ غـیرـ دـاـسـطـهـ وـ الـاقـتـیـ وـ الـادـرـاـکـ  
عـصـرـ وـ شـلـ بـعـدـ غـیرـ مـقـوـلـ وـ سـاقـطـ عـنـ درـجـةـ الـاعـتـبـارـ دـلـمـ نـزـولـ حـجـجـ بـسـتـشـنـاـنـ بـ الـصـورـةـ وـ عـلـیـ کـلـ حـالـ هـبـوـ مـاـ تـقـرـ  
بـ الـرـوـاـتـهـ وـ قـدـ جـعـرـهـ الـرـوـاـتـهـ فـیـ جـمـعـ ذـلـکـ سـوـیـ الـجـهـوـلـ مـالـمـیـتـیـانـ الـرـادـ مـنـ الخـطـیـبـ  
وـ حـکـاهـ عنـ جـمـائـعـهـ مـشـائـخـ وـ خـطـیـبـ بـنـدارـیـ رـوـمـیـ وـ جـمـعـ اـقـامـ اـجازـتـ وـ دـاشـتـهـ سـوـایـ مـجـمـولـ تـاـ  
اـنـکـ اـنـ مـجـنـیـرـ تـیـبـنـ مـجـنـیـرـ وـ مـجـازـلـ ظـاهـرـ شـوـرـ وـ خـطـیـبـ اـیـنـ رـاـ حـکـایـتـ اـنـ جـمـاعـتـ مـشـائـخـ خـوـدـ کـرـدـ وـ هـنـمـ اـبـنـ سـرـ  
الـجـنـیـلـ وـ اـبـنـ عـرـوـسـ الـمـالـکـیـ وـ رـشـیـجـ الـفـیـیـ کـفـتـهـ وـ حـجـتـهـ الـقـیـاسـ لـتـعـلـیـمـ الـوـکـالـتـ وـ انـ الـجـمـالـتـ تـرـفـعـ عـنـدـ وـ جـوـودـ وـ جـوـودـ  
وـ تـعـدـیـنـ اـجـازـهـ عـنـدـ تـاـقـالـ خـطـیـبـ وـ سـعـتـ اـبـنـ الـفـرـیـحـ تـحـلـ ذـلـکـ بـقـوـاـصـلـعـمـ لـهـ اـمـغـبـیـاـ عـلـیـ خـرـزـةـ سـوـتـهـ فـیـ قـتـلـ زـیدـ  
فـجـعـرـ فـیـ قـلـ جـعـرـ فـیـ بـنـ رـوـاـتـ اـخـرـ الـجـارـیـ اـنـتـلـنـ الـتـایـرـ خـطـیـبـ کـفـتـهـ سـلـکـتـ اـبـعـدـ الـدـاـمـقـانـیـ بـیـرـقـتـیـزـ  
الـلـوـکـالـتـ وـ الـاجـازـةـ بـاـنـ الـوـکـلـنـ خـرـلـ بـغـلـ الـوـکـلـ بـخـلـاتـ الـجـازـاـتـهـ وـ اـسـتـعـمـلـ الـاجـازـهـ لـلـمـعـدـوـمـ  
مـنـ الـقـدـمـاءـ اـبـوـبـکـرـ بـنـ دـاـوـدـ وـ اـبـوـعـبـدـ اللـهـ بـنـ صـنـدـقـ وـ اـرـعـلـ اـسـافـتـ اـبـوـبـکـرـ بـنـ دـاـوـدـ وـ سـجـنـتـهـ  
وـ اـبـوـعـبـدـ الدـبـنـ مـنـدـهـ کـسـعـالـ اـجـازـتـ وـ رـسـعـدـ وـ دـمـ جـاـیـزـ وـ دـاشـتـهـ بـنـابـ قـیـاسـ بـرـ وـ قـتـ چـایـنـ صـیـحـیـتـ بـرـ جـوـودـ وـ  
اـجـازـ صـحـابـ طـلـکـ وـ اـبـوـعـتـیـفـ الـوقـتـ مـلـیـ الـمـدـوـمـ وـ اـنـ لـمـ کـرـنـ اـعـلـمـ بـوـجـوـدـ وـ اـحـالـ الـاـقـیـافـ وـ اـسـتـعـمـلـ  
مـنـهـمـ الـنـیـنـ اـبـوـبـکـرـ بـنـ الـجـنـیـهـ وـ اـذـ عـلـمـ اـسـلـعـهـ اـبـوـبـکـرـ بـنـ الـبـیـثـمـ بـیـزـ اـجـازـتـ مـعـلـمـ بـرـیـشـتـ رـاـ جـاـیـزـ  
وـ دـاشـتـهـ وـ دـرـیـنـبـاـ خـلـیـ نـوـشـتـهـ وـ دـمـ انـ گـفـتـهـ اـجـزـتـ لـاـبـیـ ذـکـرـیـاـیـیـ بـنـ سـلـکـهـ بـرـ وـ دـیـ عـنـ ماـ اـحـبـ مـنـ تـارـیـخـیـ الـذـکـرـ  
سـعـمـهـنـیـ اـبـوـمـحـمـدـ الـقـاسـمـ بـنـ الـاـصـیـعـ وـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ الـاـعـلـیـ کـمـ اـسـمـاعـاـنـیـ وـ اـذـنـتـ لـهـ ذـلـکـ وـ لـمـ اـحـبـ مـنـ اـصـحـاـ  
فـاـنـ اـحـبـ اـنـ تـکـونـ الـاجـازـةـ لـاـحدـ بـهـ اـنـ اـجـزـتـ لـذـلـکـ بـکـتـابـیـ بـهـ اـنـتـهـ کـذـاـ فـیـ شـرـوحـ الـاـعـیـةـ وـ  
دـوـیـ بـلـکـ اـجـازـةـ الـعـاـمـتـ جـمـعـ کـثـیرـ وـ جـمـعـ کـثـیرـ اـزـ عـلـمـ اـرـدـیـتـ اـجـازـتـ عـاـمـهـ وـ دـرـجـاـنـ بـرـ وـ دـرـجـاـنـ کـرـ وـ دـنـ  
کـلـعـمـخـاوـیـ گـفـتـهـ وـ قـدـ کـتـبـ السـلـفـ بـهـ اـسـنـنـ فـیـ رـسـکـنـدـرـیـتـ لـلـبـیـ الـقـاسـمـ الـمـخـشـیـ صـاحـبـ غـیرـ الـکـشـاتـ وـ دـوـبـکـتـهـ  
یـسـتـعـیـزـ جـمـعـ سـعـلـوـمـ وـ اـجـازـةـ وـ دـرـیـانـهـ وـ دـالـقـهـ فـیـ فـنـرـلـعـ سـلـمـ وـ اـنـشـاـهـ سـلـقـهـاتـ وـ الـرـسـاـیـلـ وـ شـهـرـ عـاجـاـ بـجـزـهـ  
الـلـهـیـفـ فـیـ گـفـتـهـ وـ فـصـاـقـهـ مـنـ الـهـیـضـ فـیـ یـقـسـهـ وـ کـذـاـ اـسـتـجـاـزـ کـبـشـجـعـ عـمـرـ بـنـ الـعـلـیـ طـبـاـعـیـ فـیـ جـاـبـ بـقـولـتـ اـیـاتـ  
سـبـکـ اـلـلـاـجـزـتـ کـمـ عـنـهـ رـوـایـتـکـمـ «ـلـمـ اـسـعـتـ مـنـ شـیـخـاـنـ وـ قـرـآنـ»ـ مـنـ بـعـدـ اـنـ تـعـفـوـاـشـرـطـ الـجـازـهـ لـمـاـ تـعـیـعـنـ

فـ كتاب و رتبـه على حروف المـجمـمـ لـكـثـرـ تـهـمـ وـ بـعـضـ حـفـاظـ اـسـماـ اـيـشـانـ رـاـدـ تـصـيـفـ .  
 عـلـاـحـدـهـ جـمـعـ نـمـوـهـ وـ تـرـتـيـبـ شـانـ بـرـ حـرـوفـ اـعـجـامـ بـاـرـ كـرـشـتـ اـيـشـانـ هـنـادـهـ مـثـلـاـ بـابـ الـأـلـفـ اـحـمـرـ حـبـلـ وـ  
 شـخـوـانـ وـ حـجـمـ بـالـضـمـ وـ حـيـمـ يـفـتوـحـ حـرـوفـ اـبـ تـثـ الـأـخـرـهـ جـاـكـرـ كـرـكـيـبـ وـ تـرـتـيـبـ وـ ضـعـ عـوبـ بـيـتـ بـلـكـ وـ ضـعـ كـرـهـ  
 عـجـمـ سـتـ دـلـبـعـتـ حـرـوفـ نـقـطـهـ وـارـ وـ تـعـبـعـهـ جـمـعـ سـخـوـانـهـ جـاـكـرـ بـقـطـهـ فـنـ شـتـيـاهـ بـيـتـ وـ بـعـدـ  
 نـقـطـهـ نـيـزـ اـزـ اـرـ شـتـيـاهـ سـيـكـرـدـ وـوكـلـهـ لـكـ كـمـاـقـالـ اـبـ الصـلـاحـ توـسـعـ غـيرـ مـضـيـ لـاـنـ الـأـحـادـ زـةـ  
 الـخـاصـتـ الـعـيـنـتـ مـخـبـلـتـ فـيـ حـصـتـاـ اـخـتـلـافـاـ قـوـيـاـ بـيـنـ الـقـدـلـاءـ وـ دـاـيـنـ هـمـ جـنـاـكـرـ اـبـ الصـلـاحـ گـفـتـهـ توـسـعـ زـاـ  
 پـسـنـدـيـهـ سـتـ زـيـرـاـكـ دـرـاجـازـتـ خـاصـعـيـنـ كـمـبـدـوـنـ قـرـةـ چـيـزـ بـرـ جـيـزـ بـاشـدـ اـخـلـافـ سـتـ درـجـتـ آـنـ  
 اـخـلـافـ قـوـيـ مـيـانـ عـلـمـاـ سـلـفـ دـشـاـلـ جـازـتـ خـاصـعـيـنـ چـنـاشـتـ كـگـوـيـدـ اـجـزـتـ فـلـاـ بـاجـيـعـ مـاـشـتـ عـلـيـهـ فـهـرـتـهـ  
 يـاـ گـوـيـدـ اـجـزـكـمـ الصـحـاحـ لـسـتـ وـ لـكـانـ الـعـمـلـ اـسـقـعـلـىـ اـعـتـيـارـهـاـعـتـدـ الـمـاـخـرـيـنـ فـيـ دـوـنـ الـتـكـمـ  
 بـالـاـنـفـاـقـ وـ الـرـجـيـهـ سـتـقـرـاـعـلـ بـرـعـتـاـرـاجـازـهـ مـعـيـنـ وـ مـعـيـنـ نـزـوـتـاـخـرـيـنـ شـدـهـ لـيـكـنـ اـيـنـ اـجـازـتـ دـوـنـ وـ كـمـرـاـزـ رـتـهـ  
 سـمـاءـ اـرـشـيـخـ سـتـ بـالـاـنـفـاـقـ زـيـرـاـكـ سـلـعـ الـبـعـدـ لـتـقـيـيـفـ وـ تـحـرـيـفـ سـتـ بـخـلـافـ اـجـازـتـ فـكـيـفـ اـذـ اـحـصـلـ فـيـهاـ  
 الـاسـتـهـسـالـ لـلـذـكـورـ فـانـهـاـتـزـدـاـضـعـفـاـپـرـ چـوـنـهـ اـجـازـهـ دـوـنـ اـزـسـمـاـعـ بـنـوـدـ چـونـ توـسـعـ نـذـكـورـ دـرـنـ  
 حـاـلـشـوـدـ چـيـنـ توـسـعـ غـيرـ مـضـيـ نـيـادـتـ ضـعـفـ بـاـيـدـ اـبـ الصـلـاحـ گـفـتـهـ لـمـ نـرـوـلـمـ سـيـعـ عـنـ حـدـمـنـ لـيـقـيـدـ سـيـ بـاـهـ اـسـتـعـلـ  
 زـهـ الـاـجـازـهـ فـرـوـسـهـ بـهـاـ وـ الـعـلـيـشـ زـمـتـ الـتـاـخـرـهـ الـدـيـنـ چـوـزـ وـ ۚ وـ الـاـجـازـهـ فـيـ حـلـهـاـ ضـعـفـ وـ تـزـوـاـبـهـ الـتـوـسـعـ  
 وـ الـاسـتـهـسـالـ نـعـيـفـاـ كـيـرـاـيـنـهـ اـتـيـغـيـهـ اـحـمـاـنـهـتـهـ لـكـهـاـ فـيـ الـجـمـلـهـ خـيـرـ مـنـ اـبـرـادـ الـحـدـيـثـ مـعـضـلـاـ وـ الـعـلـمـ  
 لـيـكـنـ اـيـنـ جـازـتـ فـيـ الـجـمـلـهـ بـهـرـتـ اـزـ اـيـرـادـ حـدـيـثـ كـهـ مـعـضـلـ بـوـدـ یـمـ حـلـقـ وـ الـعـلـمـ زـيـرـاـكـ وـ مـعـضـلـ نـعـلـمـوـهـ بـهـلـاـ  
 رـوـهـيـتـ بـاـجـازـتـ كـهـ اـيـنـ دـرـ حـلـمـ اـتـصـالـ سـتـ گـلـرـ دـرـ جـادـهـ دـرـشـ وـ حـفـيـهـ گـفـتـهـ اـجـازـتـ نـزـوـ جـمـهـورـ جـاـيـزـ سـتـ لـيـكـنـ  
 خـلـافـ دـعـلـ سـتـ بـداـنـ زـيـرـاـكـ اـيـنـ اـجـازـتـ دـرـعـنـ حـدـيـثـ مـرـلـ سـتـ بـهـبـ عـدـمـ اـتـصـالـ سـلـعـ سـيـوـ طـيـ بـهـزـهـ  
 گـفـتـهـ كـهـ الـوـلـيـدـ بـاـجـيـ وـ قـاضـيـ بـوـلـقـضـيـلـ عـيـاضـ اوـعـاـ، اـجـمـاعـ بـهـجـتـهـ وـ رـهـيـتـ بـاـيـنـ وـ عـلـ بـاـيـنـ نـمـوـهـ اـنـدـ وـ بـيـارـهـ  
 اـزـ جـمـاعـاتـ اـيـطـاـلـشـ نـمـوـهـ اـنـدـهـتـهـ وـالـيـ هـمـهـاـ اـسـتـيـ الـكـلـامـ فـيـ اـقـامـ صـيـعـ الـادـاعـ وـ تـاـيـخـاـسـنـ مـدـارـمـ  
 صـيـعـ اوـ اـدـ طـقـ تـحـلـ حـدـيـثـ تـاـمـشـ الـمـتـفـقـ وـ الـمـغـتـرـقـ .ـ ثـمـ الرـوـاـةـ انـ الـتـفـقـتـ  
 اـسـمـاـ وـ هـمـ وـ اـسـمـاـ اـبـاـئـ هـمـ فـصـلـعـدـاـ وـ اـخـتـلـفـ اـشـخـاـصـهـ  
 سـوـاـعـ اـلـفـقـ فـيـ ذـلـكـ اـشـانـ مـنـهـمـ اـمـ الـكـشـ پـرـ گـرـ اـسـمـاـ رـوـاتـ وـ اـسـمـاـ اـبـاـ اـيـشـانـ وـ يـاـ اـسـمـاـ اـبـاـ اـبـاـ  
 اـيـشـانـ تـفـقـ بـشـنـدـ وـ خـلـافـ دـرـ خـاـصـ اـيـشـانـ باـشـدـ بـاـبـهـتـ كـهـ درـيـنـ هـمـ دـوـكـانـ اـيـشـانـ تـفـقـ بـشـنـدـ يـاـ  
 زـيـادـهـ شـاـلـ اـتـهـاـقـ رـوـاتـ وـ اـسـمـاـ خـوـوـ وـ اـبـاـ وـ جـادـوـ خـوـوـ مـحـمـدـ بـنـ يـعقوـبـ بـنـ يـوسـفـ نـيـسـاـ بـوـرـمـيـ كـهـ دـوـكـنـ

در عصر واحد بیک ابوالعباس حسین و دیگر ابو عبد الله الحافظ که حاکم از هر دو رومیت دارد و گفته در هم‌ها خود داشت  
 ابا خود باشد شیخیل بن احمد که شش کس انداد خلیل بن احمد بن عمر و بن تیم خوشی صاحب عروض و راوی  
 از عالم احوال است ذکر که ابن جبان فیث الشعات و دو مخلیل بن احمد ابرشر فرزنه که راوی از متیر است پیغمبر خلیل  
 بن احمد بصری که راوی از حکمران است چهارم خلیل بن احمد بن ابی سعيد خلیل فیضه خصنه که قاضی سرمهند بود و پنجم خلیل بن  
 احمد ابوسعید چهلستش خلیل بن احمد شافعی و مثلین است ذکر یا بن یحیی چنانکه در سخاری باب ابوالحمد را او نما  
 ترایا و در باب الخیمه فی الْبَسْجِ و در باب مرج البنت سلسله علیه وسلم من الاخراب گفته حدثنا ذکر یا بن یحیی کلاماً ذ  
 گفته که ذکر یا درین مواضع شد ذکر یا بن یحیی بن صالح البریعیه ملحوظ است و ابوالحمد بن عدی گفته ابن ذکر یا بن یحیی بن  
 علی زاید هکوئه است سخاوهی گفته و من امشله ایوب بن سلیمان مستحبه عشر و آیا اسمیم بن زید شفیعه عشر و آیا اسمیم بن  
 سو سه اشاعر و علی ابن طالب تعلق داشت و آیا اسمیم بن سلم ثانیه و عمر بن الخطاب سیمة و آشن بن الک ستیه و آبان بن  
 عثمان خسته و یحیی بن یحیی اربعة و آیا اسمیم بن بشارة ثالثه و عثمان بن عفان اثنان و الک بن اثنان امام المذیب  
 و آخر کوئی مثل قریب الطبقه منه لا یوسن بن التیاسه علی من لآخره از با رجال انتهی در مخواه فی بحث تبیین اهمیت  
 و کذلک اذالتفق اثنان فضاعدهای الکینیه والذینیه و چنین اکتفاق روکس یازیاده در کنیت و نسبت  
 باشد شیخ سعید که کنیت دو خلیل است یحیی بنتی و دو مسلم سخنی و مثل محمد بن عبد الله الانصاری که دو کنیت یحیی قاضی الم  
 عبد الله محمد بن عبد الله بن الشنی الانصاری اشیم امام سخاری و دو مسلم محمد بن عبد الله بن زید افشاری  
 و گاهی متفق شوند و دو شیخ در کنیت و گاهی متفق شوند در هم دکنیت اب مشل صالح بن ابی صالح که چهارم  
 ابو صالح مولی المیتمه و ابو صالح السمان و ابو صالح سد و سی و ابو صالح مولی عمر و بن حریث و یا متفق در هم در  
 کنیت خود باشد فقط مشل حادست یحیی در تدریب گفته لاذری یهود ایوب سلسله و یهود بنت بحب بن روس  
 عنده تو وی گفته و من ذلک عبد الله یعنی اذا طلق شریبه قال سلسله بن سلیمان اذ اقبال بکه عبد الله فهود بن الزہیر و  
 بالمدینه فابن عمر و بالکوفه فابن سعید و بالبصره فابن جباس و بجزران فابن البارک انتهی فهمو النوع الذهنه  
 بقال له المتفق والمفترق پنیزیم اهنت که از متفق و مفترق گفته شود و بنابر اتفاق در همها و انساب  
 و سخوان و اتفاق در سیاست خادی گفته اهل صول این را از قبیل شرک لفظی شمارند نه معنوی وقد زل فیچهارعه  
 من کلکبار که امیر شان المشترک اللفظی فی کل علم و المهم من ذکرین فی خطنه الاشتباه لاجل المعاصر او اشتراکه  
 بعض الشیعیه او فی الرواۃ انتهی و آین بریشت اقسام است و تفصیل این جمال از الفیه در شرح و کاچیت  
 و فایل که معرفه خشیته ایین شخصیات اشخاصیا واحداً و فاید و فایده ایم فیتش خوفت اهنت که در کم ای  
 یک کس گمان کند والتباس راوی تقدیم بفریفه و اقتضیه و پیشگیری ضعیف و تضییف سیم خماید و قد صنفت

فيف الخطيب كتاباً بحافلاً خطيب أبو بكر بغدادي درين باب كتابه حائل تضييق نوره در صراحته عالم  
ستان پر شیر و مجمع البخارست هی حافظ کیم البدن مرادین جلد جامع قصیر است وقد تخصیت و نزد  
علیہ اشیائی کثیر امصنعت لغتہ کیمن اور بخض کرد و ام داشتیا کمیشہ و هشک و فیره بران زیاده نموده ام  
و هذل عکس ماقدم من النوع المسمى بالمهمل الـ خیثے منه ان لیظن الواحد الشیئ  
هذا خیثے منه ان لیظن لاشنان ولحدگا و این نوع عکس ماقدم است که می سوم بکمال است زیرا که فنا  
از تعریق ش است که یک کش دوکس گمان نکند و فایده از تعریف این نوع است که دوکس رایک کش گمان نمیزد  
در شرح مختصر برجامی لغتہ و من هناله ان اهل ولنفع المسمی بالمتفرق والمفترق شیئے واحد الفرق سیما اعتبار  
فالرواۃ از اتفاقت فی الاسور للذکرۃ فالبحث عن نفیهم من حيث ذواہم ییے عبیت التفرق و المفترق و بحث عن نفیہ  
صحیث ذکر یمیں جای اوسندا و غیر ذکر نیی الجھت عزل اهل ولا تقطین الی قول الحافظہ بیانها مختصمان فیا  
مراده من اهل فیه القول بیس اهل الذکر فیا المفترق والمفترق متحداً لا وجد التغایر بما فضل اعنیکوین این چیز  
لکن الآخر بخلاف الماء اليهی المذکور فی اسباب المعنی و هو الذي یکون لغوت متقدمة من اسم اذکریته او لغت او صفت  
او صرف او لغیب او غیر ذکر دیو شتمہ بشیئه سهنا فیذ کرہ الراوی بغیر باشتمہ فیظن ان آخر فیحصل الیہما اللہ  
نیتہ المؤتله و المختلف - و ان التفقیت الاسماء خطا و اختلاف  
نطقاً - سواعکان مرجع الاختلاف النقط و اگر اتفاق اسما و اسما  
برابر است که مرجم جنایت لغظ باشد مثل حیان بیا و بوده و حیان بیا و تسانی و مثل سیمیج بین همکر و شرح  
بینین بحر و الشکل و الاختلاف و شکل بیشتر شکل نیقہ بفتح نون بکون بار بوده بعد ازان قاف و تون بفتح نون  
و بار بوده ساکنه بعد ازان عین هم فضو المؤتله و المختلف پر این قسم اسما و اسما و اسما و اسما  
بعینو اسم فاعل و ایلانت بالکسر فیا تعریف و کسر ترا فرقانی با چند گی اسیخنکار فرن پر ایلان بخیلی باشد و  
اختلاف باعتبار نطق و معرفتہ من مهمات هذل اللفن و معرفت این نوع از همات این قرن است  
نمایدی لغتہ و ذکر این ایعرف با اینقل و الحفظ حتی قال علی بن المدینی اشد التصعیف مالیقع  
ذلک اسما و مکمل بن المدینی شیخ بخاری لغتہ اشد تصعیف اینچه و اقم مشود در سه اسما و اسما و اسما  
ولاق درین محمد شیریزی که ذوق سلیم فرع البیاس دران تماید و سیاق و سباق نیز شیریزی این کرو و لیند  
لکن ازان بیتیش ضور کفسوا النہار تقویت و نظر کفلماء الیت شکر و وججه بعضهم بانه شی کاین  
القیاس و لا قابلیه شی یعنی اعلیه و لا بعددا و و بجهش تدارض آن بعضی خوبین بیان نموده اند که این  
چیز ریست که دران قیاس و هنل نمود و پیشتر را که چیز ریست که ملالت کند بدلن و نه پس ازان و بجهیه الدین

خوري لكتبة التصحيح واقع برأسه روات شد وصعب است زجبيت تكرر ودخل قياس سنت وراس المقام  
 واللاحن يعلم بخلاف المتن فان لم يسبق وسياق لتهي وقد صنعت فيه ابو احمد العسكري لكنه اضطر  
 الى كتاب التصحيح له وحافظ ابو احمد بن عبد الله بن سعيد العسكري المتوفى سنة سنتين وسبعين  
 درين باب كتاب تصحيح نواده ليكين كي انضمماش بالكتاب تصحيح خود نواده وكتابي ستعل درين بات اليعت  
 فشاخته وذكر كتاب تصحيح خود وستيعان تصحيفات الحديث وروايات وغير ذلك بيان نواده ثم افرد  
 بالتأليف عبد الغنى بن سعيد فجمع فيه كتابين كتابا في مشتبه الاسماء وكتابا في  
 مشتبه النسبة سيس درين باب كتابه مفرد حافظ عبد الغنى بن حميد الاذوى المتوفى سنة تسع واربعين  
 جمع نواده ولين كتاب خود رايمز لهو وكتاب ساخته يكيه ومشتبه الاسماء ويكير ورشتبه الفنب ودر ديماشقيه  
 النسب لكتبة المأبدي فالى لما صنعت كتابي في توليف اسام المدين وحملها نظرت فاو امن نيب هنهم الى قبيلة ايلد  
 او صنعته قد تقع فيه من تصحيحه واخراجه فيشمل الواقع من التحرير في الاسماء ولكن التي حوا الكتاب المؤلف و  
 المخالف الذي تقدم تصحيفه يا به قبل ذلك الكتاب وغيره فاستخرجت اللهم تعالى لهفت كتابي في المذهب ابرددة  
 او صنعته في مشتبه ابا في الخط وفتقه في المخطوط والمعنى على من سيس ابعد لك علم والله به در ايتها انتي وشجع  
 الرازيقطني في ذلك كتابا بحافلا وشيخ عبد الغنى كحافظ بالحسن على بن عمر العارقطن البغدادي المتوفى سنة  
 خمس وثمانين وثمانية ستس درين باب كتاب حافل وجامع فوشرة وشمات افاده مقاصد كتاب تلبيذه خود را در  
 حين حيات تلبيذه جميع نواده على قاري لكتبة وظفرو الواقع لاصحاح الشكواة انه لما صنعته شرفيه الطيبة انتي  
 شرجح الخطيب ذيلا پست حمکر وخطيبه بپریکر لعبد اذوى المتوفى سنة ثلث وستين وسبعين اربعين  
 بيكرا لمحتف ساخته وذيل عبارت از تمهه وشكرا در خطوط ايشان است ثم جمع الجميع ابو لحضرت مصالحة  
 في كتاب الاكمال پست زیر انجو عليه بن مشتبه العابدين ما كل المتوفى سنة سبع وثمانين واربعين هر کتبه ذکر که  
 را در كتاب خود که سوسم پاکل الاكمال است فرام نواده ولين كتاب در وجلد است قال السحاوي واستدر  
 علیهم في كتاب اخر فجمع فيه اوهاما هم وبيهمه وابن ماکولا در كتاب ويكير ستد راکفه غير  
 ذکر کورین کرده وادهام ايشان را عدا ان کتابه جميع نواده او کام بالفتح جمع وهم است بهعن رفتن لایبوی اچیز  
 بی تحدید وگمان بردن کذا فی الصرایح وكتابه من اجمع ما جمع فی ذلك و وهو عددة کل محدث  
 بعده وكتاب ابن اکول الجامع ترين کتبه بولفه درين باب است وعتمد عليه برمودی است بعد زان طیبیه در  
 غلامه لكتبة کاپن سکون لاهیچه تسم را در گونه ضبط کرد و یکی علی المهم مثل سلام که هر چاشد دلاله است مگر پنچی  
 پیکه والد عبد بعد صحابی آرسیل شم الا فشاری که بعد از السلام در حق دی نازل شد هنکه بالکش پیکه

بیوایش کم و زن عنده علم الکتاب و قول و شهد شاهدین بی ایش علیه شده رهش بعله بصیرین بود پس رسول مدد  
 از اسرار ساخته بعد از هم نهاد پس این بعد اعدم بن سلام تحقیف لام است دوام محمد بن شلام بیکندی شیخ بخاری  
 سییوم سلام بن محمد ناپس من قدسی چهارم سلام جد محمد بن عبد الوهاب بن سلام التکلی علی الحجایی المقرن  
 پنج سلام بن ابی الحصین و شل عماره کنیت دران که بر عین غرائب بن عماره صحابی و عضوی فیلم غین خوشنده و مادر  
 آن اکثر فرم است در شیان جامعه نعمت و تقدیم است قسم دوم اشخه در حجیری اموطا و اک است علی الفخصوص  
 شل سیار که بهم جایشناه تھائید و سین هم است مگر محمد بن بشار که بسا موده و شیخ بحیره و بده است و شل  
 سیار بن سلام و سیار بن ابی جیبار تقدیم سین و غیره کاشت اه طرف ابو الغدا، اسیعیل بن کثیر در باعث الحیث کفته  
 و من اشله ذلک سلام و سلام عماره عماره خرام عباس عیاش غمام عتم شیار بشیر بشیر بشیر  
 حارث جاریه حیریز بزار براز ابی ایلی بصری نصری قوری توڑی جیریه حیریزی بدری همدانی ابی  
 ابی الحجم است و تو وی در مقدمه شرح مسلم نیر خلیه ازین شخصاً را ذکر نموده وقد است در لک علیه  
 ابو بکر بن نقطه ماقاتا و تجدد بعد این مجلد خفه و حافظ ابو بکر محمد بن عبد الغنی الحیش که معروف  
 بابن نقطه است ابتدا که بفات یا تخدید اسامی بقیه او بعد از ان در مجلد بزرگ بقدر سچند از صلنه نموده و فقط  
 بالضم و مکون قافت و طار مهد مفتود و ماسکنه نام کنیکه نزدیه که وی جده صحیح حافظ ابو بکر نذکور را ترتیب نموده لبند  
 منسوب به این شد شمد ذیل علیه منصوب هر بن سیم لغتہ الاین فی مجلد لطیف و کذا لک الوجه  
 بن الصابوی پر حافظ منصور بن سیم لفظین استوی سنت شلت بعین و سمایه بر کتاب حافظ ابن نقطه مجلد  
 الطیف تذیل نوشته در شرح مختصر در جان افتاده تذیل فی الاصل بعنه جلد دیلا و کثیر المعتبرون بفی موضع التتمة  
 در تاج اللغات کفته تذیل دراز و اسن کردان در صفحه بغا اور دون جلد عقب کشان بسته جلا اول باشد بر ای  
 تاکید ایته و جمع الذهبی فی ذلك مختصر لجند اد حافظ ابو عبد العبد محمد بن احمد ذیستوی سنت شمان و  
 ابی عین و سمایه تذیل درین نوع مختصی لطیف مجمع نموده و گفت علقت فی کلام الحافظ عبد الغنی بن سیداللاد ولی ابریز  
 اکولا و ابن نقطه وابی العلاء وغیرهم ایته اعتمد فیه علی الخبط بالقلم فکه فیه الغلط و التصحیف  
 للمباشر لمحض کتاب یکی بیب اعتماد پر ضبط قلم سیار از غلط و تصحیف و تحریف که باین از موضع  
 کتاب ابو دبلیو رور دار آمد سخاوی در فتح الحیث کفته و لکتفیه که ضبط القلم فلا تیم لذلک علی کثیر من شخو و صما  
 لذلک کتاب بسیار موضعه لعدم الامتنان تصحیف فیه فاتح من صولت شیاء و تصنیف بر ای تو پیغام و ضبط و  
 پرواخته چنانکه گفت و قد ایسرا الله تعالیٰ لتوضیح فی کتاب سمتیه بتصریح المبتدی بتحریر المنشیه  
 و هو مجلد واحد فضیل بحسبت بالحروف علی الطریقۃ الرخیة و آسان گردید بر اخدا وند تعالیٰ توضیح

آن در کتابیکه سو سوم تبصرة المبتدأ تحریر شعبت ساخته ایم و این کتاب در یک مجلد است غصیط مژه بجود داشت پر فخر  
 پسندیده و منوده ایم و تفصیل این جمال چنانست که در چین کتابت تغییر چاہیله و خاچیجه و باز پسونده و پیار پیشنهاد  
 و خوان آن با کتابت حرکات و سکنات هندو و هنگفت خدیط کلم که آن مامون از ادبیات انسانیت شناخته اند  
 را بدو نقطعه نوشتن بددون ذکر چهارمه و همچو و بدو ن بایان فتح و ضم و کسر و سکون موجب برع اشتباہ  
 نشود پس صنعت تغییر در هر حرف از حروف اسماء اذ اسما بمنوده گوییم رسم قدیم کتابان سلف در قیدین و  
 تغییر حروف همچو و همچو ایزوز بدو ن برقاط چنانکه در الفیه عراقی و شروم و می خصل امار قویم است و تغییر تغییر  
 کلمه شعبت را با صلاده آن شرح می نمودند خواه در سند باشد شلایر یزدین الزیاده و پیار خدیلیم در مجامد  
 ضد الکسر و خویم و یاد متن و تفصیل این جمال از مشتقت و مشتقی مذکور بحسب مذاقیت سیاق و مساقان غالباً بر عالم  
 نیما زد و راهیم، العلوم نوشت که ضبط کلمات بحرکات و سکنات و نقاط قرآن مجید در زمان مجید جن یوسف  
 کرد و شده والدیم و زدت علیه شیئاً کثیراً متماً اهتمد لامد و لدیقیف علیه و قدره الحمد لله العبد  
 ذلك و مختصر محفظه ایسی بسیار خزان از تصحیح و سے آن راهیل گلپرسته یا بران و تحقیف نشده افزود و یم  
 لند قیل کم ترک الاول للآخر و مکن لتفصل للتفاصیل المتشابه - و ان التفہت الاسماء  
 خطأ و نظقاً و اختلافاً لا ياء مع ايتلافاً لها خطأ المحبد بن عقيل بفتح العين  
 و الراسماء وات در خطأ و نظقاً متفق و هما اباء و نظقاً مختلف باشند با وجود یک در خطأ متفق باشند مثل محمد  
 عقيل بفتح میز و محمد بن عقيل بفتح همها و محمد بن عقيل بضم همین بصفة فاما و مل نیسا بکوئی راول  
 نیسا بوری است یعنی از سکنان نیسا بورست و نیسا بور هرب نیشا پور بروزن کیکاویس نام شهریت در  
 خراسان که معدن فیروزه و رحد و آنست و الثاني فریابی و دو دم فرماید است نسوبی فریاب کسر زاده  
 بسکون را و مکمل بعد از آن یا تحسانیه نشناه و بعد الافت باز بسیار فراموشی شهریت و همکمشهود  
 و طبقه آمتقادیه و هر و مشهود راند و طبقه این هر دو متفاوت است و طبقه و متن هر دو متفاوت اند  
 و سیاپا و مثل دست موسی بن علی بفتح عین که در تموییه بن علی بضم همین بصفه اول جانشی است و قانی فرد  
 و جدش براح <sup>الله</sup> المصري امیر صربود و در هیئت از تاجیرین پیکند در شروم و الفیه کفته و مختلف فی سبیقال  
 ابو عبد الرحمن المقری لان بنی ایل که نیست افسوس هست بکار داسمه علی بفتح علیه نفعان ابوده و علی اینی بضم و قانی بن  
 جان فی ثقایت کان اهل الشام محیلین کل علی علیا بفتح هم علیا رضی الله عن انتقامه او بالعكس کان مختلف  
 الاسماء و نظقاً و ایلتفت خطأ و تیقیف لا ياء و خطأ و نظقاً و ایلکس ایلکس پر فخر باشد شل اخلاق است  
 اسماء و نظقاً و توافق در خطأ و توافق ابار در خطأ و نظقاً هر دو باشد پنچ ایم خدمت قید اول است کشتن بمح

بن النعمان وسيريح بن النعمان شل شيخ بن نعسان كسيريح بن نعسان كهرباد اخدا زان هردو پغزال  
 اندلاع بالثنين للجمدة والحادي المهملة وهو تابعي يروى عن على رضى الله تعالى عنه  
 اول شين سجور وحاجه بطة است دوى تابعي بودرو هيت دار در از علی هفتو غاضی لوقت بوده والثانی بالسین  
 والجیم وهو من شیوخ البخاری وثانی بین هجله وجیم است دوى ائمیشیوخ سجواری است دسم جدش  
 مردان بود و هردو مصخر اند و شل عباس بیار موحده و سین هجله و عیاش بیار تھاینیه و شین سجور کهربایی ازان  
 ابن الولید است و بصری اپیر و در عصر واحد بودند برد و هرکی هردو مشارک در شیوخ اند و سجواری اند هردو همان هردو  
 اخذ رو هیت نوده آپ اول جماعت است که از بچله بکی این است دسم جدش انصه و کنیش ابو الفضل نرسی است  
 و دیگر فرد است مکنی با ابوالولید فهو النوع الذي يقال له المتشابه ریا این نویم است که از انتشار  
 لغت شود و فایده از مرقس اسن ازو قوم تصحیف است در سه خط و دیگر انکه دوکس رایک کن گمان هردو  
 ۰۹ کذا ان وقع ذلك الاتفاق في الاسم واسم الاب واك الاختلاف في النسبة ومحضها از نوع  
 تشابه است اگر اتفاق دوکس یازیاده در نام اشیان و نام پر اشیان و انشود و خلاف و رتبه باشد مثل محمد  
 بن جده العبد خیری و محمد بن عبد العبد سجوری اویل هضمیم و فتح خاص سجور کسره ما همه لشده هنوب بیوسے خونم  
 از بعضا و دسم جدش بیار و کنیش با جفر قرشی بندادی قاضی حلوان این از بچله شیوخ سجواری است و تاز  
 بقیه زیم و کون خاص سجور و فتح راه محله این ما کو الگفتہ شاید این اذ اولاد خرم بن توفیت و این بکی است که همیت کند  
 شافعی و ازو دی عبدالعزیز بن محمد بن الحسن بن زیاد رو هیت کند و این غیر مشهور است قال الحنفی وقد خذلت  
 فيه الخطیب كتابا جدیلاً اسماء تلخيص المتشابه ثم ذیل عليه ایضاً مجازاته اولاً وهو کثیر الغایب  
 وما فط ابوکبر احمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنته اربعین و سیستان دار ایمایتیه و دین باب کتاب حبل تھیف  
 نموده و موسوم تلخیص الشابه فی الرسم و حمایتیه ما اسکل منه عن بعاد المقصید و الوهم ساخته پس بران تذیل نزیر کرده  
 و آنچه حبل نوت شده دران بیان نموده و این کتاب بسیار ضمید است آین عصیان گفت این من الحسن که بشکن لم  
 یهرب باسم اللذی سماه بعن معصده کما اعین با جذ انته سماوی لغفته و هو کذلک فانه لا تعلم حقیقته سین سجور  
 التسیمات انته و تیرکب منه و ممتاز قبل الزواج منه اما بیحصل الاتفاق ا و  
 الاشتباه فی الاسم واسم الاب مثلاً الـ فی حرف ا و حرفین فالکثر من احدهما  
 او مسماه از نوعه مشابه و نویم تبلیغ مختلف الزواج دیگر مرکب بیشند از بچله انکه اتفاق دی اشتباه در زام  
 این کس و نام پر اش باشد مثلما که عدم اتفاق در یک حرف یار و حرف یازیاده اذا اعد همایار در هردو بیزد و دیگر اور  
 اولاً اشتباه برا منع ملوب است وهو على قسمین اما بان یکون الاختلاف بالتعییر مع ان عدد الحروف

ثابتند فی الجھتین و این اتفاق بثباته مذکور و دوگونه است یکی خلاف تغیر حرف باشد با وجود انکار عدم درست  
 در هر دو جهت ثابت و مستوفی است و یا نیت ثابتة بنا بر کتابت از مضامن الیہ است او یکون الاختلاف با  
 التغیر مع نقصان بعض الاسماء عن بعض و یا اختلاف تغیر حرف باشد با نقصان بعض اما  
 از بعض مثل عبد الدین بن سعی عبید الدین بن سعی و زید بن رومان و زید بن نعیان او غیره لکم کسی فلسفه  
 الاول محمد بن سنان تکریر لین المصلة و نفعیان بینهما الف و هم جماعتہ من هم العرف  
 بفتح العین والواو ثم القاف شیخ التجاری پس از اشلاء محمد بن سنان است بکسرین همل و دلوzn  
 سیان هر دو الف و آن جماعت است از آنها است محمد بن سنان عوقی بفتح عین و واو پس قاف شیخ التجاری و  
 عورق نام قبیله است از عرب القیس کویی در ان نازل شده بود نبایران نوبایشان شد و محمد بن یسار  
 بفتح الیں المهملة و تشدید الیا التحتانیة وبعد الالف را و هم ایضاً جماعتہ من هم  
 الیمامی شیخ عمر بن یونس و دیگر محمد بن یسار است بفتح عین و تشدید یا تختانیه و بعد از الف را همل و ایز  
 نیز جماعت است از ایشان یمامی شیخ عمر بن یونس پس محمد بن سنان و محمد بن سیار هر دو هم متفرق اند و مشتبه  
 در سه خط اسم پرازروی لفظ مختلف در یک حرف اخیر و منهماً محمد بن حنین بفتح الحاء المهملة  
 و نفعیان لا ولی مفتوح تبدیلین کیا و تختانیت تابعی یزدی عن ابن عباس و غیره و محمد  
 بن جبیر بالجیم بعد هایاء من حقداً و آخره راء و هو محمد بن جبیرین مطعم تابعی  
 الیضاً و از محمد بن حنین است بضم حاء همل و دلوzn کراول ازان مفتوح است سیان هر دو یا تختانیه یامی  
 است که راوی اذابن عباس غیره است و دیگر محمد بن جبیریم ضممه بعد ازان بازو حده صفر و در آخر ش راو  
 این محمد بن سلمون غیره نیز تابعی شهید است و مثل عبد الدین بن سعید دلوzn صفر و عبد الدین بن نیز را خواهید  
 و من ذلک معفت بن واصل کوئی مشهور و مطریون بن و حمل بالطاء بدل العین  
 شیخ اخر یزدی عند الوحدانیة المندی و از شجاعت معرفت بن و حمل کوئی شهر و مطریون  
 بن و حمل طاء همل بدل عین همل شیخ و یک است که راوی الوحدانیة المندی راوی است و مطریات بالضم و تشدید  
 راوی هندی بفتح نون و سکون هاید خواند و منه ایضاً الحمد بن الحین صاحب ابراهیم بن سعد  
 و اخرون واحد بن الحین مشهد لکن بدال الیم یا توختانیت و نیز نیز تبییل است احمد بن هریان  
 ابراهیم بن سعد و دیگران که غیر صاحب ایم اند و آخید بن سین ش اوست لیکن پیامیم یا توختانیت پس اتفاق  
 در هم راوی اهم است با اتفاق حرکات و سکنات و خلاف و اقام در یک حرف است و هو شیخ هجده  
 یزدی عند عبدالله بن محمد الیسکندی و این احمد بن جسیر شیخ نجوار است است که عبد الدین محمد

بیکندی از دوی رومیت دار و بیکندی بکسر موحده و بکون یا تھانیه و کاف خود ره دونون ساکن بعدازان والجبل

بزاده<sup>۱</sup> بادیخواند کذا ذکر السحاوی و من ذلك ايضاً حفص بن ميسرة و نمير از قسم او است حفص بن سیره فتحیم

بروزن چدره شیخ بخاری مشهور من طبقه مالک و جعفر بن ميسرة شیخ لعبد الله بن

موسی الکوفی الاول بالحاء المثلثة والفاء بعد ها صاد معلمه والثانی بالحیم والعین المعلمه

بعد ها فاء ثم دابو و حفص بن سیره و شیخ بخاری مشهور از طبقه امام مالک است و دیگر جعفر بن سیره و شیخ بخاری

بن موسی کوفی است اول بجا همکر فتوحه و فراساکنه بعدازان صاد و همان است و ثانی بحیم فتوحه و عین همساکنه

بعدازان فار پستراپس درینجا استباه در هم رواه واتفاق در اسم ایشان واقع است نزد اکثر شرایم این

مشابه از قسم مشابه است ناز قسم متلف و مختلف و نزد و صنف این شابان حد و ماذ قسم او است کویم سحاوی

و رفع المغیث شیخ الغیث الحدیث این راز قسم مشابه شرود و حق همین حلوم شیود فانیت و من امشتل الدنا

عبد الله بن زید جماعت من هم در الصحابة حصلت اذن و از شرایم ثانی عبد الله بن زید است

و این نام جماعت است بخلاف او یکیه صالح اذان است در صحابه بحیره نکه در خواب کیفیت اذان و زیده و سحر کاه

پیش رسول خد صلام بیان نموده و شخصیت صلام فرمودند که این روایات حق است ما از حدیث و اسم سعد بد

زید و هم جد این عبد الله که صالح اذان است عبد ربها است و عبد الرب پیرگو زید و راوی حدیث

الوهنیه و ثانی راوی حدیث و ضور است و آن این است رایت النجی مسلی اللہ علیہ وسلم مضمون درست

سرک است واحد حفل ایشان شما و اسم جده عاصم و ایام جدش عاصم است ترمذی لغته و عبد العبد بن زید بن عاصم

المازنی راحادیث عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم و هموع عبادین تیم و هم الصاریان و این هر دو الصاریین اذ اتفک

بالفتح پاری و هنده گان و گروهیه از اصحاب رسول خدا مک درایام محبت و مدینه بدو آن سرد و رسیدند

والذین ادوا ولصر و ادریج ایشان نازل شده و عبد الله بن زید بن زید است یا یونی او ای اسم ایا

والزام مكسورة و هم ایضاً جماعت من هم در الصحابة الخطيه یکنیه ابا موسی و حنبل است

در صحیح عایین و از نجاست عبد الله بن زید بن زید است یا در اول اسم پدر و زاده مكسوره و این نیز جماعت است

من بخواهان خطيه است در صحابه بکنی ابا موسی و حدیث او در صحیح است و خطيه نفع خاصه به و کون طار و کسریم

من بوب بی خطيه نام قبله است از اوس والقاری لذکر فی حدیث عائیثه رضی الله تعالی عهنا

و قد زعم بعضهم ان الخطيه و فید نظر دیگر قاری و ذکر او در حدیث عائیثه است و بعض گران

کرده اند که این بخان خطيه است و در ان نظرست بینی صحیح نیست و قاری من بوب بی قاره است و قاره نام مرد

پدر قبیله است و حدیث عائیثه در صحیح این این است ان النبي صلی اللہ علیہ وسلم سمعه اللیل پیر قرآن عقال رسول اللہ صلیم

ذكرنا آنچه نسبتہ او کمال و مثنا عبد الله بن حیی و همه جماعتہ و عبد الله بن حیی بضم النون  
 و فتح الجيم و قشدا دیالیا تابعی معروف پروری عن علی رضی الله تعالیٰ عنہ و از شد  
 قسم ثانی است عبد الله بن حیی و سعیان اسم جماعت سنت و دیگر عبد الله بن حیی بضم فون و فتح جيم و یاد شد و  
 و تابعی معروف است در وہیت دار و از علی رضی الله عنہ تھاوی گفتہ و ازین نوع ثانی است ابوکبر بن شیمتو و  
 ابوکبر بن شمشة و احمد بن سليمان بن سالم و احمد بن سليمان بن سالم انتہی المشتبه المقلوب - ۱ و  
 يحصل الاتفاق في الحفظ والنطق لكن يحصل الاختلاف او الاشتباہ بالعقل  
 والتاخیر وياتفاق در حفظ ونطق هر دو هم حاصل است لیکن خلاف باشتباہ تقدیم و تاخیر است شاید  
 الاممین — دو احادیث بارای راوی در و دیگر برای پدر راوی باشد اما مانی الاسمین بحسبه اول و نحو  
 ذلك كان يقع التقاديم والتاخير في الاسم الواحد في بعض صوره بالتنست  
 الى ما يشتبه به من اختلاف و الاشتباہ يا در هم جمیعاً باشد یا اندک شاید تقدیم و تاخیر در بعض حفظ و  
 اسم واحد بحسب اشخاص مشتبه باهست و اقشعو و این قسم باشتبه المقلوب گویند و از اداین نوع از کمب  
 النوع که ماقبل ذکور شده اگرچه این نیز مرکب از تتفق و مختلف است بنابر ائمہ که درین نوع خلاف اتفاق نداشت  
 که در نوع متلف است و خطیب بغدادی درین باب کتابی یوسفی بر ارفع الاراییا ب فی المقلوب من الاسماء  
 الانساب نوشته و این کتاب در یک مجلد بزرگ است و در تحقیق الباقی شرح الفید علی گفتہ و فایده ضبط الازم  
 من توهم العلییے الذین لا تصوروا الخط کان یکون اسم احمد الراویین کا اسم اب الآخر خط و لفظ ام اسم الآخر کام  
 الاول فی تقابله ببعض اهل الحديث کما انقلب علی البخاری فی تأییح ترجیح سلم ابن ایمید المدنی فجعله ولید بن سلم  
 الہشی الشہور را نسبتے تھاوی گفتہ و لکن نہ ترجیح لا تویض فی بعض النحوۃ التایخ انتہی مثال الارکان  
 بن نیزید و نیزید بن الاسود و هو ظاهر و مثال اول که تقدیم و تاخیر و بحیث اسم و اقشعو و اسود بن  
 نیزید و نیزید بن اسود است و این ظاهر است زیرا که اول اسود بن نیزید خوب تایم فاضل است از صحاب عبد الله بن  
 معروف و ثانی دوکس است کی نیزید بن اسود خرائی صحابی کی و قیل المدنی صحابی شہور است و مثیل شجاع  
 در سنین است و دیگر نیزید بن اسود جوشی تابعی محضرم سکنه باب الاسود مکنیش در شام پو این الصلاح نسبت  
 فی شروح الالفیہ ہو الذی استقر بسعاۃ عند رحلیہ و امره ان یرفع یدیه ففضل الناس مثله و قال سعاۃ  
 الہم انا شفع الیک نیزید بن الاسود و الہ شفع فقو اللوقت حتی کارو الایستون منازہم لشیم و منه  
 عبد الله بن ایوب نیزید بن عبد الله و ازین قبول است عبد الله بن نیزید و نیزید بن عبد الله و خواص  
 ومثال الثانی ایوب بن ایوب و ایوب بن ایاد الارکان مدلی مثیل رلهیں بالقوی و ایاد

بجهت دشال قسم شانی که اختلاف در تقدیم و تاخیر این ماده باشد ایوب بن سیار و ایوب بن سیار هست اول از  
 است شهور و ضعیف در باب روایت هست و دلیل محبوث است پس شیش غیر مقبول است طبقات  
**الرواۃ - خاتمه** - این خاتمه کتاب است و مصنف درین خاتمه اشارت ببعضی کرده است  
 روایت در این ماده و خصوصاً به ذکر خضروریات آنها که فرموده و من المهم فی ذلك  
 عند الحدیثین معرفه طبقات الرواة و اذخروریات فن حدیث است نزد محمد بن شاهدن طبقات  
 روایت یعنی حرفت هر ایوب قد و حسان مختلفه ایشان حسب ازمنه و طبقات جمیع طبقه است و آن درین  
 قوم تشایه را گویند ذکر السخاوی و فایدانه الامن من تداخل المشبهین و فایده هر فرش اسناد  
 آنچنان دو اسم که با هم یکی متشابه اند در سه خط مشاه است حق باشد و دو اسم یکی نیست و یا خوان چنانکه این دو  
 متفق و مفرق بیان نموده شد و امکان الاطلاع علی تبیین التدليس و فایده و یکی از معنی فرش  
 امکان اطلاع بر این کرون تدلیس است نزد اکثر دلیس و صه طلاح این حدیث لذت که راوی بامر وی عنده بلاعی شد  
 و افظع موسم الشیع شل عن وان و قال و خوان اند و پس اگر از طبقه ایوب راوی و مردی عزیز حسب ازمنه معلوم  
 و تین تدلیس و عدم آن هم دیگر اشود والوقوف علی حقیقتة المراد من العنعت و نیز اینکان وقوف  
 بر حقیقت مراد از عنعت است و با چند این فنی هم عظیم الفایده است مرسن توصل بدین شناخته مشود نزد اکثر  
 اگر مردی عنده صحابی باشد و راوی آنرا تابعی گمان کند مرسن توصل شود و با عکس سخاوی و فرض اینجاست شرح الفید  
 الحدیث گفته و بین التاییخ عموم و خصوص و چیزی متعان فی التعريف بالرواۃ و تفسیر التایخ بالحواله وطبقات  
 بحال اکان فی البدرین مثل امن تخریت و فایده من ایشان است لاستدلاله تقدیم التایخه الوفاه و قد فرق تینجا  
 بعض التایخین بآن التایخ نیز ظرفیه بذات ای الموالید والوفیات وبالعرض ای الاحوال والطبقات نیز ظرفیه  
 بذات ای الاحوال وبالعرض ای الموالید والوفیات و گلن الاول شیوه انتهیه و الطبقه فی اصطلاحهم  
 عباره عن جماعت اشتکوانی ایشان و لقاء المشایخ و طبقه و صه طلاح محشیین عبارت است بجز این  
 که اشتکان ایشان در سن ولقا مشایخ بود و در اخذ حدیث از مشایخ نیز شرکت باشد و بعض اتفاق ایشان است  
 تلقی کرد و این در غالب بلام برای اشتکان در سن است سخاوی گفت مراد به این اشتکان معاصرین است  
 در سن اگرچه تقریباً باشد و فتح البافی شرح الفید گفته که طبقه و سن در صه طلاح محشیین هر دو متساهم اند این  
 الصلاح گفته و الباحث المأمور فی ذلک عن سیمایج العرفت ای الموالید والوفیات و سن اخذ واعنه و من اخذ عهتم و  
 نخواه کم و قد یکی ایشان شخص واحد من طبقتین باعتبارین کاسن بن مالک و گاهه بشکر  
 که یکی از دو طبقه معد و کرد و شود بسبب دو احتیا مشل اش بن الکمال فی وغیره از خصائص

صحابه عشره مبشر و غير ايشان اذ لا يحيى بحاجه فانه من حيث ثبوت صحيفه النبي صلى الله عليه وسلم  
 و سلمه يعده في طبقه العشر کا پرسان بن المک نظر ثبوت صحيفه شیخ بنی ملی الاعلیه وسلم در طبقه عشره  
 شهوده شود و آن ده کس که ثبات صحيفت ببيان بنی اسلم الدور حق ايشان ثابت شده اينها انکه ترمذی از  
 عبد الرحمن بن عوف و ابن اجاز سعید بن زید و هریت شوده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بکر فی الجنة و عمر فی  
 الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحه فی الجنة والزیر فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی  
 و قاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبدیله بن الجراح فی الجنة و ازین حدیث ايشان ملقب بعشره مبشره  
 شدند و من حيث صحفه الشن يعده في طبقه من بعد هم و نظر صحفه من او بعد و در طبقه  
 من بعد ايشان کروه شود که غير عشره مبشره اند از صهاریع حماپیشل بن عباس و ابن عمر و ابن زبیر فمن  
 نظر الی الصحابه باعتبار الصحيفه جعل الجميع طبقة واحدة كما صنع ابن حمان  
 و نجیره کا پرسکیل نظر بوسے صحابه باعتبار صحبت کردہ گھنیان را طبقه ساخته چنانکه ابی حاتم محمد بن جبان  
 تیمیه البستی الشافعی و غيره این چنین کروه اند پس بتایین ہمہ صحاب رسول خدا صلمه و طبقه اول اند  
 خواه متقدم باشدنا یا متاخر سابق باشدنا یا لاحق تقل در و هریت باشدنا یا کثر و اصلنا یا شدنا یا مقصوص و طبقه  
 ثانی تابعین و طبقه ثالث شریع تابعین و ہمچو کما صنع ابن حبان و غيره کذا فی شرح الالفیه و من نظر  
 الیهم باعتبار قد دزایدا کا السبق الی الاسلام و سکیل نظر بوسے ايشان یعنی سبکدار قدر زیاد  
 از تقادیر صحبت مثل پیش رفتن در حرام چنانکه خلفا و روبیکه کرمه السلام او وند او شود للشاهد  
 الفاضلة و ما حاضر شدن در جامائی فاضله مثل بدر و قبا و الحجۃ و یا بقی شان در بحیرت باشد مثل جیلان  
 جیش کر زر و بجاشی که پادشاه جیش از نصاری بود و فتحه بودند و یا همراه جناب رسالت اب از نک کمره  
 بسوی مدینه بحیرت کروه جعلهم طبقات پنکس طبقات ايشان راستعد و ساخته ولی ذلک  
 جمیع صاحب الطبقات ابو عبد الله محمد بن سعد الدیندادی و کتابه اجمع مأجوم  
 ذلك من الكتب وبسوی این ایل شده صاحب طبقات ابو عبد الله محمد بن سعد شیع نجد امی المتن  
 سنت شیشین و مائیتن و کتاب او جامع ہم کتب مولفه این باب سنت سخاوی لغتہ که وسیه در طبقات  
 تکه کتاب تضییف نموده و بخیلان کبیر کتاب جملک شیر الفایدہ است و خطیب بران کتاب در سرفت و  
 سیاشر بسیار کروه و کان این اہل العمل والفضل منفت کتاب اکبر ایش طبقات الصحابه والتابعین اے وقت  
 فاجاد فیہ وجہتی، و در کتاب خود صحابه پنج طبقه ساخته طبقه اول اہل بدر و قم انکه بکرمه السلام آمدند  
 و اکثر از ايشان بحیرت بسوی جب شکر دزند سیموم انکه در غزوه خندق و بعد ازان حاضر شدند چارم سلسه

نفع کرد و بعد از آن پیغمبر صیان طفقال و حاکم ابو عبد العال ایشان را دوازده طبقه گردانیده طبقه اول قومی است  
 از بکر مرد سلام او در دندش خلفاء اربعه و دوم اصحاب دارالند و هشتمین همراه جو شاهزاده همچو اصحاب عقبه او  
 پنجم اصحاب عقبه ثانیه و اکثر ایشان انصار بودند ششم اول همراهین که در قیام زندگانی پیغمبر صلوات نباید پیش از خود  
 و می طلعم در مدینه سوره عقده قدم اول بدراستم کسانیکه بحث کردند در میان پدر و خدیجه هم اصحاب جایه الرضوان و هم  
 همراهین میان حیدریه و قشم کشش خالد بن ولید و عمر بن العاص پایازدهم از کفر و زخمی سلام او در دندش معاوب  
 و پدرش ابوسفیان بن حرب دوازدهم صیان طفقال که روز فتح کرد و در جمیع الوفاع و خیر هم سخن هضرت صلوات  
 دیده مثل سائب بن زید و ابوطیفیل کذا ذکر نماید و میان جاوی بعد از حدیث  
 و همتابعون من نظر هم باعتبار آن اخذ عن بعض الصوابه فقط جعل الجميع  
 طبقه واحد کما اصلاح ابن جبان ایضاً و مسین کیمیکد بعد از صحابه آنها از تابعین پس هر کو نظر ببر  
 ایشان عبیرتیار اخذ از بعض صحابه کروه فقط بهم نزد طبقه واحد کرد و ایند ه چنانکه ابن جبان در ایشان زیرینین نمود  
 نموده یعنی چنانکه صحابه را طبقه واحد کرد و ایند ه ومن نظر هم باعتبار آن لقاء قمهم کما فعل محمد  
 بن سعد و سیکیز نظر ببر ایشان باعتبار لغایت کرد و تقيیم شان نموده چنانکه محمد بن سعد بصری کرد و این اسلام  
 گفتہ و کتاب طبقات الکبریه محمد سعد کاتب الواقعی کتاب خیلکشی الغواید و هو اقتیانه که را و ایه فی عن الفضفاء  
 و هم الواقعی و بو محمد بن عمر الدینی کائین به سخاوهی گفتہ والمر قد ضعیف بالروایه عن الفضفاء مثل بولاک سیماج  
 عدم تیزیز هم من اکتست خنا همین عنده من اثبات الایمانته گوییم مثل این است امام ابوحنین فیه پیش از  
 ضعفاء مسعودین روایت کروه و اثبات طائف نقل نموده چنانکه تاج الدین سیکیه در شفا الاقام گفتہ قال ابن جبان  
 ان السخمان یا ایت عن اثبات بالروايات و پوشش کلام الدارقطنی الاذ المان فی الانکار استه و در دراسات الایمانت  
 ازین بحث نیز ذکور است و کل منها وجه و هر یکی را ایشان وجہ است و محمد بن سعد ذکور و سلم صداب  
 صحیح تابعین راس طبقه گردانیده و حاکم گفتہ تابعین را پانزده طبقه است اول ایشان کسانی اذکر و رهیت از  
 عشره مبشره و نموده و سخنله ایشان جماعتیه زانم برده مثل سعید بن المیب و قیس بن نے حازم و ابوثمان نہدی  
 و قیس بن عباد و ابو وایل و آبور جاعطار و می و ابو ساسان حسین بن منذر و غیر هم و طبقه ایچر کسانی هستند  
 که با انس بن مالک از ایل بصره و با عبد العبد ایل ادوی از ایل کوفه و با سائب بن زید ایل مدینه ملاقات ایشان  
 حاصل شده استه گویند که امام ابوحنین فی راما انس ایل ایل و رکوفه ملاقات حاصل شده چنانکه ابن سعد ذکور در  
 کتاب طبقات لبند لباس بایرا و نموده یا کشش علم را درین نقائی سی بحث است کامر و عالم سخاوهی در شرح الفیض  
 گفتہ و هم من سی جمل که قال الحافظ بن شیرک اربعین سنته و قدیسته شد له بایرویی لان رسول الله صلوات فیلم فیلم

استي نفس طبقات كل طبقة منها أربون سنتة فطبقت وطبقت صاحبى إيل حسلم والآيمان والذين يوينهم إلى الشهرين  
أصل البر والتعموى والذين يوينهم إلى العشرين وأياية إيل الراجم والتوميل والذين يوينهم إلى ستين وأيام  
إيل المقاطع والتداير والذين يوينهم إلى المائتين إيل البرج والخروب رواه نيزيد الرقاشى والبوسن وكلها فى إيل باختبر  
وكذا استشهد لهذا النوع فى الجملة بقوله صاحم خير الناس قرآن ثم الذين يوينهم ثم الذين يوينهم فذكر بعد قرن ترقى  
اوبل شرة وبشير درجت معرفتها صاحبها شارك بين مخنرفته هست وفضيلت تابعين بحسب اثنان  
از بعض مختلف هست جنائزه وفضيلت صاحبها بحسب بعض بعض اختلاف هست ابن الصلاح كفته وروى من حدين  
جبل انه قال فضل التابعين حميد بن القيب وقال إيل المدينة وأهل الكوفة يقولون اوليس القرن وأهل مصر  
يقولون الحسن البصري وبلغنا عن اصحابه بسبل قال ليس احد اقدر فتنوى من الحسن واعطا يعني من التابعين  
وقال ايضا كان عطاء مفتى كفرة الحسيني البصرة وبلغنا عن ائمه بسبل اداؤه قال سيدنا التابعين من المحفوظ  
بنت سيرين وعمرة بنت عبد الرحمن وآدم الدردار الصفرى شاوى كفته وسمها جحيمه او جهمية لا يكرهه فانها  
صاحبها واسمها خيره ولم يعرض ابن الصلاح لكتبه في العدالة وغيرها وقد خالفت في ذلك فذهب بعضهم إلى المuron  
في جحيمه وان تفاوتت مراتبهم في الفضيلة تمتها كجديه شيخ الناس قرآن ثم الذين يوينهم ثم الذين يوينهم ومجهو  
على خلاف فليس بحسب الصوابية كما تقدم في المرسل وان لا بد من التفصيص على عداتهم كغيرهم قالوا او العريث محول لمن  
القربيين بعد الاول على الغائب والآخر على لائحة قدوة جديه منها من وحدت في الاعداف المذمومة ولكن يقلل في اولها  
سبلاته من بعده فان ذلك كشيء فيه وشهير وكان آخر من كان في اتباع التابعين من اعيان قوله من طاش له حمد  
العشرين وستين وفي هذا الوقت ثبتت نظرت البدر ظهورا فاشيا ولهقت المغزاة استهبا ورفعت الفلسفه ورسوها  
وتشعن ايل العلم ليقدروا سلطان القرآن وتغيرت الاحوال تغير اشد ديار لم ينزل الامر في نفس الا ان نسئل الله  
السلامة وباجمله فيخرج الناس قرآن به الصوابية من شاوه الصوابية وحفظ عنهم الدين وحسن اوليتها وقد اشتهي  
غزو جبل على التابعين باجسان فعال والسابعون الاولون من المهاجرين والاضمار والذين اتبعوه بهما  
رضي الله عنهم ورضوا عنهما الآية وكان في التابعين من رؤساء بعض الصوابية كرواية العياودة الاربطة وغيرهم من الصوابية  
عن كعب الاحجار كما مر في الاقارب عن الا صاغر انتهت معرفة المواليد والوفيات - و - من المعاشر  
معرفة مواليد هم ونizer يrike اذنمات اين فن است شاختن واليد روات ومواليد جميع ميلاد  
چنانکه مفاتيح مع مفتاح وسلاود بالكسر زمان ولادت ووفيات تضم معرفت وفیات ایشان ذیمات  
فتح واد وکسر فاؤتشدیدیا رشمانیزیح وفات بمعنی زمان مرگ لاب بمعرفته ای محصل الامن من  
دعوى المدعى للقاء بعضهم وهو في نفس الامر لیی که بعفت هر دو حما

از اسناد دعوی مدعی بمقابل بعض از شیان و حال انکار و نفس الامر خان بناید و آزمایش معلوم شد که علم تاریخ یکی از  
 فنون اهل حدیث است و محدث را از داشتن آن چاره نیست سخاوهی گفته معرفت موالید و دنیا است بخلقه علم  
 تو این است که حاصل بشیر و باین هر دو مقدار اعمار روات و تلقیم و تاخیر و لادت شان و تقدیم و تاخیر وفات یکی  
 بر دیگر است و نیز وسیله گفته و تبین پافی انسان منقطع اعضا افضل او تدبیس او رسال ظاهر ادوغی و کون الران  
 عین بعض المحتاط سمع منه قبل اختلاط و خود کل و هو اینها احد الطرق التي تبیینها انساخ المنیخ انته و سابقاً در بحث  
 معضل و منقطع اشارت بدان رفتہ در شر وح الفیه وغیره اور ده که سبب و منع تاریخ چهاری است که ای موسم  
 اشوعی که حاکمین بود و زمان خلافت حضرت عمر رضی اللہ عنہ نامه نوشته که از جانب شما مکتوبه باشی که من بعد در  
 میخانید تا بخیش حکومت بشیر و کدام وقت نوشته شده باید که از باره دیگر نامه بر لکار نه تدبیس تاریخ آن باید پرداز  
 پس تعلیف و دوام با صحابه پیغمبر صلم محبت و منع تاریخ منشوره نمودند بعضی لفظت که بناء تاریخ بود وفات سرمه کایا  
 صلم باید نهاد که واقع عظیم بود و تعلیف و دوام این پسند نکرده که مراد این امر بسبب یاد وفات لفظت صلم بر  
 لفظ غشی تازه رو خواهد داد و تعجب لفظت که بناء کار بیهودت آن سرمه و جودات باید ساخت این نهاد را نیز  
 پسند نکرد که این اندوه والم زیاد خواهیم شد زیرا که در آنوقت لفظ لفظ لفظ لفظ لفظ لفظ لفظ لفظ لفظ  
 یاد خواهد آمد بشکوه بیوم کشیده خواهیم شد پس این عقده خیر محل مرقوم ساخته بحیرت علی رضی اللہ عنہ فرستاد  
 اخیرت اشارت ہجرت فرمودند پس ہجرت ابتدائے ظفر و نصرت و قوت اسلام چواز آنوقت روز بروز  
 دولت اسلام ترقی پذیرفت و ہجرت عبارت است از آمدن پیر لشیه صلم از نکره لفظ لفظ لفظ لفظ لفظ لفظ  
 بیان تاریخ بست و چشم صدر از نکره برآمد ست روز دغیر را توافت فرموده بجزء بیکیں الاول از غار روانه شده باید  
 روز دهم بیج الاول بدهیه و غسل شدند و آین چویز تاریخ چهاری بسان فهیم بوده از ہجرت و چون اخیرت  
 اراده ہجرت از ابتدائی محروم پیش نهاد خاطر و داشتند لہذا ابو قت تاریخ ابتدائی عزم عتبر در ہشتادین تھا  
 یکماہ دلست و شش روز از طرانت خستند یا انکار شهر از شور حرام بود ازین باعث ابتدائی محروم کردند سخاوهی  
 گفته شم اخیران شکون لبسنیه مفتح چشم چهورا بالمحروم لکوئی شهر العدد و فیمیکیه البیت ولیضرب الورق و غیره یوم  
 تاب غیره قوم فیشیب خلیم لشته تپس سخاوهی گفتیه یعنی فکه کلام هم فلاں المترفی و اسنت بالخیار فی فتح الغاء و  
 لسره را کوئی سروری بالمسنون فی لمدة حیاته و شهد لقول تعالیٰ والذین بیرون شکم علی قرۃ عین فتح الیاد  
 بیستو فرن آجا ہم و آن حکی ان ابا الاسود الدینی کان سع ججازة فعال لرجل من الیتی فیکب الالفان نقال این  
 و اینا کامت احمد السباب الیاعنی لامر علی بقدر بالخیار فتدیل یعنی علی تقدیر صحیحه الحکایتی از منقرع علی سکنه فہر  
 یتقدیر حصولاً میتوانیم ایضاً اکنـا یا بیرون انتہی و معرفت موالید و دنیا از دفات رفات وغیره از علمیت

و خلقت طبیل الذیل است که این مختصر طاقت محل ایراد آن ندارد و تیارخ نواید و زنیات اکثر از علماء معروف است و بعضی دیگر را نیست <sup>۵</sup> امر و زکر از رفته حریفان خبر سے نیست پر فرموده است درین بزم زمام اشرمنت معرفة البلدان و اوطانهم و من المهم اینچنان معرفه بلدانهم و سکون لام بعین شهر ما و این حجج بلد است و اوطان بالفتح جمیع وطن و این اعم از اول است و فاید نهاده از نامند ندخل الاسمین اذ انفقا لکن افتراقی النسب و فایده معرفت این اسن از مذاکل و مشتباه و کی از نیما معرفت این تسم آنست که معرفت شیخ راوی ماصلک در زیر اکلب یار باشد که مشتبه گرد و بدیگر و چون بلد اور اشناختم مشتباه غالباً خواهد شد و عادت در زمان سابق در عرب چنین جاری بود که نسبت هر یک بسوی شوب و بیانی و عمرانی و عثایر و بیویت بود و اهل عجم نسبت شان بسوی شعبه ای خود بود و نسبت بني اسرائیل بپرسی اسماً طغود بود و چون افتتاحی السلام شد و هشتم مردمان در هر قریبی کشت پس نسبت خود هر یک بسوی اقلیم قریب یا شهر خود کرد و مشلا الشامی ثم العروقی ثم الدشقي ثم المصري و خود لاسک استه سخاونی اگفته الشعوب العقبان العظام و اصحاب اشعب والقبائل الطبعون و هیئه کما قال الزجاج للروب کا اسماً طبعی اسرائیل و الشعاب حجی عماره بالکسر والفتح تیل حی اعظم وی فوق البطن والبیوت جمع بیت انتبه و سیاقی خوده معرفه الحج و التعدیل الصناؤ و من المهم اینچنان معرفه احوالهم بعدیلا و تجزیه ای و حجه اللئام و نیز سیکی از همات این فن است شناختن احوال روات از روی اندیل و برج و یازد وی پهالت شان پنجه در لخته ابر ابر کردن چیزی را پیچیزی درست و درست کردن و تحریح بالفتح و لغت بعین قطع کردن درین به آهن و خیره درین چادر و مقابل تقدیل است و اخهان تایه نسبت بوسے شخصی که محل باشد در عدالت و ضبط اد چیزی را و پهالت بالفتح ز بکسر ترددی در آخر جایس خود کتاب العمل این بحث را بر طبیان بخوده و حاشیه نسبت که غرض از معرفت احوال روات جرحا و تقدیل ای ای ای عایت حقوق و نوع شباهات است زیرا که این تحریح جایز نبود تیز صادق از کاذب و فاسق از عادل و حفل از ضباط حاصل نہ شود و اخلاقی حاوی است صحیح بقیمه لازم می سے آید و معاذه و زنادقه ای هر جانب بر ای افساد و شرعيت قیام نمایند و این از موضع قاعدة الفرزند تبیح الخطوه است و این با خود است از قول تعالی یا ایها الذین آمنوا ان جاکم فاسق بنها فتبیهوا ان تعیبوا قوماً بجهالت فتصحیحه علی اتعلمت نادین اخلاق کرده اند و ایکد برج تقدیل درین عصمار متاخره مکن بحث یا نه این ای اصلاح لغت که مکن بحث دیگری نزوی اگفته که مکن بحث گذانی اقیفه العروقی کان الروایی ان یعده است زیرا که راوی پا معروف العدل است باشد پس شیش بالاتفاق مقبول باشد بشیر ط عدم شده و زنگارت و سخاوت

از هبای قوای و رعل او یعنی فسقه و یارادی معروف بعشق باشد یعنی انگر ترکب که به باشد و یا اصرار  
 بر صغیره نماید قال السحاوی پس حیثش مقبول نباشد مثل شهادت و سیچان کل سلم و بر قدره صحیح خود حکایت  
 اجماع بران خوده او که نیز نیافریدند این من ذلک و یا غیر خود فاعله است و فتنه است یعنی محبوالحال  
 است و حکم حدیث و سی توقف است و هر الاصح عندهم صنف کامر و آول کسیکه متقدی کلام در روات شد شجیه  
 بن الججاج است و یحیی بن سعید القطان تابع او شده پسر تلامذه او احمد بن حنبل و علی بن الحسینی و یحیی بن عین  
 و عمر و بن علی الفلاس و خیریم بر ماستند و حجج ایشان در روات مغض بیه لفیح است اهل همام است لقوای صلمع  
 الدین النصیر بعد رسوله و کلام پهلویونین رواه البخاری و قال الدیتعالی و قل الحق من ربکم و قال ایضا ان  
 جاوز کن نشانه غصیه او قزوین و می سلیه الدین علیه وسلم در حجج پس اخراج شهره و در تعذیل ان عبدالاسد رجل صدیقه ای غیر لک  
 سلیمان دادیش العصیجی فی الطفین سخاوی لغفته ولذا استشوابه ای من الغنیمة الهرمه و اجمع المسلمين علی جوانه به اعلی  
 من البر ایجاوت للهاجة الیه صرح نیلانک المذوی وغیره و قیل لا احمد بن حنبل انتقام العبداء فعال ویکن نہ غیره  
 پس نہ ایغبت اقبال قایل **۵** الدزم لعیں بعثیتی فی ستنه یا متسلم و معرفت و محمد راهه و لملئه فرقا و مستفت و زر  
 طلب الامانه فی از الله منکرها و نووی در ریاض الصالیعین این کشش تمام را بیان خوده و درین باب  
 تضانیغ بسیار شده مثل کتاب ابن ابی حاتم و کتابی از الغرم ابن الجوزی و تهدیه الکمال تصنیف حافظ مرزی  
 و میران الاعتدال حافظ فیسبی و اسان المیزان تالیف عاذل بن جرج عقلانی و مختصر وی استه تقریب که متعل  
 درین هضرت و غیر لک هراتج **۶** - و من اهمه ذلك بعد الاطلاع معرفته  
 مراتب البحرج کانه قدری چهون الشخص به مکالم استلزم رد حداشند کله و از اینین نوع است  
 بعد از طلام معرفت مراتب بححر نیز لک چه بححر می شوند و شخصیکاران بححر مستلزم رو جلد هریش انگر  
 نباشد بلکه مستلزم رو بعض باشد و می استلزم رو بححر شنیز نبود پس غرض طلوب از بححر فوت می شود و این هنچ شنبی  
 مشد وین است زیرا که بححر سیکلند را او ریابادست بححر و می بازد و دران نمایند و لطفکن شنند و چندین بححر عقیله و  
 ابن جحان چنانکه فیسبی و میران الاعتدال وغیره موضوع واحد ذکر کرد و دیزراست غنیمین در بححر شالی و یحیی بن  
 سعین و قبور حاتم خبرز قانی و ابوالفتح محمد بن الحسین الازوی کما تعالی‌الذیسبی فی سیستان الاعتدال ایضا فی ترجمت  
 ایان بن سعین الدین و یکذا بححر بالحافظین بححر فی القتل الدین و فی الذب عن سخن احمد و فیه الہدی ایکار  
 مقدمة فتح الباری گویم ازین وجه مقبول نه کروه اند بححر جائزین در باره‌الام ایی صنیف نایاب کثرت قیاس نزد  
 بعض و مگر و یا نایاب قلت رو هیئت حدیث چهین یه بححر بححر پیکر است که رادی بران مجموع نگردد و فایصله ای این  
 انگر هر که در پرا ضمیمت در باب حدیث لفظه مراکش لضیغیف پنجه اقویه از هست و مویز این هنی است

آنچه سخاواری گفته قائل عثمان الدارمي سالت ابن جعین عن العلاء بن عبد الرحمن عن أبي كعب حديثها فقال ليس  
 باس قلت هو صاحب الیک او سعيد البقری قال سعيد اوثق لهلاك ضعيف فهذا المروي ابن جعین ان العلاء ضعيف  
 مطلقاً بليل قوله انه لا يناس به فاما اراده ضعيف لنهاده سعيد البقری وعلى هذا حمل أكثر ما ورد من خلاف كلام  
 أئمۃ البحج والتعديل من وثيق جلاني وقت وجරه في آخر نسخة ولنتم ما قيل ۵ اسلام سنت برش امفرود  
 وربما سب عالي است پيش حاک تو به وقد بيدين اسباب ذلك فيما مضى وحضرناها في عشرة و  
 قد تقدم شرحها مفصل والعرض هنا ذكر الالفاظ الدالة في اصطلاحهم على  
 تلك المراتب وتفصيل بيان اسبابه برج درماضي بمدحه شدو حصره انها درجة ساختة امد در شرح هر کی از این  
 مفصل ومبینا در مقدم سطور شد پس شخص درینجا ذکر الالفاظ الدالة في طلاق ایشان بران مرتب است واما  
 من حيث اللئذ پس در کثر ازان دلالت پسترتیب مرتب نیت و للبرج مرتب در پرسه برج چند مرتب است  
 حافظه ذہبیه در میزان العادل پنج مرتبه ساخته وابن حکیم در کتاب خود از اچار مرتبه گردانیده موصوف از این  
 سه درجه اصلیه و تبعاً لغير تعالیش در پنهانه و در پیاچه تقریب التهذیب مرتب روات برج جاده و تقدیلی او غرض  
 در جالت پردازده طبق مرتب گرده اسوه ها الوضع بمادی على المبالغة فيه اصرح ذلك  
 التعبیر با فعل کاکذ ب الناس وکذا اقول لهم اليه المنتهی في الوضع او هم کی  
 الکذب ومحوذ ذلك وبدتران مرتب برج وصف راوی پیغمبر است که ای پرسالله باشد واصح ان تجيير  
 بعینوا اهل است مثل الکذب الناس وچنین قول ایشان اليه المنتهی في الوضع دیاچین گویند یورکن الکذب  
 ونمکان مثل گویند یه منبع الکذب او محدثه گوییم ازین نوعت برج امام ای صنیف در باره جایزیه راوی یخد  
 من کان له امام فقرة الاما فقرة له پچه و سے رفعه السدعالي عنده گفته است که اذ من جایز العیف حکایه مصنف  
 فی تحریج الہمایہ والسخاواری فی شرح الالفیة فی سجیت معرفة الثقات والضعفاء واین مرتب اولی واعلی از مرتب  
 برج است شمرده بحال او وضع اولکذا ای پستره لطف دجال یا وضلع یاکذا است پیغمبر  
 آنچه میخواهیں منتهی باشد پیش برج گوییم ازین نوع است برج در باره حارث اعور ہمارانی راوی حدیث لا جمع و  
 لا تشریق ولا نحی الافیه فی صدر جامع کتابی التحریج ست پس مصنف وجدگردانیدن این الالفاظ را در مرتبه دو مرتب  
 سود کا نھاد ایکان یعنی نوع میالغة للهنا دون الای قبلہ ای زیرا کا اگرچہ درین الالفاظ نوع میاله  
 است لیکن این الالفاظ فرو تراز الالفاظ مرتبہ ما قبل خود است و اتجاج باحدیث این کسان جایزیت مصنف  
 در پیاچه تقریبی التهذیب کیکه برو طلاق اسم کذب ووضم کرده اند مرتبه ای نیزه عشره مقرر گردانیده و  
 استعملها ای الالفاظ الدالة علی البرج قولهم فلاون لیتن وکا هم الالفاظ کرد الایت

برجح ناینند قول ایشان است فلان لین دارقطنی گفتہ از آنکه فلان لین لاکیون ساقطاً متذکر الحدیث  
 مجرود گابشے لا یقطعه عن العدالت و مصنف در دیباچه تقریب لغظه لین را در مرتبه ششم از مرتبه روایت  
 گردانیده او سئی الحفظ او فیداد لی مقال و یا گویندسته الحفظ است یاد ران اولی  
 مقال است و پیشتر معلوم شده که سو حفظ اگر لازم راوی در جمیع حالات وی باشد حذیش راشا زمانند  
 بر ای بعضاً هل حدیث و آن طاری است بسبب کبر سن و ذهاب بصیر و اخراج کتب و خوان پس آن را  
 منتظر خواهند و این مرتبه سیوم از مرتب جرج است و بین اسواء الجرج و اسلامه مرتبه کا یخفی  
 خقولاهم متروک او ساقطاً و فاحش الغلط او منکر الحدیث اشد من قولهم  
 ضعیف او لین بالقوی او فید مقال و میان اسوه جرج و هیل او مرتب غیر مخفی است پس  
 قول ایشان فلان متذکر الحدیث او تکوهه او فلان ساقطاً و فلان فاحش الغلط او منکر الحدیث  
 او حدیثه منکر او لمنا کیرشد است از قول ایشان فلان ضعیف او لین بالقوی او فید مقال و لین بدل  
 او لین بمحججه در شریح الفیه گفتہ که هل این مرتبه چون معتبر شوند حدیث ایشان حسن یا مصحح باشد اینها و ا  
 نزد اهل اصول عمل بحدیث احمد و جب است ما دامیک خطاوش اکثر از صواب علمون نزگ و دیاشن آن  
 مرتب التعديل - و من المهم اینضام عرفه مرتب التعديل و نیز یکی از هم  
 این فن است معرفت تعديل موصف نیز از اسر در جهاد اصلته و شش درجه تبعاً ساخته و ابن الصلاح آن را  
 پهار مرتبه ساخته و حافظه هی بذریزان الاعتدال تخفی مرتبه هناره و ارفعها الوصف اینضام  
 بمالعنة المبالغة فيه واصح ذلك التعبير با فعل کا و لق الناس او اشت  
 الناس وارفع مرتب تعديل اینست که وصف آن نیز بصفتے والبر مبالغه آن باشد واصح ازان اینست که تعبیر  
 بصفیة افعال تعفیل باشد مثل اوثق الناس یا اثبت الناس چنانکه شیام بن حسان گفتہ حدشی اصدق من  
 اور کرت بن بشیر محمد بن سیرین او الیه المنتهی فی الثبت و لمخ باهن است اینکه گویند الیه المنتهی فی الثبت  
 سخا وی گفتہ ولی لمخن بهامش قول الشافعی فی ابن مهدی لایاعرف لنظریافی الدینیا محقیق فیم تکیه ایهول ایهول  
 الا و لے عند بعضهم قولهم فلان کامیل عن شلد و خود لک انتی و این مرتبه بصفیة فعل نزد مصنف علی  
 است در مرتبه از گپار صیغه مثل ثقیة ثقیة یا ثقیة ثبت و حافظه ذرسی و زمقدمه میزان الاعتدال این را  
 علی مرتبه ساخته و عارقیه یزمل و کشیده ثم ماتکل لصفتہ من الصفات  
 الدالۃ علی التعديل او صفتین کثیفة ثقیة او ثبت ثبت پس مرتبه و دم اینست  
 که بتوکد شد و ببیک صفت از صفات والبر تعديل یا بد و صفت مثل ثقیة ثقیة یا اثبت ثبت ثقیه بکسر ال

وفتح قات مرد عتمد که بر قول فعلش مردم هست پیار گفته و ثبت فتح اول دیگون هوجده مرد عتمد درینجا بعنه  
 ثابت القلب لسان هست اوثقة حافظه او عدل ضابطا و بخود لک و یا بکشید و بصفت  
 با تباین الفاظ مثل ثقة حافظه او عدل ضابطا و یا خواه شش تحقیق او صحیه و غرض از تأکید بد و صفت آنست که  
 یکی دلالت بر تعییل نماید و دیگر مقوی است ابا شد شش قول ابن سعد در حق شمر ثقة نامه نشاند بجهة ضابط  
 حدیث زیرا که مجرد و صفت بر بودن اوی ثقیه یا حافظه یا عادل یا ضابط غیر کافی است در توثیق بکشمیان عذر  
 و حافظه و ضبط عموم و خصوص هن وجہ است زیرا که عدالت بد و بدن ایشان یافت شود و این هر دو بدون لذت  
 نیز را فتحه بیشوند و اجماع هر تسبیح تو اند شد شماری گفته و دلیل لذتک ان ای حاکم سُلَّمَ ابا زعیمه من درین حال  
 حافظه فعال لا هر صد وقت و کان ابوالیوب بیمان بن بوار و انشا ذکر کوئی من الحفاظ الکبار الامان کان یا تم تفسیر  
 ایند و بالوضع تخته قال التجاری به ضعف عندری من کل ضعیف و در وی بعد موته فی النوم فتعیل را انظر  
 العبد که قال غفرلی فتعیل بذا قال کنت فی طرق اصحابان فاخذت مطر و کان همی کشت ولکن بحث بتفف  
 ولا شست فاکبرت علی کتبه تخته صحیح و نہ المطر فخر اسی بذلک فی اخرين و لغظ اتفاقان شش ضابط است پر  
 این هر دو متقارب اند منیت اتفاق بر ضبط نیت و لغظ بحث اقوی از ثقة است چنانکه ابو داد در باره  
 سلیمان بن شیر حملی گفته ثقة است نه بحث و تعبین این شیوه در باره احمد بن عبد العبد بن یوسف گفته ثقة لیز  
 بحث و سیمین در باره محمد بن سعیت صاحب مغازه ای این گفته صد و  
 ولیس بحث و آندا خطیب گفته ارفع العبارت ان بقال بحثه او ثقة و ضبطه ای از ثقت است شماری گفته فاین  
 قد الطیقون الوصفت بالثقة على من کان بقوله او لولم کین ضابطا انته و اوناها ما اشعار بالقرب  
 من ایمیل التجربه کشیخ ویر وی احمدیه و بعتره و بخود لک و مرتب سیدم که او دون ترتیب  
 تعییل است ایشت که شعر تقریب باشد از همین هر ترب جمع شش آنکه کوئید بکشیخ او ویر وی حدیثه او بعتره و بخود  
 آن شش شیخ در سلطه اوصال حدیث او جلد حدیث او صدقه ای انشا اسدا و مغارب الهدیث شماری گفته و مذکون  
 یقارب الناس فی حدیثه و یقاربونه ای لیس حدیثه بشاذ و لامکرا انته و بین ذلك مرائب لا یخفی  
 و سیمان از فم تعییل دادون او مرائب غیر محضی است حافظ ابن کثیر گفته و بین ذلك مرائب کثیره پیغمبرها  
 انته و سی در سیزان الاعتدال گفته ای قولهم ثبت و صحیه و امام و ثقة و تحقیق من عبارات تعییل  
 الی کیان لانتفاع فیها و اما صدقه و با بعده فتحی ثبت فیها میں الفاظ همی توثیق او تلیین و لکل حال و بخاطه  
 عن کمال رتبه التوثیق و مرتفع عن رتبه التجربه انته ای بن الصلاح گفته حدیث هیم رجایل و خوزک تایل و مطر  
 زیرا که این عبارات شعر بضبط نیت پس ضرورت که برای معرفت ضبط دران لظر لکشند نیز را که قویه و شمعن

حدیث و مین بین بحسب تفاوت اوصاف روات است پس روایت المتن و اضیبط اقواء از رد همیشگی  
 دون وی است زیرا که صفات قائم ذات می شوند پس قویه ضعف عدوی حدیث مین باشد و ضعف شمشون  
 برای آن شود و لهذا امیدیان ترجیح حدیث بحسب حال را وی میدانند مثلاً اش رویت ابن عباس است  
 ان النبي ﷺ سلسله العالیه و لم تنزع میسونته و هو محروم و در روایت مین این امره از تزویجه او و حلال پس از  
 شانه اخذ بروایت نزدیک رود و بوسے عدم جواز نکاح در حالت احرام رفت و آام ابو حنيفة و محبوب  
 تقدیمه اند که چون تعارض میان هر دو روایت آدم مخلص بسوی ترجیح شدیم و این خود ظاهر است که ابن عباس  
 احفظ و اضیبط از نزدیک است پس خذ بروایت وی اوی و احسن باشد لیکن این وجہ پیش نیست زیرا که از پیش  
 ترجیح نزد عدم امکان صحیح با تطبیق است و درینجا صحیح ممکن است بجمل شیخ بر خصوصی و دیگری بعزمیت چنان  
 از کلام تردیدی مچین است فا دیشود یا انکه روایت نزدیک مرسل است پیشتر در بحث مسخر و منسوخ اشاره به  
 تحقیق متعارض این و دو حدیث نزدیک است و هدایه تتعلق بذلک و ذکر آنها درینجا برای  
 و این احکام نزدیکی بعنی تغییر کرد که از خواهند شد متعلق بحث بحث و تغییر است و ذکر آنها درینجا برای  
 تکمیل فایده است زیرا که از تردیدی عدالت را وی شناخته نیشود فا قول نی قبل الترکیبیه من عالم  
 باسیا یها لامن غیر عارف لعلانید کی محمد مانظر لر ابتداءً من غیر مجاز است و ختیار  
 ولو کانت الترکیبیه صادرة من منزلی واحد على الاصره پس کویم مقبول است تزکیه  
 از عارف با سباب تزکیه از غیر عارف تا تزکیه بحوزه ظاهر شهادت و ختیار نکند اگرچه این نزدیکیه مزء  
 واحد صادر بوده باشد به اصم اقوال والیه ذهب البخاری فی کتاب الشهادات من صحیح و داخل است درین ترکیب  
 بعد وزن اگر این هر دو عارف اند بدان چنانکه خبر اشیان مقبول است قاله خطیب وزن اکثر فقهاء تزکیه نزدیک  
 مقبول است لیکن لا بد است درینجا که تقيید کرد و شود باشند زن نمکن باشد از ختیار و متعاق احوال مزکی یا مزد  
 شل آن زن باشد خطیب لغتة محل درین باب سوال وی صلم است از حاریه و رقممه افک از جمال شاعر  
 ام المؤمنین کما فی الصحيح البخاری و ترجم خطیب تغییل الدنیا بعضین بعضا و حکم حاکم شهادت او نزدیکیه است قال  
 البریئه و آمدی لغتة این و تقدیم است که حاکم تعالی قول فاسق غیر کاذب ناشد خلاف الملن شهده انتها  
 لا هقتیل الامن اثنین الحالات الها بالشاده فی الاصره ایضاً بخلاف کیک شه طکرده که  
 تزکیه مقبول نیست مگر از دو کس بالحاق تزکیه شهادت فی الاصم ایضاً کویم این قول کافی نیست نویت  
 وجه صوجه برای آن بلکه اقصدار برای همها کافی نه است و چه بور بر قبول او نیز نزدیک اکثر طولی است  
 و مچین است منقول از امام ابی حنیفه وابی یوسف المتفاہیک کس و تزکیه در شهادت و مچین در روایت

و اکثر فقهاء اذ ایل هنینه و خیر و بارند که تهدیل و احتجاق بدل نیست حکایه الفاضی ابو مکر بالفانی و ابن الباری گفت  
 ہو قیاس مذهب بالک و حق است که کافی است در رومت یکس آن الصالح گفت و یوسفیم الذی اخباره ایش  
 وغیره اثبات بر احدهان العد و لم یشترط فی قبول الخیر فالمیث ترطیبی جرح راویه و تقدیلی بخلاف الشهادت شیوه  
 والفرق بینهما ان التزکیة تتنزل منزلة الحاکم فلا یشترط فی العدد والشادرة تقع  
 من الشاهد عند الحاکم و فرق میان تزکیه روایت و شهادت آنست که تزکیه روایت نازل  
 بمنزلة حکم است پس دران عدد و شرط بیود چنانکه در حاکم شرط نیست و وقوع شهادت از شاهد نزد حاکم باشد  
 پس میان تزکیه اوی و شاهد فرق حاصل شد پس قیاس یکی بر دیگر سے نباشد بوجود فارق سیوطی و درینت  
 الراوی شرح تقریب نووی گفت که تحریر فرق میان روایت و شهادت از امور معمول است بعد هشت پیغمبر و کریم  
 کرد و گفتہ اول عدد است که در روایت شرط نیست بخلاف شهادت زیرا که در رومت مهابت السالیمین است  
 از کذب بر رسول خاصه بخلاف شهادت زور و عدم انصراف راوی واحد است بجهت پیش پاں اگر قبیل شور  
 این صفات بابل هلام فوت گرد و بخلاف فوت حق واحد بخصوص سیوم اکثر میان اسبیاری از سلامان  
 عداوت میباشد و آن حامل ایشان است بر شهادت زور بخلاف شهادت روایت ازوی صدی العلیی و مسلم جهار  
 آنکه در روایت مطلقاً ذکور شرط نیست بخلاف شهادت در بعض مواضع مثل حد و دک ساقط بشیوه تقدیمه است  
 چشم آنکه در روایت شرط نیست بخلاف شهادت مطلقاً اشتمان ازکه شهادت تائب از کذب قبل است  
 نزد روایت گوییم آنکه در حدیث واحد در نوع گفت جمع حدیث سابق اول و دو باشد بخلاف کسی که شهادت  
 وسی بزوری بجان طایفه شهادت سابق او باین کذب شفചن نزد روایت هم ازکه شهادت کیمکه بزلف  
 لفظ خود را منع ضرراز جان خویش بدان خواسته قبول نیست بلکه در تپیش قبیل است بعده فرمایش  
 و دیگر میان هرو تابت وجذکر و که حاجت ایجادش درین محل نیست ولو قبیل تعصی بین ما  
 اذا كانت التزکیة في الروای مستند لا من المزكي الى اجتاده او الى النقل عن  
 غيره لكان متجها او لا يندين گفتة شود که میان تزکیه و شهادت تفصیل می کنیم باینطور که اگر مستند  
 تزکیه در راوی از فرک اجتاد او یا نقل از خیر خود است هر آنیه قبول میباشد و متوجه قبیل میم منع ناشد  
 بمحضین یوچی قبیل مفتح و ادو تو شدید جمیم مفتح و کاملاً غلط خوب و پسندیده و اذنی شبوسے اور در کرد و شو  
 کذب اف المنتصب لانه ایشان الاول فلا یشترط فیه احصاراً لان حیثیت نیکون بمنزلة الحاکم  
 په آنکه تزکیه اول است یعنی آنکه مستند بسوی اجتاد است پس دران احصار عدد و شرط نیست په درین میم  
 بمنزله حاکم خود ظاهر است که حکم اجتاد خروکند نه بنعل زائد و ایشان الثانی فیجره فیله

در شانستند نبوی بطل از غیر خود است خلاف در این جاری است و بین این را ايضاً لا يشترط فی العد دکان  
 اصل المقل لا يشترط فی العد دلکن اما يتفق عنه والله عسلم و ظاهر است که در شانستند نبوی بطل و شرط مفید است  
 بوجانکه در اصل نقل هم عد و شرط مفید است پس در تقریب عنده نیز برخیان باشد حمل انکه اگر تفاوک کس در تعذیل شهادت  
 در واهیت بنابراین که اگر فریبی برای راوی ناقل تزکیه از غیر خود است پس آن حمل اخبار است و شرط عد و در قبول آن فی  
 بجز خشت پس در فرع اگر جرم و تعذیل روات نیز متفق و شرط نباشد و اگر فریبی تزکیه و تعذیل راوی از اینها خود نیز نباشد  
 پس و بمنزله حاکم است پس در هر دو عال تقدیم و تزکیه و تعذیل شرط مفید است فاید لا ابن الصلاح لغة عدالت الراء  
 تارة ثبت تضییص حادیین بلکه عدالت و تقاریث ثبت بالاستفاضة من شهادت عدالتین اهل المقل و شوهم من اهل عسلم  
 و شیع الشنا و علیه بالشتمة والامانة مثل ملک و شعبه و اهیانین والاوزاعی و لہیث و ابن البارک و وکیع و احمد بن حنبل  
 و یحییی بن عین و علی بن المدینی و بن جری مجریهم فی بنایته الذکر و استفاضة الامر فلایل عن عدالتین سولا و شاهام و ائمیل  
 من عدالتین خنی امره حل الطایبین است و سعادی در شرح الغیب در باره تعذیل رجال محمدزاده این قیمت اعیان و حکایت  
 کرد که دلیل اثبات معمول را اثبات او کلم علی کتابهای می‌شوند ایضاً اثبات معمول اثبات او اثراً عده بجهت فرمیجا  
 اجتماعاً و انفرادی از قد و حد فیهم من تکلم فیه و لکن کان الحافظ ابوالحسن بن الفضل شیخ شیوخ خان یقول فیهم انهم جاذب و  
 اقتضیه بعینه از لایقیت ای اثیل فیهم قابل و بهذل اعتقد و بهنقول و لکن شرح عنة الابهیان ثافت و وجہ طاهر و تیر  
 فی غلبه النعن و واقعه شیخ نبیل صرح فیهم پر تلزم المقال بالطبع بصحت الم ثبتقد من حادیهها القلع بعدالت رواهیها  
 نیز فی الم ثبتقد من قائل بن دقیق العید نعم کمین ایکون للترجم بدل عند تعارض الروایات فیکون من لم یکلم فیهم  
 راجحا علی من تکلم فیه و ای ایشتر کافی کوئی ای ایشتر کافی کوئی ای ایشتر کافی کوئی ای ایشتر کافی کوئی ای ایشتر  
 من عدل متیقظ و بیباشد که جرم و تعذیل ججاز عدل قضط متیقظ پذیر فیه نشود و فاضی شوکانی لغة جرم مصل  
 بیهان است که وصفت اوضاعیت حفظیاً تسلیل در واهیت ماقدم ای ایشتر و ای برتسا هش بین است بکند و تعذیل  
 معمول بیهان است که وصفش شاید تحری و در واهیت و حفظ مردی و عدم اقام او بر اینه و ای برتسا هش و درین  
 باشد فاشد علی نیاید کیک تنتفع پر عند ضطراب ای ایشتر ای ایشتر ای ایشتر ای ایشتر ای ایشتر  
 فیحیم بیایقنتیه رد الحدایث المحدث پس جرم باج و جرم باج  
 سقوی نیست پس اگر جرم متصعب باشد و جرم رایین ساخت البتة مقبول شود پس شرط کردان تین  
 جرم کاسیانی حاجت بیوی شرط کردان عدم متصعب نیست بلکه ایشتر ای ایشتر ای ایشتر ای ایشتر  
 که متصعب سعیسان ضرر نکند کمالاً پذیر فیه ترکیه من اخذ محمد الفاظه فی اطلون التترکیه چنانکه  
 اخلاق تزکیه سیکه اخذ بجز خاکرده نامقبول است بنابر عدم اجتناب از تسلیل مثل ای تصویف دریم

مختصر جرجانی نوشتہ که بحث مشدودین شل ابن جوزی حنبل و صفائی و ابن تیمیہ و جوز قافلی و ابن جبان  
 و سعیدین هوات سفر العادت فیروزآبادی و امثال ایشان و بحث و تعذیل بقایه عقیمیت سخاوهی  
 در شرح الفیہ بحث معزفۃ الشفافت والضھارۃ الکففة وقد فسیم النبی بن حکم فی الرجال اقساماً من قسم تکلمون فی  
 سایر الرؤاۃ کابن عین وابی حاتم و قسم تکلمون فی کثیر من الرؤاۃ کما کم و شبکة و قسم تکلمون فی الرجال بعد این  
 کابن عینیہ و الشافعی قال وهم الحکم علی ثالثة اقسام ایضاً قسم هم مستعنت فی التوثیق لکن بثت فی التعذیل بغیر  
 الراوی بالغدیرین والحدث فی اول شخص اغرض علی قوله بوجذک و تکر توثیقہ واذ صفت رجال فی اذن  
 اهل واقفه غیره علی تضییفه فان واقفه ولم يوقن ذاک الرجل احد من المذاق فهو ضعیف وان واقفه احد فینا  
 هو الذي قالوا لا يقبل فی الصحيح الامض ایضه لا يکفی ذیه قول ابن عین شلامہ ضعیف ولم پیم بحسب صنفه  
 یکیه البخاری وغیره یوقن و مثل ذیه خلیف فی تضمیم حدیثه و تضییفه وقال الدھبی وهو من اهل الاسترشاد  
 التامد فی نقد الرجال لم یتضمیم اثنان من علماء هذا اللشان قط علی توثیق ضعیف  
 ولا علی تضییف ثقة انتهیه و لهذا حافظ ذیه که از این استمر اتمام است و نقدر رجال کفته محبته شد  
 اند وکس از علماء این فن گرزر توثیق ضعیف و نزیر تضییف ثقة انتهیه و غرض از نقل اینکلام اثبات یتقطور  
 تقطور آمیله بحث و تعذیل است زیرا که اگر ایمیر تمہل در بحث و تعذیل همیکر و نزد البهت وکس یا اکثر اتفاقات کمی مزود شد  
 ببحث ثقة و تعذیل ضعیف بلکه اکثر تضییف ثقة و توثیق ضعیف از تقلیل تقلید ایهوا در رجال است و هدف این  
 کان مذہب النساء ایشان کا نیزک حدیث الرجال حتی جمیع علل تکر و لهذا  
 نزہب نسائی و نقل حدیث آن بود که حدیث شخصی تک کرد نشو و تا انکه همگنان برترک رسی محبته گردید  
 و اگر بعضه توپیش شود نزد بعضه دیگر بحث کردند حدیث انکن تک نمودست یو ط در زیر الری علی الجیلیه  
 از باور وی افورد و این النساء لایترک الرجل حتی یکتبح الجمیع علی تکر و ذلک ان کل طبقات من نقاد الرجال  
 لا گلوا من تشدید و متوسط نمن الامری شبهه و سفیان الثوری و شعبۃ اشد منه و من الشافعیه یکیه بن سعید  
 القطان و عبد الرحمن بن محمدی ویکی اشد منه و من الشافعیه یکیه بن عین و احمد بن حنبل ویکی اشد منه  
 و من الراغب ابو حاتم والبخاری وابو حاتم اشد من البخاری تعال النساء لایترک الرجل عندهی حتی یکتبح الجمیع علی  
 تکر فاما اذا ثقہ این همک و ضعفه بحییه القطان مشلا فاذه لایترک لاماعف من تشدید یکیه و من هم مثل  
 فی القصد ایقته و ایزیجاً معلوم شد که آنچه بعض فرمیده اند که شرط نسائی ایقفا است چه وسی روهیت از کسانی  
 وارد و کا اصحاب کتب همسراز وی اراده بنت نموده اند بصیره بیست بدلکه از همک و خلیف ایهداوی مقول است که  
 ایشان میگفتد شرط نسائی در رجال اشد از شرط مسلم است و شیخہ برلان الدین ابرسیم بن عمر البغایه

نمیز حافظ ابن حجر عسقلان در شرح الفیه المسنے بالذکر اول فیتہ حکایت از حافظ بن کثیر کرد و آن فی سنن النسخة  
 رجالاً مجاهدین یا عین اصحاباً و فیهم الجروح و فیهم احادیث مبتكرة و محللة لتهنیت آیة الصلاح آورده که حافظ ابن حنبل که  
 ابوه او و نیز اخذه با خذنی ای میکرد و تخریج حدیث خجیف مینود چون در ان پایه غیر آن حدیث مینیافت نایب  
 آنکه حدیث زوش قوسمی تراز راسته رجال است گوییم جائیت از ابوه او و هست کرد و که سخن این نسخه آن در مردم  
 است پس حق عبارت درین مقام است که چنین گویند که نسخه ای خذابه او در کرد و بالعكس تو جلقد چشم  
 ضعیف بر قیاس است که جزو اصل اتفاقی است و شبهه دران نباشد باقل آن واقع شده و رایی رجال مختلف بهله  
 است و محمل در هر وصف علی المخصوص پر احتمال در راسته است و در حدیث عارضی پس لاید حدیث ضعیف هقدم  
 بر قیاس شود بخلاف متاخرین از صحابه ابو حینیه چند و ایشان تقدیم قیاس بر حدیث ضعیف است و به قال  
 بعض المالکیۃ الریفیا تجاوی در شرح الفیه بحث حدیث حسن گفتہ قال ابن حزم ان جمیع الحینیه علی ان ذمیل ای هم  
 ایضاً ان ضعیف العدیث اولی عنده من الراسته والقیاس شتیه در وینا من طرق عهد احمد بن احمد بن حنبل ایضاً  
 العینیه ایه قال سمعت ایلی يقول لاتکاد رترے ایه طیرنے الراسته الا وفی قلب غل والحدیث اضعیف ایه ایه  
 من الراسته قال فیالة عن ایلی سخون بدل لاید فیها الا صاحب بحث بیش لاید رسی میمیز من قیمه صاحب ره  
 فیلیل قال بیل صاحب العدیث ولا بیل صاحب الراسته و ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات اذ کان پیدم ایه  
 علی القیاس شتیه، فاضم شیرح لغتہ ایلی هسته قد سبقت قیاسکم فاتیح ولا تبیخ فانک لانفضل ما اخذت من الان  
 و از امام شعبیه مردیت که لغت ایلیک عن النبي صلیم میوار خذابه و ما قالوه بر ایم فالله فی الحش که الکنیف و  
 لغتہ الراسته بمنزله ایتیسه اذ اضطررت الیها الکلیثها و در مکانی مثل این چنین سبیار آثار و زیارت و قیاس  
 و تبیخی در مدفن از امام شافعیه اورده که لغت همان قلت من قول او هست من چهل فیه عن رسول الله صلیم علی  
 افلحت فالقول ما قال رسول الله صلیم و میتوالی چهل پیرو و دشی این مردیت از امام علی حینیه رواه ابو حیان  
 الشیرازی بلکه مثل این نقول است ایه حینیه آیه حکاہ عنهم اعارف الریان ایشیخ عبد الوهاب الشیرازی فی المیزان  
 الکبری تحریر سلطور گوید که قول شاعری همها اصلت من ایلی ایه مفید چند غایده است اول آنکه تعقیب و خوبیت  
 و ذم امر ضروری ایه و حق المحس روم ایک در این سنت ظاهرت سبیح هم خوبیت بلکه شرح معاونی همیش  
 از کلام سلف صاحبین ایمیتیه دین و غیره دریابد و تنهیا بر راسته فهم خود است بدینا شد که راسته جماعت  
 بهتر از راسته واحد است سیکوت ایک بر عایت قاعده اصول دهیب خود حدیث صحیح را که مخالف است ترک  
 نسخه و بلکه همان حدیث را اصل کرد اند چنانکه تاضه محمد بن علی بن محمد شوکانی و کتاب ارشاد الغھول  
 تبیخ الحق معنی سلم الاصول تبیخ اصول مذهب مختلف ایلی هست بعرض بر کتاب دسنت فرموده در این صحیح

از مر جو ح و قوی) از ضعیفه است جدا ساخته غرض که اخذ بحیث باید که در رای را باید اذخیرت آری عمل تقبیاس نزد نقش  
 نفس در زمان عدم وین آثار جایز بود که لاضر و راست بین الخطاوات و بعد تدوین کتب حدیث پس از عذر در ترک  
 عمل با خادیت صحیح برای احمدی از هم است چنان و چن عالمی باقی نیست کتاب المد و سنت رسول الصدر محظوظ  
 متنکل احکام جمیع حواریت حال و استقبال تایا ام القیمة است الیوم الکملت لكم دشکم و قول تعالی فی عصیان  
 و بدی و رحمتة لقوم پیشون و قول تعالی ما فضائی اکثاب من شے و دیگر از آیات و احادیث شاہد عدل  
 و گواه صدق است اما تبریزان مثل تدبیریان در فقه شرط است و آیه مجتبیدین بمن از تعلیم خود باید  
 گران باز پرس اخزوی را از سر خود چنانکه با پیش از فرمگند و اند و فسر خود را از جوابه ای روزه او گز  
 پاک ساخته گردید عیان تعقیب خواسته شخواهی خود را بامن ایشان پر بندند و آینه خواهی ایقور تعالی  
 است و از قول العدیا عیسی بن مریم است قلت للناس اخذ و لدن و امی الہیں من دون المد قال سعک  
 بایکون لی ان اقول میں لی بحق ان کبست قلت نقد ملنۃ الایت و آیه سلامی باشد که با وجود قول عزل  
 امین دست بداسن رکے و تاویلات و تکلفات باره مقلده زنند و با امکان تیقین آثار جمود پر تیل قول  
 احادیث ناینند **۱** نزای بیلت اسی کل کجا پسند افتاده که گوشی هوش بفرمان هزره گواری  
 ولیحد و ملکله فی هذالفن من التاھل فی الجیج والتعدیل فاذان عدل  
 بغیر تعبت کان کالمثبت حکم الیس بشایست و متنکل درین فن را خود است که از شاهل در جم  
 و تغییل پر هنر فرماید زیرا که اگر تغییل بغیر تعبت خواهد کرد و مثل ثبت حکم غیر ثابت خواهد بود زیرا که از جرج عدول  
 و تغییل فاسق غرض مذکور غوت پیشود فیخشی علیه ان یدخل فی ذعره من دونی خدا  
 و هو و نیشن انه کذب و پرسی خوفت این چنی است که در نهر کسانی دراید که روایت حدیثی کنند و نیشن  
 دارند که آن حدیث کذب است پس شناکه در لفظ حدیث در حاکیک عالم است بر وضیع آن داخل در نهر کذا مین  
 باشند چنین در فرع که آن جرج و تغییل است داخل در نهر کذبا بنظری اول خواهد شد و آن جرج  
 بغیر خود نلاحدم علیه لجهعن فی مسلم بیرونی من ذلك و سمه ربیم سو ع  
 یقی علیه عاره این **۲** و اگر جرج بغیر تحریکندا اقام بطمیں و سلم پرسی از جرج کرده باشد و علایت  
 او بعلم است بدینوده که عارش بران بچاره ابدی باقیه اندلپس جرج و تغییل محل خط عظیم است تصدی این  
 ثبت و تحفظ بسیار لازم است و جاری کی ثبت نباشد لا است در وینا و آخرت آین و تیقین العین گفته  
 اعراض السلمین حفره من حفر اینار و تغییل شیفره طلاق افغان من الناس الحمد لشان و الحکام سعادی در شرح  
 الفیه بحث سخره الفقارات و المعنیها مقدمه شیخ از خارجین تیقین تصحیح آنها مثل مژندی و حاکم و ابن حزم فار

چه و سے گفتہ ابو عیسیے ترمذی دا نام ابی الفاسی بن یونی و سعیل بن محمد الصفار و ابی العباس الاصم و غیر ایشان  
 بجهوں اند و قسم دیگر از جاری صحیح معتقد اند مثل امام احمد و اورقطنی و ابن عدی و بسیار کس اذ اہل علم دیگر بسیار  
 با پنج جرح فیت خطاکردہ اند و آن جرح ایشان فیتیست یا منافی عدالت فیت پسچین در تقدیل باخوبی عدل  
 فیت خاطئ بوده اند پس جرح ها کسر قبل باشد که مشهور فیتیست باشد نه پقصب زیرا که متعصیان مظلوم  
 در دین اند از ندوکرده بارحام و مندب را فرض گرداند حافظ ذہب و رسیہ اعلام انبلا لغتہ قال ابن  
 المیسر معدت البخاری يقول ارجوا ان الحقیقی الدین ولا یحابستنی على ان فیت احدا فیت صدق و حمل الدین تعالی  
 و سی نظری کلامه فی الحجج والتدعیل علم در عدست کلام علی الناس والتصاذع فی الصیغه فی المکث فی المکث  
 الحجج فی المکث عنده و فی نظر و سخنها استه قسطلانی در شرح مقدمه بخاری در باب احوال بخاری لغتہ قال البخاری  
 در جواہ ان الحقیقی الدین ولا یحابستنی ان فیت احدا فیت صدق لمن اکلامه فی التحریر و فی تعلیف فانه اینچنان میقول فی المکث  
 المکث او الساقط او فیه لنظر او سکلتو عنده ولا یکار و میقول فلا ان کذاب و قال در اوسه محته میقول لا یکون  
 لی خصم فی الآخرة فقلت یا ابا عبد الدین بعض الناس فی عیم علیک التیاریخ میقول فیه اغتناب الناس فعال  
 اشار وینا ذلک روایت و لم یقل من عنده لغتہ انتہ و اسی تعالی میقینا من شر و افتننا و حصاید اپنہا  
 ولا فیت فی هذی احادیث من الهوی والغرض الغالب و فیت دواین امر کا ہے ایہ ہوا بغیر  
 فاسد و راید این و تقویت العید لغتہ این ستم فیت بدترست و کتب نوریخ متاخرین اکثر مذکور و محقون باقی میسم  
 و کلام المتقدمین سالم من هذی احادیث او کلام متقدمین غالبا سالم ازین بلاست چنانکه تقدیم امام  
 بخاری کہ ایک نکو رشدہ مشاہد برائی است و تواریخ من المخالفت فی العقاید و هموم موجود کشیرا  
 قدیماً و حدیثاً کا لینبغی اطلاق الجرح بدلک فقد قدمانا لحقیق الحال فی العمل

بر واہیہ المتبعد عنہ و گاہے از مخالفت در عقاید راید و این بسیار است قدیماً و حدیثاً و اطلاق جرح بایز  
 چہت کما میلینیت فیت پیش ازین تحقیق این حال در بحث عمل برداشت مبتدا بیان کنودہ ایم این و تقویت العید  
 در فتح راجح لغتہ ولذیک ایت المخالفت فی العقاید احاد الادجهۃ الختہ التی تدخل الافاتہ مہنہا فانہا وجہت مکفر ایشان  
 بعضیم بعض و تبدیلهم و اوجہت عصیتیه اعتقد و ما دینا پیدیون و تیقرون بالي الدین تعالی و نشان من ذلک الطعن  
 الکافر و الکفیر و نہادا موجو و کثیر فی الطبقۃ المتسوطة من المتقدمین انتہ و ایغما قال قال ۵ کل العدۃ  
 قد ترجیح حودتہ و الا عدا و تھی من عدک فی الدین و قسم ثالث از وجوهه افت این امر اضلاع صوفیہ اجھا  
 علوم طفاہ است کہ پرسیب تنا فی فریقین از کیدیلی موجب طعن بعض مذکور شده و در ابع از وجوهه افت سبب  
 جمالت مراتب علوم است و این اکثر مرد متاخرین و اقشده زیرا کاکثر شتم تعالی ایشان در علم حساب و هندسه

و طب و طبعتیا و نسایت و احکام سخنیم سیماندو از فن حدیث بی بهرمانند و خاص از زوجه آفته حاصل است  
بسیب خاد و باید گیر و آن هشتاد و سی کلام امام الک و در محمد بن سعین بن سیار صاحب مجازی و کلام محمد بن  
سعین در امام الک این کلام در فتح القدر در حاشیه دایریات تجیل صدور المغرب گفتہ ابن سعین لفظ و هم عقل و ما  
نقل عن الک فیض لایشت و لوحیم ام اقتصاب اهل علم کیف و قد قال الشععة فیه روایه المؤمنین فی الحدیث و قد احال المذاہ  
فی کتاب الفرقه تألف امام و ذکرہ ابن جبان فی الشعاعات و ان ما که ارجع عن الكلام شیخ ابن سعین و صلطنه مجه  
و بیش ایله بدریت انتہی در شرکه و ح الفیه تو شیخ که از مشکله این نوع است کلام نسائی در حق احمد بن حنبل  
و فتنیکه نسائی راز حضور امدادن او و مجلس خود منع کرد و پس نشانی گفت لیس شعبتة ولا امامون با آنکه مرد  
هم شفقت اند بر امامت و ثقت و سے و سخاری و رصیحی خود و احتجاج بداین گرفته جانکه فیسی در میزان الاعدی  
تیزیج بین معنی منوده سخاوی در شرح الفیه بحث من نقبیل روایت و من ترا و گفته که ابن عبد البر در کتاب الععلم  
بابی علاحده در اقران و معاصرین بسته و کلام معاند را در جرح از پایه اعتبار اندخته حضور صدرا در باره اقران  
و امثال پیغمبر حاصل سنا فرت است خصوصاً اختلاف و مذاهیه پیغیز است که هرگز در انان مژده  
الضافت کنی پایاند و جاؤه تعصب و نقشانیت می پرسد بلاد ایده ضرورت شرعی داین بلا در فهتما این شیوه  
بسیار است انسان عجمدیده حضور صدرا در برابر زمرة اهل حدیث و مینداشته که این روز براہل حدیث و حقیقت  
رو بر صاحب آن حدیث است در فتنه رفتہ این جدال با شارع میشو و اناند و اناسد راجعون ۵

زاده ظاہر پست از حال ما که نیست با در حق ماهرچ گوید جاسی چشم اکراه نیست والجروح مقدم  
علی التعدیل وجح مقدم است بر تقدیل یعنی الوجح و تقدیل هر دو متعارض شوند در راوی واحد  
با این طور که بعضی در این وجح کرد و اند بعضی تقدیل و سے بیان منوده اند پس در حضورت بوجح مقدم  
بر تقدیل باشد و عمل بداین کرد و اطلق ذلك جماعت و جماعته همچنین طلاق تقدیم کرد و اند زیر  
باجح زیارت علم است که بعد این طلاق نشده چه بعد مجز از ظاہر حال است و باجح مجز از بالکن عین بر  
بعد الوجح محدودین اکثر از جاریین باشند یا مستوی الطرفین قال الخطیب ابن الصلاح گفتة صحیح همین است  
سخاوی گفتة که این قول جمیع براہل چنول است بلکه خطیباتفاق اهل علم بر این حکایت کرد و لکن محمد  
ان صدر همینها من عارف با سبیله کان غیر مفسر و یکی مدلش و قوت است که  
صادر شود وجح مین از عارف و ما هر باب باید وجح زیر اکثر وجح غیر مفسر و مین است مثلاً گوید مثلاً ضعیف  
و مثلاً ضعیف و سخوان و مقصادر مین امای لم یقیح فی من ثبت عدالتی پس وجح غیر مفسر قوای  
و رسیک عدالتی شایسته کشته نشده زیرا که مردمان مختلف اند و در سبیله باید وجح پس نزد بعضی وجح باشد

نیای بر اتفاقاً و می و نزد دیگر جرح منور پس لا بد ام از بیان سبکه و طبقات خود کفته المحمد زکل الحمد  
 ان تقویم ان قاعده همان الجرح مقدم علی التعديل علی اطلاعهای اصل صواب این ثبت امامت و خدا الله و کشیر ماد جو و نزد  
 جار حده و کاشت هنگاه قرنیة والثرة علی سبب جرح من تعصب نهی او خیره لم تیقنت الى جرحه و تپیزه سے گفته قد  
 عرفناک ان الجراح لا یقبل جرحه و ان فسره فی حق من غلبت طاعاته علی معاصيه و ما دجه علیه ذاتیه مذکوه علیه  
 جار حده اذا کاشت هنگاه قرنیة شیم العقل باش همها حامله علی القعیده فی حق من تعصب نهی او من افشهه و غیره که کجا  
 بین النظر، و فی غلبت هنگاه قرنیة کلام الشوری و خیره فی ابی عینیه و ابن الی ذسب و خیره فی المک و ابن عینیه فی الشافعی  
 والنسائی فی احمد بن صالح و خوندک و لما اطلقتنا تقدیم الجرح لما سلم انا احمد بن الائمه او ما من ائمما الا وقد طعن فیه  
 طاعون و هنگاه فیه لکون انتهیه ابن الصلاح و لذکه انج الجاری بحاجة تبیق من غیره الجرح ایم کعدیهه سولی ایم  
 و کاسیعیل این او لیم و عاصم علی و عینیه مرزوق ایصری و خیره سالم بسید بن حید و جماعت آن الطعن فیهم  
 و مکذا فعل ابو داود و هست تجھستان و لذکه وال علیه اینم ذیبوالی ان الجرح لا یثبت الا اذا فسر بدب و مذهب الققاد و لارخار  
 غامضه مختلفه و عقد الخطبیب با اینی بعض اخبار من یفسر فی جرحه فذکر لا یصلح جار حامیها عن شعبته ایه قیل  
 لم ترکت حدیث فلان فحال رایته کی رضی علیه بر دو فرقہ تحدیث عراقة لفته فذا ایتم من رکضه للهم الا ان یکیز  
 فی موضع او علی وجہ لایلیت ولا ضرورة تدعیه لذکه لایضا و قدو و عن جماعتیه من الصحابة رضی الله عنہم فروغ عاصمه  
 الشیء یزیب بہا المؤمنون انتهیه و ان صدمه من غیر عارف بالکاسباب لم یعتبر به لیخت  
 و اگر صدر و روح از غیر عارف بالباب جرح است نیز معتبر شود و چنانکه ایز عارف جرح غیر مفسر معتبر نیت غرضه جرح  
 معتبر درین فن از عالم بایباب آن فن است مه از عالم فن و دیگر بایبر است که مفسر باشد یا غیر مفسر و همین تغییر  
 و می نیز معتبر نیت **ل** نیز که طرف کلاه کیه بنا و نهاد نشست و کلاه داری و ایم سروری و اندیمه و با چشم  
 چنانکه در طولات این فن نوشته در تعارض جرح و تعديل و عدم امکان جمع بیان هر دو چند احوال است -  
 اول نکد جرح مقدم است بر تعديل و این قول جمهور است قول دوم ایک تعديل مقدم است په جرح نیز ایک جراح  
 کما ہے جرح کیپسی نیکند که در فتن الامر جرح نیت و معدل اگر عدل است تعديل نیکند بل تعییل موجب ای  
 و این ایجادی از امام الجینیه و ابو یوسف حکایت کرد هنکین بایست که تقدیم این قول جرح محل بایمیم پی جرح  
 بایم تعديل مقدم کرد و شود فیه جرح مفسر نیز ایک ای جرح مفسر باشد تعديل کو ر تمام شود ایک قول دیوم ایک  
 اکثر راز جار عین و مجدد عین ایوک پر از می و مخصوصاً لغتہ کی این ضعیفه نیت زیرا که سبب تقدیم جرح ایلام جار  
 بر زمایت است و این نکثت عدد و متفق نیشود قول چهارم هنکه بین هر دو مشعار ض ای و تقدیم بیکه بر دیگر  
 نے رسید گری جرح و حق بقیل آنست کاین محل ایجاد است پیاسے مجتهد و روح ایشت که در جرح و تقدیم

لابد است از تفسیر پی و نصیورت بر مجتبه راجح از مرجعی مخفی خواهد بود اند خواه بینست گوید که کم میش باشد یا مساده  
 سخاوه ای در شرح الفیه بحث هر فن ثقافت و ضعف آنها دخواه قال ابن الصلاح ان الامام الذي رأى تباعاً يقلد و نه  
 فیما یزیر بایه ای اذ اتحقق بر این عصافیر و کان ذلک الرأوی بحجه فی حق من قلد ذلک الامام بنته فان خلا  
 المحرج عن التعبد لیل والرداوی مجموع خالی از تعديل باشد یعنی سچکس از این تعديل و سیان نموده  
 قبل البھج فیه جملات غیر مبین البیت اذ اصدق دمن عارف علی المختار ای  
 بح و حق او مقبول شود بالاجمال بغیر سیان سبب چون صدور این بح از عارف باشد بر زیر بایه مختار  
 سخاوه ای لغته که قاضی ابو بکر بالان این را ز جمیع رغفل نموده و لغته قال الجھور و بن ایل العلم اذ بح من لایه  
 البھج سچکب اکشف عن ذلک ولم یوجیوا ذلک علیه ایل العلم بین الاشان و آمام غزالی درست چنین از قاضی ابو  
 زیر حکایت این قول نموده و خطیب تیزراز وی در کفایه باسا طیح ردمیت کرد و تهییل را اختیار نموده و لغته  
 انا نقول ايضاً ایکھان الذي یرجح ایه فی البھج عد اامر ضئیافی عتقاده و افعال عارف انصاف العدالت و البھج و ایام  
 عالم ای خلقات الفقیهاء فی حکام ذلک قبل قولهمین بح و جملات لایل عن سببها و ماق الیین بکیه زیر بایه  
 طور تقریب نموده ایتکه اند اذ الدین فیه تعديل فضوی فی حقیق البھج و لعماں قول البھج  
 او لی من اهتم الدلیل ایه چون در کو تعديل بند پیشکس در زیر بھول است و اعمال قول جلاح اولی از اعمال  
 او است و بد که مین نکته حدیث مسل مقبول نیست اگرچه ارسال عد عازم بدان کرده باشد چه اعمال وارد کر  
 ثقت دی اند ز راوی است وز دغیر شاید مجموع باشد کما مرغی بحث المرسل الوہیم و آما حکم تعديل بهم مصنف  
 در مقابل در بحث مهمات اشارت بعدم قبول وی فرموده و آما حکم قبول تعديل بدان ذکر که سیاپ پس عاد  
 در فتح المیث شرح الفیه پیهار قول دران سیان نموده آول ایکه ز دغیر بھلک از محمدیین و غیر ایشان قبول او است  
 زیر ایکه سیاپ تعديل بسیار است و معدل چون سرد بیچ ای ناید محتاج شود بسوی اینکه گوید کان بفعیل کند اذ  
 و میشار ده از نچو و چوب است بروی ترک آن و درین طول است بخلاف بح چه بح با مر و احمد زیر حاصل میشود  
 و دیگر ایکه سیاپ بح مختلف است نزد این کس ثقہ است وز دغیر ش و روی بح باشد پیش چون بح مفتر  
 شد این مخطوطر و در شود قول دوم عکس بینست ایک شرط باشد لتفییر تعديل ز بح زیر اک تصنیع در سیاپ  
 عدالت ای بسیار است این مردان سرعت بسوی شاین بزن ایکه که نشند چنانکه امام ماک باشد تفضل و سے  
 درباره روایت او از عبدالکریم بن الحارث فتنه پر گفت غریب نیز بکثره جلو سه فی ای سجد زیر لادر د  
 که نزیر بیت کل تلقی و قول سیدوم نهست که لابد است ای بیان سبب هر دو معاشر چنانکه بح جایز بجزئی شد  
 که موجب بح دران بند همین توییق پر گفت غریب نیز بکثره مدلت ش باشد مثل قول حمد بن

بن یونس در خواب سوال سایل که هر کو عبد الدین بن عمر بن حفص بن عاصم بن حجر بن الخطاب ضعیف گفته بیش  
ضعف و سے راضفه مت که مبغض برگای آباء و سے است لورتی ایسته و خصایخه و میله لعلت ای شفقت پس که  
استدلال شفقت آن چیز کرد که محبت بران گرفته نشود زیرا کو حسن نیست عدل و غیر عدل هر دو شرک  
اند و جمهور بر ضعف و می تغافل دارند قول چهارم عکس این است و آن است که اگر صد در اطلاق برج یا تقدیر  
از عالم نیست هیچ بران شود و الا فاما لایکن بن جماعه گفت اذ نیں بقول تعلق بل همچنین محل النزا و اذ من لا  
میکون عالم بالا بباب لا یقبل منه برج ولا تعديل لا باطلاق ولا بتعیید فا لکم باشی فی عن العمل العذر

باشی و مال ابن الصلاح فی مثل هذالی التوقف و ابن الصلاح و مثال اینیشیه بابل بوسے  
توقف شده یعنی اگر برج مطلق دارد شو مثل قول بجز ضعیف اولیس شفقت اولیس بشی پس اولی  
درین جیز نزد ابن الصلاح توقف است مانکه مطلع بران محبت کند از حقیقت حالش در صفات مطبول مثل  
تهذیب الکمال للغزی والیزان للذیہ دامثال آن گویی تمام مضمون عبارت ابن الصلاح درین قام اینی

اگر گویند که اعتماد مردم در برج روایت و روایت ایشان برگتب برج و تعديل است و درین کتب تعریض بر  
بهایان سبب برج کسر تغافل اتفاذه و فقط انتقام ابر قول ایشان خلاص ضعیف و فلان بیش بشی و نداشی  
ضعیف و نداشیت غیر ثابت و خوان کرده اند پس هشت طبیان سبب بفسی بوسے تقطیل و مدد باب برج  
در غلب و کثر است و جوابش نیشت کاین معنی و بحق شان موقع ریب بست کوش آن موجب توقف شده

و هر که ازوی این شک و مشبه و درشد لبیک محبت از حال او و موجب توقف بعدها شگردید حدیث نکنیش  
از بجز توقف بر شود و بدرجه قبول بر سد کا الذین ای خیم صاحب ای عین و غیرها متن مسمی مثل بجز منز  
بجز هم فاهم ذکر فاصله حن انتهیه معرفت کنی المسئین - فصل یعنی این محبت  
که نذکور خواهد شد نوعی از عین این بابت یکی یعنی مخصوص از اقبال نیا بر معاشرت میان هر و هبیت دیا

ایرا و فقط فصل پیش از این که پیش از که بحاجت این فتن بیان نموده و تائیخا طول فصل میان هر و هبیم رواده  
اگر چه عطف بعد از اقبال متننا و شهادا مأمور و هست والحمد لله و من لله م فی هذالفن معرفت

کنی المسئین هنین اشتهر بایسمه ولد کنیتیه و یکی از محدثین فن حدیث بست شناختن کنیتیه  
صحاب اسما که شهر بیسم باشد و برآوری کنیت بست مثل ذکوان مولی عایشه سه کرامت وی ادراه  
رمضان از صحفت بیکردند یعنی قراءة قرآن از حفظ خود نمینمود بلکه قرآن را در درست گرفته و محو آن کسار و  
البعاری کنیتیش بوجرم است لا یومن ان یاتی فی بعض الی یايات مکین الشلا یظن ان اخیر

پس چنین کس این پیاشد از انکه در بعض روایات کنیت و لعنت و پیشود پس هر که خفت شدار و اععقا دیگنست که

که نیکس غیر نیکس است و از نیخاست چنانکه سخا دی و مخترع الغین گفته رده است حاکم از حدیث امام ابی یوسف از جمله  
 از موسی بن ابی عایشہ از عبد اللہ بن شداد از ابی الولید از جابر صرف عما من محل خلف الامام فان قرآن  
 حاکم گفته که عبد اللہ بن شداد او بعین ابو الولید است کما بهیه علی بن الحدیث و گفته هر که تهاون در حرفت اسمی رشد  
 کند نیکس را پیشین و هم پیادشود انتهی حاصل انکه ابو الولید که نیت عبد اللہ بن شداد این الہاد است و شهود است  
 است لیکن حوض در بعضی روایات نکنیت در آید پس گمان رو دکارین و گیرگست معرفت آسماء  
**الملائکین** - و معرفت آسماء الملائکین وهو عکس الذي قبله و نیز از همات اینها  
 است معرفت اسماء الملائکین و این قسم عکس با قبل خود است یعنی کنیت او معروف باشد و در این پنج خلاف بودو  
 و نام او مختلف نیشان داشته باشد و هر چهار نام او نام پدرش زیاده بر سرت قول خلاف کرد و اند محمد بن سعید  
 مقاوم عبدالرحمن بن خضراء ختنی کرد و حاکم ابو محمد و زیده و میحش بود و لغوی در شرح مقدمه سلم گفته ابو زر  
 اول من کنی بینه الکنیت و اسباب تکنیتی باشد برتره فانه کانت لغی صغره هرمه صغیره همیش میباشد انتهی و این  
 نوع در صحابه و بن بعد ایشان اسیار و هست بد انکه علم آن باشد که شناخته میشود و بد این سیکل که داشته  
 شده است علم است برسته و کنیت بالغنم نمیکند و این اول لفظ ادب باشد برعایت باعضاً باشید این  
 یا بنت چو ابا الحسن و ابی بکر و ابی هریره و امام کشمکش و این حاجب و این سعد و لقب همچنین نمایند و این ماضی و حیات  
 متناسب باشد بخلاف علم که در این پنج صفتی تنفسور نباشد بلکه سعد الدین تقاضا زانی در تایفات خود گفته است  
 احمد از لقب و کنیت است و این قول شواهد این قول حافظ است که فرماید معرفت من آسماء کنیت معرفت  
 من آسماء کنیت - و معرفت من آسماء کنیت و هو قلیل و نیز از همات این نیز است  
 ایکه موسوی کنیت باشد و جز کنیت نام و گیرنده این قدر است مثل بے کبر بن ایکمند شجاعی و در کتاب الحج گفته  
 ام سیم ابو بکر بن ایلی لم یعرف لاسم ابن الصلاح و دیگرها این رهقتمد و قسم ساخته اند یکی از این کنیت نباشد  
 بجز کنیتی این آسماء مستثنی ایل شجاعی که راوی از شد کل و دیگر هست مثل بے حصین که راوی  
 از ابی حاتم رازی و دیگر هست تو دم آنکه در کنیتی ایل آن آسماء مستثنی بکبر بن محمد بن  
 عمر و بن خرم المضاری گفته اند هم ایل بکبر کنیت ایل محمد بیهت و مثل بے کبر بن عبدالرحمن بن جارش ابن هشام  
 از خود می دان که یکی از فهمها سمعه است ناش ایل بکبر و کنیت او ابو عبدالرحمن است انتهی معرفت  
 این اختلف فی کنیتیه و معرفت من اختلف فی کنیتیه و هم کشید و نیز از همات  
 است معرفت کسیکاً اختلاف در کنیت است و ما مشهور است و این نوع بسیار است و عبد اللہ بن  
 عطاء بر وی که از علماء متاخرین است درینباب مختصر تالیف نموده نجمل ازان همام بن زید بن علی

تولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است در هم اش تفاوت است و تفاوت است در کنیت و معرفت کنیت اند کنیت ش ابو زید است و قیل ابو محمد و قیل ابو عبد اللہ و قیل ابو خاره و قیل ابو الطفیل و شل نے بن کعب بعض کنیت اند کنیت ش ابو العذر است و قیل ابو الطفیل **معرفت من کثرت کناه** - و معرفت من کثرت کناه داشت معرفت کنیت او زیاده باشد یعنی او را و کنیت یا زیاده فراموش کابن جریح لد کنیت ان ابوالولید و ابو خالد و شل محمد بن المنکدر که ویرا و کنیت است ابی بکر و ابی عبد اللہ ذکر البحاری فی كتاب الجموع و حجج بعض هم صغراب خواندن ابن الصلاح گفتة برای شیخ مانسورو بن الالمعالی نیسا بورزی سکنیت بودند ابو بکر و ابو القاسم نانکه ویرا زو اکنه میگفتند معرفت من کثرت نفوذه والقابه او کث نفوذه والقابه داشتمات این فن است معرفت کنیت بعوت مختلفه والقاب متعدده ذکر میشود و حجت می افتد بسی ای آن بنابر شناختن تدین و گمان می کشند بعضی مردم کاینها چند کس اندیا انکه ذکر بعض هم کشت نمایند و هر که خبرت دارد تمام میکند که این کس غیر ایکس است و پیشتر و قدر اینچه از مدلین می آید و تغزیب میکند به مردم به ذکر مرد و می باید غیر شهود ری کنیت یا القاب برای این بیان برقرار بدان و این بیان است واللهم اقسام کثیره کامر خواری گفتة که مردم را در کنیت کتابه است و حافظ عبد العظی بن حیدر از دی هصری درین باب کنجه جید موسوم بالفتح الاشکال دارد و از مشکل این قسم است محمد بن سائب کلبی داروزی حدیث تمیم داری مرد است پر بعض تصحیح نام او کشند و بعض حادیت سائب گویند و بعضی ای اخضه و بعضی ای سعید هرنی خانه بن کنیت گفتة هر صحیفه لکنه عالم بالتفیر وبالاخبار و هر یکی از جماعه تعریف شد اجداد ذکر نموده هن و افت کنیت اسم ابیه و معرفت من و افت کنیت اسم ابیه کابی اسحق ابراهیم بن اسحق المدائی احد اتباع التابعین داشتمات این فن است معرفت کنیت او ساقی هم پدرش باشد مثل ابی اسحق ابراهیم بن اسحق مدینه کیچے از اتباع تابعین است مدینه بفتح وال صنف گفتة دینی نسبت بوسی مدینه است طلاقا و امامیت پس آن نسب بوسی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و نزوی در شرح مسلم گفتة مدینه بیویه باشد و مدینه انکه مولدش مدینه رسول صلی اللہ علیہ وسلم نباشد و ساکن بیویه بیویه باشد چنانکه علی بن المدائی شیخ بخاری و الحیل و فایداته معرفت نفی الغلط عمن نسبه الى ابیه فقال اخبرنا ابن اسحاق و فایدہ معرفت این نوع نفی خطاست از کنیت بنت ابی اسحاق بوسی پدر وی کرد و پس گفتة اخرا بن سعید فنسب ایه التصحیف و ان الصواب ابواسحق پس ایکس نهان رو و بانکه این تصحیف است و صواب اخرا ابو اسحق

او بالعكس - كاسحاق بن ابي اسحاق السبئي وياخس اين باشد مثل اسحق بن ابي اسحق سبئي  
بغض سفين هرجله وکسره موحده منسوب بوسے قبيله است از ميرين پس هر که نجزت ندارد نسبت پدر را بوسخت  
بوسے پسر ناید و گويد حاشا اسحاق بن ابي اسحق السبئي و اين نيز تصحیف است و تحقیق سعف تصحیف پشت  
ذکر شده فتنزک معرفة من و افتک کنیته کنیته زوجه آو - و افتک

کنیته کنیته زوجه کابي ايوب الانصارى و ام ايوب صحابيان مشهوران دیا  
کنیته او سواقی زوجه و می باشد مثل هي ايوب الانصارى و ام ايوب و هردو صحابيان مشهوران اول صحابيان  
است و دوم صحابيه آپنال اصلاح و اتباع دے اين نوع واقبل اين راهيل گذرشته و ذکر اين هردو در  
مقدار خودمنوده سخاوه گفته و فایرمه درفع توهم تصحیف اداة الکنیته معرفة من و افق اسم  
شیخ اسم ابیه او وافق اسم شیخ اسم ابیه کالبیع بن انس عن انس هکذا یا  
فی الروایات فیظن ان زیری وی عن ابیه کما وقع فی الصیغ عن عاصم بن سعد عن سعد  
وهو ابوه ولویس انس شیخ الریبع والده بیل ابن یکریه ویاکه اسم پدر را وی موافق اسم شیخ زیر  
باشد مثل هیم بیان از این هچنین انداد است در روایات پس گمان رو دکایین بریع رو هیت زید خود دکنه  
چنانکه نظریش و میهم بخاری رو هیت عاصم بن سعد از سعد واقع شده و این سعد پدر عاصم هست بخلاف این شیخ  
بریک انس والد بیع هاک شیخ بیع نیت بلکه بکریت بفتح باهوده و سکون کاف منسوب بوسے  
بکر بن دایل و شیخ زاده الانصاری وهو انس بن مالک الصحابي المشهور ماک شیخ بیع پس و  
انصاری هست که آن انس بن ماک صحابي مشهور است که خادم رسول خدیلهم بود و ده سال در خدمت  
احضرت صلم شغول مانده ولویس البیع المذکور هم اولاده بیع ذکر شده از این صحابي هست  
بلکه پدر بیع کاران است غیرین انس است که صحابي مشهور بوده و با الجلد و دایت بیع از انس صحابي است نه  
از انس بکری که پدر بیع است بخلاف رو هیت عاصم بن سعد پس این سعد ذکر پدر عاصم است داز و که  
رو هیت ناید گویم این بحث شعبه بحث متفق و تفرق هست زیر که سخاوه گفته بدریج بحث این شیخ  
را ایاد خوده و گفته و منه این تغییر اسم اب را وی اکسم شیخ من عجیبه هما سعاده طیلین من نسبت تغییر احمد یا  
عن الافر کالبیع بن اهن المنشیه معرفة من نسب الى غير ابیه و معرفة من نسب  
النحویل ابیه و از همات این فن است معرفت کیکه منسوب بوسے خیر پدر هست یعنی سیاپ اجنبی  
پسی از هباب سخاوه گفته فایدۀ ضبطه درفع توهم التقدی و عند نسبتة لابیه او درفع ظن الاشیین و اخذ  
موافقه ایمه هما و اکسم اهدیها اسم الجد الذی نسب الیه الاحزان شیه کالمقداد بن الاسود مثل مقداد

ابن اسود که صحابی شهروست سبب الى الاسود الزھبی بے لانہ تباہ منسوب بسوی ابن عبد یغوث نیز  
 شدہ زیرا کہ در کنارہ اسود بن عبد یغوث نیزہی پورش یافتہ وہی اور اتنیتھے خود ساختہ و معروف نیز  
 چھین است و انتما هموقن ادین عمر و حوال آنکه او مقداد بن عمرو بن شعیب بن الک بن رسیده بردا  
 کندی است ذپرسود نہ کو رزیکاً اسود حملہ پرسنیده است سخاونی گفتہ و کمال حافظ طالبی بل محمد بن عبد الشفیع  
 الی یکمین نقطہ مقتطع بضم السنون ثم قافت بعد طا، همکثیه ولہ، تائیتھ است اسم مراده ربت جدت و فی المذاخرین  
 ابن المقرر لم گئیں بیوه ملسا و انساب لزوج امراء الذنی کان ملیقان القرآن بجای عمر و پیغمبر کوئونہ رباہ دیو صفر  
 بل غنیان ارشیح کان غیضب میہا انتہ معرفتہ من نسب الی امہ او نسب الی  
 امہ کابین علیتہ و یامنسوب باشد بسوے ما در خودش مثل ابن علیتہ اضم عین ہمکله و فتح لام و تشدیدیا  
 سمانیہ و ہم اسمعیل بن ابراہیم بن مقسم احد الثقات و علیتہ اسم امه اشتہر بہما  
 و کان لا یحجب ان یقال لدابن علیتہ و ان اسمعیل بن ابراہیم بن قسم کمسیم و سکون قافت و فتح  
 عین ہمکله کے ازدواج ثقافت سست و علیتہ ام ما در اوست و مشهور بین نام شدہ و دوست نسیده است کہ  
 اور ابن علیتہ کوئند در شرح الفیہ درجت ادب محضر گفتہ تلقیب بالقاب ذمی جائز است کہ آنکہ کوئند  
 نہ پندازد و آنکہ حدیث بر وجہ تعریف و تینیز کر نہایتہ نہ برد و جذم و تنازع و هذانیقول الشافعی اخیرا  
 اسمعیل الذی یقال لدابن علیتہ و این بن و ہم امام شافعی میگفت اجزیا اسمعیل الذنی یقال له  
 ابن علیتہ و تصریح بعقب او نیکر در مشاید و ہمیش این است کہ کروہ ست طبعاً و عادہ و مرادہ و این براءۃ  
 ذمہ سست از خود و آبن علیتہ کی از آنکہ حدیث و فقرتہ و از طبقہ کہا تاباعین است و از مشکلہ این تسمہ سست  
 معاد و معنو لسران عفراء و این نام ما در ایشان سست و نام پدر ایشان حارث بن رفاعة الفصاری است  
 و ابھل رادر جناب پرمایان قتل کرده چنانکہ در صحیح بخاری است و مثل عبد الرحمن بن حبۃ ذبغتم حاویین  
 ہر دو ہمکله متفقہ نام ما در اوست و نام پدرش عبد العدیت در توشیش در ابو واد و دو کتاب الہمارت است  
 و چھین نسائی نیز از دے روایت نہوده و مثل عبد العبد بن یحییہ بہ با موحدہ و حامہ محلہ و یامشانیہ و بعد از ان  
 نون در رات اینیتھ صغر نام ما در اوست و نام پدرش الک بن الحشب است و مثل ابن لیلہ ام مکتوم و دخوان  
**المنسوبون الى خلاف الظاهرا و نسب الی غیرہما یسیق الى الفهم یا نسب**  
 باشد بسوے اک سبوق بسوی فهم ناشد یعنی منسوب بسوی بلد یا قبیلہ یا صنعت باشد نابر عاضیہ و  
 وہی در ان مکان و خواں پس اپنے ظاہر سبوق بسوی فهم باشد ازان بن بیرون و هشلا این تسمہ بیا رہت  
 کا الحال امش عذر لفتح حامہ محلہ و تشدیدیا لمحجہ مشدودہ واللہ یعنی پرابر کروں کف ش ظاهرہ ابتدی

منسوب اصواتها او سمعها وليس كذلك وانما كان يحال لهم فحسب اليهم ظاهر  
 آمنت که خالد بن هر ان بصری منسوب بموی اساختن کفش یافع او است حال انکه چنین نیت بلکه همثیم  
 ایشان شد و منسوب بموی ایشان گشت ترددی لفته خالد بن الحذا ابن هر ان بخوبی ابا النازل سمعت محمد  
 بن سعید قبیل ان خالد الحذا واحد اغلاقه و انا کان چلیز اے خدا فتن بایار نیت و کسی همان الی همی که  
 یکن من بخی الدیم و یکن نزل فیهم و چنین یلمان بن طران تیم که از قبیل بخی تیم نبود و یکن نزل  
 بود و ریشان پرسنوب شد بموی ایشان چه چنین عمر و بن شعبه والد مقداد از اهل کندہ بند و یکن جلیف کندہ  
 بود پرسنوب بموی قبیل کندہ شد و چنین ابو مسعود و عقبه بن عمر البدری بخاری در صحیح خود در کتاب  
 المغازی رسم کرد که دو سے در غزوہ مدر حاضر شده و چهور خلاف دو سے رفتہ اند و لفته اند بلکه ساکن بدر بود  
 پرسنوب شد بدان و آنکه این نوع بیماری است بخوازان و در بحث اسباب القاب مذکور خواهد شد  
 و کذا امن نسب الى جده فلا یومن البتاسه مبنی و افق اسمه است و اسماً ابیه اسم المجد لله  
 و چنین کیک نیتش بوسے جد باشد و امن از البتاس او بند و بکس که موافق باشد هم او با اسم دیگر هم  
 پیر او به اسم مجدد کو رسشن محمد بن بشر و محمد بن سائب بن بشراول ثقیت است و شانی ضعیف و منسوب  
 بموی جده می شود پس البتاس در آید و این در صحیح بخاری واقع است و چنین کیک نیتش بوسے جد قدر  
 باشد و ملان روکه این کس پرویست مثل نیز عبیده بن التجاع پس پدر ای عبید عبد الدست و نامش عمار است  
 و هم بدش جراح است و جراح پر عالم نیت و آنکه قبیل است کیک نیتش بموی جده خودش باشد مثل عکس  
 بن نیتیه زیرا که این عیله بن عبید بن ابی ایته کونی است و مینه هم جده او است من الققا اسم  
 و اسماً ابیه و معرفة من الققا اسمه و اسماً ابیه و جده کالحسن بر جمن پنهان  
 الحسن بن علی بن ابی طالب رضی و از همای این فن است اور نت کیک اسماً او و هم پدر و بدش تفرق  
 باشد مثل حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی اللد عنده و مثل محمد بن محمد بن محمد الغزالی و مثل محمد  
 بن محمد بن محمد الجزری مولف حصن الحسین که مشهور باین الائیر است وقد یافع اکثر من ذلک و هو  
 من فروع المسلسل و گاهی ازین سبیشتر هم واقع نیشود و این از فروع سلسل است سعادی در شرح  
 اینیه در بحث سلسل گفتہ و فاید تر فرع الدهن عن نیشن ای فیکر را اوانقلاباً ولذا افراد شنیدند ای انتہی و ند  
 یتفق الاسم و اسم مکاپ مع اسم الحج و اسماً ابیه فضلاً عدل کابی الیمن الکند  
 هعوزه زید بن الحسن بن زید بن الحسن بن زید بن الحسن و گاهی چنان اتفاق می افتاد که نام  
 را عی دنام پهربانم جد و نام پدرش وزیارت متفق میشود مثل ای کنی کندی که از زید بن حسن نیز

بن حسن بن زيد بن جعفر ... بست وگاه بجهه متاکد میشود و شیخ ابی حمید و جبار و رومی بشد  
مثل نصر بن علی بن نصر بن علی بن صہیان الحجفی شیخ آیه سنت پس جدش نیز سخنگوی کسانی سنت کرد حدیث و سے  
اصحاب بین اربعد و هشت محدوده اند و برای حمید حجفی صیغه کویند و جدش راحجفی کهیر و مثل اوست خرام  
بن علی بن عثمان بن علی ذکرہ السحاوی فی حیث السدل لعلیها معرفة من الفقیه اسم الروا

واسمه شیخه و شیخه شیخه او الفقیه اسم الروا واسمه شیخه و شیخه شیخه

فضاعداً كعمران عن عمران عن عمران الاول يعرف بالقصير والثانى ابو

رجاء العطاره و الثالث ابن حفصین الصحابي وياسم راوی وهم شیخ او شیخ شیخ او دیا

زیاده بران یکی باشد شیخ عمران از عمران اوی عمران اول مسروط بقیمه سنت و ثانی ابو رجاء عطاره وی هست

و ثالث ابن حفصین صحابی است و کسیمان عن سلیمان عن سلیمان الاول ابن احمد بن ایوب

الطبرانی و الثاني ابن احمد الراسطي و الثالث ابن عبد الرحمن الدمشقی المعرف

بابن بنت شرحبیل و مثل سلیمان از سلیمان اوی سلیمان ایوب طبرانی است و ثالث ابن احمد

راسطی و ثالث پسر عبد الرحمن الدمشقی مسروط بابن بنت شرحبیل است وقد لقیع ذلك للروا

سعکابی العلاء الهمدانی العطار مشهور بالروایت عن ابی علی الاصیفی الحداد و کل

منهما اسم الحسن بن احمد بن الحسن بن احمد بن الحسن بن احمد فالتفق افی ذلك

وافتراق الکنیة والنسبة الى البلد والصناعة وگاه است اتفاق در اسم الروا

او معاویت میثود شیخ نیز العلام عطاره میان شهور بر و هست از ابی علی اصبهانی حداد است و نام هر کیکی از اینها

حسن بن احمد بن حسن بن احمد است پس در کم متفق اند و در کنیت و تبت بوسے بلده

صناعت نفرق اما افتراق شان باعتبار بلده پس چنانست که یکی منسوب است بوسے همدان بقیمه نام

شهریت از ایران و همدان بفتح و بذال همچو عرب آنست و دیگر منسوب بوسے همدان کاین نیز نام شهر مشهور است

از ایران و آما افتراق شان باعتبار حرف و صناعت پس چنانست که یکی منسوب بوسے حرف آنکه ریت

و دیگر منسوب بوسے عطر فروشی و صنعت فید الی موسی المدینی جزء الحافظ و ایوسوس

میینی درین باب جزوی حاصل تایف کرده در حرام گفته حاصل پستان پر شیر و درینجا مراد ازان مجلد جامی است

سحاوی گفته که فایده از معرفت این نوع درفع توهیم غلط است در جاییکه این همچو سماهیم واقع شوند و یعنی

از آن هم باشند معرفت من الفقیه اسم شیخه و الروا

من الفقیه اسم شیخه و الروا عنده وهو نوع لطیف لم یتعرض له ابن الصلاح

و فایدته رفع اللبس عمن نیظن ان فیه تکرار او اتفکار آن و نیز از همات این فن است شناختن -  
 کسیکه نام شیخ او و نام راوی ازان ... متفق باشد و این نوع الطیف است و ابن القیلوج بدان سفر ضریب شد  
 و در تقدیره خود به ذکر شیخ پسر داخته و فایده سرفوش رفع القیاس و خلاط داشتباه است از همکنون  
 یا اتفکار و ران باشد و داشتباه مگر این دو کس باشد و گمان رو دکر این دو کس  
 یک کس است داشتباه و اتفکار چنانست که پندراد که تلمیذ چنان شیخ نوشده فن امثلة البخاری  
 راوی عن مسلم و راوی عنده مسلم فیض مسلم بن ابراهیم الفراقدی البصري والراوی  
 عنده مسلم بن الجاج القشیری صاحب الصحيح پس از هشله این یقین است امام خواری است از  
 مسلم و روایت مسلم از خواری پس شیخ خواری مسلم بن ابراهیم فراود ییه بصری است و از خواری است  
 مسلم بن جعاج قشیری است صاحب صحيح پس درینها نام شیخ خواری دنام تلمیذ خواری متفق است داشتباه و  
 خلاط ایمان هردو در بادی النظر واقع است در حقیقت هردو متغیر اند و کذا وقع ذلک لعبد بن حميد  
 البشاری و راوی عن مسلم بن ابراهیم و راوی عنده مسلم بن الجاج فیض حدیث اهله الجنة  
 بعینها و چنین اتفاق اسم شیخ داوم راوی ازوی برای حیدر حدیث نیز واقع شده که راوی روایتی از مسلم  
 ابراهیم کرد و داوزوی مسلم بن جعاج در صحیح خود حدیثی این اسناد عجیب اند و داشت نموده و گفته حدیث ایمان  
 حمید عن مسلم پس این مسلم بن ابراهیم فرامیدی البصري است که مذکور شده و تخدیث این است و منیا همیش  
 بن الی کثیر راوی عن هشام و راوی عنده هشام فیض هشام بن عروه وهو من اقران  
 والراوی عنده هشام بن الی عبد الله الدستوانی و از نهایت روایتی هشام بن الی کثیر از هشام از  
 یحییه پس شیخ یحییه هشام بن عروه است و اواز اقران یحییه بن الی کثیر است و از راوی ایشییه بن الی کثیر است  
 هشام بن الی عبد الله الدستوانی است پس در حقیقت هردو متغیر اند و بظاهر هردو مشتق و منها ابن جریح  
 راوی عن هشام و راوی عنده هشام قالاً حلی ابن عرقه ولا دلت این یوسف الصنف  
 و منها الحکم بن عتبیه راوی عن این الی یسیل و عن این الی یسیل قالاً علی عبد الرحمن -  
 لا دلتی محمد بن عبد الرحمن المذاکور را امثلة کثیر است و از نیخاست روایت این جمیع بالتضییر از  
 هشام و روایت هشام از این بیچ او هشام بن عروه است و ثان هشام بن یوسف صناعی و از نیخاست  
 حکم بن عتبیه بالتضییر از این الی یسیل و روایت این الی یسیل از حکم بن عتبیه پس اول عبد الرحمن است ثان  
 محمد بن عبد الرحمن مذکور است که موصوف اعلی است و همکن این بسیار است که انتیع کتب اسما رجال حال  
 این نکشف آن دو معرفه اقسام مجردة - و من المهم في هذا الفن معرفة اقسام

الحردات وازهبات این فنست شناختن اسماء مجرده از کنی و لقاب و قدیم‌هم‌جماعه من الامته  
 فنه من جمع بغير قید و تعیت جماعه از این این اسماء مجرده راجح کرده بعضه جم شان بغیر قید کرو  
 بعضه تقیدی صاحب‌کنیت یا لقب راثقات یا صفات یا تقدیمی کتاب دون کتاب شناخته کابن سعدی  
 الطبقات مثل ابو عبد‌الله محمد بن سعد لغادی در کتاب الطبقات خواسماء مجرده راجح نموده و ابن  
 خیثمه و محنین این کلخیثمه بفتح خاء مجرد و سکون تخفیف خاء و فتح ما هشله و بهحافظ ابوکارم بن زہیر حرب والجذار  
 فتاریخ‌نمایینه این ای خیثمه و بخاری در تاریخ‌نمای خداویستان را فراهم نموده گوییم بخاری در تاریخ سه کتاب است  
 بغیر او سبط و صغیر و ابن ای حاتمه فی الحجج والتعدیل و محنین امام ابو محمد عبد الرحمن بن الامام الی حام  
 محمد بن اوریس رازی در کتاب حرج و تعلیل اینها بایان نموده و منهم من افراد الثقات کان عجا  
 و ابن جبان و ابن شاهدین و بعضه از آئیه‌شل احمد عجل بکسر عین و سکون حم و ابن حاتم محمد بن ای بن جبه  
 بکسر حاء و حمله و عمر بن شاهین اسماء مجرده ثغات را تهیا بایان کرده و ضعفا را زان ذکر نموده و منهم من افراد  
 الجروحین کابن سعد حی و ابن جبان ایضاً بعضه از آئیه‌شل ابن عذر و نیز ابن جبان اسماء مجرده  
 بحر و حین را تهیا بایان نموده و منهم من تقیدی کتاب مخصوص کریمال بخاری الای دفتر الکمال  
 بازی و رجال مسلم الای پدرین بخوبیه و رجال المامع الای الفضل بن طاهر و بعضه  
 از شیان تقیدی اسماء مجرده کتاب مخصوص کرده اند الای نظر کلامی ای رجال بخاری راجح نموده و رجال سلم الای پدر  
 بخوبیه و رجال هردو رائعا ابوالفضل بن طاہر فراهم کرده و رجال الای داود الای علی الجیانی و کذا  
 رجال الترمذی والنائی الجماعه من المغاریه و رجال الای علی جیانی ذکر کرده  
 و محنین رجال ترمذی والنائی راجعه از علمها ملک مغرب راجح نموده و رجال السته الصھیحین  
 والای داود الترمذی والنائی و ابن ماجه لعبد‌الله المقدسے فی کتاب الکمال  
 در رجال کتب سیمیچین کلخیث داود و ترمذی والنائی و ابن ماجه را عبد‌الله مقدسی در کتاب الکمال فی  
 معرفه الرجال فراهم کرده گوییم از نیجا معلوم شد که ابن ماجه بخل صلاح سنته چنانکه مذہب جهود است سعاد  
 در شرح الفیه بحیث حدیث حسن لغفته اول سن اضافت ابن ماجه لکتب الحجۃ ابو الفضل بن طاہر حیث ادراجه  
 سه‌مانی الاطراف ثم الحافظ عبد‌الله فی کتاب الکمال فی اسماء الرجال الذی نہی بالحافظ لترمذی وقد نموده علی  
 الموطأ لکثره زوایده علی الحجۃ بخلاف الموطأ راسته و بعضه از اهل علم موطا امام المک را در صحیح داخل نموده  
 زندگین احادیث موطا خود و کثر در صحیح بخاری مسنون است آری در تبریج حسن ای بر کتاب ایام المک کتاب  
 امام الشافعی و مسندا امام احمد بن حنبل مثال است زیرا که در مسنن اربعه اتزام صحیح غیث ملک در ان حدیث

از هر قسم صحیح و حسن و ضعیف است و اطلاق صحاح بر جمیع کتب مسند از باب تعذیب است کذا حقه کشیدن الفضل  
 شمشد بد المزد فی هقدیب الکمال سپهان فاظمری در تهذیب الکمال بهذیب کتاب الکمال حافظ  
 عبد الغنی نگور پرداخته و فرمی نسبت بسوی مفره است بکسریم و تشدید راه بجهنم شهربیت در شام و تهذیب  
 پاک کرون و صلاح دادن و قد لخسته و زدت عليه اشیاء کثیره و سهیمه هقدیب الکمال  
 وجاء مع ما اشتمل عليه من الزیاده اقتدر ثالث کاصل و صنف تلخیص منوده و برانچه  
 افزوده و سهیب تهذیب ساخته و لقدر ثالث اصل او ایمان منوده آمد سید علام محمد بن احمد  
 امیر دهبال طرشح تصب الکرکفه حافظ بن جعفر عقلانی تلخیص کتاب خود که تهذیب تهذیب است که ده  
 و موسوم تقریب تهذیب ساخته که آن دستمال طلب علم گردیده و کتاب تهذیب الکمال حافظ  
 و سهیب تلخیص منوده و سهیب تهذیب تهذیب گردانیده معرفة اسماء المفردات و  
 من لهم اضناً معرفة الاسماء المفردات و نیز کیه از همات این فن است شاخص اما و فرد  
 یعنی انکار و تسمیه وی یا گیر کس شرکیک بناشد بلکه همان کس شخص باشند و قد صنف فیها  
 الحافظ ابویکر احمد بن اهارون البردجی فی ذکرا شیا کثیر که لعقبواعلیه بعضها  
 و حافظ ابویکر احمد بن اهارون بر ویکی دوین باب تاییث کرده و بسیار چیزی اداران ذکر منوده و مردمان رعیز  
 مواضع از هما لعقبی یا اغراض کروه آین الصلاح گفتہ و لعقب علیه ابو عبد العبد بن بکر وغیره من الحفاظ  
 موضع منه لیت افرادیل ہے شان و مشاث فاکثر و مواضع لیت اسماء ہی القاب کا الابن الکندی  
 لقب بچکنی کانت به و ایکی کیشی کیشی و من ذلك قوله صنعتی ابن سنان احد الضخیم  
 و هم ریضم الصاد المهمله وقد تبدل سینا مهمله و سکون الغین المجهر بعضها  
 دال مهمله ثم یا کیاء النسب وهو اسم علم بلطف النسب ولیس هو فرض اما و مثلا  
 اشیاء متقدیت قول وی صحفی بن سنان کییکه از ضعفها است فا و بعض صادر مطری است و گاهی ہے صاف  
 سبد میشو دوین همله وکون غین مجھی بعد ازان وال همله پس بیا هلل یا نکت و این اسم علم است بلطف  
 نکت و این فردیت یعنی شخص واحد نکت بلکه این نوع از نوع علم است که مندرج در ساخت او  
 پس اطلاق سعیف بران نیز صحیح است ففی البیح و التحدیل کابن الی حاتم صحفی الکوفی  
 و تقدیم معین و فرق بینه و بین المذکور فضیل عقد پس در کتاب جرج و تقدیل عجب  
 الی حاتم صحفی کوئی است و توییش شیخیه بن یحیی کروه و میان این صحفی و انکار را قبل نگردد  
 فرقی کرده و حکم بعضی و سے منوده آنکی قاری ضمیر فرقی و خصوص راجع ابن الی حاتم کرد و یعنی این باقی

میان هر دو فرق کرده حکم ضعف صحفی بنستان نموده فنے تاریخ العقیل صعدی عن  
 عبد الله بروی عن قتاده قال العقیل حدیث شنید محفوظ آنند و در تاریخ ابو جعفر عقیل  
 بن عبد الدست که روایت میکند از قتاده تابعه عقیل گفته خیش غیر محفوظ است و مقابل محفوظ شاشت  
 مصنف گفته واخذه هو الذی ذکرہ ابن ابی حاتم و ابن همان صحفی بن عبد الدست کوفی است  
 که ابن ابی حاتم آنرا ذکر کرده و اما کون العقیلی ذکرہ فی الصنفاء فانما هر للحدیث الذی  
 ذکرہ عنده ولیست آلاقفه مندیل هی من الروای عن عنبیس بن عبد الرحمن والله اعلم  
 و اما ابو جعفر عقیل که ذکر شد و ضعف کرده با اکثر توثیقش ابن عین نموده پس این ضعف گفتن عقیل بسب  
 حدیث است که روایت ازان کرد و این آفت از ونیت بلکه ازان راوی است که عنبیس بن عبد الرحمن  
 در روایت حدیث از صحفی کوئی کرده و روایت حدیث ضعف از ثقة ثقة ضعیف نه کند چنانکه روایت  
 ثقة از ضعف ضعیف راثقة نزاو و پیش از این مسلم را ذکر شده و من ذلك سند را بالتهمة  
 والذوق بورثت اجعفر و هو مولی زبناع الجزامي لصحبتة و روایته و امه شاهزاده این است مند  
 بفتح مهملتین میان هر دو نون بر وزن جعفر و او مولی زبناع جزامي است که صحبت از حضرت  
 صلام سیدار وزبناع بکسر زاده جمه و سکون نون و باه موحده و رأ آخر عین هطله والمشهورانه یکنی ایما  
 عبد الله وهو اسم فرد لم تسم به غیره فيما اعلام لكن ذکر ابو موسی فی الذی علل  
 معرفة الصحابة کتاب مند اسند ابوالاسود وبروی له حدیثا مشهور رئیت کراین مند  
 را کنیت ابو عبد الدست و سند اسما فرد است و یگر کن این هم در آنچه ماید این موسوم نیت میکن ابویوسی  
 در کتاب خود سنت بدیل که بر کتاب عرفت صحابه که تصنیف حافظ ابو عبد الدست این مند است از کرده که سند  
 اسما ابوالاسود است و ابو موسی در ذیل روایت حدیثی برای اوی نیز فعل نموده پس نباشند و سند رشد ند  
 پیکے مکنیه بر ابو عبد الدست و یگر بر ابوالاسود و تعقب علیه ذلت باشد هو الذی ذکرہ ابن مند  
 فقد ذکر الحدیث المذکور محمد بن الربيع الجیشه فی تاریخ الصحابة الذین نزلوا امصار  
 ترجمہ سند دموی زبناع و ترجیح ابو موسی در ذیل ذکر کرده که این سند رغایر اسناد است که حافظ  
 ابن مند آنرا ذکر کرده بر این تعقب کرده شد با نیکه این شهان است که ذکر شد این مند که کرد و حدیث ذکر  
 را محمد بن الربيع جیشه در تاریخ صحابه کذا نال شده بودند و هم در ترجمہ سند زین مولی زبناع بیان نموده  
 و در پیشان سند ابوالاسود نیت پس ابو موسی خطأ کرده و جیشه نیکی هم منوب بیوی جیمز هشتوان  
 نام موضعیت مسروقات در مصر وقد حدودت ذلت فی کتابی فی الصحابة داین را در کتاب

خود که نمی‌باشد باصابه فی تئیین الصحاپه است تحریر نموده ام گویم مصنف درین کتاب ترتیب صحابه و هر حرف بر چهارشنبه  
 نموده اول در کسانیکه صحبت شان بطرق روایت از وسی یا از غیر وسی وارد شده خواه آن طرق صیغه شد  
 یا حسن پائیعیت قسم دوم و زکر اطفال که بعد بذات متولد شدند و ذکر ایشان در صحابه امده قسم سیم مخفی نموده  
 که سابقاً در صحبت تابعین مذکور شده قسم همچو ام کسانی که ذکر شان در کتب مذکوره بسیل و هم وظایف و اتفاق  
 شده و حافظ بیانش برو بچه کرده که بر طریق حدیث حول علیه است و همان را ذکر نموده که در ان و هم ظاهر  
 بود چنانکه ندر و امثال آن و هر چهارتمان عدم و هم داشت بذکرش نگرانیده و گفته نه الا قسم الران لا اعلم من ملتفت  
 الیه ولا من جام طایر فکره هیمه و هو الفضا لزم طلوبت به فی بد الباب الباهر وزبدة یا مختصره من نهاد الفتن للیبی الدهر  
 انتهی و این کتاب اجمع کتب این فن است و مصنف درین کتاب استیعاب امثله اساد مجرد نگردن و تحمل زان  
 بیشتر وزان الی این الباصحابی است و آج چهارمین ابن عجیان بروزن علیان این یونس آزاد رصحابه ذکر نموده  
 و صدیق بن عجیان بعض صفات همچو بصیرت تصریف صحابی است و تکلهه بن جنبل لفتح کاف و لام صحابی است و هم  
 بن حبص صحابی است لفتح صاد و همچو لوقت بحالی بحیره و تحقیف کاف تابعی است و مشهور بر لکنه فتح و تشدید  
 کاف است و خوان آن از مثله که این الصلاح ذکر نموده تجاوی در شرح الفیه گفته که این جوزی دلوعن مصنف  
 خود نوشته مسلمه بن تقریون رجلاً من الحمدین لاتوجه مثل همایه آبایه فالجواب از مسد و ابن سرسید بن سریل  
 مراجعت  
 بن سریل بن هطیل بن اردل بن سریل بن غرنل بن اسک بن سدور والاسد اشتهر  
 معرفت کنی التجرد که و کذ ام رفته الکنی التجرد و المعرفه و محبته از همایت است  
 شناختن کنی مجرد و خوده مثل ابی عبدیین پیغمبر و شفیعه زیر کله همچو این کنیت نیت بجز معاویه بن سرو  
 که از صحابه عبدال الدین مسعود است و خوان آن از مثله این الصلاح آزادیان نموده معرفت کلا لقب  
 و کذ ام رفته کلا لقب و محبته از همایت است معرفت القاب محبته این او بر که با ایشان مذکور شود و  
 درین باب جماعتی از همیه حفاظ مثلش است بگاهی بن عبد الرحمن شیرازی و ابوالفضل فلکه و این جوزی تالیف  
 ساخته و این جوزی کتاب خود را کشف النعاب نام نهاده تجاوی گفته و محبه من تخلیص والزیاد است شیخ  
 فی مولف بیع سماه شریه الاباب است و قایده از عرفت این نوع است که بر چرت ندار و گمان کند که این  
 و یگمان کند بر هر که مذکور بهم است در جای و بلقب در جای دیگر باینکه این دو کس است که اتفاق لکیش ملطف  
 قائل این الصلاح و هی تاریخ یکون بلطف کلا اسم و این لقب کا یعنی بلطفاً اسم میباشد مثل سفینه بر  
 و مدن ا مدینه تویی رسول خدا صد اند علیه السلام لقب بذکر لکثر قاحل فی لعجن الغزویات من بیعت در ترا  
 و غیرها معاویه بجز مفعه عن حمله داشش مهران است بکسریم و این لقب فرد است و مثل سخنون بن سعید تبغیخ

باک لقب فرد است و آش عبد السلام است ذکر این المصلاح و شل طاوس بن گیسان گفته اند که اسمش ذکر آش  
 و طاوس لقب اوست و قاره بلفظ الکینه و گاه است لقب بلفظ کنیت میباشد شل نه بطن و ابو تراب که  
 بطور لقب حضرت علی کرم السده و جمهرا میگویند و کنیت شان ابو الحسن است و این کنیت به ابو تراب لقب نمایم  
 بخشیده رسول خدا صالم است و قنیکه خاک را لازم است این بقیه از دستور قدم یا ابازاب که اینی عیجم و شل ابو الرضا  
 و عبد العبد بن ذکوان گفته باشی عبد الرحمن است و ابو الزنا لقب اوست تا انکه گفته اند که وی ازین لقب عضنه میکند  
 و غصناک بیشد و تقعیب بسبیع عاھه کا لاعمش و گاه است و قوی لقب بسبیع است بو شل عمش که لقب  
 سیمان بن هرمان کوئی است و لقب باعشر ازین وجه شده کافی عمش که عبارت از ضعف است با این  
 اشک از حیمش در اکثر اوقات واقع شده بود و شل ایوج که لقب عبد الرحمن بن هرمان است لقب شدیدان بسبیع  
 ایوج که عبارت از کسر تجزیان ضلع است و شل زید الفقیر که نسب و وج نقرات پشت لقب بدان شد تحاوی در  
 شرح الفیہ بحث المنسوبون الی خلاف الظاهر گفته زید الفقیر حد التابعین لم گفه نیز ادانا اصیب فی فقار طه و نکاح  
 پیام منه سخنی داشته و غیر ذلک او حرفه و یا و قوم لقب بسبیع یعنی کسب می بود مثل عطا  
 و حیاط و بزار و سماں و صبلان و حدو بقال و قطان و سخن ذلک آن المصلاح گفته اقب دو نوع است یکی سخن و  
 که از لقب کروه یعنی پناره و دوم بوضیع کار راکرده می پناره و سخواری گفته قسم اول تم ریف بدان جایز است  
 بالاتفاق مالریق الی الاطهار اینه عذر فلیک بمحابی زیر اکنی صلم حمایت از صحا بتفیگ که دانیده بخله ازان ابو بکر  
 بصدیق و عمر بغار و ق و عثمان بنی النورین و علی باشی تراب و خالد بن ولید بسیف العدد و ابو عبیده بن ابراهیم  
 بایمن نهاده الامامة و تخریز باشد اسد و سخنی دیه الجنادین و بسیله اوس و خرج را الصدای نام نهاده پیش  
 گفته و بر شرف من اشتر باللقب بعلیل ایم الخلیل و موسی الکشم و عیسیه السیح صلی الله علیهم و قلسم دو نوع  
 لقب بدان جایز نیست بلکه تعریف و تغییر و بجز ذکر آن لقب حاصل شد پس جایز باشد اسما و ادب  
 الفیہ بحث ادب حدث نوشته الاصل فی هذا الباب قول صلم لاسلام فی رکھیں من صدota الظهر کا اینکو  
 ذوالیدین ولذ اترجم النجادے فی صحیح بقوله ما یکبر من ذکر انسان باد صافهم سخن الطویل و القصیر والاکبر او پیغمبر  
 الرجل و قال النبی صلی الله علیه وسلم ما یکقول ذوالیدین قال ابن المیزان اشاره النجادے الی این ذکر شل بدان که این  
 للبيان و تغییر فهود جایز و اکناف المتفقین لم یجز و من اولة اینه قول تعالی و لاتسا بز و ابابا لاقاب و علی کل  
 حال من التحیم او غیره ذلک نهیت عرف بغیر ذلک اما جیش لم یعرف بغیره فلا دبره صرح اللام احمد و قال المتفقین  
 ان وجده طریقا الی العدول عن الوصف با شهره مایکره همچو اولی انتہی و با کجد ذکر ای حدیث لقب را کجا  
 آن بکرده پناره و بنا بر اعم ایت و تغییر میباشد ذر و جذم و لزم و تبا بن پس این المفاتیح خارج از صدیقت تخریز

ابن الصالح از حافظ عبد الغنی بن عيسى مصري اور وہ کگفت رجلان جلیلان لزہما القبان عیمجان معویت بن عبد الکریم افضل و انا افضل فے طریق یکت دعبدالله بن محمد الطرسوی اضعف و اما کان ضعیف فی جملہ لفظی جملہ لفظی حدیث و از جملہ القباب است تبدر لقب محمد بن بشار شیخ همچاہ کتب تہ زیر کد وی بندار حدیث بویعنی حافظ آن درش غذر که لقب محمد بن عیض بعمری است و قیدکار اکثر شعب بابن جرجی کرد پس ابن جرجی آنرا گفت اسکت یاغذر و اہل حجاز هر شور و شغب و بسیار سوال کننده راغذر می گفتند و پس ازین لقب باین لقب بسیار کس شدہ اند که نام ہر یکی ازان محمد بن عیض است کی غذر محمد بن عیض بصری راوی از شعبہ و میر غذر محمد بن حضرمازی راوی از ابو حاتم رازی ہیم غذر محمد بن عیض لغادی شیخ ابو یغماصہانی چهارم غذر محمد بن عیض بداوی راوی از حلیفہ جمی و علی ہذا القیاس و مثل چنین لقب جماعتے است ایکے احمد بن عمران بصری اخوی راوی از زید بن جباب از شیاش است و در سخجی میں اخافش تک شہود را زاکر ارشاد ایوب خطاب بعد الحمید بن عبد الجبیر است و سیبویہ از او در کتاب خود را کر کر دہ و شانی ابوالحسن بن سعید بن مسددہ راوی از کتاب سیبویہ از وی و مالک ابوالحسن علی بن سلیمان طیبیاب العباس احمد بن سعید ملقب بعلی و محمد بن زید ملقب بپیر و انتہے و امثال این نوع بسیار است سہ تارہ تقع لے القبائل و قوع این انساب و کذا معرفة الائنساب و ہمچنین از همات این فن است شناخت نسباً محمدین و علماء و روات و انساب بالفتح نسبها و نژادها جمع نسب لفظیین بعنه نسل و نژاد و ائمہ قبائل کروہیا جمع قبیله و قبیله کروہے و جماعته را گوئیند کہ ازاولادیک پدر باشد و ھن فی المتقدیین الکثرا للذبیہ الی المتأخرین و نسبت بسوی قبائل در تقدیمین الکثرت بحسب سناخرین زیراک متقدیمین اخذنا بحفظ انساب خود بیکر و ندو سکوت در دن و قرے نیز درستند بخلاف متأخرین و متارہ ای الادھن و گاہے و قوع نسبت بسوی طن بیباشد اوطن بالفتح جمع وطن سخاوی گفتہ محل نشان من بلدة او ضیبعة او سکلة و بیے الزفاق او خواه و تفتح البا تے شرح الفیہ لفظة فایدہ از معرفت این نوع تیمیز راوی است از مدرس و غیر ان و اپنچ درستند و اتعشو و از اسال و خوان و تیمیز احمد تدقیقین در حکم و خوان از دیگر چنانک در بحث متفق و مفترق مذکور شد و قدم خوده فی معرفة البلدان والادھن یعنی اسما و مفاتیح و من مفاتیح الطبقات لابن سعد کما قال ابن الصلاح و قاریج البدان و احسن الفتن فی الائنساب لابن لکمیا و فی مخصره لابن الاشیر فواید مهمت انتہے و هذلیخ المتأخرین الکثرا للذبیہ الی المتقدیمین نسبت بسوی وطن در متأخرین الکثرت بحسب تقدیمین ایچہ اگرچہ و قوع نسبت بسوی وطن در تقدیمین ایچہ موجود بہت اما تقبلت چنانک در متأخرین نسبت بسویے قبائل قلیل بہت در شرور ح

الفيه نوشتہ کہ نسبت عرب بسوی شعوب و قبائل دعا میر و عشاير و بیوت بود تعالیٰ حبلنا کم شعوباً  
 و قبائل سغار فواد نسبت بحتم بسوی رسائیق یعنی قرا و بلدان بود و نسبت بمنی اسکل بسوی آن طور پر چون  
 انشائی اسلام شد و نشان مردان در اقبالیه و مدن و قرقی گشت انسان بفضل الله کردند لہذا در متاخرین و قرقی نسبت  
 بسوے وطن شد و احن در نسبت چنانست که گوئید شلا الشامی شم العراثی او ال مدشقة ثم المهرے دخواں  
 و قصردار بر فقط قریہ نمایند بلکہ ذکر مدینہ یا اسکل کم کان قریہ از توابع خللاح باشد هر دوار ذکر نمایند زیرا کفر ضلار  
 وضع انساب برگ توارث دارد ال تباش است وال نسبة الى الوطن اعم من انسکوت بلاد  
 و نسبت بسوی وطن اعم است اذ انکه بسوی بلا و باشد مثل مدنی و مصري و شعی و اضیاء او سکلا ریا  
 نسبت بسوے ضیاع یا سکه باشد ضیاع کبضها و محیمه و عین همله دیہا و زینہنہای مزروعه جهم ضیاع بالفتح و  
 سکل جمع شکل بالكسر و تشدید کاف کوچه و محله مثل وارقطن کمنوب بسوی وارقطن است دوارقطن نام محل است  
 از بغداد او محاوره و دیانت بوجه مجاورت باشد مجاورت بضم هم و فتح و او بعنه قرب رہیا گل نیف  
 اگرچه از ساکنان آن بلد یا آن ضیاع یا آن سکل نباشد اما بدب قرب جواران نیز نسبت صحیح است و پمپین طن  
 اعم است اذ انکه اصلی باشد یا که نزیل باشد در آن و لہذا متعدد دیشو و نسبت بحسب تلقیل و نیت شرط در نسبت  
 زمانه میعنی برآ اقسام است و تبعیض گفتہ که جانینیت انساب بسوے بلکہ اگر که در آن چهار سال یا اکثر  
 از آن اقسام نماید کما ضبط ابن الهبارک لیکن این نظرور فیہ است و حافظ این شیر در آن توفیق کرده  
 و تقع الى الصنایع کا لحاظ و موقع نسبت گاهے بسوے صنائع یعنی کارامی باشد مثل خات  
 بالفتح و تشدید یا بعنه درزی و الحرف کالهذا و یا و قوع نسبت بسوے حرفة باشد مثل پزار حرف لامر  
 جمع حرف و بعنه کسب پیشکرد و بزار بالفتح و تشدید روزا مجمع او اول جامد فروش چاکه بنمافتح و تشدید روزا بمحیر نیز  
 جامد را گویند و صناعت بالفتح حض از حرف است زیرا که در صناعت لابهت از بشارت در آن خلاف  
 حرف و بعنه فیها الاتفاق ولا شتابه کا لسماء و در انساب اتفاق کرشتابه مثل اسماء و ادعی  
 میشو ریعنی چنانکه در کما روات اتفاق و شتابه هر دو در لفظ و خط و افع میشو خوش مخفی کمنوب  
 بسوے قبیله بخیفه و بسوے مذهب ایم ایل خیفه هر دو میشو در اتفاق و شتابه در خط و لفظ هر دوست  
 و لہذا ابن القلاح این رادر بحث متفق و مفترق درج منوده آلی سعد سعائی گفتہ اکثر محمدین چون نسبت  
 بسوے مذهب نمایند چیزی بزاید یا گویند و ابن الابراری از محمدین همانوق ایشان شده خلاف ویکان  
 سیطی و تدریسی شرح تقریب گفتہ ان الصواب مع ابن الابراری بعدہ گفتہ وقد اخترت فی کتابی جمع  
 الہجاء فی العربیة فقد قال علمی عیشت بالعینیۃ اسمیۃ فاشتبه الیا و فی الاحفظ الہجاء فی الہجیف فلامان ذلک

انتهی پس اولی درینجا تجذیر است: تقیید و شل آنکی و اینکی که شباوه هر سه در خطا است ز در تلفظ اول  
 بفتح همراه و سکون یا احتفانیه میزد و بوسے ایله است که نام موضوعیت قریب از بحیره فرانم و ثانی بجد همراه نیز نام  
 دو موضوعیت یکی از ایل طبرستان و قوم ایل جیون هم عبداله بن حادا اعلیٰ اخوشیده نجاری و ماکان  
 بضم همراه و فتح باه و موحده و شدید لام نیز منوب بوسے ابله است که نام موضوعیت قریب بهاره و سخوزان  
 من الاشتله است ذکر ما ابن الصلاح وغیره فی سجیت التولفت الخلاف و قد تقع الاشتاب القابا  
 تخلد القطران کان کوفیا ویلقت بالقطوان و كان بحسب مهنا و کاهیه انساب القاب  
 گرد و شل خالد بن مخلد قطوان بفتح قاف و طاء و حملک کو فی ملقب بقطوان است و دی ازین لقب غصه میکرد که  
 کاهیه انساب بنزره علم نیز واقع میشود و شل بخاری برای محمد بن اسحیل صاحب سیم که بخاری بمنزله قلم و شد  
**معرفت انساب الالقاب و من المهم ايضاً معرفة انساب ذلك**  
 ای الالقاب والنسب التي بالهذا اعلى خلاف ظاهرها و نیز یکی از هماتاین فرز  
 است شناختن سباب القاب و سبب که باطن آنها خلاف ظاهر است شل محمد بن سنان عویی بفتح میان  
 دوا و قافت لجنه از عبد القیس است و دی بالی است ایکن در عروق بصره نازل شد عویی گردید و شل خالد حدا  
 بسب محابیت او با فعل وزان منوب بدین لقب شد و شل نیز لفیقر شیخ امام ابوحنیفه سبب منع فرعا  
 پشت بدین لقب شهر شد و مثل سید تبریز که سبب محابیت تبریز است رسول خدا اصلیه منوب بداشد  
 و شل سیله معو و عقبه بن عمر والنصاری بدری حاضر غزوه بد رشدہ بلکن زدل در بدر کرد و این منوب  
 پر بدری شد سخاونی گفتند و کابن دقیق العین فان هملقب بذلك به و هب بگونه خرج یو ماس بلده قوص  
 و علی طیسان همیش و ثوبت بپس فقل شخص بد و دی کان قماش پنایشیه دقیق العین یعنی فی الیاض فلزیه  
 ذلك است و هشلا این نوع نیز رسیا است شل ضعیف و صدوق و قوی و ضمال و سخوان و درین باب حافظ  
 ایل محمد عبد العظیز بن سعید از دی اسصرتی تاییفه دار و موسوم با سباب الاسماء و کتاب انساب تاییفه  
 سعد سمعان مشکفل پاک تحقیق این سباحت است و ابن الأثیر جزری تاییفه هم مزوده و این تاییفه سیمیه  
 پر شخص نموده و ناشی الابدا فی تحریر انساب اینه معرفه الموالی و کذا معرفه الموالی و محبین  
 از همات این فن است معرفت الموالی از علماء و دوایت زیرا که از عدم مرتفع شل در حکام شریعت کردان  
 نسب رهش طکرده اند واقع نشود مثل اامت عظیمه و کفارت در سلطان و توارث و سخوان از حکام شریعت  
 فی شریعه و حلال لایفید من کاحدل نزولی هسل باشد که آن منعم و حق است که تبریز فرقان یعنی آنگشت  
 و کاشف و یا از موالی هسل باشد که آن حق است بفتح ما و فو قانیه یعنی آنگشت

رق بالکسر و تشدید تفات بندگ و غلامے یعنی سولانی رق باشد و آن مو لارعات قلت نیز نامند بن الصلاح  
 اگفتہ چون گویند وی سولار فلان است غلب مراد چین با بشد چنانکه باعی العالیه فیم الرا白衣 تیمی تابع سولار زن  
 ازینی بریح بود و مثل بخوب شامی غلام زن از نهیل بود و آبے البخت رس سعید بن فیروز طائی و بعد اینین  
 البارک الحفظ و عبد العبدین صالح چنجه کاتب لیث و خیرشان او بالحلف و یا سولانی حلف باشد مثل  
 مالک بن انس امام دارالجیعت سولار تیمین حال انکه در صلیت اصبهح حمیری است لیکن چون جدش مالک بن  
 عاصم علیف بن تیم عصیط طلحه بن عبد العبدی بود منسوب بسوی ایشان شد و حلف بکسر همکل و کون لام سو گند  
 خوردن و همل او از معاقبت و معایدت بر تعاخد و تعاقد و تعاون اتفاق پاید گیرست و این سرم قدیم عمران بود  
 در جامیت رجوان اسلام فرشاشد آنچه حلف جامیت بفتح و قتال و غارات سیان تباشی بود شرع آن را  
 باطل ساخت مگر نصرت مظلوم و صدرا رحام کراین آلان نیز نامور به است قال السخاوی او بالکسلام یا سولار  
 اسلام باشد مثل ابو عبد الدین محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن میغیره خواری که سولا جعین است زیرا که جدش محمد  
 بود بر وست یمان بن خشن چنجه عبد العبدین محمد بن عفرن یمان نامندی الجعفی شیخ خواری اسلام  
 و بوسی حنوب گشت و مثل ابراهیم بن دادو الامدی کشی از شیوخ حافظ ابن حجر عقلانی است چو اسلام  
 بر وست تعلی این تیمیه اور وده پس هزوفت بدان شد و سخوان و سخاری و صحیح خود و تغییر سوده نداشت  
 بوسی بعض آنها فرموده کلان کل ذلك یطلقت علیه اسم المولی زیرا که طلاق هم مولی بپرسی  
 ازینه کرد و شود خواه نوالی از عده باشد و خواه هفل بر ق باشد یا ساحف و یا بالسلام غرض مصنف است  
 که مولی لفظ مشترک است پهشتراک لفظی که موضوع است برای هر واحد از خدین سخاوتی در شرح الفیه  
 اگفعت که اطلاق مولی است یعنی شود و در حدیث مرفوع نزد طبرانی آمده من علم عبد ایتیمن کتاب العدد  
 فیضتولاه الحدیث و سخوه قول شعبتیه کنت عنده حدیثا فنا عبد اشته و کا یعرف تمیز ذلك الا بالتفصیل  
 علیه معلوم نمیشود تمیز این امر گر تصریح این پدران که گویند فلان کس سولار فلان است و یا خود را وی گویند  
 خدین فلان اعلی فلان و سخوان این الصلاح اگفتہ و سخوه فی شروع الالفیه اهم این نوع معرفت نوالی است  
 که منسوب اند بسوی قبائل اطلاق مثل فلان قریش شد که مولی عبد العبدین صالح مصری است کاتب لیث و اکثر  
 علم از نوالی فرشاده مثل عطابین ابی ریاح سیده هل مک و طاؤس بن کیسان سیده هل کین و نیزید بن ابی همکی  
 این حضر و بخوب سیده هل شام و نمیون بن هیران سیده هل جزیره و ضحاک این مراحم سیده هل خراسان و حسن  
 بن ابی احسن سیده هل بصره و ابیر ایم شخصی سیده هل کو فر مثل این این ازینی سولانی عمرن خطاب که دور احضرت  
 عمر علیقه هل و ادی ساخته بود چنانکه در صحیح مسلم در باب فضیلت قرآن و قرآن و رصلوحة و تعلیم آن اور وده

سخاوهی گفته و قد افزاره المولیے لکن امصارین خاصه ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب الکندی دافرود مولیے  
 البنی صلی اللہ علیہ وسلم خاصه فی کراسته انتهی معرفت الاحواط و الاحوات و من للهم

معرفت الاحواط و الاحوات و از هجات این نسی است معرفت اخوت و اخوات از روات دعلم انتهی  
 پسر اول و سکون ثالث و فتح و ایمنی برادران و اخوات بفتح خواهران وقد حصن فبد القدماء  
 کعلی بن المدینی و درین باب جماعتی از علماء سلف بالیف کرد و هشیل علی بن المدینی و سلم و ابو داود  
 و نسائی و ابی العباس سراج و جمالی و دمیاطی و چهپنین و رحصوص اولاد محمدین ابو بکر بن مردویه بالیف نبود  
 و از قطبی و رحصوص اخوت ازوا لا و عبد الله عتبی پیران بعوکتانه تصنیف نموده و حافظ ابو بکر بن نسی و رحصوص  
 روایت اخوت بعض از شیان لذ بعض بالیف کرد و فایده از خبیط این لغزه نشد که فلان  
 کس برادر فلان کس است و در حقیقت خلاف آن باشد و این وهم اکثر ازین و جنابه شو و که شتر اک ریام  
 پدر و کس زیبا شد مثل احمد بن شکاب علی و بن شکاب و محمد بن شکاب سخاوهی گفته و مشتکه فی الاثنین فنا فی  
 کثیره و بخل از هشتملا لاخوین عبد الدین مسعود و برادرش هشام و زید بن ثابت و برادرش نزید و فضل بن ابریز  
 و عبد الدین عباس و عمر بن الخطاب و زید بن الخطاب علی شیفتی ای بکر و زینب بنت خشم  
 و محمد بنت بخش بستند و از زمره تابعین عمر و بن شجیل البویسرو و برادرش ارقم و این هر دو از صواب لبیک حوزه  
 و مثال است برادر از صحا پهیل و عباوه و عثمان پیران حیینت اند و مثال کس از تابعین عمر و بن شیعیب بن محمد  
 بن عبد الدین عمر و بن العاص و برادر از عمر و شیعیب و مثال چهار برادر از صحا پر عبد الرحمن و محمد و عایش و  
 اسماه که اولاد ای بکر صدیق بستند و مثال چهار برادر از تابعین پهیل بن ای صالح و برادرش عبد الدکه که ادرا  
 عباوه گویند و محمد و صالح و مثال پنج برادر از صحا علی و حبیف و عقیل و ام ای فاخته و جانه اولاد ای طالب

سخاوهی

و مثال هن بعد ایشان سفیان و ادم و عمران و محمد و ابی احمد پیران عینیه و قبل از شیان سفیان است و  
 مثال شش برادر محمد بن سیرین و پنج برادر از محمد و انس و حبی و محمد و حفصه و کریم کنداز که هشتمی و محمد بن  
 سیرین از برادر خویی ای ز برادر خود ای شیان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
 بعیک حقا حقا بعیدا اور قار و اه الدراطفی فی کتاب العلل و مثال شش برادر رفعت ایشان ایشان ایشان ایشان  
 سوید و عبد الرحمن عقیل و عقل و عبد العبد و این همه بجهوت کرد و اند محبت بن بوی دید یافتند و گویند هنگنان  
 حاضر عزیز خندق شدند سیوطی و تقدیم لراوی مثال ده برادر زیاده کرد و ازوا لا و عباس بن عبد طلب  
 این الفلاح گفته و لانبلیل بارا و علی و هبیعت لمندره و عدم الحاجه الیه فی هر فنا بهمن استهیه ای ای و ریت اخوت  
 پس نزوی گفته فی التابعین شنین فقط در تسبیل المطروح قصب السک گفته و هی کثیره لمن تبریه استهیه

## آداب الشیخ و الطالب و من المهم ايضاً معرفة آداب الشیخ والطالب

و نیز از جهات این فن است معرفت آداب شیخ و طالب آداب جمیع ادب و ادب فتحیت اندازه و دهدیه خیز  
نگهدارشتن و بخته نیش و طور پسندیده و خطیب بعد ادی و دین باب کتابی حاصل نوشته و موسوم به  
جاسح لاداب الرادی و اخلاق الساع ساخته و توجهی نیست سعد بن سمعان کتاب ادب الاما و تعلیم نوشته کذا

ذکر رجاوی و نیش کان فی تصمیم الدینیه و باید که شیخ و طالب به تصمیم نیست شرک باشد یعنی هر کس مصدی

اسماع یا استماع حدیث شود و افاده چیزی از علمش یا استفاده آن نماید او را نگزیریست از نگاه پیشتر از در آمدن نیز

ابواب نیست خود را صیح و خالص گرداند زیرا که در حدیث صیحه آمده است اما الاعمال بالذیات و اما الامر والنفس

وازدیا و سمعت نیز دل راصفات سازد و التظہیر عن اعراض الدینیا و نیز دل را از مشاجه و همایش باشند

پاک کند و بر تحدیث حدیث اجرت انتاند زیرا که این علم از علوم آخر است نه از علوم دنیا و در حدیث صیحه آمده

نزد احمد و ابو داؤد و ابن ماجه از الباهریه اذ رسول خد صدیم که فرمودند تعلم علم امانتیتیه بر وجود العدد لایتعلمه الا

لیصیب بعرض دسان الدینیا میکند عرف الجنته يوم القیمة یعنی ریحانها و مخسین الخلق و نیز لایدست هر دو را زخیز

ملق زیرا که علم حدیث چنانکه ابن الصلاح وغیره نوشتة اند نه شریف و مبارک است و بامکاره اخلاق و کیان

شیم مناسبتی تمام دارد و ساده اخلاق و مشاین شیم رامنانه است ملحن تو ان که در صید این نظر

به بند و اتم مگیر ندر مرغ و دنارا به در فرج الباقی شرم الغیر نوشتند که از عمر و ابن همروی است من ررق و جهیزیت علم شنیده

سماءی گفتة و تیمیه الدینه و اخلاق شرطی کل مباده ایانه قدریتیاب قییعیل الناس تعقل عن الحدیث من حقیل نسخ

المیتیه و بطلب الانسان والعالی تکشیه الشیخ و الفخر بالاتفاق و عینی العمر الطویل پیر وی و حب التفریل ای سور عدیده

لارست للاغراض تقاضایتیه للدعایل الربایتیه قال الذیتیه غاذ کان طلبک للحدیث النبوی محفوظا بهذه الافتات

منتهی خلاصک هنالی الاخلاق و غاذ کان علم الائمه و خوارف افلانك بعلوم الاولیاء الذیتی نیکت الایمان و پیویش

الشکوک والعدم عذر الصحابه و التابعين بل کاست علومهم القرآن والحدیث و اتفقا انتهی تلاعی قاری در شرح

فقه اکبر شتعن علوم فلسفه را زندقی گفتة و صاحب مدارک در فیض قول تعالی تعلیمیون ما پیغیم و کافیم گفت

و فیضه و لیل علیک الحج و حب المحبنا کتبی علم الفلسفه المتعارفه بجهله الغوایة انتهی و آین نیقرها و مقلیات حکمت

اویل را که علم اعداد العد و رسوله صلم است عمریست که از نزد خود جدا ساخته آن بصباح نیتی عن المصباح

بگو این بود که علم را فساند باید که وعلم را باید که برآسے تعلیم علّم بشیوه تا غیره اتفاق بر عالم و هفت گرد زیر یار  
 پلاکت علم و تصنیع آن در کستان است و نیز در حدیث صحیح آنکه بلغو اخنی ولو آنی آبن و قیق العید گفته و لاخدا  
 فی تبلیغ علم من الاجدر لایسا و بر وایت الحدیث بدل الرادی فی دعوۃ النبي صلام حدیث قال فضل السماوی سمع  
 سقاوتی فو عالا و او اما ای میمها انتبه و سخوان از احادیث دار و ده در فواید اند رسی حدیث بسیار است  
 و ان که بحداد ببدل فیه اولی منه بل یعنی میمده الیه و باید که تدریس حدیث در شهر کریم رلان  
 افضل علم را آن بلد باشد نکند بلکه ارشاد طلبیه سایلین از علم بوسے و میم نماید زیر یار که دین اضیحت است و عات  
 صحابه کرام نیز همین بود که ارشاد سایل از علم بوسی افضل از خود سپکر و نذر لذوی در شرح سلم در باب صلواة  
 الیل نوشته است بحسب للعالم افضل عن شی و میعرفت ان غیره اعلم منه باش یعنی ارشاد سایل الیه فان الدین اضیح  
 و تضییف من سع ذلک الاصناف والاعتراف بالعقل لایله و المتعاض انتبه و مراد ازا ولوبت در عالم باید و فواید  
 یا مکونه سناری و نشتن سعالی حدیث و سخوان از درجه ترجیحات است در صورت مساوات و میانکار اعلی عاری شد  
 و معرفت در صنعت حدیث نوشته باشد پس در بیهودت ارشاد لازم نیست سخاوی گفته فان حضره  
 العالم الی جلسه که افضل شیخنا و غیره او که میل الترجیح الیه و کان القاری ای او بعض انسانین من اهل الفن فلان  
 چندیز فی استجواب الاعلام و این راسخ است در شرح الفیه بسط بیان نموده که پس غنیمه کاری و قیق العید فرموده  
 و لابد ای مکیون ذلک شرط طایبان لا بیارض بذا الادب ما هم مصلحت راجحة علیه انتبه گویم مگر این حفظ مرتبا  
 در زمان سلفت بوده و امر و رعکن این تضییف است که احداث مردم که بیشتر کشت رونق علم و عمل او می بندند و  
 هر شکوه و مشارق خزانه بایی نامه ایم باش این اسم مسمی بند و دلایل صرف و فقیه بست که از درجه حدیث  
 و ای می برا حل بعیده متوجه این بند که بحاله عرض کتب احادیث و غیره کاراند پیش برند و باهم راه عجی  
 ایگاهی خوش باین علم سبارک پر و از نزد پس بوسی ایشان و بوسی ای تصانیف ایشان درین اتفاقات بیان کرد و در  
 درین زمان نقد بیوزن مصطلح اهل حدیث ناشد هست که بجا ای بزرگان نتوان زویگزاف با گرسیده  
 بزرگی همراه اکنی شکل ایزدک اسماع احمد لذتی فاسد است و باید که از تحریث احمدی بنا بر عدم صحت  
 نیتش متنین و باز نزدیکی و ترک تحریث نکند زیر یار که بیکت این علم سبارک امیتیز نیست و سلامت اراده  
 او است و نیز در کستان لوم است و سخت و عیید قال اللہ تعالیی‌الذین بخکلون و بیامرون الناس بالخل و بیکون  
 ما تاهم ای اعد من فضل الایتی ای کستان ای امام ای کیکه ایل بنایش و قبول ثواب نماید و هست لقول اللہ تعالیی  
 ان اللہ یامر کم ان تو و الامانات الی ایمه اور فتح الایتی شرح الفیه نوشته که خلیل بن احمد باید هم  
 بن مشنی گفته لاثر دن علی صحیح خطایست قیفیه نیک علم را بخیزد بعد و انتبه و بالجمله علم قبل از قول و عمل

بقول الله تعالى هل يتوى الذين يعذرون والذين لا يعلمون <sup>كذلك فالتجارى في صحيحه في كتاب العلم</sup>  
 شرح المفید کفتہ که بعض اکابر مردیت طلبنا العلم الغیر اسد نایاب یا حمل ختنے کیون بعد و آن حصر هبری و سفیان ثوبہ  
 مردیت که گفتند طلبنا العلم للدین اخترنا الی الاخرة و نحوه قول ابن المبارك طلبنا العلم للدین افادنا علی ترک الدین ایا  
 امام غزالی در اجیا العلوم گفتہ که دکلمة اغتریها قوم فی تعلم العلم نیز السد ثم رجوهم الی الله تعالی و ایما العلم الذي ایا الی  
 مذا القائل یو علم الحدیث یو تفسیر و معرفت سیر الائمه و اصحابه فان فی التخلیق و الحذیر و یو سبب لثمارۃ الحرفین  
 العدد فان لم یوثر میں الحال اشرف الحال فاما الكلام والفقہ الجرد الذي تعلق بفتاوی المعامالت فصل الخصوصیات  
 المذهب منه والخلافات فلامیه والراغب فی للدین ایا الله تعالی بل لا یزال متادیا فی حوصلی آخر عمره انتہی و ان  
 یتطلھر و محیلیس بوقاد و باید که نز وارد تحدیث وضو و کند و جلوس در مجلس حدیث بوقار نامه منقوص  
 است که امام الکچون اراده تحدیث یمینود و ضویه یمیکر و برصدر فراش خود می نشست  
 درین راشدی کی شید و خشبو پیدن می الید و در جلوس بوقار و میت مشکن گیشت ہرگز شور و غرقا و اوان  
 در آنچه گنجایش ندشت بعدہ حدیث یمیکر و میگفت احباب عن ظهر حدیث رسول الله صلعم ولا احادیث به الاعله  
 ہمارۃ سخا وی گفتہ و یقال اذ اخذ ذلک عن سید بن المطلب اور غایۃ الادلاء شرح در مختار فویت کیش الائمه  
 سرخی راد شیعی سمیاں جاگرد و آن دشیل نگرا سبق خود بوس پنده بار و ضویا ختند په وی نگرا سبق  
 بد وان وضوی یمیکر و زیر اک علم نورهست و وضویز نورهست و نور علم اذ نور وضو و چند کرو و دو انتہی و کاچدیت  
 قایمها و کاچملا و کافی الطریق الا ان یضطر الی ذلک و باید تحدیث در حالت قیام و سعال  
 در طرق ایکنڈ یگر انکو مضطہر گردد یو یو ایک علم نورهست و وضویز نورهست و نور علم اذ نور وضو و چند کرو و دو انتہی و کاچدیت  
 است و عادت شریعت اخضرت صلیم و رکنم ستعمال یمینو و یک سخن راستہ با اعادہ یمینو و خطیب گفتہ تحدیث  
 در حالت سشی و قیام کرو و دو ایک اک دین احوال تحدیث کند اشم نگردد زیر اک نیز گردنی کتاب سه است  
 و فقرۃ وی درین احوال جائز است پس فقرۃ حدیث اولے بحوار ذات سخا وی گفتہ فلت و قد فعل فی ما جعله  
 من المتأخرین وبالغ بعض المتألین مكان یقیر علیه الماشی مال کو ز رکبا و ذلک فی قبیم منہ انتہی و یمین  
 و رحالت تحدیث نکند زیر اک غصب موجب دیشت فکرشدو و قلیم درین حالت منفی یمینے خلل گردد و  
 مطلوب کمال ضبط است و تجارتی در صحیح خود در کتاب الحبل بحسب جواز و رفته و گفتہ باب الغضب فی المعنی  
 و تعلم اذ اراسے مایکر سهی پیشیت شاہد بران آورده و ان یمیک عن الحدیث اذ اخشی التغیر او  
 الدینان لدریض او هم رماید که عساک و عتبیاب از تحدیث کند چون ترسداز تغیر و روابن یا از عمار ضنه سیان  
 که از جب تفرض یا یہم یعنی پیرے باشد و این مختلف است با خلاف مردم زیر اک جمیع از علف بعد مجاز است

هشاد سال از عمر تحدیث کرد و اندیسا عدت توفیق در صاحبت سلامت مثل ابن بن الک و سل بن عدو و عبد  
 بن ابی اومنی از صحابه و مثل مالک بن عینیه ولیث و ابن جعو و قومی بعد یک خدیسال نیز تحدیث کرد و مثل حسن بن  
 عوف و ابو القاسم بغیری و غیره این الصلاح دیگر و اذ التحدیث مجلس الاملاع اینکه ناله مستمل یقظ  
 و چون محمد شاخصاً مجلس املاع باشد یک براسه از متسلی باشد میقطع بیدار ضابط تابع باشد از زوی نزد کشت  
 بجمع و مستغل ابرجا، بلند مثل کرسه و سخوان باشد یا استاده شده دور ساییدان لفظ عینیه و حب است یک  
 لضر العبد عبید معن مقامی فرعاً هم او را که اسمها و ابتدای تسمیه تجدید نماید نه مبارکت بنام تو مقام کلام  
 مبارک همک یا ذوالجلال والاکرام پل بعد هشتماً خود را بذکر حضیره از حکایات دلوادر و انشادات در زید و  
 ادب و کاره اخلاق ختم نماید و قد وسی النفوذی و غیره فی ذلک و معنی املا و احوال گفتنه قوله تاد گرمه  
 آنرا نمی بینید قال اللهم تعالی فی میل ولیته و این ازال است و قوله تعالی فی علیه و این ازال است سخاوی لغتیه حوز  
 اینکوں اللعنان بخوبی واحد و اما احتمست از کتاب باشد یا از حفظ و حفظ شرحت لایماد تحدیث از کتاب خیانت  
 در این ثابت است که اتفاق داین طریقی مسلو که است در قبیح و حدیث قیام نمیکند بدان گرایل مرفت و مسوی است  
 اما کشت دیه صلم بیوے ملوک و در صالح روز حبیبیه و فی غیره ذلک زیر اکنی صلم چنانکه تبلیغ حاضریز  
 بخطاب همک و همین تبلیغ غایبین بخطاب بیفرموده و چنین از بسیار صحابه و تابعین من بعد از شان ثابت  
 شده است و بخاری در صحیح خود کتاب العلم تصریح باشیم نموده سخاوی لغتیه در چین اما اجتناب کند از این  
 کرون احادیث نیک عقول حمام محل نتعلمه نمود مثل حادیث صفات که تقتضی شیوه و تجیه و ایاث بوار عرضنا  
 براسه ذات از لی اذ گرچه احادیث فی فہمها صیغه باشند گرکیمک ایل آن باشد و قد صم قوله صلم حدث اللانا  
 بمالیه فون و دعوای نیک و این تجویون ان یکذب اللهم در رسول وابن سهو لغتیه ان الرجل ليحدیث بالحدیث فیم عی  
 من لایلی عقل نیم ذلک الحدیث نیکون طیله فتنه رواهیم فاید که شاه ولی محدث دلبوی در این العین  
 فی ذکر شایخ الحرمین نوشته که نزد حلام رحمه میں درس اکتب حدیث راسته طریق است آول طرق سرد که  
 شیخ متین یاقارے و دی تلاوت کنندلی تعرض مباحثت لغوریه و فیقهیه سهار رجال وغیره آن دیگر طریق تیجت  
 و حل که بعد تلاوت یک حدیث بر لفظ غریب و ترکیب عویص و قدم قلیل الوقوع از سهار سند و سوال ظاهر  
 الورود و سکه منصوص علیهما توقیت کنند و از اینکه امتوسط حل نمایند اینکا هشیں رو و تیووم طریق امعان  
 و قمعش که بر هر کله ما بهاد را علیها و ای تعلق بباب پیار ذکر کنندند مثلاً در کلکه غریبیه و ترکیب عویصه اشویه ادان از  
 کلام شعر ادخر است گلکه و هشتماً علاق ذکر کنند و در سهار رجال احوال هنریم و سیرت ایشان بیان نماید و میز  
 فیقیهه را پرسیم که منصوص علیهها ترجیح نماید و به اولی مناسبت تقدص عجیبه و حکایات غریبیه بگوید و مختار

طریق اول تا خواص تبریزی ز دسامم حدیث و مسلمه روایت درست کند و پنجه بحث را بر شرود حواله نمایند  
 تبیر که ضبط حدیث امر وزد ازان بر تسبیح شد و حج است آما طرقیه شالش پس طرقیه فضله خوانان است که قصد ازان  
 اینها فضیل است و علم است یا غیر آن نزد همیت تحصیل علم است و تقدیر الطالب با ان یوقر الشیخ و طالب  
 حدیث را باید که مستقل شود با اینکه شیخ خود را استغظوم و مکرم دارد و همچنین چه که را که از وی ساعت میگذرد چون فعل  
 از باب اجلال علم است و حدیث من که بوقر که برازد لمیر حجم صغیر با فلیس مناسخاوی گفته رخواه نمیگنجد البخاری و شافعی  
 این بجز راه الود و عظم و اجالله من سبب اسلام و اعمال انسان است چو خوبی اشیوه قمع من العیش سه چنان  
 بزمی که اگر فنا شوی کسی کسی خبار خاطر از راه گذار باز نسد و کاپی خسرو و در ضمیر و تنگی نینند از و در رضا  
 او را تحری کند و بر جفا شیخ صیر کند و چندان زمانه دراز نه شنید که شیخ تنگ آید و پس خسرو و در چهل سیار است  
 که اینطور خوبی سبب حرمان هست اوسکر و دو داش زهری امر ویست که گفت اذ اطال مجلس کان لشیطان فرضیه  
 حلیم بعده اوی گفته الا ضجبار فیض الامهام و لیفیض الا خلاق یحیی الطیاع و کان سعیل بن الی خالد من حسن  
 انسانی خلقا فلم زی الرا بهشتی ساخته انتبه سه کم کو سخن که خاطر ولدار نازک است بارگه هنریکشیدین تا نارت  
 و درشد غیره لما سمع داد شاد و گل طبله ایوب که مسیع خود کند که تماش لوم است و بر فاعل ش خوف عدم نظر  
 زیر که برگت حدیث در افاده اوست و بنشتر فشرنا شے و نامی شود و بختان و خفاست لاشی سخاوی گفته قال الک  
 برکة الحدیث افاده انسان بعضهم عضوا و این سبک گفته اول نفعه الحدیث ان یغاید بعضکم بعضها و بخاری در حکیم  
 خود در کتاب العلم گفته و اینا العلم با تعلم و همچنین اینها باید که و از منع عاریت کتاب مسیع بر کفر آن در ازان و یا سامم  
 و کنایت ازان لا یمیا چون نیخ اک متعد و بنا شد پس این منوع متأکد باشد لقوله صسلم من کتم علما یعلمه بحاجت من این  
 و این حدیث شامل عاریت کتاب را نیز است انتبه کویم است که کم نیز شاپراین منی هست که یعنون المأمورون و  
 کاید اع الاستفاده لحیاء و تکلید و باید که حیا و تکرر این سعیه و تحصیل و اخذ علم از که خود در سن یا در  
 اینترات نگرداند زیرا که این نیز از سوی جمیع حرمان است و بخاری در کتاب العلم از جاید آنکه ده که گفت لاین  
 اسلام متوجه ولا مشکر و از توکیع منقول است که گفت لا یکون الریل محدث استه یا خذ عکن فو و عمن ہو و دند و عمن  
 ہو مشکل و سخوه قال البخاری کما سیال فی ریاعیات سخاوی گفته قال الاصمع من کم کلیل ذال تعیلم ساعتی تدقیق  
 ذلک بیهی اینلا تبیه و در سند الفردوس از سعید بن جبیر از رسول خصلتم اور و ده که گفت ارجح احوال البیس ای  
 متعدد البیان لولا اینجا خذ بالعجب ویریدان تیه من ہو اعلم منه انتبه ذکره المقطلانی فی شرح البخاری  
 و یکتی ماسمعه تاما و یعنیه بالتفیید والضبط و باید که سبز سید کامل تمام آنچه ایشیخ خود و شنیده  
 و یقیناً بتفیید و قضیط و شرح غریب و بیان کل ناید یعنی اچهار شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ خود و شنیده و یادگیر را ایجاد و قدر

واعشووا اذار كل تابي ياجزىٰ متحفظ ان زكرياً ارى الراحته بسواء ان افتدا نفسه متولى مرد دپس انجي جيد است  
بجند و اگر ازان فاشرت استعانت بجا فحصه كند و بر پرورد سماه و کتابت بدون حرفه اخواص و لغت و رکار باز  
اقصدنا تمايز و چون هشت ساعت حاضر مجد شاهجه نشود اعتماد بر جر ثقه که حاضر شجا بود و گند و بين اگر محفوظ در پرس  
في ذهنه و مذاكره محفوظ خود را نماید تا که رسخش در قرآن گردد آنوي و مقدمه شرح مسلم گفتة و مذاكره خال  
فـ الفـنـ سـاعـةـ لـفـعـ منـ الـطـاطـهـ وـ الـحـفـظـ سـاعـاتـ بـلـ اـيـاـ اوـلـيـكـنـ فـيـ الـذـاكـرـةـ تـحـرـ يـاـ الـلـامـقـاـرـهـ اـلـفـاـوـهـ عـيـرـتـرـفـ عـلـيـ صـاـجـهـ قـلـبـلـهـ لـاـ بـلـامـهـ وـ لـاـ بـعـرـفـ لـاـكـ مـحـاطـلـاـ بـالـعـبـارـةـ لـجـمـيـلـهـ الـلـيـنـهـ فـيـ اـيـنـهـ خـلـهـ وـ تـدـكـهـ  
محـفـظـةـ اـسـتـهـ وـ تـهـ جـهـ اـشـخـ خـوـدـ اـحـاوـيـتـ وـ تـقـضـاـيـلـ جـهـاـلـ وـ تـقـيمـاتـ شـنـوـ وـ بـرـانـ عـلـ خـاـيـدـ زـيـرـ اـلـ وـ تـرـكـ  
علـ وـ عـيـدـ شـدـيـدـ وـ اـرـدـهـتـ مـشـلـ الـذـيـنـ حـلـوـ الـتـورـتـ ثمـ بـعـدـ مـحـلـواـنـاـكـشـلـ الـحـمـارـ حـيـلـ اـسـخـادـيـ لـفـتـهـ تـحـلـ جـلـ  
منـ كـيـتـ الـحـدـيـثـ بـحـبـ اـبـنـ هـمـدـيـ فـلـمـ يـرـ بـيـرـ خـلـاـسـمـ قـالـ اـلـ اـنـكـتـبـ عنـ اـبـنـ عـيـنـيـهـ حدـيـثـ الزـهـرـيـ بـخـانـهـ  
عنـ اـبـيـنـ النـبـيـ صـلـعـمـ قـانـيـعـ بـيـرـ بـيـنـ فـلـحـ بـسـيـرـةـ قـالـ فـلـمـ قـالـ غـادـ اـنـقـولـ لـتـكـ اـذـ اـقـتـكـ خـيـرـ لـكـ لـهـذاـ  
وـ عـدـمـ كـسـهـاـلـ وـ اـنـدـ زـاـبـ اـنـ الـنـاظـمـ اـنـ اـشـدـهـ لـنـفـهـ ۱۵ـ اـنـ بـاـرـسـ عـنـ خـيـرـ الـورـىـ ماـ باـرـ الـيـهـ لـاـكـنـ قـصـرـهـ اـنـ  
اـنـ تـنـقـ كـلـاـبـ الـبـعـضـ عـلـاـهـ وـ الـبـيـعـ الحـشـرـ لـاـ خـصـراـهـ وـ ذـاـكـ فـيـ اـنـفـضـاـيـلـ فـوـحـبـ اـلـتـرـكـ تـنـقـ خـاـخـرـاـهـ اـنـهـتـ  
اـبـنـ الصـالـحـ كـفـتـهـ طـالـبـ بـاـيـدـ کـ تـقـيـيـدـ بـعـرـلـ فـنـ تـنـاـيـدـ شـلـاـسـلـ مـكـلـ بـخـوـ اـزـ بـخـيـرـيـنـ پـرـسـ وـ بـجـبـ خـيـرـ اـشـيـانـ بـيـدـ  
نـمـاـيـدـ وـ مـسـلـهـ حـدـيـثـ رـاـزـ حـدـيـثـيـنـ وـ عـلـيـ الـقـيـاسـ وـ سـخـادـيـ وـ رـشـحـ الـفـيـهـ بـحـثـ صـلـاحـ لـجـنـ وـ خـطاـءـ هـنـيـنـ وـ رـكـبـتـ هـنـيـبـ  
الـفـاطـ الـحـيـثـ بـطـاـيـنـ بـعـوـهـ وـ اـنـ اـمـ اـحـدـ وـ هـنـقـ رـاـهـ وـ خـوـ وـ خـيـرـ ماـ اوـرـهـ مـعـرـفـهـ سـنـ التـحـمـلـ

المحدثین با حضاره هم الاطفال مبنی‌الحدیث و یکی‌باون لهم انهم حضرها و عادت تحدیث  
 با حضار طفال در مجالس حدیث جاری است و می‌توانند که اینها درین مجلس حاضر شوند پس معلوم شد که چه  
 تحقیق بیوغم صحیح نمایند از نزد خطا است سخاوه گفته مجرد حضار العلما والصیان یستلزم اعتماد اهم بر ذاتهم  
 بعد السلوون لکنه متعقب بازه بکین ان یکی‌باون الحضور لاجل التمیر والبرکة انتهی و کابد لهم فمثلذ لک  
 من اجازة للسماع ولکین وفرضیورت لا بد است از اجازت سمع یعنی شیخ زیراکه روایت حدیث  
 بدون سماع و اجازت صحیح نیت و سماع خود اینجا نیت پرلا بد آنرا اجازت شیخ برای اطفال خواه اجاز  
 عام را بشد یا خاص کما مر فی بحث الاجازات سخاوه گفته مجمل صفا و صحا به که تخلی حدیث و رحالت صفر  
 گرده از نسبطین یعنی امام حسن و حسین و عباد و لته بن جعفر بن ابی طالب و ابن الزبیر و ابن عباس و حماس  
 بن شیر و سائب بن زید و مسور بن محمد و الش بن مالک و مسلم بن محمد و عمر بن ابی سلمیه و سیف بن  
 عبد الدد بن سلام و ابی الطفیل و عائش و خویم رفعه الدعوه من غیر فرق میان مخلووه قبل البسلوع و  
 انتهی و لا حصر فی سن الطلب بنفسه ان یناهی لذلک و صرح در سن طلب حدیث بیش بنفسه  
 تا میل برای آنکه شیخان بیشترین حدیث و تقدیم از حین تا میل برای آن و نهای در سن مخصوص  
 منحصر نیت زیرا که مختلف بیش و باختلاف اشخاص و عباد ایل زیری گفته تحب هست نوشتن حدیث بعد  
 بیست سال زیرا که این عمر بحیث اشده است و موسی بن هارون گفته ایل لجه را کتابت حدیث بعمره سال  
 میکند و ایل کوفه بعمر بیست سال و ایل شام بعمره سال و حق عدم تقدیم است و طلب حدیث بنفسه و  
 همین کتابت آن و رحلت دران بین مخصوص نیت بلکه تقدیم یعنی هست که راجح بسوی ضبط است نه  
 آنکه روازان شناختن علی احادیث و اختلاف روایات و تعلق سعادت و هستیانا طلاق از هست زیرا که این  
 در اسلام شتر طبیعت فضلا عن التحمل کذا ذکرہ السخاوه این اصطلاح گفته واما الاشتغال بکتبة العیش  
 و تخصیله و خبیطه و تقدیمه منین یا میل لذلک و تیغله و ذلک مختلف با اختلاف الاشخاص و سر  
 یخصر فی زسن مخصوص انتهی و از حسن بصیری آمده که گفت طلب الحدیث فی الصغر کالنقش فی النجاشی  
 و بیصحح تحمل لکافر ایضاً اذاداه بعد اسلام مرتحل کافر زیر صحیح هست اگر سودی او است بعد  
 از اسلام خاکل شهرادش مقبول است و تصل درینبار حدیث جیزین بضم هست انسان من رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 و آله و سلم بالطور دکان جاری اساری بدر و دور و ایتیه در بخاری آمده و ذلک اول ما فقر المیجان افی  
 قلیه و در رایتیه آمده فاختیه من قرۃ الکرب و در رایتیه آمده مکانها صدیع قلیه چین همت القرآن  
 و مثل این است حدیث طویل نه سفیان در قصبه هر قل کمیش از اسلام او واقع شده کما فی الصیحین

وکذ الفاسق من باب الاولى اذا اداه بعد توبه وثبتت عن المتد ومحنه تحمل ناسن  
 بطریق اول صیحه است اگر اراد اے آن بعد از توبه وثبتت عدالت می کند چنانکه شهادت او قبول است اما  
 بخاری در کتاب الشهادات گفته قال ابوالزناد الامر عندنا بالمدینه اذارج القاذف عن قوله فاستغیر قبلت  
 شهادته انتہیه ودر قبول حدیث کافی در حدیث شبوی خلاف است امام حمیدی که صاحب شافعی وشیخ  
 بخاری است ومجدهیں امام احمد بن حنبل وابویکب صیری وابوالمنظر معان وغیرهم بعدم قبول رواییں رفتہ  
 اگرچه توبه کند وشیخ عبد الحسن حنفی ورقدمه مشکوہ پیغمبر این را در زیده وبدان را لخته شده وشهادت کا زمان  
 را چایز وکشته اند ونحوی در شرح مقدمه سلم این را رد کرد و گفته مختار قطع بحث توبه کا زمان است  
 در حدیث وقبول رواییش بعد ازان چنانکه روایت کافر بعد از اسلام صیحه است خطیب بغدادی گفته وادا  
 کان نذاجیزی فی الشهادۃ فیه فی الروایۃ اوی لان الروایۃ اوسع فی الحکم من الشهادۃ مع انة دلبت  
 روایات کثیرة تغیر واحد من الصحاین کا توافق نداشت این بعده انتہیه که این بعثت خیلے طولے  
 در از شروع الفیه در کجیت من قبل روایت و من تردید باید بحث واما الاداع فقد تقدم ان  
 لا اختصاص له بمن معین بل یقید بالاعتیاج والتاھل لذلک وهو محظوظ  
 باختلاف الاشخاص وام اسن او احادیث پس پیشتر معلوم شده که خصائص نیان عین بیت بلکه  
 یقیش باحتیاج وتأهل برای تبیین مختلف میشو و باختلاف شخصیات و زمان و مکان بعده در شیوه  
 بشذکه در این علمابیا بشذپیز هر دان محتاج بوسے یک کنیا شذ و تعجبه در بلا و مجهور وغیر معموره بیان شد  
 که در آن جدیاج مردم بوسے آنکه بیان شذپیز درین میں تحدیث و حب است صرح خطیبیتے جامیه و تحدیث  
 من کل عن علم فلکتیه جاریوم القيمة مجاہل یام من نار و سخآن باز احادیث وارد و درین بای و قال بخلاف  
 اذا بلغ الخمسين ولا يذكر عليه عيده لا ذبعین وابو محمد بن خلا و ابراهیم مزی در کتاب محمد بن القاسم  
 تحدید و تحدیث شفوده و گفته تحریک است که تحدیث حدیث یعنی چهار تراہ سال باید کرد و در عمر هیل سالگی برای  
 انکار بیت زیرا که این نہتیا سے سر کهولت و مجتمع کمال است در رسول خدا صلم درین عمری گی کشته  
 و انسان را در عمر قوت و فویقل وجودت را برآورده کمال بیان شد و آن مجاہد وابن جیاس در تفسیر قول اعما  
 ولما بلغ اشده آنینا ه حکما و علماء آمده که مراد از اشده سره و صفت سال است و قیل غیر ذکر و تعقب مبن  
 حداث قیلماکلاکت وابن را رد کرد و اندماک سانیکه متضدی تحدیث پیش ازین بدت بشذکه مثل امام  
 بالک که متضدی تحدیث و عربت و میں سال گردیده و بعض گفته اند و عمر سیده سال چنانکه شاه عبدالغفار  
 صاحب در بیان الحدیث در ذکر احوال امام بالک گفته وابن اسی شیختن ایام بالک و مجلبین فاده تعلیم در

هـفـدـهـ سـالـكـيـ بـوـدـاـنـتـهـ فـاضـيـ عـيـاضـ وـرـالـمـاءـ كـفـتـهـ وـسـتـحـانـ يـعـنـيـ اـبـنـ خـلـادـ لـاـقـومـ لـجـمـجـ بـاـقـاـلـ وـكـمـ سـلـفـ

الـتـقـدـيـرـ فـسـنـ بـعـدـ هـمـ سـنـ الـجـمـيـنـ مـنـ لـمـ نـيـتـهـ إـلـىـ هـذـاـ اـسـنـ وـلـاـسـتـواـهـ فـهـ دـهـ اـعـمـ وـمـاتـ قـبـلـ وـقـدـ شـرـقـ مـنـ الـعـالـمـ وـ

الـاـخـادـيـشـ مـاـلـاـيـصـيـ هـذـاـعـمـ بـعـدـ اـغـزـيـرـ تـوـنـ وـلـمـ سـكـمـ الـلـارـبـعـيـنـ حـيـدـ بـنـ حـسـرـلـمـ بـلـكـ الـجـمـيـنـ وـكـذـاـلـاـيـمـ الـنـخـيـ وـ

هـذـاـمـالـكـ قـدـ جـلـبـ الـنـاسـ اـبـنـ هـنـيـفـ وـعـشـرـيـنـ يـسـنـةـ وـقـتـلـ اـبـنـ سـيـعـ عـشـرـةـ وـالـنـاسـ مـتـرـاـفـرـوـنـ وـشـيـوـضـ

رـبـيـعـيـ وـابـنـ شـهـابـ وـابـنـ هـمـزـوـنـافـ وـابـنـ الـمـنـكـرـ وـغـيـرـمـ اـجـيـارـ وـقـدـ سـعـ مـنـهـ اـبـنـ شـهـابـ حـدـيـثـ الفـرـقـيـهـ

إـلـىـ سـيـعـ الـخـدـرـيـ وـكـذـلـكـ اـلـشـافـقـ قـدـ اـخـذـهـ الـعـلـمـ فـسـنـ الـأـخـادـيـشـ وـتـقـبـلـ لـذـكـرـ فـيـ اـخـرـيـنـ مـنـ الـأـمـامـ الـتـقـدـيـرـ

وـالـمـسـاـخـرـيـنـ اـنـتـهـ مـعـرـفـتـ صـفـرـ كـتـابـ الـمـحـدـيـثـ وـمـنـ الـمـهـمـ مـعـرـفـتـ صـفـرـ كـتـابـ

الـمـحـدـيـثـ وـأـرـبـهـاتـ اـيـنـ فـنـ اـسـتـمـرـتـ صـفـتـ كـتـابـتـ حـدـيـثـ وـخـلـافـ كـرـدـهـ اـنـ عـلـمـاـ سـلـفـ دـرـكـتـابـتـ

حـدـيـثـ وـصـحـيـحـ سـلـمـ اـبـوـسـيـدـ خـنـدـرـ مـرـفـعـاـلـدـهـ مـنـ كـتـبـ عـنـ شـيـئـاـسـيـ الـقـرـآنـ فـلـيـسـوـ وـوـصـحـيـحـ مـنـتـ اـنـ هـيـمـلـ

الـعـصـلـمـ قـالـ كـبـيـرـ الـلـابـيـ شـاهـ اـبـنـ الصـلـاحـ كـفـتـهـ وـلـعـلـهـ صـلـعـمـ اـذـنـ فـيـ الـكـتـابـتـهـ عـنـهـ لـمـ خـشـيـ الـسـيـانـ وـهـنـيـ عـنـ الـكـتـابـتـهـ عـنـ

مـنـ وـلـمـ يـخـفـطـ خـافـهـ الـلـاتـكـالـ عـلـىـ الـكـتـابـ وـتـيـزـوـدـ كـفـتـهـ ثـمـ اـنـ زـالـ ذـكـرـ الـغـلـافـ وـاجـعـ الـسـلـمـنـ عـلـىـ جـوـازـ

ذـكـرـ دـلـولـتـ وـدـيـنـهـ فـيـ الـكـتـابـ لـدـرـسـ فـيـ الـاعـصـرـ الـأـخـرـةـ اـنـتـهـ قـطـلـانـ دـرـشـرـ خـيـارـيـ دـرـكـتـالـعـلـمـ

وـرـبـاـبـ كـتـابـتـهـ الـعـلـمـ كـفـتـهـ الـلـيـهـ خـاصـ بـوقـتـ زـرـولـ الـقـرـآنـ خـشـيـتـ الـتـبـاـسـ بـغـيـرـهـ دـالـاـذـنـ فـيـ خـيـرـ ذـكـرـ وـالـاـذـنـ

أـمـسـخـ لـلـيـهـ عـنـ الـاـسـنـ مـنـ الـلـيـبـاـسـ اوـلـيـهـ خـاصـ بـمـنـ خـشـيـهـ مـنـ الـلـاتـكـالـ عـلـىـ الـكـتـابـ دـوـنـ الـحـفـظـ وـالـاـذـنـ لـمـزـ

اـمـنـ مـنـ ذـكـرـ وـقـدـكـرـ جـمـاعـتـهـ مـنـ الـعـجـاـبـةـ وـالـتـابـعـيـنـ كـتـابـتـهـ الـحـدـيـثـ وـسـتـجـبـاـنـ يـوـخـدـعـهـمـ حـفـظـاـكـمـ اـخـذـ وـاـ

حـفـظـاـلـكـنـ لـمـاقـصـرـتـهـمـ وـخـشـيـهـ الـأـيـمـةـ ضـيـاعـ الـعـلـمـ وـلـوـهـ وـأـوـلـ مـنـ دـوـنـ الـحـدـيـثـ الزـهـرـيـ عـلـىـ رـسـ الـمـاـيـةـ

بـاـمـعـمـ بـنـ عـبـدـ اـغـزـيـرـ بـمـثـرـ الـتـدـوـينـ ثـمـ الـتـصـيـفـ وـحـصـلـ بـذـكـرـ بـخـيرـ كـثـيرـ وـلـدـ الـمـحـدـ وـالـمـقـةـ اـنـتـهـ وـهـوـاـنـ

لـيـكـيـبـهـ مـبـيـنـاـ مـفـسـرـاـ كـفـيـشـكـلـ الـلـكـلـ مـنـ وـيـنـقـطـهـ وـاـيـنـ چـانـتـ كـرـ حـدـيـثـ رـاـبـيـنـ وـفـسـرـنـوـسـيـدـ وـمـكـلـاـ

مـعـربـ وـنـقـطـاـرـ وـانـدـ وـمـراـدـ وـمـشـكـلـ تـقـيـيـشـاـ بـعـرـابـتـ قـالـ الـجـوـهـرـ مـتـ سـكـلتـ الـكـتـابـ اـذـاـقـيـدـهـ بـالـعـاـدـ

تـيـغـيـهـ كـاتـبـ عـلـمـ حـدـيـثـ رـاـبـاـيـدـ كـعـمـ بـوـسـ ضـبـطـ مـلـبـسـ شـوـبـهـ وـكـلـ اـزـسـمـاـ، رـجـالـ وـمـقـنـ بـشـيـتـ تـكـنـدـ زـرـ اـكـ

اـيـنـ سـلـمـ نـقـلـ مـعـضـهـ قـاتـهـ عـيـاضـ كـفـتـهـ بـاـشـدـ كـنـزـاعـ دـرـهـتـبـاـ طـحـكـمـ حـدـيـثـ وـاـقـمـ مـيـشـوـرـ دـرـاـنـ تـقـتـ

بـرـاعـابـ رـاـدـيـ تـيـجـرـ وـشـلـ زـكـوـةـ الـعـيـزـ ذـكـوـةـ اـمـمـ اـمـمـ اـمـمـ اـمـمـ اـمـمـ اـمـمـ اـمـمـ اـمـمـ اـمـمـ

زـيـرـاـكـلـاـيـانـ تـرـكـيـهـ وـرـجـنـ شـطـرـ طـكـرـدـهـ اـنـدـ وـمـهـوـرـشـلـ شـاـقـيـهـ الـكـيـهـ وـغـيـرـهـ بـاـنـجـمـ بـرـفـ وـسـنـدـهـ پـهـ اـيـشـانـ ذـكـوـةـ

بـهـيـنـ بـسـاـقـطـكـنـدـ وـمـشـلـ قـوـلـ وـكـلـ صـلـعـ لـاـنـوـرـتـ مـاـنـرـكـنـاـهـ صـدـقـتـهـ پـهـ جـمـاعـتـهـ رـوـأـيـتـ بـرـفـ صـدـقـتـهـ كـنـنـيـهـ

جـهـرـتـ زـيـرـاـكـهـ اـبـنـيـاـعـلـمـ اـلـلـاـمـ مـيـرـاـبـ بـرـدـهـ فـشـوـرـدـ وـاـمـاـبـيـهـ كـقـوـمـ اـزـهـلـ شـيـعـهـتـ رـوـهـيـتـ اـيـنـ حـدـيـثـ

کنند بنا بر تئیز و المعنی لانورث ماترکوه صدقه دوان خیره انتهی و متشاش در سند از بحث توافق مختلف در  
 است و نیز کاتب حدیث را باید که تدقیق خطنه کاید بغیر عذر برای تحقیف محل در سفر نیز اگر خط علامت  
 است و حسن آن این اوست تاگر وقت کبر و ضعفت بصرازان لفظ بگیر و بالغش خود چه طلاح رمز  
 نکند که هر دم از انسن شناسندگر اگر مراد آن مزرا در احوال کتاب بیان ساز دنوا و قفت بر آن اگر شوهر این  
 الصلاح گفته و سخوه فی شر وح الائمه فیه که غالب بر کتابان حدیث اقدصار بر فرهنگ در حد شنا و اخیراً  
 و سخوان بجدی شایع گشت که مخفی نیست پس بحای حد شناسایان اذنشا و بحای اخیر از این ایام اینا نویسند  
 و چون حدیثی را در وسنا دیگر زیاده باشد نزد و تعالی از هنادی البری سناد دیگر سما، حافظ و معلم برگزار  
 یعنی حافظ هست و سما، او صورت حاست چنانکه صنادی سمت سما، او ضست و بعض هر دمان آن  
 برده اند که این خارجی هست بجهت هناد و آخر و شهور اول است و حکایت اجماع بران واقع شده و مخلاف  
 کرده اند و راگه این ختم صنادی خالی است یا از حدیث یا از تحول یا از صلح و نیز خلاف کرده اند و راگه فردین  
 کروه شو و یا ز ابن الصلاح گفته قال بعض البغدادی عین بن العلماء اذ انتهی الیه فی القراءة یقول حاصصه و نیز مذا  
 به المختار الاحوط الاعدل و آین حاوی بخاری فلیل است و در سلم اکثر کما هرح بالنوی فی مقدمة شرح مسلم و یکی است  
 الساقط فی الحاشیة الیه مادام فی السطه بقیة ولا فی المیری و باید که بتویید ساقط را  
 در حاشیه بیت همین ما و سیکه و سلطه ایه و شدید بگرسقوط و را خس طربا شد پس ساقط را بحیث یا صفحه و پر  
 و از جای سقوط خلیه صنادی بحیث تحقیق بکشید و در اینها لفظ صلح نیز بتویید گوییم بحیث همین یا سیار صفحه و پر  
 بتویید گل اتساع در هر دو جانب صفحه ساوی و داشت بین خانه که عارت متقدیم همین طور بود و اما در زمان پس توسع  
 در حاشیه همین صفحه اول نمایند و در شانی عکس آن فانهم فان مرض مملة المقادم و بالجملة ظاهر این حکم عام در هر دو صفحه  
 کتاب علوم میشود و خواه جانب یعنی صفحه باشد و خواه یسیار و صل درین باب قول زیدین ثابت است وقت نزول  
 قوله تعالی غیر اولی الفرق بعد نزول لایتی می القاعد و من من المؤمنین چه وی در آن گفته فالعجماء والذی  
 نفی بیده لکانی النظر ای طبقاً عند صدرع فی کتف رواه ابو داود و لقضیل این بحث از شرح الفیضی بحیث  
 صفة المعارضتہ و صفت عھنہ و هو مقابلته مع الشیخ المسمع او مع نفعه  
 خیره او مع نفسہ شیخ افتشای او نیز از مهمات این فن است هر فن عرض و آن عبارت است از  
 مقابله کتاب با اصل شیخ که از و شنیده است و یا یا کدام شیخ غیر خودش و یا نبغش خود اند که اینکه مقابله  
 این الصلاح گفته بعضه هر دم تشذیب کرده اند و راگه مقابله کتاب بین خود با اصل شیخ کاید اگر و چاچ از تش  
 داده باشد و این تردیک دهد و دست بگذار مقابله لفظه کافی است اگرچه بفهم مقابله شده با اصل شیخ باشد

والکه مقابله نگرده است زنائل صحیح الفعل تدلیل فقط و نقل از محل که ده پس رومیت ازوی جایز است نز خطیب  
 و غیره وبالجمله کتاب بدون مقابله با اصل صحیح لایق اعتداد و اعتماد نباشد خطیب در کفایه و جامع گفته مثل  
 الفاظی مکتبه ولا یعلم حضش شل الظاهر نیفخه حاجت و لا استینه بالساده و کذا جاء عن الاوزاعی و کذا صرح عیاض فی  
 الالاع صنفه سملح الحدیث و صنفه سماعه بان کايشا فعل بممايی خل به من  
 نستخواحدیث او نغایس و از همات است معرفت صفت سماع حدیث داین چنانست که شغال بر قیمت  
 سماع حدیث با آنچه محل در سماع باشد شل رکابت یا کلام یا غایس نکند و هست خود را بشنیدن حدیث همروز  
 دارد در کش روی الفیه و نوشته اختلاف کرد اند در حجت سماع یا سماع ناسخ ایضاً هم حربه و ابن عذری و ابو حازم  
 اسفرائیل اذان نفع کرده اند و آبوبکر احمد بن اسحاق ضبط گفته حضرت گویند نه حدشنا و نه اخزنا و سوی بین این  
 از راحیز و کشته این ای حاکم گفت نزد عارم و عمر و ابن مرزوق می نوشتم و در قطفی جوان بو که محل سماع ایل غایب  
 حاضر شد و سفار ای اینه احادیث رسانی میکرد و در قطفی جزوی می نوشت بعضی حاضرین اور افتدن که سماع  
 تو صبح نیست و تو می نویسی در قطفی گفت هم برای املا خلاف فهم توست وی پرسید که شیخ تا این دم حنفی خاد  
 املا کرد و در قطفی گفت هجدہ حدیث و هم برای خطر قلب با اسانید و متنون بیان کرد همچنان در ترجیحه ناند در  
 استبان الحدیث بعد سرد این قصده نوشتند روزی پرسیدند که مانند خود دیگری را دیده پسچو اگفت  
 داین آیت را برخاند فلاتر کو افکم استه حافظه کن شیخ گفته شیخ ما حافظه مفری و مجلس سماع می نوشت و گاهی  
 می غشود و برقراری از خود و اینچه میگذرد پر و چیزی کاری از غایس انتجه میکرد و گمان می برد که وی در  
 مانی یده غلط میکند حال انکه وی سیدارمی پر و شیخ ناع داین بخرا و امر مراز وی پو و همچنین اگر قرار کیهی  
 القراءت پا سلام بعید از قاری باشد که قدر پرسید ازان مختصر است و ساعش صحیح است یکین باید که جبران با حاشیه  
 بعد این تمهیک نگند معرفه صنفه اسماع الحدیث و صنفه اسماعه اذن لایک و صفت  
 اسماع حدیث و مجلس نیز همچنین است که مشغول بامری که محل در شنوایندن حدیث باشد نگردد و این یکن ذلك  
 من اصله الذي سمع فیدا و من دریح قوله على احتمله و باید که این احتماع از محل شیخ بود که  
 سماع دران ثابت شده یا از نوع مقابله باشد شیخ و اسماع از صدیکه که سماع طالب دران از شیخ بناشد و نیست  
 نزیر اکه احتمال است که دران امور ز و اید باشد که سماع از شیخ دران نبوده فان نقد رهیل بجزه پاکه  
 لما خاله این خاله و اگر اسماع از محل شیخ متعدد است پرمیباشد که جبران با حاشیه نگند از برای جوان  
 مخالفت و تغییر دران و صورت تغذیه نیز غایب است اصل کتاب است که عاریت کشیده را واده باشد یا سر و نگره  
 شد و خوان صنفه الرحله فی الحدیث و صنفه الرحله فیه و از همات است معرفت

صفت رحلت در طبقه سیع حدیث بدی بلدان و قری و دلیل دینبای قول کے سچانه تعالیٰ است فلک لاغردن  
 کل فرقه طائفة نہیم لشیقتو اف الدین ولیمنزرو اقوام اور حجو الیس اهلیم خیزروان و در عصیم بخاری در کتاب  
 العدالت کے جابر بن عبد اللہ را اس فرج کجا پسید و براسے طلب نکیت و موسی عاید لام با وجود رفعت نشرلت  
 و غلط کت مکنت در پی خضر بامر حق راهی شد و ابا بن عباس امده در تغیر قوامه تعالیٰ السایحون یعنی طبله اعلم  
 حدیث بیتدی بحدایت اهلل بلدا فیستو عبید و باید که ابتدا بساع از شیوخ بخود طبود سمعیا  
 فرماید و ملاصقت و ملازمت و مکونه برایشان نماید گوئیم نہیز و دین عصر که مادرانیم دم برین عاریم داشتند  
 که و سه شاگردیت بخود ملاصقت نگرد و اگر خطر اضداد ویده شود قصور طور از طالب تهنا و خالی از روح  
 پیش نکایان آنیوقت که در قیده رواسته نفیں آنکه همیزند بالفرض اگر قدر یکم موسی قصور از نیز خود نیست  
 حق خوش صادر شده مبنی فی الفوغر عاق نامه مرنین بمو ایمیر کنیزنده نمایند راز او بحکم اسلام گرفته بحسبیض کفر  
 بیه مانند و متساشر طبقت و بانت امر اته می نمایند ذلک مبلغهم من الحلم ۵ نز پر نیز گارونه والش درند  
 بخین این که دنیا بدین نیخزنده شمیر محل فیحصل فی الرحله مالیں عنده و چون از همات بلخ خود  
 فارغ نگردویں طلب رحلت کند بیوے غیر شهر بخود بیان و قری پیمان صلکر و در رحلت انجیز زفاف  
 نہیز و چنانکه ابو عبد الحمید بن امیل بخاری اجر از حاط علم از شیوخ خان بلد خود بیوے شام و بصره و کوفه و بحر  
 و عقلان و حصر و مشترک رحلت نموده و از هزار کس وزیارت سعاع حدیث و کتابت کرده سخاوه ای گفته که از  
 بعض کبار هر دی ایست که گفته من قدم باعنه دلم اعیون سبع العلوم گوئیم دینبای از بعد الدین مبارک چنین  
 است که مرقوم میشود ۵ اری انساباد نے الدین قد تقوی آبد و لاری یعنی رضوانه العیش باید وون ما  
 فاستغنی با پیده عن دین الملوك کما با استغنه للملوک بدین یعنی عن الدین مه سپس سخاوی گفته و لاتسا اهل  
 فی الفربتة الابالیحقیقت الرحله لاجله فشوہة الساع کما قال الخظیب لاینیتہ و التہمۃ من الطلب لانفعنیه لعمل کالجای  
 المتعین کیلہا دلعادن التي لا يقطع نیما انتہی و تردد تکمیل همات مرحبت بال خود بجای لکیت المفترضه  
 من اعذاب فاذل تضییف نہیم فلیجعل لک الہ رواه بخاری و یکیون احذنا کیه بتکشیلی للہ من عج اکثر من لعنتی  
 بتکشیل الشیوخ و باید که اغشا و اهتمام طالب بتکشیل مسعود الشر باشد اذ اعذنا یا کشیل شیوخ بینی اهتمام همات  
 حدیث نماید و زیان خود را در اکثار شیوخ از ضایعه نیاز و بلکه بشنو و وینو پید و یا و گیر و شخی و افتشود اور را اکنی  
 یا جزو سے و محو و گیش شیوخ خود فایده نمایند زیرا که مقصود مصلیه در هیئت ز محور و هیئت و تکشیل خود  
 نموده اند الباب اولم شیخ طرقه لا یوقت غلی صحته الحدیث ولا علی سفری لایغز لک ملایا الان پیش از هم قاید

در کثیر شیوخ فیت بجهود شیخ حاذق در فن در کارست و آبتد از بقراۃ صحیح نماید و سخار ریام قدم دارد زر اک  
 اعتذار بخاری بوی استبا طاحکام است که مقصود غلط هاست با انکه تقدم در حجان نیز ویراثابت است بلکه فرم  
 هست و هن تعال در درس و تدریس وی اتفع اند و مگر کتاب بعد از قران کریم است ولهم ما قیل است اوقات  
 خوش آن بود که با دوست گذرد و با قهقهه بجا صد و بی خبر بود و بعد از کتب آنکه را اشلن بن ابوداؤد  
 و ترمذی ونسانی وابن ماجه و سخوان از کتب احادیث و اعتذار کتب غریب و شروح آن نماید و کتاب معجم الجامی  
 تصنیف محمد طاہر در شرح غریب الفاظ الحدیث ابیا رضید است و بالجمله رچشم باشد از این قدم دارد و در جد  
 آنده علم رئیس حضرت آیه محکم یاد است فایه آیه فرضه عادله و هرچه زمان است زیارت است رواه ابو داؤد و سخان  
 لفته که امام شافعه معرفه کرد علم دو گونه است یکی علم دنیا و مگر علم آخرت قران و حدیث معرفه صدق  
**تصنیف الحدیث و صنفه تحیفه و از همات این فن است صفت تصنیف در باب حدیث**  
 تصنیف در لغت جمل کل صفت علی حدة و تالیف اعم از تحریخ و تضییف است و در عرف اهلان یکی بجای دیگر است  
 و صل درین باب قول وی صلم است از امات الانسان اقطع علا الامن شک صدقه جاریه او علم شفیع پاراولد  
 صالح یعنی عاله و ذلك امساع للمسانید و این طریق تصنیف یا رسائید است و سند را حکمللاح حذف  
 چند اعتبار است یکی حدیث دو مکتابیک در ان سندات صحابه و مردمیات شان فراموش باشند شمار و دیات ایوب  
 صدیق نموده ایوب صدیق نموده و رایات عمر بن الخطاب و جد اعلیٰ نداییاس اما بعض کتب برخلاف این مطلع اخشد  
 شهرور شده چنانکه سند دارمی زیرا که این سند بر ایوب مرتب است و این هم مفعول نیست سیوکم انکه سند گویند  
 و مراد بدان سند دارند و این سند درست مثل سند شهاب و سند فردوس ای رسائید احادیثها باشیج  
 سند کل صحابی علی حدایه و این چنانست که ترجیه صحابی را علاحده فرامیسازد بغیر نظر بیوی صحت  
 و ضعف و مناسبت باب و فصل و این قسم پیشترست و بعض اقصار نمایند با انکه صالح برای احتجاج بشده  
 چنانکه حافظه صنایع مقدسه نموده قال السخا وی فان اشاره به علی سواله قهم پس اگر خواهد ترددت ترجیه  
 صحابه موافق برسالت اسلام نماید پس هر چهار حضرت ایوب صدیق سقدم نویسنده احادیث علی و بلال و خدیج  
 سقدم با احادیث مگر صحابه نمایند و آن موافق سوابق فضل بولیسند احادیث عشره همچشم را مقدم دارد بعد  
 ازان ایل پدر پسر تهلیل حدیث پیشتر کیک اسلام آورده و بحیرت کرد و میان حدیثی و فتح که بعد از ازان مسلم فتح  
 که پیش اصاغر صحابه مثل سائب بن زید و ابو الحفصیل آن پیش احادیث نساد صحابیات و احادیث از واجه همراه  
 را مقدم بر تمهیذه نهانه نمایند خطیب بعد از گفته بی احب اینها و کنوه قول بن القتللاح و ایل این طریق پیش  
 اقصار بر صحابی واحد کنند شاش سند ایل بکر و سند عمر و سخوان و ایل سناء در تبلیغ علی حروف المجم

و هو اسفل تناویک و آن خواهد ترتیب بعوقب حروف هجعمایید و این ترتیب هم است از جهت اخذ و اول  
 افضل است چنانکه ابن الصلاح گفته و این چنانست که احادیث مردیکه حضرت ابویکر را در فصل همزه مقدم نویسند و  
 احادیث اسامه بن زید و انس بن مالک و ایشان که عجب است مقدم بر احادیث دیگر صحابه کبار خواهند نوشتم و بعضی شیوه  
 بر قبایل نهند پس احادیث بقیه نامش مقدم وارد نمیشوند هر کار قرب پس اقرب بیوی رسول خدا صلم و رتب است و  
 لکتب ساینده بسیار است مثل مسند شافعی منشی امام احمد بن حنبل مسند ابوالعلاء موصی مسند عبد الرحمن بن حبید  
 و مسند ابو داود طیاییه و جزء آن وارد قطبیه گفته اول من صنف مسند الغیم بن حماد استه در استان الحشیش نوشته  
 که از تصانیف ائمه روحهم السید و علم حدیث سوای سولها، مالک، جعفر و زیگاریست مگر و دیگران امرویات ایشان را  
 جمع نموده مسند فلانی نام نموده است مسند امام عظیم که بالفعل شهور است تاییف فاضل محمد بن محمود بن محمد الخوارج  
 است که در سه ششصد و هفتاد و همان را راجح ساخته استه او تصنیف دارد علی الابواب الفقهیة  
 و یا ترتیب تصنیف بر الابواب فقریه باشد که چنانکه این تیریه و متنیه میکنند روش خیانت خود را وغیره ایشان را  
 ابواب فقهیه نباشد بلکه بر حروف اعجم ترتیب شناینده پس حدیث از الاعمال را در فصل همزه نویسند چنان اصفهان  
 در مشارق الانوار و ایشان متصور فیروزی و میتوانند در مسند الفخر ووسیمین مسکن ورزیده باشند میگذرد کل ماده  
 فیله مایدل علی حکمه ثباتات او نفیا و این چنانست که در هر یک باب هر چند در آن از احادیث وارد شده اثبات نمایم  
 این باید مسند و ایشان ترتیب را در طبقی است که تقدیم بحیم احادیث صیحه مثل بخاری سولم وغیره باشند و میگردد  
 عدم تقدیم صحیح حدیث مثل مسند ارجع و مخوان شخاوه ایشان از غیر مسخر است بعجه اقتصار بر احادیث متنی  
 ترغیب و ترمیم تأثیر نمایند و بعضی ذکر اسناد نکنند و تمصار بر متن کنند فقط چنانکه امام لغوی و در صیاح یعنی طور  
 نموده است پیش صاحب شکوه و سلیمان ابو عبد الله محمد بن عبد الله العتری خطیب تبریزی و بران فضیله  
 مثالث زیاده کرده و این هر دو کتاب نافع اند و درین ازمان بنابر قصدهم علم مسند و متبوعین کار  
 اقتصار بر باب واحد و سلسله واحد نمایند و در آن کتاب علاوه تصنیف نکنند مثل کتاب الطهور لابی عبدی و کتاب  
 الصلوۃ لابی شیعیم الفضل بن وکیل و الادان و الموقتی فی تصنیفین لابی الشیخ و قرۃ خلف الامام ورقم لمیزان  
 للامام البخاری و ابی سلم لابن عبد البر و القنوت لابن سندہ و تسبیحات القرآن للنحوی و الہجج لابن ایل الدین و  
 العیدین لابی الحنایز لمغمدن شاهین والغزا لابن ایل الدینیا و الادکونه نیوی سنت الفاضلیه و الاموال لابی عبدی و الشیعیم  
 بحقیق الفرماییه و القضا باشیم مع الشاہد للدارقطنی وغیره ذکر نمایند و مختصر او کاری ان یقتصر علی ما  
 صحیح او حسن فان جمع صحیح فیلین علیه الصحت و اولی درین نوع است که اقتصار بر احادیث صحیح  
 یا حسن نماید و آن رهیه ایشان کند پس مناسب آنست که مملکت منع نماید و میگرداند ایشان کار نمایند تا که ناظر در آن منع نمایند



وصنفوا في غالب هذه الأنواع على ما أشرت إليه غالباً ورجال الدين في فروع كورسها  
 ذكر شهادتها في مقدمة كتب الفقه الحديث غريب الفاظ الحديث لغافته وقد اخدها جموع شيخنا سابقاً  
 لشيخ البلقني وعنه في حماسته من شذوذ الكثيرة من الحديث الاصال بالدنيا تكهن سبب وروايهين حديث  
 در شر وحر بخاري بين طور است ومنها حدث الخواجم بالضمان فالجهور رواه كذلك فقط وعند الراو  
 وغيره سببه ان جعل اتباع عبداً مقاماً عنده ما شاء اسود وجدر عبيداً فحاصره لبني صعلم فرده عليه فقال العبد  
 يا رسول الله شغلت علامي فقال رسول الله صعلم الخواجم بالضمان واشاء لي الشافعي بعد والتفيد بالسبب هنا  
 اولى والآن اخذ بعمره بما عند من العلام من المؤذنين والكتوبيين انتهى وهي اي هذه الاذفان المذكورة  
 لورثة في هذه المخاتمه نقل بعض ظاهره التعرفي مستعينة عن التليل وحصتها  
 متعمقة فيراجح طهان مسوطاً لها فيحصل الوقوف على حقائقها وذكران انها مذكورة  
 درين فلم يقل حفص طهراً تعرفي وتنفعني انتيشل است وحص انها شعرت بطلاب زايد كربلا  
 مسوطات كتب اين فن راجحته نايك وقوت برحق اين حاصلش دكم وروزمه قديم شتناي وصرفت  
 هست در توليفه وتصانيف علم الات که مخدتهم كتاب عزيز وسته است منور وذروين عصارة متاخره اینا جذب انها  
 علوم حدیث ضایع ساخته برذہب ایا واسانه خود قیامت در زیده خذور افاضل بایهی واه علم قرار وسند و ذکر  
 راسضنول وملک مخطوطة وامد وهم نقاہت ومحثیت وانما یگو مشکوه هم بر و جكمال سخوانه باشند  
 تامریه کمال حاصل نکته بازید که دم از سر حقیقت نزی مام وان پر در عوی مردی چوزند با تو خود پرست  
 دم که نه مردی نزی با غافل ازانک ستعصال هم محثیت یاقاہت راحند شر و طشت چنانکه قاضی عیاض  
 در الماء از بخاری اورده و گفته انة قصد البخاری من یهید اخذ الحديث عن فعال لـ البخاری یا بی لـ اذ خل فی ام  
 ۱۱ بعد صرفته حدوده والوقوف على تعاونه قال فضل عرفی رحمک العدد وذا قصد تک لم وتقادر بر ای  
 سائلک عنده فعال لـ اعلم از جمل مصیر محمد شاکرانی حدیث الاعلان یکیت آرچایح ارجع کاریج فی اربع عنده  
 اربع بازیج علی اربع عن اربع تاریخ وكل بده الریایعات لاستم الـ اربع مع اربع فاذ است اکنها هست بیم  
 اربع و ایشانه بازیج فاذ اصبه رله ذلك اکرمه اسدی الدینیا بازیج و ایشانه فی الآخرة بازیج قلت لـ افسر لـ رحمک بعد  
 ما ذکرت هست احوال بده الریایعات هست بلطف صفات بشیج کافت و بیان شفات طلب للاجر او ای قاتل فهم ای اسلامیه  
 التي يحتاج الى تقبیلها فیه اخبار الرسل و شرایر و الصحاۃ و مقاریریم والای بعین واحوالهم و سلیمان للعلماء  
 فیه ای کیمیم مط اسما و رجایها و کتابیم و ای کتابیم و ای کتابیم کا المحمدیه من الخطب و الدعا و مـ القویل و القیمة  
 مع السور و ای کتابیم من المصلوحة مثل اسناد و المرسلات و الموقفات المقصود علی صفحه دهی ای ادراک و فی

وفي كثرة وعند فراغه وعند شغل وعند فقره وعند غنائه بالجهاز والبلدان والبراري على الأماكن والجبل والآفاق إلى الوقت الذي يكن نقلها إلى الأوراق عنده فرقه وعنده موشه وعنه يهوده وعن  
 كتاب استيقن أنه خطابه دون غيره لوجه العذر لما رضي عنه العذر بكتاب العذر منها ونشرها بين طالبيها  
 ومحبها والتالي في إحياء ذكره بعدة شمسات من الشيء الرابع التي هي سبب العذر عن عجز الكتابة  
 واللغة والصرف والخواص التي هي من عطاء الله تعالى أعني القدرة والعمارة والمرتضى والحفظ فادهت  
 هذه الأشياء لأن عليه ارج العامل والولد والمال والوطن وأتيته باربع شمسات العادة، ولما مدة الأعداد  
 وعنه آثاره وآثر العلماء فذا صبر على نهاده المحنة المدفعة الدینا بارج تبر القناعة وبهبة العقدين وبلد العلم  
 وبسيمة المأبد وتأبه منه الآخرة باريع بالشقاوة لمن اراد من عنوانه وتظل العرش حيث لا ظل وتنفس من  
 من حوض نبضه صدم وجوار النعيم في عاليين في الجنة فقدم العذاك يابني محبكم جميع ما كنت سمعته من  
 مشائحي سفر قانا قبل الان على انتصاراته وانتهت دروسه بالطريقة فصب السكر بعيديه وارساله  
 لفتة وانقلنا لما يعرف طالب نهاد الشان اذ اصر عليهم وخطر خطيير اجره كبير وتحصيله عسير الا من يسره العذر  
 من كثة عليه سير انتهت ابان راهمه شربت زجاج وفدت بها ثورت وانهار زخون حجر مهينه باه  
 علام قطباني ورقد مرشح بخاري اين رباعيات راينز اير ونوده والله المولى وخدائي تعالى است  
 توفيت ويارى دهنه برأسه اصحابه ويهبته ونهيات والهادى للحق ونهيامي بيوبي عن حق  
 بالفتح وتشديد ثابت وسر اوار وواجب وسبعين راسته دراست درست لا الله لا لا هو عليه توكلت  
 نيت هرج مجنون لا يرى پرسش بگاربردي توکل کردم توکل بخدا پرسون ودل بر وشن از هبادنی ومحضرت  
 مسبب الاسب توکل توکل نامام بخسی وتفیر قرله تعالی وعلی الله فلیک توکل المؤمنون توکل قیام توکل ان  
 سدين حل رز توکل قیل ان لاظلی لتفکت ناصر ایسرد ولا رز توکل خازن اغیره والعلمکت هم اغیره انتهی  
 توکلنا على الرحمن انا به وجدنا الفضل توکلناه والیادیه وپرسه او بازگر ویدم نامت توکل کردن وعا  
 خاستن وبازگر دیدن بسوکهدا بازگشتن از کارایی بد وحسينا الله ونعم الوکیل وبنست اراخدا  
 ونیکو کار ساز وکفیل است در ونیا وآخرت لوما قال مور جلدیه کندلک ای فعل الرجال بصیره و الحمد لله رب العالمین وتماد او احمد  
 الامور وترکت الات والغرسی جسیما کندلک ای فعل الرجال بصیره و الحمد لله رب العالمین وتماد او احمد  
 از هر حادث ای تحت الشرم تا علی علیین نبت مرخدی رشت وصلی الله علی خلقه بجزیه محمد والد و  
 صحیه از واجد وعترته المیهم الدین وجرت فرد خدیعالی ایفضل مخلوقات خود بنی رحمت کرمانی اهل  
 محمد است ورحمت فرستد بر آن صحاب از زواجه دعترت وی تابهه ورزجاعت بر اکثر خوبینان ونزدیکان وفرزین

و در ذکر وصف بنی بحرت اشارت است تقویل از بحاجات تعالی و ما رسن اک لایحت للعابین اللهم كما اغرت علينا فی حی  
بذا کتاب و انت نعمتناک علینا علی وجہ الصور اجبله و فوالمتعاقب برجیا الحرم الیات باجمل خالصداکو وجکریم و سیال المخوا  
یوم لا يخفی بال ولابون الان آن ای اسد یطلب یم نشیں اللہ مفتیق من اللہ العادی و علیه فی كل المسرح خمامد سجنک  
لا علم لمن الا ما عملت تا ایک ایشت العلام الحکیم و صلی اللهم علی خیر ملکه محمد و آلہ و صاحبہ او لے الفضل الحبیم چ

## قصیده در درج علم حدیث از صحفه کتاب پذیر او را دیست قافیه نسبت بعض شعر اعراب کرد

بر عالمان صنعت تقریر و تحریر	پرسالکان بُل و طرقها و اسانید	فصحای نکته پر و زبانی سخن را
بر حافظان سنت و صحیحین و سخن را	بر ایران کنه مسانید و معاجس	بر ایران کنه مسانید و معاجس
بر معرفیان هنری محفوظ و مصروف	بر عارفان جلد ضعفا و حسن را	بر عارفان جلد ضعفا و حسن را
بر وصلان سهل مسامیں سخن را	بر عارفان خبر حسن و مکاشش	بر عارفان خبر حسن و مکاشش
کلین سلام حادیت بنی وگرا میست	مرفوع بو داین خبر و موقوف کاند	مرفوع بو داین خبر و موقوف کاند
گر بحر شود بجزییر زندگی	بر عارفان خبر حسن و مکاشش	وصفحش نتوان کرد که از حضرت پیرت
اصنان نظریم بد تایق و حقایق	لیکن بخدا او بجز این اصل میلے	کارش بشرش بسپر غلت عن را
و اسد نشو و تاکه بخدا اند این امر سیمی	حاصل بخشد و بجز این خانه سنت را	اگر برست بناط و استخراج مسائل
در بیل مرکب اید الدین بحسبا نه	اعمال حج راجح و در جرح ثنا سد ز متن را	منیخ ز ناسخ نشناشد ز متن را
افتخار و فروع فضیمان سنت را	آنکس که نداند فقط انواع سنت را	آنکس که نداند فقط انواع سنت را
فی الجمل اگر اکمل کنم بمحبی پیش و	ابن الصلاح شیخ چنین ذکر نموده است	ابن الصلاح شیخ چنین ذکر نموده است
در محضر صراحت پیرز دبه خسے را	ما افضل فضلا و شمار و لفظی را	ما افضل فضلا و شمار و لفظی را
زین خود بین خوبی که جلد چو عقود است	و تغنس کربانی فن شرفیت میتر	و تغنس کربانی فن شرفیت میتر
ارقام خودم پی طلاق سنت را	در حل ادبیت کم سرهست خود را	از زنگ شفارات و نیات و خرابات
اقوال جلد صادر قبار طلاق سنت را	بر و جرح گزینی و راندم قلبی را	بر و جرح گزینی و راندم قلبی را
در فیض طابت ففقط و فعل حیلی	غرض است ازین نقش نوشتو پی خود را	غرض است ازین نقش نوشتو پی خود را
از زبدہ خلاص صفاتی اشارت	در باره ایمیت ش باخوان و فای	در باره ایمیت ش باخوان و فای
و کاضی پیر عالم و دین منبع هزار را	و علم و ریاست و عدالت بخدا	و علم و ریاست و عدالت بخدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پشت موتا می نمک باشد از خود	آچو تو قزند زاد ما و ایام را	گلکت محض است لطفه جان فریز
حاضر کند بندۀ مصلحت عاما	دولت جاوید یافت هر کجا بابت	گز عقبیش که خیر زده کند نام را
و صفت تراکر کند و روز کند هم خشم	حاجت شاطئیت رسکویان اما	ایمید ز درگاه خداوند جان است
مقبول بارگاه کند این کراسرا	بر عالم خاص خلق ازین نفع ساز	بهم فوز بدرجات دید بندۀ خود را
از بجهر ضایش چو این تحریر من ودم	خواهم که از وحن کند خاتمه	خود و عده که درست بقرآن مجید
هر گز نکنم ضایع همیشی عل کے	صد شکر مر او را که زاغام فضل خوش	از علم خبر بر هر جن شید گدار
آن شیخ ما نذر حسین دلوی	یارب نترلش کرم فردوس زنی	از آب جانش همیشی ارسید است
جدول پی حدایت للابسن را	از نور پیش خلیفه مقتبین است	از نهاد سند تابر تقدیج بخارا
در جمله کمالات خود از ظاهر و باطن	از علم تقویت عین یعنی حق یقین	آنکه که زند و خواندن نیستند
بنیت بد اسرار است چنین پوییه را	از خوان کرم اوست هم این را بگز	سکین حسین ساکن این هم از هر
یارب فرزول ولعله ما و جمیعا	علماء دیننا و کمالا و خیشرا	

## مخطوکت ابشار شرح الشرخ نجتة الفکر فارسی مستحب تصحیح النظری توضیح نجتة الفکر

صفحه	مطالعه کتاب	صفحه	مطالعه کتاب	صفحه	مطالعه کتاب
۱۵	سیبیت تالیفه کتاب بہذا	۲۷	عمر حدیث (۶۵) قوی و موثق شد	۱۵	هزار سلسله که بغایم عوام نزد
۱۶	سخن تقطیف	۲۸	تعزیت مبتدی و منتهی	۱۶	بیان نباید کرد
۱۷	و جمله مجازات تدریس	۱۸	الواع بالغ	۱۷	علم یا تصور است یا تصدیق
۱۸	علم تقویت حدیث مصنف کتاب	۱۹	وجمله المفت فقههار فروع از	۱۸	امثله حدیث متواتر
۱۹	که از موعلانا و سید ناصر محمد بن زید	۲۰	قوامین اصول حدیث	۱۹	فرستاده از خود
۲۰	مدخله حدیث دلوی حامل کروه	۲۱	فرق بیان محدث و مسد و حافظ	۲۰	فرستاده از دشمن و قسمت
۲۱	نویزه صفات نجف بن حجر و درست	۲۲	اسناد از دشائق دین است	۲۱	اقسام خبر شهوره
۲۲	علیه علیه السلام زنده باسان رفت	۲۳	و فوایش در راشته هجرے	۲۲	سلطان بود
۲۳	قبل از روی قیامت بر منارة عینه	۲۴	آغاز شرح نجتة الفکر	۲۳	اطلاق لفظ شیخین بر امام شیعی
۲۴	در دشوق نازل خواهد شد	۲۵	و مسلم است	۲۴	سلطان
۲۵	شهرت امیری است چنانکه در نوز	۲۶	تعزیت علم حدیث و اصول آن	۲۵	اقسام حدیث
۲۶	الا انوار حدیث احادیث مشهور نتو	۲۷	حکم و درستیک اشایل کرد	۲۶	عن سخی واحد لازم است
۲۷	جهل مرکب جهل بیط	۲۸	عدو نفون حدیث	۲۷	خر و اصل بعد بثبوت صحت جنت است
۲۸	قطعه دیقین پوچشته است	۲۹	فرق در اقتصار و اقتصاد	۲۸	جز واحد از مخالف قیاس باشد

بیان علم ضروری و علم ظری

## صفحه مطالعه کتاب

صفحه	مطالعه کتاب	صفحه	مطالعه کتاب
۱۰۷	فرق دریان از خدین شنید و واحدا	۹۷	حدیث لاجمعة والنشرت در آن
۱۰۸	ابن ابها در فتح القدر عکس	۹۸	اصح اسانید ابن مسعود
۱۰۹	آگر تعالیٰ گوید قال رسول الله صواب کرد	۹۹	تعریف متفرق علیه
۱۱۰	الطلاق مرسل بر تعلیق	۱۰۰	اول باید رسول اسد من الوجه
۱۱۱	الایمان یزینی قیص	۱۰۱	العدا و اعاده بیشتر بخاری و سلم
۱۱۲	حدیث من کان که ایام	۱۰۲	الرؤيا الصالحة
۱۱۳	صحابی عدد دار استاد نیست	۱۰۳	قدم صحیح البخاری علی غیره
۱۱۴	قال الاول فرد مطلق	۱۰۴	بیان صحابی کبیر و صغیر
۱۱۵	الغروا النسبی	۱۰۵	من کتب الحدیث
۱۱۶	حدیث امر ز رسول اسلام نقرا	۱۰۶	الحسن الخ
۱۱۷	فرق دریان بهم و همیل و سه	۱۰۷	معرفت تاریخ از ضروری است
۱۱۸	بفاتحه الکتاب	۱۰۸	بجایت قراءة الفاتح خلف الامر
۱۱۹	فرق در حدیث مرسل و منقطع	۱۰۹	الصینیعت
۱۲۰	الصحیح الخ	۱۱۰	المرسل الحنفی
۱۲۱	میان اسناد و تئن پیچ	۱۱۱	اقسام الطعن فی الراوی
۱۲۲	سب عدم تاییف امام ابوحنیفه	۱۱۲	طازمت نیست
۱۲۳	رجمه اند کتابے در حدیث	۱۱۳	اذ قال الترمذی عندنا
۱۲۴	افضام ضبط	۱۱۴	الموضوع
۱۲۵	وقوع نسیان از صحابه رض	۱۱۵	احوال احادیث سفن اربعه طی
۱۲۶	حدیث متصل	۱۱۶	قصده و صنع احادیث هوفدو
۱۲۷	بیان عدالت و ضبط مازمت	۱۱۷	د رسائل قران
۱۲۸	حکیم بیمار اخبار صحیح رارو	۱۱۸	السورۃ السته صحت الاحادیث
۱۲۹	کرد اند	۱۱۹	فی فضلہا
۱۳۰	حدیث راده مرتبه است	۱۲۰	حدیث من کان لاما ایضا
۱۳۱	فرق در ظن و غالب ظن	۱۲۱	اسع حسن بصیری از ابوحنیفه
۱۳۲	رواهة راهفت طبقه است	۱۲۲	المعروف والمنکر
۱۳۳	ذکر اصحاب احادیث	۱۲۳	حکم بازی کبوتران برآسے
۱۳۴	مناظر امام ابوحنیفه باوزاعی	۱۲۴	پیکرشی و بیضنه جائز نوشته
۱۳۵	در بابه رفع الیدين	۱۲۵	متااجبت تمامه و تافقه
۱۳۶	حکم مشابهات	۱۲۶	بلکه ایشت

صلوٰح مطالعہ کتاب	صلوٰح مطالعہ کتاب	صلوٰح مطالعہ کتاب
رسائل حسن بصری شبه الریح	٤٥٣	اکثار بدر الدین علی بن در شرح
ارثیت کم لیدتکم حال احادیث کتب فقہ		کنز از حدیث تشفیع الاذان الخ
هذا فان راس مائة سنة لا يسبى من هو اليوم		حدیث سراج امتی موصنوع
علی ظهر الارض احد خضر		مثال رویوقف نزد خفیہ
درین داخل نیت و جمیر	٤٥٥	رویوقف از خفیہ .....
بر جای اتن شستقق ان بد لایک		حکم اامت صبی نایانغ .....
دوی زم بجایان کرده یامراواز حد	٤٥٦	ثبت اجماع بجز واحد .....
تحدیت امت کے صلی اللہ علیہ		الغظ در حدیث عرنین .....
و سلمت و قائل ختنا و خل		ولید بن عقبہ با وہ نو شے
دران است .....		میکرد جدش برادر حضرت
البعیر .....	٤٦٥	و یهم واقع از سلم .....
ترن هندی که مدفنش در قصبه		عثمان رضبو داز جاپ مادر
بیان اخیره و فرات و نیمه	٤٦٦	= حدیث ولایک کما یکر
لچیحت شافعی در حدیث		بیان شناختن صحابی
بہم خدھه ضلع فیروز پور بلک	٤٦٧	ا سفر و بالغیر .....
پنجاب است دعوی محابیت	٤٦٨	حکم استغنا ب مجرین .....
کرده او را خفیہ و محدثین جمال	٤٦٩	وکذاب نو شته اند .....
حکم قطع حدیث در ابواب	٤٧٠	و لیل صحت اجازت .....
الفاظ از کاره فیقیه است	٤٧١	ابو ہریرہ مجتهد بود .....
و سخا مشارق قاصی عیان	٤٧٢	اطلاق عبد اللہ ایضا .....
متوفی سنه الم .....		خطیب ابو بکر بغدادی
سرکله تقیید .....	٤٧٣	فقهاء بعض روقوف رام فروع
فرق بیان من و عن .....		البونصر معروف بابن ماکولا
انتباہ لاجمعه و لاشیقی	٤٧٤	ساخته اند .....
متوفی سنه الم .....		لاروایه للاماام ابی حنفیه
اگر تفاق در نام و نام پدر	٤٧٥	الا في مرض رجایع .....
ایشان یا در شبیت الخ .....		احدر من الصحابة .....
حدیث قدسی .....	٤٧٦	اسناد عمر و بن شعیب
بیان سمعت یا حدشنه .....		اطلاق عبد اللہ .....
استفسر معاویہ بن یزید بن الاسد	٤٧٧	من توهم القلب فی الذہن الخ

صفحه مطالعات کتاب	صفحه مطالعات کتاب	صفحه مطالعات کتاب	صفحه مطالعات کتاب
٣٥٤ تابعین را (١٥) طبقه اند	٣٥٤ اذا اتّجح بر او صنفه غیره ...	٣٥٤ معرفة کتبه المجردة ...	٣٥٤ معرفة کتبه المجردة ...
٣٥٥ مضمون ابن الصلاح ایش	٣٥٥ معرفة الالقاب ...	٣٥٥ معرفة الالقاب ...	٣٥٥ معرفة الالقاب ...
٣٥٦ تاویل حدیث خیر القرون	٣٥٦ معرفة کتبه المیسین ...	٣٥٦ معرفة الاسماء ...	٣٥٦ معرفة الاسماء ...
٣٥٧ سبب وصفع تاریخ هجری	٣٥٧ معرفة اسماء الملکین ...	٣٥٧ معرفة اسماء الملکین ...	٣٥٧ معرفة اسماء الملکین ...
٣٥٨ بیان توثیق امام ابوحنین	٣٥٨ معرفة من کتبه کتبیة	٣٥٨ معرفة المولی ...	٣٥٨ معرفة المولی ...
٣٥٩ مارایت اذب من جابر	٣٥٩ معرفة من اختلاف فی کتبیة	٣٥٩ ثبوت حق معلم پر تعلم ...	٣٥٩ معرفة من کتبه کتبیة ...
٣٦٠ الجعفی ...	٣٦٠ معرفة من کتبه کتبیة ...	٣٦٠ معرفة الاخوة والاخوة ...	٣٦٠ معرفة الاخوة والاخوة ...
٣٦١ ابوالیوب شیرین بنیند	٣٦١ معرفة من کتبه کتبیة ...	٣٦١ آداب الشیخین والطائب	٣٦١ آداب الشیخین والطائب
و بالموضع ...	و بالموoccus ...	و بالموoccus ...	و بالموoccus ...
٣٦٢ شفیع ولیس بمحبته ...	٣٦٢ من افاقت کتبیة احمد ابیه ...	٣٦٢ شاه ولی السید محمد شد و دلوی	٣٦٢ شاه ولی السید محمد شد و دلوی
٣٦٣ امام ابوحنین واصحاب کوفة	٣٦٣ من افاقت کتبیة کتبیة زوجه	٣٦٣ درس حدیث راسه طرقی توثیق	٣٦٣ درس حدیث راسه طرقی توثیق
٣٦٤ ششم آنکه شهادت ناب	٣٦٤ من واقع احکم شیخه ...	٣٦٤ معرفت من التحلیل والادار ...	٣٦٤ معرفت من التحلیل والادار ...
از ذبب مقبول است نزهیت	٣٦٤ من شیخ الى خیر ابیه ...	٣٦٤ حکم سارق وزانی ...	٣٦٤ حکم سارق وزانی ...
٣٦٥ ابن الصلاح گفتة عدالت	٣٦٥ من شیخ الى ائمه ...	٣٦٥ معرفه صنفه کتابتہ الحدیث	٣٦٥ معرفه صنفه کتابتہ الحدیث
الراوی تارة ثبت ...	٣٦٥ المنسوبون الى خلاف الظاهر	٣٦٥ صفة المعارضۃ ...	٣٦٥ صفة المعارضۃ ...
٣٦٦ قال حمد بن حبیل حدیث	٣٦٦ من اتفق اسمه واسم ابیه	٣٦٦ صفة سوانح الحدیث ...	٣٦٦ صفة سوانح الحدیث ...
الضییعیت احتیلی شیخ الرأی	٣٦٦ من اتفق اسم الراوی واسم	٣٦٦ معرفه صنفه اسلیع الحدیث	٣٦٦ معرفه صنفه اسلیع الحدیث
٣٦٧ جحی آنکس مقبول است کم	٣٦٧ شیخ وشیخ شیخه ...	٣٦٧ صفت رحلتے الحدیث ...	٣٦٧ صفت رحلتے الحدیث ...
مشهور بضیعیت باشدند پر یقیب	٣٦٧ من اتفق اسم شیخ و الراوی	٣٦٧ معرفه صفتہ تصنیعیت	٣٦٧ معرفه صفتہ تصنیعیت
و گاہے جحی از نمالفت	٣٦٧ معرفة اسماء المجردة ...	٣٦٧ الحدیث ...	٣٦٧ الحدیث ...
عقلاء باشد که بحد کفر میرساند	٣٦٧ معرفة اسماء المفروضة ...	٣٦٧ معرفه سبب الحدیث ...	٣٦٧ معرفه سبب الحدیث ...

خاتمة طبع ولتاریخ از عالم باشد فقیر السعد علیه السلام کتاب

نشکر الله علی انعامه  
فی لسان القرآن بالقول الحسن  
سأکین الیقون الهراء رایا آیت  
سید العلما زنی دیو الدین هلوی  
فی المختاری والمعاریب کالشمام  
تشریذ فی درسه مع حرقیه  
قلت لبشری آیه الکھل الرسول

حمد لله علی احسانه  
لله شرح الشروح للتحبیه معا  
لحسین المولوی المعنوی  
من تلامیذ الجناب المولوی  
فی صنه جاری ای یوم الوقاہ  
درب زدنی عمره مع ذمہ  
اذا فرغت التکیم من هذ الاصناف

غرسه

کشت اتمام این کتاب بے مثال  
حرز جان کن تانی مانی غبیه  
تاشوی از نمر و ایل رسول  
با زاینگا آمدن نا گفتی بست  
چشم دل را باز کن اسے ناتام  
میندی قاضی مبارک چمنی  
تابکے این حکمت یوناییان  
نور ایمان را زاینگا باز جو  
از پی تاریخ طبعش اے فیقر  
پیر عقلم از سر و حدت بست

باست معیار احادیث بنیه  
شوبد منظوظ زین اصل حبول  
بیگمان کیک وزیر بخار فتنی است  
چشم دل را باز کن اسے ناتام  
میندی قاضی مبارک چمنی  
تابکے این حکمت یوناییان  
نور ایمان را زاینگا باز جو  
از پی تاریخ طبعش اے فیقر  
پیر عقلم از سر و حدت بست

الشکهار و فیض الباری شرح ارد و صیحه البخاری حامل تصنیع موہناد و اعرابی فوائد اشاره  
پاره بقیت (لیلی) موجود است و پاره بقیت نادیم زیر طبع است و کتب ذیل نیز موجود  
مناقب و تصویی روایت شده است و شرح شامل بیوی عین العلم بموزی فارسی تاریخ اخلاق اعیان

حضرالصـ امام نسائی فارسی شرح ملا علی قاری شیخ خانی سفید خانی علیه  
لکفت معیار حدیث است ای فقی

شکهار

کتاب ادخل هی حسپری کو ن منت کردی بل اجازت اقم احمد طبع نظر ماید فیقر اسخن







